انتشارات دانشگاه تهران

۱۳۴۷

چاپ سوم

یشت‌ها

۱

پورداود

پندار نیک — گفتار نیک — کردار نیک

ادبیات مزدیسنا

یشتها

(جلد اول)

قسمتی از کتاب مقدس

اوستا

تفسیر و تألیف

پور داود

از سلسلهٔ انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی

بمبئی و ایران لیگ

از نفقهٔ پشوتن مارکر

حق طبع محفوظ است

قیمت جلد معمولی ۳۷ قران جلد خوب ٤ تومان

بدوسط محترم عزیزم

آقای پشوتن دوساباهای مارکر

تقدیم گردید

Dedicated

TO

MY DEAR ESTEEMED FRIEND

PESHOTAN DOSSABHOY MARKER. Esq.,

فهرست مندرجات

کتابهائی که استفاده شد	۱۳–۲۱
دین دبیرهٔ (الفبای زند)	ا–ج
دیباچه	۱–یدـ۱۳
فائدهٔ تحصیلات مزد یسنا	و–ید–۲
یشتها بطور عموم	۲–٤
ترجمهٔ یشتها بتوسط مستشرقین	٤–۸
مندرجات این نامه و طرز تحریر آن	۹–۱۳
یشتها	۱٤–۲۷
اشتقاق کلمات یشت و کرده	۱٤–۱۵
اسامی یشتها و ایزدان سی روز ماه	۱۵–۱۸
یشتها در قدیم و بغان یشت عهد ساسانیان	۱۸–۲۰
وضع یشتهای باقی مانده	۲۰–۲۱
قدمت یشتها	۲۱–۲۲
اوزان اشعار یشتها	۲۲–۲۳
مندرجات یشتها و داستان ملی	۲۳–۲۵
تفسیر پهلوی که از یشتها باقی مانده است	۲۵–۲۶
سایر قطعاتی که نیز یشت نامیده شده است	۲۶–۲۷
آئین مزد یسنا	یب–۲۸–۳۲
دیو و جادو و پری و کرپان و کاوی	۲۸–۳۰
اساس توحید و آفرینش نیك	۳۰–۳۱
فرشتهٔ نیکی و دیو بدی	۳۱–۳۲
سلطنت مینوی و تواضع ایزدی	ا–۳۲–۳۲

	ا ب
جلال و آسایش و خوشی	۳۲—۳۲
	ب ج
آسمان و آنچه در اوست زمین و آنچه بر اوست مقدس است	۳۲—۳۲
	ج د
باید بنابود کردن آنچه بد و زشت است بکوشید	۳۲—۳۲
	د
	۳۲
پندار و گفتار و کردار نیك	د ه
مطالب خارق‌العادهٔ مابه الاشتراك کلیّهٔ ادیان است	۳۲—۳۲
	ه
	۳۲
رسومات ظاهری در مزد یسنا	و ح
	۳۲—۳۲
راستی و دروغ	ح ط
	۳۲—۳۲
دلیری‌وعلم وسخاوت وعلم خوش‌بینی	ض یا
	۳۲—۳۲
وطنپرستی	یب
	۳۲
غایت آمال	یج—یه
	۳۲_۳۲
ملحقات یشتها	۴۶ — ۳۳
هرمزد	
کلمهٔ هرمزد و قدمت آن	۳۵ — ۳۳
اشتقاق کلمات اهورا و مزدا	۳۶ — ۳۵
اهورا مزدا خدای یگانهٔ زرتشت	۳۸ — ۳۶
اُورمزس یا هورمزس نزد مورّخین یونان و رُم	۴۰ — ۳۸
هرمزجزو اسامی خاص	۴۱ — ۴۰
بغ و خدا و سپنت مینو و ایزد وصفات فرهمند و رایومند	۴۳ — ۴۱
نقوش و آثار قدیم که باشکال اهورا مزدا معروف است	۴۵ — ۴۳
مندرجات هرمزد یشت	۴۶ — ۴۵
هرمزدیشت	۶۸ — ۴۹

امشاسپندان	۶۹—۹۶
اشتقاق کلمهٔ امشاسپند	۶۹ - ۷۱
سپنت مینو	۷۱—۷۲
امشاسپندان و صفات اهورامزدا	۷۳
عدد مقدس هفت	۷۴—۷۹
ذکر اسامی امشاسپندان در تاریخ قدیم و قدمت آنها	۷۹—۸۵
مقام امشاسپندان در اوستا و کتب پهلوی	۸۵—۸۷
بهمن	۸۸—۹۱
اردیبهشت	۹۱ - ۹۲
شهریور	۹۲—۹۳
سپندارمذ	۹۳—۹۵
خرداد و امرداد	۹۵—۹۶
مقدّمه هفتن یشت کوچك	۹۷
هفتن یشت کوچك	۹۹—۱۰۹
مقدّمهٔ هفتن یشت بزرگ (هفت ها)	۱۰۹—۱۱۱
هفتن یشت بزرگ (یسنا ۳۵)	۱۱۳ - ۱۳۵
کوه هرا	۱۳۱
جانور عجیب الخلقهٔ خرا	۱۳۳
اقیانوس فراخکرت	۱۳۳—۱۳۵
مقدّمهٔ اردیبهشت	۱۳۵
اردیبهشت یشت	۱۳۹—۱۴۹
خرداد یشت	۱۵۱—۱۵۷
نسا = لاشه و مردار	۱۵۳
ناهید	۱۵۸—۱۷۶

عناصر چارگانه	۱۵۸—۱۵۹
ایرانیان آب را محترم میداشته اند	۱۵۹—۱۶۱
اخبارات نادرست هرودُت	۱۶۱—۱۶۲
ناهید مربوط بایشتار نیست	۱۶۲—۱۶۴
اشتقاق کلمات اردویسور ناهید	۱۶۴—۱۶۶
توصیف ناهید از روی آبان یشت	۱۶۶—۱۶۷
ناهید در کتیبهٔ هخامنشی	۱۶۸
آتشکدهای ناهید	۱۶۹—۱۷۳
شهرت ناهید نزد یونانیان و ستایش وی در آسیای صغیر	۱۷۳—۱۷۶
اسامی خاص در آبان یشت	۱۷۷—۲۳۱
هوشنگ پیشدادی	۱۷۸—۱۷۹
جمشید	۱۸۰—۱۸۸
ضحاك	۱۸۸—۱۹۱
فریدون	۱۹۱—۱۹۵
گرشاسب	۱۹۵—۳۰۷
افراسیاب	۲۰۷—۲۱۴
کیکاوس	۲۱۴—۲۱۶
طوس (ویسه و کنگدژ)	۲۱۶—۲۲۱
رود رنگها = ارنگ	۲۲۲—۲۲۷
جاماسب	۲۲۷—۲۳۰
ناهد (کلمهٔ عربی)	۲۳۰
مقدمهٔ آبان یشت	۲۳۰ — ۲۳۲
آبان یشت	۲۳۲ — ۰۳
تواضع ایزدی	۲۴۱—۲۴۳
کیخسرو	۲۵۳

اسامی چند تن از ایرانیان و تورانیان	۲۶۳ ـ ۲۶۵
خاندان نوذر و هوتئوسا زن کی‌گشتاسب	۲۶۵ ـ ۲۶۷
بوایشت یکی از پارسایان تورانی از خاندان فریان	۲۶۹ ـ ۲۷۱
ناخوشی پیس (برص)	۲۷۷
رود دائیتیا	۲۸۳
زریرو نستور	۲۸۷
اندرمان	۲۸۹
چار پایان خرد و بزرگ و اعداد صد و هزار	۲۹۱
پنام	۲۹۳ ـ ۲۹۵
بَبرَه	۲۹۸ ـ ۲۹۹
خورشید	۳۰۴ ـ ۳۰۹
خورشید یشت	۳۱۱ ـ ۳۱۵
ماه	۳۱۶ ـ ۳۱۹
ماه یشت	۳۲۱ ـ ۳۲۳
تشتر	۳۲۵ ـ ۳۳۲
اسامی ستارگان در اوستا	۳۲۶—۳۲۹
ستارهٔ تشتر در تیر یشت	۳۲۹ ـ ۳۳۱
چرا تشترستارهٔ باران خوانده شده است؟	۳۳۱ ـ ۳۳۴
تیر آرش کمانگیر	۳۳۴ — ۳۳۶
تیریشت	۳۳۷ — ۳۷۱
کُشتی = بندی که مزدیسنان بدور کمر بندند	۳۴۷
اشی = فرشته ثروت ونعمت	۳۵۹
گوش = درواسپا	۳۷۱ — ۳۷۵
گوش یشت = درواسپ یشت	۳۷۸ — ۳۹۱
هوتئوسا = هُوتَس زن کی گشتاسپ	۳۸۷

اسامي برخي از تورانيان	۳۸۹
هُمای و به آفرید دو دختر کی گشتاسب	۳۹۱
مهر	۳۹۲—۴۲۰
اشتقاق کلهٔ مهر	۳۹۲—۳۹۴
مهر نزد برهمنان	۳۹۴—۳۹۵
قدمت مهر	۳۹۵
مهر در کتیبه های هخامنشیان	۳۹۵—۳۹۶
جشن مهرگان	۳۹۶—۴۰۰
مهر در کتب مورّخین قدیم	۴۰۰—۴۰۲
مهر در اوستا	۴۰۲—۴۰۷
آئین مهر در رُم	۴۰۷—۴۲۰
شهرت مهر در ایران و ممالك مجاور	۴۰۷—۴۰۸
آغاز نفوذ مهر از آسیای صغیر با میراطوری رُم	۴۰۹—۴۱۰
انتشار آئین مهر و دورهٔ ترقی آن	۴۱۰—۴۱۲
دورهٔ انحطاط آئین مهر	۴۱۲—۴۱۴
اثرات آئین مهر در دین عیسیٰ	۴۱۴—۴۱۵
معابد مهر و داستان ظهور وی	۴۱۶—۴۱۷
آنچه در کیش عیسیٰ از آئین مهرگرفته شده است	۴۱۷—۴۲۰
مهر یشت	۴۲۳—۵۰۳
داموئیش اُوْ جَمَنَ	۴۲۷
هری رود و زر افشان و جیحون و هفت کشور	۴۳۱—۴۳۳
مان پت و ویس پت و زند پت و ده پت	۴۳۵
وراز = گراز	۴۵۹
طبقات هفتگانهٔ پیشوایان دینی	۴۶۹
هوم	۴۷۱—۴۷۳

آذر ۵۰۴—۵۱۵

آتش بطور عموم ۵۰۴—۵۰۸

اخبارات مورخین قدیم راجع بآتش ۵۰۸—۵۱۰

فریاخره ۵۱۲—۵۱۳

جشن سده ۵۱۴—۵۱۵

سروش ۵۱۷—۵۲۴

خروس ۵۲۰—۵۲۲

سروش یشت ها دُخت ۵۲۵—۵۳۹

ارشتات (فرشته درستی) چیستا (فرشته علم) منتَرَ (فرشته کلام ایزدی)
داتَ (فرشته قانون) اوپین (فرشته سنّت کهن) ۵۳۵

سروش یشت سر شب (یسنا ۵۷) ۵۴۱—۵۵۵

برسم ۵۵۶—۵۶۰

اشتقاق کلمهٔ برسم و آداب آن ۵۵۶—۵۵۸

مقصود از برسم گرفتن چیست ؟ ۵۵۸—۵۶۰

رشن راست ۵۶۱—۵۶۳

رشن یشت ۵۶۵—۵۸۱

ور = سوگند (Ordalie) ۵۶۷—۵۷۳

سیمرغ ۵۷۵—۵۷۷

فروهر ۵۸۲—۶۰۲

فروهر یکی از ارواح جاودانی انسان است ۵۸۲—۵۸۳

اشتقاق کلمهٔ فروهر ۵۸۳—۵۸۷

قوای پنجگانهٔ انسان ۵۸۷—۵۸۹

صور اجسام از روی صور عالم معنوی فروشي ساخته شده است ۵۹۰—۵۹۲

فروهر غیر از روان است ۵۹۲—۵۹۳

جشن نوروز اوقات نزول فروهرهاست ۵۹۳—۵۹۴

اعیاد مذهبی شش گهنبار سال		۵۹۴—۵۹۶
جشن نوروز		۵۹۶—۵۹۷
فروردین یشت و کتب پهلوی		۵۹۷—۵۹۹
اعمال فروهرها		۵۹۹—۶۰۱
فهرست کتب راجع بفروهر		۶۰۲
فرهنگ لغات اوستا		۶۰۳—۶۲۶
غلطنامه		در انجام کتاب
تصاویر و نقشه		
پیغمبر ایران زرتشت اسپنتمان		درآغاز کتاب
نقش حجاری ناهید در فارس	درمیان صفحات	۱۵۸—۱۵۹
خرابهٔ معبد ناهید در قصبهٔ کنگاور	»	۱۷۶—۱۷۷
نقش حجاری مهر در طاق‌بستان	»	۳۹۴—۳۹۵
مجسمه مهر در قصر واتیکان (رُم)	»	۴۱۰—۴۱۱
نقشهٔ جغرافیائی ممالکی که در زیر نفوذ آئین مهر بوده است		۴۲۰—۴۲۱
آتشگاه فیروزآباد	»	۵۰۸—۵۰۹
ترجمهٔ دیباچه و مقالهٔ آئین مزدیسنا بزبان انگلیسی		

کتابهائی که استفاده شد

کتب فارسی و عربی

۱ آثارالباقیه عن القرون الخالیه تألیف ابوریحان بیرونی باهتمام زاخو Sachau چاپ لیپزیگ Leipzig ۱۹۲۳ میلادی

۲ کتاب التفهیم فی صناعته التنجیم تألیف ابوریحان بیرونی نسخهٔ خطّی

۳ بحرالجواهر تألیف محمد بن یوسف الطبیب الهروی چاپ طهران ۱۲۸۸

٤ تاریخ طبری تألیف محمد بن جریر طبری رجوع کنید به نولدکه Nöldeke

٥ تاریخ بلعمی ابوعلی محمد بن محمد بن عبداله البلعمي چاپ کانپور از بلاد هندوستان

٦ تاریخ سني ملوك الارض والانبیاء چاپ برلن ۱۳٤۰ هجری

۷ تاریخ روضة الصفاء تألیف میر خواند چاپ لکهنو از بلاد هندوستان ۱۳۳۲ هجری

۸ تحفته المئومنین تألیف حکیم مئومن ۱۲۹۰

۹ تورات ترجمه مارتن لوتر Martin Luther

۱۰ چهار مقاله تألیف احمد بن عمر بن علی النظّامی العروضی السمرقندی بسعی و اهتمام و تصحیح محمد بن عبدالوّهاب قزوینی چاپ لیدن از بلاد هلاند ۱۳۲۷ هجری

۱۱ روایات داراب هرمزیار باهتمام هیربد مانکجی رستم جی اُون والا Unvala در دو جلد چاپ بمبئی ۱۹۲۲ میلادی

۱۲ مجموعهٔ از روایات در دو جلد نسخهٔ خطی

۱۳ شاهنامه فردوسی باهتمام ترنر مکان Turner Macan و چاپ دیگر باهتمام آموزنده عکسی از روي خط اولیا سمیع شیرازی پونه ۱۳۱۹

۱٤ صد در نثر و صد در بندهش باهتمام هیربد دهابر Dhabhar چاپ بمبئی ۱۹۰۹ میلادی

١٥ لغت فرس تألیف ابوالحسن علي بن احمد الاسدی طوسي بسعی و اهتمام پاول هورن Paul Horn برلن ١٨٩٧ میلادی
١٦ فرهنگ جهانگیري نسخهٔ خطي
١٧ فرهنگ سروری نسخهٔ خطي فرهنگهای دیگر برهان جامع برهان قاطع فرهنگ انجمن آرای ناصری
١٨ معجم البلدان یاقوت حموي رجوع کنید به مینارد Meynard
١٩ مقدمته الادب تألیف ابوالقاسم محمود بن عمر الزمخشری باهتمام وتزاشتین Wetzstein چاپ لیپزیگ
٢٠ ویس و رامین داستان منظوم فخرالدین اسعد استرابادی گرگانی باهتمام لیس Lees کلکته ١٨٦٥ میلادي

کتب پهلوی

٢١ اردا ویرافنامه The Book of Arda Viraf, with Gōsht-i Fryānō and Hādokht Nask, text and translation by Hoshang and Haug; London and Bombay 1872
و Artâ Vîrâf-Nâmak traduction par Barthélemy, Paris 1887.
٢٢ بندهش Bundehesh übersetzt von Windischmann, (Zoroastrische Studien) Berlin : 1863.
و Bundehesh übersetzt von Ferd. Justi Leipzig 1868.
و The Bundahis translated by West Sacred Books of the East Vol V.; Oxford 1880.
S.B.E. by West Vol. XVIII Oxford 1882.
٢٣ دادستان دینیك
٢٤ دینکرد S.B.E. by West Vol. XXIV; Oxford 1885 and Vol. XLVII; Oxford 1897.

از برای ترجمه تمام مجلدات دینکرد رجوع کنید بحاشیه صفحه ط همین کتاب

S.B.E. Vol. V.
٢٥ زاد سپرم
S.B.E. Vol. V.
٢٦ زند بهمن یشت
و Zand-i vohûman Yasn and two Pahlavi Fragments, by Anklesaria; Bombay 1919.
S.B.E. Vol. V.
٢٧ شایست لاشایست
٢٨ کارنامه اردشیر بابکان Geschichte des Artachšir i Pâpakan aus dem Pehlevi übersetzt von Th. Nöldeke, separat Abdruck; Göttingen 1879.

Kârnâmak-i Artakhshîr Pâpakan by Edalji Kersâspji Ântiâ; ,
Bombay 1900.

۲۹ ماتیگان گجستك ابالش Adrien Barthélemy; Gujastak Abalish,
Relation d'une Conférence Théologique Présidée par le Calife
Mâmoun; Paris 1887.

۳۰ ماتیگان یوشت فریان رجوع کنید بشماره ۲۱ این فهرست
Une Légende Iranienne, Traduit du Pehlevi par Adrien ,
Barthélemy; Paris 1888.

۳۱ مینوخرد Mainyo-i-Khard translated by West; Stuttgart and
London 1871.

۳۲ یادگار زریران Yâtkâr-i Zarirân und sein Verhältnis zu
Šâhnâme von Geiger 1890

کتب مورخین قدیم یونان و رُم و مستشرقین آلمان و انگلستان و فرانسه و دانشمندان پارسی هندوستان

۳۳ Ammien Marcellin: traduit en Français III tomes Berlin 1775.

۳۴ Bartholomae, Christian: Arische Forschungen 1 Heft; Halle 1882 2 Heft; Halle 1886.

۳۵ ,, ,, Beiträge zur Kenntnis des Avesta.

۳۶ ,, ,, Altiranisches Wörterbuch Strassburg 1904.

۳۷ ,, ,, Zarathuštra's Leben und Lehre; Heidelberg 1924.

۳۸ Bradke, P.V. Dyâus Asura, Ahura Mazda und die Asuras; Halle 1885.

۳۹ Casartelli, L.C.: La Philosophie religieuse de Mazdéisme sous les Sassanides Paris; 1884.

۴۰ Clemen, Carl: Die Griechischen und Lateinischen Nachrichten über die Persische Religion; Giessen 1920.

۴۱ Christensen, Arthur: L'Empire des Sassanides; Kobenhavn 1907.

۴۲ Cumont, F.: Textes et Monuments Figurés relatifs aus Mystères de Mithra 2 Vols.; Bruxelles 1894—1900.

۴۳ ,, Les Mystères de Mithra, deutsche Ausgabe von Gehrich; Leipzig u. Berlin 1923.

۴۴ Darmesteter, James : Le Zend-Avesta 3 vols, ; Paris 1892—93.

۴۵ ,, Études Iraniennes; Paris 1883.

۴۶ ,, Points de Contacte entre le Mahâbhârata et le Shâh-Nâmah; Paris MDCCCLXXXVII.

۴۷ ,, Haurvatât et Ameretât; Paris 1875.

۴۸ ,, Ormazd et Ahriman ; Paris 1877.

۴۹ Dhabhar, E B.N. : Zand-i Khûrtak Avistak; Bombay 1927.

۵۰ Dieterich, Karl : Byzantinische Quellen zur Länder-und Völkerkunde 5.—15. Jhd) ; Leipzig 1912.

۵۱ Dieterich, Albrecht : Eine Mithrasliturgie ; Leipzig u. Berlin 1923.

۵۲ Duncker, Max : Geschichte des Alterthums Zweiter Band ; Berlin 1853.

۵۳ Ehni : Der Vedische Mythus des Yama ; Strassburg 1890.

۵۴ Fick, August : Vergleichendes Vörterbuch der Indogermanische Sprachen 1 Band 3 umgearbeitete Auflage; Göttingen 1874.

۵۵ Flandin et Coste : Perse Ancienne Texte.

۵۶ Geldner, Karl F. : Avesta die Heiligen Bücher der Parsen III Bände ; Stuttgart 1886—1895.

۵۷ ,, ,, Studien Zum Avesta ; Strassburg 1882.

۵۸ ,, ,, Drei Yasht aus dem Avesta übersetzt und erklärt ; Stuttgart 1884.

۵۹ ,, ,, uber die Metrik des Jüngeren Avesta; Tübingen 1877.

۶۰ ,, ,, Awestalitteratur, Grundriss der Iranischen Philologie II Band ; Strassburg 1896—1904.

۶۱ Geiger, Wilhelm : Ostīrānische Kultur ; Erlangen 1882.

۶۲ ,, ,, Handbuch der Avestasprache ; Erlangen 1879.

۶۳ Geiger, Wilhelm : Aogemadaêca ein Pârsentractat übersetzt u. Erklärt ; Erlangen 1878.

۶۴ Georges, Karl Ernst : Lateinisch-Deutsches und Deutsch-Lateinisches Handwörterbuch 2 Bände ; Honnover u. Leipzig 1909—1911.

۶۵ Harlez, C. de : Avesta, Livre Sacré du Zoroastrisme ; Paris 1881.

۶۶ „ Origines du Zoroastrisme ; Paris MDCCCLXXIX.

۶۷ „ Manuel de la Langue de l'Avesta ; Paris 1882.

۶۸ Hardy, Edmund : Der Buddhismus nach älteren Pāli-Werken Münster I.W. 1919.

۶۹ Haug, Martin : Essays; London 1878.

۷۰ Hertel, Johannes : Beiträge zur Metrik des Avesta und des Ṛgvedas ; Leipzig 1927.

۷۱ Hehn, Victor : Kulturpflanzen und Haustiere : Berlin 1911.

۷۲ Heil, Ferdi. : China, seine Dynastien, Verwaltung und Verfassung ; Berlin 1900.

۷۳ Henry, Vic. : Parsisme ; Paris 1905.

۷۴ Herodotos : übersetzt von Friedrich Lange ; Leipzig 1885.

۷۵ Horn, Paul : Grundriss der Neupersischen Etymologie ; Strassburg 1893.

۷۶ „ Neupersische Schriftsprache (G. ir. Phi. 1 Bd. 2 Abt) Strassburg 1898—1901.

۷۷ Hübschmann, H. : Persische Studien ; Strassburg 1895.

۷۸ Houtum-Schindler : Die Parsen in Persien, ihre Sprache und einige ihrer Gebräuche.

۷۹ Jackson, A. V. Williams : The Prophet of ancient Iran : New York 1901.

۸۰ „ „ Persia Past and Present ; New York 1906.

۸۱ „ „ Die Iranische Religion· (G. ir. Phi. 2 Bd.)

۸۲ Jackson, A. V. Williams: Herodotos VII. 61 or the Arms of the Ancient Persians, illustrated from Iranian Sources

۸۳ Jeremias, Alfred: Handbuch der Altorientalischen Geisteskultur; Leipzig 1913.

۸۴ ,, ,, Allgemeine Religions-Geschichte; München 1918.

۸۵ Jamasp, Dastoor Hoshang: Vendidâd. Avesta Text with Pahlavi Translation and Commentary Vol. II Glossarial Index; Bombay 1907.

۸۶ Junker, Heinrich F. J.: Frahang i Pahlavik Heidelberg 1912.

۸۷ Justi, Ferdinand: Geschichte des Alten Persiens; Berlin 1878.

۸۸ ,, Iranisches Namenbuch; Marburg 1895.

۸۹ ,, Geschichte Irans von den ältesten Zeiten bis zum Ausgang der Sâsâniden (G. ir. Phi. 2. Bd.).

۹۰ ,, Die älteste Iranische Religion, in Preuss. Jahr Bd. 88 S. 58 Nr. 7.

۹۱ ,, Handbuch der Zendsprache; Leipzig 1864.

۹۲ Klauber, E. G.: Geschichte des Alten Orient (Weltgeschichte, Heraus. von L.M. Hartmann; Gotha 1919.

۹۳ Kohut, Alexander: Die Talmudisch-Midraschische Adamssage in ihrer Rückbeziehurg auf die Persische Yima und Meshiasage.

۹۴ Kanga, Kavasji Edalji: Complete Dictionary of the Avesta Language; Bombay 1900.

۹۵ Kluge, Theodor: Der Mithrakult; Leipzig 1911.

۹۶ Lagard, Paul de: Beiträge zur Altbaktrische Philologie.

۹۷ Lindner, Gustav: Das Feuer, Eine Culturhistorische Studie; Brünn 1881.

۹۸ Lommel, Herman: Die Yäšt's des Avesta übersetzt und Eingeleitet; Göttingen 1927.

۹۹ Marquart, J.: Ērānšahr; Berlin 1901.

۱۰۰ Meffert, Franz : Das Urchristentum IV Teil ; Gladbach 1921.

۱۰۱ Meynard, Barbier de : معجم‌البلدان یاقوت
Dictionnaire Géographique, Historique et Littéraire de la Perse, Extrait du Mo'djem El-Bouldan de Yaqout; Paris MDCCCLXI.

۱۰۲ Modi, Jivanji Jamshedji : The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees; Bombay 1922.

۱۰۳ Nöldeke, Th.: Geschichte der Perser تاریخ طبری
und Araber Zur zeit der Sasaniden aus dem Chronik des Tabari übersetzt ; Leyden 1879.

۱۰۳ ,, Aufsätze zur Persischen Geschichte ; Leipzig 1887.

۱۰۵ ,, Das Iranische Nationalepos (G. ir. Phi. II Bd.)

۱۰۶ Pausanias : übersetzt von Schubart Langenscheidtsche Bibliothek N. 37 & 38.

۱۰۷ Perrot et Chipiez: Histoire de l'Art dans l'Antiquité Tome V ; Paris 1890.

۱۰۸ Prášek, Justin. V. : Geschichte der Meder und Perser Bände ; Gotha 1906—1910.

۱۰۹ Rapp : Die Religion und Sitte der Perser nach den Griechischen und Römischen Quellen.

۱۱۰ Rawlinson, Geo. : Parthia ; London 1893.

۱۱۱ Reichelt, Hans: Avesta Reader Texts, Notes, Glossary and Index ; Strassburg 1911.

۱۱۲ Réville, Jean : Le Mithriacisme (Revue de l'Histoire des Religions).

۱۱۳ Rezwi, Taher: Parsis : A People of the Book ; Calcutta 1928.

۱۱۴ Sarre, Friedrich : Die Kunst des Alten Persien ; Berlin 1922.

۱۱۵ Scheftelowiz, J. : Die Altpersische Religion und das Judentum ; Giessen 1920.

۱۱۶ Schwenck, Konrad : Mythologie der Perser ; Frankfurt am Main 1850.

۱۱۷ Seemann, Otto : Mythologie der Griechen und Römer ; Leipzig 1910.

۱۱۸ Seignobos, Ch.: Histoire du Peuple Romain ; Paris 1909.

۱۱۹ Söderblom, Nathan : La Vie Future d'après le Mazdéisme; Paris 1901.

۱۲۰ Spiegel, Fr. : Avesta die Heiligen Schriften der Parsen 3 Bände ; Leipzig 1852—63.

۱۲۱ ,, Commentar über das Avesta 2 Bände ; Wien 1864—68.

۱۲۲ ,, Die Traditionnelle Literatur der Parsen ; Wien 1860.

۱۲۳ ,, Arische Periode und ihre Zustände ; Leipzig 1887.

۱۲۴ ,, Avesta und Schahname.

۱۲۵ ,, Erânische Alterthumskunde 3 Bände ; Leipzig 1871—78.

۱۲۶ ,, Altpersischen Keilinschriften ; Leipzig 1881.

۱۲۷ Thukydides: Geschichte des Peloponnesischen Krieges aus dem Griechieschen übersetzt von Dr. Johann David Heilmann; Leipzig 1882.

۱۲۸ Tiele : Geschichte der Religion im Altertum, die Religion bei den Irani. Völkern, Deutsche Ausgabe von Gehrich ; Gotha 1903.

۱۲۹ Weber Albr.: Überalt-Irânische Sternnamen, Gesammtsitzung von 12 Januar; Berlin; 1888.

۱۳۰ Weissbach, F.H. : Die Keilinschriften der Achämeniden ; Leipzig 1911.

۱۳۱ Wesendonk, G. von : Der Mithrakult (der Neue Orient Band 4 Heft 5/6 Berlin).

۱۳۲ West, E.W. : Pahlavi Literature, (G. ir. Phi. II Band).

۱۳۳ Westergaard, N.L. : Zendavesta or the Religious Books of the Zoroastrians; Copenhagen 1852—54.

۱۳۴ Whitney : Zoroaster; the Great Persian ; Chicago 1905.

۱۳۵ Windischmann, Fried. : Mithra ; Leipzig 1857.

۱۳۶ ,, Zoroastrische Studien Herausgegeben von Spiegel; Berlin 1863.

(الفبای زند)

	اوستا	فارسی	مثال از اوستا	املاء فارسی	املاء لاتین	معنی امثال	English
۲۱	۳	چ		چَشْ	čaš	چشیدن	čh
۲۲	۹	ج		جَفْرَ	jafra	ژرف عمیق	j
۲۳	ک	ز		زاتَ	zāta	زاده	z
۲۴	۵	ژ		ژ نو	žnu	زانو	zh
۲۵	که(۱	تلفظ مثل ع		سْراوَ نیگه	srāva-yēiihē	آگاه ساختن، خبر کردن	ii (ang)
۲۶	۴(۲	ت		تَنوْ	tanu	تن	t
۲۷	۵	ث (ته)		ثوْخشْ	thvaxš	تخشا کوشا	th
۲۸	و	د		دْرَفْشَ	drafša	درفش	d
۲۹	۹	ذ(در وسط کلمه)		پوْخذَ	puxdha	منعم	dh
۳۰	ا	ن		نافیَ	nāfya	ناف نزاد خویش	n
۳۱	۴	ب		پیرَتو	pĕrĕtu	پل	p
۳۲	۵	ف		فَرَوشی	fravaši	فروهر، فروردین	ph or f
۳۳	ل	ب		بَغَ	Bagha	بغ، خداوند	b
۳۴	۵	و(w انگلیسی)		گَرِوَ	garĕw	گرفتن	w
۳۵	۶	م		مَرِتَ	mareta	مرد	m
۳۶	۳۵(۳	ی (بزرگ در سر کلمه)		یَزَتَ	yazata	ایزد	y
۳۷	۵	ی (کوچک وسط کلمه)		بُوزْیَه	buzya	بزْ	Y
۳۸	۵	ر		رَتو	ratu	رد(سرداردینی)	r
۳۹	ط	و (بزرگ درسر کلمه)		وَفْرَ	vafra	برف	v
۴۰	»	و (کوچک دروسط کلمه)		بَاوَرِ	baevarĕ	بیور (ده هزار)	v

۱ که تلفظ این حرف مثل ۳ (آنگ) میباشد همیشه پیش از ۵ (ه) که بحرف ۴ ختم شده باشد استعمال میشود حرف ۴ همان ۵ (ا) میباشد که در نمره ۷ مرقوم شد و در آخر کلمه باین شکل نوشته میشود و کاهی در وسط کلمه نیز میآید

۲ حرف ۴ (ت) در آخر کلمه تغییر یافته باین شکل ۴ نوشته میشود مثل ۴۵ نیات یعنی نوه و در برخی کلمات در اول نیز استعمال شده است در صورتیکه قبل از ۵ (ك) یا ل (ب) باشد ۵۴ کیش و ۴۵ کنیه ورزیدن

۳ ۳۵ (ی بزرگ) و ط (واو بزرگ) مثل حرف ماژوسکول majuscule الفبای

دین دبیری
(الفبای زند)

	اوستا	فارسی	مثال ازاوستا	املاء فارسی	املاء لاتین	معنی امثال	English
۱	𐬀	آ	𐬀𐬵𐬭𐬎	اَهورَ	ahura	اهورا، خدا	a
۲	𐬁	آ	𐬀𐬎𐬌	آتَرْ	ātar	آذر، آتش	ā
۳	𐬃	اَیْ (کوتاه)	𐬃𐬌𐬙	اِیْدا	idā	اینجا	i
۴	𐬄	اِیْ (کشیده)	𐬄𐬭𐬌	اِیْرَ	īra	حله، قوه	ī
۵	𐬅	اُوْ (کوتاه)	𐬅𐬵𐬯𐬭𐬎	اُوشْتَرَ	uštra	اُشتر، شتر	u
۶	𐬆	اُو (کشیده)	𐬆𐬎𐬙	اُوتَ	ūtha	چرا	ū
۷	𐬇	اِ (دروسط کلمه)	𐬠𐬀𐬎𐬵𐬀𐬥𐬀	مَئِثَنَ	maetha-na	میهن، خانه	e (medial)
۸	𐬈	اِ (کوتاه)	𐬠𐬌𐬯	اِرِشْ	ĕrĕš	راست، درست	ĕ (broad)
۹	𐬈𐬀	اِ (کشیده)	𐬠𐬌𐬨𐬀𐬵𐬀𐬙	اِمَوَنت	ēma-vant	توانا، زورمند	ê (long)
۱۰	𐬉	اُ (کوتاه در وسط کلمه)	𐬉𐬎𐬨𐬎	پاوُرُو	pouru	پرُ، بسیار	ŏ (broad)
۱۱	𐬊	آوْ (کشیده)	𐬀𐬎𐬌	آوْیوْم	ōyūm	یک	ô (long)
۱۲	𐬋	آوُ	𐬉𐬎𐬵𐬭𐬀𐬎	پوُثراو	puthrāo	پور، پسر	āo
۱۳	𐬌	اَن	𐬀𐬙𐬀𐬭𐬎	اَنتَرَ	antarĕ	اندر، میان	ñ
۱۴	𐬍	اَ (درپینی تلفظ میشود)	𐬀𐬵𐬭𐬌	اَخنَ	āxna	لگام	ã
۱۵	𐬐	کَ	𐬐𐬀𐬨𐬀	کام	kāma	کام، کامه	k
۱۶	𐬑	خَ	𐬵𐬀𐬎𐬯	خَرَتُو	xratu	خرد	kẖ
۱۷	𐬒	خو	𐬵𐬯𐬀𐬥𐬀	خوْفْنَ	xᵛafna	خواب	kẖᵛ or q
۱۸	𐬜	گَ	𐬜𐬀𐬨𐬀	گام	gāma	گام، قدم	g
۱۹	𐬞	غ	𐬞𐬵𐬭	غژر	ghžar	موج زدن، جاری شدن	gh
۲۰	𐬓	آنگ (دروسط وآخر کلمه درپینی تلفظ میشود)	𐬫𐬀𐬵𐬀𐬙𐬌	فَرَتنگه	fratkaiih	فراخی، بزرگی	ii (ang)

۱ 𐬀 این حرف معمولاً در وسط کلمه میآید چنانکه در 𐬜𐬀𐬎𐬯𐬎 گئوش gaoš بمعنی گاو فقط در گاتها چند لغتی مصدر باین حرف است در سایر قسمتهای اوستا مثال فوق (𐬜𐬀𐬨𐬀𐬎𐬯𐬎) با 𐬵 و یا 𐬀 نوشته میشود

۲ مثال فوق (𐬀𐬙𐬀) بمعنی یک در مفعول به(accusatif) استعمال شده است

۳ 𐬨 در توی بینی گفته میشود (nasal)خیشومی

۴ این حرف بمنزله خ فارسی است که پیش از واو معدوله نوشته میشود مثل خوار ، خواهر، خواهش

دین دبیرکی
(الفبای زند)

	اوستا	فارسی	مثال از اوستا	املاء فارسی	املاء لاتین	معنی امثال	English
٤١	𐬎	س	𐬎𐬀𐬵𐬌	ستو	stu	ستودن	s
٤٢	𐬱	ش مشدد	𐬱𐬀𐬙𐬀	شات	šāta	شاد	sh
٤٣	𐬱	ش	𐬱𐬭𐬀𐬵𐬎𐬀	هورشت	hvaršta	کردار نیک	š
٤٤	𐬀	ه	𐬀𐬯𐬀𐬥𐬀𐬈	هاون	hāvana	هاون	h

فرانسه و آلمانی در سر کلمه نوشته میشود در وسط کلمه « (ی کوچک) و « (واو کوچک) میآید در بعضی از نسخ بجای 𐬀 این حرف دیده میشود 𐬆

در کلمه «𐬀 که معنی هر دو میباشد برخلاف معمول واو کوچک در صدر کلمه واقع است این کلمه اصلاً «𐬀𐬵 دَوَ بوده است بمرور ـ افتاده است

بسا در نسخ خطی دو حرف را باهم نوشته شکل مخصوصی پیدا کرده است مثلاً این طور 𐬱 (ش) و 𐬀 (آ) = 𐬁 و حروف 𐬱 و ۲ (ح) = 𐬹 و حروف 𐬱 و 𐬌 (ث) = 𐬺 و حروف 𐬀 و 𐬯 (ه) = 𐬻

برای سهولت و اختصار حروف لاتینی ذیل در مقابل برخی از حروف اوستائی و فرس و پهلوی انتخاب گردید

a بسته = آ ā باز = آ dh = ذ ǰ = ج ǧ = ج ž = ژ g = گ

gh = غ s = س š = ش th = ث v فرانسه = و

ü آلمانی مثل ou فرانسه = اُو x = خ z فرانسه = ز

در کلماتی که x از ردیف خارج شده قدری بالاتر قرارداده شده دلیل است که واو معدوله است مثل x^{v}afna (خَوْفَن) خواب

در پاورقی صفحه ۷۵ در مصراع دومی از شعر معروف سعدی اشتباهی روی داده (همچنان در فکر اقلیم دگر) چاپ شده معلوم است که باید (همچنان در بند اقلیمی دگر) باشد

در حواشی صفحات ۹۲ و ۹٤ عباراتی از کتاب التفهیم ابوریحان بیرونی مندرج است برخی از دالهای آن جملات (چون نقل از یک نسخهٔ خطّی قدیمی است) باید ذال باشد ولی در مطبعه متوّجه نشده همه را دال درج کردند و در وقت تصحیح هم بنا بعادتی که حالا در فارسی همه ذال‌های قدیم را دال نوشته و دال تلفّظ میکنیم باملاء اصلی کلمات منتقل نشدیم از خوانندگان

این نامه خواهش میشود که اشتباه مذکور را از روی قاعده ای که خواجه نصیر در یک رباعي بیان کرده اصلاح نمایند

آنانکه بفارسي سخن میرانند در معرض دال ذال را بنشانند
ما قبل وی ار ساکن جزوای بود دال است وگر نه ذال معجم خوانند

بملاحظه آنکه در طي مقالات و توضیحات فقرات پشتها کلمات اوستائی وَرِنَ (گیلان دیلم) وَیُو (فرشته هوا) آیمْ نپاتْ (فرشته آب) در املاء فارسی مختلف نوشته شده لازم دیدیم در اینجا برای رفع اشتباه ذکر کنیم که کلمات مذکور با املاء فوق مقرون بصواب و مطابق تلفظ درست اوستائی آنها ست

همچنین متذکر میشویم که در املاء فارسی یك دسته از لغات اوستائی که در این نامه استعمال شده غالباً تلفظ پهلوی آنها منظور شده در انجام این کتاب کلیّهٔ این لغات با تلفظ اوستائی آنها بخط فارسی مندرج است

دیگر اینکه حرف اوستائی θ را در جزو کلمات کهی (ثاء) و گهی (ثاء) نگاشتیم غالب مستشرقین معادل این حرف‌را (th) انگلیسی می نگارند که تقریباً مثل (ثاء) تلفظ میشود عربها هم (ثاء) را تقریباً مثل (ثاء) تلفظ میکنند نه مثل ما فارسی زبانان که در کلماتی مثل اثاث و اساس فرق میان ثاء و سین نمیگذاریم حرف مذکور در پهلوی گهي به (ثاء) تبدیل یافته و گهی به (سین) چنانکه میثرَ (مهر) میتر و گاثَ گاس شد این کلمه اخیر را امروزه ما با (ثاء) تلفظ نموده گات یا گاثا میگوئیم چنانکه در اسم پیغمبر ایران زَرَثُوشْتَرَ همین معامله را نموده زرتشت میگوئیم پارسیان حرف مذکور را در وقت قرأت اوستا مثل (ثاء) تلفظ میکنند از برای (ثاء) معمولی در الفبای زند یا دین دبیره حرف (ϑ) وضع شده است حرف (θ) را اگر مثل (ث) عربی یا (th) انکلیسي تلفظ کنیم بخطا نرفته ایم

دیباچه

بنام ایزد بخشایندهٔ بخشایشگر

بیاراید این آتش زرتشت بگیرد همی زند و استا ُ منشت
نگهدارد این فال و جشن سده همان فر نوروز و آتشکده
همان اورمزد وهمان روز مهر بشوید بآب خرد جان و مهر
کند تازه آئین لهراسپی بماند پی کیش گشتاسپی

(فردوسی)

زهی سرافرازم که از پرتو اهورا مزدا و یاری مهین فرشتگان و پیغمبر پاك سرشت ایران زرتشت اسپنتمان بانتشار جلد دوم از نامهٔ فرخنده اوستا موفق آمده آن را برسم ارمغان تقدیم آستان وطن خویش میکنم هیچ ارمغانی را گرانبها تر از آن ندیدم که سرودهای مقدس کتاب کهن را همان سرودهائی که در طی چندین هزار سال از زبان نیاکان نامدار ما از مرز و بوم ایران برخاسته بعالم بالا بگرزمان برین میرسید بزبان امروزی ایران در آورده بگوش عموم فرزندان آن خاك برسانم و دریابند آنچه را که خدای یگانه ایرانیان اهورامزدا بپیغمبر برگزیده اش گفت «ای زرتشت اگر ترا آرزوی غلبه نمودن است بخصومت دیوها و مردمان و جادوان و پریها و راهزنان و گمراه کنندگان دو پا و گرگهای چهارپا و بلشکر دشمن و بسنگر فراخ وی و درفش بزرگ و برافراشته و خونین وی پس درهم

شب و روز این اسامی مرا آهسته زمزمه کن منم پشتیبان و منم آفرینندهٔ و نگهبان . . . . . [1] »

نه آنکه فقط از مطالعهٔ این نامه بره و رسم نیاگان خود پی برده جویای اخلاق پاك راد مردان عهد کهن خواهیم شد بلکه امیدواریم که از انتشار این کتاب ضمناً خدمتی بادبیات و زبان و تاریخ ایران هم کرده باشیم

فائده تحصیلات مزدیسنا

در مقدمه گاتها گفتیم « دین و تاریخ و زبان هر سه مربوط بهم است قسمتی از وقایع تاریخی قومی را دین او سبب است » بسا از وقایع تاریخی را بواسطه قوانین مذهبی باید حل نمود چنانکه یك رشته از مسائل مذهبی را بواسطه تاریخ باید روشن کرد همچنین اگر خواسته باشیم که بارزش لغات زبان قومی برخوریم و بمعنی اصلی تعبیرات و اصطلاحات آن پی بریم از دانستن تاریخ و دین آن قوم ناگزیریم سر چشمه زبان فارسی فرس هخامنشی است که بیش از چهار صد لغت از آن باقی نمانده است و پس از آن اوستا است که امروز دارای هشتاد و سه هزار کلمه است و بخصوصه پهلوی که فارسی از آن مشتق شده است از تفسیر پهلوی اوستا که در عهد ساسانیان نوشته شده امروز متجاوز از یکصد و چهل هزار لغت موجود داریم و بعلاوه کتب بسیار مهم و معتبری بزبان پهلوی در دست است این کتب باستثنای چند جلد تماماً راجع بدین زرتشتی است و تقریباً دارای چهار صد و چهل و شش هزار لغت میباشد کتب پهلوی غیر مذهبی فقط دارای چهل و یک هزار کلمه است درطی مقالات و توضیحات از اغلب این کتب ذکری کردیم

در گاتها که از سرودهای مقدس خود پیغمبر ایران بشمار است موقع بدست نیامده تا نشان دهیم که چگونه مورخین و ادبای آیندهٔ ما محتاج بشناختن

[1] هرمزدیشت فقرات ۱۰ — ۱۲

مزدیسنا هستند چه گاتها گذشته از آنکه مختصر و دست تطاول زمان ما را از قسمت مهّم آن محروم کرده مجموعه ایست از دروس اخلاقی و تعلیمات فلسفی بیش از آنچه در آنجا گفته شده مجال شرح و بسط نداشتیم ولی یشتها که موضوع این نامه است نسبةً مفصل و قسمت ادبی اوستا بشمار است زمینه ایست وسیع از برای مباحثات اخلاقی و تاریخی و ادبی و لغوی بخصوصه. پس از انتشار گاتها این قسمت از اوستا را برگزیدیم تا یك رشته مطالب در آن گفته آید و یک نظر اجمالی از مجموع مسائل مزدیسنا بهمرسانیم نواقص این نامه در جلددوم از یشتها تکمیل خواهد شد امید است که بعدها بیاری خداوند بانتشار یسنا ها و خورده اوستا نیز موفق آئیم که کلیّهٔ جزوات اوستا باستثنای وندیداد در پنج جلد منتشر شود دامنهٔ این دین کهن سال باندازهٔ وسیع است که در ده جلد کتاب بزرگ هم تمام مسائل آن را نمی توان فرا گرفت بخصوصه کوشش صد و پنجاه سالهٔ بزرگترین علمای اروپا و صدها کتب مفصّل و نفیس آنان راجع بایران مزدیسنا را یک سر چشمه خشک نشدنی ساخته است حقیقةً سزاوار نیست که ما با وفور این همه مطالب درخصوص دین آباء و اجداد خود بچند کلمهٔ موهوم و بیمعنی مورّخین و نویسندگان قدیم خود بسازیم اگر فقط تنگ بودن دائرهٔ علم و دانش در قدیم سبب موهومات نویسی قدماء میبود عذری است بس موّجه اما بد بختانه در اقوال آنان صراحةً تعصّب عربی دیده میشود درمیان چندین مثال بذکر یک دو فقره تاریخی و یک فقره ادبی اکتفاء نموده ضمناً خواهیم دید که ایرانیان آینده بواسطهٔ تحصیل مزدیسنا باید اغلاط را از تاریخ خود بیرون کنند ودر ادبیات ارزش کلمات را شناخته بجای خود بکار برند ابو جعفر محمد بن جریر معروف به طبری که در سال ۲۲٤ در آمل تولّد یافت و در سال ۳۱۰ در بغداد درگذشت در تاریخ کبیر خود راجع بزرتشت مو هومائی ذکر نموده که اسباب اشتباه موّرخین بعد گردیده است عین عبارت فارسی تاریخ بلعمی که ترجمه ایست از تاریخ کبیر و بتوسط ابو علي محمد بن محمد بن عبدالله البلعمي درسال ۳۵۲ انجام یافته این است « و مغان را یکی

پیغمبر بوده است که او را زردشت گویند که این دین آتش پرستی را او درمیان آورد و دعوی کرد که من پیغامبرم و آتش پرستی ایشان را صواب نمود تا بایام گشتاسپ و او شاگرد عزیر علیه‌السلام بود و عزیز علیه‌السلام را مخالف شده بود پس آن استاد زردشت را دعا کرد و گفت خدای تعالی او را علامتی کناد و بنی اسرائیل اورا از میان خویش بیرون کردند و از بیت المقدس بعراق آمد و ار عراق ببلخ شد نزد پدر گشتاسپ و دعوی پیغامبری کرد . . . »[1]

برای ما بقي موهومات شرم انگیز و آلوده بتعصّب وی باید رجوع کرد باصل کتاب طبري خود ایرانی است آن هم از طبرستان در آنجائي که مخصوصا دین اسلام دیر تر نفوذ نمود هرچندکه آمُل شهر خود محمد بن جریر طبری نسبةً زود تر از سایر قسمتهاي طبرستان بدست عربها افتاد (در ۱۴۳ هجری) و شاید هم بتوانیم بگوئیم که در عهد او هنوز ثلث جمعیّت ایران زمین قدیم زرتشتی بوده اند و بتوسط علمای بسیار بزرگ زرتشتی که در آن عهد میزیسته اند می توانسته که از خود رفع اشتباه کند و سبب اشتباهات متاخرین نشود ولی تعصب شوم عربی که در خون ایرانیان تزریق شده بود آن مؤرخ و مفسررا از این گونه تحقیقیات باز میداشت ولي ار باب حق شناسی باید اقرار کنیم که در جزو تاریخ همین طبری که در خصوص آئین ایران قصور کرده تاریخی راجع بساسانیان باقی مانده که مهم ترین اسناد تاریخي ماست همان است که استاد نولدکه آن را بآلماني ترجمه نموده با توضیحات و حواشی بسیار مفید منتشر کرده است برای آنکه هیچ شکی نماند که مندرجات کتب تاریخ ما راجع بمزدیسنا ناشی از تعصب بوده بمندرجات روضته الصفا که زرتشت را شاگرد یکی از تلامذهٔ ارمیای پیغمبر میشمرد در ذکر سلطنت گشتاسب نیز ملاحظه کنید گوئیا میرخواند از برای عهد گشتاسب هم سنگ تعصب دین اسلام بسینه میزده است همچنین فضل الله نویسندهٔ تاریخ معجم در ذکر پادشاهی گشتاسب یکسره عنان قلم فارسي خراب کن خود را بدست تعصب سپرده راجع بدین قدیم ایران از هیچ گونه ناسزا خود داری نتوانسته است درهمان قرن اندکی پیش از آن که طبري در بغداد افسانه عاد

---

۱ بلعمی صفحهٔ ۲۰۶ چاپ کانپور

و ثمود میخواند و قصّه ابراهیم و نمرود می نوشت در همان قرن پیشوای بزرگ زرتشتی آتُر فرن بغ پسر فرخ زات در همان بغداد در عهد خلافت مأمون (۱۹۸–۲۱۸) کتاب معروف دینکرد را که راجع است بمسائل دینی و عادات و رسومات و سنّت ها و تاریخ و ادبیات مزد یسنا بزبان پهلوی در ۹ جلد تألیف کرده که هنوزهم موجودوبزرگترین و مهّم ترین کتاب پهلوی است [1] دستور دیگری موسوم به آتُرپت پسرهومت تألیف دینکرد را بانجام رسانیده است آتُر فرن بغ همان است که درحضور مأمون بایك زندیق موسوم به ابالش مباحثه دینی نموده وی را مجاب ساخته و موجب مسرّت مأمون و در بارش گردیده است صورت مباحثهٔ آتر فرن بغ با ابالش موضوع کتاب کوچك پهلوی است مشتمل بر ۱۲۰۰ کلمه حاوی هفت جوابی است که دستور مذکور بزندیق داده است این کتاب موسوم است به (ماتیگان گجستك ابالش) و بزبان فرانسه نیز ترجمه شده است [2] باآنکه ابوریحان بیرونی یك قرن بعد از طبری میزیسته و نسبةً از عهد دولت زرتشتی دورتر بوده ولی عشق و محبت وی بایران و تنفّروی از عربها خراب کنندگان مجدو جلال نیاگانش اورا برآن داشت که با دانشمندان و علمای زرتشتی عهد خود در مراوده باشد و مسائل مذهبی را از آنان جویا شود [3] آثارالباقیه کتاب این فیلسوف و ریاضی بزرگ که در ۳ ذي‌الحجّه ۳۶۲ در خوارزم تولّد یافت و در ۲ رجب ۴۴۰

---

۱ کتاب دینکرد از جلد سوم تا نهم در سال ۴۱۱ هجری در بغداد پیدا شده دارای ۱۶۹۰۰۰ کلمه است وست West مرحوم مستشرق معروف انگلیسی کتاب هشتم و نهم آن را بانگلیسی ترجمه نموده باتوضیحات بسیار مفیدی منتشر کرده است Sacred Books of the East Vol.XXXVII Oxford 1892 در ۵ سال بعد کتاب پنجم و هفتم آن را ترجمه نموده منتشر کرده است Vol, XLVII Oxford 1897 تمام مجلدات دینکرد بگجراتی و انگلیسی بتوسط دستور دشوتن سنجانا و بعد بتوسط پسرش دستور داراب سنجانا ترجمه گردیده در هجده جلد منتشر شده است جلد نوزدهم که آخرین جلد این سلسله خواهد بود هنوز منتشر نگردیده است

۲ Adrien Barthélemy, Gujastak Abalish relation d'une conférance théologique présidée par le calif Mâmoun Paris 1887

۳ رجوع کنید بمقدمهٔ استاد زاخو Sachau در کتاب آثارالباقیه چاپ زاخو Leipzig 1923 و به چهار مقاله عروضي سمرقندی بحواشی محمد بن عبدالوهاب قزوینی ص ۱۹۳—۱۹۷ چاپ لیدن ۱۳۲۷ هجری

در غزنه وفات نمود راجع بمسائل دینی مزدیسنا و تقویم و عادات و رسوم زرتشتیان معتبر ترین اسنادی است که از قدیم باقی مانده است گذشته از تاریخ در زمینه ادب نیز اشتباهات نویسندگان و بیجا استعمال کردن لغات دینی مزدیسنا فراوان است که آنهم بی شك ناشی از تعصّب بوده نه تعصّب یك شخص مخصوص بلکه تعصّب عمومی که بالطّبع گریبان گیر یک شاعر و نویسنده هم شده ست سعدی در بوستانش از بتکده سومنات در هندوستان صحبت داشته میگوید «بتی دیدم از عاج در سومنات مرصّع چو در جاهلیّت منات مردم از اطراف و اکناف بزیارت این بتکده می آمدند سبب پرستیدن پیکر بی‌هوش و توان را پرسیدم

مغی را که با من سروکار بود نکو گوی و هم حجره و یار بود
بنرمی بپرسیدم ای برهمن عجب دارم ازکار این بقعهٔ من

این مغ ازسؤال من خشمگین شده پیشوایان دیگر را خبر کرد

مغان را خبر کرد و پیران دیر ندیدم در آن انجمن روی خیر
فتادند گبران پازند خوان چوسگ در من از بهر آن استخوان

و من درمیان آن جماعت مهین برهمن را ستودم بلند که ای پیر تفسیر استاوزند

مرا نیز با نقش این بت خوشست که شکلی خوش و قامتی دلکش است

ولی هنر او چیست برهمن درجواب گفت که این بت بخصوصه محترم است برای آنکه در طرف صبح دست بسوی آسمان بلند میکنند من برای امتحان شب را در بتکده بسر بردم

شبی همچو روز قیامت دراز مغان گرد من بیوضو در نماز
کشیشان هرگز نیازرده آب بغلها چو مردار در آفتاب

چون صبح شد مردم برای مشاهده معجزهٔ بت جمع شدند

مغان تبه رای ناشسته روی پدید آمدند از درو دشت و کوی

من چون جهل مردم را ملاحظه نموده و در ستیزه فائده اي ندیدم بنای تزویر گذاشتم و بسالوس گریستم و دست بُت بوسیدم

بتقلید کافر شدم روز چند برهمن شدم در مقالات زند

از پرتو این تدلیس طرف توجه گشته در بتکده منزل گزیدم تا آنکه روزی کشف کردم که در زیر تخت بت کسی نشسته سر ریسمانی بدست گرفته که از کشیدن آن دست بت بطرف آسمان بلند میشود

پس پرده مطرانی آذر برست مجاور سر ریسمانی بدست.» [1]

کاری بارزش ادبی این اشعار نداریم سعدي یکی ازبزرگان شعرای دنیا و از مفاخر وطن ماست و زبان دلکش و شیرین او باید سر مشق عموم ما ایرانیان باشد مقصود نگارنده از ذکر این اشعار فقط در این است که چگونه لغاتی متعلّق بمزدیسنا بیجا در ادبیّات ما بکار رفته است چنانکه ملاحظه میکنید پیشواي یک بتکده در هندوستان گهی بصواب برهمن نامیده شده و غالباً بخطا مغ که اسم پیشوای دینی زرتشتی است نخست سعدی بمغی گفت اي برهمن بعد برهمنان بجای آنکه کتاب دینی خود و پدرا بخوانند گبرانی شدند یا زند خوان یعنی زرتشتیان اوستا خوان پس از آن برای دلجوئی نزد برهمنی از اوستا و زند اظهار خوشنودی نمود نه‌ازوید فوراً این برهمنان کشیشان شدندیعنی از پیشوایان دین عیسی بالاخره خود سعدی هم برای مصلحت روز گار کافر و برهمني شد ولی چه برهمنی پیرو تعلیمات زند نه وید طولی نکشید که یکی از آن برهمنهائی که از کشیشان آذر پرست شده بودند ارتقاء جسته مطران شد یعنی به بزرگترین درجهٔ پیشوائی دین عیسی رسید ولی چه مطرانی که از روح‌القدس چشم پوشیده آتش می پرستید حقیقةً هم سعدی را نباید ملامت کرد که در سر انجام داستان یکی از این برهمنان مغان گبران یازندخوان کشیشان بیوضو نماز گزار را که مطران آتش پرست شده بود بچاه انداخته با سنگ و کلوخ کشت و بت را از خدمت چنین پیشوای بی ثباتی آسوده ساخت

---

۱ کلیات سعدی چاپ بمبئی ۱۳۰۹ ص ۱۷۰

همچنین بواسطه عدم اطلاع از مزدیسناست که کتاب جعلی وتقلبی دساتیر باآنکه مند رجاتش برخلاف آئین مزدیسناست و کتابی که اسکندر درُوند و کجستک یعنی اسکندرخبیث و ملعون کلیّهٔ کتب مذهبی پهلوی را از پیغمبران ایران شمرده جزو کتب دینی زرتشتیان پنداشته اند و ناسخ التواریخ مهملات آن را از عقاید ایرانیان قدیم تصور کرده ولغات ساختگی این کتاب جدیدرا که نویسنده اش مزوّر ومتقلبی بیش نبوده در فرهنگهای متأخرین مثل برهان قاطع و فرهنگ انجمن آرای ناصری لغات زند و پازند ضبط شده است در این سالهای اخیر که ایرانیان برخلاف پارینه از روی محبت اسمی از پیغمبر نیاکان خود میبرند باز بواسطه عدم اطلاع همان هرج و مرج ادبی و لغوی در نوشتهای آنان دیده میشود مثلاً میگویند یاسای زرتشت این لغت مغولی ترکی را متقدمین فقط از برای حکم و فرمان ظلم و جور سلاطین مغولی خونخوار وستمکار چنگیز و تیمور استعمال کرده اند [1] ابداً مناسب نیست که بجای آئین ایزدی پیغمبری بکار رود این مقاله گنجایش آن را ندارد که مفاسد عدیده تاریخی و لغوی خودمان را راجع بمزدیسنا در این جا متذکر شویم بطور عموم باید بگوئیم که مندرجات مورّخین عرب و ایرانی بدون تنقید استاد و متخصّصی قابل استفاده نیست [2] و از لغات دینی زرتشتی که در فرهنگها ضبط است بکلّی باید صرف نظر نمود دگر آنکه پس از دانستن اصول مزدیسنا بخوبی خواهیم دریافت که قسمتی از اخبارات مورّخین قدیم یونان و رُم و بیزانس بی اصل و از روی غرض و دشمنی بوده که درمیان ایران و این ممالك وجود داشته است از آنجمله است بقول هرودت سوزانیدن کمبوجیا لاشهٔ فرعون امازیس Amasis را در مصر برای انتقام و تازیانه زدن خشیارشا آب داردانل را در وقت لشکرکشی برضدّ یونان آتش و آب بخصوصه در مزدیسنا

---

۱ آنهمه یاسهای سخت برفت یار با ما هنوز بر سر جنگ نزاری قهستانی (فرهنگ جهانگیری)

۲ در خصوص مندرجات کتب عرب و ایرانی راجع بزرتشت رجوع کنید بکتاب استاد جکسن امریکائی (زرتشت پیغمبر ایران قدیم)
Zoroaster the Prophet of Ancient Iran by Jackson, New York 1901

ستوده نزد ایرانیان قدیم و تا بامروز نزد زرتشتیان مقدس بوده وهست ممکن نیست که شاهنشاهان هخامنشی نسبت باین عناصر شریف چنین جرمی مرتکب شده باشند [1] بخصوصه باید بنظر داشت که تاریخ و زبان ایران علاقهٔ تامّی بدین قدیم زرتشتی دارد چه ریشهٔ این درخت کهن سال در سر زمین ایران آبیاری گشته برگ و بری یافته است دینی نیست که از خارج بوطن ما مهاجرت کرده باشد چنانکه آئین بودا از هندوستان بچین رفت و مذهب عیسیٰ از فلسطین باروپا نفوذ نمود و دین اسلام از عربستان بسوی ایران شتافت ما برای روشن نمودن وقایع تاریخی ایران قدیم و جستن اصل و بنیان لغات زبان فارسی محتاج بزدیسنا هستیم این احتیاج را چینیان ورد نژاد نسبت بآئین آریائی بودا ندارند و نه اروپائیان نسبت بمذهب سامی عیسیٰ تاریخ ما ایرانیان که از قرن هشتم پیش از میلاد شروع میشود یعنی بیشتر از هزار و سیصد و پنجاه سال پیش از استیلای عرب بمزدیسنا مربوط است در این دورهٔ طولانی که عهد سرافرازی ماست دین زرتشتی یکی از عوامل بسیار مهّم آن همه مجدو جلال و بزرگی بوده است هر چند که زبان ما پس از استیلای عرب بالغات سامی آمیخته و آلوده شده ولی ریشه آریائی خود را نباخته و رشته ارتباط آن با فُرس و زبان اوستا و پهلوی از هم نگسسته است بجاست که در مدارس عالی ما تدریس فرس و اوستا و پهلوی معمول گردد همانطوری که در مدارس بزرگ اروپا تدریس زبانهای یونانی ولاتینی که ریشه السنهٔ مغربی است معمول است امید است که بزودی دولت ما چند تن از پارسیان دانشمند اوستا و پهلوی دان را بطهران جلب نموده تحصیل این دو زبان را بر قرار سازد و بملّت ما روح تازهٔ بدمد زبان فارسی از پهلوی و پهلوی از فرس هخامنشی آمده است زبان اوستا یکی از لهجات ایران قدیم بوده که بسیار نزدیك بسانسکریت و بخصوصه نزدیک بفرس میباشد فُرس زبان رسمی و درباری و زبان اوستا زبان مقدس دینی بوده است این زبان

۱ رجوع کنید بمقالهٔ ناهید صفحهٔ ۱۶۱-۱۶۲ و مقالهٔ آذر صفحهٔ ۵۱۰

اخیر بعقیده نگارنده در عهد هخامنشیان هم متروك و مصطلح عام نبوده مگر آنکه آنرا چندین قرن مصنوعی نگاه داشته زبان مقدس بشمار میرفته است با این همه قدمت هنوز یکدسته از لغات زبان فارسی تقریباً بدون تغییر و دسته دیگر با اندك تفاوتی در اوستا موجود است اوستا در ردیف وید برهمنان و تورات اسرائیلیها قدیم ترین آثار خطی دنیاست تحصیل کتاب مقدس ایرانیان مدتهاست که در مدارس بزرگ ممالك متمدن اروپا برقرار است وید و اوستا بزرگترین و قدیم ترین اسناد زبان هند و اروپائی است .ملاحظه آنکه اروپائیان با هندوان و ایرانیان از یك نژاد اند و زبانهاي آنان و هندوان و ایرانیان را یك مأخذ و آبشخور است برای توسعهٔ علم اشتقاق (فیلو لوکي Philologie) السنهٔ خویش در زمنیهٔ اوستا و فرس خدمات شایان نموده اند بطوری که برای ما امروز از پرتو کوشش آنان راهها ساخته و آماده است فقط ما را بایدکه بخیال استفاده افتاده از این گلستان گلی بچینیم و از این خرمن خوشه اي ببریم دانشمندان اوستادان و ایران شناس اروپا در مقابل علمای سایر علوم و فنون مثل طب و هند سه و نجوم و شیمیا و فلسفه و تاریخ وغیره مشهور دنیا میباشند دائرهٔ خدمات این بزرگواران را نظر باوضاع کنوني ایران نباید تنگ تصور کرد نخست چنانکه گفتیم اوستا یکی از قدیم ترین آثار خطي دنیاست وزبان آن شعبهٔ مهّمی است از السنهٔ قدیم اقوام هندو اروپائی دوم آنکه خود ایرانیان یکی ازطوایف بلند همت و دلیر نژاد هندو اروپائی بوده اند در میدان کار زار جهان از همکنان گوي سبقت ربوده یك قسمت مهّم روی زمین را در تحت تصّرف خود درآورده بوده اند و بواسطهٔ جهانگیری و اقتدار عادات و رسوم خود را در ممالك دور منتشر ساخته اند بخصوصه بواسطه پیغمبر زرتشت ره و رسم وحدت پرستی که تا آن روز درمیان اقوام هند و اروپائی متصّورنبوده بوجود آورده اند بسا از عقاید دینی آنان در میان یهودها نفوذ یافته که بعدها بسایرادیان سامی مثل عیسوّیت و اسلام سرایت کرده است گذشته از آنکه دین عیسي مستقیماً در تحت نفوذ مهر که

یکی از فرشتگان مزدیسناست میباشد و شرح آن را در مقالهٔ آئین مهر در رُم (ص ۴۰۷–۴۲۰) ملاحظه خواهید نمود دین مزدیسنا از یك طرف بواسطهٔ مربوط بودن بدین برهمنان و از طرف دیگر بواسطه تماسي که باسایر ادیان داشته در تاریخ مذاهب یك مقام بسیار مهمّی پیدا کرده است بطوری که یک رشته از مسائل ادیان موجوده بزرگ را باید بتوسط مزدیسنا حل نمود چنانکه یك رشته از مسائل مبهم مزدیسنا باستعانت سایر ادیان روشن تواند شد بنابر این در زبان و تاریخ و دین قدیم ایران یك فائدهٔ عمومي است بطوری که هیچ مورّخ و عالم بفقه اللغة و عالم بتاریخ ادیان از آنها مستغنی نیست گذشته از این فوائد که توّجه یك دسته از مستشرقین دانشمند را بطرف ایران کشیده است در این سالهای اخیر گروهی از فُضلا و بزرگان اروپا بواسطه غیرت نژادي خود را دوستار پیغمبر بزرگ آریائی زرتشت خوانده مزدسنان نامیده میشوند چنانکه گروهی دیگر بعلم و مُرّبی دیگر آریائي بودا محبت میورزند وطن ما همیشه یک جنبهٔ معنوی داشته و در آینده هم باید داشته باشد باید بکوشیم که زبان و تاریخ و اخلاق ما در مقابل هجوم عوامل مادی که لازمهٔ هر مملکت متمدنی است قدم واپس نکشد تمدني که عاری از معنویات است خشن و قابل اجتناب است این نکته رابرای این گفتیم تا بخیال برخی خطورنکند که در گیرو دار این عصر چه حاجتي بتحصیلات اوستا و پهلوی است و چه ضرورتی در ادبیات و معنویات است فوائد تحصیلات اوستائي منحصر بفوائد تاریخی و لغوی آن نیست فائدهٔ دیگری که بخصوصه ما میتوانیم از آن برداریم این است که وطن ما بغایت نیازمند اخلاق پاك و صفات پسندیده است خصلتهائي که نیاکان مارا بزرگ و خاك آنان را آباد میداشت از ایران رخت بربست دیودروغ جای فرشته راستی گرفت کاروکوشش بتن پروري و سُستی مبدّل گردید دلیری و راد مردی بترس و چاپلوسی جای برگذار نمود ثروت و جلال بقلندری و دریوزي تغییر یافت از تعلیمات اوستا سبب سرافرازی پارینه و جهت ذلّت کنوني را خواهیم دانست که از کجاست

همچنین خواهیم دانست که بنابدستور آئین کهن دنیا میدان آزمایش قوای انسانی است هرکه مغلوب دیو سستی گردید لاجرم بانگ فریاد برآورده جهان را زندان هولناك خواند وآنکه در مقابل عفریت ضعف قدم واپس نکشید بجاه و جلال رسید و از اعمال نیک و داد و دهش در این جهان خانهٔ فرداي خود را نیز آباد نمود همچنین خواهیم دانست که قضا و قدر شوم و فضول در مقابل عزم و ارادهٔ انساني وجود خارجی ندارد سراسر یشتهای اوستا حاکی فرو بزرگی و پارسائي وداد و دهش و کوشش و راستگوئی و دایری و وطن پرستی نیاکان ماست

یشتها بطورعموم

همان ذوق لطیف سخن سرایان ما که در اشعار عهد سامانیان و غزنویان وسلجوقیان مشاهده میشود در سرودهای یشتها نیز هویداست و با این فرق که غالب قصاید شعراء در مدح پادشاه و وزیر و حاکمي است بامید صله و جائزه ای اما یشتها در ستایش پروردگار و نیایش فرشتگان است بامید پاداش روز واپسین از آنکه یشتها را بقصاید شعراء تشبیه کردیم نکند چنین تصّور شود که کسی آنها را بمیل و خیال خود سروده است مقصود این است که یشتها با تعبیرات شاعرانه سروده شده است مضامین آنها عبارت است از سنّت هائی که از زمان بسیار کهن پشت به پشت میان ایرانیان میگردیده و قدمت برخی از آنها تا بعهد آریائي هند و ایرانی میرسد و نظایر آنها در وید برهمنان نیز موجود است همانطوری که فردوسی داستانها و سنّت های قدیم را بنظم درآورده مدّون ساخت همانطور یشتها برشته نظم کشیده شده است یشتها بعد از گاتها و هفت ها قدیمترین جزوات اوستاست برخی از جملات و تعبیرات آن نامفهوم و مبهم است و هیچ جای تعجب هم نیست که این طور است بسا از اشعار خاقانی برای ما امروزه پیچیده و نامفهوم است در صورتی که از حیث زمان فقط هفت قرن از شاعر شیرواني دوریم و زبان فارسي آن عهد تا بامروز فرق قابل ذکری نکرده است باوجوداین ضرب المثلهای زمان او از یادها محو شده و از اصطلاحات آن دوره

بیگانه شده ایم چه رسد بیشتها که قدمت انشاء آنها بیش از دو هزار و پانصد سال است و زبان آنها شاید در عهد هخا منشیان هم متروك بوده است گذشته از این‌ها لطماتی که از استیلای اسکندر و عرب و مغول بایران وارد آمده و صدها انقلاباتی که در آنخاك روی داده کتاب مقدس ناگزیر ایمن نمانده حوادث روزگار آن را مانندکاخهای باشکوه شاهنشاهان هخامنشی پراکنده و پریشان نموده است باوجود این همانطوری که امروز از پرتو فنّ معماري مي توانیم روی خرابه های ایران بدانیم که قصرهای پادشاهان ما اصلاً چگونه ساخته شده بوده همانطور امروز از پرتو فقه‌اللغة و تاریخ و مقایسهٔ ادیان باهمدیگرمی توانیم بدانیم که اوستای پریشان کنونی در پارینه چه نظم و ترتیبی داشته و معني این باقی مانده چیست کوشش صد و پنجاه سالهٔ مستشرقین دانشمند و بکار انداختن جمیع وسائل مثل تفسیر پهلوی اوستا و کتب عدیده پهلوی و پازند و فارسی و اخبارات کلیّهٔ مورّخین قدیم و مورخین پس از استیلای عرب راجع بایران و دین آن و کلیّهٔ کتب مذهبي برهمنان و مقایسهٔ لغات السنهٔ هندو اروپائي بایکدیگر و تفتیش در ادیان مختلفه و جمع آوری عادات و رسومات قدیم که هنوز درمیان زرتشتیان برقرار است وغیره وغیره معني اوستا بطور عموم معلوم است اختلاف آراء مستشرقین اوستا شناس متأخر در سر ترکیب برخی از جملات و معني یکدسته از لغات و تلفظ اصلی آنهاست

در اوقاتی که نگارنده در هندوستان مشغول بترجمه یشتها و تألیف مقالات آنها بودم در همان اوقات دانشمند معروف لوملLommel در آلمان مشغول بترجمه یشتها بود این کتاب نفیس را که چند ماه بیش تر از انتشار یشتهای نگارنده از طبع خارج شده اینك در زیردست دارم تفاوت بزرگی با ترجمهٔ کامل اوستای وُلف و بارتولومه Wolff-Bartholomae که در شانزده سال پیش ترجمه شده و جدید ترین ترجمهٔ کامل اوستاست ندارد اختلافات موجوده غالباً راجع بعلم اشتقاق است تغییراتی که ممکن است در معانی جملات بواسطه تغییر معانی برخی از کلمات روی دهد طوری نیست که اساس را بهم بزند و معانی مخالف و ضدّ ببخشد

یشتها که قسمت مهمّ ادبیّات مزدیسنا را تشکیل میدهد منسوب بحضرت زرتشت نیست آنچه در اوستا از کلام مؤسّس دین شمرده میشود همان پنج گاتها ست که در سال گذشته بانتشار آن موفق شده ایم در تورات هم فقط پنج اسفار منسوب بموسیٰ[1] است ما بقی جزوات آن کتاب از سایر انبیاء است در اعصار مختلفه چنانکه وید برهمنان نیز از اشخاص مختلف است در اعصار مختلفه همچنین قدیم ترین کتاب دینی بودائیان تیبیتا کا Tipitaka در آخرین قرن پیش از میلاد تدوین شده است [1] انجیل نیز پس از عیسیٰ نوشته شده نویسندگان قطعات مختلفه آن نه از یك مملکت اند و نه متعلّق بیك عصر

بیست و یك یشت اوستا در قدمت با همدیگر مساوی نیست شرح آن در مقالهٔ بعد بیاید

ترجمهٔ یشتها توسط مستشرقین

ترجمه نگارنده مطابق متن اوستای گلدنر (Geldner) است که در سه جلد در سنوات ۱۸۸٦ — ۱۸۹۰ میلادی در آلمان بطبع رسیده است [2] معمولاً پارسیان هندوستان اوستای چاپ وسترگارد را بکار میبرند [3]

نگارنده در ترجمهٔ خویش از ترجمهٔ یشتهای کلیّهٔ مستشرقین استفاده کردم با ستثنای ترجمهٔ پیشقدم آنان انکتیل دو پرون که صد و پنجاه و هفت سال از انتشار آن میگذرد [4] گذشته از آنکه این ترجمه کهنه و امروز قابل استفاده نیست

---

۱ Der Buddhismus nach älteren Pali-Werken von Eduard Hardy, Münster I. W. 1919 S. 7

۲ Avesta die heiligen Bücher der Parsen, Herausgegeben von Karl F. Geldner I Teil yasna 1886, II Visperad und Khorde Avesta 1889; III Vendidad 1895 Stuttgart

۳ Zendavesta or The Religious Books of the Zoroastrians, edited by N. L. Westergaard, Copenhagen 1852—54

٤ Zend-Avesta, Ouvrage de Zoroastre 3 Vol. Paris 1771

کلکر Kleuker اوستا را از روی این ترجمه فرانسوی بزبان آلمانی ترجمه نموده در دو جلد در سال ۱۷۸۱ — ۱۷۸۳ منتشر ساخته است

ترجمه ایست از روي سنّت آنچه دستورهای سورت (هندوستان) در سنوات ۱۷۵۸—۱۷۶۱ میلادی باو گفتند همان را نگاشت مقصود این نیست که ترجمه سنّتی بکلّی بیمصرف است برخلاف تفسیر پهلوی اوستا که ترجمه سنّتی است یکی از اسباب فهم کلام مقدس است بلکه مقصود این است که ترجمه سنّتی نسبت بترجمهٔ ای که از روی اساس علم اشتقاق باشد کمتر قابل اعتماد و بیشتر در معرض خطا و لغزش است در جلد سوم از ترجمهٔ اوستای انکتیل یك رشته اطلاّعات راجع بعادات و آداب و رسوم پارسیان آن عهد مندرج است که مطالعهٔ آنها ازهر حیث مفید است

پس از این ترجمه قدیم ترجمه اوستای سایر مستشرقین که دارای نشتها هم باشد بنا بتاریخ انتشار آنها از این قرار است نخست ترجمهٔ اشپیگل در سه جلد که بواسطهٔ یاد داشتهای عدیده همیشه مفید است هر چند که اصل خود ترجمهٔ را باید از کتابهای کهنه شمرد و کمتر قابل استفاده دانست [۱] بخصوصه دو جلد کتاب دیگر اشپیگل که در تفسیر ترجمه اوستای خود نوشته است دارای ملاحظات و اطلاعات بسیار مفید است [۲]
دوم ترجمه اوستای دُهارلز در یك جلد بسیار بزرگ با توضیحات لازمه [۳] این ترجمه کم و بیش در تحت نفوذ اوستاي اشپیگل میباشد

سوم ترجمه دارمستتر در سه جلد بزرگ که از بزرگترین آثار ادّبیات مزدیسنا شمرده میشود [۴] هیچ اوستا شناسی از مطالعهٔ این کتب مستغني نیست نه ازبرای خود ترجمه بلکه از برای حواشي و یاد داشتها و توضیحات فراوان

---

۱ Avesta die heiligen Schriften der Parsen, übersetzt von F. Spiegel 3 Bande Leipzig 1852—63

از روی این ترجمه آلماني ترجمه انگلیسی بتوسط بلك صورت گرفته است
Arthur Henry Bleeck London 1864

۲ Commentar über das Avesta von F. Spiegel 2 Bande, Wien 1864—68

۳ Avesta, Livre sacré du Zoroastrisme traduit du texte zend par C. de Harlez Paris 1881

۴ Le Zend-Avesta traduit par James Darmesteter 3 Vol. Paris 1892-93

آن ولی نباید چشم بسته نه بآن ترجمه و نه بآن حواشی اعتماد نمود بلکه آنها را باید وسایل تحقیقات شخصی قرار داد صحّت و سقم آنهمه یاد داشتها را در وقت لزوم سنجید چه آثار آن دانشمند مرحوم فارغ از سهوها و خطاهای عدیده نیست بخصوصه آنچه راجع بعقاید شخصی اوست باید اجتناب نمود از آن جمله است عقیده او راجع بقدمت اوستا که آنرا بسیار متأخر قرار داد و از اظهار این عقیده غوغائی برانگیخت و تمام علمای معاصر خود را برضد خود بشورانید

چهارم ترجمه اوستای وُلف که ترجمه تمام اوستاست از روی متن اوستای چاپ گلدنر باستثنای پنج گاتها [۱] ترجمه پنج گاتها پنج سال پیش از انتشار ترجمه اوستای وُلف بواسطه بارتولومه صورت گرفت [۲] از این جهت در ترجمه وُلف لازم باعاده آن نشد چه ترجمه اوستای وُلف نتیجهٔ زحمات بارتولومه است و از فرهنگ لغات ایران قدیم [۳] که یکی از شاهکارهای آن دانشمند مرحوم است استخراج شده است معانی لغات اوستائی بدون تصرّف باهمان الفاظ و جملات ازفرهنگ مذکور بارتولومه بترجمهٔ اوستای وُلف نقل داده شده است خودبارتولومه نیز ترجمه مذکور راملاحظه نموده و اصلاح کرده است این کتاب بسیار نفیس جدیدترین و بهترین ترجمهٔ کامل اوستاست که الحال در دست داریم نگارنده در ترجمهٔ پشتها بخصوصه از این کتاب و فرهنگ لغات بارتولومه استفاده کردم و در موارد مشکله مندرجات آنها را ترجیح دادم متأسفانه این کتاب بدون هیچ یاد داشت و توضیحاتی است فقط برای صحّت معانی کلمات و ترکیب جملات بفرهنگ لغات بارتولومه حواله داده شده است بطوری که فهم آن بغایت دشوار و کسی که اطلاع درستی از مزدیسنا و اُنس چندین ساله با آن ندارد از آن بهرهٔ نتواند برد گرچه کلیهٔ کتب مستشرقین متأخر درهمین حکم است

۱ Avesta, die heiligen Bücher der Parsen von Fritz Wolff, Strasburg 1910

۲ Die Gatha's des Avesta, Zarathushtra's verspredigten, übersetzt von Christian Bartholomae, Strasburg 1905

۳ Altiranisches Wörterbuch von Chr. Bartholomae, Strassburg 19[illegible]

چه آنها از برای استفاده عموم که اصلاً با این گونه کتب کاری ندارند نوشته نشده است بلکه از برای یکدسته از متخصصین است

گذشته از این ترجمه‌های کامل ترجمه قطعات مختلف اوستا نیز در جز و کتب و رسائل دانشمندان دیگر موجود است بذکر یك چند فقرهٔ از آنها که دارای ترجمه برخی از یشتهاست اکتفاء میکنیم از آنجمله است ترجمه یشتهای گلدنر که در کتب و رسالات متفرق منتشر شده است

نخست ترجمه پنج یشت که عبارت باشد از آبان یشت و خورشید یشت و تشتر یشت و مهریشت و فروردین یشت در ماه فوریه و مه ۱۸۸۰ میلادی انجام یافته و در مجلهٔ «مقایسهٔ السنه» انتشار گردید [۱] در دو سال بعد در جز و کتاب «دروس اوستا» هفت یشت کوچك که عبارت باشد از اردیبهشت یشت و خرداد یشت و ماه یشت و سروش یشت و دین یشت و اشتاد یشت و وننـد یشت منتشر شد [۲] و در دو سال دیگر ترجمه سه یشت دیگر که عبارت باشد از زامیاد یشت و بهرام یشت و ارت یشت در کتابی موسوم به «سه یشت» بطبع رسید [۳] چنانکه ملاحظه میشود ۱۵ یشت بتوسط گلدنر نیز ترجمه شده است و ٦ یشت دیگر که عبارت باشد از هرمزد یشت و هفتن یشت و درواسپ یشت و رشن یشت و رام یشت و هوم یشت اگر هم گلدنر آنها را ترجمه نموده درجائی منتشر کرده باشد نگارنده از آنها اطلاعی ندارم ترجمه های این استاد بزرگ که با توضیحات عالمانه آراسته است بسیار معتبر و قابل استفاده است گلدنر در زمینهٔ اوستا خدمات شایان نموده و بکردن عموم ایرانیان حقّ بزرگی دارد تألیفات عدیده او سرچشمه معلومات مزدیسناست

در جزو کتب متعدّده استاد مرحوم بارتولومه ترجمه دو یشت نیز که عبارت

---

۱ Zeitschrift für vergleichende Sprachforschung herausgegeben von Kuhn.

۲ Studien zum Avesta von Karl Geldner, Strassburg 1882 s. 104—132

۳ Drei yasht aus dem Zendavesta übersetzt und erklärt von K. Geldner Stuttgart 1884

باشد از زامیاد یشت و هرمزدیشت در کتاب «تحقیقات آریائی» بنظر نگارنده رسیده است [۱] درمیان جزوات خود ترجمه ارت یشت بارتومه را نیز در دست دارم ولی نمی توانم معین کنم که این یشت کی ترجمه شده و در کجا انتشار یافته است چه ترجمه مذکور در جزو سایر مقالات مستشرقین راجع بمزدیسنا باهم جلد شده بدون تعیین تاریخ و اسم مجلّه یا کتاب [۲] از وندیشان نیز ترجمه چند یشت باقی مانده که در کتب متفرق وی مندرج است از آنجمله ترجمهٔ مهر یشت در کتاب «میترا» [۳] و ترجمه فروردین یشت در کتاب «دروس زرتشتی» [۴] چنانکه ملاحظه میشود بیشتر از مستشرقین معروف چه از متقدّمین و چه از متأخّرین آنان چند قطعهٔ از اوستا را ترجمه نموده موضوع مباحثات و تحقیقات قرار داده اند و ذکر همه آنها موجب طول کلام خواهد شد درمیان ترجمه یشتها ترجمه لوملی که ذکرش گذشت بخصوصه قابل دقّت است این کتاب که چند ماه پیش از این بزبان آلمانی انتشار یافته از روی متن اوستای کلدنر ترجمه شده است و داراي ترجمه تمام یشتها ست و بعلاوهٔ یسنا ۹ و ۱۰ و ۱۱ که نیز هوم یشت نامیده میشود و فرگرد دوم ار وندیداد که در داستان جمشید است هر یك از یشتها داراي مقدمهٔ مختصر و مفیدی است [۵] این ترجمه باوجود اندك تفاوتی که با ترجمه وُلف ـ بارتولومه دارد بهترین دلیل صحّت این ترجمه اخیر است و یك گوهر گرانبهائی است که بتازگي داخل خزینهٔ کتب مزدیسنا گردید در انجام این مبحث می افزائیم که دانشمند مرحوم پارسی کانگا تمام جزوات اوستا را بگجراتی ترجمه نموده در پنج جلد منتشر ساخته است و یشتها در جزو خورده اوستا در سال ۱۸۸۰ میلادی منتشر گردیده است

۱ Arische Forschungen von Chri Bartholomae erstes Heft Halle 1882 S. 99—147 and 149-154

۲ Beitrage zur Kenntuss des Avesta II von Chr. Bartholomae. Der 4ši yašt (yt. 17) S 560—585

۳ Mithra, von Fried Windischmann, Leipzig. 1857 S 1 - 52

۴ Zoroastrische Studien. von F Windischmann. Berlin. 1863. S 313—324

۵ Die yašt's des Avesta übersetzt und Eingeleitet von Herman Lommel. Gottingen 927.

مندرجات این نامه و طرز تحریر آن

خیال نگارنده این بوده که بیست و یك یشت اوستا را در یك جلد منتشر سازم ولی وقتی که داخل کار شدم لازم دیدم که مطالب را شرح و بسط دهم تا هیچ مسئله ای مبهم نماند بخصوصه که در زبان فارسي هنوز کتابی راجع بمزدیسنا که از روي یك اساس علمی نوشته شده باشد نداریم درکمال شرمساری باید اقرار کنیم که اصلاً کتابي که قابل ذکر باشد در این زمینه بزبان فارسي موجود نیست بنا چار بایستی این کتاب طوری نوشته شود که خوانندگان تا بیك اندازه قانع شده یك فکرمجمل ولي روشن از مزدیسنا بهمرسانند و بفوائد اخلاقی و تاریخی و لغوی آن برخورند نظر باین نکات این کتاب مطوّل شد و در مدّت اقامتم در هندوستان با تمام آن موّفق نشدم اگر هم بانجام میرسید در یك جلد نمي گنجید بنا چار دوازده یشت را در همین جلد منتشر میسازم و بانضمام مقاله فروردین که متعلق است بفرور دین یشت که یشت سیزدهم است خود این یشت بسیار مفصل است بامتن و توضیحات بیشتر از صد صفحه جا لازم دارد و این کتاب را بي اندازه بزرگ میکند لهذا آن را برای جلد دوم گذاشته در اروپا منتشر خواهم ساخت درطی ترجمه یشتها بعضي از لغات مذهبی را که مصطلح زرتشتیان است ترجمه نکردم چنانکه عادت ناخوش برخی از مستشرقین است مثلاً «اهورا مزدا» را به سرور دانا و «فروهر» را به روح یا گوهر و «زَور» را به فدیه مایع وغیره ترجمه میکنند هر علم وفنّي دارای یك دسته لغات و اصطلاحات مخصوص بخود میباشد که در زمینهٔ همان علم و فن باید دانست در هرجائي که بچنین لغاتي بر میخوریم آنها را شرح دادم و توضیحات لازمه را نگاشتم و باین اکتفاء نکرده از برای هر یك از فرشتگان مقالات مفصل نوشتم و باندازهٔ که ممکن بود مطالب تاریخي و لغوی متعلق بفرشته همان یشت را ذکر کردم درمیان آثار مستشرقین هم هنوز کتابی نداریم که مفصلاً از این فرشتگان بزرگ صحبت شده باشد و در یك کتاب مدوّن گردیده دست رس عموم

باشد مآخذ مندرجات مقالات را نشان دادم تا از برای محصّلین بعد راه تحقیق باز باشد همچنین مسائلی که از خود اوستا استخراج شده جای هر یك را معلوم نمودم بیشتر از چهارصد و پنجاه لغت اوستائی در این نامه در طی مقالات و توضیحات فقرات یشتها معنی شده و ارتباط برخی از آنها را با لغات فارسی بیان کردم دگر اینکه از برای گروهی از پادشاهان و دلیران و نامداران که در اوستا از آنان ذکری شده مقالات نسبةً مفصل نگاشتم و تمام مواضع اوستا و قسمتی از کتب پهلوی را راجع بآنان نشان دادم تا از برای صحّت داستانهای ملی از قدیم ترین آثار خطی ایران حجّتی در دست داده باشم بخصوصه قارئین این نامه را متوجه میسازم که از قرأت هیچ یك از پاورقی ها صرف نظر نفرمایند چه دانستن آنها برای فهم مطالب بعد لازم است همچنین لازم است که پیش از مطالعهٔ یشتها بمقالات گاتها تألیف نگارنده نیز ملاحظهٔ بشود چه آن کتاب را باید جلد اول این سلسله محسوب داشت مطالبی که در آنجا مندرج است در یشتها تکرار نشده است در انجام مقال باید یاد آور شوم که در طی یشتها بعبارات ساده آنها نباید نگریست آن الفاظ را فقط باید وسیلهٔ فهم معانی قرار داد این سادگی کلام که در یشتها ملاحظه میشود تخصیصی باوستا ندارد و در کلیّه کتب قدیم همین سادگی بیان و جملات کوتاه و تکرار آنها مشاهده میشود عباراتی که امروز بنظر ما ساده میآید در عهد قدیم دارای فصاحت و بلاغت و کنایه و و استعارهٔ بوده که ما بواسطه انقلاب زمان موافق ذوق خود نمی یابیم چنانکه ساختمان و پوشاك و کلیّه طرز زندگانی عهد قدیم را ساده و دور از سلیقه کنونی می بینیم بعقیده نگارنده در کلام قدماء قطع نظر از معانی یك لذّتی است در سادگی که حتی‌الامکان باید آنها را بهمان ترکیب اصلی نگاهداشت و آرایشهای جدید را با سادگی قدیم نیامیخت و بلکه تصرفات کردن در آنها را باید نسبت بعلم و معرفت خیانتی دانست بخصوصه در کتب مذهبی که مندرجات آنها وحی و الهام تصور میشود ' اوستا را در عهد ساسانیان کلمه بکلمه بدون هیچ

تصرفی تفسیر کرده اند و از برای موارد مشکله جداگانه توضیحاتی افزوده اند بی شك این شکل ترجمهٔ اوستا نه‌در فارسي و نه در زبان دیگر ممکن نیست یعني که از کلمات پهلوی همچیده معني ای بدست نخواهیم آورد چه ترکیب جملات اوستا شبیه بفارسی نیست بنابر این در ترجمه تقدّم و تأخر کلمات قهری است کسانی که بمتن اوستا ملاحظه ای کرده و یا صفحه ای از ترجمه مستشرقین بهر زبانی که باشد خوانده میدانند که نگارنده در این ترجمه فارسی دچار چه اشکالاتی بوده ام بخصوصه که در فارسی کتابی در زمینهٔ مزدیسنا نداریم که که از کلمات و تعبیرات و اصطلاحات علمای متقدمین استفاده کنیم بناچار باید خود با مصالح تو بنائی بریا کنیم و باید طوری این بنا را بسازیم که هم نزدیك به بنای اصلی باشد و هم از بنای زبان فارسی دور نباشد بنابر این نگارنده را جز این که ترجمه فارسی باشد و در آن واحد مطابق اصل متن منظور دیگری نبوده است بچیزی که هیچ خیال نکردم آن رینت نمودن جملات است درمیان نوشتهای متأخرین بعبارات شیرین و دلکش بسیار برمیخوریم ولی از عهد کهن چندین هزار ساله کلامی سراغ نداریم که در عین سادگی دارای چنین اخلاقی باشد: «اهورامزدا گفت ای زرتشت اسپنتمان تو نباید که عهد و پیمان بشکنی نه آن عهدی که تو با یك دروغ پرست بستی و نه آن عهدی که تو بایك راستی پرست بستی چه معاهده با هر دو درست است خواه موّحد و خواه مُشرك»

مهریشت فقره ۲

چون این نامه آخرین کتابی است که در هندوستان منتشر میسازم لازم میدانم در انجام مقال تشکرات فراوان تقدیم اعضای محترم انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئي بنمایم که در مدت اقامتم در هندوستان همیشه مورد لطف و محبت شان بوده ام بخصوصه رئیس محترم انجمن دوست دانشمند محترم عزیزم آقای دینشاه جی‌جی باهای ایرانی که متحمّل زحمات بی اندازه شده آنچه لازمهٔ مهمان نوازی بوده درحق من کوتاهي نکردند و از هرقسم اسباب آسایش مرا فراهم آوردند بطوری که توانستم از پرتو مساعي ایشان با حواسی جمع و

خاطری آسوده یک دورهٔ تحصیلات مزد یسنا را در این جا طی نمایم و باندازهٔ قوّهٔ خویش معلوماتی از آئین کهن بینندوزم بجاست از این سرمایهٔ معنوی که در مرکز مزدیسنان فراهم آوردم جاودان سپاسگزارشان باشم در مقابل آن همه زحماتشان بهیچ وجه وسیلهٔ تلافی در خود سراغ ندارم یقین دارم که اگر خدمت مختصری از دستم برآید و عموم ایرانیان اندك فائده‌ای ازآن بتوانند برد همان را مزد زحمات چندین سالهٔ خویش خواهند شمرد

دیگر از بزرگوارانی که سپاسگزار شان هستم دانشمند معروف پارسی دکتر جیوانجی جمشید جی مدی Modi شمس العلما ست که همیشه درخواستهای مرا اجابت نموده از دادن کتبی که لازم داشتم دریغ نورزیدند و بتوسط ایشان تقریباً بیست جلد کتاب نفیس راجع بمزدیسنا از انتشارات انجمن محترم پارسی پنچایت Parsee Punchayet بمن هدیه شده است و دیگر دانشمند شهیر گشتاسب نریمان (G. K. Nariman.) که همواره بدستیاری ایشان از انتشارات جدید مستشرقین اروپا مبسوق شدم و کتب آنان را برای استفاده بمن برگذارکردند البته از چنین بزرگواری که عمر خود را برای توسعه معارف وقف کرده اند جز این هم نبایدمنتظر بود

و دیگر هیربد دانشمند بهمن جی نسروانجی دهابر Dhabhar با دقّت عالمانه که مخصوص ایشان است تمام متون اوستائی این نامه را تصحیح نمودند و قسمت فارسی آن را نیز از نظر گذرانده بسی از سهوها مبسوقم کردند و دیگر دانشمند اوستا و پهلوی دان مشهور بهرام گور انکلیسریا Anklesaria که در مدّت چندین ماه و هر روز چندین ساعت در حضور شان کسب فیض نمودم و از اطلاعات وسیعهٔ ایشان بهره مند شدم و دیگر برادر ایشان هوشنگ انکلیسریا صاحب مطبعه ای که نوشتهای من در آنجابطبع رسیده ایشان در طبع این کتب دقّت مخصوص بکار بردند گوئیا خواستند که کتب مقدس مزدیسنا با طرزی مرغوب و شکلی پاکیزه بوطن زرتشت تقدیم شود می توان گفت

که این نامه یکی از پاکیزه ترین کتاب فارسی است که در هندوستان بطبع رسیده است بخصوصه طبع آن بسه خط: زند و فارسی ولاتینی و هرسه غریب این مملکت و با حواشی و یادداشتهای عدیده بخط ریز کار آسانی نبوده است

پورداود

بمبئی کولابا (Colaba) فردوس

اول فروردین ۱۳۰۷ شمسی = ۲۱ مارس ۱۹۲۸ میلادی

یشتها

اوستا مرکّب است از پنج کتاب یا جز و اول یسنا که مهمترین قسمت کتاب مقدس است و دارای ۷۲ فصل یا (ها) میباشد پنج گاتها جزو آن است دوم ویسپرد مجموعه ایست از ملحقات یسنا که از برای مراسم دینی ترتیب داده شده است و آن مشتمل است بر ۲۴ فصل یا (کرده) سوم وندیداد که مطالب عمدهٔ آن راجع بقوانین مذهبی است هر یك از ۲۲ فصل آن را یك (فرگرد) گویند چهارم یشت که موضوع این کتاب است از آن مفصل تر صحبت خواهیم داشت پنجم خورده اوستا یا خرده اوستا که از برای نماز و ادعیه اوقات روز و ایام متبرکه سال و اعیاد مذهبی وغیره ترتیب داده شده است مندرجات خورده اوستا مثل سایرجزوات اوستا محدود بحدّی نیست بسا از نسخ خطی قدیم دارای ادعیه ایست که نسخه دیگر نیست همچنین قاعده ای ندارد که چند تا از یشتها باید در جزو آن باشد ولی بدون استثنا تمام نسخ دارای هرمزد یشت و سروش یشت میباشد [1] و بسا هم کلیّه یشتها را جزو خورده اوستا میشمرند که بنابر این کلیّهٔ اوستا مرکب از چهار کتاب میباشد اینك یشت که پس از گاتها و هفت ها قدیمترین قسمت اوستا و سرچشمه یك رشته معلومات بسیار نفیسی است راجع بایران قدیم

اشتقاق کلمات یشت و کرد

کلمه یشت در اوستا یشتی (yašti) آمده و از مادهٔ کلمه یسنا (yas) ست و در معنی هم با آن یکی است یعنی ستایش و نیایش و پرستش و فدیه یشتن در پهلوی بمعنی ستودن و عبادت کردن و فدیه آوردن است یشتی بمعنی مذکور در خود اوستا مکرراً استعمال شده از آنجمله است در فقره ۵۶ از رام یشت یشتر (yaštar)

---

۱ برای اطلاعات مفصل تر رجوع کنید بگاتها ترجمهٔ نگارنده بمقالهٔ اوستا ص ۴۴-۶۰

بمعنی نماز گزار و پرستنده و ستایش کننده است چنانکه در یسنا ۱۲ فقره ۱۵ ویسنا ۱٤ فقره ۱ و اردیبهشت یشت فقره ۱ آمده است از این کلمات اوستائی لغت جشن که بمعنی عید و از کلمه یسنا مشتق است در زبان فارسی بیادگار مانده است فرقی که درمیان مفهوم یسنا و یشت می توان قرار داد این است که اوّلی بمعنی ستایش و نیایش است بطور عموم دومی بمعنی ستایش پروردگار و نیایش امشاسپندان وایزدان است بالخصوص ۲۱ یشت اوستا نیز چنین چیزی است

هریك از یشتهای بزرگ دارای چندین فصل است که آنها را (کرده گویند واز کلمه اوستائی کَرَتَ وکرت میباشد که بمعنی کارد و خنجر است کرده یعنی یك قطعهٔ بریده درست بمعنی sectio لاتینی و فصل عربی است که بمعنی بریدن است مثلاً آبان یشت دارای ۳۰ کرده است

اسامی یشتها و اسامی ایزدان سی روز ماه

اسامی ۲۱ یشت که معمولاً مستشرقین آنها را از روی شماره نامیده یشت یکم و دو و سه وغیره میگویند از این قرار است

۱	اهورَمزدَ		هرمزد یشت
۲	اَمِشَ سپنتَ		هفتن یشت
۳	اَشَ وَهیشتَ		اردیبهشت یشت
٤	هاوُرْوَتاتْ		خرداد یشت
٥	اَرِدْوِیسوُرَ اناهیتَ		اردویسور بانو

معمولاً آبان یشت گفته میشود

٦	هوَرِخشَیْتَ		خورشید یشت
۷	ماونکه		ماه یشت

۸	تیشتریه		تیشتر معمولاً تیریشت گفته میشود
۹	دروآسپا		درواسپ یا گوش یشت
۱۰	میثرَ		مهر یشت
۱۱	سرَئوشَ		سروش یشت
۱۲	رَشنُوْ		رشن یشت
۱۳	فَروَشيْ	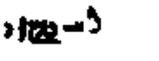	فروردین یشت
۱۴	وِرِثرَغنَ		بهرام یشت
۱۵	وَیو		معمولاً رام یشت نامیده میشود
۱۶	چیستا		معمولاً دین یشت نامیده میشود
۱۷	آشيْ وَنگوُهی		اردیشت
۱۸	آثیرْ یَنمْ خوارِنو		معمولاً اشتادیشت نامیده میشود
۱۹	کوَئنمْ خوارِنو		معمولاً زامیادیشت نامیده

میشود در نسخ خطّي قدیم نیزکیان یشت نامیده شده است

۲۰	هَئومَ	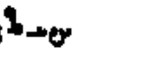	هوم یشت
۲۱	وَنتْ		وَنَد یشت

چنانکه ملاحظه میشود بیشتر از این یشتها دارای اسامي ایزدانی است که سی روز ماه نیز دارای اسامي آنان است اسامی این سی ایزد یا فرشته که روزهای ماه در تحت حمایت آنان است نیز در دو سیروزه کوچك و بزرگ (جزو خورده اوستا) مرتباً یاد شده ولی در یشتها این ترتیب رعایت نشده است

برای آنکه آسان تر بتوانیم ترتیب اسامي ایزدان را آن طوری که یشتهای موسوم بآنان ترتیب داده شده و آنطوری که در دو سیروزه آمده و حالا در تقویم رعایت میشود باهمدیگر مقایسه کنیم اسامی ایزدان ماه را مینگاریم

۱	هرمزد	۲	بهمن	۳	اردیبهشت
٤	شهریور	٥	سفندارمذ	٦	خرداد

۷ مرداد	۸ دین بآذر	۹ آذر
۱۰ آبان	۱۱ خورشید	۱۲ ماه
۱۳ تیر	۱٤ گوش	۱۵ دین بمهر
۱٦ مهر	۱۷ سروش	۱۸ رشن
۱۹ فروردین	۲۰ بهرام	۲۱ رام
۲۲ باد	۲۳ دین بدین	۲٤ دین
۲۵ ارد	۲٦ اشتاد	۲۷ آسمان
۲۸ زامیاد	۲۹ مهر اسپند	۳۰ انیران

نخستین روز ماه که هرمزد باشد و روز هشتم و پانزدهم و بیست سوم که دی یا دین باشد باسم خداوند است (ص ٤۲ ملاحظه شود) در مقابل آن هرمزدیشت داریم در مقابل روز دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم که بهمن و اردیبهشت و شهریور و سفندارمذ و خرداد و مرداد باشد که مجموعاً امشاسپندان نامیده میشوند فقط برای دوتن که اردیبهشت و خرداد باشد یشتي موجود داریم مگر آنکه خواسته باشیم هفتن یا هفت امشاسپند یشت را برای کلیّه امشاسپندان محسوب بداریم از امشاسپندان گذشته باسم پانزده ایزد ماه هم یشتی داریم و باسم نه فرشته دیگرکه بهمن و شهریور و سفندارمذ و مرداد (از امشاسپندان) و آذر و باد و آسمان و مهر اسپند و انیران باشد امروزه یشتي در دست نیست در عوض باسم دو تن از ایزدان دو یشت کوتاه داریم که اسامي آنان در جزو اسامی سی ایزد ماه نیست این دویشت عبارت است از دویشت اخیر که هوم و رشن باشد

برخی از یشتها فقط با سامی ایزدان ماه نامزد شده اما مندرجات آنها راجع بهمان ایزدان بخصوصه نیست مثل اشتاد یشت که دارای اسم ایزدي است که پاسبانی روز ۲٦ ماه سپرده باوست ولی موضوع این یشت در فر آریائي (ایرانی) میباشه و بزامیاد یشت اسم ایزد ۲۸ ماه داده شده اما

مندرجات آن فقط تا فقره ۹ که از زمین (زم، زم) یعنی از کوهها صحبت میدارد با فرشته زمین زا میاد مناسبتی دارد چه از فقره ۹ تا انجام که فقره ۹۶ باشد راجع است بفرکیانی

همچنین رام یشت و دین یشت فقط باسم ایزد ۲۱ وایزد ۲۴ ماه است اما مندرجات اولی راجع است به (وَیو) فرشته هوا و مندرجات دومی در خصوص چیستا یعنی فرشته علم میباشد از اینکه این چند یشت باسم فرشته اي و مطالب آنها متعلق بفرشته دیگری است برای این است که میان این فرشتگان ارتباط تامّی موجود است بمناسب علاقه آنان بهمدیگر چند یشتهای مذکور را باسم مشهور ترین آنان نامزد کرده اند(شاید اصلاً باین وسیله خواسته اند باسم هر یک از ایزدان ماه یشت مخصوصی باشد) مثلاً در فقره ۲۱ از دو سیروزه کوچک و بزرگ رام و ویو یکجا نامیده شده اند و در فقره ۲۴ چیستا و دین باهم آمده اند در سایر جاهای اوستا نیز غالباً این فرشتگان را باهم می بینیم

یشتها در قدیم و بنان یشت

بی شک در قدیم چنانکه در سنّت مزدیسنان است از برای هر یک از امشا سپندان و ایزدانی که باسامی آنان سی روز ماه نامیده شده یشتی موجود بوده است و وجود هوم یشت و وندد یشت بخوبی دلیل است که از برای سایر ایزدان معروف نیز یشتی داشته اند بهمن یشت که یکی از کتب پهلوی است و معمولاً (زند بهمن یشت) نامیده میشود نیز شاهد است که در قدیم یشتها بیش از آنچه امروز در دست داریم بوده است بنا بتصریح خود این کتاب که دارای ۴۲۰۰ کلمه است مندرجاتش از روی زند بهمن یشت یعني تفسیر پهلوی بهمن یشت اوستاست در فصل اول فقره ۶ گوید « در زند (تفسیر) وهومن یشت و خوردات یشت و اشتات یشت آمده که که گجستک (ملعون) مزدک پسر بامدات دشمن دین خروج کند و درمیان پیروان دین یزدان فساد برانگیزد » در فصل دوم فقره ۱ گوید « در زند وهومن

یشت آمده که زرتشت از هرمزد دادگر حیات جاودانی درخواست » [۱] در این جا متذکر میشویم که خرداد یشت و اشتاد یشت امروز در جزو یشتها موجود است اما تفسیر پهلوی آنها از میان رفته است نکی در این نیست که مأخذ کتاب زند بهمن یشت بسیار قدیم است چنانکه وست (West) احتمال میدهد قدمت آن تا بعهد خسرو انوشیروان (۵۳۱-۵۷۸ میلادی) یا اندکی پس از او میرسد چه در کتاب مذکور از پادشاهان پس از انوشیروان اسمی برده نشده است هرچندکه گرد آورنده آن مدتی پس از استیلای عرب حتی پس از عهد سلجوقیان میزیسته است قدمت نسخهٔ خطی آن که حالا موجود است تقریباً بیاصد و پنجاه سال میرسد و محققاً این نسخه از روی نسخهٔ قدیمتری نوشته شده است [۲] در دینکرد که شرحش در دیباچه گذشت تمام مندرجات اوستا تجزیه گردیده هریك جداگانه شرح داده شده است از این تجزیه و شرح بخوبی برمیآید که مؤلف آن در عهد خود که قرن نهم میلادی باشد تمام اوستای عهد ساسانیان را در زیردست داشته و از میان ۲۱ نسك اوستای قدیم فقط یك نسك در آن زمان موجود نبوده است بنا بمندرجات دینکرد می توان دانست که کتاب مقدس در پارینه بچه عظمت بوده و الحال آنچه در دست است متعلق بکدام یک از ۲۱ نسک مفقود شده میباشد از آنچه در کتاب هشتم دینکرد

---

۱ مندرجات زند بهمن یشت عبارت است از وقایع که اهورا مزدا از پیش بپیغمبرش خبرداده که چگونه ایران گرفتار پنجه قهر و غلبه دشمنان خواهد شد و چه صدمه‌ها بدین مزدیسنا خواهد رسید و بعد چگونه سوشیانس (موعود مزدیسنا) ظهور کرده ایران روی نجات خواهد دید و مزدیسنا قوّت خواهد گرفت

قسمتی از کتاب مذکور را اشپیگل در جزو کتاب (ادبیات سنتی پارسیان) بآلمانی ترجمه کرده است

Die Traditionuelle Literatur der Parsen von Spiegel, Wien 1860 S. 128 -135

و بعد وست در جزو (کتب مقدس مشرق) بانگلیسی ترجمه نموده است

The Sacred books of the East vol. V Oxford 1880

و بعد دانشمند پارسی بهرام گور انکلیسریا آنرا بانگلیسی ترجمه کرده بامتن پهلوی منتشر ساخته است

Zand-i Vohûman Yasn and two Pahlavi Fragments. published by B. T. Anklesaria Bombay 1919

۲) رجوع کنید بکتاب مذکور وست ص LXIX

در فصل ۱۵ مندرج است شکی نمی ماند که یشتهای حالیّه در قدیم متعلق به نسک یا کتاب چهاردهم اوستا بوده که آن را بغان یشت (یعنی ستایش بغها) میگفته اند اینک دینکرد گوید «بغان یشت نخست در ستایش هرمزد است که درمیان بغان بزرگترین است و پس از آن در نیایش ایزدان وسایر موجودات مرئی وغیرمرئی زمین است از آن ایزدانی که روزهای ماه باسامی آنان نامزد است همچنین در شهرت وقدرت و پیروزی و معجزات آنان است و نیز در ذکر بسا از فرشتگانی است که اسامی آنان در وقت نیایش برده میشود و از احترامات و اطاعاتی است که باید نسبت بآنان منظور داشت» [۱] این تعریفی که دینکرد از بغان یشت کرده در یشتهای کنونی مصداق می یابد و مدلّل میدارد که هر یک از سی ایزد ماه و بسا ایزدان دیگر را هم یشت مخصوصی بوده است که همه از دست رفته بجز معدود قلیلی بما نرسیده است

وضع یشتهای باقی مانده

این یشتهای باقی مانده نیز از حوادث روزگار ایمن نمانده حال پراگندگی و پاشیدگی از وجنات آنها پیداست باز جای شکر است که صفحات نامهٔ مقدس ایران بکلی از سیل خونی که عرب و مغول در وطن ما جاری ساخته اندفروشسته نشده و سندی ازجاه و جلال نیاکان بدست ما فرزندان رسیده‌است از یشتهای مفقود شده خبری نداریم راجع بآنچه موجود است گوئیم بیست و یک یشت اوستا در قدمت باهم فرق دارد چهار یشت اولی نسبةً جدید میباشد از حیث عبارت و صحت انشاء بپای یشتهای بزرگ نمیرسد بخصوصه یشت دوم و سوم و چهارم که هفتن یشت (کوچك) و اردیبهشت یشت و خرداد یشت باشد دارای مطالب مهمّی نیست و بسا از کلمات و جملات آنها هم خراب شده است

دویشت اخیر که هوم و وتند باشد بسیار کوتاه و هر یك دارای دو سه جمله است بطوری که در خصوص آنها حکمی نمی توان نمود برخلاف یشتهای

---

[۱] رجوع کنید به Sacred Books of the East translated by West vol. XXXVII Oxford 1892 p: 84

بزرگ گذشته از آنکه دارای علامات بسیار قدیم است از حیث وفور لغات و صحت قواعد صرف و نحوی و تعبیرات و اصطلاحات قسمت مهّم ادبیات مزدیسنا را تشکیل میدهد و حقیقةً برازنده است که آنها را قصاید غرّاء بنامیم بی شك این یشتها در وقتی سروده شده که هنوز زبان اوستا مضمول و مصطلح بوده است برخلاف یشتهای کوچك که احتمال میرود پس از متروك شدن زبان سرودهٔ شده باشد زبان اوستا مدتها پس از متروك شدن چون زبان مقدس بوده درمیان پیشوایان دین و علمای مذهب تدریس میشده و مصنوعي آن را نگاه داشته بوده اند

قدمت یشتها

با آنکه فرق فاحشی میان یشتهای بزرگ و یشتهای کوچك موجود است باز نمی توانیم بگوئیم که اولی کی سروده شده و دومی کي در هیچ یك از آنها بوقایع تاریخي برنمیخوریم ممکن نیست که عهد انشاء یشتها پیش از تشکیل سلطنت هخامنشی باشد که در اواخر قرن ششم پیش از مسیح شروع شده است چه از این سلطنت با آن همه عظمت و اقتدار که قسمت بزرگ دنیا را فراگرفته بود نه مستقیم و نه غیر مستقیم اسمی نیست و نه هیچ یك از وقایع مهّم آن عهد درآنها اشاره شده است اوستا در هرجای ایران که نوشته شده باشد خواه در مغرب و خواه در مشرق بیرون از قلمرو هخامنشیان نبوده است در یشتها بسا از پادشاهان داستان ملی ایران که در شاهنامه آمده اند اسم برده شده و مکرراً از سلسلهٔ کیانیان و حامي زرتشت گشتاسب نیز یاد گردیده ولی از پادشاهان مقتدر واقعي مثل کورُش و داریوش و خشیارشا وغیره ذکری نیست در صورتی که غالباً بهمین اسامی در جزوات تورات آنهم در کتاب دیني بیگانه از ایران برمیخوریم [1] مثلاً در تفسیر پهلوی اوستا بمطالبی اشاره شده که مدّلل میدارد آن تفسیر در عهد سلطنت ساسانیان صورت گرفته است اگر هم عهد انشاء یشتها را پیش از سلطنت مادها هم یعنی پیش از قرن هشتم پیش از

۱ رجوع کنید بتورات کتاب عزرا وکتاب استر وکتاب دانیال باب ششم

میلاد قرار بدهیم شاید بخطا نرفته باشیم نظر بمندرجات یشتها از آنجمله ذکر داستان ملی در آنها بناچار باید بیک زمان بسیار بعیدی متوجه شویم و تا بیک عهدی رسیم که هنوز ایرانیان و هندوان یکجا بسر میبرده اند چه نظایر این داستان در ریک وید برهمنان نیز موجود است نظر بزبان یشتها باید عهد انشاء آنها را پس از عهد گاتها قرار دهیم و یک فاصلهٔ چند قرنی میان گاتها و یشتهای قائل شویم یعنی همان تفاوتی که میان اشعار رودکی و حافظ دیده میشود درمیان سرودهای گاتها و یشتها هم مشاهده میگردد مجالةً بهمین قدر اکتفاء نموده صحّت و سقم احتمال و حدس را بزمان آینده و استکشافات بعد محوّل میکنیم

در آغاز و انجام یشتها ادعیه و نمازهائی افزوده اند که ما به الامتیاز آنها ست از سایر قطعات اوستا در یک مقالهٔ جداگانه از آنها صحبت خواهیم داشت

اوزان اشعار در یشتها

یشتها نیز مانند گاتها منظوم است ولی اوزان آنها باهمدیگر فرق دارد در پنج گاتها اشعار ۱۱ و ۱۲ و ۱۴ و ۱۶ و ۱۹ آهنگی (سیلاب Syllabes) میباشد [1] ولی وزن شعری دراغلب یشتها ۸ آهنگي است و درمیان آنها شعرهای ۱۰ و ۱۲ آهنگی نیز دیده میشود و هر یک از این اوزان منقسم بچندین قسم است در شعرهای ۸ آهنگي گهی سکته (درنگ) در وسط واقع است (٤ + ٤) وگهی پس از آهنگ سوم یا پس از آهنگ پنجم ندرةً هم پس از آهنگ دوم در شعرهای ۱۰ آهنگي سکته گهي در وسط واقع است ٥ + ٥ و گهي پس از آهنگ ششم در شعرهاي ۱۲ آهنگی دو سکته موجود است جای سکته اولي مثل شعر ۸ آهنگي است یعنی ٤ + ٤ یا ۳ + ٥ یا ٥ + ۳ و جای سکته دومی پس از آهنگ هشتم است این است بطور عموم اوزان شعری یشتها از تفصیل آن باید صرف نظر کنیم چه در صورت تشریح باید هریک از قطعات یشتها را جداگانه مورد بحث قرار دهیم

۱ رجوع کنید بگاتها پس ٦٦ — ٦٨

مثلاً در مهر یشت هر سه قسم وزن شعر موجود است اما بواسطه دخول بعضي کلمات که اصلاً از برای توضیح و تفسیر بوده و بمرور جزو متن پنداشته شده ترکیب شعری بسیاری از منظومات یشتها را برهم زده آنها را بصورت نثر ساخته است ولی این منظومات را دوباره میتوان بصورت اصلي در آورد وکلمات زیادتی را که اوزان آنها را خراب کرده است تشخیص داد چنانکه بارتولومه وگلدنر از برای برخي از یشتها که ذکر آنها در دیباچه گذشت این کار را کرده اند منظومات اوستا منحصر بگاتها و یشتها نیست در سایر قطعات کتاب مقدس نیز باین منظومات بر میخوریم گلدنر در پنجاه و دوسال پیش از این اوزان شعری اوستاي نو را یعني آن قسمتی از اوستا را که پس از گاتها انشاء شده مورد بحث قرار داده کتاب بسیار نفیسی در این موضوع نگاشته‌است [1] در سال گذشته دانشمند دیگر آلماني هرتل نواقص را تکمیل نموده اوزان شعری اوستا و ریك ویدرا معاً در یك کتاب مدّقانه جمع کرده است [2] بی شك ادخال کلمات درمیان منظومات اوستا در وقتی روي داده که زبان متروك گشته کسی میان نظم و نثر امتیاز نمیداده است هرودت در تاریخ خود در جائی که از طرز ستایش ایرانیان قدیم صحبت میدارد نوشته است که (مغها در وقت ستایش آواز میخوانند و تغنّي میکنند) [3] لابد تغنّی در نظم ممکن است نه در نثر درآخرهر یك از یشتهاي بزرگ ترجیع های مخصوصی تکرار میشود مثل ترجیعات حالیّه در منظومات فارسي

مندرجات یشتها و داستان ملی

یشتها از حیث مطالب با همدیگر فرق دارد یشتهای کوچك غالباً از ادعیه و نمازهائی که از سایر قسمتهاي اوستا استخراج شده ترکیب یافته است اما یشتهای بزرگ که کلّیةً مستقل و بدیع است هریك بطرز مخصوصی سروده شده و در هر یك

---

۱ Über Die Metrik des Jungeren Avesta von Karl Geldner Tübingen 1877

۲ Beiträge zur Metrik des Avesta und des Rgvedas von Johannes Hertel Leipzig 1927.

۳ Herodote I. 132 هرودت

فکر مخصوصی غلبه دارد در این جا محتاج بشرح و تفصیل نیستیم چه در مقالهٔ راجع بآنها و از ترجمهٔ خود یشتها کاملاً بطرز نگارش و بفکر و مفهوم آنها خواهیم پی برد فقط در این جا برای منتقل کردن اذهان می افزائیم که مثلاً در آبان یشت و تشتر یشت جنبهٔ حوادث طبیعی غلبه دارد و در مهر یشت و فروردین یشت جنبهٔ اخلاقی و در زامیاد یشت جلال سلطنت ایران و رقابت تورانیان و ایرانیان همین ما به الامتیاز در هریك از یشتهای بزرگ موجود است گذشته از این کلیّه مندرجات آنها بر دو قسم است یا در تعریف و توصیف است یا در حکایات و داستانها قسم اولی مشروحاً و با کلمات فراوان و جملات مکرّره بیان شده است قسم دومی بطور اختصار و ایجاز آمده است هرچند که این داستانها مختصراً بیان شده و در بعضی از جاها فقط بآنها اشاره گردیده ولی باز در برخی از مواقع کامل تر از شاهنامه است بخصوصه در زامیاد یشت فهرست کاملی از پادشاهان کیانی مندرج است و بهمین مناسبت است که در نسخ قدیم آن را کیان یشت نامیده اند آنچه فردوسی و طبری و ابن الاثیر و البیرونی وغیره راجع بداستان ملی ایران ذکر کرده اند در یشتها نیز ذکر شده است از هوشنگ ببشدادی تا گشتاسب حامی زرتشت سخن رفته است آنطوری که این داستانها در اوستا آمده و بسا فقط بذکر اسم پادشاه یا پهلوان و نامآوری اکتفاء شده دلیل است که داستان ملی ایران در عهد کهن هم معروف خاص و عام و شاید هم مدّون بوده که بیك اشاره مردم بی باصل واقعهٔ میبرده اند چنانکه امروز وقتی که در حافظ میخوانیم شاه ترکان سخن مُدّعیان می شنود شرمی از مظلمه خون سیاوشش باد فوراً ذهن ما بداستان معروف کشته شدن سیاوش بفرمان افراسیاب و در هم افتادن ایرانیان و تورانیان منتقل میشود باوجود این برخی از مندرجات یشتها را راجع باین داستانها باید بتوسط شاهنامه روشن کنیم بخصوصه وجود این داستانها در اوستا بخوبی ثابت میکند که فردوسی در ذکر آنها مغلوب احساسات شاعرانه خود نبوده و اغراقات بیرون از اندازه بکار نبرده است این داستانها در اوستا بمنزلهٔ قصص انبیاء بنی اسرائیل است در تورات و قرآن فرق عمدهٔ که با آنها دارد این است که بنا بخصایص ایرانیان

قدیم پر از دلیری و جوانمردی و جاه و جلال است ضعف و عجز و لابه و گریه و زاری و فقر و بی اعتنائی بدنیا در آنها راهی ندارد در مقالهٔ آینده از آئین مزدیسنا و اخلاق مندرجهٔ در یشتها صحبت خواهیم داشت در این جامتذکر میشویم که داستان ملی ایران حقیقةً یك رشته دروس اخلاقی است از هر نقطه نظری که باشد داستانهای ملی ما که از چندین هزار سال پیش یعنی از عهد آریائی پشت بپشت گردیده بما رسیده بمنزلهٔ دُرهای بسیار گرانبهائی است که در گنجینهٔ کتاب مقدس ایرانیان محفوظ مانده است و حجّت متقنی است برای اعتبار گفتار یگانه شاعر بزرگ ما فردوسی طوسی دیر زمانی است که داستانهای ملی در اوستا توجّه مستشرقین بزرگ را بخود کشیده هر یک را بنگارش کتاب و رساله و مقالهٔ گماشته است قطع نظر از آنکه دراین داستانها که حاکی خصایص ایرانیان قدیم است فواید چندی است بواسطه مربوط بودن آنها بداستانهای کتاب دینی هندوان وید و بکتاب حماسه آنان مهابهارتا دامنهٔ فائدهٔ آن وسعت پیدا کرده است [۱]

تفسیر پهلوی که از یشتها باقی مانده است

تفسیر پهلوی یشتها مثل قسمت عمدهٔ خود یشتها از دست رفته است تفسیر چند یشت کوچک که باقی مانده از این قرار است

(۱) هرمزدیشت دارای ۲۰۰۰ کلمه (۲) هفتن یشت کوچک ظاهراً ۷۰۰ کلمه است (۳) اردیبهشت یشت بسیار جدید است (٤) خورشید یشت ٤۰۰ کلمه است ماه یشت ٤۰۰ کلمه است (٥) سروش یشت ها دُخت ۷۰۰

---

۱ رجوع کنید بکتابهای ذیل

Arische Periode und ihre Zustände von Spiegel, Leipzig 1887 S. 242—288
Avesta und Shâhnâme von Spiegel.
Erânische Alterthumskunde von Spiegel, Erster Band S. 514—722
Étude Iraniennes par Darmesteter tome Second p. 217—230
Points de Contacte entre le Mahâbhârata et le Shâh Nâmah par Darmesteter Paris MDCCCLXXXVII.
Das Iranische Nationalepos von T. Nöldeke Gr. ir. Phil B. II. S. 131

کلمه است (٦) سروش یشت سر شب (۷) بهرام یشت بسیار جدید است [۱]

در چند صفحه پیش گفتیم که کتاب پهلوی زند وهومن یشت از تفسیر پهلوی خرداد یشت و استاد یشت اسم میبرد که امروز در دست نداریم

سایر قطعاتی که نیز یشت نامیده شده است

در انجام مقال یاد آور میشویم که گذشته از ۲۱ یشت بچند قطعات دیگر اوستا نیز اسم یشت داده اند از آنجمله یسنای ۲ که راجع است به نثار زور و برسم در نسخ خطی برسم یشت نامیده شده است و یسنای ۹ و ۱۰ و ۱۱ که مجموعا هوم یشت نامیده میشود در این سه فصل از ایزد هوم و گیاه هوم و آشام هوم سخن رفته است بخصوصه فصل اول آن داراي خصایص یشتها ست یشت بیستم اوستا که موسوم است به هوم یشت و گفتیم که یشت بسیار مختصری است چند جمله آن از فقرات ۱۷ و ۱۸ از یسنای ۹ و فقره ۲۱ از یسنای ۱۰ مذکور برداشته شده است لومل Lommel این سه یسنارا در جزو ترجمه یشتها ترجمه کرده است دگر آنکه یک قطعهٔ اوستائی که در متن اوستاي چاپ وسترگارد (Westergaard) چاپ شده و در جلد دوم ترجمهٔ زند اوستای دارمستتر ترجمه گردیده نیزموسوم است به ویشتاسب (گشتاسب) یشت که مجموعاً ۸ فرگرد است و یشت ۲٤ محسوب شده است در واقع ویشتاسب یشت را نمی توان جزو یشتها شمرد زیرا چنانکه

---

۱ راجع بترجمه های پهلوی یشتها رجوع کنید به

Pahlavi Literature by West in Gr. ir Phil. B II p. 87-88

متون تفسیر پهلوي خورشید یشت و سروش یشت ها دخت را دارمستتر بخط لاتینی در جلد دوم کتاب دروس ایرانی چاپ کرده است یك تفسیر سانسکریت و فارسی نیز برای خورشید یشت و ماه یشت در کتاب مذکور مندرج است

Études Iraniennes par Darmesteter, Tome Second p 286 - 294 et 333—339

برای اطلاعات مفصل تر راجع بتفسیر خورده اوستا که یشتها جزو آن شمرده شده رجوع کنید بمقدمهٔ هیربد دانشمند بهمن جی نسروانجي دهابر بکتاب (زند خورتك اویستاك) در کتاب مذکور متون پهلوي تفسیر خورده اوستا و در جزو آن آنچه از تفسیر یشتها باقی مانده مندرج است :

Zand—i khurtak Avistak edited by Ervad Bamanji Nasarvanji Dhabhar, Bombay 1927

گفتیم یشت قطعه ایست در تعریف و توصیف خداوند یا یکی از فرشتگان در کتاب دینکرد هم که ذکرش گذشت بغان یشت قدیم چنین تعریف شده است در ویشتاسب یشت از شاه گشتاسب سخن رفته است بی‌شک این قطعه روزی به نسک دهم عهد ساسانیان که موسوم بوده به (ویشتاسپ‌ساستو) متعلق بوده است تفسیر پهلوی‌گشتاسب یشت که دارای ۵۲۰۰ کلمه است نیز موجود است .

همچنین مناسبتی ندارد (هادخت یشت) را که در متن اوستای چاپ و ستر گارد در جزو قطعات یشت شمرده شده و در جلد دوم ترجمهٔ زند اوستای دار مستتر ترجمه گردیده یشت بنامیم این قطعه که بدو فرگرد منقسم گشته یشت ۲۱ و ۲۲ شمرده شده در آغاز و انجام آن ادعیه و نمازهائی که در آغاز و انجام هر یک از یشتها دیده میشود و ما به‌الامتیاز آنهاست ازسایر قطعات اوستا دیده نمیشود و نیز مثل همه یشتها دارای ترجیعی که در پیش ذکر کردیم نیست گذشته ازاین‌ها مثل یشتهای دیگر در توصیف فرشته یا ایزدی هم نیست این قطعه در فرگرد اول از تأثیر دعای معروف (اشم وهو) و در فرگرد دوم و سوم از احوال روح نیکوکاران و گناهکاران پس از مرگ صحبت میدارد لابد این قطعه درقدیم جزو (هادخت‌نسک) بوده که نسک بیستم اوستای عهد ساسانیان را تشکیل میداده است هوگ (Haug) نیز آنرا از روی نسخ خطی قدیم ترجمه نموده بامتن و تفسیر پهلوی آن که دارای ۱۵۳۰ کلمه است در جزو کتاب (اردا ویراف) باسم (هادُخت نسک) منتشر ساخته است [1] همچنین قطعه دیگری که در جزو قطعات یشت در اوستای وسترگارد مندرج و بتوسط دارمستتر ترجمه شده و موسوم است به (آفرین پیغمبر زرتشت) بهتر است که نظر بمندرجاتش جزوی از ویشتاسب یشت مذکور شمرده شود یعنی قطعه ای از دهمین نسک مفقود شده نه یشت ۲۳ چنانکه وسترگارد محسوب داشته است قطعهٔ هادخت نسک و آفرین پیغمبر زرتشت در ترجمه اوستای اشپیگل نیز در جلد دوم صفحه ۱۸۵ ـ ۱۹۲ ترجمه شده است

---

۱ . Hoshang and Haug , The book of Arda-Virāf , with Gōsht-i Fryanō and Hādōkht Nask , texts and translation ; London and Bombay , 1872

پس از ظهور حضرت زرتشت خدای یگانه وی باهورامزدا موسوم شده و گروه پروردگاران عهد قدیم یا دیوها از گمراه کنندگان و شیاطین خوانده شده اند ولی کلمه دیو در نزد کلیّه اقوام هند و اروپائی باستثنای ایرانیان همان معنی اصلی خود را محفوظ داشته دوا Deva نزد هندوان تا بامروز بمعنی خداست معنی این کلمه در سانسکریت فروغ و روشنائی است چنانکه زوس Zeus که اسم پروردگار بزرگ یونانیان بوده و دئوس Deus لاتینی که در فرانسه دیو Dieu گویند جملگی یك کلمه است [۱]

عجب در این است که هندوان کلمه (دیوانه) را از زبان فارسی گرفته بهمان معنی که ما استعمال میکنیم در محاوره بکار میبرند غافل از آنکه این دشنام از کلمه (دوا) یعنی پروردگار آنان ساخته شده است در اوستا نیز غالباً با دیوها پیشوایان مذهبی که (کرپان) و (کوی) باشند یکجا نامیده شده اند کرپان و کاوی دو طبقه از پیشوایان کیش آریائی بوده که مراسم دینی دیوها را بجای می‌آورده اند درخود گاتها مکرراً زرتشت از آنان شکایت میکند که اسباب گمراهی مردم میباشند و بواسطه تعلیمات دروغین خویش آنان را میفریبند [۲]

گفتیم که در اوستا دیوها و جادوان و پریها در عرض هم اند در این جا موقع را غنیمت شمرده چند کلمه در خصوص آنها گفته میرویم بسر مطلب چه غالبا در پشتها بآنها برمیخوریم جادو در اوستا یاتو (یاتو) است این کلمه در گاتها نیامده اما در سایر قسمتهای اوستا بسیار دیده میشود باستثنای چند فقره [۳] همیشه با پری یکجا آمده است [۴] در پهلوی یاتوکیه (جادوئی) و یاتوك (جادو) گویند یاتو در اوستا بهمان معنی است که امروز در فارسی از

۱ رجوع شود به Vergleichendes Wörterbuch der Indogermanische Sprachen von August Fick I B 3 umgearbeitete Auflage Gottingen 1874

۲ رجوع کند به گاتها صفحه ۹۳

۳ رام یشت فقره ۵۶ ویسنا ۱۲ فقره ٤

٤ هرمزد یشت فقرات ٦ و ۱۰ و اردیبهشت یشت فقره ٥ و خرداد یشت فقره ۳ و خورشید یشت فقره ٤ و تشتر یشت فقره ۱۲ و فروردین یشت فقره ۱۳۵ و زامیاد یشت فقره ۲۸ وغیره

برای آنکه این آفریدگار مورد تعرّض خدایا راست گویم فتنه از تست
ولی از ترس نتوانم چخیدن واقع نشود ذات او را بری دانسته اند از آنکه
خود او در مقابل مخلوقات نیک خود که بمنزلهٔ فرزندان وی هستندخالق کلّیه
دردها و آسیب‌ها هم باشد و انسان را در طی زندگانی گهي اسیر حوادث ناگوار
طبیعت و گهی گرفتار چنگال جانوران درنده و زهر حشرات موذی و بسا دچار
اندوه و فقر و ناخوشی و بالاخره بمرگ دچار سازد بنا برین آنچه زشت و زیان
آور است بخرد خبیث یا اهریمن نسبت داده شده‌است انسان را اهورا مزدا از
روی صُور روحانی عالم پاک فروهر (فروشی ⟨⟨...⟩⟩) بیافرید و او را
پاک و بی‌آلایش ساخت اوصاف رذیله که آئینه ضمیروی را کدر ساخته یا وی
را بآفات و مصائب مُبتلی نموده از اثر و وسوسه و ضربت اهریمن نابکار است
ولی آن جنبه ایزدی و آن روح عالم مینوی که گفتیم فروهر نام دارد ودر باطن
وی بودیعهٔ گذاشته شده گرد آلایش بخود نپذیرفته پس از جدا شدن روان
از کالبد دگر باره بسوی عالم بالا از همانجائی که فرود آمده بازگردد

فرشتهٔ نیکی و دیو بدی

انسان در مراحل زندگانی با فرشته نیکی و خوبی و
با دیو زشتی و بدي همسفر است آن یک کوشاست که وي
را بسر منزل مقصود رساند و آندگری ساعي است که وی را از
راه راست بدر برده ازکاروان سعادت دور نماید انسان در این میان باید با عزم
و اراده مردانه بکوشد که دیو فتنه در او رخنه نیابد و اقلیم وجودش بتصرّف
اهریمن بدخواه نیفتد تمام صفحات اوستا نمودار میدانهای جنگ خوبی و بدی
است اوصاف پسندیده مثل راستی و درستی و دلیري و رادمردی و دادگري و
کوشش در مقابل دروغ و فریب و ترس و رشک و ستم و تن‌پروری صف‌کشیده
در زد و خورد اند تاجهان پایدار است این ستیزه برقرار است پروردگار مهربان
از برای پیروزي بندگان در این میدان کارزار پیغمبر و تعلیماتی فرستاد و
بواسطه آئین راستین اسلحهٔ مهلکی بر ضدّ جنود دروغ بدست انسان داد نظر
باینکه در مزدیسنا بد بینی و نومیدی راه ندارد انسان را بفتح و ظفر مطمئن

آئین مزدیسنا

دین پیغمبر ایران زرتشت اسپنتمان موسوم است به مزدیسنا این کلمه صفت است بمعنی پرستندهٔ مزدا که اسم خدای یگانه است در اوستا مزدیسنَ 𐬨𐬀𐬰𐬌𐬎𐬌𐬵𐬀 آمده و بسا با صفت (زرتشتی) یکجا استعمال شده است [1] یعنی دین آوردهٔ زرتشت بسا هم با کلمهٔ راستی برست یکجا آمده است [2]

دیو و جادو و بری و کربان و کاوی

مزدیسنا نقطهٔ مقابل دیو یسنا است که بمعنی پرستندهٔ دیو یا پروردگار باطل است دئوَیسنَ 𐬛𐬋𐬎𐬌𐬵𐬀 در تفسیر بهلوی دیویسن شده و در توضیحات این کلمه افزوده اند «آن دین غیر ایرانی است» در اوستا هم غالباً دیویسنا از برای تورانیان آمده است [3] و بسا با صفت دروغ پرستنده یکجا استعمال شده است [4] در این جا مناسب است که خوانندگان را منتقل سازیم که در هر جای از اوستا که کلمه دیوها آمده از آن پروردگاران باطل یا گروه شیاطین یا مردمان مشرك و مفسد اراده شده است غالباً دیوها با جادوان و پریها یکجا ذکر شده اند که همه از گمراه کنندگان اند دیو بمعنی ای که در داستان ملی ماست و غالباً در شاهنامه بآنها برمیخوریم بمرور ایام آن هیئت عجیب بآنها بسته شده غولهای مهیب گردیده اند از خود اوستا چنان برمیآید که در عهد تدوین کتاب مقدس هنوز اهالی مازندران و گیلان یا قسمتی از آنان بهمان کیش قدیم آریائی باقی بوده بگروهی از پروردگاران یا دیوها اعتقاد داشته اند چه غالباً در اوستا از دیوهای مازندران (مازَنَ 𐬨𐬁𐬵𐬀𐬌) و دروغ پرستان دیلم و گیلان (وَرِنَ 𐬬𐬀𐬭𐬌𐬥) سخن رفته است

---

۱ رجوع کنید به یسنا ۱۲ فقرات ٦ و ۸ و فروردین یشت فقره ۸۹ و ویسپرد ٤ فقره ۲ و ویسپرد ۱۵ فقره ۱ وغیره

۲ مهریشت فقرات ٦٦ و ۱۲۰

۳ آبان یشت فقره ۱۱۳ و ارداسپ یشت فقرات ۳۰ و ۳۱

٤ آبان یشت فقرات ٦۸ و ۹٤ و ۱۰۹ و وندیداد فرگرد ۷ فقره ۳٦ و فرگرد ۱۹ فقرات ۲٤ و ٤۱ و سروش یشت هادُخت فقرات ٤ و ٦

نه پسندیده اند خود اهورامزدا مطیع اوامر مصدر جلال است در کمال فروتنی برای سرمشق بندگان یکی از فرشتگان خود ناهید را که موکل آب است نماز آورده وی را میستاید چنانکه در فقره ۱۷ از آبان یشت آمده است همچنین در فقره ۵۰ از تشتر یشت اهورامزدا میگوید من تشتر (فرشتهٔ باران) را مثل خود شایسته ستایش بیافریدم در فقره اول از مهر یشت بعینه همین جمله از برای مهر (فرشتهٔ فروغ) تکرار شده است

جلال و آسایش و خوشی

چون اساس توحید در مزدیسنا بر روی یك سلطنت معنوی قرار گرفته لاجرم بعظمت و اقتدار و جلال اهمیّت مخصوصی داده شده است برخلاف ادیان سامی مزدیسنا از زندگانی مجلّل روگردان نیست زندگانی نیك و شریف است جهان و آنچه در آن است مقدس است خوشی و خرمی از برای نوع بشر موهبت ایزدی است از آنها نباید خود را محروم ساخت فقر و مسکنت کردهٔ اهریمنی است بامید پاداش اخروی چشم از نعم دنیوی نباید پوشید پریشانی و ذلّت در این جهان سرمایهٔ آبرو و اعتبار از برای جهان دیگر خواهد شد در روز واپسین مزد بکسی بخشیده خواهد شد که از پرتو کوشش خویش زمین را آباد و مردم را شاد میسازد خانهٔ خلد برین در گرو حسن عمل بندگان است آنکس که از پرتو کار و کوشش خویش مایهٔ خوشی و آسایش دیگران را فراهم آورد خود نیز از کار و کوشش دیگران بهره مند گشته درخوشی و آسایش خواهد بود نظر بهمین اصول است که غالباً در کتب دانشمندان و مستشرقین میخوانیم که مزدیسنا دینی است موافق اصول زندگانی عصر حاضر در اوستا مکرراً بفقراتی برمیخوریم که ثروت و خانوادهٔ بزرگ و خانهٔ آباد و فرزندان فراوان و اسب و گردونه و گله و رمه و مزارع حاصل خیز حتّی غذاهای گوناگون تمنّا شده است آنچه مورّخین قدیم یونان مثل هرودت و کزنفون و کتزیاس و کورتیوس و دینون وغیره [1] راجع بجلال ایرانیان نوشته اند بخوبی از پشتها هم پیداست بسا در آنها از

[1] Rapp. die Religion u. Sitte der Perser nach den Griechi. u. Rom. quellen S. 102-103

کلمه جادو اراده میکنیم و آن عبارت است از سحر و ساحری در اوستا بشدّت تمام برضد آن سخن رفته و از گناهان بزرگ شمرده شده است بسا از جادوان گروه شیاطین ساحر و گمراه کنندگان و فریفتاران اراده شده است

پری در اوستا پئیریکا (پئیریکا) نیز تقریباً بهمان معنی است که در فارسی دارد چنانکه سعدی گوید

گر چو تو پری در آدمیزاد گویند که هست باورم نیست

و آن عبارت است از یك وجود لطیف بسیار جمیل و از عالم غیر مرئي که بواسطه حُسن جمال خارق العادهٔ خود انسان را میفریبد این کلمه نیز در گاتها نیامده است در سایر قسمتهای اوستا پری جنس مؤنث جادو است که از طرف اهریمن گماشته شده تا مزدیسنانرا از راه راست منحرف سازد و از اعمال نیك باز دارد چنانکه یکی از این پریها موسوم به خنه ثئیتی (خنثیتی) گرشاسب را فریفته است [1] همچنین این پریها در جزو جنود اهریمن برضد زمین و گیاه و آب و ستوران و آتش درکارانند همین پریها هستند که بشکل ستارگان دنباله دار با تشتر فرشته باران در سر ستیزه ورزم اند تاوی را از بارندگی باز دارند و زمین را از خشکی ویران سازند [2]

اساس توحید و آفرینش نیک

در مزدیسنا از طرفی بگروه پروردگاران داغ باطله خورده جملگی از شیاطین فریفتار خوانده شده اند و از طرف دیگر اساس توحیدچنان محکم نهاده شده که کسی را مجال تصوّر شریك و مانندی از برای اهورا مزدا آفریدگار یگانه باقی نمانده است اوست آفرینندهٔ یکتای بی آغاز و بی انجام آنچه بوده از اوست و آنچه خواهد بود از اوست در هرمزد یشت تقریباً شصت اسم از برای اهورا مزدا تعداد شده کلیّهٔ صفاتی که درخود مقام خداي دانا و توانا و مهربان است باو داده شده است

---

۱ رجوع کنید بمقاله گرشاسب صفحه ۲۰۲ در همین کتاب

۲ رجوع کنید به تشتر یشت فقره ۸ و بتوضیحات داورقی در صفحه ۳۴۳ همین کتاب

خوشنودی هریک از آنها توصیه شده است از آنجمله است عدل و عشق و دلیری و زورو پیروزی و سخاوت و شکوه و دین و علم و راستی و درستی و پاکی و تندرستی و بردباری و فرمانبرداري و کلام راستین و سنّت کهن وغیره بخصوصه گروهی ازین فرشتگان در فقرات ۲۱ — ۲۲ از سروش یشت ها دخت یاد شده اند

باید بنابودکردن آنچه بد وزشت است کوشید

در مقابل این گروه فرشتگان از برای آنچه زشت و بد و نکوهیده و زیان آوراست خواه از مادّیات و خواه از مجردات از یاد تند و ناخوشی و خواب سنگین گرفته تا بدروغ و آز و خشم بوجود دیوهائی قائل شده اندکه از طرف خرد خبیث برضد انسان بر انگیخته شده اند

برخلاف آئین برهمنی که کشتن هیچ یك از جانوران موذی هم جایز نیست حتي در عید مخصوصی موسوم به (ناك پنچم) Nag-pancam مار شیر میدهند و جاین‌ها Jains که فرقه ای از هندوان اند اگر در بدن خود هم حشرات موذی به بینند باید آنها را بحال خود بگذارند (قطع نظر از آنکه طبقهٔ «برهمن» و «ویشناو» Vaishnao ذبح نمیکنند و گوشت هیچ قسم جانداری را نمیخورند) در دین مزدیسنا باید بضدّ آنچه موذی است جنگید و کشتن حشرات از ثوابهای بزرگ بشمار است در ایران قدیم موبدان بایستی همیشه یك چوبدستی سر سیخ که آن را در اوستا خرفسترغن [illegible] یعنی حشرات زن وحشرات کش و در پهلوی مارگن گویند باخود همراه داشته باشند مار از شفقّت بیجای هندوان استفاده نموده از دست آنان شیر مینوشد ولی در مقابل هرسال بگروهی ار آنها زهر خود چشانیده هلاك میکند بخصوصه این گونه ضعف در مزدیسنا راه ندارد سر تسلیم و رضا در مقابل هیچیك از آفات فرود نباید آورد آنچه زشت سرشت و بدنهاد است در روی زمین مزدا آفریده حق زیستن ندارد باید نابود شود و عرصهٔ را از برای یاران ایزدی بدون معارضه گذارد نظر باین معنی در فقرات ۷ — ۹ از اردیبهشت یشت آمده است «ای باد طرف شمال

قصرهاي صد ستون درخشان و بسترهای معطر و چرخهای درخشان گردونهای خروشنده و اسبهای شیهه زننده و تازیانه های طئین براندازنده و تیغ و تیر وگرز و نیزه و خود و جوشن سیمین و زرین و لباس فاخر زربفت و تاج و طوق و گوشواره و دست بند گوهر نشان سخن رفته است لابد در دینی که زندگاني حقیر شمرده نشده و خوشی آینده را شرط بدبختی کنونی ندانسته باید بتمام لذایذ دنیوی اقبال نمود و کلیتهٔ آنچه را که از آن فائده و سودی میرسد دوستار و خواستار بود و همچنین آنچه را که ممکن است از آن ضرري رسد و آنچه را که مایه رنج و گرفتاری و اندوه است دشمن بود و برای نابود کردنش کوشید

آسمان و آنچه در اوست زمین و آنچه براوست مقدس است

بنابر این بسیار منطقي است که در مزدیسنا آسمان و آنچه در آن است از خورشید و ماه و ستارگان وغیره و زمین و آنچه براوست از آب و گیاه و چار پایان و آتش و فلز وغیره مقدّس و معزّز باشد و بفرشتگان موکل هر یك از آنها نماز برده شود و شکرانه نعمت بواسطه این نگاشتگان بدرگاه آفریدگار مهربان تقدیم گردد در یشتهای خورشید و ماه و ناهید و تیر و گوش و مهر و رام وغیره شکر نعمت بجای آورده خدای را از فروغهای گوناگون و آبها و رستنی ها و چار پایان سپاسگزار اند و حتّی از مناظر طبیعي که چشم انسان از آنها حظی میبرد قدر دانی شده بآنها درود فرستاده شده است چنانکه قلّه کوه و مرغ پران در فقرات ۳ و ٦ از یسنای ٤۲ مورد توجّه و نوازش گردیده است مختصراً آنچه نیک و نغز است مقدس است مکرّراً در اوستا بطور مطلق از جمیع موجودات بخوبی یاد شده است از آنجمله در فقره ۳ از یسنای ٤۲ آمده است (بهمه چیزهای خوب و نیک ما درود میفرستیم) در فقره ۲۲ از سروش یشت هادخت آمده است (پیکرهاي کلیّه آفرینش مقدس را ما میستائیم) معنی شعر سعدي

بجهان خرّم از آنم که جهان خرّم از اوست عاشقم برهمه عالم که همه عالم از اوست

درست در مزدیسنا مصداق مي یابد این تعظیم و تکریم اختصاصي از برای مادیات ندارد بلکه از برای مجرّدات و صفات نیکو نیز فرشتگانی قائل شده

ساخته اند و بالاخره در سر انجام از ظهور سوشیانس یعنی موعود مزدیسنا شکست جنود اهریمن و نابود کشتن آن وعده داده شده است چنانکه در فقرات ۸۸ ـ ۹۶ از زامیادیشت آمده است « پس از ظهور سوشیانس گیتی پر از عدل و حکمت گردد سعادت روی آورد پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک ظفر یابد جهان از دروغ پاك شود خشم نابود گردد راستی بدروغ چیرآید منش ناپاك از منش پاك شکست بیند امشاسپندان خرداد و امرداد دیوهای گرسنگی و تشنگی را براندازند اهریمن بگریزد »

سلطنت مینوی و تواضع ایزدی

اهورامزدا با گروه امشاسپندان و ایزدان یك سلطنت روحانی که آن را خشتر (xšaθra) گویند آراسته آنچه در عالم بالا و پائین موجود است در تحت حمایت یکی از کارگزاران و نگاهبانان ایزدی قرار داده شده است پاسبانی آسمان و خورشید و ماه و ستارگان و فروغ بی پایان (انیران) و هوا و باد و زمین و آب و گیاه و چارپایان و آتش و فلز وغیره هریك سپرده بفرشتهٔ مخصوصی است و نیز در باطن هر یك از موجودات ایزدی روحی از عالم مینوی که موسوم است بفروهر بودیعهٔ گذاشته شده است. دل هر ذرّهٔ که شکافی آفتابیش در درون یابی این پادشاه حقیقی در عین آنکه در همه جاست در بارگاه قدس که آن را گرونمان (garō-nmāna) یعنی خانه ستایش گویند مقام دارد بخصوصه نظم و نسق در این سلطنت معنوی جالب دقّت است هیچ چیز در عالم خود سر و بیرون از دائرهٔ حکم ایزدی نیست گوئیا همین سلطنت سر مشق پادشاهان هخامنشی بوده که در مدّت بیشتر از دویست سال از پرتو نظم و ترتیب یك قسمت مهمّ روی زمین را در تحت تصرّف خویش داشتند در تاریخ دنیا سلطنتی با آن همه عظمت که طول هم کشیده باشد دگر سراغ نداریم

با آنکه اهورامزدا آفریدگار قادر مطلق تعریف شده و از جلال و جبروت آنچه باید بدو نسبت داده شده ولی از برای ساحت قدس کبر و غرور

نابود شو ای ناخوشیها فرار کنید ای دیوها بگریزید ای آشوب و غوغا نابود شو
ای تب فرار کن ای مرد ستمگار نابود شو . . . »

پندار و گفتار و کردار نیك

آنچه در مزدیسنا بیش از همه چیز دقّت را جلب میکند آن سه کلمه مقدس هومت و هوخت و هوورشت میباشد که بمعنی پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک است و در هر صفحهٔ از اوستا تکرار شده است هیچ عمل نیکی در دنیا وجود ندارد که بیرون از دائره وسیع این سه کلمه باشد هر که دارای این سه گوهر تابناك شد بگنجینهٔ اسرار ربّانی رسیده انسانی کامل و دارای جمیع صفات ملکوتی است اهورامزدا هیچ دولت و سعادتی را از برای پیغمبر خویش بالاتر از این ندیده که در فقره ۱۸ از آبان یشت آرزو میکند که (زرتشت مقدس پسر پوروشسب همواره برحسب دین بیندیشد برحسب دین سخن گوید و برحسب دین رفتار کند) زرتشت هم بنوبت خود در گاتها (و بعدها هم از زبان وی در سراسر اوستا) توفیق داشتن همین سه چیز از برای پیروان مزدیسنا تمنّا کرده است

مقصود این نیست که در این مقاله از کلیّه اصول مزدیسنا صحبت بداریم این مبحث مفصل تر از این است که در چند ورق بگنجد بلکه مقصود این است که از مندرجات یشتها بطور عموم سخن رانده از هر مطلبی برای نمونه یک دو مثالی از فقرات خود یشتها بدست دهیم تا فهم سایر فقرات آسانتر شود

مطالب خارق العاده مابه‌الاشتراك کلیّه ادیان است

در یشتها مطالب خارق العاده هم برمیخوریم که بیرون از دائره تصوّرات انسانی است و بسا هم خارج از قواعد علوم متداولهٔ است چنانکه در کتب مذهبی سایر ادیان

مثلاً هیچ مسئلهٔ عجیب تر از تولّد عیسیٰ آنطوری که در آغاز انجیل مسطور است نیست البته در سر واقعهٔ ولادت بی نظیرش مکث نباید کرد اما اینکه آن حضرت جان خود را در بالای دار برای پیشرفت مقاصدش فدا نمود بسیار قابل دقّت است در طی مندرجات خارق العاده کتب مذهبی که ابداً ضرری از آنها

یکسی نمیرسد باید دید که چه اخلاقی در آنها گنجانیده اند که ممکن است بعموم فائده ای برسد

مسائل خارق‌العاده ما به‌الاشتراک تمام ادیان است ما به‌الامتیاز آنها از همدیگر همان مطالب اخلاقی وگذشته از این طرز پرستش و رسوم و آداب است که علامات مخصوصه هریک از آنهاست

رسومات ظاهری در مزدیسنا

ما به‌الامتیاز ظاهری مزدیسنا از سایر ادیان یا علامات خارجی آن زَوَر ( ) و هوم ( ) و برسم ( ) است که عمده اسباب عبادت است در این دین گو آنکه هر یک از آنها اشاره بیك مقصود مخصوصی است که درجاهای خودشان ذکر کردیم ولی همه آنها را باید بهانهٔ (اگر این تعبیر درست باشد) از برای ستایش دانست چه در وقت تهیّه نمودن آب زَوَرْ و فشردن گیاه هوم و بستن و گشودن شاخه‌های برسم جز اوستا خوانی و حمد و تسبیح خداوند چیز دیگری درمیان نیست همین رسوم وآداب با ادوات و آلات مخصوصی در مندر برهمنان و کنشت یهودیان و کلیسای عیسویان هم دیده میشود

قطع نظر از این امتیازات ظاهری در مزدیسنا برخلاف تمام ادیان اهمیّت مخصوصی بدنیا و زندگی داده شده یعنی که خوشی دنیوی نقیض سعادت اخروی قرار داده نشده است و شرح آن گذشت دگر از خصایص مزدیسنا فلسفهٔ امشاسپندان و حکمت فروهران است که در دو مقاله راجع بآنها ملاحظه خواهید کرد [1] دگر از خصایص مزدیسنا مسئلهٔ آخرالزمان و ظهور سوشیانس و رستاخیز و برخاستن مردگان و پل صراط و میزان و بهشت و برزخ و دوزخ است که از ایران بسایر ادیان رسیده است

---

۱ راجع بفلسفهٔ امشاسپندان رجوع کنید به بیك مزدیسنان تألیف دینشاه جی جی باهای ایرانی بمبئی نوامبر ۱۹۲۷ میلادی

راستی و دروغ

چیزی که در مزدیسنا بخصوصه توصیه شده و بواسطه اصرار و پافشاری که در سر آن گردیده بطوری که از مختصات این دین شمرده میشود آن مسئلهٔ راستی است ابداً جای تعجب نیست که ایرانیان قدیم در دنیا براستگوئی مشهور بوده اند و حتی دشمنان دیرین آنان یونانیان آن را منکر نشده اند هرودت مینویسد «ایرانیان بفرزندان خود از سنّ پنج سالگی تا بیست سالگی سه چیز یاد میدهند سواری و تیراندازی وراستگوئی» در چند سطر بعد مینویسد «ایرانیان آنچه را که نبایستی بکنند نزبان هم نبایستی بیاورند نزد آنان دروغگوئی از عیوبات بزرگ شمرده میشود و همچنین قرض گرفتن چه بقول آنان کسی که قرض میگیرد بناچار بدروغگوئی می پردازد» [1]

تمام آمال و آرزوی یك مزدیسنا کیش باید این باشد که بدرجهٔ اشوئی [illegible] برسد یعنی راست و پاك باشد راجع براستی محتاج بنشان دادن مثالی در اوستا نیستیم چه هر صفحه اي از کتاب مقدس را که بگشائیم بتعریف راستي و بتکذیب دروغ برمیخوریم همانطوری که انسان باید بکوشد تا بصفت ایزدي راستی متّصف شود همانطور باید از صفت دروغ اهریمنی اجتناب کند دیو دروغ (ولدیه دروج) مهیب ترین غولی است که انسان را گرفتار چنگال قهر خویش میکند انعکاس مندرجات اوستا در مذّمت از دروغ در کتیبه خطوط میخی داریوش در بیستون (بهستان) و فارس نیز دیده میشود شاهنشاه هخامنشی در کتیبه بیستون گوید «توای کسی که بعدها شاه خواهی شد مخصوصاً از دروغ بپرهیز اگر ترا نیز آرزوی آن است که مملکت من پایدار بماند هرکه دروغ گفت اورا بسزای سخت برسان» در چند سطر بعد گوید «بیاری اهورا مزدا بسا کارهای دیگرنیز بتوسط من صورت گرفت که همه آنها در این کتیبه نوشته نشد باین ملاحظه که بعدها هر که این را بخواند اعمال من بنظرش گزاف نیاید و همه آنها را باور کند و دروغ تصور نه نماید اینك آنچه بتوسط من انجام گرفت باورکن اهورا مزدا و سایر بغان مرا یاری نمودند زیرا که نه من و نه خاندان من کینور وستمگر

[1] Herodote I, 136 & 138

و دروغکوهستیم » درجای دیگر گوید « ای کسی که بعد شاه خواهي شد باآن کسی که دروغگو و ستمکار است دوستی مورز اورا بسزای سخت برسان » بازهمین شاهنشاه در فارس (تخت جمشید) گوید « داریوش پادشاه گوید اهورا مزدا و سایربغان باید مرا یاری کنند این مملکت را باید اهورا مزدا از لشکر دشمن و قحطی و دروغ حفظ نماید » مکرراً گوید « این کشور گرفتار سپاه دشمن و قحطی و دروغ مباد »[1] غرض از ذکر این چند فقره این است که چگونه نصایح اوستا در ایرانیان قدیم اثر کرده راستي دوست و از دروغ متنفّر بوده اند[2] این چند فقره اخیر از کتیبهٔ تخت جمشید در کمال وضوح ترجمه ایست از آیات اوستائي بزبان فرس هخامنشی

شقی ترین در میان مردمان کسي است که بصفت زشت درگونت وانیوشیه یعني دروغگو متصّف باشد بخصوصه حیرت انگیز است که در چنین عهد کهنی نیاکان ما تا باین اندازهٔ بحسن راستی و قبح دروغ پی برده اند مهر فرشته فروغ و موّکل بر عهد و پیمان است با هزار گوش و هزار چشم و ده هزار دیده بان که شبانروز بیخواب در بالای برج بسیار بلندی بپا ایستاده نگران است که هر دروغ گوید و عهد بشکند بسزا رساند در گردونه این فرشته دلیر که دستش بشرق و غرب عالم میرسد هزار تیر و کمان و هزار نیزه و هزار شمشیر و هزار گرز موجود است تمام این اسلحه بر ضد کسی بکار میرود که دروغ میگوید و پیمان خویش نمی پاید مهر دروغگو را بداغ فرزندانش نشاند خانه اش را ویران سازد خیر و برکت از کشت و گله اش برگیرد در میدان جنگ مغلوبش کند از خوشی زندگانی محرومش سازد و از پاداش روز واپسین بی بهره اش نماید بهترین پاداش و سخترین سزا در مهریشت از برای راستگو و دروغگو معیّن شده است تا باندازهٔ که از برای مردمان عهد کهن تصوّر از خوبی و بدی ممکن

---

۱ رجوع کنید به Die Keilinschriften der Achameniden von Weissbach Leipzig 1911

۲ رجوع کنید بخرمشاه تألیف نگارنده بمبئی ۱۳۰۵ شمسی ص ۶۱ — ۷۳

بوده و تا باندازهٔ که در آن زمان توانسته اند خیالات را بزبان و بیان آورند در مهریشت راستی را ستوده و دروغ را نکوهیده اند بطوری که بی اختیار سر تعظیم و تکریم ما در مقابل اخلاق پاك نیاگان ما در وقت خواندن این یشت فرودمی آید

دلیری و عدل و سخاوت و علم و خوش بینی

دگر درمیان اوصاف پسندیده و اخلاق حمیده چیزی که دقّت آدمی را جلب میکند آن صفت دلیری است سراسر یشتها پر است از پهلوانی و مردانگی و رزمآزمائی و اسب دوانی و تیر اندازی تمام فرشتگان از سرتاپای غرق اسلحه سیمین و زرین اند درهمه جای یشتها از این فرشتگان نیرومند فتح و پیروزی و قوّت دل و اسب تندرو و پایداری تمنّا میشود در دینی که دنیا میدان کارزار خوبی و بدی خوانده شده و در دینی که از انسان خواسته شده که مردانه برضد جنود اهریمن بکوشد لابد باید برشادت و جوانمردی هم توصیه شده باشد همانطوری که آئین مزدیسنا در پارینه ایرانیان را براستگوئی مشهور ساخت همانطور هم بازوی نیرومند آنان را بشرق و غرب عالم مسلّط کرد وهماره آنان را در میدانهای جنگ مظفّر و منصور نمود اگر خواسته باشیم که اخلاق مندرج در یشتها را یک یک شرح دهیم سخن بدرازا خواهد کشید بناچار دامنهٔ سخن کوتاه گرفته گوئیم که در هر یک از یشتها اخلاق مخصوصی غلبه دارد مثلاً در رشن یشت از عدل و انصاف سخن رفته است در فقرات آن یشت یک یک هفت کشور روی زمین از قلّه کوه هرا و کنار دریای فراخکرت گرفته تا بآسمان و کره ماه و خورشید و ستارگان و فضای فروغ بی پایان (انیران) و عرش اعظم (گرزمان) شمرده شده و در هرجائی که رشن یعنی عدالت باشد تمنّای داشتن آن گردیده است در فروردین یشت به بذل و بخشش توصیه شده است فروهرهای درگذشتگان که در آخر هر سال در هنگام جشن فروردین (نوروز) از آسمان برای دیدن و سرکشی باز ماندگان فرود می آیند بخصوصه امید وارند که باز ماندگان آنان در راه خدا انفاق کنند تا آنان خوشنود و

خرم بآسمان عروج نموده از درگاه اهورامزدا بقا و خوشی و وُسعت رزق باز ماندگان را درخواست نمایند فرشته سخاوت موسوم است به راتا [illegible] در فقره ۳ از هفتن یشت کوچک از او اسم برده شده است

در دین یشت از چیستا یعنی علم و معرفت سخن رفته در فقره اول از یشت مذکور آمده است «درسترین علم مزدا آفریدهٔ مقدس را ما میستائیم که راه راست را نموده بسر منزل مقصود میرساند» در فقرات ٦ و ۷ آمده است «زر تشت علم را بواسطهٔ پندار نیك و گفتار نیك و کردار نیك خویش بستود و از اوثبات قدمها و شنوائی گوشها و قوّت بازوان و صحّت بدن و قوّهٔ بینائی درخواست نمود»
در هفتن یشت (کوچك) فقرات ۱ و ٦ از خرَ ثوَ [illegible] که بمعني خرد و دانش است سخن رفته و از دانش فطری و دانش اکتسابی یادکرده گوید« دانش فطری مزدا آفریده را ما میستائیم دانش اکتسابی مزدا آفریده را ما میستائیم» (بفقره ۱۲٦ از مهر یشت و فقره ۱٦ از سروش یشت ها دخت نیز نگاه کنید) چنانکه ملاحظه میشود علم که اساس سعادت دنیوی و اخروی است در مزدیسنا فراموش نشده است در زامیاد یشت که از فروشکوه سلطنت ایران صحبت میدارد امید و خوش بینی که مشوّق انسان است در کار و کوشش بخوبی پیداست بنا بمندرجات یشت مذکور فر و جلال مختص بایران است و تا جهان پایدار است از آن سلب نخواهد شد و در آخرالزمان این فر بسوشیانس که موعود مزدیسناست تسلیم خواهدگردید

در سراسر اوستا و در جزو آن یشتها از کار و کوشش و آباد نمودن زمین و زراعت و پروراندن گله و رمه و نگهبانی از چارپایان مفید توصیه شده است از پرتو همین اخلاق وقوّه معنوی است که دورهٔ عظمت و اقتدار و جلال ایران بیش از دورهٔ اقتدار دو رقیبش یونان و رُم طول کشیده است

وطنپرستی

در انجام مقال بخصوصه لازم میدانیم که بیك نکته بسیار مهمّی متوّجه شویم و بیکی از اخلاق مندرج در اوستا بچیزی که وطن ما بغایت محتاج آن است و بدون آن هیچ وقت روی

نجات نخواهد دید منتقل گردیم و آن علاقه مخصوصی است « آنچه را که ما امروز وطنپرستی میگوئیم» که نیاکان ما بخاك خویش داشته اند برخلاف آنچه جسته جسته از این و آن شنیده میشود که ایرانیان قدیم علاقهٔ بوطن خود نداشته اند و نمیدانیم که مأخذ این خیال بی اساس از کجاست از کتاب مقدس ایرانیان بخوبی برمی آید که ایرانیان فاقد این حسّ نبوده اند گذشته از آنکه مورّخین قدیم هم ایرانیان را علاقمند بخاکشان ذکر کرده اند در کتابی که باسم قیصر موری کیوس Maurikios موسوم گردیده از مورخین بیزانس قرن ششم میلادی نقل شده است که (ایرانیان بوطنشان علاقمند هستند) و بعد شرحی در دلآوری و نظم و ترتیب آنان در جنگ نقل گردیده است و باید بنظر داشت که این اقرار از زبان دشمنان است با آنکه در طي مندرجات خود چندین ناسزا و دشنام برای ایرانیان پسندیده اند ولی اوصاف مشهوره آنان را نمی توانسته اند که منکر شوند [1]

گذشته از این آیا از کتیبه هاي شاهنشاهان هخامنشی این علاقه نسبت بایران مشحون نیست پس تمنّای داریوش از درگاه اهورا مزدا که این (خاك دچار سپاه دشمن و خطی و دروغ مباد) چه معنی دارد ؟ آیا در عهد خود او که سلطنت مقتدری در روي زمین باقی نگذاشته بود احتمال میرفت که پای دشمن بخاك ایران رسد تاما دعای مذکور را از برای بقای سلطنت خود او تصوّر کنیم نه از برای ایران الي الابد

در اوستا مکرراً بکلمهٔ ائیریه سرلدس برمیخوریم چنانکه در خرداد یشت فقره ۵ و آبان یشت فقرات ۴۹ و ۵۸ و ۶۹ و ۱۱۷ و تشتر یشت فقرات ۶ و ۳۶ و ۵۶ و ۵۸ و ۶۱ و مهریشت فقره ۴ و اشتات یشت فقره ۵ و زامیاد یشت فقرات ۵۶ و ۶۹ و وندیداد فرگرد ۱۹ فقره ۳۹ وغیره این کلمه صفت است یعني آریائی (ایرانی) همچنین کلمه دیگر ائیرین سرلدسوس که در اشتات یشت فقره ۱ ودر دو سیروزه کوچك و بزرگ فقره ۹ وغیره آمده نیز

1 Byzantinische quellen zur Länder-und Völkerkunde 5—15 Jhd von Karl Dietrich Leipzig 1912 S. 36

صفت است یعنی منسوب بآریا همین کلمه است که اکنون ایران گوئیم نگارنده در هر جائی از یشتها که باین کلمات برخوردم آنها را بآریائی و آریا ترجمه کردم شاید صواب در این بود که بایرانی و ایران ترجمه کنم تا صراحتهً معلوم باشد که تا بچه اندازه وطن مقدس ما در کتاب مقدس یاد شده است شکی در این نیست که ایرانیان خود را در قدیم آریائی می نامیده اند داریوش بزرگ در کتیبه فارس (نقش رستم) نیز خود را آریائی خوانده است از این قرار « من داریوش هستم پادشاه پادشاهان (شاهنشاه) پادشاه ممالك و اقوام بسیار پادشاه این زمین بزرگ و فراخ پسر گشتاسب هخامنشی از فارس هستم و پسر کسی که از فارس است آریائی و آریانژاد هستم » در فرس هخامنشی اریا airya بمعنی ایرانی است همچنین هرودت مینویسد (مادها را در قدیم آریائی میگفتند) [1] مختصراً کلمه ائیریه در اوستا وآریا در فرس و ایرانی در فارسی یکی است مطابق آنچه در فوق از کتیبه داریوش نقل کردیم در فقره ٥٦ از تشتریشت آمده است « اگر تشتر را (فرشته باران را) معزز بدارند بممالك آریائی (ایران) لشکر دشمن داخل نشود نه سیل نه زهر نه گردونهای لشکر دشمن و نه بیرقهای بر افراشته دشمن» در خصوص کشور مرکزی که موسوم است خونیرث و مسکن ایرانیان است رجوع کنید بصفحهٔ ٤٣٣ با آنکه علاقمندی ایرانیان نسبت بخاك شان بخوبی از مندرجات اوستا بر میآید اما این علاقه مانع نشده است که ممالك دیگر هم بنیکی یاد شود در فقرات ١٤٣ و ١٤٤ از فرور دین یشت در ردیف فروهرهای ایرانیان بفروهرهای پاك مردان و زنان ممالك خارجه که از چهار مملکت آنها اسم برده شده و در جای خود شرح خواهیم داد درود فرستاده شده است

---

۱ رجوع کنید به Herodote VII, ٦٢
Aufsätze zur persischen Geschichte von Th. Nöldeke
Leipzig 1887 s. 148

غایت آمال

اینك باید دید که غایت آمال و آرزو و انتهای مقصود در مزدیسنا کدام است از پارسائی و پرهیزکاری و راستی و درستی و پاکی و کار و کوشش و دلیری و راد مردی و داد و دهش و دانش و خوش بینی و وطن پرستی و نوع دوستی وغیره نتیجه دنیوی معلوم است که خوشی و آسایش و آرامش و کامرانی و شادمانی و ناز و نعمت و عزّت و سرا فرازی است پس از سر آمدن دورهٔ زندگانی خرم و خوش غایت آمال هم از برای سرای دیگر موافق با مسلک تصوّف ایران درفقره ۲ از یسنای ۴۰ (هفتن یشت بزرگ) این طور بیان شده است « تواي اهورا مزدا از برای مادر این جهان و جهان معنوي این پاداش را مقرر داشتی تا بدان واسطه بمصاحبت تو نایل شویم با تو و با راستی جاودان بسر بریم »

زر نشت کلید رستگاري — بسپرد بدست هر یك از ما
فرمود که مرد گردد از کار — شایسته بار گاه مزدا
راهی نبود جز از (اشوئي) — در گیتی پر ز شور و غوغا
زینهار مپوی راه دیگر — هشدار هم از سراب و صحرا
از بهر کمال نفس خود کوش — تا گردي ز آن سعید فردا
آری گردد مطاع آن کس — کوگشته مطیع امر والا
در دل علم (اشا) بر افراز — و از (وهمن) خیمه ساز بر پا
ار کشور بي زوال خواهی — رو آر بدوات (خشترا)
از (ارمتی) آن فرشتهٔ عشق — زنگ دل خود ز کینه بزدا
اي خوش آن کس که عشق وی را — باشد رهبر بکار دنیا
گیرد دستی ز بینوایان — گردد همه را برادر آسا
تا نام ز راستی است بر پا — ماند پا دار (مزدیسنا)

اشوئی پاکی تقدس — اشا راستی = اردیبهشت
وهمن منش پاك = بهمن — ارمتی فرشته عشق و تواضع = سفندارمذ
خشترا قدرت و سلطنت ایزدی = شهریور

ملحقات یشتها

در آغاز و انجام هر یك از یشتها نماز ها و ادعیه مخصوصی تکرار میشود که در کلیّهٔ آنها یکسان است مگر اینکه در هر یك از آنها اسم فرشتهٔ مخصوص همان یشت ذکر شده از یشتهای دیگر امتیاز مییابد

نمازهائي که در آغاز می آید بر حسب ترتیب از این قرار است

اول نمازی است بزبان پازند بنام یزدان . . . .

پس از آن خشنوتره [illegible] . . . که از گاتها یسنا ۵۰ فقره ۱۱ میباشد معنی آن چنین است از خوشنودي اهورا مزدا و شکست اهریمن آنچه را که موافقتر با اراده اوست (خداست) بجای می آورند

پس از آن فرستویه [illegible] . . . . (فقط در هرمزد یشت میآید) که از یسنا ۱۱ فقرات ۱۷ــ۱۸ برداشته شده است معنی آن چنین است من موظفم که در اندیشه و گفتار و کردار نیك پندار نیك گفتار نیك کردار باشم من مصمم که آنچه از پندار نیك و گفتار نیك و کردار نیك است بجای آورم و آنچه از پندار زشت و گفتار زشت و کردار زشت است دوری نمایم

ای امشاسپندان من ستایش و نیایش تقدیمتان میکنم آنها را در اندیشه و گفتار و کردار نثارتان میسازم آنها را بطیب خاطر تقدیم میکنم و نیز جان خود را [1]

پس از آن نماز معروف اشم وهو [illegible] . . . سه بار تکرار میشود که جای آن در یسنا ۲۷ فقره ۱۴ است و معني آن را در فقره ۲۳ از هرمزد یشت ملاحظه خواهید کرد

پس از آن فره ورانه [illegible] . . . . که در اعتراف بدین زرتشتي است جای آن در یسنا ۱۱ فقره ۱۴ میباشد معنی آن چنین است من مقرّم که مزدا پرست و پیرو زرتشتم دشمن دیوها و دوستار کیش اهورا هستم

---

۱ این جملهٔ اخیر از گاتها یسنا ۳۳ فقره ۱۴ میباشد

در متمّم این اعتراف .بمناسبت وقت بفرشتهٔ یکی از اوقات پنجگانه و همکارانش درود فرستاده میشود مثلاً اگر یشتی درهاونگاه - فرشته موکل این وقت و یارانش اینطور یاد میشود « تعظیم خوشنودی و آفرین (باد) بهاونی مقدس و سرور تقدس تعظیم خوشنودی و آفرین (باد) به ساونگهی( ) و ویسپ مقدس [1]

همینطور است در سایر اوقات روز که رفتون و اُزیرن و اُشهن باشد[2] پس از آن از ایزد مخصوص همان یشت یاد میشود مثلاً

---

۱ رجوع کنید بخورشید نیایش فقره ۱۰

۲ اوقات پنجگانه روز و فرشتگان موکل بر آنها

(۱) هاونی هاونگاه از بر آمدن خورشید تانیمروز و فر وقت نیز هاونی گفته میشود یکی از فرشتگان همکار و یاور اوموسوم است به سا فرشته ایست که بافرودن چارپایان بزرگ گماشته شده است و دیگری وی ایست که مستحفظ ده است

(۲) رپیثوین رفتونگاه از نیمروز تا عصر یکی از همکارا به فرادت فشو فرشته ایست که بافرودن چارپایان خرد و دیگری زئوم فرشته ایست که مستحفظ ناحیه است

(۳) اوزیه ایرین اُزیرنگاه از رفتون تا سرشب یکی از است به فرادت ویر فرشته ایست که بافرودن انسان گا دیگری دخیوم فرشته ایست که مستحفظ ایالت است

(٤) اثیوی سروره اتوبه ترینرمگاه از سرش همکاران او موسوم است به فرادت ویسم هوجیائیتی ایست موکل بردستنبها و دیگری زر بوشروتم فرشته مرکز حکومت زرتشتوم یعنی رئیس روحانی (مسمغان) است

(٥) اوشهن اشهنگاه از نیمشب تا بر آمدن خورشید موسوم است به برجیه (برنج) فرشته ایست موکل برحبوبات و د فرشته مستحفظ خان و مان است در زمستان که روزها کوتاه است فقط چهار و رفتون ساقط میشود و هاونگاه از بر آمدن خورشید تا ازیرنگاه امتداد م به بندهش فصل ۲٥ فقره ۹) در خصوص اوقات روز رجوع کنید بهبسنا فقرات مذکور بر میاید که مهر ورام واردیبهشت و آذرو آبم نات و آبان ویرتات و سروش و رشن و اشتات نیز از یاران و همکاران پنج فرشتهٔ در خصوص فرشتگان مستحفظ خان و مان و ده و ناحیه وایالت و زرتشتو

این طور اهورا مزدای رایومند فرهمند را خوشنود ساخته اورا ستاش و نیاش میکنیم و خورسند مینمائیم و بر او آفرین میخوانیم

در انجام یشتها اول دعائی بزبان یازند (هرمزد خدای ....) می آید که آهسته خوانده میشود پس از آن نماز معروف یتا اهو [illegible] که دوبار تکرار میگردد و جای آن در یسنا ۷۲ فقره ۳۱ است پس از آن یسنیمچه [illegible] که در آن از ایزد مخصوص همان یشت بهمان ترتیبی که در آغاز آن یشت ذکر شده یاد میگردد و سپس اشم وهو ... می آید در فقره ۳۳ از هرمزد یشت معانی این سه دعا را ملاحظه خواهید کرد پس از آن اهمائی رئشچه [illegible] که از یسنا ۲۷ فقره ۹ میباشد پس از آن هزنگرم [illegible] .... پس از آن حسیم آونگهه [illegible] .... پس از آن باز اشم وهو . برای معانی این ادعیه رجوع کنید بفقره ۳۳ از هرمزد یشت

هرمزد

پیکرش مانند روشنی وروانش بسان راستی است [1]

خدای یگانه حضرت زرتشت در اوستا موسم است به اهورَ مزَد

در خطوط میخی پادشاهان هخامنشی اورمزداه میباشد امروز در فارسی هرَمزد بفتح میم و هرُمزد بضم میم و اورمزد وهورمزد گوئیم در فرهنگهای فارسی بعلاوه آنکه کلمه مذکور را بمعنی خدا ضبط کرده اند هرمزد و اشکال دیگرآن را نیز مرادف باکلمهٔ برجیس وزاوش دانسته بمعني ستاره مشتري گرفته اند

قدیمترین شعرای ایران هم آن‌را بمعنی مذکور استعمال کرده اند از آنجمله بوشکور گفته است فروتر زکیوان ترا اورمزد برخشانی لاله اندر فرزد [2]

در ادبیّات فارسی بستارهٔ اسم هرمزد داده شد که نزد یونانیان باسم زوس Zeus و بعدها نزد رومها باسم ژوپیتر Jupiter اسم بزرگترین پروردگار آنان هم بوده است [3] وجه تسمیه ستاره مشتري‌را بهرمزد نمیدانیم چیست ابداً مناسبتی در اوستا و آئین مزدیسنا بنظرنگارنده نرسید چه اهورامزداي ایرانیان مانند زوس یا ژوپیتر از پروردگاران طبعیت نیست در واقع بهیچ یک از پروردگاران اقوام قدیم شباهتی ندارد نه باخدایان سومر و آگاد واشورو بابل و فنیسی و مصرونه باپروردگاران یونان و رُم حتی باهیچ یک

---

۱ پرفیریوس Porphyrius در توصیف اورمزس Oromazes (اهورامزدا) از زبان مغ های ایران

۲ لغات اسدی فرزد گیاهی است که در تابستان و زمستان سبز است درعربي ثیل خوانند

۳ کلمه زاوش یا زواش که در همه فرهنگها ضبط است و شعرای قدیم بمعنی مشتری استعمال کرده اند بنظر میرسد که مانند کلمات درهم و دینار و الماس و دیهیم وغیره اصلاً یونانی و از زوس zeus مشتق باشد اورمزدی گفت

حسود انت راه اذه بهرام نحس ترا بهره کرده سعادت زواش

لغات اسدی

از خداوندان هندو مثل اندرا Indra و وارونا Varuna وغیره که روزی معبود و مسجود ایرانیان هم بوده اند مناسبتی ندارد اهورامزدای زرتشت در وحدت و قدرت وخلا قتّت فقط با یهوَ موسی قابل مقایسه است

شاید عظمت اهورا و مشتري را بتوان وجه مناسبت قرار داد چه مشتري اربزگترین سیّارات بشمار است یا آنکه تأثیر نفوذ یونانی را در آن مدخلیّت داد کلمه هرمزد که امروز در نثر و نظم ما غالباً بمعني خداست پس از گذراندن چندین هزار سال باین ترکیب در آمد نخست از دو کلمه اریائي بمعانی مختلف بتوسط پیغمبر زرتشت اسم خداي یگانه ایرانیان گردید پس از چندین قرن از زبان مخصوص گاتها و اوستا داخل زبان فرس یعنی زبان دورهٔ هخامنشی شد پس از آن به پهلوي انتقال یافت و از آنجا بما فارسی زبانان رسید

از ترکیب خود کلمه قدمت و فرسودگی سفر چندین هزارساله پیداست قرنها لازم بود که کلمهٔ اوستائی ترکیب مخصوصی گرفته تا از پانصد و بیست سال پیش از مسیح به بعد همیشه بشکل معیّن اورمزداه زینت ده کتیبه های پادشاهان هخامنشی شود چه در گاتها که قدیمترین قسمت اوستاست کلمهٔ مذکور دارای ترکیب فرس نیست بسا اهورا و مزدا جدا از همدیگر استعمال شده است مثلاً در یسنا ۲۸ قطعه اوّل مزدا تنها براي خدا آمده است در قطعه هشتم همین یسنا اهورَ تنها استعمال شده است باز در همین یسنا در قطعه پنجم نخست اهورَ و پس از فاصله چندین کلمات دیگر مزدا آمده است درقطعه ششم برعکس اوّل مزدا و پس از فاصلهٔ چندین جمله اهورَ دیده میشود در قطعه دوم مزدا اهورَ استعمال گردیده است همین طور است در سراسر گاتها در هر جائی از گاتها که این دو کلمه باهم آمده است مزدا مقدّم باهوراست چنانکه در قطعه یازده یسنای ۲۸ پیغمبر گوید «تو ای مزدااهورا مرا از خرد خویش تعلیم ده و از زبان خویش آگاه ساز که روز واپسین چگونه خواهد بود» برعکس گاتها در سایر جزوات اوستا همیشه این دو کلمه باهم آمده آهورا مقدم بمزداست مگر بطور استثنا بتقلید گاتها در فروردین یشت

فقره ۱٤٦ و زامیاد یشت فقرهٔ ۹۲ و فرگرد نوزدهم وندیداد در فقره ۳٤ مزدا اهورا آمده است همین طور است در کلّیه خطوط میخی پادشاهان هخامنشی یعنی که همیشه اهورا مقدم به مزدا و پیوسته بآن است مگر بطور استثنا در کتیبهٔ ار خشیارشا در فارس اهورا جدا از مزدا دیده میشود [۱] اینک به بینیم معنی این دو کلمه که هریک جداگانه یا پیوسته بهمدیگر اسم مخصوص خدای زرتشت گردیده چیست اهور در اوستا و اسورَ در وید برهمنان هر دو از ریشه اسو که بمعنی مولا و سرور است میباشد در نزد هندوان اسور غالباً از برای پروردگاران بزرگ استعمال شده است و بخصوصه در وید عنوان وارونا varuna میباشد این عنوان نیز در کتاب مقدّس هندوان فقط چهار بار باسان داده شده است [۲] در اوستا هم کلمه اهورَ بمعنی بزرگ و سرور از برای فرشتگان مثل مهر و آبان نیات آمده است [۳] و نیز در گاتها و سایر جزوات اوستا بمعنی امیر و فرمانده و بزرگ از برای انسان استعمال گردیده است [٤]

مزدا در اوستا یسنا ٤۰ (هفت ها) فقره اول بمعنی حافظه میباشد در خود گاتها یسنای ٤٥ فقره اوّل مزدَ بمعنی بحافظه سپردن و بیاد داشتن است این کلمه در سانسکریت مذس Midhas که بمعنی دانش و هوش است میباشد بنابر این وقتیکه مزدا برای خدا استعمال شده از آن معنی هوشیار و دانا و آگاه اراده کرده اند [٥] از آنچه گذشت اهورامزدا بمعنی سرور دانا

---

۱ Auraha. Mazdaha
Xerx. Pers. C § 3
Die keilnschriften der Achaemeniden Von weissbach

۲ رجوع شود به Düâus Asura Ahura, Mazdâ und die Asuras S. 84-87 Von Bradke
و به Erânische Alterthumskunde Von Fr. Spiegel Bd. II S. 21-28

۳ رجوع کنید به مهر یشت فقره ۲٥ و فقره ٦۹ و یسنا دوم فقره ٥

٤ رجوع کنید به یسنای ۳٤ فقطه ۹ و بهرام یشت فقره ۳۷ و آبان یشت فقره ٥۰ و تیر یشت فقره ۳٦ و فروردین یشت فقره ٦۳

٥ رجوع شود به کلمه مزداه Mazdāh در
Altiranisches Wonterbuch von Bartholomae
و به Die Iranische Religion von Jackson S. 632-33 (Grundr. der irani-Philologie)
و به Ormazd et Ahriman par Darmesteter p. 26.

میباشد اهورامزدا بواسطه زرتشت اسم خدای یگانه ایرانیان گردید بگروه پروردگاران اریائی که هنوز در هندوستان مقام الوهیّت آنان محفوظ است داغ باطل زده و دیو را که بمعنی خداست غول و گمراه کننده خواند

ازآن روز به بعد در ایران زمین خداپرست موسوم است به مزدیسنا مشرک و پیرو دین باطل دیو یسنا خوانده شد

بعثت زرتشت از طرف اهورامزدای آفریننده زمین و آسمان کسیکه همیشه بوده وخواهد بود کسیکه از همه چیز آگاه و همه‌را بیناست بزرگترین وقایع تاریخی جنس بشر است چه تاآنروز از برای اقوام آریائی تصوّر این مسئله دشوار بود که یک خدا به‌تنهائی بتواند این همه کارهای مهّم بسازد آسمان باین زرگی و زمین باین پهنی و کوههای بلند و سراسر دریاهای فراخ و همه جانوران و جنس بشر و گیاهها را کار دست یک اوستاد بداند اقوام آریائی از آنچه بهره و سودی داشتند مثل آب و آتش یاآنچه بنظرشان باشکوه و زیبا بود مثل خورشید وماه جمله را خدائی دانسته از بی شکرانه بخشایش و نعمتیکه از این قوای طبیعت بآنان میرسید سجده میبردند هم چنین از قوای دیگر طبیعت که از آنها در بیم وهراس بودند و بسا از آنها آسیب و گزند میدیدند مثل رعد و برق وغیره هر یک را جداگانه پروردگار غضب آلودی تصوّر نموده از برای فرونشاندن قهر وخشم آنان تضرّع و زاری مینمودند فدیه و قربانی میآوردند زرتشت بقوم خود گفت آنچه در بالا و پائین است جمله را یک آفریننده و سازنده است جزاز او کسی شایستهٔ ستایش نیست و آنچه مایهٔ رنج و آسیب تست تا آن‌بستیز جنس زشت و ستمکار از فدیه‌و تضرع تو خوب نگردد نسبت به‌نیک نیکی بجای آر و نسبت به بدکینهٔ ورز چنان کن که بدی‌از جهان بر خاسته نابود گردد و سراسر جهان را خوبی‌فرا گیرد تو باید آن کسی را باستایش پارسای خود بستائی که همیشه مزدا اهورا نام دارد [1] کسیکه بضدّ دروغ پرست بازبان و فکرو دست ستیزگی کند خوشنودی مزدا اهورا را بجای‌آورد [2] البته این گونه

---

۱ یسنا ٤٥ قطعه ۱۰ ۲ یسنا ۳۳ قطعه ۲

مواعظ در آن روز بکلّی نو و مایهٔ تعجب شنوندگان بوده‌است خود زرتشت نیز میگوید که ستایش و نیایشش نو است و پیش ازاو کسی نسروده است [۱] بی‌شک در چنین روزی بآواز بلند بمردم خطاب کردن «ای کسانیکه از نزدیک و دور برای آگاه شدن آمده اید اینک بخاطر تان بسپرید که مزدا در تجلّی است نکنند دروغ پرستان شمارا فریفته زندگانی دیگر سرای را تباه کنند» [۲] بسیار خطر ناک و سبب انقلاب عظیم بوده است چنانکه از تعاقب مردم مجبور بفرار گردید و خود گوید« ای مزدا بکدام خاک فرار کنم بکجا رفته پناه جویم . . . . ای اهورا تو مرا مانند دوستی در پناه خود بگیر [۳] بقول مستشرق دانشمند مرحوم آلمانی پرو فسور بار تولومه پیغمبر ایران برای آنکه جان از خطر بدر برد باچند تن از یارانش از بیراه و بیابان راه سیستان پیش گرفت تاآنکه دور از دیار خویش در مشرق ایران بقول سنت در هنگام هجوم ارجاسب دیو یسنا که داستان آن مفصلاً در کتب پهلوی و شاهنامه مندرج است شهید مواعظ توحید خویش گردید و در راه خدای یگانه اهورامزدا جان فدا نمود در مدّت عمرش دچار ستیزه و دشمنی امرا و پیشوایان دیو یسنا بود و غالباً در گاتها از آنها شکایت میکند [۴] البته جان فشانی زرتشت بیهوده نبود از اثرات مواعظ او قسمت بزرگی از دنیای متمدّن قدیم ره وحدت پرستی پیش گرفت واز پرستش خدای با آن همه عظمت و جبروت که در جهان زبرین و زیرین فرماندهی جز از او نیست و آنچه هست در دست قدرت اوست و مقامش در فضای بی پایان نور است و آنچه در جهان بدیدگان مسرّت بخشد چه از فروغ خورشید و سپیده دم صبح درخشان جمله از پی تعظیم و تسبیح اوست [۵] در ایرانیان علو همّتی تولید کرد ونفخهٔ از رشادت و دلیری بآنان دمید که در سایهٔ آن بانتهاء درجه اقتدار رسیدند پادشاهان هخامنشی که خودرا درروی زمین مظهر تسلّط و قدرت

---

۱ یسنا ۲۸ قطعه ۳ ۲ یسنا ۴۵ قطعه ۱
۳ یسنا ۴۶ قطعه ۱ و ۲
۴ یسنا ۳۲ قطعه ۹ و یسنا ۴۶ قطعه ۱۱ و یسنا ۴۹ قطعه ۱
۵ یسنا ۵۰ قطعه ۱۰

اهورامزدا خوانده دارای فر و شکوه ایزدي میدانستند نمیخواستند که در روی زمین مانند اهورا در عالم مینوی بادیگري در سلطنت شریک باشند آنچه در عظمت اهورامزدا درگاتهای زرتشت میخوانیم تقریباً همان آهنگ را از کتیبه هاي داریوش بزرگ میشنویم فقط دارایوش از طرف اهورا برای شهریاری جهان گماشته شد و زرتشت در گاتها براي رهنمائی جهان برانگیخته گردید داریوش گوید« یغ بزرگ است اهورامزدا کیکه این زمین بیافرید کسیکه آن آسمان بیافرید کسیکه انسان بیافرید کسیکه از برای انسان بخشایش و نعمت بیافرید کسیکه داریوش را پادشاه نمود پادشاه (اقوام) بسیار فرمانده ممالک بسیار» [1] نیز ممدّ مسئلهٔ فوق خبری است که هرودت از خشیارشا پسر داریوش بزرگ نقل میکند پس از آنکه خشیارشا غوغاي مصر را فرو نشاند قصد آتن نمود سران و بزرگان و امرای ایران را از براي مشورت به حضور خواند

در طی خطابه مفصل شاهنشاه گوید « پس از فتح آتن و مطیع ساختن ممالک همسایه آن ایران را جز از آسمان حدود و ثغور دیگری نخواهد بود خورشید بجائی نخواهد تابید که بیرون از حدود خاک ما باشد من سراسر اروپا را خواهم در نوردید همه روی زمین را یک کشور خواهم ساخت » [2]

کوس عظمت خدای ایرانیان بهمه جا دمیده افلاطون فیلسوف معروف (۴۲۹ـ۳۴۷ بیش از مسیح) اوّل یونانی است که از اهورامزدا و فرستاده اش زرتشت اسم میبرد ولی غالب مورّخین یونی معاصرین پادشاهان هخامنش در طی اخبار راجع بایران باهورامزدا نیز اسم خداي بزرگ خود داده زوس گفتند پس از استیلاي اسکندر و مدتها بواسطه وسعت خاک رُم و همسایه شدن با ایران مراوده میان ایران و اروپا زیادتر گردید و غالباً مورّخین خدای ایرانیان را باسم مخصوصش نامیده اُورمزس Oromazes یا هورُمزس Horomazes نوشته اند فیلسوف یونانی پرفیریوس Porphyrius که در

---

۱ Die Keilinschrift der Achämeniden Von Weisbach NRa § 1.

۲ Herodote VII 8

سال ۳۰٤ میلادی درگذشته‌است فیلسوف دیگر یونانی فیثاغورس معروف را که درنیمه قرن ششم پیش‌از مسیح میزیسته است‌از شاگردان زرتشت شمرده‌در درشرح احوالش مینویسد فیثاغورس بخصوصه در راست بودن توصیه مینمود و در سر آن پا فشاری میکرد بعقیده او فقط بواسطهٔ راستی است که انسان شبیه بخداتواند شد زیرا خداوند راچنانکه او از مغ‌ها تعلیم یافته‌است همان خداوندیکه آنان اورمزس مینامند جسمی است مثل نور و روحی است مثل راستی آنچه پرفیریوس از زبان مغ های ایران در وصف هرمزد مینویسد بکلی مطابق‌آئین زرتشتی است گذشته‌از آنکه همه مورخین قدیم صفت راستی ایرانیان و مغ ها را ستوده اند خوداوستا بخوبی گواه صدق قول فیلسوف یونانی است درفقره ۸۱ فروردین یشت آمده است «(اهورامزدائیکه) فروغ سفید و درخشان‌وروح کلام مقدّس است و اشکالیکه پذیرد زیباترین اشکال امشاسپندان است» پلوتارخس Plutarkhos که در سال ٤٦ میلادی تولد یافته و درسال ۱۲۵ درگذشته‌است مفصلاً از اهورامزدا صحبت میدارد بی‌شک مطالب عمده اش از کتاب مفقود شده تئوپومپوس Theopompus مورخ قرن‌چهارم پیش از مسیح استخراج شده است از جمله مینویسد زرتشت تعلیم داده است که‌درعالم‌کون ووجودهرمزس اشبه‌است به‌نور و اهرمانیوس Arimanios (اهریمن) اشبه‌است بظلمت وجهل ونیز مؤرخ مذکور مینویسد که بقول ایرانیان هرمزس از نور تولّدیافت اوزبیوس Eusebius نقل از فیلوس بیبلیوس Philos Byblius (۸۰- ۱۳۰ میلادی) از زبان زرتشت میگوید: «خداوند را سری است مانند سرشاهین اوست نخستین و فنا ناپذیر و جاودانی نه از کسی تولّد یافت و نه چیزی است قابل تقسیم بی‌مانند و بی نظیراست آفرینندهٔ‌کلیه چیزهای نیک است خود بهترین نیکی است فریفته نشود و خردمندترین خردمندان است اوست پدر نظم و آئین و عدالت کسی است که‌از خود تعلیم یافت ساده ورساوداناست یگانه موجد قانون مقدّس طبیعت است» هرچند که ما در اوستا بجائی برنمیخوریم که اهورامزدا بعقاب تشبیه شده باشد نظر بسایراوصافیکه فیلوس ازاهورامزدا میشمارد از

سرعقاب یک معنی مجازی بسیار عالی اراده کرده است لابد مرغیکه نقل میکنند همان است که دراوستا سئن Saena آمده است ودرتفسیر پهلوی اوستا سیمرغ گردید عجالتهً بهمین اشاره اکتفاء نموده تادر بهرام یشت مفصل تر ازآن صحبت بداریم شاید درتشبیه مذکور هوش عقاب یا اقتدار آن اراده شده باشد نزد بسا ازا قوام قدیم هند و ترمن عقاب نشانهٔ اقتدار بوده است از جمله علم ایران قدیم نقش عقاب داشته است و رُمها نیزدارای همین لوا بوده اند حالیه علامت المان عقاب است چنانکه روسیّه پیش از انقلاب بولشویکی دارای آن بوده است در کتب مذهبی برهمنان بسا از پروردگاران مثل اندر Indra واگنی Agni بعقاب تشبیه شده اند سوم (هوم) نیزدر ریگ وید بهمین مرغ تشبیه گردیده است[1] کرُیزسموس Chrysosmus (۳۴۷—۴۰۷ میلادی) مینویسد مغها درستایش خدای خویش چنین میسرایند « رساونخستین گردانندهٔ گردونه کمال (چرخ جهان) آگاسیاس Agathias (۵۳۶—۵۸۲ میلادی) میگوید ایرانیان بدو اصول اعتقاد دارند یکی از آن خوبی است ودیگری ازآن بدی درمیان موجودات آنچه نیک است از اصل نیک برخاست و این خدای خالق نیکی را اورمیس داتس Ormisdates (هرمزد) مینامند

کلیّه از براي یونانیان فهمیدن خصایص اهورا مزدا آنطوریکه در آئین مزدیسنا است دشوار بوده است لکنه معانی آنچه ایرانیان از خداي قادروبگانه وغیر مرئی خود ذکر میکرده اند نمیرسیده اند چه خدای بزرگ آنان زوس بکلي از معنویات بری تمام بزرگواري و جلال و جبروتش ظاهر و جسماني بوده است[2]

از جمله دلایلی که مستشرقین براي قدمت زمان زرتشت ذکرکرده اند یکی همین اسم خدای پیغمبر ایران میباشد که‌از زمان بسیار قدیم برای تیمّن و تبرک جزء اسامي اشخاص گردیده چنانکه امروز هرمز از اسامي

---

1 Atharvaveda VII 7

۲ رجوع‌شود به Die Altepersische Religion und das Judentum von Scheftelowitz S. 8.

و به Zoroastrische Studien von Windischmamn S. 261.

و به Die Religion u. Sitte der Perser nach griech u. rom. Quellen von Rapp. S. 47—53.

اشخاص هم هست

در یک کتیبهٔ اشور که ازقرن هشتم پیش از مسیح میباشد از یک ماد مزدکَ نام اسم برده شده است و اسم مزدک معروف نیز که در عهد ساسانیان ادعای پیغمبری نموده و در سال ۵۲۸ یا ۵۲۲ میلادی فرمان قباد کشته شده است از همین مزدا میباشد

در فروردین یشت بفروهر اوساذن Usadhan پسرمزدیسنا نامی یعني پرستندهٔ مزدا درود فرستاده میشود [۱] بخصوصه در عهد ساسانیان اسم هرمزد بسیار معمول بوده است چهارتن از پادشاهان سلسله ساسانی باین اسم نامزد بوده اند نخستین آنان پسر شاپور اوّل [۲] یکی از شهرهاي معروف ایران قدیم در ایالت خوزستان موسوم بوده است به‌رام هرمز بنا شده هرمزد اول بقول حمزه اصفهانی شهرمذکور ازبناهای اردشیر پاپکان است و اصلاً رام اردشیر هرمزد بوده است در زمان یاقوت حموی شهر مذکور رامُز خوانده میشده است امروز محّل مذکور رومز گفته میشود [۳] آری هرگوشهٔ از ایران گویاي داستان وگواه فرّ و شکوه و بزرگی دیرین است در ایران قدیم و حالا هم نزد زرتشتیان هریک از سی روز ماه باسم یکی از فرشتگان و ایزدان است به نخستین روز اسم خداوند داده موسوم است به هرمزد پیش از ظهور حضرت زرتشت اسم معمولی خدای ایرانیان بغ بوده است در کتیبهٔ سارگون پادشاه اشور که از سال ۷۲۱ تا ۷۰۵ پیش از مسیح سلطنت دانهٔ اشت باسم یک ایرانی نامزد به یک داتی بر میخوریم که در جنگی اسیر گشته بفرمان سارگون پوست از بدنش کشیدند یک داتی درست بمعنی بغداد است که هنوز درکنار دجله یاد آورخداي قدیم ایرانیان است کوه بیستون که امروز در سینه‌اش بزرگترین کتیبه هاي دنیا نقش و حافظ اعتبار نامه عهد درخشان هخامنشیان است اصلاً بغستان بوده است اسم هفتمین ماه فرس که در همین بغستان یا بیستون محفوظ مانده است باگ یادیش بوده است که بمعنی

---

۱ فروردین یشت فقره ۱۲۱

۲ ورا پادشا نام کرد اورمزد که سر وی بداند ر میان فرزد فردوسی

۳ رجوع شود به معجم البلدان یاقوت و به Erānšahr von Marquart S. 146.

پرستش بغ است در دهم ماه باگ ایادیش مطابق ۲۹ ماه سپتامبر ۵۲۲ پیش از مسیح داریوش بزرگ به گئاتای مغ دست یافتهٔ وی را با بزرگترین یارانش بکشت تاج و تخت هخامنشیان را از غصب بیرون آورد [۱] بقول هرودت این روز را عید میگرفتند باسم جشن مغ کشان [۲]

لابد بغ اسم مطلق همه پروردگاران بوده است درکلیه کتیبه هخامنشیان اهورامزدا بغ بزرگ خوانده میشود در خود اوستا فقط چندباری بغ بمعنی خدا و ایزد آمده است غالباً بمعنی اصلی خود که بخت و بهره و برخ باشد استعمال گردیده است اسمیکه امروز معمولاً بآفریدگار میدهیم خدا یا خداوند میباشد که بعینه مثل اهورا هم اسم باریتعالی است وهم بمعنی امیر و مولا و بزرگ و صاحب میباشد خانه خدا و یا کد خدا و خدایگان غالباً در نظم و نثر فارسی برای امیر و پادشاه و سرور و صاحب آمده است [۳] خدای در پهلوی ختای میباشد از کلمه ختادَ مشتق شده است یعنی از خود آفریده از خود برخاسته [۴] گفتیم که اولین روز ماه موسوم است به هرمزد همچنین روز هشتم و پانزدهم و بیست و سوم هرماه نیز بشکل دیگری دارای اسم هرمزد است روزهای مذکور موسوم است به دین یا دی که بمعنی آفریدگار است و از کلمه اوستائی دذوه dadhvah مشتق است اشتباه نشود با دین که اسم روز بیست و چهارم ماه است و از کلمهٔ اوستائی دئنَ daena که بمعنی کیش و آئین است آمده است در دین یشت از آن صحبت خواهیم داشت برای آنکه سه روز مذکور بهمدیگر مشتبه نشود هریک را به روز بعدش نسبت داده گفتند دین بآذر دین بمهر دین بدین یا دی بآذر وغیره از کلمه سپنتامینو

---

۱ رجوع شود به Die Keilinschriften der Achamenideu von Weissbach S.19

۲ Herodote III 79

۳ زن کاز راز چیز شد رهنمای چنین گفت یکروز با کد خدای فردوسی

۴ رجوع شود به کلمه Xvadata در
Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae
و به Grundriss der Neupersischen Etymologie von Paul Horn
و به Persische Studien von Hübschmann
و به Études Iraniennes par Darmesteter 1 p. 7

که بمعني خرد مقدس است و از آن قوه عامله اهورامزدا اراده شده است در مقاله بعد در جزو امشاسپندان صحبت خواهیم داشت و نیز در طي مقاله امشاسپندان معانی کلمات وهمن و اردی بهشت وشهریور و سفندارمذو خورداد و مرداد که گهی از فرشتگانند و گهی از صفات خاصهٔ اهورامزدا حلّ خواهد شد عجالةً بدو صفت دیگر اهورامزدا که غالباً در اوستا بآنها بر میخوریم اشاره کرده میگذریم اولی آنها کلمه خورنهٔ ونت X'arenah'vant میباشد که در ادبیات زرتشتیان خره مند شد و در فرهنگهای فارسی فرهمند ضبط است و شعراء قدیم استعمال کرده‌اند معني آن دارنده فر و شکوه میباشد در مقاله زامیادیشت مفصلاً از فر یا خرّه صحبت خواهد شد

دوم کلمه رئونت (ræ vant) است که در تفسیر بهلوی رایومند شد و بهمین ترکیب در ادبیات زرتشتیان محفوظ ماند معنی آن دارنده جلال و شکوه و فروغ میباشد ریوند اسم محل قدیم نیشاپور (ابر شهر) که بواسطه آتشکده معروف آذر برزین مهر زیارتگاه مشهور ایران قدیم بوده است از همین کلمه اوستائی رَئونت است [1]

همانطوریکه درعهد پیشین ازکلمه بغ بغداد ساخته شده است و امروز از کلمه خدا خداداد درست کردیم در اوستا نیز اهورَداد و مزداداد بمعنی آفریده اهورا و ساخته مزدا آمده است اوّلی کم و دومی بسیار استعمال گردیده است [2] کلمه ایزد که در فارسي بمعنی خدا هم میباشد بمعنی شایسته ستایش است در اوستا برای اهورامزدا استعمال شده است ولی غالباً یزت اسم گروهی از فرشتگان است که اهورامزدا در سر آنها جاي دارد اینک چند کلمه از نقوش و آثاریکه در ایران از روزگاران قدیم بجا مانده و باشکال اهورامزدا معروف است صحبت میداریم

نخست در کوه بیستون در بالای کتیبهٔ داریوش نقش برجسته ای بشکل آدم تاج بر سر با شهپر بزرگ دیده میشود همین شکل درنقش رستم هم موجود

---

۱ رجوع شود به معجم‌البلدان یاقوت و به کتابها ترجمه نگارنده مقالهٔ زرتشت صفحه ۲۴

۲ تلفظ درست این دو کلمه Ahuradhāta و Mazdadhāta میباشد

است جمعی از مستشرقین گمان کرده اند که آن اهورامزدا باشد گرچه هیچ جای تعجب هم نیست که ایرانیان در مراوده با بابلیها بزید نفوذ آنان رفته از برای اهورامزدای غیرمرئی و معنوی خویش بتقلید پروردگاران بابل شکلی درست کرده باشند چه در نقش مذکور اثر صنعت بابل دیده میشود و شباهت آن با نقوش پروردگاران بابل آشکار است ولی هرودت مورخ معتبر یونانی که از حیث زمان بسیار متأخرتر از داریوش بانی نقش مذکور است صراحةً مینویسد « در نزد ایرانیان معمول نیست که مجسمه و معبد و محراب برپا کنند و بنظر آنان کسانیکه آنها را میسازند بعمل خطا و نا صوابی مرتکب میشوند بعقیده من از این جهت که ایرانیان مثل یونانیها اعتقاد ندارند از آنکه پروردگارانشان بشکل انسان باشند [1]

گروه دیگری از مستشرقین میگویند که نقش مذکور فروهر اهورا مزداست و امروز زرتشتیان پیروان اهورامزدا نیز بهمین عقیده هستند شاید از حقیقت هم دور نباشند چنانکه در فروردین یشت و در مقاله متعلق بآن خواهیم دید که همیشه در هر جا و هر حال از فروهر پاکان و نیکان یاری طلب میشود بخصوصه پادشاهان در میدانهای جنگ فتح و پیروزی خود را از پرتو یاری فروهرها میدانسته اند در صورتیکه اوستا از برای خود اهورامزدا فروهری قائل باشد ابداً بعید بنظر نمیرسد که پادشاهان در نقش مذکور برای برتری و پیروزی خویش از نخستین و بزرگ ترین و بهترین و خوب ترین و استوار ترین و داناترین و زیباترین و دادگرترین و برترین فروهر اهورامزدا یاری خواسته باشند [2] و نیز ممکن است که شکل مذکور فروهر خود پادشاه باشد چه در خرابه دشت مرغاب در آنجائیکه روزی قصر سر سلسله شاهنشاهان هخامنشی کورش بزرگ برپا بوده است در پهلوی قبرش معروف بقبر مادر سلیمان در روی پاره سنگی شکل مرد بلند بالائی دیده میشود که از دو طرف شهپر های بسیار بزرگ گشوده تاجی مثل تاج فرعونهای مصر بر سر گذاشته دستها را بسوی آسمان بلند کرده

---

۱ . . . . . Herodote I. 131

۲ فروردین یشت فقره ۸۰

است در بالای آن بخط میخی نوشته است منم پادشاه کورش هخامنشی اما نقوشیکه از پادشاهان ساسانی در نقش رستم و نقش رجب و غار شاپور از اردشیر اول و شاپور اول و بهرام اول مانده است سواری نگین اقتدار بشاه سوار طرف مقابلش میدهد بی‌شک اهورامزدا از آن اراده شده است چه در نقش مذکور (در نقش رستم) در روی شانه اسب سوار مقابل اردشیر بخط پهلوی نوشته شده است این مجسمهٔ خداوند اهورامزداست هیچ جای تردید نیست از آنکه این نقوش از تأثیر نفوذ یونانیها و رُمها باشد چه آنطوریکه اهورامزدا در اوستا توصیف شده است صورت خارجی و جسمانی نپذیرد پیش از آنکه بتجزیه هرمزدیشت که مختص بخدای بزرگ است برسیم از روی خوش مورد که در سنّت گیاه مخصوص آفریدگار است نگذریم در کتاب بندهش آمده است که مورت یا سمن مخصوص باورمزداست [1] در کتاب مذکور نیز بهریک از فرشتگان و ایزدان گل یا گیاهی مخصوص است که هریک بجای خویش گفته شود

مورد که همیشه سبز و خرّم است و آسیب خزان نه بیند مخصوص اهورامزدای جاودانی گردید [2] همان اهورامزدائیکه بپیغمبرش در گاتها با و مناجات کرده گوید

ای مزدا همان که ترا با دیده دل نگریسته در قوه اندیشه خود دریافتم که توئی سرآغاز که توئی سرانجام که توئی پدر منش پاک که توئی آفریننده راستی که توئی داور دادگر [3]

اینک هرمزدیشت

این یشت که در سر بیست و یک یشت اوستا جای داده شده است در واقع فهرستی است از اسامی و فضایل اهورا

---

۱ بندهش فصل ۲۷ فقره ۲۴

۲ مورد بخصوصه درمیان اقوام آریائی مقدس است هنوز درالمان در شب عروسی تاجی از شاخه های مورد ساخته بسر عروس میگذارند در خانه های زرتشتیان ایران غالباً درخت مورد دیده میشود

۳ یسنا ۳۱ قطعه ۸

ازفقره ۱—٦ از اسامی اهورامزدا که بطور عموم مقدّس ترین کلام رحمانی و مؤثرترین ادعیه است صحبت میشود

از فقره ۷ - ۸ اهورا بیست و یک اسم خود را برای زرتشت میشمرد در این جا متذکر میشویم که در فقره ۸ گوید دوازد همین نام من اهوراست و در آخر همین فقره گوید بیستمین نام مزداست

از فقره ۹—۱۱ اثر و خاصّت اسامی فوق بیان میشود

از فقره ۱۲—۱۵ دوباره اهورامزدا سی و چهار اسم دیگرش را برای پیغمبرش ذکر میکند

از فقره ۱٦—۲۰ درتأثیر و قوت اسامی خداست

از فقره ۲۰—۲۲ دعا و ستایش است

فقره ۲۳ نماز معروف یتااهووئیریو . . . . . میباشد

از فقره ۲٤—۳۲ ظاهراً متعلق باین یشت نیست و در بسیاری از ار نسخ خطی قدیم هم نوشته نشده است بنا بقولی متعلق به بهمن یشت است

فقره ۳۳ دعای معروف اشم وهو . . . است که این یشت با آن ختم میشود

أبو حنيفة، النعمان بن ثابت ٢٠، ٣٠، ٣٥، ٣٦، ٣٧، ٣٨، ٣٩، ٤٠، ٤١، ٤٢، ٤٣، ٤٤، ٤٥، ٤٦، ٤٧، ٤٨، ٤٩، ٥٠، ٥١، ٥٢، ٥٣، ٥٤، ٥٥، ٥٦، ٥٧، ٥٨، ٥٩، ٦٠، ٦١، ٦٢، ٦٣، ٦٤، ٦٥، ٦٦، ٦٧، ٦٨، ٦٩، ٧٠، ٧١، ٧٢، ٧٣، ٧٤،

१ ०३५६७४७३७. ०९०-८८-०९०९. ०९०-८८-०९०९. ०९०-८८-०९०९

هرمزد یشت

۱ زرتشت از اهورامزدا پرسید اي اهورامزدا (تواي) مقدّس ترین خرد آفرینندهٔ جهان مادّی اي پاک در کلام مقدس (اوستا) چه چیز قادرتر چه چیزپیروزمندتر چه‌چیز بلند رتبه ترچه چیز برای روز واپسین مؤثر تر است؟

۲ چه‌چیز پیروزمندترین چه‌چیز چاره بخش ترین چه چیز بخصومت دیوها و مردم بهتر غلبه کند در سراسرجهان مادّي چه چیز بیشتر دراندیشهٔ (انسان) اثر نماید در سراسر جهان مادّی چه چیز بهتر وجدان را پاک کند؟

۳ آنگاه اهورامزدا گفت اي‌سپنتمان زرتشت اسم ماو امشاسپندان در کلام مقدّس قادرتر پیروزمندتر بلند رتبه تر برای روز واپسین مؤثرتر است؟

٤ این پیروزمندترین این چاره بخش‌ترین است این است آنچه بهتر بخصومت دیوها و مردم غلبه کند این است آنچه در سراسر جهان مادّی‌بیشتر در اندیشه اثر نماید این است آنچه در سراسر جهان مادّی بهتر وجدان را پاک کند؟

॥ इति श्रीमद्दत्तात्रेयविरचितं श्रीगुरुगीतास्तोत्रं संपूर्णम् ॥

॥ श्रीगुरुदत्तात्रेयार्पणमस्तु ॥

۵ زرتشت گفت ای اهورامزدای پاک مرا از آن اسم خود که بزرگتر و بهتر و زیباتر و در روز واپسین مؤثرتر و فیروزمندتر و چاره بخش‌تر و بهتر بخصومت دیوها و مردم غلبه کننده است آگاه ساز۵۵

۶ تا آنکه من بهمهٔ دیوها و مردم ظفر یابم تا آنکه من بهمهٔ جادوان و پریها چیر شوم تا آنکه کسی بمن غلبه نتواند نمود نه دیو نه انسان نه جادو و نه پری۵۵

۷ آنگاه اهورامزدا گفت ای زرتشت پاک کسی که از او سئوال کنند اسم من است [۱] دوم کسی که کلّه و رمه بخشنده است سوم کسی که توانائست چهارم بهترین راستی پنجم (مظهر) کلّیه نعم پاک آفریدهٔ مزدا ششم منم خرد هفتم منم خرد مند هشتم منم دانائی نهم منم دانا۵۵

۸ دهم منم تقدّس یازدهم (منم) مقدّس دوازدهم اهورا سیزدهم زورمند ترین چهاردهم (منم) کسیکه دست خصومت باو نرسد پانزدهم مغلوب نشدنی شانزدهم کسیکه یاداش (هریک را) در خاطر نگهدارد هفدهم (کسیکه) همه را نگهبان است هیجدهم همه را درمان بخش است نوزدهم منم آفریدگار بیستم منم آنکه موسوم است به مزدا۵۵

---

۱ یعنی که اهورامزدا سرچشمهٔ علم و معرفت است همه چیز را از او باید درخواست و سئوال نمود

৯৫৯৫. ৯৫৮৯৫-৯৫৯৫৯৫৯. ৯৫৮৯৫৯. ৯৫৯৫. ৯৫৮৯৫৯৫৯৫৯. ৯৫৮৯৫৯

۹ ای زرتشت تو باید شبانه روز مرا با نیاز برازندهٔ زَوْر بستائی [۲]
(این چنین) من اهورامزدا برای یاری و پناه بسوی توآیم سروش
مقدّس براي ياري وپناه بسوی توآید آب ها و گیاه ها وفروهر پاکان
(نیز) براي یاری و پناه بسوی توآیند ❀

۱۰ ای زرتشت اگر ترا خواهش غلبه نمودن است بخصومت دیوها و
مردم و جادوان و پري ها به کاوی ها و کرپان هاي ستمکار و
راهزنان دو پا و گمراه کنندگان دو پا و گرگهاي چهار پا ❁

۱۱ و به لشکر دشمن با سنگر فراخ با درفش بزرگ و درفش بالا
برافراشته و درفش گشوده و درفش خونین بدست گرفته پس در همه
روزها و شب ها این اسامی را آهسته زمزمه کن ❀

۱۲ منم پشتیبان و منم آفریننده ونگهبان منم شناسنده و مقدّس ترین خرد
چاره بخش نام من است چاره بخش ترین نام من است پیشوانام من است
بهترین پیشوا نام من است اهورا نام من است مزدا نام من است پاک
نام من است پاکترین نام من است فرهمندنام من است فرهمند ترین نام من
است بسیار بینا نام من است بسیار بینا تر نام من است دوربین نام من
است دور را بهتر بیننده نام من است

---

۲ زور در اوستا zaothra عبارت است از نیاز مایع مثل آب و شیر وغیره
که در هنگام رسومات مذهبی بکار برده شود و بخصوصه آب آمیخته بشیر که در وقت یزشنه کردن
استعمال گردد بمنزلهٔ آب مقدس عیسویان eau bénite میباشد

٣ ١ ٤٤٥٤٥٤٥

۱۳ پاسبان نام من است پشت و پناه نام من است آفریدگار نام من است نگهدار نام من است شناسنده نام من است بهترین شناسنده نام من است پرورنده نام من است کلام پرورش نام من است جویای سلطنت نیکی نام من است کسیکه بیشتر جویای سلطنت نیکی است نام من است شهریار دادگر نام من است دادگرترین شهریار نام من است ۵۵

۱۴ (کسیکه) نفریبد نام من است (کسیکه) فریفته نشود نام من است (کسیکه) به ستیزگی غلبه کند نام من است (کسیکه) بیک ضربت فتح کند نام من است (کسیکه) بهمه شکست دهد نام من است آفرینندهٔ کل نام من است بخشاینده تمام نعمت‌ها نام من است بخشندهٔ بسیار خوشیها نام من است بخشایشگر نام من است ۵۵

۱۵ (کسیکه) بارادهٔ خود نیکی کند نام من است (کسیکه) بارادهٔ خود پاداش رساند نام من است سودمند نام من است نیرومند نام من است نیرومندترین نام من است پاک نام من است بزرگ نام من است برازندهٔ سلطنت نام من است بسلطنت برازنده‌ترین نام من است دانا نام من است داناترین نام من است (کسیکه) دور را نگران است نام من است این چنین است نامهای (من) ۵۵

۱۶ وکسیکه از برای من در این جهان مادّی ای زرتشت این اسامی را آهسته زمزمه کنان وبآواز بلند در روز و شب بخواند ۵

१७ ०१८१।२०१० (८८ ०१८. ०१८. ०८०७०१८. ०८. ०१८. ०१८७८८८१८. ०१८. ०१८. ०

۱۷ کسیکه (آنهارا) در برخاستن یا در وقت خوابیدن در وقت خوابیدن یا در وقت برخاستن در وقت کشتي بستن یا کشتی باز کردن در وقت از جائی بجائی رفتن یا (در وقت) از ناحیه و مملکت بسوي مملکت دیگر سفر رفتن بخواند۰

۱۸ بچنین کسی نه در این روز و نه در این شب کارد کارگر شود نه تیرزین نه تیر نه خنجر نه گرز که از طرف خشمی که باطنش پر از دروغ است بدو حواله شود سنگ های فلاخن بدو نرسد۰۰

۱۹ و این بیست اسامي مانند جوشن پشت سر و زره پیش سینه بضد گروه غیرمرئي دروغ و نابکاران وَرِنا [1] و کیاذه تبه کار [2] و بضدّ اهریمن مفسد ناپاک بکار رود چنانکه گوئی هزار مرد از یک مرد تنها محافظت کنند۰۰

---

(۱) وَرِنا 𐬬𐬀𐬭𐬌𐬥𐬀 (Varena) اسم مملکتی است مستشرقین را در سرتعیین محل آن اختلاف است بقول سنت آن مملکت پتشخوارگر (Pataŝxvargar) است که عبارت باشد از دیلم یا گیلان حالیه بنابر این مملکت مذکور در ناحیهٔ کوهستانی جنوب قفقاز و ناحیهٔ جنوب غربی دریاي خزر واقع است این مملکت همان است که در نخستین فرگرد وندیداد در فقره ۱۸ از آن یاد شده است چهارمین مملکت روي زمین شمرده گردیده و مسقط الرأس فریدون خوانده شده‌است رجوع شود به دارمستتر Z. A. 2. 14 و به گیگر G. I. R. Ph. 2. 39.

(۲) کیاذه 𐬑𐬀𐬵𐬀𐬛𐬀 Kayadha اسم مجرم و گناهکاري است مثل دزد آدم کش وغیره امروز نمی توانیم معین کنیم که چه قسم گناهکار از کیاذه اراده شده

٢٠ ٤٤٤

۲۰ کیست آن پیروزمندي که ازروي دستور تو باید مردم را در پناه خود بگیرد بواسطه یک الهام بمن بگو کیست داور نجات دهندهٔ این جهان که باین کار گماشته گردیده چنین داوریکه بنزد او اطاعت ومنش پاک مقام گزیده داوریکه توخود او را خواستاري ای‌مزدا [۱] ۵۵

۲۱ درود بفرّ کیانی [۲] درود بآریاویج [۳] درود به سئوکَ (Saoka) [۴] درود به آب دائی تیا (Daitya) [۵] درود بهٔ آب اَرَدوي ناهید [۶] درود بهمهٔ موجودات پاک یتااهو . . . مانند بهترین سرور (زرتشت) بهترین داور است کسیکه بر طبق قانون مقدس اعمال جهانی منش نیک را بسوی مزدا و شهریاری را که بمنزله نگهبان بی چارگان قرار داده شد بسوی اهورا آورد اشم وهو . . . راستی بهترین نعمت وهم (مایه) سعادت است سعادت ازآن کسی است که خواستار بهترین راستي است [۷] ۵۵

۲۲ ما میستائیم اهونا وئیریارا [۸] اشا و هیشتا بیکوترین امشاسپند را می ستائیم [۹] توانائی و قوّت و زور و پیروزي و فرّ و نیرو را میستائیم

(۱) این فقره بدون کم وزیاد از گاتها یسنا ٤٤ قطعه ۱٦ برداشته شده است (۲) در خصوص فرکیانی رجوع کنید به زامیادیشت و مقالهٔ متعلق بآن (۳) آریاویج مستشرقین را در سر تعیین این مملکت نیز اختلاف است بقول بند هش در فصل ۲۹ فقره ۱۲ مملکت مذکور در آخر پایگان واقع است دانشمند المانی مارکوارت آنرا خوارزم دانسته این مملکت همان است که در نخستین فرگرد وندیداد در فقره سوم از آن یاد شده است و نخستین کشورآفریدهٔ اهورامزدا یاد گردیده است بمناسبت آنکه در فقره‌مذکور از زمستان سخت این مملکت صحبت شده است مارکوارت آنرا خوارزم ذکر میکند چه خوارزم در ایران زمین سرد ترین مملکت است رجوع کنید به Eränšahr von Marquart p. 155

(٤) سئوکَ (Saoka) بوسیلهٔ فرشته ایست که صحت و خوشی و ترقی و پرورش گماشته گردیده مظهر خوشی ایزدي است در تفسیر پهلوي سئوک گردید (٥) Daitya دائی تیا اسم رودي است در آریاویج برخی از مستشرقین آنرا رود آرَس دانسته و برخی دیگر زرافشان(٦) رجوع کنید به یشت اردوي سور ناهید و مقالهٔ متعلق بآن (آبان) (۷) رجوع کنید به مقالهٔ ملحقات یشتها (۸) مقصود از اهوناوئیریا همان نماز معروف یتا اهو وئیریو میباشد (۹) اشاوهیشتا یعنی امشاسپند اردي بهشت رجوع کنید به مقاله امشاسپندان و به اردیبشت

(در واز گرفتن) ه‍ه‍ه‍

اهورامزداي رايومند (و) فرهمند رامیستائیم [1] ینگهه هاتام . . .
اهورامزدا درمیان موجودات اززنان و مردان میشناسد آن کسی را
که برای ستایشش باو بتوسط اشا بهترین پاداش بخشیده خواهد شد
این چنین مردان و این چنین زنان را ما میستائیم ٭٭

۲۳ یثا اهو و ئیریو . . . مانند بهترین سرور (زرتشت) بهترین داور
است کسیکه برطبق قانون مقدّس اعمال جهانی منش نیک را بسوی مزدا
وشهریاري را که بمنزله نگهبان بی چارگان قرار داده شد بسوي
اهوراآورد درود و ستایش و قوّت و نیرو خواستارم از برای
اهورامزدای رایومند و فرهمند اشم وهو . . . راستی بهترین
نعمت و هم (مایه) سعادت است سعادت از آن کسی است که خواستار
بهترین راستی است ٭٭

۲۴ ای زرتشت تو باید همیشه کسی را که دوست است از دشمن بدخواه حفظ
کني تو نباید رواداري که دوست را بمعرض خطر اندازی مگذار که
ازصدمهٔ برنج افتد مگذار آن مرد آئین شناسیکه از براي ما (و) امشاسپندان
نیاز بزرگ یا کوچکترین فدیه میآورد از مال خود محروم گردد ٭٭

۲۵ این است و هو من آفریده من اي زرتشت این است اردیبهشت آفریدهٔ

(۱) در خصوص دو صفت رایومند و فرهمند رجوع کنید به مقاله هرمزد صفحه ۴۳

०१/१२/३६०. ३६०१०१ ०१/१२/३६०. ०१/१२/३६०. ०१/१२/३६०.

من ای زرتشت این است شهریور آفریدهٔ من ای زرتشت این است سفندارمذ آفریدهٔ من ای زرتشت اینانند خرداد و مرداد هر دو از آفریدگان من پاداش پاکانیکه بسرای دیگر در آیند از آنان مقرّر گردد ❋

۲۶ . . . . . ای زرتشت پاک بواسطهٔ قوهٔ روحیّه و علم من [۱] زندگانی آینده چگونه خواهد بود و در انجام زندگانی چگونه باید باشد [۲] ❋

۲۷ هزار درمان ده هزار درمان سپندارمذ (برساد) [۳] و با (یاری) سفندارمذ خصومت دیو را از هم پاشیده و پریشان کنید گونهایش را بدرّید دستهایش را بهم ببندید اسلحه اش را در هم شکنید اورا به زنجیر در کشید بطوریکه (همواره) در بند باشد ❋

۲۸ ای مزدا آیا پیرو دین پاک بدروغ پرست غلبه خواهد نمود [۴] پاکدین بدروغ ظفر خواهد یافت دینداران راست به پیروان دروغ چیر خواهند شد ما می ستائیم قوّه شنوائی اهورامزدا را که کلام مقدّس

(۱) چند لغت در این فقره طوری خراب شده است که معنی از آنها مفهوم نمیگردد
(۲) این دو جمله از گاتها یسنا ۲۸ فقره ۱۱ و یسنا ۳۰ فقره ٤ اقتباس گردید (۳) این دعا غالباً در اوستا تکرار شده است در فقره فوق هزار و ده هزار چاره و درمان و درود از طرف سپندارمذ برای دینداران تمنا شده است ولی در جاهای دیگر بطور مطلق آمده است (٤) این جمله از گاتها یسنا ٤۸ فقره ۲ اقتباس گردید

ಕಾಲಿಗೆ ಬಿದ್ದು ಅಳುತ್ತಾ ಅವನಿಗೆ ಮುತ್ತಿಟ್ಟು ಅವನ ತಲೆಯ ಮೇಲೆ ಕೈಯಿಟ್ಟು ಆಶೀರ್ವದಿಸಿದಳು. ಅವಳು ಅವನಿಗೆ ಹೇಳಿದಳು. ಅವನು ಅವಳಿಗೆ ಹೇಳಿದನ

را نیوشید ما می‌ستائیم قوّهٔ حافظهٔ اهورامزدا را که کلام مقدّس را حفظ نمود ما می‌ستائیم زبان اهورامزدا را که کلام مقدّس را بیان نمود آن کوه اوشیدم اوشیدَرنه را شبانه روز بانیاز برازندهٔ زَوْر میستائیم ۵۵[۱]

۲۹ زرتشت گفت باین وسیله شما را بزیر زمین برانم بواسطه دیدگان سفندارمذ راهزن برمین افکنده شود ۵۵

۳۰ هزار درمان ده هزار درمان (برساد)
فروهر این مرد پاک را که موسوم است به اسموخوانونت Asmō. X^{v}anvant [۲] میستائیم پس از آن من میخواهم که مثل مرد معتقدی (فروهرهای) سایر پاکدینان را بستایم (فروهر) گئوکرنه Gaokerena توانا و مردا آفریده را می‌ستائیم گئوکرنه Gaokerena [۳] توانا و مردا آفریده را می ستائیم ۵۵

۳۱ ما می ستائیم قوّه شنوائی اهورامزدا را که کلام مقدّس را نیوشید، ما می ستائیم قوّهٔ حافظهٔ اهورامزدا را که کلام مقدّس را حفظ نمود

(۱) اوشیدم (Uši. dam) اوشیدرنه (Uširarena) هر دو اسم یک کوه می باشد که در بالای آن زرتشت بالهام غیبی رسید بقول بندهش در سیستان واقع است در تفسیر پهلوی اوستا اوش داشتار Ušdastar گردید معنی لفظی آن هوش بخشنده است
(۲) اسموخوانونت Asmō X^{v}anvant اسم یکی از نخستین پیروان زرتشت است در فرودین یشت در جائی که بفروهر همهٔ پاکان و دینداران و ناموران درود فرستاده میشود اسموخوانونت در سر آنها جای داده شد معنی لفظی آن فروغ آسمان میباشد
(۳) اسم درختی است آنرا هوم سفید تصوّر کرده اند در تفسیر پهلوی گوکرن شد بقول بندهش بزرگ ایندرخت درمیان اقیانوس فراخ کرت روئیده است برای آنکه مورد صدمه اهریمنی واقع نشود ماهی کر Kara برای محافظت آن گماشته شده است ۰

۳۲

ما می ستائیم زبان اهورامزدا را که کلام مقدّس را بیان نمود آن، کوه اوشیدم اوشیدرنه را شبانه روز با نیاز برازنده زوْر میستائیم اشم وهو . . . . . راستی بهترین نعمت وهم (مایه) سعادت است سعادت از آن کسی است که خواستار بهترین راستی است ٪ (سه بار تکرار میشود)

۳۲ سفندارمذ مقدس کارساز را میستائیم . . . [1] از اینجهت میخواهیم آن کسی را که بزرگتر از همه است آن اهورامزدا را بزرگ و سرور خود قرار دهیم اهریمن نابکار را براندازیم تا خشم اسلحهٔ خونین آزنده را برافکنیم تا دیوهای مازندران را برانیم و دروغ پرستان ورنه را بر اندازیم تا رایومند و فرهمند اهورامزدا را بلند سازیم تا امشاسپندان را بلند سازیم تا ستارهٔ با شکوه پرفروغ تشتر را بلند سازیم تا مرد پاک را بلند سازیم تا کلیهٔ مخلوقات پاک خرد مقدّس را بلند سازیم [2] ٪

۳۳ اشم وهو . . . راستی بهترین نعمت و هم (مایه) سعادت است از آن کسی است که خواستار بهترین راستی است
(کسی که ترا بسراید) تو باو فرّ وفروغ باو تندرستی باو دوام بدن وپیروزی بدن باو دولت بسیار خوشی بخشنده باو نیز فرزندان برازنده باو عمر بلند (و) طولانی باو فردوس پاکان (و) روشنائی کلیهٔ لذّات بخشنده (عنایت کنی) [3]
اشم وهو . . . . . .
هزار درمان ده هزار درمان (برساد)
اشم وهو . . . . . .
ای مزدا یاری من بشتاب ٪ ٪

---

(۱) چند کلمه در این فقره خراب شده بطوری که معنی درستی از آن مفهوم نمیشود
(۲) تمام جملات این فقره تا سر فقره ۳۳ بدون کم و زیاد از فقرات اوّل و دوم یسنای ۷۲ برداشته شده است
(۳) این جمله از یسنای ۲۷ فقره ۹ میباشد به یسنای ۶۸ فقره ۱۱ نیز رجوع کنید

ಅಂಗಡಿ ಮುಂಗಟ್ಟು ಮತ್ತು ಸಂಸ್ಥೆಗಳ ಕಾಯಿದೆ

ಅಂಗಡಿ ಮುಂಗಟ್ಟು ಮತ್ತು ಸಂಸ್ಥೆಗಳ ಕಾಯಿದೆ

ಅಂಗಡಿ ಮುಂಗಟ್ಟು ಮತ್ತು ಸಂಸ್ಥೆಗಳ ಕಾಯಿದೆ

ಅಂಗಡಿ ಮುಂಗಟ್ಟು ಮತ್ತು ಸಂಸ್ಥೆಗಳ ಕಾಯಿದೆ

امشاسپندان

امشاسپند اسمی است که بیک دسته از بزرگترین فرشتگان مزدیسنا داده شده است امشاسپندان جمع آن است امشاسپند و امهو سپند و امهوسفند نیز گفته اند زراتشت بهرام گوید زامشاسپند آنکه بگزیده تر بنزدیک یزدان پسندیده تر درخود اوستا اَمِشَ سپنتَ [illegible] آمده است این کلمه مرکبّ است از سه جزء نخستین آ که از ادات نفی است و از برای آن در فرس و اوستا و پهلوي مثال بسیار داریم در سانسکریت وسایر زبانهاي هند واروپائی هم باندک تفاوتی در سریک رشته از لغات دیده میشود این جزء را امروز در فارسی غالباً به نا تغییر میدهیم مثلاً آگاثا از لغات فرس هخامنشی در فارسی میشود ناگاه و کلمه اوستائی و پهلوي آن آپَ میشود ناب آخوشنوت واَکرانَ یعنی نا خوشنود و بیکران اپوئرَ اوستا را باید به بی فرزند وآن اُمت پهلوي را بهنومید ترجمه کرد پادشاهان سلسله ساسانی خود را در کتیبه ها و در روی مسکوکات شاهنشاه ایران و آنْ ایران (غیر ایران) میخوانده اند [1] کلمات امرداد و ناهید و انیران که هریک بجاي خود گفته شود دارای همین جزء میباشد

دومین جزء که عبارت باشد از مِشَ بمعنی مرگ است و باکلمهٔ مر Mar که در کتیبه های هخامنشي و اوستا بمعني مردن است از یک ریشه و بُن میباشد و نیز از همین ریشه است کلمات مرتیا Martiya در کتیبهها ومشیا Maŝya در اوستا که بمعني درگذشتنی و فناپزیر و مردم آمده است درگاتها کلمات بشر مَشَ Maŝa و مرتَ Mareta نیز بمعني انسان و بشر و درگذشتنی میباشد کلمات مذکور در تفسیر پهلوي به مرتم ترجمه گردید مردم که در فارسی بجای انسان عربی است بمعني مردنی و درگذشتنی و فناپزیر است [2] پشر

---

۱ رجوع شود به Grundriss der iranischen Philologie erster Band 2 Abteilung Neupersische Schriftsprache von P. Horn S. 193.

۲ رجوع شود به گاتها یسنا ۲۹ قطعه ۱۱ یسنا ٤٦ قطعه ۱۳ و یسنا ٤٥ قطعه ٥ و یسنا ۲۹ قطعه ۷

در اینجا متذکر میشویم که مشیا و مشیوئی Mašyōi و Mašya در بندهش بجای آدم و حوّای اقوام سامی است در زبان قوم اوستی Ossethi که در اطراف کوههای شمالی و جنوبی قفقاز سکنی دارند و خود را ایرون (ایران) مینامندو اصلاً ایرانی نژاد هستندکلمه مرگ بمعنی زهر است ازاین جهت احتمال داده اند که مار (حیّه عربی) بمناسبت خطر مرگ و آسیب و زهرش از همان ریشه کلمه فرس مرکه بمعنی مردن است باشد [۱]

سومین جزء سپنت بمعنی سود و فائده و مقدّس و درمان بخش میباشد در سانسکریت سونتَ آمده است سپنتَ و سونتَ هردو از ریشه وُبن کلمه آریائی سو میباشد سوا savā که غالباً در گاتها و اوستا استعمال شده است شکل دیگری از کلمه سپنت میباشد گذشته از آنکه این کلمه در جزو اسم دوازدهمین ماه سال (اسفندماه) در زبان ما باقی است اسم گیاه معروف اسپند که تخم آنرا هنوز درایران برای بوی خوش و رفع آسیب چشم بد دود میکنند از همین لغت اوستائی است [۲] کلمه گوسپند که امروز بجای کلمه میش استعمال میشود در فرگرد ۲۱ وندیداد فقره اوّل بمعنی گاو پاک آمده است در خود اوستا مئش 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀 برای گوسفنداستعمال شده است سپند نیز کوهی است درسیستان اسدی در گرشاسب نامه گوید یکی شهر بد پشت اسپند کوه بسی رهزنان گشته آنجا گروه در شاهنامه هم غالباً از این کوه اسم برده شده است بخون نریمان کمر را به بند برو تازیان تا بکوه سپند اسم خاص اسفندیارکه در اوستا سپنتودات 𐬯𐬀𐬙𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀𐬑𐬀𐬙 میباشد بمعنی بخشیده سپنت (خدای مقدّس) است از آنچه گذشت معنی مجموع کلمه امشاسپند میشود بیمرگ مقدّس یامقدّس‌فنا ناپذیر و مقدّس جاودانی

گفتیم که این اسم بیک دسته از بزرگترین فرشتگان مزدیسنا داده شد

---

۱ رجوع شود به Handbuch der Avestasprache von Geiger.
وبه Altiranisches Worterbuch von Chr. Bartholomae
وبه Altpersischen Keilinschriften von Fr. Spiegel.
وبه Grundriss der Neupersischen Etymologie von P. Horn

۲ یارم سپند اگرچه برآتش همی فکند از بهر چشم تا نرسد مرورا گزند
اورا سپند و آتش نایدهمی بکار باروی همچو آتش وباخال چون سپند (حنظله باد غیسی)

سپنت مینو و بعدها اهورامزدا را در سر آنها قرار داده گفتند هفت امشاسپندان از این قرار هرمزد بهمن اردی بهشت شهریور سفندارمذ خرداد و امرداد در اوستا و هومناه اشاو هیشتا خشتراسپنت آرمتی هروتات و امرتات میباشد در مقاله گذشته از هرمزد صحبت داشتیم اینک چند کلمه از سپنت مینو گفته پس از آن میرویم بسر امشاسپندان

جزء اولی این کلمه را که سپنت باشد معنی کرد یم جزء دوم آن هنوز در زبان ادبی مستعمل و آنرا بمعنی بهشت و فردوس گرفته اند ناصر خسرو علوی گوید این یک سوی دوزخت همیخواند وآن یک سوی ناز و نعمت مینو در خود اوستا مئینو (Mainyu) آمده است و بمعنی خرد و روح و جوهر است مئیتوَ Mainyava صفت است بمعنی روحانی ومعنوی ریشهٔ این کلمه من میباشد که در اوستا بمعنی اندیشیدن است در سانسکریت مانیو Manyu و در یونانی مانتیس Mantis و در لاتینی ممنی memini جمله از یک اصل است در فرس هخامنشی نیز بمعنی اندیشه است توکی دیدس Thukidides مورّخ یونانی که در قرن پنجم پیش از مسیح میزیسته است و مورّخ دیگر یونانی پلوتارخس Plutarkhos (قرن اول میلادی) از اریامنس (اریامنش) پسر داریوش بزرگ اسم میبرند معنی این اسم آریا نهاد یا آریا سرشت میباشد [1]

بخصوصه کلمه دشمن ترکیب قدیمی خودرا خوب محفوظ داشت و معنی آن بدخواه وبداندیش میباشد چه دُرْ ودُش بمعنی بد و زشت است چنانکه در کلمات درُخیم (بد سرشت) و دُشتیاد (غیبت) و دُشنام (ناسزا)

بنابر آنچه گذشت سپنت مینو را میتوان به عقل مقدّس و خرد پاک ترجمه نمود اینک به بینیم که در اوستا بپند مینو دارای چه مقامی است و مقصود از آن چیست در گاتها یسنا ۴۷ که خود موسوم است به سپنت مینو در هر شش قطعه این ها از سپنت مینو یا خرد مقدّس صحبت شده است بطوریکه ابداً جای تردید نیست که آنرا غیر از اهورامزدا بدانیم در نخستین قطعه این یسنا خرد مقدّس و آئین ایزدی یکجا نامیده شده است و انسان

---

[1] Iranisches Namenbuch von Fer. Justi.

باید نسبت بآنها نیک اندیش و نیک گفتار و نیک رفتار باشد و بآن وسیله بکمال و حیات ابدی نائل گردد درقطعه دوم دگرباره انسان را باداي تکلیف خود خوانده نسبت بخرد مقدّس اعمال نیک خواسته میشود در قطعه سوم آمده است ای مزدا توئی پدر مقدّس این خرد درقطعه ٤ گوید که بتوسّط این خرد مقدّس گناه کاران و دروغگویان برافتند و پیروان راستی روی نجات بینند درقطعه پنجم بدستیاري خرد مقدس از اهورامزدا پاداش اعمال تمنّا میشود درقطعه ششم پاداش و سزای اهورامزدا از این خرد مقدس شامل حال پیروان آئین راستین و کیش دروغین میگردد [1] در یسنا ٤٤ قطعه هفت زرتشت میگوید اي مزدا من میکوشم که ترا بتوسط خرد مقدس آفریدگار کل" بشناسم

از این چند فقره بخوبی بر میآید که سپنت مینو واسطه است میان اهورامزدا و بندگان چنانکه سایر امشاسپندان میان انسان و آفریدگار واسطه قرارداده شدند

ستیزه خرد خبیث انگره مینو یا اهریمن همیشه در مقابل سپنت مینو یا خرد مقدّس است نه درمقابل اهورا چنانکه درهرجاي از گاتها که از خرد خبیث ذکری شده است آن را در مقابل خرد مقدّس می بینیم از این قبیل است در یسنا ٤٥ قطعه دوم در مقالهٔ آئین زرتشت مفصلاً از سپنت مینو و انگره مینو صحبت داشتیم فقط در اینجا میافزائیم از آنکه بعدها اهریمن در مقابل اهورامزدا تصوّر شد برای این است طرف مقابل او که سپنت مینو باشد گاهی بجای اهورامزدا آمده است چنانکه در فروردین یشت فقره ۲۸ نظیر این درتورات هم دیده میشود بسا روح مقدّس برای خود یهوَ استعمال شده است از این قبیل درکتاب اشعیاء نبی (Yesaja) باب ٤٨ فقره ١٦ و باب ٦٣ فقره ١٠ از این جهت است که بعدها خود اهورامزدا بجای سپنت مینو در سر امشاسپندان قرار داده شد و نیز پس از افتادن سپنت مینو از سر امشاسپندان براي تکمیل نمودن عدد هفت سروش را در آخر

۱ رجوع شود به گاتها یسنا ٤٧ ترجمه نگارنده

ـ جای داده اند در هیچ جای از گاتها بکلمه امشاسپند
ولی همه آنها مکرراً در گاتها آمده تقریباً در هریک از قطعات
ات و صفات اهورامزدا میباشند بسا در یک قطعه برخی از آنها
ی دیگر از فرشتگان هستند و این از خصایص دین زرتشتی است که هر
خداوند فرشته نگهبان جنس بشر است در یسنا ٤٧ در قطعه اول
ت امشاسپند ذکر شده اند از این قرار «نسبت به خرد مقدّس
) و آئین ایزدی (اشا) نیک اندیشیدن و نیک گفتن ونیکی بجای
، میشود که اهورا بتوسّط خشترا و آرمتی بها کمال (هروتات) و
مرتات) بخشد»

ی حقّ معرفت مزدا که پدر راستی است باید نسبت باین خرد مقدّس
را بجای آورد خواه از گفتار زبان و سخنانیکه از منش پاک
ست و خواه از کاربازوان و کوشش پارسا» در یسنا ٥١ قطعه ٧
کسیکه ستوران و آب و گیاه و جاودانی (امرتات) و کمال (هروتات)
خرد مقدّس (سپنت مینو) و بواسطه وهومناه بمن قوّه و
ش»

طور است درسراسر گاتها بطوریکه تفکیک آنها از همدیگر دشوار
جه گاتها را مشکل ساخت در سایر قسمتهای اوستا این کلمات
ستعمال شده است مگر آنکه شخصیّت آنها ثابت تر گشته .مجموع
ند داده از فرشتگان بزرگ شمرده اند چنانکه ملائک
رای آنکه انسان بتواند در این جهان خاکی با پروردگار خویش
ق است در رابطه باشد این فرشتگان را واسطه قرار داده از برای
به قائل شده اند یک وجه لاهوتی و یک صورت ناسوتی آنچه
و وجود میگذرد کلیّه بدستیاری این گماشتگان صورت میپذیرد
ء کنندگان مشیّت و اراده خداوندی و وزیران پادشاه حقیقی
نخستین بار بکلمه امشاسپند برمیخوریم در هفت پاره (هپتن هایتی)
فقره ٤ میباشد چه پس از گاتها هفت پاره از قدیمترین جزوات

اوستا بشمار است چیزیکه در امشاسپندان بخصوصه جالب دقّت است آن هفتن بودن آنان است عددي که از زمانهای بسیار قدیم درمیان اقوام آریائی و سامي مقدّس بوده است

در مملکت بابل بخصوصه عدد هفت دارای اهمیّت بوده غالباً در تاریخ و آئین آن سرزمین باین عدد برمیخوریم بعدها یهود ها نیز هفت فرشتگان خود را از روی سبعه سیّاره بابل ترتیب داده فرمانفرمائی هریک از روزهای هفته را بیکی از آنها برگذار کرده اند رفائیل بجاي خورشید جبرائیل بجای ماه شمائیل بجای بهرام (مرّیخ) میکائیل بجای تیر (عُطارد) زدکائیل بجای برجیس (مشتري) انائیل بجاي ناهید (زهره) سبات ئیل یا کفزائیل بجاي کیوان (زُحل) [1] اساساً هفت پرورد گاران سامي بسا بیشتر از ظهور اقوام سامي مثل بابلیها و اشورها در سرزمین عراق حالیه وجود داشته و متعلّق اند بقوم سُومر Sumer که در جنوب عراق سلطنت داشته است گرچه هنوز نمیدانیم که از کدام نژاد بوده است و آثار خطوط میخی که از آن پیدا شد نزدیک بهیچ یک از زبانهای متداولی امروز نیست آنچه محقّق است این است که سومرها سامی نژاد نبوده اند تمدّن آنان تا بسه هزار سال پیش از مسیح میرسد [2] بی شک مأخذ مقدّس بودن عدد هفت در نزد اقوام سامی از اثر نفوذ سبّارات سبعه است که از پروردگاران سومر محسوب بوده است شمارهٔ هفت نیز مستقلاً درمیان تمام اقوام هند و ژرمن مقدّس بوده است و در قدمت آن شواهد بسیار داریم در نزد یونانیان قدیم عدد هفت مخصوص اپولون (Appolon) که خداوند طبابت و شعروصنعت است بوده است هفت روز مانده بماه نو براي او قربانی میکرده اند براي آنکه سخن بد رازانکشد از سایر اقوام هندو ژرمن صرف نظر کرده فقط از آریائیها یعني هندو و ایراني صحبت میداریم عجالةً در این جا اشاره میکنیم

۱ رجوع شود به Altorientalischen Geisteskultur von Alfred Yeremia Leipzig 1913 S. 164.

۲ رجوع شود به Weltgeschichte, heraus. v. L. M. Hartmann Gotha 1919 erster Band Geschichte des alten Orient von Klauber S. 30—35.

تا بعد دوباره مفصّل تر از آن صحبت بداریم که امشاسپندان ایرانی مربوط اند به هفت آدیتیا Aditya هندو عدد هفت بنا بشواهد وید و اوستا از زمان بسیار قدیم میان هندو و ایرانی اهمیّت مخصوصی داشته است در گاتها یسنا ۳۲ قطعه ۳ از هفت بوم هپت بومی (hapta būmi) صحبت شده است زرتشت از دیو پرستان شکایت نموده گوید که بواسطه دروغ و خود ستائی در روی هفت بوم از خود شهرتی انداختید در سایر قسمتهای اوستا غالباً از هفت کشور (کرشور Karšvar) سخن رفته است [۱] در زبان ادبی ما غالباً به تقسیم هفتگانه زمین برمیخوریم .بمرور زمان و بواسطه انقلاب زبان هفت بوم گاتها بهفت اقلیم تبدیل یافت [۲] در کتب دینی برهمنان نیز از همین تقسیم هفتگانه زمین سپت دویپا (septa dvipa) صحبت شده است [۳]

هفت پاره (هپتن هایتی) پس از گاتها از قدیمترین جزوات اوستا محسوب است از حیث عبارت و زبان مثل گاتهاست ولی بنثر از این جهت آنرا از ادبیّات کاسانیک میشمرند چنانکه از اسم آن برمیآید این قسمت از اوستا بهفت فصل یا ها منقسم گردید از یسنا ۳۵ شروع یافته تا یسنا ۴۲ ختم میشود [۴] گذشته از اوستا و مسائل مذهبی بسا در تاریخ ایران بعدد هفت اهمیّت مخصوصی داده شده است بی‌شک آنرا باید از اثر نفوذ مذهبی دانست

هرودُت مینویسد که قلعه همدان پایتخت پادشاهان ماد دور تا دور دارای هفت دیوار بوده کنگرهای آنها سفید و سیاه و سرخ ارغوانی و آبی و زرد نارنجی رنگ شده بود و برجهای دو دیوار داخلی با صفحات سیم و زر پوشیده بوده است

---

۱ رجوع کنید به اوستا تیر یشت فقره ۴۰ و به یسنا ۶۵ فقره ۵

۲ گوئی اندر کشور ما بر نمیخزد وفا یا خود اندر هفت کشور هیچ جائی برنخواست
خاقانی شیروانی

هفت اقلیم ار بگیرد پادشاه همچنان در فکر اقلیم دیگر شیخ سعدی

۳ رجوع شود به Ostiranische Kultur von Geiger S. 300—304.

۴ اساسا هفت ها عبارت بوده از هفت فصل بعدها یک فصل کوچک افزوده شد رجوع کنید به گاتها ترجمه‌نگارنده در مقاله گاتها به هفت ها و بمقاله هفت تن یشت بزرگ در همین کتاب

باز همین مورّخ مینویسد که داریوش بزرگ با شش نفر دیگر از شرفاء ایران که باخودش هفت تن بودند دست بهم داده تاگما تای مُغ را (اسمردیس غاصب) از تخت براندازند و دو باره سلطنت را در خاندان هخامنشي برقرار نمایند در طیّ راه به بعضی‌از آنان تردیدی روی داد و خواستند خصومت و جنگ را بضدّ گماتا بتأخیر اندازند که ناگاه هفت جفت شاهین را در تعاقب یک جفت کرگس دیدند و این را بفال نیک گرفته فوراً با داریوش هم رأی شده کار گماتا را ساختند [۱] بقول هرودت در عهد هخامنشیان هفت قبیله در فارس بوده اند اشک اول را هفت تن از بزرگان بالاي تخت نشانده اند درعهد ساسانیان نیز هفت طایفه از شرفاء مملکت محسوب بوده اند [۲]

در تورات در کتاب استرداستانی از پادشاه آخشوَرش (خشایارشا) مذکور است در طیّ این داستان چندین بار بعدد هفت برمیخوریم نخست پادشاه بر صد و بیست و هفت مملکت سلطنت داشت ضیافتی که پادشاه در دارالسلطنته خویش شوشن (شوشتر) داد هفت روز طول کشید هفت تن از خواجه سرایان پادشاه را خدمت میکردند

هفت کس از بزرگان فارس و ماد که از مقرّبان پادشاه بودند در مجلس ضیافت حضور داشتند استر یهودیه که از جمله زنان سرا پرده پادشاه بود و بواسطه وجاهت خود مخصوصاً طرف توجّه گردیده و بعدها سبب نجات یهودها از قتل عام شد در سال هفتم سلطنت اخشورش داخل قصر سلطنی گردید [۳]

قبر کورش بزرگ در دشت مرغاب در روي یک صُفّه از سنگ مرمر که داراي هفت پلّه است ساخته شده است در فارس در دخمه پادشاهان هخامنش معروف به نقش رستم در بالای گور داریوش در جزو نقوشات از دو طرف شش نفرنیز منقوش است که با مجسمهٔ خود پادشاه که در وسط

---

۱ Herodote III, 76

۲ رجوع شود به L'Empire des Sassanide par Christensen p. 6 et. 8
و به Nöldeke, Tabari S 437- . . . . . .

۳ رجوع شود به تورات استر باب اول فقره ۲ و ۵ و ۱۰ و ۱۴ و باب دوم فقره ۱۶

ایستاده است هفت تن میشوند شاید از آنان چنانکه پروفسور اندرآس Andreas گمان میکند نمایندگان شش طایفه و قبیله فارس که هرودت از آنها اسم میبرد و ذکرش گذشت مقصود باشد

در جزو اسامي خاص ایرانیان به اسم هفتان بوخت برمیخوریم که در کارنامک اردشیر پاپکان از هم آوردان و دشمنان اردشیر نخستین شاهنشاه ساسانی شمرده میشود گرچه دانشمند المانی نولدکه Nöldeke هفتان را از هفت ستارگان سیّاره مقصود دانسته است که در نزد ایران قدیم نحس و شوم بوده است بنابر این اسم مذکور برای توهین باو داده شده است

این وجه تسمیه بسیار بعید بنظر میرسد بی شک از هفتان هفت امشاسپند اراده شده است یکدسته از اسامي ایرانیان با کلمه بوخت که از فعل بوختن و بختن و در پهلوی بمعني نجات دادن و رهانیدن است ترکیب شده است مثل سه بوخت یعنی هومت هوخت هورشت (پندار نیک گفتار نیک کردار نیک) نجات داد پنج بوخت یعنی اهنود اشتود اسپنتمد وهوخشتر و هنتواشت (پنج گاتها) نجات داد هم چنین است ماه بوخت و یزدان بوخت هفتان بخت همان است که در شاهنامه فردوسی هفتواد شده است [1]

فیلسوف عرب جاحظ که در سال ۲۲۵ هجری وفات یافت در کتاب خویش المحاسن والاضداد مینویسد که در جشن نوروز و مهرگان در دربار پادشاه ساسانی درخوانچه اي هفت شاخه از درختهائیکه مقدّس میشمردند مثل زیتون و بید و انار و به وغیره میگذاشتند و در هفت پیاله سکّه سفید و نو مي نهادند هنوز هم در ایران در جشن نوروز آراستن خوانچه هفت سین معمول است و آن عبارت است از هفت چیز که بحرف سین شروع شده باشد در گیلان خوانچه هفت سین برای جشن عروسی هم مرسوم است هفت پیکر که عبارت

---

۱ رجوع شود به Artachschir Papakan von Th Noldeke S. 49—50.

رجوع شود به چهار مقاله احمد بن عمر علی النظامی العروضی السمرقندی به حواشی میرزا محمد خان بن عبدالوهاب قزوینی ص ۲۳۹ — ۲۴۰

و به ایرانشاه بمبئی ۱۹۲۵ ص ۱۲

و به Iranisches Namenbuch von Justi.

است از افسانه هفت زنان سرا پرده بهرام گور منظومه نظام الدین ابو محمد الیاس بن یوسف معروف به نظامي گنجه (۵۳۵—۵۸۹) معروف است هم چنین در نزد هندوان عدد هفت از زمان قدیم تابامروز مقدّس است در ریگ وید آمده است که هفت اسب گردونه خورشید را میکشد بعقیدهٔ هندوان هفت بار انسان میمیرد و دوباره بدنیا میآید درروز عروسی داماد و عروس باید هفت گام باهم بردارند [۱]

مقصود این نیست که آنچه در خصوص عدد هفت در کتب مذهبی هندوان و ایرانیان آمده است در این جا ذکر شود چه این داستان مفصّل تر از این است که بتوان بآسانی آنرا فرا گرفت و در چند صفحه درج نمود غرض از چند مثال فوق براي نشان دادن اُنس آریائیها ست از چندین هزار سال قبل تا بامروز باین عدد

بي شک عقیده بآسمان وزمین هفت طبقه که فردوسی میگوید

زسم ستوران در آن پهن دشت زمین شد شش و آسمان گشت هشت

از نفوذ بابلیهاست چه در ایران قدیم بطوریکه از کتب مذهبي مزدیسنا برمیآید بزمین وآسمان سه طبقهٔ قائل بوده طبقهٔ زبرین زمین را چنانکه گفتیم بهفت کشور قسمت میکرده اند

یک تقسیم هفت گانهٔ دیگری هم از اقوام سامی بما رسیده است و آن تقسیم ماه بهفته میباشد در ایران ماه بی کم و بیش سی روز بوده و بهر روز اسم یکی از فرشتگان یا ایزدان میداده اند اسم روزیکه با اسم ماه یکجا اتفاق میافتاد آن روز را عید میگرفته اند مثلاً سومین روز ماه که موسوم است به اردي بهشت در ماه اردیبهشت جشن بوده است و درخور داد ماه روز ششم را بواسطه توافق اسم روز با اسم ماه جشن میگرفته اند [۲] در مقاله هرمزد گفتیم که گذشته از روز اوّل ماه که موسوم است به هرمزد روز هشتم و پانزدهم و

۱ رجوع شود به Die Altpersische Religion und das Judentum von Scheftelowitz Giessen 1920 S. 133.

۲ رجوع شود به الآثار الباقیه عن القرون الخالیه تألیف ابی الریحان البیرونی چاپ زاخو sachau ص ۲۱۰ — ۲۳۰

بیست سوم موسوم است به دین که یکی از اسامی خداوند است برخی از مستشرقین گمان کرده‌اند که ایرانیان باین ترتیب ماه را مانند اقوام سامی بچهار هفته تقسیم کرده باشند و این اشتباهی است چه باین ترتیب دو هفته اولی هریک داراي هفت روز است و دو هفته آخری هریک هشت روز میباشد ماه چهار هفته پس از دخول اسلام درمیان ایرانیان معمول شده است حتی اسم شنبه یا شنبد [۱] از یک کلمه ارامی سبّات sabbath میباشد که در عبری شبّات گویند این کلمه داراي یک ریشه قدیمتري است و آن شبّاتو šabbatu است که از قوم اکّاد Akkad بیادگار مانده است آکادیها اصلاً سامی نژاد بوده‌اند در شمال عراق سلطنت داشته اند بعدها بابلیها جاي آنان گرفته کلّیهٔ تمدّن شان را اخذ کرده اند کلمه شبّاتو در نزد آکادیها عبارت بوده است از روز پانزدهم ماه روزیکه دائره ماه پرمیشود کلمه سامدی samedi فرانسه و زامستاخ Samstag آلمانی که در مملکت بایرن Bayern اسم روز شنبه است مانند خود کلمه فارسی ما از شبّاتو آمده است [۲] بعدها روز شبات در نزد یهودها روز جشن گردید زیرا که یَهوَ خداوند بني اسرائیل در روز ششم خلقت جهان را بانجام رسانید و در روز هفتم بیاسود [۳] بنابر این یوم السبّت عربی نیز از همین ریشه و بنیان است

پیش از آنکه در خصوص امشاسپندان بکتب مذهبي مزدیسنان متوسّل شویم و بخصوصه از اوستا که سرچشمهٔ اطلاّعات دینی است از فرشتگان بزرگ نام و نشانی جوئیم به بینیم از گوشه و کنار تاریخ اسمی از آنان هست یانه بحسب قدمت زمان نخست بیکی از آثار خطوط میخی عهد اسور بانیپال Assurbanipal پادشاه اشور که از سال ۶۶۷ تا ۶۲۶ سلطنت داشته است متوجه میشویم درجزو خطوط میخی این پادشاه از چندین پروردگاران خارجه اسم برده شده است از آنجمله اسارامزش Assaramazaš و هفت انوناکي

۱ بفال نیک و بروز مبارک شنبد نبید گیر و مده روزگار خویش به بد منوچهری

۲ رجوع شود به Akkadische Fremdwörter von Heinrich Zimmern Leipzig 1917 S. 67.

۳ رجوع شود به تورات کتاب موسی باب دوم فقره اول

Anunnaki برخی از مستشرقین احتمال میدهند که از این دو اسم اهورامزدا و هفت امشاسپندان مقصود باشند [۱]

در خطوط میخی که از خود پادشاهان هخامنشی زرتشتی کیش بجا مانده است درهیچ جا صراحتهً از فرشتگان بزرگ اسمی نیست گذشته از آنکه کلیه کتیبه های آنان سیاسی است و با امور مذهبی نپرداخته است نام اهورامزدا که تقریباً درهرجمله تکرار شده است مجالي از برای ذکر اسامی فرشتگان که بمنزله وزیران اهورا هستند نداده است با وجود این دانشمند انگلیسی مولتون Moulton گمان کرده است که درکتیبهٔ بیستون ازکلمات خشترا که بمعني سلطنت است و شیائیش که بمعني خوشی و شادمانی است شهریور امشاسپند و خردادامشاسپند اراده شده باشد [۲]

مورّخین قدیم یونان نیز اسمی از این فرشتگان نبرده اند ولی این سکوت دلیل نامعلوم بودن آنان در آن عهد نیست چه درکتب مورّخین مذکور یک دسته از اسامی خاص مردمان قدیم ایران برای ما محفوظ مانده و بخوبی دلیل است که در آن دوران مانند این زمان اسامی فرشتگان براي تیمّن و تبرّک جزو اسامي خاص شده بود همینطوریکه از عهد قدیم تابامروزاسامی برخی ازفرشتگان دین یهود مثل جبرائیل و میکائیل و رفائیل درمیان یهودان و عیسویان و مسلمانان از اسامی خاص اشخاص شده است [۳] اسم بهمن و اردشیر از زمان بسیار کهن باشخاص داده شد هرودت و ارسطو از ارتبانوس اسم میبرند که پسر هیستاسپس (گشتاسب) و برادر داریوش بزرگ بوده است کتزیاس طبیب ارد شیر دراز دست از یک ارتبانوس دیگری اسم میبرد که کشنده خشیارشا پدر اردشیر بوده است در ارتبانوس اسم دومین امشاسپند اشا (اردیبهشت) دیده میشود ارتبانوس بجای اشاوان آمده است که درگاتها و سایرقسمتهای اوستا صفت مانند استعمال شده است یعني باشا تکیه کننده و

۱ رجوع شود به Geschichte der Meder u Perser von Prašek II Baud Gotha 1910 S 120.

۲ رجوع شود به Die griechischen und lateinischen Nachrichten über die Persische Religion von Carl Clemen, Giessen 1920 S. 71.

۳ - Raphaël, Michel, Gabriel . . . . . .

براستی و درستی پناهنده کتزیاس نیز از اوخسیارتس پسر داریوش دوم و برادر اردشیر دوم ذکری کرده است مورّخ دیگر یونانی فیلارخس Phylarkhos که در قرن سوم پیش از مسیح میزیسته همین اسم را ضبط کرده است کتزیاس از یک اوخسیارتس بسیار قدیمی اسم میبرد که پادشاه باختر بوده است و نینوس Ninos مؤسّس مملکت نینوا اورا شکست داده است [۱] مورّخ رُمی دیودُر Diodor که در پایان قرن اخیر پیش از میلاد بسر میبرده همین اسم را یاد کرده است اوخسیارتس یا بقول مورّخین دیگر اوخشارس متضمن اسم سومین امشاسپند خشترا (شهریور) میباشد اوخسیارتس در کتب یونانیها بجای هوخشترا میباشد که غالباً در اوستا آمده و بمعنی فرمانده خوب و خسرو نیک است

در جزو اخبارات مورّخین یونان بسا باسامی خاص ایرانی بر میخوریم که بخوبی یاد آور امشاسپندان اوستاست برای اختصار بدو مثال فوق اکتفا کردیم در سنّت پارسیان است که یکی از پسران اسفندیار بهمن نام داشته است و جان خودرا برای انتشار کیش مزدا فدا نموده است درمیان اشخاص تاریخی عهد هخامنشیان خود شاهنشاه اردشیر برای تبرّک اسم نخستین امشاسپند بهمن را بخود داد گذشته از آنکه اسم اصلی او اسم دومین امشاسپند اشا میباشد [۲] غالباً در جزو اخبار یونانیها میخوانیم که پادشاهان هخامنشی برای خوشنودی زمین قربانی میکردند و فدیه میآوردند هرودت در عادات و رسومات ایرانیان مینویسد که بآفتاب و بماه و بزمین و بآتش و به باد قربانی میکردند [۳] کزنفون در خصوص لشکرکشی کورش بزرگ باشور میگوید همینکه لشکریان بخاک اشور رسیدند کوروش فرمان داد که از برای خوشنود ساختن پروردگار زمین و فرشتگان دیگر و ناموران

۱ لشکر کشی پادشاه نینوس بضدّ باختر از جزو افسانه های دربار هخامنشیان بوده است که کتزیاس در مدّت اقامت خود در آنجا شنیده است

۲ رجوع شود به Grundriss der iran. Philo. Die iranische Religion von Jackson S 635.

۳ هرودُت Herodote 1. 131.

اشور شربتی نیاز کنند باز همین مورّخ مینویسد بفرمان کوروش گاوی برای هرمزد اسبی برای مهر (متزا) ستوری برای زمین و چندین قربانی دیگر نیاز پروردگاران اشور گردید [1] از این قبیل اخبارات در کتب مورّخین یونان و رُم بسیار دیده میشود و میتوان دریافت که ایرانیان دوره هخامنشی معتقد فرشتگانی بوده که پرستاری زمین و آب و گیاه و آتش و چارپایان وغیره را سپرده بآنان میدانسته اند و از برای خوشنود ساختن شان فدیه میآورده اند بخصوصه که در چندین جای اوستا چنانکه ذکرش بیاید از سپنت آرمتی (سفندارمذ) و اشا وهیشتا (اردی بهشت) زمین و آتش اراده شده است بنابر این فدیه های مذکور نیاز این فرشتگان میشده است یکی از کتب قدیم که ممکن بود بتوسّط آن اطلاعات مفصّل و نسبةً درست در خصوص آئین ایران بدست آوریم موسوم بود به فیلیپینا Philippina که از میان رفته است نویسندهٔ آن مورّخ یونانی تئوپونپوس Theopompos معاصر فیلیپ و پسرش اسکندر بوده است بنا بسنّت زرتشتیان که قائل اند بفرمان اسکندر اوستا بیونانی ترجمه گردیده وبنا بقدمت تألیف فیلیپینا آن هم در عهدیکه یونانیان بیشتر از ایرانیان اطلاع داشته اند میتوان گفت که این کتاب بسیار گران بها بوده است درجزو هشتم آن از آئین مُغها صحبت میشده است مورّخ دیگر یونانی پلوتارُخس Plutarkhos که در سال ٤٦ میلادی تولد یافته و ۱۲۵ میلادی درگذشته است کتاب مذکور را خوانده و از آن استفاده کرده است آنچه پلوتارُخس در خصوص مذهب ایران از طول زندگانی جهان و ادوار مختلفه آن مینویسد و آنچه از ستیزه اریمانوس (اهریمن) بااورمزدس (هرمزد) و پیروزی یافتن هرمزد نقل میکند کلیّه از کتاب فیلیپینا برداشته شده است شاید هم در جائیکه با آن همه دقّت ازفلسفه دین

---

۱ کزنفون در کتاب کیروپدی Kyropädie 3,3 و 3,8 مقصود از شربتیکه نیاز پروردگاران اشور شد هوم میباشد کزنفون در سال ٤۳۰ یا ٤۲۵ پیس از مسیح تولد یافته و در سال ۳۵۲ درگذشته است

زرتشت صحبت میشود از کتاب مفقود شده مذکور باشد [۱] اطلاّع مختصری که بتوسط پلوتارخس در خصوص امشاسپندان بما رسیده بسیار مهم است چه مأخذ همانطوریکه گفتیم کتاب فیلیپیناست که در قرن چهارم پیش ازمسیح تألیف یافته است از جمله گوید هرمزد شش پروردگاربیافرید فرشته منش پاک یا نهادنیک فرشته راستی فرشته قانون و نظم فرشته خرد و دانائی فرشته ثروت و مال فرشته خوشي بخشنده ونیکی دهنده گذشته از آنکه مورّخ مذکور این فرشتگان یا بقول خوداو این پروردگاران را ازخصایص دین زرتشتی و آئین مُغ میشمرد معانی که از براي هریک آنها داده است تقریباً چنانکه بزودي خواهیم دید موافق معانی حقیقی آنها ست [۲] پس از پلوتارخس خبر جغرافی دان یونانی استرابون Strabon که شصت سال پیش از مسیح تولّد یافته بسیار مهّم است که میگوید در کاپادُک پرستشگاه اومانوس Omanos (وهومناه) و اناداتوس Anadates یا Anadatos (امرتات) را دیده است [۳] بنابر این معبد مذکور متعلق بوده است به اولین و ششمین امشاسپند بهمن و امرداد اصول و فلسفه امشاسپند از خصایص آئین مزدیسنا و ازارکان مهم این دین است بطوری پیوسطه و مربوطه بآن است که بهیچ وجه تفکیک آن از سایر تعلیمات اوستائی ممکن نیست دلایل تاریخی و لغوی نیز دلیل است که اصول امشاسپندیا مزدیسنا یکجا بوجود آمده بنیان و ریشه این اصول چنانکه دیدیم در خود گاتها ست امروز تا بآن اندازه ای که نگارنده اطلاّع دارم کسی از دانشمندان و مستشرقین معروف احتمال نمیدهد که این اصول از تأثیر نفوذ بابلی و سامی باشد ما دامیکه ما از برای اثبات قِدمت یا آریائی بودن یکی ازمسائل مزدیسنا از وید برهمنان و آئین کهن هندوان یعنی برادران آریائی خود دلایل و نظایری در دست داریم درهمسایه نبایدبکوبیم دانشمند

۱ رجوع شود به Geschichte der Religion im Altertum, Die Religion bei den iran. Volkern von Tiele, Deutsche Ausgabe von Gehrich Gotha 1903 S. 7.

۲ De Iside et Osiride, C 46—47.

۳ Persische Anahita Oder Anaitis von Windischmann München 1856 S. 36. کاپادُک در خطوط میخی بیستون کاپاتوکا آمده است ایالتی است در طرف شرقی آسیای صغیر خود استرابون درانجا تولد یافت (اناطولی)

مرحوم فرانسوي دارمستتر با آنکه همیشه طرفدار این بود که امشاسپندان ایرانی مربوطه به ادیتیاي Aditya هندو است [۱] در چند سال اخیر عمرش تقریباً هزار سال تفاوت میان اعتقاد پیشین و متأخر او پیدا شد [۲] مدّعي گردید که ایجاد امشاسپندان از تأثیر نفوذ فلسفه فیلون Philon فیلسوف یونانی و یهودی میباشد که ۲۰ سال پیش از مسیح متولّد شده و در سال ۲۵ میلادی درگذشته است و یکی از پیشروان فلسفه جدید افلاطوني بوده است (Nouveau platonisme) و حتّی بر خلاف کلیّه شواهد تاریخی قدمت تدوین گاتها را تا قرن اول میلادي کشانید یعنی در همان اوقاتیکه فلسفه مذکور نو افلاطونی بوجود آمده است چون دارمستتر خود اسرائیلی بود طبعاً میلی داشت که کلّیه مزدیسنا را در تحت نفوذ دین یهود قرار دهد ولی عقاید انقلابی او در میان دانشمندان دیگر طرفداري پیدا نکرد و برخلاف او مباحثات بسیار نموده اند [۳] در صورتیکه استرابون که در شصت سال پیش از مسیح تولّد یافته صراحتهً در کتاب جغرافیای خود از معبد بهمن و امرداد در کاپاتوکا (آسیاي صغیرا تا طولی) خبر داده میگوید که خود دیده است مجسّمه بهمن را در روز جشنی میگردانیده اند ما نمیتوانیم با دارمستتر هم عقیده شده تشکیل امشاسپندان را پس از فیلون که از حیث زمان متأخرتر از استرابون میباشد بدانیم قطع نظر از آنکه مأخذ خبر پلوتارخس راجع بامشاسپندان که ذکرش گذشت از قرن چهارم پیش از مسیح است

گفتیم که امشاسپندان به آدیتیای Adityas برهمنان مربوط است در آئین هندوان آدیتیا عبارت است از هفت تن از پروردگاران ولی اسامی همه آنها معلوم نیست چنانکه اسامی همه ۳۳ پروردگاران دیگر که در وید

---

۱ رجوع کنید به Ormazd et Ahriman par Darmesteter. Paris 1877 p 38 – 36

۲ Le Zend Avesta par Darmesteter III vol. Paris 1893 p. LII

۳ رجوع کنید به Geschi. der Reli. im Altert. von Tiele Deutsche Ausg v. gebrich s. 38

Jackson. (Grund.der irani. Philolo.) irani Religion s. 635 و به

Geldner. Avestalitteratur (Grund der Irani. Philol.) S. 39. و به

از آنان صحبت شده بها نرسیده است آدیتیا یعنی پسران آدیتی که الهه ای میباشد از میان این هفت برادر اسم ورونا Varuna ومترا غالباً تکرار شده است و گاه هم ایرمان در جزو آنان شمرده میشود

اینک به بینیم در خود اوستا این فرشتگان دارای چه مقامی هستند گرچه سراسر اوستا یعنی در گاتها و کلیه یسنا و یشتها و ویسپرد و وندیداد و در همه کتب مذهبی پهلوی از عظمت و جلال این فرشتگان صحبت میشود بهیچ یک از قطعات اوستا بر نمیخوریم که در آن ذکری از امشاسپندان نشده باشد در خود گاتها در هر قطعه دیده میشوند مگر آنکه در اینجا چنانکه گفتیم غالباً از صفات اهورامزدا هستند انسان باید در طیّ زندگانی بکوشد که دارای خصلت راستی و درستی و نظم (اشا) اهورا گردد باید چنان پاک و آراسته و نیک اندیش باشد که بصفت ستوده پاک منشی (وهومناه) رسد محبّت و فروتنی و بردباری را (آرمتی) باید یگانه مایه رستگاری خود شمرد در صورتیکه راستی و درستی آرزوی انسان شد ضمیر و نهاد پاک و اندیشه اش بی آلایش گردید تواضع و محبت را پیشه خود ساخت لاجرم بدو خصلت دیگر رحمانی کمال (هروتات) و جاودانی (امرتات) نائل گردد چون چنین شد آنگاه سلطنت ایزدی و قدرت خداوندی (خشترا) او را در پناه خود گرفته همواره در کشور جاودانی و مملکت روحانی باریتعالی (خشترا) در ساحت قدس پروردگار و معبود خویش بیارامد در سایر قسمتهای اوستا نیز همین معانی از این شش فرشتگان برمیآمد و بعلاوه چنانکه در خود گاتها از ملائکه مقرّبین هم شمرده میشوند و واسطه فیض میان اهورامزدا و بندگان میباشند [1] در قطعات یسنای ۲۹ که گفتگو و سؤال و جوابی است میان اهورامزدا و زرتشت و برخی از این فرشتگان شخصیّت امشاسپندان واضح و آشکار است [2] امّا در سایر قسمتهای اوستا نخست در هفت ها پنج بار کلمه امشاسپندان تکرار شده است [3] گاهی نیز کلمه امشاسپند

۱ رجوع شود به یسنا ۳۳ قطعه ۱۲ ۲ رجوع شود به قطعات ۲ و ۳ و ۷
۳ رجوع شود به یسنا ۳۵ فقره ۱ و یسنا ۳۷ فقره ٤ و یسنا ۳۹ فقره ۳ و یسنا ٤۲ فقره ۱ و ٦

بدون سپنت برای فرشتگان بزرگ آمده است [۱] در فروردین یشت عدد هفت تن بودن آنان نیز معیّن گردیده است [۲] در ماه یشت بتوسّط امشاسپندان فرّوشکوه بزمین بخشیده میشود [۳]

در فرگرد ۱۹ وندیداد در گرزمان garonmâna (عرش) در آنجائیکه مقام خود اهوراست با امشاسپندان در روي تخت زرین جاي داده شده است [٤] در فروردین یشت میخوانیم که اهورامزدا در ترکیب زیباي امشاسپندان تجلّی میکند [٥] در مهریشت و فروردین یشت آمده است که امشاسپندان باخورشید هم اراده هستند [٦] در فرگرد ۱۹ وندیداد میگوید که امشاسپندان بر روي هفت کشور فرود آمده (سلطنت میکنند) [۷] در نخستین یشت که مختص بهرمزد است نسبت این فرشتگان بپروردگار معین گردیده گوید وهومن آفریدهٔ من است ای زرتشت اردي بهشت آفریدهٔ من است ای زرتشت شهریور آفریده من است اي زرتشت سپندارمذ آفریدهٔ من است ای زرتشت خرداد و امرداد هر دو از آفریدگان من هستند ای زرتشت [۸] بخصوص آنچه در فروردین یشت از امشاسپندان ذکر شده است بسیار قابل توجّه و دقّت است در فقرات ۸۲ و ۸۳ و ۸٤ آمده است «ما بفروهرهاي نیک و توانا و مقدّس پاکان درود میفرستیم وبآن فروهرهای امشاسپندان درخشنده و تند نظر و بزرگ و بسیار توانا و دلیر و جاودانی و مقدس و آفریده اهورا که هر هفت یکسان اندیشند که هر هفت یکسان سخن گویند که هر هفت یکسان رفتار کنند کسانی را که یک خیال و یک کلام و یک کردار است کسانی را که یک پدر و سرور است و اوست آفریدگار

---

۱ رجوع شود به یسنا ۲۱ فقره ۲
۲ یشت سیزدهم (فروردین یشت) فقره ۸۳
۳ یشت هفتم (ماه یشت) فقره ۳
٤ فرگرد نوزدهم وندیداد فقره ۳۳ و فقره ۳٦
٥ یشت سیزدهم (فروردین یشت) فقره ۸۱
٦ یشت دهم (مهریشت) فقره ٥٠ ویشت سیزدهم (فروردین یشت) فقره ۹۲
۷ فرگرد نوزدهم وندیداد فقره ۱۳
۸ یشت اول (هرمزد یشت) فقره ۲٥

اهورامزدا کسانیکه یکی از آنها نظر روح دیگری است کسانیکه بهومت اندیشند و بهوخت اندیشند و بهورشت اندیشند کسانیکه راه آنان روشن و درخشان است وقتیکه بسوی زَوْر پرواز کنند» فقرات فوق گویای مقام اتحّاد و یکرنگی امشاسپندان و منسوب بودن آنان است بیک پدر و بزرگ

در یکی از دعاهای متأخر مزدیسنان (کشتی افزون) که در جزو خورده اوستاست ازسی و سه امشاسپندان صحبت شده است گذشته از این یک فقره دیگردر هیچ جا بچنین عددي براي امشاسپندان بر نمیخوریم [۱] در جزو خورده اوستا نماز دیگري نسبةً متأخر موسوم است به آفرین هفت امشاسپندان که از فقره یک تا هشت مرتباً از امشاسپندان و یاران وهمکارانشان و همآوردان و دشمنان آنان که بعدها در جزو هریک امشاسپندان صحبت خواهیم داشت اسم میبرد

از فقره هشت تا فقره ۱۸ نماز مذکور بسایر ایزدان درود فرستاده میشود [۲] در دو سیروزه کوچک و بزرگ بهر یک از امشاسپندان درود وتحیّات تقدیم میگردد بقول زرتشتیان در قدیم هریک ازامشاسپندان را در اوستا یشت مخصوصی بوده است امروز فقط درمیان نیست و یک نشت یشت دوم مخصوص بهفت امشاسپندان و یشت سوم و چهارم از آن اردي بهشت وخرداد است احتمال دارد که سنّت زرتشتیان را نیز حقیقتی باشد چه رساله پهلوي بهمن یشت که امروز در دست است هرچند که تألیف آن متأخر است ولی از روی مواد کهنه تری ترتیب داده شده است [۳] بنابر این رساله مذکور باسم نخستین امشاسپند است

در کتب پهلوی نیز مانند اوستا غالبا از امشاسپندان اسم برده شد بقول دینکرد امشاسپندان بنزد شاه گشتاسب در آمده اورا بدین زرتشت

---

۱ رجوع شود به Avesta von Spiegel Bd. III S. 4.
و به خورده اوستای تیرانداز بمبئی سنه یزدگردی ۱۲۷۰ صفحه ۱۱
۲ رجوع شود به Avesta von Spiegel Bd III S. 234
۳ رجوع شود به Die Traditionelle Literatur der Persen von Spiegel. S. 128 –135,
Sacred Books of the East by West, Oxford 1880 p. 1—lix.
و به Essays on The Sacred Language, Writings and Religion of the Parsis by Haug p. 107.

دلالت کردند بندهش مقام و درجه هریک را مثل وزراء پادشاهی معیّن کرده گوید

وهومن که بمنزله بزرگ فرمدار یا رئیس الوزراست درصدر طرف راست اهورامزدا دارای نخستین رتبه است پس از آن باز از طرف راست اردیبهشت و شهریور در دومین و سومین درجه هستند از طرف دست چپ سپندارمذ وخرداد و امرداد بحسب ترتیب دارای مقام چهارمی و پنجمی و ششمی هستند

وهو vohu وهیشتَ vahišta وئیریه vairya سپنت spenta از صفات و بحسب ترتیب بمعنی نیک و بهتر و آرزو شده و مقدّس میباشد بعدها جزء لاینفک چهار تن از امشاسپندان گردیده گفتند وهومناه (بهمن) اشاوهیشت (اردی بهشت) خشترَ وئیریه (شهریور) سپنت آرمتی (سپندارمذ)

شش ماه از سال وشش روز ازماه یاسم این فرشتگان است و هریک بجای خویش گفته خواهدشد اکنون که بطور عموم دانستیم امشاسپندان چیست و اهمّیت آنان در مزدیسنا تا چه درجه است هریک از آنان را جداگانه شرح میدهیم

۱ بهمن

هرچند که در گاتها اشا دارای نخستین درجه است ولی بعدها عادت بر این جاری شده که بهمن در سر امشاسپندان جای داده شود

در اوستا وهومنَه vohumana در پهلوی وهومن و در فارسی وهمن یا بهمن گوئیم این کلمه مرکب است از دو جزء وهو بمعنی خوب و نیک است ومَنه از ریشه من که ذکرش گذشت میباشد در فارسی منش یا منشن گردید بنابراین هردو جزء این کلمه در زبان ما باقی است و میتوانیم مجموع آنرا به وه منش و خوب منش یابه نیک نهاد ترجمه کنیم بسابجای وهو صفت دیگر وهیشت آمده وهیشت مَنه گفتند یعنی بهترین منش

وهمن یا نهاد پاک ومنش نیک نخستین آفرید اهورامزداست

در عالم روحانی مظهر اندیشه نیک وخرد و دانائی خداوند است انسان را او عقل و تدبیر بهره بخشد و اورا بآفریدگار نزدیک کند بهمن همان فرشته ایست که در خواب روح زرتشت را به پیشگاه جلال اهورا رهنمائی نمود چنانکه گفتیم از زمان بسیار قدیم در ایران زمین و ممالک مزدیسنا این فرشته مورد توجّه بوده بنا بشهادت استرابون در آسیای صغیر ستایش او معمول بوده است یکی از وظایف بهمن این است که بانسان گفتار نیک تعلیم میدهد و از ژاژ گوئی وهرزه سرائی باز میدارد

خروس که از مرغکان مقدّس بشمار است و در سپیده دم بابانگ خویش دیو ظلمت را رانده مردم را به برخاستن و عبادت و کشت و کار میخواند مخصوص به بهمن است هم چنین لباس سفید مخصوص باین فرشته است درمیان گلها یاسمن سفید هم از آن و همن است

گفتیم که هریک از فرشتگان را دو جنبه است روحانی و جسمانی در عالم مادّی حفاظت و پرستاری مخلوقات اهورامزدا سپرده بآنان است که از طرف آفریدگار کلّ بپرورش و تربیت آنها میکوشند همه جانوران سودمند بحمایت بهمن سپرده شده است

دومین ماه زمستان که یازدهمین ماه سال باشد موسوم است به بهمن و نیزدومین روز ماه منسوب باوست دومین روز بهمن ماه بواسطه توافق اسم روز با اسم ماه در ایران جشن بزرگی بوده باسم بهمنگان یا بهمنجنه انوری گوید

بعد ما کز سر عشرت همه روز افکندی سخن رفتن ونارفتن ما در افواه
اندر آمد ردر حجرهٔ من صبحدمی روز بهمنجنه یعنی دوم بهمن ماه

ابو ریحان بیرونی در کتاب التفهیم چنین مینویسد «بهمنجنه بهمن روزی است از بهمن ماه و بدین روز بهمن سپید بشیر خالص پاک

خورند و گویند حفظ آیذ مردم را و فرامشتی بروذ و امّا بخراسان مهمانی کنند بردیکی که اندر و از هردانه خوردنی خورند کنند و گوشت هرجانوری و حیوانی که حلالند و آنچ آندرآن وقت اند رآن بقعه یافته شود از تره و نبات» آنچه شاعر معروف علي بن احمد طوسی که در وسط قرن پنجم هجری وفات یافته در کتاب لغت خود معروف به لغت فرس مینویسد نیز قابل توجه است در تحت کلمه بهمنجنه چنین میگوید بهمنجنه رسم عجم است چون دو روز از ماه بهمنجنه گذشته بوذي بهمنجنه کردندي و این عیدي بوذي و طعام پختندی وبهمن سرخ و بهمن زرد برسر کاسها برافشاندندي فرّخي گفت

فرّخش باذ وخذ اوندش فرخنده کناذ عیدفرخنده و بهمنجنه و بهمن ماه

چنانکه از عبارات ابوریحان بیرونی و اسدي طوسی برمیآید بهمن نیز اسم گیاهی است که بخصوصه درجشن بهمنجنه خورده میشد در طبّ نیز این گیاه معروف است و آن بیخیست سفید رنگ یا سرخ مثل زردک [1]

کلمه بهن behen فرانسه نیز از بهمن فارسی آمده است سابقاً ریشه آن را باسم بهن سرخ و بهن سفید در دواخانه ها استعمال میکرده اند [2]

سابقاً اشاره کردیم که در ادّبیات مزدیسنا از برای هریک از امشاسپند همکار یعنی یاران و همراهانی ذکرکرده اند هم چنین هریک را همستار یعنی رقیب و ضّد و دشمنی میباشد در اینجا مناسب است که متّذکر شویم انگره مینو (اهریمن) در آغاز همستار یا ضّد سپنت مینو بوده است چون بمرور سپنت مینو (خرد مقدّس) از شماره هفتگانه امشاسپند افتاده و بجای آن خود اهورامزدا را در سرفرشتگان بزرگ قرارداده اندلاجرم اهریمن نیز در مقابل اهورامزدا تصوّر شده است بعقیده نگارنده مأخذ اصلي اشتباه معروف که اهریمن را نقطه مقابل هرمزد خوانده اند همین است

---

۱ رجوع شود به تحفه حکیم مؤمن و بحرالجواهر
La Grande Encyclopédie française
۲ رجوع شود به

ایزد ماه ایزد گوش ایزد رام از همکاران امشاسپند وهمن شمرده میشوند آک منا Aka Manah یعنی بدمنش بازشت نهاد دشمن بزرگ و رقیب بهمن است [۱]

۲ اردی بهشت

بر افکندای صنم ابر بهشتی زمین را خلعت اردیبهشتی [۲]

در اوستا اشا وهیشتَ Aša vahišta در پهلوي اشا وهیشت یا ارت وهیشت و در فارسی اردی بهشت گوئیم جزء اوّلي این کلمه اشا از جمله لغاتی است که معنی آن بسیار منبسط است راستی و درستي و تقدّس و قانون و آئین ایزدي و پاکی جمله از معانی آن است و این کلمه بسیار در اوستا استعمال شده است فقط در گاتها که ۸۹۶ فرد شعر بیش نیست صد و هشتاد بار کلمه اشا تکرار شده است تشخیص معانی آن نیز دشوار است بسا در یک قطعه یا یک جمله گهی بیکی از معانی مذکور است و گهی از آن فرشته اي اراده شده است در سانسکریت رتا rta و در لاتینی راتوس ratus گویند [۳] بسا در گاتها از خانه یا بوستان اشا فردوس مقصود میباشد چنانکه بوستان و سراي وهومناه نیز بهمین معني است [۴] جزء دیگر این کلمه که وهیشت باشد صفت تفضیلی است یعنی بهتر بهشت که در فارسي بمعنی فردوس است از همین کلمه میباشد پس معني اردی بهشت بهترین راستی و درستی است در آئین مزدیسنا آمال و آرزوی هر کسی باید این باشد که از پرتو راستی و درستی خویش از زمرهٔ اشوان یا پاکان و مقدّسین گردد کلیّه کسی که پیرو قوانین مزدا و معتقد بدین راستین است آشونْ ašavan خوانده میشود غالباً خود زرتشت در اوستا اشو خوانده شده است آنکه از اشا روی بگرداند و بکیش دروغین گرود درگونت dregvant یعنی پیرو دروغ نامیده میشود بخصوصه در جزو اسامی خاص ایرانی بیکدسته از اسامی برمیخوریم که با اشا یا ارت ترکیب شده است سه نفر از

---

۱ نزد اهالي کوهستانهای ایران بهمن اسم برفی است که بواسطه تراکم و از دیاد از بالای کوهها سرازیر شده بدره و دشت میریزد و آنرا در فرانسه Avalanche گویند

۲ دقیقی المعجّم فی معاییر اشعار العجم

۳ رجوع شود به کتاب خرمشاه ص ۷۰-۷۲ ۴ رجوع شود به یسنا ۳۳ قطعه ۳

پادشاهان سلسلهٔ هخامنشی موسوم بوده‌اند به ارتخشترا همین اسم بتدریج اردشیر گردید معنی آن کشور یا سلطنت نیک و پاک میباشد

اردی بهشت در عالم روحانی نماینده صفت راستی وپاکی و تقدّس اهورامزداست و در عالم مادّی نگهبانی کلّیه آتشهای روي زمین بدو سپرده شده است سومین یشت مختص باین فرشته است دومین ماه بهار و سومین روز ماه نامزد است به اردی بهشت در روز سوم اردي بهشت ماه بواسطه اتفّاق دو اسم باهمدیگر در ایران قدیم جشنی میگرفته اند موسوم به اردي بهشتگان [1] بقول بندهش گل مرزنگوش مخصوص باوست [2]

ایزد آذر ایزد سروش ایزد بهرام از همکاران و یاران امشاسپند اردي بهشت شمرده میشوند اندرا Indra که بقول بندهش و دینکرد دیو فریفتار و گمراه کننده است همستار و دشمن بزرگ اردیبهشت محسوب است نماز معروف اشم وهو نیز نماز اشا گفته میشود

۳ شهریور

زشهریورت باد فتح وظفر بزرگی وتخت وکلاه و کمر (فردوسي)

در اوستا خشتر وئیریه Xšathra Vairya در پهلوي خشتریور و در فارسی شهریور یا شهریر گوئیم [3] جزء اول این کلمه بمعنی سلطنت و مملکت است باین معني در خطوط میخی هخامنشیان بسیار استعمال شده است کلمه شهر که امروز در فارسی بجاي بلدهٔ عربی است ازخشتر آمده است در قدیم نیز از خود کلمه شهر مملکت اراده میشده است میگفتند ایرانشهر یعنی کشور ایران [4] در کلمه شهریار تاکنون معنی اصلي محفوظ ماند چه آن

۱ رجوع شود به آثار الباقیه بیرونی چاپ زاخو Sachau ص ۲۱۹ ۲ رجوع کنید به بندهش Bundehesh von Justi Cap. XXVII گل مرزنگوش (مرزنجوش) ریز سفید رنگ مایل بسرخی است گل مانند خود گیاه خوشبو است (تحفة المؤمنین)

۳ چو در روز شهریر آمد به شهر رشادي همه شهر را داد بهر لبیبی

(فرهنگ انجمن آراي ناصري)

٤ از آفریدون که جهانران پارسیان بوده است حکایت کنند که زمین را سه بخش کرده بمیان سه فرزند خویش پاره مشرقی که اندرو ترک و چین است بسرش را داد توزپارهٔ مغربی که اندر وروم است بسرش رادادسلم و پاره میانگی که ایرانشهر است بسرش را داد ایرج ابوریحان بیرونی التفهیم فی صناعة التنجیم و رجوع کنید به معجم البلدان یاقوت حموي

بمعنی پادشاه مملکت است جزء دومی این کلمه صفت است بمعنی آرزو شده از ور var مشتق است در خطوط میخی و گاتها واوستا بمعنی انتخاب نمودن و برگزیدن و گرویدن بسیار استعمال شده است در پهلوی واور و در فارسی باور گردید

شهریور را بکشور آرزو شده یا سلطنت مطلوبه میتوان ترجمه نمود بسا در اوستا ازشهریور کشور جاودانی اهورامزدا سرزمین فنا ناپذیر و بهشت برین اراده گردیده است در آنجائیکه مقام خود اهورا و فرشتگان است انسان باید چنان زندگانی بسر برد که پس از مرگ شایسته این مملکت گردد شهریور در عالم روحانی نماینده سلطنت ایزدی و فر و اقتدار خداوند است در جهان مادّي پاسبان فلزّات است از اوست فر و فیروزی پادشاهان دادگر چون نگهبانی فلزّات با اوست از این رو اورا دستگیر فقراء و فرشته رحم و مروّت خواندند [۱] گاهي هم در اوستا از کلمه شهریور فلّز اراده شده است [۲] در کتاب روایت ضبط است که شهریور آزرده و دلتنگ میشود از کسیکه سیم و زر را بد بکار اندارد یا بگذارد که رنگ زند ششمین ماه سال و چهارمین روز ماه موسوم است به شهریور روز شهریور در شهریور ماه جشني بوده موسوم به شهریورگان بنا بقولي آنرا نیز آذر جشن میگفتند [۳] بقول بندهش ریحان (شاسپرغم Basilicum) مخصص بشهریور است [۴] ایزد مهر ایزد آسمان ایران از یاران و همکاران شهریور شمرده میشوند دیو سئورو sauru که بقول بندهش دیو سلطنت بد و آشوب ومستي است رقیب و دشمن درک شهریور است [۵]

۴ سپندارمذ

سپندارمذ پاسبان تو باد زخرداد روشن روان تو باد (فردوسی)
در اوستا سپنتَ آرمئیتی Spenta Armaiti در پهلوی سپندارمت

---

۱ رجوع کنید به سي روزه فقره ٤
۲ رجوع کنید به فرگرد نهم وندیداد فقره ۱۰
۳ آثارالباقیه (ابو ریحان بیرونی) چاپ پروفسور زاخو Sachau ص ۲۲۱
٤ بندهش Bundehesh von Justi Cap. xxvii
۵ سئورو Sauru در پهلوي ساور و در فارسی ساول میباشد

در فارسی سپندارمذ یا سپندارمد و اسپندارمد واسفندارمذ وسفندارمز گوئیم

سپنت صفت است .بمعنی که سابقاً شرح دادیم بعدها بآرمئیتی متصّل شده است آرمیتی .بمعنی فروتنی وفداکاری است درویدا این فرشته نیز آرمتي گفته میشود در یک جاي ریگ وید چنان که گاهی در اوستا .بمعنی زمین آمده است در پهلوي آنرا بخرد کامل ترجمه کرده اند

سپندارمذ در عالم معنوي مظهر محبّت وبردباری وتواضع اهورامزد است در جهان جسمانی فرشته ایست موّکل زمین باین مناسبت آنرا مئونّث دانسته دختر اهورامزدا خوانده اند سپندارمذ موّظف است که همواره زمین را خرم و آباد و پاک وبارور نگهدارد هر که بکشت و کار پردازد وخاکي را آباد کند خوشنودی سفندامذ را فراهم کرده است کلیّه خوشنودی و آسایش در روی زمین سپرده بدست اوست مانند خود زمین این فرشته شکیبا و بردبار است بخصوصه مظهر وفا و اطاعت و صلح و سازش است ایزد آبان ایزد دین ایزدآرد از همکاران و یاران او شمرده میشوند دیو ناخوشنودي و خیره سري تروميئتی Taromaiti همستار یا رقیب و دشمن بزرگ سفندارمذ محسوب است آخرین ماه سال و پنجمین روز ماه موسوم است به سپندارمذ در ایران قدیم در این روز جشن میگرفته اند بقول ابوریحان بیرونی این عید بزنان تخصیص داشته و از شوهران خود هدیه دریافت میکرده اند ازاین رو به جشن مرْدگیران معروف بوده است [1]

---

۱ وکان فیمامضي هذاالشهر و هذاالیوم خاصةً عیدالنساء و کان الرجال یجودون علیهن و قدبقی هذا الرسم باصفهان و الرّی و سائرُ بلدانِ فهله ویسمّی بالفارسیة مزدکیران (آثار الباقیه ص ۲۲۹) ابوریحان در کتاب دیگرخود التفهیم این جشن را مردگیران ضبط کرده است یعنی در یک نسخه خطی که نگارنده درکتابخانه ملّی پاریس دیده ام مردگیران مندرج است عجالةً و سایل تحقیق ندارم عین عبارت کتاب التفهیم از اینقرار است «مردگیران نبشتن رُقعها گزدم این از رسمهای پارسیان نیست و لیکن عامیان نو در آوردند این روز برکاغذها نویسند و بردرخانه آویزند تا اندرو گزند اندر نیاید و به پنجم روز است از اسفند ماه پارسیان نبشتن رقعها گزدم را مردگیران خوانند زیراکه زنان بر شوهران اقتراحها کردندی و آرزوها خواستندي» غالب فرهنگها مثل فرهنگ سرودي و برهان جامع و برهان قاطع و انجمن آرای ناصري مردگیران ضبط کرده و این جشن را در آخرین پنج روز سفندار ماه قرارداده اند

بید مشک گل مخصوص سپندارمذ میباشد

۵ خورداد و امرداد

در اوستا هروتات Haurvatat و امرتات Ameretat و در پهلوی خُردات و امردات آمده است این دو فرشته همیشه باهم نامیده میشوند نسبت بسایر امشاسپندان از آنها کمتر اسم برده شد هروتات از کلمه هُر و haurva مشتق است که در گاتها و سایر قسمتهای اوستا بسیار استعمال گردیده بمعنی کامل و تمام و بی نقص و بی عیب میباشد همین کلمه در فرس درخطوط میخی هرُوَو haruva آمده است در سانسکریت سرو sárva گویند بنا بر این خرداد یعنی کمال و رسائی وصحّت گذشته از آنکه حفاظت یکی از ماههای سال سپرده باین فرشته و باسم اونامزد نموده خرداد ماه گوئیم بیک شکل دیگر نیز اثری از او در زبان ما باقی است باین معنی که کلمه هر (هرکس و هرچیز) از ریشه وُن خرداد است واز هرُوَو haruva فرس آمده است [۱] امّا امرداد آنچه در ترکیب و تجزیه کلمه امشاسپند ذکر کردیم در این جا نیز مصداق مییابد امرداد یعنی بیمرگی یا بعبارت دیگر جاودانی این دو فرشته مظهر کمال و دوام اهورامزدا هستند در جهان دیگر این دو بخشایش رحمانی جزای اعمال نیکوکاران است اهورامزدا خوشي (خرداد) و جاودانی (امرداد) را بکسی بخشد که در دنیا پندار و گفتار و کردارش بر طبق آئین مقدّس بوده است [۲] در عالم مادی پرستاري آب با خرداد و نگهبانی گیاه با امرداد میباشد این دو وظیفه از برای آنان از زمان قدیم معلوم بوده است چه در خود گاتها اشاره بآن شده است [۳] چنانچکه از پیش گذشت استرابون معبد امرداد را در آسیاي صغیر دیده است دراوستا یشت چهارم ازآن خورداد است سومین و پنجمین ماه موسوم است به خرداد و امرداد روزششم و هفتم ماه نیز باسم این دو فرشته است این دو روز را در ماههای مذکور عید میگرفته

۱ رجوع کنید به Grundriss der Neupers. Etymo. von Horn
وبه Etudes iraniennes par Darmesteter p. 182
وبه Handbuch der Avestasprache von Geiger
وبه Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae

۲ رجوع کنید به گاتها یسنا ٤٧ قطعه ۱ و هرمزدیشت فقره ۲۵

۳ رجوع شود به گاتها یسنا ۵۱ قطعه ۷

اند باسم جشن خورداد گان و مردادگان [۱] بقول سنّت حضرت زرتشت در خردادروز ازفروردین ماه تولّد یافة و در این رزمبعوث شده و در این روز گشتاسب دین پذیرفة است و در این روز رستا خیز بوقوع خواهدپیوست

ایزد تشتر و ایزد فروردین و ایزد باد از همکاران خرداد میباشند ایزد رشن و ایزد اشتاد و ایزد زامیاد از یاران و همکاران امرداد شمرده میشوند دیو گرسنگی و تشنگی تئرو Tauru و زئیریک که دربند هش تاریچ و زاریچ نامیده میشوند از همیستاران و دشمنان خرداد و امرداد هستند این دو دیو نیز مانند دو فرشته رقیب خود همیشه یکجا نامیده میشوند

گل سوسن مخصوص بخرداد و گل چمبک از آن مرداد است [۲]

---

۱ بقول برهان قاطع خرداد روز در خرداد ماه موسوم است بجشن نیلوفر

برون رفت شادان بخرداد روز ینبک اخور و فال گیی فرور (فردوسی)

روز مرداد مژده داد بدان که جهان شد بطبع باز جوان (مسعود سعد)

۲ چمبک گلی است زرد رنگ خوش بو و تند در تحفة المؤمنین ضبط است که جبه بهندی زنبق را گویند در فرهنگها چنبا و جنبی مندرج است و شعرا نیز استعمال کرده اند الحال در ایران یک قسم گل یاس باین اسم معروف است و یک قسم ترنج نیز در گیلان موسوم است به چنبا این کلمه اصلاً از هند آمده است در سانسکریت چمپا کا و در هندوستانی چما گویند رجوع کنید به قسمت لغات بندهش چاپ و ترجمه یوستی Justi

* * * *

در خصوص خورداد وا مرداد رجوع کنید به Haurvatât et Ameretât par Darmesteter Paris 1875

در خصوص امشاسپندان بطور عموم رجوع شود به کتابهای ذیل

Die Iranische Religion G. ir. Ph von Jackson S 633-639 Eranische Alterthumskunde von Spiegel II 20-27 Leipzig 1873. Des origines du Zoroastrisme par de Harlez p 43-74. Philosophie religieuse du Mazdéisme sous les Sassanides par Casartelli Paris 1884 p 66-69 Rapp, die Religion u Sitte der Perser nach den griechischen und romischen quellen S. 63-66 Geschichte der Religion im Altertum, Die Religion bei den iranischen volkern, Deutsche Ausgabe von Gehrich Gotha 1903 S. 200-215

دانشمند الماني پروفسور مارکوارت Marquart نیز رساله اي در خصوص امشاسپندان نوشته است در سال ۱۹۲۰ میلادی در تران با بدرخواستم نسخه خطی آن را که هنوز چاپ نشده بود براي مطالعه بنگارنده داد متأسفانه بواسطه نامرتب بودن نسخه و بواسطه یاد داشتهاي عدیده که خطش ناخوانا بود نتوانستم از آن استفاده کنم

دکتر برنهارد گیگر Dr. Bernhard Geiger پروفسور در وینه کتابی در خصوص امشاسپندان تألیف کرده است پس از فرستادن این مقاله بمطبعه کتاب مذکور بدست نگارنده آمد عنوان آن از این قرار است

Die Ameša Spentas ihr Wesen und ihre ursprüngliche Bedeutung Wien 1916.

مقدّمه هفتن یشت کوچک

مقصود از هفتن همان هفت امشاسپندان است که شرحش در مقالهٔ پیش گذشت معمولاً پارسیان دو هفتن یشت تشخیص میدهند یکی موسوم است به هفتن یشت کوچک و دیگری به هفتن یشت بزرگ در واقع هفتن یشت کوچک مخصوص به هفت امشاسپندان و درجزو یشتهاست هفتن یشت بزرگ متّعلق به یسناست فقط بمناسبت آنکه مرکّب از هفت ها (فصل) میباشد آنرا نیز متّعلق به هفت امشاسپندان دانستند ماهم هردو را بمعرض مطالعه عموم میگذاریم بزودی از هفتن یشت بزرگ یا هپتنگ هائیتی صحبت خواهیم داشت اینک درخصوص دومین یشت که متّعلق به مهین فرشتگان مزدیسنا ست گوئیم هفتن یشت کوچک نسبتهً کوچک و بقدمت هم بسایر یشتهای بزرگ نمیرسد

ازفقره یک تا فقره شش که میتوان آنرا مثل یک جمله فرض نمود از هفت امشاسپند و همکاران و یارانشان و گروهی از ایزدان و فرشتگان یاد شده است و از فقره ٦ تا انجام دوباره از همان فرشتگان مفصّل‌تر اسم برده بهر یک درود فرستاده میشود متأسفانه فقرات اخیر این یشت که عبارت باشد از ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱٤ طوری عباراتش مغشوش و خراب شده است که معنی درستی از آنها مفهوم نمیشود بخصوصه فقرات ۱۳ و ۱٤ که بهیچوجه از لغات آن معنی ای که موافق علم اشتقاق باشد نمیتوان استخراج کرد مگرآنکه یک معنی سنّتی از برای آنها قائل شویم بخصوصه در قرأت این یشت قطع نظر از احساسات مذهبی بدو خصلت ایرانیان قدیم بر میخوریم یکی میل مخصوص آنان بزراعت و آبادی و دیگری به پهلوانی و دلیری چه در جزو درود و تحیّات ایزدان و فرشتگان در فقرات سوم و پنجم و هشتم و دهم بگله ورمه و خرمن گندم و زنان دارندهٔ پسران نامور و دلیر نیز درود فرستاده میشود

در انجام باید بیفزائیم که معمولاً هفتن یشت کوچک و بزرگ را در وقت عبادت باهم میخوانند در صورتی که خواسته باشند باهفتن یشت کوچک اکتفاء کنند فقرات ۱۱ تا ۱٤ آن را هفت بار تکرار میکنند

٥٥٥ ٥٥٥ ٥٥٥

هفتن یشت کوچک

۱ اهورامزداي رایومند (و) فرهمند را امشاسپندان را وهومن را صلح پیروزمند را که ازبالاحامی همه آفریدگان است دانش فطری مزدا آفریده را دانش اکتسابی مزدا آفریده را ٥

۲ ارد یبهشت زیبا تر را (نماز) زورمند مزدا آفریدهٔ ائیریامن ایشیا را [۱] سوک [۲] نیکِ دور بینندهٔ مزدا آفریده مقدّس را شهریور را فلزّ گداخته را [۳] رحم و مرّوت غمخوار بیچارگان را [٤] ٥

---

۱ نماز ائیریامن ایشیا (airyaman išya) از ادعیّه بسیار شریف بخصوصه بضد ناخوشیها خوانده میشود جای این نماز امروز در یسناي ٥٤ فقره اول است یعنی که یسنای مذکور عبارت است از همین نماز مختصر از روي تحزیه کتاب دینکرد این نماز متعلّق به آخرین گاتا و جاي آن در انجام وهشتواشت بوده است در وزن شعر هم با آخرین گاتا یکی است در یشت آینده که اردیبهشت باشد از فقره ٥ تا آخر آن در تعریف و تأثیر این نماز است بزودي از آن صحبت خواهیم داشت خود ائیریامن اسم فرشته ایست که درمان و شفا میبخشد رجوع کنید به اردیبهشت و به گاتها ترجمه نگارنده بمقاله چند لغت ازگاتا (ایرمان) و بمقاله ملحقات گاتها

۲ سوك در اوستا سئوكَ (saoka) در پهلوي سوك گردید رجوع کنید به ترجمه هرمزدیشت صفحه ٥٩ بیاورقی شماره ٤

۳ ذکر فلزّ دراینجا بمناسبت امشاسپند شهریور است که پیش از آن گذشت چه در عالم مادّی نگهبانی فلزّ با این امشاسپند است رجوع کنید بمقاله امشاسپندان به شهریور

٤ ذکر رحم و مروّت نیز بمناسبت امشاسپند شهریور است گفتیم که این امشاسپند در عالم مادّي نگهبان فلزّات است چون فلزّات در جزو آن زر و سیم مایه ثروت است از اینجهت دستگیری از فقراء وتفقّد احوال بیچارگان نیز بعهده شهریور است رجوع کنید بمقاله امشاسپند به شهریور

...

...

...

۳ سپندارمذ نیک را راتای نیک ودور بیننده مقدّس مزدا آفریده را [۱]
هروتات راد را [۲] یائیریه هوشیتی را [۳] (فرشتگان) سال را سروران
تقدّس را امرتات راد را هر دو گله پرواری و مزرع گندم سود
بخش را گوکرن [۴] نیرومند مزدا آفریده را [۵]

٤ مهر دارندهٔ دشتهای فراخ ورام چراگاهان خوب بخشنده را اردیبهشت
وآذر اهورامزدا را سرور بزرگ اپام نپات را [۵] وآب مزدا آفریده را [۵]

---

۱ راتا (Rāta) نخست بمعنی فدیه و بازوجود و بخشش است دوم اسم فرشته ایست که پاسبانی داد ودهش و سخاوت با اوست در وندیداد فرگرد ۱۹ فقره ۱۹ نیز بمعنی اخیر آمده است

۲ کلمهٔ که ما براد ترجمه کردیم در اوستا رتو (Ratav) میباشد بمعنی مرد درست کار یا یك رئیس روحانی و پیشوای مذهبی است عموما بمعنی رئیس و سرور است و نیز بمعنی داور و قاضی است بخصوصه زرتشت در روز رستاخیز داور محکمه ایزدی است این کلمه در تفسیر پهلوی اوستا رت گردید و امروز در فارسی رد گوئیم و از آن دلیر و دانا اراده میشود جهانش بام کرده شاه موبد که هم موبد بدو هم بخرد رد (ویس ورامین)

۳ یائیریه (yurya) صفت است بمعنی سالی و فصلی از کلمه یار (yar) که بمعنی سال است مشتق گردید در زبانهای المانی و انگلیسی yahr و year یا یار اوستائی یکی است در اینجا از یائیریه فرشتگان شش جشن یا گهنبار سال اراده گردید کلمه مذکور غالباً با کلمه هوشیتی (hūšitiš) که بمعنی منزل نیك و موقع در رسیدن است ترکیب یافته از مجموع آنها فرشتگان مستحفظ اعیاد مذکور اراده گردید رجوع کنید بمقاله فروهر

٤ گوکرن پهلوی از گئوُ کرنَ (gaokerena) اوستائی آمده است شرح آن در هرمزدیشت گذشت رجوع کنید به یشت مذکور بفقره ۳۰ و یاورقی شماره ۳

۵ اپام نپات (apąm napāt) معنی لفظی آن سرچشمه یاناف وزادهٔ آب میباشد و آن اسم فرشته ایست که اورا عموماً ایزد برج مینامند در فرس هخامنشی نیز نپات آمده است کلمات نوه و نبیره از همین لغت است نپوس nepos و neptis لاتین که بمعنی نوه است بانپات فرس از یك ریشه و بنیان است

...

...

...

۵ فروهر پاکان را و گروه‌زنان دارندهٔ پسران نامور را و پائیریه‌هوشیتی را و امه [۱] خوش اندام زیبا بالا را و بهرام اهورا آفریده را و اوپرتات [۲] پیروزمند را سروش مقدّس پاداش بخشنده پیروزمند گیتی افزا را [۳] رشن راست و ارشتاد گیتی افزا و فزاینده جهانرا خوشنود میسازیم «مانند بهترین سرور» زوت باید آنرا بمن بگوید [٤] (زرتشت) «بر طبق قانون مقدّس بهترین داور است» [۵] باید مرد پاکدین آنرا بگوید ۵۵

٦ اهورامزدای را یومند (و) فرهمند را میستائیم امشاسپندان شهریاران خوب و نیکخواهان را مامیستائیم وهومن امشاسپند راما میستائیم صلح پیروزمند را که ازبالاحامی همه آفریدگان است مامیستائیم دانش فطری مزدا آفریده را مامیستائیم دانش اکتسابی مزدا آفریده را مامیستائیم ۵۵

---

۱ امه ama نخست بمعنی جرأت وقوّت ورشادت‌است دوم صفتی است بمعنی قوی و زورمند درپهلوی اماوندگردیدواسم فرشته است‌که غالبا بایزد بهرام میآیدرجوع‌کنید بمقاله بهرام

۲ اوپرتات uparatāt اول بمعنی برتری وتفوّق است دوم اسم فرشته ایست رجوع کنید بآخر مقاله بهرام

۳ چون غالبا ما درطی یشت ها بصفت گیتی افزا رمیخوریم لازم‌است که در همین آغاز چند کلمه در خصوص آن گفته شود صفت مذکور در اوستا فرادات گئته Fradat gaetha میباشد در تفسیر پهلوی به فراخ داتاری گیهان ترجمه گردید و در فارسی افزونی دهندهٔ جهان ترجمه کرده اند مقصود از این صفت ثروت و خوشی مادّی افزاینده میباشد

٤ زوت در اوستا زَوْتر اسمی است که به پیشوایان بزرگ مزدیسنا میدهند خود زرتشت نیز زوتر خوانده میشود قدمت این کلمه تا برهمن آریائی میرسد از آن دو معنی برمیآید نخست مجرا کننده فدیه دوم منادی پروردگاران در تفسیر پهلوی زوت گردید در قدیم زوتر بزرگترین پیشوای مذهبی بوده است که در سرهفت موبد دیگر مراسم مذهبی بجای میآورده اند در وقت فقدان سایر موبدان او مجاز بوده که به تنهائی تشریفات آئینی بعمل آورد امروز در هنگام اجرای مراسم دینی اسم زوت بموبدی داده میشود که در روی کرسی سنگی چهار پایه نشسته یسنا و ویسپرد میسراید و مراسم بجای میآورد بموبد دیگری که در مقابل او نشسته و نیز با جرای چنین خدماتی موظف است راسپی نام میدهند رجوع کنید به کتاب دیگر نگارنده خرمشاه چاپ بمبئی ۱۹۲۷ ص ۱٦

۵ مقصود از «مانند بهترین سرور (زرتشت) برطبق قانون مقدّس بهترین داور است» نماز معروف یتا اهو وئیریو میباشد که مرکب است از بیست و یك کلمه و جای آن در یسنای بیست و هفت در فقره سیزده است رجوع کنید به مقاله ملحقات گاتها ترجمه نگارنده

...

٦ (...) ... ...

...

٨ ...

...

۷ اردیبهشت زیبا ترین امشاسپند را مامیستائیم (نماز) زورمند مزدا آفریده ائیریا من ایشیا را مامیستائیم سوک نیک دور بینندهٔ مزدا آفریده مقدّس را مامیستائیم شهریور امشاسپند را مامیستائیم فلزّ گداخته را مامیستائیم رحم و مروّت را که غمخوار بیچارگان است مامیستائیم ٭٭

۸ سپندارمذ نیک را مامیستائیم را تای نیک دور بینندهٔ مقدّس مزدا آفریده را مامیستائیم هروتات امشاسپند را مامیستائیم یائیریه هوشیتی را مامیستائیم (فرشتگان) مقدّس سال سروران تقدّس را مامیستائیم امرتات امشاسپند را مامیستائیم گله پرواری را مامیستائیم و مزرع گندم سود بخش را مامیستائیم گو کرن نیرومند مزدا آفریده را مامیستائیم ٭٭

۹ مهر دارنده دشتهای فراخ را مامیستائیم رام چراگاهان خوب بخشنده را مامیستائیم اردیبهشت و آذر پسر اهورا مزدا را مامیستائیم سرور بزرگ شهریار درخشنده (و) دارندهٔ اسب تندرو ابام نیات را مامیستائیم و آب مزدا آفریده مقدّس را مامیستائیم ٭٭

...

١٠ (...) ...

...

١٢ ...

...

١١ ...

...

۱۰ فروهرهاي مقدس نیک (و) توانای پاکان را مامیستائیم وگروه زنان دارندهٔ پسران نامور را مامیستائیم ویائیریه هوشیتی را مامیستائیم وامه حوش اندام زیبا بالا را مامیستائیم و بهرام اهورا آفریده را مامیستائیم واوپرتات پیروزمند را مامیستائیم سروش پاک (و) مقدّس پیروزمند گیتي افزا وسرور تقدّس را مامیستائیم ورشن راست را مامیستائیم وارشتاد گیتي افزا (و) بزرگ کنندهٔ جهان را مامیستائیم ٥٥

۱۱ اوجادوان (و) دیوها (و) مردمان را ایزرتشت هلاک کند آن کسیکه در حقیقت (بخانهٔ ما تعلّق دارد) ای سپنتمان زرتشت بمحضیکه این مرد چنین کلامي را (بزبان آورد) هردروغی را هلاک کند هردروغی نابود شود [1] ٥٥

۱۲ . . . . . کسیکه از آنان استفاده کند از هفت امشاسپندان شهریاران خوب و نیکخواه براي باز داشتن دشمن دین مزدیسنا و آب مقدس مزدا آفریده را که به شکل اسب (روان است) مامیستائیم ٥٥

---

۱ از شماره ۱۱ تا خود ۱٤ که آخرین فقره یشت است کلمات و جملات یا بکلی خراب شده است یا قسمتی از آنها بطوریکه معنی درستی از آنها بر نمیآید

١٣ ...ا. ...ا. ...ا.

۱۳ . . . . . .

۱٤ . . . . . .

۱۵ یتااهو . . . . . .

درود میفرستم باهورا مزدای رایو مند و فرهمند و بامشاسپندان ۱

اشم وهو . . . . . .

اهه ریه ۲

مقدّمه هفتن یشت بزرگ

هفت ها

در مقدّمه هفتن یشت کوچک اشاره کردیم که هفتن یشت بزرگ در جزو یشتها نیست ولی بمناسبت هفت فصلش آنرا بهفت امشاسپندان مختص کرده اند کلمه هفت ها در اوستا هپتنگ هائیتی 𐬵𐬀𐬎𐬹𐬙𐬀𐬌𐬎𐬹𐬎𐬀𐬵 آمده است در پهلوی هفت هات گفته اند این کلمه صفت است یعني دارنده هفت فصل ولي امروز هفت ها داراي هشت فصل است ذکرآن بزودي بیاید پس از گاتها هفت ها قدیم ترین جزوات اوستاست از حیث قدمت متأخرتر از آن ولي از حیث زبان با آن یکی است هفت ها برخلاف گاتها منثور است مگر آنکه در یسنا ٤١ بـا به منظوم ٨ سیلابی (آهنگ) برمیخوریم ازحیث مطالب نیز نزدیک برویهٔ گاتهاست آما ساده تر از آن در پهلوی آنرا جزو ادبیات گاسانیک شمرده اند هفت ها از یسنای ٣٥ شروع شده بایسنای ٤١ ختم میشود و درمیان اهنودگات واشتودگات جاي داده شده است از زمان بسیار قدیم جاي هفت ها را درمیان گاتهای منظوم قرار داده اند شاید بمناسبت هفت‌های اهنودگات هفت ها نیز به هفت فصل منقسم گردیده است همانطوریکه گاتها درکلیّه اوستا داراي مقام بلندی است هفت ها نیز داراي چنین رتبه ایست نظر بقدمت و مطالب عمده اش غالباً در قطعات اوستا از آن یاد شده است مطالب فصول آن بهمدیگر مربوط نیست هریک فصلی از آن دارای مطلب جداگانه‌ایست مثلاً در فصل اول (یسنای ٣٥) در بیان ادای وظایف هر یک از ایمان آوردگان‌است در فصل دوم (یسناي ٣٦) از آذر صحبت میدارد بخصوصه از آتشی که در روز واپسین از برای آزمایش برافروخته گردد در فصل سوم (یسنای ٣٧) درستایش و سپاسگزاري از نعم اهورامزداست فصل چهارم (یسنای ٣٨) درستایش زمین وآبهاست در فصل پنجم (یسناي ٣٩) بروان مردمان پاک و چهارپایان مفید و فرشتگان درود فرستاده میشود و

فصل های ششم و هفتم (یسنای ۴۰ و ۴۱) بهمدیگر مربوط از پاداش اعمال در این جهان و جهان دیگر صحبت میدادر و دارای بلند ترین درجه اخلاقی است که بتوان از برای عهد کهن تصوّر نمود بخصوصه دقت قارئین را بمطالب لطیف و دقیق این دو یسنا متوجّه میسازیم شاید بتوانیم بگوئیم که این دو یسنا قدیمترین مأخذ تصوّف ایران است اینک رسیدیم به یسنا ۴۲ این فصل بعدها به هفت ها ملحق گردیده از حیث زبان با سایر فصول هفت ها فرق کلّی دارد وعلائم جدید در آن بسیار دیده میشود که بکلّی آنرا از فصول پیش ممتاز میسازد در این فصل بکلیه چیزهای مفید و سود بخش درود و تحیّات فرستاده شده است

در انجام مقال لازمست متذکّر شویم که در هفت ها فقط سه بار کلمه امشاسپندان تکرار شده است راست است که در فصل هشتم (یسنا ۴۲) نیز بکلمه امشاسپند بر میخوریم ولی چنانکه گفتیم این فصل متأخّر است در آغاز هفت ها در فقره اوّل هم کلمه امشاسپند آمده است ولی این فقره و فقره دوم غالباً در اوستا تکرار شده است و آنها را جزو هفت ها یا ادبیّات گاسانیک نباید شمرد در واقع از فقره ۳ یسنای ۳۵ تا خود فقره ۶ از یسنای ۴۱ داخل هفت ها میباشد کتاب پهلوی شایست لا شایست (فصل ۱۳، ۱۴) فقره ۲ از یسنای ۳۵ را نیز جزو هفت ها محسوب میدارد بنا بر این در قدیمترین جائیکه از کلمه امشاسپند ذکری شده است همین هفت ها میباشد چنانکه نخستین بار در همین هفت ها بکلمه فروهر بر میخوریم در فصول هفت ها اسمی از زرتشت برده نشد اما بدون شک در یسنای ۳۵ در فقره ۹ اشاره باو شده است

(٣٥) ١ ...

١ ... ...

کردهٔ ۱ (یسنای ۳۵)

۱ اهورا مزدای مقدّس (و) سرور تقدّس را ما میستائیم شهریاران خوب امشاسپندان نیکخواه را ما میستائیم کلّیه آفریدگان مقدس معنوی و مادّی را از برای خاطر اشای نیک برای خاطر دین نیک مزدیسنا ما میستائیم ۞

۲ ما پندار نیک گفتار نیک و کردار نیک را که دراین جا و جاهای دیگر بعمل آورده شد بزرگ میشماریم چنانکه ما (خود) با غیرت برای نیکی میکوشیم ۞

۳ ای اهورامزدا ای اشای زیبا ما خواستاریم آن چیزی را از برای خود برگزینیم و باآن اندیشه و گفتار و کرداری را بجای آوریم که درمیان اعمال موجوده برای هر دوجهان بهترین باشد ۞

٤ نظر بپاداش روز جزا برای بهترین اعمال مادانایان و نادانان و فرمانروایان و فرمانرداران را بر آن تشویق میکنیم که بگله و رمه آسایش وعلوفه روا دارند ۞

٥ درحقیقت از برای کسی سلطنت روامیداریم و آنرا حقّ کسی میشناسیم و آنرا برای کسی خواستاریم که بهتر سلطنت کند برای مردا اهورا و برای اشا و هیشتا ۞

ಮಾಡಿದರು. ಅವರು ಅಲ್ಲಿಂದ ಹೊರಟು ಹೋದರು.

೧೦ ಅವರು ಹೋಗುತ್ತಿರುವಾಗ ಅವರಲ್ಲಿ ಒಬ್ಬನು ಮಾರ್ಗದಲ್ಲಿ ಒಂದು ಕೊಳವೆಯನ್ನು ಕಂಡನು. ಅಲ್ಲಿ ಒಂದು ಕೊಳವೆಯು ಇತ್ತು. ಅದರಲ್ಲಿ ಸ್ವಲ್ಪ ನೀರು ಇತ್ತು. ಅವನು ಅದನ್ನು ತೆಗೆದುಕೊಂಡು ಕುಡಿದನು. ಅವನು ಅಲ್ಲಿಂದ ಹೊರಟು ಹೋದನು. ಅವನು ಅಲ್ಲಿ ಒಂದು ಕೊಳವೆಯನ್ನು ಕಂಡನು. ಅದರಲ್ಲಿ ಸ್ವಲ್ಪ ನೀರು ಇತ್ತು. ಅವನು ಅದನ್ನು ತೆಗೆದುಕೊಂಡು ಕುಡಿದನು. ಅವನು ಅಲ್ಲಿಂದ ಹೊರಟು ಹೋದನು.

೧೧ ಅವರು ಹೋಗುತ್ತಿರುವಾಗ ಅವರಲ್ಲಿ ಒಬ್ಬನು ಮಾರ್ಗದಲ್ಲಿ ಒಂದು ಕೊಳವೆಯನ್ನು ಕಂಡನು. ಅಲ್ಲಿ ಒಂದು ಕೊಳವೆಯು ಇತ್ತು. ಅದರಲ್ಲಿ ಸ್ವಲ್ಪ ನೀರು ಇತ್ತು. ಅವನು ಅದನ್ನು ತೆಗೆದುಕೊಂಡು ಕುಡಿದನು. ಅವನು ಅಲ್ಲಿಂದ ಹೊರಟು ಹೋದನು.

೧೨ ಅವರು ಹೋಗುತ್ತಿರುವಾಗ ಅವರಲ್ಲಿ ಒಬ್ಬನು ಮಾರ್ಗದಲ್ಲಿ ಒಂದು ಕೊಳವೆಯನ್ನು ಕಂಡನು. ಅಲ್ಲಿ ಒಂದು ಕೊಳವೆಯು ಇತ್ತು. ಅದರಲ್ಲಿ ಸ್ವಲ್ಪ ನೀರು ಇತ್ತು. ಅವನು ಅದನ್ನು ತೆಗೆದುಕೊಂಡು ಕುಡಿದನು. ಅವನು ಅಲ್ಲಿಂದ ಹೊರಟು ಹೋದನು.

೧೩ ಅವರು ಹೋಗುತ್ತಿರುವಾಗ ಅವರಲ್ಲಿ ಒಬ್ಬನು ಮಾರ್ಗದಲ್ಲಿ ಒಂದು ಕೊಳವೆಯನ್ನು ಕಂಡನು. ಅಲ್ಲಿ ಒಂದು ಕೊಳವೆಯು ಇತ್ತು. ಅದರಲ್ಲಿ ಸ್ವಲ್ಪ ನೀರು ಇತ್ತು. ಅವನು ಅದನ್ನು ತೆಗೆದುಕೊಂಡು ಕುಡಿದನು. ಅವನು ಅಲ್ಲಿಂದ ಹೊರಟು ಹೋದನು.

೧೪ ಅವರು ಹೋಗುತ್ತಿರುವಾಗ ಅವರಲ್ಲಿ ಒಬ್ಬನು ಮಾರ್ಗದಲ್ಲಿ ಒಂದು ಕೊಳವೆಯನ್ನು ಕಂಡನು. ಅಲ್ಲಿ ಒಂದು ಕೊಳವೆಯು ಇತ್ತು. ಅದರಲ್ಲಿ ಸ್ವಲ್ಪ ನೀರು ಇತ್ತು. ಅವನು ಅದನ್ನು ತೆಗೆದುಕೊಂಡು ಕುಡಿದನು. ಅವನು ಅಲ್ಲಿಂದ ಹೊರಟು ಹೋದನು.

೧೫ ಅವರು ಹೋಗುತ್ತಿರುವಾಗ ಅವರಲ್ಲಿ ಒಬ್ಬನು ಮಾರ್ಗದಲ್ಲಿ ಒಂದು ಕೊಳವೆಯನ್ನು ಕಂಡನು. ಅಲ್ಲಿ ಒಂದು ಕೊಳವೆಯು ಇತ್ತು. ಅದರಲ್ಲಿ ಸ್ವಲ್ಪ ನೀರು ಇತ್ತು. ಅವನು ಅದನ್ನು ತೆಗೆದುಕೊಂಡು ಕುಡಿದನು. ಅವನು ಅಲ್ಲಿಂದ ಹೊರಟು ಹೋದನು.

۶ آنچه را مرد یا زنی دانست که درست و خوب است پس باید آنرا باغیرت از برای خود بجای آورد وآنرا بدیگران بفهماند تا آنطوریکه بایست بدان عمل کنند ❀

۷ پس ما از برای شما ای اهورامزدا ستایش و نیایش را بهترین چیز می پنداریم و علوفه را از برای ستوران ما خواستاریم که آنرا از برای شما بعمل آوریم وآنرا باندازه ای که در قوّه داریم (بدیگران) بفهمانیم ❀

۸ در تصاحب راستی در رفاقت (با) راستی هر یک از موجودات در هر دوجهان از بهترین بخشایش برخوردار تواند شد ❀

۹ ای اهورامزدا این کلام الهام شده را (مردیسنا) ما خواستاریم که با بهترین اندیشه راستی منتشر سازیم امّا ترا (زرتشت را) فرمانده و آموزگار آن بشناسیم ❀

۱۰ و برای خاطر اشا و وهومن و شهریور نیک اکنون ای اهورا ما سرود نیایش پی در پی و دعا پی در پی و نماز پی در پی (میسرائیم)
ینگه ها تام . . . . . ❀

وسوسة ٢ (مريم ٢٠ - ٣٦)

١ مريم. مريم. مريم.

کردهٔ ۲ (یسنا ۳۶)

۱ ای مزدا اهورا ما نخست خود را بواسطهٔ عمل آذر تو در اینجا بتو نزدیک میکنیم و بواسطه خرد مقدّست بسوی تو (تقرّب میجوئیم) (ای آذر) تو نیز آن کسی را آزرده کنی که تو را آزرده میسازد ای آذر مزدااهورا تو ای خجسته ترین توانا بسوي ما آی ۵۵

۲ ای آذر مزدااهورا تو مانند سود بخش ترین کسی بسوی ما آي با نعمت متنّعم ترین با روي کن در روز محاکمه بزرگ باستایش مخلص ترین بیاري ما بشتاب ۵۵

۳ ای آذر توئی خوشی مزدا اهورا تو مانند خرد مقدّسی دوست او هستی اي آذر مزدا اهورا ما خواستاریم با آن اسمی که از تو فزاینده تر است (بزبان آورده) بتو نزدیک شویم ۵۵

۴ با خیال پاک باراستی و درستی باکردار و گفتار و آئین نیک ما میخواهیم بتو نزدیک شویم ۵۵

۵ تورا ثناخوان تورا ستاسگزاریم ای مزدا اهورا باسراسر پندار نیک با سراسر گفتار نیک با سراسر کردار نیک ما میخواهیم بتو نزدیک شویم ۵۵

۶ اي مزدا اهورا در میان ترکیب ها زیبا ترین ترکیب فروغ این جهان را و در عالم زیرین (ترکیبی را که) درمیان بلندترین فروغ که خورشید نامیده میشود از آن تو میشمریم [1] ینگهه هاتام ۵۵

---

۱ در آغاز مقاله هرمزدگفتیم که پرفیریوس Porphyrius از زبان مغهای ایران اُرُمَزِس Oromazes (اهورامزدا) را چنین تعریف کرده است بیکرس مانند روشنی و روانش بسان راستی است نظیر فقره فوق در فروردین یشت فقره ۷۱ اهورا مزدا فروغ سفید و درخشان خوانده شده است

(۳۷) ۳ ۰۰۰

کرده ۳ (یسنا ۳۷)

۱ ما میخواهیم اهورامزدا را که ستور و راستی بیافرید آبها و گیاههای خوب بیافرید روشنائی و زمین و همه چیزهای نیک بیافرید ۵

۲ برای سلطنت و بزرگواریش برای صنعت زیبایش بستائیم ما کسانیکه از ستوران محافظت میکنیم میخواهیم اورا با ادعیّه منتخبه ستایش کنیم ۵۵

۳ ما میخواهیم اورا باسم اهورا و باسم محبوب و مقدّس مزدا بستائیم ما میخواهیم اورا باکالبد و روان خود (با دل و جان) بستائیم اورا و فروهرهای مردان و زنان پاک را ما میخواهیم بستائیم ۵۵

٤ اشاوهیشتا را ما میخواهیم بستائیم آن زیباترین امشاسپند آن فروغ را آن همه چیزهای نیک بخشنده را ۵۵

۵ وهومن و شهریور (خشترا) و آئین نیک و پاداش نیک وارمتی نیک (سپندارمذ) را ما میخواهیم بستائیم [۱]

یکهه هاتام ۵۵

---

۱ در این فصل از چهار تن از امشاسپندان اسم برده شد

(۳۸ ..... ۱۴) .....

۱ ....
....

۲ ....
....
....

۳ ....
....
....

۴ ....
....
....

۵ ....
....
....

....
....
....

کردهٔ ٤ (یسنای ۳۸)

۱ این چنین ما با زنان این زمین را که حامل ماست میستائیم و آن زنانیکه از آنِ تو هستند (زنانیکه) از پرتو راستی ممتازند ما میستائیم ❀

۲ غیرت ایمان چالاکی شوریٰ پارسائی با آنها پاداش نیک ثروت نیک فراوانی نیک شهرت نیک فیض نیک را ما میستائیم ❀

۳ ما آبهای از چشمه جوشنده و باهم جمع شده و جاري را میستائیم آن آب اهورائی خوشی بخشنده اهورا را شما (ای آبهائیکه) بسهولت روان قابل شناوري و نُست و شو و ارمغان هردو جهان هستید ❀

٤ این چنین با اسامی که اهورامزداي سود بخش بشما آبهای نیک داده و شما را بیا فرید نام برده میستائیم از آنرو (از شما) یاری میطلبیم شما را ثنا خوانیم شما را سپاس گزاریم ❀

٥ و از شما آبهاي ناورور و از شما که مثل مادرید و از شما شیر گاو که از فقراء توجّه میکنید و درمیان مشروبات خوبترین و بهترین هستید ما استغاثه میکنیم شما نیکان را بافدیه بزرگ بسوي نشیب (همی خوانیم) (ای کسانیکه) در تنگدستی پاداش بخشیده یاري میشتابید شما اي مادران زنده (جاندار)
ینگهه ها تام . . . . . ❀

(٣٩ ...) ... ٥ ...

١ ... ...

کردهٔ ۵ (یسنای ۳۹)

۱ این چنین ما میستائیم گوشورون و تشان [1] Tušan را و روان خودمان را و ستوران اهلی را که با غذا میدهند برای کسانیکه اینها (وجود دارند) وکسانیکه برای اینها وجود دارند [2] ۵۵

۲ روانهای جانوران مفید بزی را ما میستائیم این چنین ما میستائیم روانهای مردان و زنان پاکدین را آنانیکه وجدان نیکشان برای پیروزی (راستی) میکوشد و خواهد کوشید یا کوشیده است ۵۵

۳ ما فرشتگان نیک (مذکّر و مؤنث) را که جاودان زنده اند و امشاسپندان همیشه خرّم را که بمنش پاک متکیّ هستند میستائیم ۵۵

٤ همانطوریکه تو ای اهورامزدا بخصوصه به نیکی اندیشیدی و گفتی و کردی و نُجری داشتی ما هم ار برای تو نثار میآوریم این چنین آنرا بتو برازنده میدانیم این چنین تو را با آن ستایش میکنیم این چنین تو را ثنا خوانیم این چنین تو را سپاس گزاریم ۵۵ (این قطعه دو بار تکرار میشود)

۵ ما خود را با یک علاقه به نیکی و براستی وبخضوع و بخلوص بتو نزدیک میکنیم
ینگه ها تام ۵۵

---

۱ گوشورون عبارت است از روان نخستین ستور که خود فرشته موکل جانوران مفید است وازتشان Tušan بدنش اراده گردید رجوع کنید بگاتها ترجمه نگارنده بمقاله گوشورون
۲ یعنی کسانی که از برای تغذیه آنان ستوران آفریده شده اند و مردمانیکه از برای پرستاری و پروراندن وعلوفه دادن این ستوران خلقت یافته اند

(۱۴۰ ..... ۱۳۹۵) ۶ ..... ۱۳۹۵

۱ ..... ۱۳۹۵ ..... ۱۳۹۵ ..... ۱۳۹۵

کردهٔ ٦ (یسنای ٤٠)

۱ اي مزدا اهورا تو انیکـ از اجرای این پاداشهائیکه آرزوی ماست
مُزدي را که تو از براي دین مانند ما کسانی مقرّر داشتی یاد نموده
بجاي آر اي مزدا اهورا ٥٥

۲ تو از براي ما این (مُزد) را در این جهان و (جهان) مینوی مُقرّر
داشتي از این جهت تو آنرا (مقرّر داشتی) تا بدان واسطه بمصاحبت
تو نایل شویم و با تو و با راستی (اشا) جاودان (سر بریم) ٥٥

۳ اي مزدا چنان ساز که شرفاء براستی اعتقاد کنند و جویاي راستی شوند
که دهقانان از براي اتّحاد محکم و ثابت و پر از غیرت لایق شوند (اما)
براي ما پیشوایان (چنان ساز که آن دو طبقه) نسبت بما باوفا باشند ٥٥

٤ بشود که باین طور شرفاء و باین ترتیب دهقانان و باین طور پیشوایان
با آنانیکه ما مُتحّد گشتیم از شما شوند و باین طور ما خواستاریم اي
مزدا اهورا که مانند مرد پاکدین و عادلی از شما محسوب شویم و آنچه
آرزوي ماست بما ارزانی دارید
پنگه ها تام ٥٥

(۱۶۱ ... ۱۶۱) ۸ ...

۱ ...

۲ ...

۳ ... [۲۵ ر]

۴ ...

۵ ... [۲۵ ر]

۶ ...

کردهٔ ۷ (یسنای ٤۱)

۱ سرود استغاثه و ستایش (خود را) باهورامزدا و اشاوهیشتا مختص دانسته تقدیم و نثار میکنیم ۞

۲ اي مزدا اهورا بشود که ما جاودان از کشور نیک تو بهره‌مند شویم بشود که شهریار نیکی در هر دوجهان بما چه مرد و چه زن سلطنت کند تو اي درمیان موجودات خوبترین ۞

۳ ماتو را صاحب تائیدو دارندهٔ توفیق میشماریم و از این جهت با راستی همراه (میدانیم) بشود که تو درهر دوجهان جان و تن ما شوي تواي درمیان موجودات خوبترین ۞ (این قطعه دو بار تکرار میشود)

٤ اي مزدا اهورا خواستاریم که پناه طولانی تو را باز یافته خودرا شایسته آن سازیم خواستاریم که از پرتو توعامل و توانا گردیم تواي درمیان موجودات خوبترین بشود که تو بحسب آرزوی ما پناه طولانی خودرا بما ارزانی داري ۞

٥ اي اهورامزدا ما سرودگویان و پیمبران تو موسوم هستیم و میخواهیم که این چنین باشیم و خود را از براي مُزدیکه تو براي دین مانند ما کسانی مقرّر داشتي مُهیّا سازیم اي مزدا اهورا ۞ (این قطعه دو بار تکرار میشود)

٦ تو از براي ما این (مُزدرا) در این جهان و (جهان) مینوي مقرّر داشتی ازاینجهت تو آنرا (مُقرّر داشتی) تا بدان واسطه بمصاحبت تو نایل شویم و با تو و با راستی (اشا) جاودان بسربریم ۞

(۷) .....

(۳) .....

[۲۳]

.....

۸ .....

(۴۲ .....)

۱ .....

۲ .....

۷ ینگه ها تام . . . . . .
ما یئداراتیک گفتارتیک و کردارتیک را که در این جا و جا های دیگر بعمل آورده شد بزرگ میشماریم چنانکه ما (خود) با غیرت برای نیکی میکوشیم
یتا اهووئیریو . . . . . اشم وهو . . . ❀

۸ هفت های توانا و مقدّس و سرور تقدّس را ما میستائیم
ینگه ها تام . . . . . ❀

کردهٔ ۸ (یسنای ٤۲)

۱ ای امشاسپندان ما جزوات هفت ها را نثار تان میسازیم مابسر چشمه های آب درود میفرستیم و بگذرهای آب درود میفرستیم و به شعبات راه درود میفرستیم بتقاطع راه درود میفرستیم ❀

۲ بکوههائیکه از (بالای آنها) آب جاری موجود است درود میفرستیم و بدریاچه ها و استخرها درود میفرستیم و بمزارع گندم سود بخش درود میفرستیم بهر دو بپاسبان و بآفریدگار درود میفرستیم بمزدا و زرتشت درود میفرستیم ❀

٣ ٥٥٥

۳ بزمین و آسمان درود میفرستیم و بباد چالاک مزدا آفریده درود میفرستیم و بقلّه کوه‌هرا [1] درود میفرستیم بزمین و بهمه چیزهای نیک و خوب درود میفرستیم ❀

٤ بمنش پاک و بروانهای پاکدینان درود میفرستیم (بهاهی) وس پنجا ستوران [2] درود میفرستیم

---

۱ غالباً در طیّ یشتها از کوه هرا ذکری شده است کوه مذکور نیز هرائیتی [illegible] گفته شده است در ترجمه پهلوی هربرز و در فارسی البرز گوئیم هرچند که امروز البرز کوه مخصوص ودماوند که دارای ۵۶۲۸ متر ارتفاع است و از بلندترین قلل آن بشمار است معلوم همه کس میباشد ولی در ادبیات مزدیسنا تعیین این کوه بیرون از اشکال نیست در زامیاد یشت فقره ۱ آمده است که کوه هرا تمام ممالك شرقی و غربی‌را احاطه کرده است و آن نخستین و شریفترین کوه محسوب شده است در رشن‌یشت در فقره ۲۵ میخوانیم که ستارگان و ماه‌وخورشید دور قلّه آن که تئره [illegible] Taëra باشد دور میزنند ظاهراً بایستی کوه مذکور در طرف مشرق واقع باشد چه در مهریشت در فقره ۱۳ مذکور است که مهر فرشته فروغ نخستین ایزد مینوی است که پیش از برآمدن خورشید از کوه هرا بسراسر ممالك آریائی میتابد در فقره ۵۰ همین یشت آمده است که بارگاه مهر در بالای کوه هرا واقع است در آنجائیکه نه شب است و نه ظلمت نه باد گرم میوزد و نه باد سرد از ناخوشیها بری و از آلایش و ناپاکی اهریمنی عاری است مه و بخار از آنجا متصاعد نشود بندهش مفصل تر از این کوه صحبت داشته در فصل ۱۲ گوید که در مدّت ۱۸ سال کوهها نمو نمودند اما البرز در مدّت هشتصد سال بدرجه کمال در آمد در مدّت ۲۰۰ سال بکره ستارگان رسید در مدّت ۲۰۰ سال بفلك ماه رسید در ۲۰۰ سال بعد بفلك خورشید رسید ودر ۲۰۰ سال دیگر بچرخ فروغ بی پایان (انیران) رسید و ۲۰۲٤٤ کوههای دیگر روی زمین از البرز منشعب شده است نظر باین مندرجات کوه (هرا) را باید یك کوه معنوی و مذهبی تصوّر نمود رجوع کنید به Ostiranische Kutlur, Geiger p. 42.

۲ کلمه اوستائی واسی [illegible] vāsi اسم ماهی بسیار بزرگی است که در اقیانوس فراخ کرت زندگانی میکند این ماهی در اوستا و بندهش باصفت پنجا سدوا [illegible] آمده است صفت مذکور که بمعنی پنجاه در دارنده میباشد مرکّب است از پنجا سه ـ دوا معلوم نیست که مقصود از این صفت چیست برخی آنرا ماهی پنجاه بردارنده مقصود دانسته اند این ماهی در بندهش واس‌ي پنجا ستوران نوشته شده است در فصل ۱۲ در فقرات ۵ و ۷ از آن صحبت کرده گوید واس در وسط اقیانوس فراخ کرت بسر میبرد و طول او باندازه ایست که اگر مرد تند روی از بامدادان تاهنگام فرورفتن خورشید باسرعت تمام بدود هنوز طول قامت آنرا نتواند پیمود کلّیه جانوران مزدا آفریده در اقیانوس در تحت حمایت واس میباشند

و به آخرای پاک ۱ که در وسط دریای فراخ کرت ۲ ایستاده است
درود میفرستیم بدریای فراخ کرت درود میفرستیم

۱ آخرا Khara از جمله کلماتی است که در طی چندین هزار سال تقریباً ترکیب لفظی خود را محفوظ داشته گرچه مصداق آن تغییر یافته است همین کلمه است که امروز در فارسی خر گوئیم ولی مقصود در اوستا از این جانور خر معمولی نیست چه در خود اوستا مندرج است که خر در وسط اقیانوس زندگانی میکند همان طوری که بعدها هرابرزئیتی اوستا اسم کوه مخصوصی گردیده البرز گفتیم خرا نیز بمرور ایام برای تعیین ستور معینی تخصیص یافت در اوستا از برای خر یعنی معمولی کلمه کتو آمده است و آن فقط یك بار در فرگرد هفتم وندیداد در فقره ٤٢ استعمال شده گوید در مقابل معالجهٔ زن خانه خدائی یك کتو (خر) مرد طبیب میباشد کلمه مذکور نیز دد تفسیر پهلوی خر ترجمه گردید کلمه آخرا یعنی جانوریکه در اقیانوس زندگانی میکند فقط یکبار همان در یسنای ٤٢ فقره ٤ آمده است ولی بندهش درفصل ۱۹ مفصلاً از این جانور صحبت میدارد طوریکه از این حیوان تعریف گردیده ابدا جای شك و شبهه نمیماند که از آن یکی از حوادث طبیعی مثل طوفان و سیل و طغیان وغیره اراده شده باشد چنانکه دارمستتر و وست West نیز چنین حدس میزنند نظیر این گونه تشبیهات در یشتها بسیار دیده میشود بخصوصه در تشتریشت بطور وضوح و آشکارا این مسئله معیّن است که بسا از حوادث طبیعی بحیوانی تشبیه شده است اینك بندهش گوید که خر سه پا درمیان اقیانوس فراخ کرت بسر میبرد این جانور پاك را بدن سفیدی است داراي شش چشم ونه پوزه و دو گوش و یك شاخ زرین میباشد که از آن هزار شاخ دیگر سرزده وباآنها جانوران اهریمنی را نابود میکند

گوشش باندازهٔ بزرگست که مملکت ماربدران را فراتواند گرفت جاي قدم او باندازه ایست که یك گله ازهزار گوسفند روی آن آرام تواندگرفت در اطراف کوچکترین پاي او هزار مرد با اسبش دور تواند زد وقتی که این جانور سر در اقیانوس فرو برد و گوشهای خویش بجنباند اقیانوس بجوش و خروش افتد لرزه و اضطراب در سواحل کوه گناوَد پدید آید از اثر آواز او همه جانوران مادهٔ اهورائی در اقیانوس آبستن شوند و جانوران اهریمنی از بیم و هراس بچه سقط کنند تصفیه آبهاي اقیانوس که بسوي هفت کشور روان است بعهده این جانور است اگر اهورامزدا اورا نمیآفرید هرآینه آب اقیانوس از آسیب اهریمن مسموم گشته تمام جانوران هلاك میشدند کتاب مینوخرد در فصل ٦٢ در فقرات ۲٦ و ۲۷ نیز از این جانور اسمی برده گوید که خر سه پا در وسط اقیانوس ورکش زندگانی میکند و تمام آبهای ناپاکیکه از لاشه و مردار گذشته باقیانوس رسد بتوسط این جانور پاك گردد در هرمزدیشت نیز ذکر کردیم که درخت گوکرن نیز درمیان اقیانوس فراخ کرت روئیده است از این تعریفات بخوبی برمیآید که کلمهٔ خرا در ایران قدیم از برای تعیین اسم جانوري که امروز باین اسم معروف است نبوده است چنانکه در مقاله گوش نظیر آنرا در کلمه گوسفند ملاحظه خواهید کرد

رجوع کنید به Sacred Books of the East by West. و به Bundehesh von Justi
Ostiränische Kultur von Geiger S. 361 و به Zoroastrische Studien von Windischmann S.91 و
Ormazd et Ahriman par Darmesteter p. 148—151. و به

۲ فراخ کرت اسم پهلوي اقیانوسی است که در اوستا واوروکش

۵ ۰۰۰

۵ بهوم [1] زرین رنگ و بلند روئیده درود میفرستیم بهوم جان افزا و آشا میدنی درود میفرستیم بهوم دور دارنده مرگ درود میفرستیم

۶ بآب روان و بمرغ پران درود میفرستیم وبه بازگشت پیشوایان (اتربان) درود میفرستیم که دور رفته از برای سایر ممالک جویای راستی هستند [2] وبه همه امشاسپندان درود میفرستیم

پنگه‌ها تام . . . . . ❀

آمده است مینوخرد وَرکش ضبط کرده است معنی تحت اللفظی آن بزرگ ساحل و فراخ کنار میباشد کش که در زبان فارسی از برای زیر بغل و بیغولهٔ ران و سینه استعمال میشود باجزء دوم این کلمه اوستائی یکی است چنانکه حافظ گوید

می بزیر کش و سجاده زهدم بردوش آه اگر خلق شوند آگه از این تزویرم

از این اقیانوس غالباً در اوستا اسم برده شده در طی قرائت بشتها بآن خواهیم برخورد اساساً نمیدانیم که کدام دریا از آن اراده شده است برخی از مستشرقین دریای خزر یا دریاچه آرال پنداشته اند برخی دیگر اقیانوس جنوب ایران حدس زده اند آنطوریکه در اوستا وکتب پهلوی از فراخ کرت صحبت شده است هیچ شکی نمیماند که اقیانوس بسیار بزرگی از آن اراده گردیده است بندهش در فصل ۱۳ چنین گوید دریای فراخ کرت از طرف دامنه جنوبی البرز ثلث زمین را فراگرفته از این جهت است که فراخ کرت نامیده شد برای آنکه دارای هزار دریاچه است هم چنین چشمهٔ آردوی ویسور از آنجا برمیخیزد هریك از دریاچه آن دارای شکل مخصوصی است برخی بزرگ برخی کوچك و بعضی باندازه ای بزرگست که یکمرد سوار در مدت چهل روز دور آن را تواند پیمود چه اطراف آن هزار و هفتصد فرسنگ است

شاید از تشتریشت بتوان استنباط نمود که از فراخ کرت اقیانوس هند که در جنوب ایران واقع است اراده گردیده است دریشت مذکور مکررا آمده است که تشتر (تیر) فرشته باران از فراخ کرت آب برگرفته برروی زمین میبارانند در فقره ۳۲ یشت مذکور گوید

«آنگاه تشتر درخشان از اقیانوس فراخ کرت برخاست بعد از آن‌به از آن طرف کوه هند که درمیان اقیانوس فراخ کرت واقع است بلند گردید» عجالة بهمین قدر توضیح اکتفاء میکنیم تا در آبان یشت (اردویسور ناهید) دوباره بسر آن برگردیم

۱ رجوع کنید به مقاله هوم

۲ از این عبارت بخوبی معلوم میگردد که موبدان عهد قدیم از برای انتشار دین مزدیسنا اطراف و اکناف جهانرا میگردیده اند و مردم را به خدا پرستی ارشاد میکرده‌اند چنانکه پیکشوها یعنی پیشوایان دین بودا نیز دور میزده مردم را موعظه میکرده‌اند و امروز هم کشیش ها (Missionnaire) بممالك غیر عیسوی رفته دین عیسی را تبلیغ میکنند

مقدمه اردیبهشت یشت

سومین یشت اوستا مختص است به دومین امشاسپند اشاوهیشتا که اینک اردیبهشت گوئیم از این فرشته در طیّ مقاله پیش در جزو امشاسپندان صحبت داشتیم در اینجا متذکر میشویم که درمیان شش فرشتگان بزرگ فقط اردیبهشت و هروتات (خرداد) دارای یشتی هستند چنانکه گفتیم احتمال دارد که سایر امشاسپندان را نیز در سابق یشتی بوده است که امروز در دست نداریم اینک چند کلمه در خصوص سومین یشت گفته آنگاه میپردازیم به ترجمه و توضیحات لغات آن اردی بهشت یشت را بدو جزء قسمت میتوان نمود اولی از فقره ۱ تا ۵ که در توصیف اشا وهیشتا میباشد در واقع در اثر نماز معروف اشم وهو که نماز اشه وهشته هم گفته میشود میباشد معنی نماز مذکور از اینقرار است

« راستی بهترین نعمت و هم (مایه) سعادت است سعادت از آن کسی است که خواستار بهترین راستی است » هرچند که اولین فقرات این یشت بواسطه خراب شدن برخی از کلماتش مبهم و پیچیده است ولی از آن بخوبی میتوان استنباط کرد که اهورامزدا به پیغمبرش از تأثیر و قوّت نماز اشم وهو خبر میدهد جزء دوم از فقره ۵ تا انجام در اثر نماز معروف دیگر ائیریامن ایشیا میباشد که در آغاز هفتن یشت کوچک نیز از آن شرح دادیم نماز مذکور در خود اوستا نیز غالباً یاد شده از آنجمله در وندیداد فرگرد ۲۲ آمده است که اهورامزدا بیاری ائیریامن ۹۹،۹۹۹ ناخوشی که اهریمن بوجود آورد شفاء بخشید معنی نماز مذکور از اینقرار است « بشود که ائیریامن ارجمند برای یاری مردان و زنان زرتشتی (و) براي یاری از منش پاک بسوی ما آید با پاداش گرانبهائیکه در خور ایمان است من از او پاداش مطلوبهٔ عدالت را که اهورامزدا خواهد بخشید خواستارم » از اردیبهشت یشت نیز بخوبي اثر و قوّت دعای مذکور بر میآید چنانکه خواهیم دید کلیّه آفات و مصائب و شرّ اهریمني از سرودن این دعا دفع گردد

٥٥٥

৩৩৩

اردیبهشت یشت

اشاوهیشتای زیبا ترین را (نماز) ائیریامن ایشیای نیرومند مزدا آفریده را سوک مقدّس نیک دور بیننده مزدا آفریده را خوشنود میسازیم «مانند بهترین سرور» زوت باید آنرا .بمن بگوید (زرتشت) «بر طبق قانون مقدّس بهترین داور است» باید مرد پاکدین دانا آنرا بگوید

۱ اهورامزدا بسپنتمان زرتشت گفت ای سپنتمان زرتشت ای ستاینده وزوت و استغاثه کننده و وعظ دهنده وعابد و رحمت فرستنده و سرود گوی وقتیکه من با بهترین اشا فضای روشن درخشان و منازل خورشیدسان بیافریدم . . . . . بخصوصه ازبی ستایش ونیایش ما امشاسپندان [۱] ۵۵

۲ زرتشت گفت اهورامزدا ای مبشّر کلام راستین اینک بسپنتمان زرتشت ستاینده و زوت و استغاثه کننده و وعظ دهنده و عابد و رحمت فرستنده و سرود گوی بفرمای که چگونه بوده است (آن کلام) در هنگامیکه تو با بهترین اشا فضای روشن درخشان و منازل خورشیدسان میآفریدی . . . . بخصوصه ازبی ستایش ونیایش شما امشاسپندان [۱] ۵۵

---

۱ زوت از کلمه زوتر اوستائی آمده است ذکرش در یشت پیش گذشت در اینجا لازم است بیفزائیم که در خود گاتها بسنای ۳۳ فقره ۶ زرتشت خود را زوت مینامد رجوع کنید به گاتها ترجمه نگارنده و بصفحه ۱۰۳ همین کتاب در اینفقره چندین لغت خراب شده معنی درستی از آنها مفهوم نمیشود

۳ ...

۴ ...

۵ ...

۳ من اشا و هیشتا را همی خوانم وقتیکه من اشا و هیشتا را خواندم آرامگاه نیک سایر امشاسپندان که مزدا آنرا با اندیشه نیک حفظ میکند که مزدا آنرا با گفتار نیک حفظ میکند که مزدا آنرا با کردار نیک حفظ میکند (کشوده گردد) [۱] آن آرامگاه نیک در گرزمان اهوراست [۲] ❀

٤ گرزمان از برای مردمان پاک میباشد کسی از دروغ پرستان را بسوی آن راهی نباشد برای مشاهده اهورامزدا ❀

٥ (نماز) ائیریامن که تمام خرد خبیث و همه جادوان و پریها را براندازد بزرگترین کلام ایزدی است [۳] بهترین کلام ایزدی است زیباترین کلام ایزدی است بغایت زیباترین کلام ایزدی است درمیان کلام خدائی قوی است قویترین کلام خدائی است درمیان کلام خدائی محکم است محکم ترین کلام خدائی است درمیان کلام خدائی پیروزمند است پیروزمند ترین کلام خدائی است درمیان کلام خدائی درمان بخش است درمان بخش ترین کلام خدائی است ❀

---

۱ مقصود این است که از سرودن نماز اشم وهو و خوشنود ساختن امشاسند اشا وهیشتا سایر امشاسپندان نیز خوشنود میشوند و مقصود از بیدار نیك و گفتار نیك و کردار نیك یا هومت وهوخت وهورشت سه طبقات بهشت میباشد

۲ لغت گرزمان که شعرای قدیم ما غالباً استعمال کرده اند از کلمه اوستائی گرَوتمان میباشد جزء اخیر این کلمه در جزو لغت خانمان هنوز در زبان ما باقی است معنی لفظی آن خانه ستایش و نیایش است از آن بلند ترین طبقه آسمان یا عرش اراده گردید در آنجائیکه مقام اهورا مزداست

۳ لغتی که ما بکلام ترجمه کردیم در اوستا منتر میباشد که بمعنی کلام ایزدی و گفتار آسمانی است

۶ ۶۵-۵۰-۳۵ ۶۵-۵۰-۳۵ ۶۵-۵۰-۳۵

۶ کسی (از طبیبان) بواسطه اشا معالجه کند کسی بواسطه قانون شفاء بخشد کسی باکارد علاج نماید [1] کسی با گیاه درمان دهد کسی باکلام مقدّس شفاء دهد درمیان درمان بخشان درمان بخش‌ترین کسی است که باکلام مقدّس شفاء دهد کسی که امعاء و احشای [2] مرد پاک را معالجه کند چنین کسی درمان بخش درمان بخشندگان است ۵۵

۷ ناخوشیها فرار کنید مرگ بگریز دیوها بگریزید پتیارهها [3] فرار کنید آموزگار دروغین کینه‌ور از آئین پاک بگریز مرد ستمکار بگریز ۵۵

۸ شما ای اَرَدها نژادان بگریزید شما ای گرگ نژادان بگریزید شما ای از جنس دوپا بگریزید [4] ترومتی بگریز [5] پئیری متی بگریز [6] تب بگریز افتراء زن بگریز آشوب و غوغا بگریز مردبد چشم بگریز ۵۵

---

۱ مقصود از طبیبکه باکارد (کَرَت) معالجه میکند جرّاح است

۲ از آن امراض داخلی اراده گردید

۳ پتیاره در پهلوی پتیارك در اوستا پئیتیاره میباشد بمعنی نکبت و آفت وزشتی است بسا از ان دیو و غول اراده شد فردوسی گوید

جهانی برآن جنگ نظارّه بود که آن اژدها طرفه پتیاره بود

۴ در اینجا از جنس دو پا مردمان شریر و خبیث مقصود میباشند

۵ در گاتها تَرمئیتی و در سایر قسمتهای اوستا ترومئیتی اول بمعنی غرور و تکبّر و خود پرستی میباشد دوم بمعنی غول نخوت و غرور است آنرا در پهلوی ترمنش گویند این دیو را بخصوصه رقیب و ضدّ ارمتی که فرشته تواضع و بردباری است میشمارند

۶ پئیری مئیتی نخست بمعنی خیال واهی و بی اساس دوم دیو وهم و اندیشه فاسد است

۹ ۳۰۴-۳۰۵ ۳۰۴-۳۰۵ ۳۰۴-۳۰۵

۹ شما ای دروغترین درمیان دروغگویان بگریزید (زن) جهی جادو [۱] بگریز زن بد عمل کخوارذ بگریز [۲] ای بادطرف شمال بگریز ای باد طرف شمال نابود شو و (همچنین) آنکه از نژاد این اژدهاست ❀

۱۰ کسیکه هزار بار هزار ده هزار بار ده هزار از این دیوها بکشد چنین کسی ناخوشیها را براندازد مرگ را براندازد دیوها را براندازد پتیارها را براندازد آموزگار دروغین دشمن آئین پاک را براندازد مرد ستمگار را بر اندازد

۱۱ اژدها نژادان را براندازد گرگ نژادان را براندازد دو پا نژادان را براندازد تورمق را براندازد پئیری متی را براندازد تب را براندازد افتاء زن را براندازد آشوب و غوغا را براندازد چشم بد زننده را بر اندازد ❁

۱۲ دروغترین را درمیان دروغگویان براندازد (زن) جهی جادو را براندازد زن بدعمل کخوارذ را براندازد باد طرف شمال را براندازد باد طرف شمال را نابود کند و (همچنین) آنکه ازاین جنس دوپاست ❀

۱۳ اگر کسی هزار بار هزار ده هزار بار ده هزار از این دیوها بکشد فریفتارترین دیوها اهریمن تبه کار از فراز آسمان بسوی نشیب سرنگون گردد ❀

---

۱ جهی ⟨illegible⟩ که در پهلوی جه گویند و در برخی از فرهنگها بهین ترکیب در جزو لغات زند و پازند ضبط است یعنی زن پست وبدکار و از مخلوقات اهریمنی میباشد از آن را کاره و فاحشه اراده گردید

۲ اژکخوارذ (با واو معدوله) ⟨illegible⟩ در تفسیر پهلوی فره کاستار یعنی زائل کنندهٔ فر و فروغ زن و یا مرد اهریمنی اراده گشته اسم طبقه مخصوصی است که باعمال زشت شهرت دارد

ಸಂಪಾದಕರು ಪ್ರಕಾಶಕರು ಮುದ್ರಕರು ಮತ್ತು ಪ್ರಕಟಣೆಯ ಸ್ಥಳ ಇವುಗಳ ವಿವರಗಳು ಈ ಕೆಳಗಿನಂತಿವೆ.

ಪ್ರಕಾಶಕರ ಹೆಸರು ಎಸ್. ಎಲ್. ಭೈರಪ್ಪ ಇವರು ಭಾರತೀಯರು ಇವರ ವಿಳಾಸ ಸಾಹಿತ್ಯ ಭಂಡಾರ ಬೆಂಗಳೂರು ಇವರು ಈ ಪತ್ರಿಕೆಯ ಪ್ರಕಾಶಕ

۱۴ اهرمن تبه کار گفت وای بر من از (دست) بهترین اشا
آنچه درمیان ناخوشیها ناخوشتر است خواهند برانداخت
بآنچه درمیان ناخوشیها ناخوشتر است ستیزه خواهند نمود
آنچه درمیان فاسدها فاسد تر است خواهند برانداخت
بآنچه درمیان فاسدها فاسد تر است ستیزه خواهند نمود
آنکه درمیان دیوها دیو تر است خواهند برانداخت
بآنکه درمیان دیو ها دیو تر است ستیزه خواهند نمود
آنکه درمیان پتیار ها پتیاره تر است خواهند برانداخت
بآنکه درمیان پتیار ها پتیاره تر است ستیزه خواهند نمود
آموزگار دروغین دشمن آئین راستین را خواهند برانداخت
بآموزگار دروغین دشمن آئین راستین ستیزه خواهند نمود
درمیان مردمان ستمگارترین را خواهند برانداخت
درمیان مردمان باستمگارترین ستیزه خواهند نمود ۵

۱۵ درمیان اژدها نژادان کسی را که اژدها نژاد تر است خواهند برانداخت
درمیان اژدها نژادان با کسی که اژدها نژاد تر است ستیزه خواهند نمود
درمیان گرگ نژادان کسی را که گرگ نژاد تر است خواهند برانداخت
درمیان گرگ نژادان با کسی که گرگ نژاد تر است ستیزه خواهند نمود
درمیان جنس دوپا (موذی) آنکه بیشتر از این جنس دوپاست خواهند برانداخت
درمیان جنس دوپا با آنکه بیشتر از این جنس دوپاست ستیزه خواهند نمود
تروِمتی را خواهند برانداخت با تروِمتی ستیزه خواهند نمود
پئیریِمتی را خواهند برانداخت با پئیریِمتی ستیزه خواهند نمود
درمیان تب ها آنچه بیشتر تب است خواهند برانداخت [1]
درمیان تب ها با آنچه بیشتر تب است ستیزه خواهند نمود
درمیان افتاء زندگان آنکه افتاء زنده تر است خواهند برانداخت
درمیان افتاء زندگان با آنکه افتاء زنده تر است ستیزه خواهند نمود

---

۱ یعنی سخت ترین تب کلمه تب در اوستا تفنو سانسکریت تاپ آمده است این لغت خود جداگانه بمعنی حرارت و گرمی است کلمات فارسی تب و تاب و تابیدن و تفت وغیره جمله ازیك مادّه است

ಕಾಲಾಂತರದಲ್ಲಿ ಅವರ ಮಗ ಮಲ್ಲಿಕಾರ್ಜುನ ಪಟ್ಟಕ್ಕೆ ಬಂದ. ಇವನ ಕಾಲದಲ್ಲಿ ಕೆಲವು ಪ್ರದೇಶಗಳು ಹೊಯ್ಸಳರ ಕೈತಪ್ಪಿ ಹೋದವು. ಇವನ ಮಗ ವಿರೂಪಾಕ್ಷ ಪಟ್ಟಕ್ಕೆ ಬಂದ. ಇವನ ಕಾಲದಲ್ಲಿ ಹೊಯ್ಸಳರ ಸಾಮ್ರಾಜ್ಯ ಕುಸಿಯಿತು. ಇವನ ಮಗ ಮಲ್ಲಿಕಾರ್ಜುನ ಪಟ್ಟಕ್ಕೆ ಬಂದ. ಇವನ ಕಾಲದಲ್ಲಿ ಹೊಯ್ಸಳರ ಸಾಮ್ರಾಜ್ಯ ಕುಸಿಯಿತು. ಇವನ ಮಗ ವಿರೂಪಾಕ್ಷ

درمیان نزاع جویان آنکه نزاع جوینده تر است خواهند بر انداخت
درمیان نزاع جویان با آنکه نزاع جوینده تر است ستیزه خواهند نمود
درمیان چشم بدزنندگان آنکه چشم بد زننده تر است خواهند بر انداخت
درمیان چشم بدزنندگان با آنکه چشم بد زننده تر است ستیزه خواهند نمود ۰

۱۶ درمیان دروغگویان آنکه دروغ گوینده تر است خواهند بر انداخت
درمیان دروغگویان با آنکه دروغ گوینده تر است ستیزه خواهند نمود
جهی جادو را خواهند بر انداخت با جهی جادو ستیزه خواهند نمود
زن بدعمل کخوارذ را خواهند بر انداخت با زن بدعمل کخوارذ ستیزه خواهند نمود
بادطرف شمال را خواهند بر انداخت با بادطرف شمال ستیزه خواهند نمود ۰۰

۱۷ دروغ باید نابود شود دروغ بایدکاسته گردد دروغ باید سپری گردد یکسره باید
آن نابود شود تو باید که در شمال گم شوی تو نباید که جهان مادّی
راستی را نابود سازی ۰۰

۱۸ برای فرو فروغش من اورا اردیبهشت را زیباترین امشاسپند را با نماز
بلند (و) بازوَرْ میستایم اردیبهشت زیباترین امشاسپند را با هوم آمیخته
بشیر با برسم با زبان خرد با پندار و گفتار و کردار نیک با زَوْر و با
کلام بلیغ میستائیم [1] ینگه هاتام ۰۰

۱۹ یتا اهو . . . . .
درود میفرستم بزیباترین اشا وهیشتا به (نماز) ائیریا من ایتیای بیرومند
مزدا آفریده به سوک مقدّس نیک دوربیننده مزدا آفریده
اشم وهو . . . . . ۰۰ [2]

---

۱ این جمله مکررا در آخر هر یك ازکرده یا فصل یشت ها آمده است
۲ رجوع کنید به هرمزدیشت فقره ۳۳

ಸಂಪಾದಕರು : ಎಂ. ಎಸ್. ಪುಟ್ಟಣ್ಣ. ಪ್ರಕಾಶಕರು : ಪ್ರಸಾರಾಂಗ, ಮೈಸೂರು ವಿಶ್ವವಿದ್ಯಾನಿಲಯ, ಮೈಸೂರು. ಮುದ್ರಕರು : ಮೈಸೂರು ವಿಶ್ವವಿದ್ಯಾನಿಲಯ ಮುದ್ರಣಾಲಯ, ಮೈಸೂರು. ಪ್ರಕಟಣೆಯ ವರ್ಷ : ೧೯೮೦. ಪ್ರತಿಗಳು : ೧೦೦೦. ಪುಟಗಳು : ೧೬+೨೭೨. ಬೆಲೆ : ರೂ. ೩೦-೦೦.

ಪ್ರಸಾರಾಂಗ ಮೈಸೂರು.

ಸಂಪಾದಕೀಯ ಮಂಡಳಿ :

ಡಾ. ಎಂ. ಎಸ್. ಪುಟ್ಟಣ್ಣ. ಡಾ. ಎಂ. ಎಂ. ಕಲಬುರ್ಗಿ. ಡಾ. ಜಿ. ಎಸ್. ಶಿವರುದ್ರಪ್ಪ. ಡಾ. ಎಸ್. ಆರ್. ಲೀಲಾ. ಡಾ. ಎಸ್. ಆರ್. ರಾಮಸ್ವಾಮಿ. ಡಾ. ಎಸ್. ಆರ್. ಹಿರೇಮಠ. ಡಾ. ಎಸ್. ಆರ್. ವಿಜಯಶಂಕರ. ಡಾ. ಎಸ್. ಆರ್. ಗುಂಜಾಳ. ಡಾ. ಎಸ್. ಆರ್. ಲೀಲಾ

مقدّمه خرداد یشت

چهارمین یشت متعلّق است به پنجمین امشاسپند خرداد آن را نیز هروتات و اوَرْداد یشت گویند درمیان یشتها خردادیشت بخصوصه خراب گشته و کلماتش دگرگون شده است در بسیاری از نسخ این یشت نوشته نشده و در هر جائی که مندرج است برخی از کلماتش از حیث املاء باکلمات سایر نسخ فرقی دارد بعلاوه تفسیر پهلوی آن هم که ممکن بود تابیك اندازه کلید فهم آن باشد ازمیان رفته امروز در دست نداریم

بنابراین مستشرقین در سر معانی بعضی از جملات این یشت باهمدیگر موافق نیستند

خرداد یشت

۱ اهورامزدا باسپنتمان زرتشت گفت من از برای مردمان پاک امداد و رستگاری و رامش و سعادت خرداد را بیافریدم . . . . . [1]

کسی که درمیان امشاسپندان اوَرا بستاید بآن میماند که اوامشاسپند وهومن اردیبهشت شهریور سپندارمذ خرداد وامردادرا ستایش کرده باشد ۵۵

---

۱ یعنی که نعمتها وپناهها وغیره از طرف امشاسپند خرداد بمرد پاکدین بخشیده میشود در جای نقاط چندین کلمه خراب شده معنی درستی از آنها برنمی‌آید

२ ಮಿಂಚಿ. ಸಂಚಿತ. ಅಂಚಿನ. ಕಂಚಿನ. ಪಂಚಮ. ಪಂಚಾಂಗ. ಪಂಚಾಯತಿ. ಪಂಚಾಯತಿಕೆ. ಪಂಚಾಯತಿಗೆ. ಪಂಚಾಯತಿಯ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರು. ಪಂಚಾಯತಿಯವರಿಗೆ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರಿಂದ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರು. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೆಗೆ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೆಲ್ಲರ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೆಲ್ಲರಿಗೆ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೆಲ್ಲರಿಂದ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೆಲ್ಲರು. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೆಲ್ಲರೂ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೆಲ್ಲರೆಗೆ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೆಲ್ಲರೊಂದಿಗೆ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಂದಿಗೆ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಡನೆ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಯೂ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರಿಗೆ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರಿಂದ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರು. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರೂ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರೆಗೆ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಂದಿಗೆ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಡನೆ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಯೂ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರಿಗೆ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರಿಂದ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರು. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೂ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೆಗೆ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಂದಿಗೆ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಡನೆ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಯೂ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರಿಗೆ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರಿಂದ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರು. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೂ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೆಗೆ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಂದಿಗೆ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಡನೆ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಯೂ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರಿಗೆ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರಿಂದ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರು. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೂ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೆಗೆ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಂದಿಗೆ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಡನೆ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಯೂ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರಿಗೆ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರಿಂದ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರು. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೂ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೆಗೆ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಂದಿಗೆ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಡನೆ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಯೂ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರಿಗೆ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರಿಂದ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರು. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೂ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೊಳಗೆಲ್ಲರೆಗೆ. ಪಂಚಾಯತಿಯವರೊಳಗೆಲ್ಲ

۲ کسیکه هزار بار هزار ده هزار بارده هزار صدهزار بار صد هزار بضدّ این دیوها اسامي امشاسپندان (بخصوصه) خرداد را یاد کند نسو از او زده شود [۱] و از او اَهشی زده شود بشی زده شود سئنی زده شود بوجی زده شود [۲]

۳ نخست من بمرد پاک بآواز بلند میگویم اگر کسی باین طور درمیان ایزدان مینوي بعادل ترین رشن و باین طور بامشاسپندان مُتوسّل شود همه آنانی که داراي چنین اسامی دلیرانه اند مرد پاک را از نسو نجات خواهند داد (و) از اَهشی (و) از بَشی (و) از سئنی (و) از بوجی (و) از لشکر دشمن باسنگر فراخ (و) از درفش برافراشته (و) از مردم ستمکار دروغ پرست (و) از تیغ درخشان (و) از مردم ستمکار (و) از جادو (و) از پری (و) از بد بختی ۵۵

٤ چگونه راه مرد پاک ازآنِ مرد دروغ پرست امتیاز داده شود؟ آنگاه اهورامزدا گفت اگر کسی کلام مقدّس را (منترا) از برخواند یا آنکه از یاد خودبگذراند یا آنکه زَمزمه کنان یا آنکه بآواز بلند گویان شیاري کشد (بطوري) که شخص خود را در امان تواند داشت [۳] ۵۵

---

۱ نسو [illegible] یعنی لاشه و مردار و کلّیه آنچه فاسد و گندیده شده باشد خواه از انسان و خواه از جانور غالباً میگویند دروج نسو و از آن دیو مردار و لاشه اراده میکنند بقول وندیداد اگر کسی دست خویش بلاشه و مردار بیالاید دروج نسو بواسطه یکی از نه منفذ بدنش در او حلول کند نسو در تفسیر پهلوی نساك شد و هنوز هم این کلمه در ادبیّات زرتشتیان باسم نسا باقی است نسا سالار کسی است که مرده را از در دخمه بدرون دخمه میگذارد اورا در اوستا نسوکش [illegible] خوانده اند در پهلوی نساك کش گویند عملجاتی که مرده را از در خانه تا بدر دخمه برده بدست نسا سالاران می سپارند درمیان پارسیان هندوستان باسم گجراتی خند ایا نامیده میشوند زرتشتیان ایران آنان را پش گهن میگویند یعنی نعش کش تابوت کش

۲ اَهشی و بَشی و سئنی و بوجی [illegible] اسامی چهار دیو میباشد شاید که اصلاً اسامی چهار ناخوشی بوده است جز از فقرهٔ مندرج در فوق وفقرهٔ ۳ در همین یشت دیگر در هیچ جای اوستا از آنها اسمی نیست در بعضی از نسخ خطّی بجای بشی غشی [illegible] ضبط شده است

۳ معنی این فقرهٔ روشن نیست شاید دائره و خطّی که در عهد قدیم در وقت خواندن دعای مخصوصی بدور خود کشیده و درمیان آن می نشسته اند مقصود باشد

۰۰ ۰۰۰۰۰

۵ هر یک از (شما) تو (دروغ .رست) و دروغ که آشکار باشید یا هر یک (از شما) در هرکاری که باشید یا هر یک (از شما) که در خفاء (باشید) هر یک (ازشما) تو و دروغ را من از منزلگاهان اریائی .براتم تو و دروغ را من به بند در کشم تو ودروغ را من .براندازم تو ودروغ را بزیر پا افکنم[1]

۶ سه شیار او بکشد (سه) من .مرد پاک میگویم
شش شیار او بکشد شش من .مرد پاک میگویم
نُه شیار او بکشد نُه من .مرد پاک میگویم ꝏ

۷ اسامی (امشاسپندان) .زند دروجهائی که به نسا پیوستند و نُطفه و نژاد کریانها را [2] زوت زرتشت [3] باراده و میل خویش چنانکه همیشه باراده و میل اوست آنان را بدوزخ هولناک (.راند) ꝏ

۸ پس از فرو رفتن آفتاب (و وقتیکه) آفتاب هنوز فرو نرفته است او (زرتشت) بایک اسلحه مُهلک برای خوشنودی و حقّ معرفت ایزدان مینوی نسا را زده بطرف شمال (براند) [4] آن نابکار را بزوال محکوم سازد ꝏ

---

۱ ظاهراً این فقرهٔ همان کلام مقدّس یا منترا باشدکه در فقرهٔ پیش مذکور است منزلگاهان آریائی همان ایران است که در قدیم خانهٔ یا سرزمین آریا نامیده میشد

۲ کریان در وید برهمنان دارای مقام بسیار بزرگی است و از پیشوایان آئین برهمن یا دیویسناست چون مخالف کیش زرتشت و مزدیسناست از این جهت از او در اوستا گمراه کننده اراده گردید این کلمه در پهلوی کرب شد و در توضیحات و تفسیر اوستا آن را بکر و کور تعبیر کرده اند یعنی کسی که در احکام مزدیسنا دارای چشم بینا و گوش شنوا نیست رجوع شود بگاتها ترجمه نگارنده بمقاله اسامی خاص

۳ زوت در اوستا زاوتر عنوان پیشوائی است که بصاحبت پیشوای دیگر موسوم به راسیی رسومات مذهبی بجای می‌آورد در فقره فوق چنانکه درگاتها زرتشت زوت خوانده شده است

۴ در مزدیسنا شمال طرف نحس و شوم محسوب است مسکن دیوها یعنی دیو پرستان یا بعبارت دیگر محل پرستندگان پروردگاران باطل و محل وقوع دوزخ است رجوع شود بفقرات ۹ و ۱۶ اردیبهشت یشت

ꠇꠣꠞꠤ (۱)ः

ꠇꠣꠞꠤ (۱) ः ꠇꠣꠞꠤ ꠇꠣꠞꠤ ꠇꠣꠞꠤ

۹ اي زرتشت تو نبايد اين منترا را بياموزانی جز بپدر يا بپسر يا ببرادرتنی يا بآتروان [۱] متعلق بدرجه سه گانه کسی که بنیکی مشهور و پیرو آئین نیک و بهدین و پارساست کسي که دليرانه در همه جا آئين ميگستراند ۵۵

۱۰ اهه ريه سوشيه دسوس .براي فروغ و فرّش من او را امشاسپند خرداد را با نماز بلند(و) بازوْر ميستائيم ما ميستائيم امشاسپند خرداد را با هوم آميخته بشير با برسم با زبان خرد با پندار و گفتار و کردار با زورْ و با کلام بليغ پنگه ها نام . . . . . .

۱۱ يتا اهو . . . . . .
درود ميفرستم به خرداد را د به يائيريا هوشيتی بفرشتگان سال بسرور راستی اشم وهو . . . . . [۲]

---

۱ آتروان سوسلاسا عنوان پيشوای مذهب زرتشتی است يعنی آذربان امروز بجاي اين کلمه موبد گفته ميشود

۲ رجوع کنيد بفقره ۴۳ از هرمزديشت

ناهید

بماه روشن و تابنده خورشید بفرّخ مشتری و پاک ناهید[1]

عناصر چهارگانه

در آئین مزدیسنا کلّیه عناصر اربعه که آتش و آب و هوا و خاک باشد مقدّس است غالباً در اوستا از آنها سخن رفته است هر یک از آنها نیز در اوستا دارای یشت مخصوصی است درمیان این عناصر آتش بخصوصه مقدّس تر است آذر ایزد مُوکّل آن است هرچند که از برای این فرشتهٔ یشت مخصوصی نداریم امّا در سراسر کتاب مقدّس و کتب مذهبی پهلوی از عُلُو مقام او سخن رفته است برای آنکه مندرجات اوستا را راجع باین ایزد نزدیک تر بفهم کنیم در یک مقاله جداگانه مفصّلاً از آن صحبت خواهیم داشت عنصر دیگر که هوا باشد دارای یشت مخصوصی است پانزدهمین یشت از آن فرشته هواست هرچند که این یشت به رام یشت نامزد است امّا در هیچ جای آن صحبت از ایزد رام نیست در سراسر آن از فرشته هوا صحبت شده است این فرشته در اوستا موسوم است به (وایو) واهه vayu و در پهلوی (اندرواي) گویند عجالةً بهمین قدر اکتفاء نموده تا در یشت پانزدهم در مقاله متعلّق بآن مفصّل تر از این ایزد سخن بداریم

خاک یا زمین در تحت حمایت چهارمین امشاسپند سپندارمذ (سپنت آرمتی) میباشد از براي آن نیز یشت مخصوصی نداریم لیکن در طیّ مقاله امشاسپندان مفصّلاً از آن صحبت داشتیم آب که موضوع مقاله ماست بعد از آتش مقدّس ترین عنصر است در ایران قدیم چنانکه خواهید دید ستایش فرشته آن موسوم به ناهید در کلّیه ایران زمین و ممالک همسایه رونق تمام داشته در اوستا و کتب پهلوي مکرّراً و مفصّلاً از او ذکر شده است

یشت پنجم که یکی از بلندترین و بهترین وقدیمترین یشتهاست موسوم است به آبان یشت و از جلال و عظمت فرشته موّکل آن ناهید صحبت میدارد بعلاوه در خورده اوستا نیایش چهارم موسوم است به آبان نیایش این نیایش

---

۱ ویس و رامین فخر گرگانی ص ۱۰۹

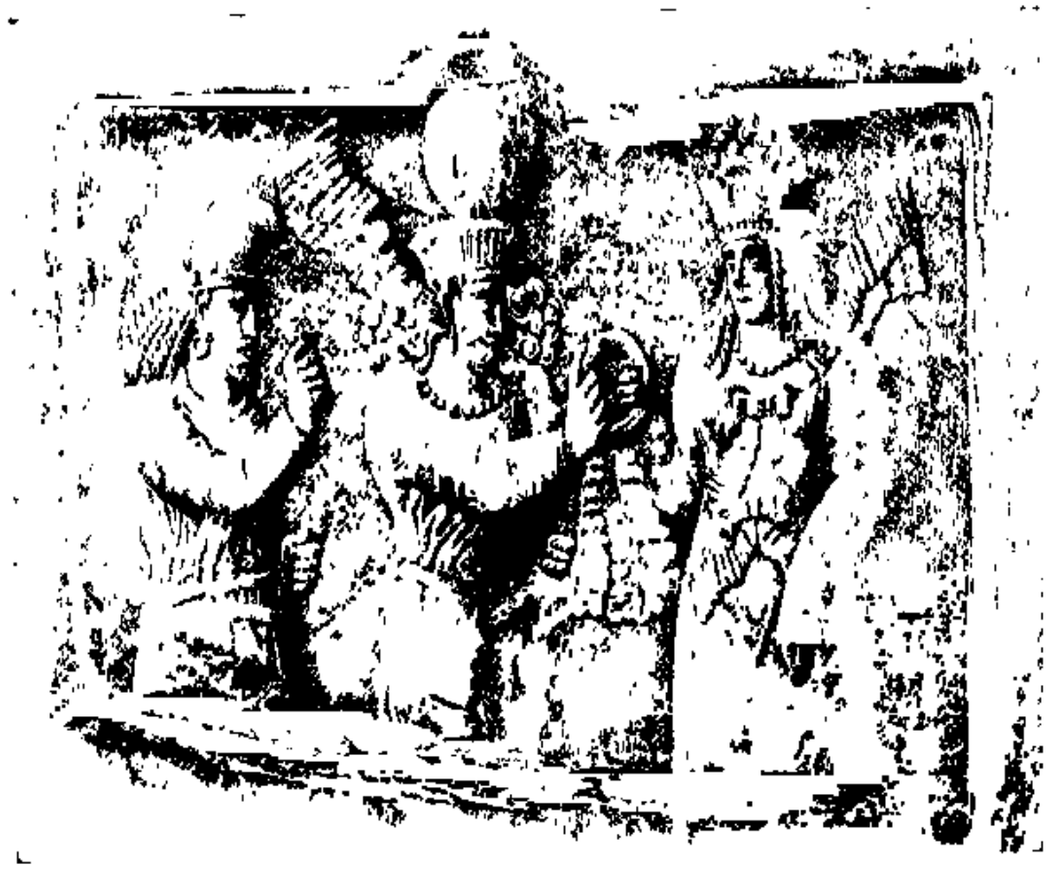

نقش رستم در فارس آنکه طرف دست راست ایستاده ناهید است که نگین
اقتدار بشاهنشاه ساسانی نرسی میدهد (از روی تصویر Texier)

رجوع کنید نیز به Die Kunst des Alten Persien, Von Surre, Tafel 81.

را که‌از آبان یشت استخراج شده است در موقعی که در کنار جویبار و آبشار و سرچشمه اي باشند میسرایند

درمیان یسناها از یسناي ٦٣ تاخود یسنای ٦٩ موسوم است به (آبزور) که در پهلوي (آپزهر) apzohr گویند در یاد داشت هرمزد یشت شماره ۲ صفحه ۵۳ گفتیم که زور یا (زاوترا) zaotara اوستائي مخصوصاً در مراسم مذهبي بکار برده میشود و بمنزله آب مقدّس (esu bénite) عیسویان است بمناسبت آنکه در این یسناها از آب و فرشته مُوکّل آن ناهید صحبت میشود به (آبزور) نامیده شد بخصوصه یسنای ٦٥ از فقره یک تا خود فقره پنج مثل فقرات یک تا پنج آبان یشت میباشد در روایت داراب هرمزدیار [1] آمده است «خورشید نیایش و مهرنیایش و اردویسور بانو نیایش (آبان نیایش) پیش آتش کردن روا نیست» اسم کامل فرشته آب (اردویسور ناهید) میباشد چون این فرشته مؤنث است گاهی کلمه بانو را بآن می افزایند

در اوستا از یک فرشته دیگر که نیز مستحفظ آب است یاد شده است این فرشته سوسوم است به (اپام نپات) apam napat در وید برهمنان نیز چنین آمده است و از آن یک فرشته مذکر اراده شده است

در هفتن یشت کوچک مجملاً از آن صحبت داشتیم در اوستا نسبةً کمتر باین اسم بر میخوریم همینقدر میدانیم که این فرشته رانیز با آب سروکاري است پاسبانی سرچشمه و رود و دریا بااوست [2]

ایرانیان آب‌را محترم میداشته‌اند

پیش از آنکه از ناهید که مُوکّل آب است صحبت بداریم لازم است‌از عنصرآب که نزد ایرانیان محترم بوده است و مورّخین قدیم یونانی از آن ذکري کرده اند مختصراً یادآور شویم

---

۱ در خصوص کتاب روایت رجوع شود به ایرانشاه تألیف نگارنده چاپ بمبئی ۱۹۲۰ میلادی صفحه ۳

۲ در جاهائیکه در اوستا از (اپام نپات) اسم برده شده است از این قرار است، یسناي ۱ فقره ۵ و یسنای ۲ فقره ۵ و یسنای ٤٥ فقره ۱۲ و یسناي ۷۱ فقره ۲۳ و نشتر یشت فقره ۳٤ و فروردین یشت فقره ۹۵ وزامیاد یشت فقرات ۵۱ و ۵۲ رجوع کنید به‌صفحه ۱۰۱ همین کتاب یاورقی شماره ۵

از هرودُت مورّخ یونانی قرن پنجم پیش از مسیح گرفته تا باآگاسیاس Agathias مورّخ یونانی قرن ششم بعد از مسیح ستایش این عنصر را بایرانیان نسبت داده اند هرودُت مینویسد که ایرانیان بخورشید و ماه و زمین و آتش و آب و بادستایش نموده برای آنها فدیه و نیاز می آورند [۱]

باز همین موّرخ درجای دیگر کتابش مینویسد « ایرانیان درمیان رود بول نمیکنند در آب تفو نمی اندازند درآن دست نمی شویند و متحمّل هم نمیشوند که دیگری آن را بکثافاتی آلوده کند احترامات بسیاری از آب منظور میدارند » [۲] مقصود هرودُت آب جاری است مدّ آن خبری است که استرابون Strabon جغرافی نویس یونانی نقل میکند «ایرانیان در آب جاری استحمام نمیکنند در آن لاشه و مردار نمی اندازند عمرماً آنچه ناپاک است در آن نمیریزند» استرابون مفصّل تر از هرودُت ار ستایش آب در نزد ایرانیان مینویسد : « وقتیکه ایرانیان میخواهند از برای آب نیاز و فدیه بفرستند بکنار دریا چه یا جویبار یا چشمهٔ میروند در کنار آن خندقی حفر نموده قربانی میکنند بخصوصه احتیاط میکنند که آب را بخون نیالایند پس از آن گوشت قربانی را در روی شاخه‌های مورد یا غار (laurier) میگذارند مُغها آن را با چوبهای مقدّس (مقصود برسم میباشد) لمس میکنند و کلام مقدّس (مقصود منترا میباشد) میسرایند زیت آمیخته با شیر و عسل بروی زمین (نه درآب) میریزند شاخه‌های تر (برسم) در دست گرفته باسرود های مفصّل قربانی را بانجام میرسانند [۳] جغرافی نویس مذکور در جای دیگر کتابش ذکرمیکند « مردمان هیرکانی Hyrkanie (استراباد) در جائیکه آب ازسنگ خارا جهیده بدریا فرو میریزد و یک منظره زیبائی تشکیل میدهد فدیه خود را نیاز میکنند » [۴] آنچه هرودُت و استرابون در خصوص محترم

---

۱ Herodotus I, 131, 132.

۲ Herodotus I, 138.

۳ Strabon XV, p. 1066.

۴ Strabon XI, p. 778.

بودن عنصر آب نزد ایرانیان درقرون پیش از مسیح نوشته اند در قرنهای چهارم و ششم میلادی نیز موضوعی داشته است چه از مُوّرخین این عهد ها هم بما خبر رسیده است که ایرانیان در آب جاری دست و رو نمی شستند مطلقاً بآن دست نمیزدند مگر از برای نوشیدن یا بگیاه آب دادن [۱] برخی ازمستشرقین گمان کرده اند که آب دریا برای آنکه شور است مورد احترام ایرانیان قدیم نبوده است ولی دلایلی در دست داریم که دریا نیز در قدیم (چنانکه امروز در نزد زرتشتیان) مقدّس بوده است آب دریاچه اُرمیه با آنکه بسیار تلخ و شور است مقدّس است بسا در اوستا بلسم چئچست [illegible] (در شاهنامه خنجست) از آن یاد شده است در سایر کتب مذهبی پهلوی و پازند نیز این دریا چه بخصوصه محترم است تیرداد پادشاه ارمنستان برادر بلاش اوّل اشکانی (۵۱ — ۷۸ میلادی) که از خاندان بسیارپارسای زرتشتی بود بایستی در سال ۶۶ میلادی [۲] برُم رفته در آنجا از دست امپراطور نرو Nero تاج ارمنستان را بسر بگذارد برای آنکه آب دریا را در طیّ مسافرت خود بکشافاتی نیالاید از راه خشکه خود را برُم رسانید [۳]

اخبارات نادرست هرودت

چیزیکه بسیار مایه تعجّب است این است که هروُدت مینویسد: «وقتی که خشیارشا شاهنشاه هخامنشی بقصد فتح یونان لشکر عظیم آراسته به هلسپنُ (Helespontos) (داردانل) رسید برای گذشتن از آسیا بخاک اروپا فرمان داد که پُلی بروی آب سازند پس از آنکه پُل بانجام رسید دریا بتلاطم در آمده بند هاي پُل از هم گسسته آن را پراکنده و پریشان کرد شاهنشاه از این حادثه برآشفته امر کرد که سیصد تازیانه با مواج دریا زنند و یک جفت زنجیر در قعر آن افکنند من نیز شنیدم که خشیارشا میر غضب هم فرستاد تا دریا را با آهن داغ کنند و امر کرد که این پیغام باربار (Barbaros) و بی معني را از طرف

۱ Act Martyr S. 181 & Agathias II, 24.

۲ Das Urchristentum von Meffert IV Gladbach 1921 S. 578.

۳ Le Zend-Avesta par Darmesteter Vol III p. XXIII.

شاهنشاه بآب برساند اي آب تلخ سرور و بزرگ تو این چنین سزایت میدهد برای آنکه تو او را آزرده نموده هتک آبرو نمودي شاه خشیارشا از روي تو خواهد گذشت چه تو بخواهی یا نخواهی مردم حق دارند که از براي تو فدیه نمی آورند زیرا که تو خیانت کار و شور هستی» [1] نگفته خود پیداست که این خبر هرودت مورّخ یونان دشمن دیرین ایران افسانهٔ بی سروپائی است و مثل اکثر اخبار او بخصوصه آنچه راجع بجنگ ایران و یونان است آلوده بغرض و تعصّب است دروغ و مبالغه و استهزاء شاهکار وقایع تاریخی او است همین خبر را مورّخ دیگر یونانی موسوم به دیوژنس لرتیوس Diogenes Laertius که در قرن سوم پیش از مسیح میزیسته تکذیب نموده میگوید که آنرا حقیقی نیست زیرا که آب نزد ایرانیان مانند پروردگاری است [2]

هرودت در چند صفحه بعد از خبر اولی راجع بلشکر کشی خشیارشا خبر دیگري ذکر میکند که بخوبی بی اساس بودن اقوال وي‌را میرساند از آن جمله گوید «ایرانیان مهیّای حرکت بودند ولی صبر کردند تا روز بعد در وقت برآمدن خورشید روانه شوند در روي پُل برگ مورد پاشیدند انواع و اقسام بخور کردند پس از آنکه خورشید برخاست شاهنشاه خشیارشا آن را ستایش نموده و از ظرفي زرین فدیه اي‌نثار دریا نمود آنگاه آن ظرف را با یك پیاله زرین دیگر و یك شمشیر ایرانی که آنان اکیناکس Akinakes مي نامند در آب انداخت . . . . . من نمی توانم بطور حتم بگویم که شاه آنها را نثار خورشید نمود یا آنکه از کرده خود پشیمان گشته خواست از دار دانل دلجوئی کند برای بی‌احترامی که بدریا کرده بود» [3]

ناهید مربوط بایشتار بیست

پس از دانستن این مقدّمات گوئیم ناهید فرشته ایست که نگهبانی عنصر آب با اوست چنانکه تشتر (تیر) فرشته باران و میثرا (مهر) فرشته فروغ است در آئین مزدیسنا از براي کلیّه مخلوقات اهورا یعنی آنچه مفید و نیک است

---

۱ Herodotos VII. 35.

۲ Diogenes Laertius Prooem-segm 9

۳ Herodotos VII, 54.

فرشته و موکّلی قائل هستند بنابراین ابداً جای تعجب نیست که از برای مهم‌ترین عنصر که آب باشد فرشته ای داشته باشیم و این فرشته دارای مقام بلند و ارجمندی باشد برخی از مستشرقین مینویسند که ممکن است ناهید ایرانیان از اثر نفوذ الهه (سومر) [۱] موسوم به (ایشتار) Ištar که بعدها در بابل و اشورهم پرستیده میشد بوجود آمده باشد [۲] ایشتار که مادر و مولّد نوع بشر تصوّر میشده در برخی از خصایص شباهتی باناهید دارد وممکن است بعدها در بیرون از حدود ایران بعضی از خصایص و رسومات دینی این الهه را ضمیمه پرستش ناهید ایرانی کرده باشد [۳] چنانکه مهر فرشته فروغ ایران در هرمملکتی که نفوذ نمود خصایص پروردگار خورشید آن مملکت جزو آئین او گشت در مقاله مهر مفصلاً از آن صحبت خواهیم داشت گذشته از تعریف و توصیفیکه در اوستا از ناهید شده است و مجسمه هائیکه نیز از این فرشته بجا مانده است قهرا انسان را به پروردگار بابلی ایشتار منتقل میسازد خبریکه هرودت نقل میکند نیز مدّ تصوّر مستشرقین گردید چه مورّخ مذکور مینویسد «ایرانیان ستایش (اورانیا) Urania را از آشوریها و عربها آموختند نزد آشوریها (افرودیت) Aphrodite موسوم است به (میلیتا) Myhtta و در نزد عربها (الیتا) Alitta و در نزد ایرانیان (میترا) Mitra (مهر) [۴] هیچ شک و شبهه در این نیست که هرودت اشتباها مهر را بجای ناهید آورده است چنانکه کلیّه مستشرقین این را سهو مورّخ یونانی میشمرند چه مهر مناسبتی با (اورانیا) و (افرودیت) پروردگاران مؤنث یونانی ندارد در این جا متذکّر میشویم از این خبر هرودت بخوبی برمیآید که ستایش ناهید از زمان بسیار قدیم در ایران معمول بوده اول مورّخیکه صراحةً از ناهید اسم

---

۱ در خصوص قوم (سومر) sumer رجوع شود به مقاله امشاسپندان (عدد هفت) صفحه ۷۴ — ۷۹

۲ Geschichte der Religion im Altertum, Die Religion bei den iranischen Volker von Tiele, Deuts. Ausg. von Gehrich S. 253.

۳ در خصوص ایشتار Ištar رجوع شود به Handbuch der Altorientalischen Geistes Kultur von Alf. Jeremias, Leipzig 1913 S. 258—1.

۴ Herodotos I, 131.

میبرد (بروسوس) Berossus مورّخ و پیشوای معروف کلده است که درقرن سوم پیش از مسیح میزیسته است کلمنس الکساندرنیوس Klemens Alexandrinus یکی از پیشوایان معتبر عیسوي که در حدود سال ۲۲۰ میلادي وفات یافت از (بروسوس) نقل کرده مینویسد «مورّخ کلده در کتاب سوم در تاریخ کلده چنین گوید: ایرانیان بسیار متأخر بستایش کردن پروردگاران آدمی شکل شروع کردند نخست اردشیر دوم هخامنشی (٤۰٤—۳٦۱ پیش ازمسیح) باین امرپرداخته مجسمه افرودیت انائیتیس (ناهید) را در بابل و شوش و همدان و دمشق و سارد برپا نمود و ستایش اورا بمردمان فارس و باختر آموخت» [۱] بزودی از مناسبات اردشیر دوم با ناهید صحبت خواهیم داشت عجالةً در این جا اشاره میکنیم که ستایش ناهید در هر قرنیکه در ایران رواج گرفته باشد جزو آئین ایران قدیم است و ناهید متعلق بگروه فرشتگان و ایزدان آریائی است چه در ریگ وید برهمان دو تن از الهات یکی موسوم به سینی والی sinivali ودیگری سرسواتی (Sarasvati) موجود و شبیه به ناهید هستند

ناهید پس از آنکه ازایران گذشته بممالک همسایه نفوذنمود درمیان اقوام سامی عراق و در آسیای صغیر رنگ و روی برخی از آلهات اقوام بیگانه بخودگرفت ممکن است در خود ایران پس از آنکه مدّتها ستایش او در مغرب متداول بوده در عهد اردشیر بسایر نقاط مملکت سرایت کرده باشد [۲]

اشتقاق کلمات اردویسور ناهید

گفتیم که اسم کامل فرشته آب اردویسور ناهید میباشد در اوستا آردْوِیْ سُورَ اناهیتَ [illegible] آمده است این اسم مرکّب است از سه کلمه که هر سه اصلاً صفت بوده است بسا از اسامی امشاسپندان و ایزدان

---

۱ رجوع کنید به

Clem. Alex. Protr 5. 65, 4 Pers. Anahita oder Anaitis Von Fr. Windischmann S. 4.

۲ Geschichte des Alten Persiens von Justi S. 93—94.

و رجوع کنید به Die altpersische Religion und das Judentum von Scheftelowitz S. 230.

مرکّب است از یک صفت و یک اسم اردیسور ناهیدیگانه اسم خاص اوستائی است که از سه صفت ترکیب یافته است جزء اوّل اردوي از کلمه اَرِد (ared) که بمعنی بالا بر آمدن و منبسط شدن و فزودن و بالیدن است مشتق گردید کلمه (اَردْوی) در اوستا فقط اسم رودي است باین معنی جداگانه در فرگرد ۲ وندیداد فقره ۲۲ و فرگرد ۷ فقره ۱۶ استعمال شده است بارتولومه Bartholomae معني لفظی آنرا رطوبت و نمناکی ضبط کرده است [1] ولی غالباً باکلمات (سُوْر) و (اَناهیتَ) یک جا آمده است جزء دوم (سُوْرَ) صفت است .بمعنی قوی و قادر در سانسکریت هم .بمعنی نامآور و دلیر است این صفت بسا در اوستا به انسان و سایر فرشتگان مثل مهر و ایزمان و سروش داده شده است در فروردین یشت غالبا بآن برمیخوریم از آنجمله درفقرات ۹۰ و ۱۳۰ وغیره سورن که اسم یکی از خانوادهاي شریف عهد اشکانی بوده است .بمعنی دلیر و پهلوان است و از همین کلمه اوستائی است فقط این خانواده حقّ داشته است که تاج بسر پادشاه بگذارد [2] جزء سوم که اَناهیت باشد نیز صفت است

خود جداگانه مرکّب است از دو جزء اولی (اَ) که از ادات نفی است دومی (آهیتَ) سوءوسوء یعنی چرکین و پلید و ناپاک این کلمه اخیر .بمعني مذکور در فرگرد ۱۶ و ندیداد فقره ۱۶ استعمال شده است همین کلمه است که در پهلوی آهک ahok و در فارسی آهو گردید و .بمعني عیب و نقص گرفته اند چنانکه خاقانی گوید

یعنی آن جانور که زابد مشک نامش آهو و او همه هنر است

شاعر شیروانی در این فرد شعر بهردو معنی آهو که غزال و عیب باشد اشاره میکند چون کلمهٔ (اهیتَ) مُصدّر است به (آ = سـ) بنا بقاعده کلیّه یک حرف نون به (اَ) افزوده گفتند اناهیتَ چنانکه از کلمه ایران اَنایران (مملکت خارجه) ساخته شد بنابراین اناهیتَ یعني پاک و بی آلایش این صفت بسا از براي فرشتگان و اشیاء استعمال شده است غالبا مهر و تشتر (تیر) و هوم و

---

۱ Altiranisches Worterbuch

۲ Iranisches Namenbuch von Justi

برسم و آبزور و فروغ وغیره در اوستا بصفت اناهیت یا بصفت پاکی و بی آلایشی متّصف شده اند [۱]

در فرس هخامنشی این کلمه تغییر نیافته چهار بار بمعنی فرشته تکرار شده است از آنچه گذشت اردویسور ناهید مجموعاً بمعني رود قوي پاک یا آب توانای بی آلایش میباشد هرچند که ناهید فرشته آب از مملکت خشک و کم آب ماروی برتافته ولی اسمش در زبان ادبی ما باقی است بسا در اشعار متقدمین بآن برمیخوریم و درفرهنگها ناهد و ناهده و ناهیده و ناهی بمعنی دختر بالغ ضبط است بقول شفتلویتز دانشمند المانی دریک افسانه اسلامی به ستاره زهره اسم بذخت اناهیذ داده شده است این کلمه از بغدخت اناهیت آمده است یعنی ناهید دختر بغ (خدا) [۲] اینک چند سال است که ایرانیان مبادعهد کهن درخشان افتاده دگر باره اسم این فرشته زیبا و بلند بالای اوستا را بدختران مملکت ایران همان سرزمینکه روزي در آن معبد های سیمین و زرین ناهید برپا بود میدهند

در فارسی نیز ناهیداسم ستاره زهره است یعنی همان ستاره زیبائی که رومها اسم الهه و جاهت را بآن داده ونوس Venus خواندند اردویسورناهید هم اسم رودی است و هم اسم فرشته اي که موکّل آن است

توصیف ناهید از روي آبان یشت

آنطوریکه این رود در اوستا تعریف شده است باید آن را یک آب مینوی تصوّر نمود چه آن رودي است بس بزرگی تمام آبهای روی زمین که از فراز کوه (هکر) بدریای (فراخ کرت) فروریزد اقیانوس را بجوش و خروش در آورد رودی است که در زمستان و تابستان یکسان روان است رودي است که از آن هزار رود و دریاي دیگر منشعب است هر یک از رود ها ودریا هاي آن بانداۀ بلند وفراخ است که سوارتند روی در مدّت چهل روز طول و دور آنرا تواند پیمود یکی از آن رودها سراسر هفت کشور روی زمین را سیراب کند در کنار هر یک

۱ هرمزدیشت فقره ۲۱ تشتریشت فقره ۲ مهریشت فقره ۸۸

۲ متأسفانه کتبي که شفلوتز از براي تحقیقات لازمه نشان میدهد در زیر دست ندارم که در خصوص کلمات فوق تحقیق شود رجوع کنید به Scheftelowitz, Die alte-persische Religion u. das Judentum, Giessen 1920 S. 230.

از این رودها و دریاها قصری هزار ستون باهزار دریچه درخشان برای ناهید برپاست در هر قصری در بالای دیوانی بستر پاکیزه و معطری گسترده است ناهید زنی است جوان خوش اندام و بلند بالا و برومند و زیبا چهر آزاده و نیکو سرشت بازوان سفید وی بستبری شانه اسبی است [۱] باسینهای برآمده و باکمر بند تنگ درمیان بسته در بالای گردونه خویش مهار چهار اسب یکرنگ و یک قدرا در دست گرفته میراند اسبهای گردونه وی عبارت است از باد و ابر و باران و ژاله ناهید باجواهرات آراسته تاجی زرین بشکل چرخی که برآن صد گوهر نور پاش نصب است برسر دارد از اطراف آن نوارهای برچین آویخته طوقی زرین دور گردن و گوشوارهای چهار گوشه در گوش دارد کفشهای درخشان را دریا های خود با بندهای زرین محکم بسته حلقه ای از نوست سی بر که مانندسیم و زر میدرخشد در بر نموده جامه زرین پرچین در بر کرده در بلند ترین طبقه آسمان آرام دارد اهورامزدا در کرهٔ خورشید مقام اورا برقرار نمود بفرمان پروردگار ناهید از فراز آسمان باران و تگرگ و برف و ژاله فروبارد از اثر استغاثه پارسایان و پرهیزگاران از فلک ستارگان با ار بلند ترین قله کوه (هکر) بسوی نشیب شتابد تطفه مردان و مشیمه زنان را پاک کند زایش زنان را آسان سازد شیر را تصفیه نماید بگله ورمه بیفزاید سراسر کشور از پرتو او از خوشی و نعمت و ثروت برخوردار گردد

چون از مطالعه آبان بشت بخوبی پی باحوال فرشته آب خواهیم برد در این جا لازم نمیدانیم که پیش از این از مأخذ اوستائی اورا شرح دهیم اینک به بینیم که در تاریخ ایران چه علائم و آثاری از ناهید باقی است

---

۱ آبان بشت دلکش‌ترین قصیده ایست که از ایران قدیم یادگار مانده است تعبیرات و تشبیهات این یشت ویشهای دیگر در اشعار سخن سرایان بعد هم دیده میشود فردوسی در مقابل بازوان سفید ناهید که ستبری شانه اسبی است در توصیف گرشاسب گوید برش چون بر شیر و چهره چوخون دو بازوش مانند ران هیون شاهنامه چاپ ترنرمکان Turner Macan صفحه ۲۱۳۲

ناهید در کتیبه هخامنشی

گفتیم که مورّخ کلده بروسوس در سه‌قرن پیش از مسیح نوشته‌است که اردشیر دوم هخامنشی ستایش ناهید را در نقاط مختلف ایران و در ممالکی که در تحت تصرّف شاهنشاهان هخامنشی بود منتشر ساخت و مجسمه او را در معابد برپا نمود

آثار خطوط میخی که از اردشیردوم مانده است دلیل است که در عهد این پادشاه ستایش ناهید و مهر در ایران بالا گرفته است چه در آثار کورش بزرگ و داریوش بزرگ و خشیارشا و اردشیر اوّل اسمی از ناهیدو مهر نیست در آثار اردشیرسوم نیز اسمی از ناهیددیده نمیشود فقط یک بار ازمهراسم برده شد

کتیبهٔ که از اردشیر دوم (۴۰۴—۳۵۹ پیش از مسیح) در شوش روی یک صفّه ستونی کشف شده است از این قرار است «پادشاه بزرگ اردشیر شاهنشاه پادشاه ممالک پادشاه این زمین پسر داریوش (دوم) داریوش پسر پادشاه اردشیر (اول) اردشیر پسر پادشاه خشیارشا خشیارشا پسر پادشاه داریوش (اول) داریوش پسر گشتاسب هخامنشی میگوید: این ایوان را داریوش (اول) جدّ من بنا نهاد در زمان اردشیر (اول) پدر بزرگ من آتش آنرا ویران کرد بنا بخواست اهورامزدا و اَناهیتَ (ناهید) و مترا (مهر) من دوباره این ایوان را ساختم بشود که اهورامزدا و اَناهیتَ و مترا مرا در پناه خود گرفته از هرکینه و خصومتی حفظ کنند و آنچه من ساخته‌ام ویران نسازند و آسیب نرسانند»

کتیبه دیگری که از شاهنشاه مذکور در روی پایه ستونی در همدان پیدا شده است مثل کتیبه فوق است یعنی که اردشیر دوم اجداد خود را تا بهخامنش اسم میبرد و پس از آن گوید « . . . . . این ایوان را من بخواست اهورامزدا و اناهیتَ و مترا بنا کرده‌ام بشود که اهورامزدا واناهیت و مترا مرا در پناه خود گرفته از هرکینه و خصومتی حفظ کنند و آنچه من ساخته ام ویران نسازند» [۱]

۱ رجوع شود به Die Keilinschriften der Achamenniden von Weissbach

آتشکده‌های ناهید

در جزو تاریخ اردشیر دوم باز باسم ناهید و معبد معروفی که باسم او در همدان برپا بوده برمیخوریم کورش کوچک برادر اردشیر دوم بامید آنکه خود شاهنشاه ایران گردد با لشکر بزرگی که در جزو آن تقریباً ۱۳ هزار سرباز یونانی بودند بجنگ برادرش شتافت اما در (کوناکسا) نزدیک بابل شکسته یافته کشته شد معشوقه یونانی کورش کوچک موسوم به (اسپازیا) Aspasia در جزو غنیمت ها بدست اردشیر افتاده در قصر سلطنتی بسر میبرد روزیکه اردشیر پسرخود داریوش را جانشین و ولیعهد خویش قرار داد بنا بعادت ایران قدیم که در این روز ولیعهد هرچیز که از شاه بخواهد باید مجری دارد داریوش از پدرش خواست که اسپازیا معشوقه عمّش را با و بخشد شاهنشاه خواهشش را اجابت نمود اما باطناً از این امر خوشدل نبود پس از چندی اسپازیا را به همدان فرستاد تا در آنجا راهبهٔ معبد ناهید گشته پارسا و پاکدامن بسر برد ولیعهد از حرکت پدرش آزرده گشته سوء قصدوی نمود لکن نقشهٔ او کشف گشته بفرمان شاه بدار زده شد [1]

در این جا متّذکر میشویم که معابد ناهید در ایران برای زنان راهبات جای تقویٰ و پرهیزگاری بود برخلاف معابد ناهید در آسیای صغیر که از اثر نفوذ مذاهب سامی رنگ و روی دیگر گرفته بود چنانکه بزودی ذکرش بیاید

معبد ناهید در همدان بخصوصه محلّل و در همه جا معروف بوده است یکی از نویسندگان مدقّق و موّثق عهد قدیم موسوم به پولیبیوس Polybius که در قرن دوم پیش از مسیح میزیسته در کتاب تاریخش پس ازشرح دادن وقوع جغرافیائی شهر همدان و مختصری از تاریخ آن در خصوص لشکر کشی آنتیوخس Antiokhos چنین مینویسد

«قصر همدان تقریباً هفت (استاد) Stade (۴۲۰۰ قدم) دور آن میباشد عمارتهای باشکوهی که در آن ساخته شده است بخوبی ثروت سلاطین با نیهای

---

۱ خبر فوق را پلوتارخس از کتزیاس Ktesias و دینون Dinon نقل میکند رجوع کنید به Geschichte des alten Persiens von Justi S. 135-7
و به Aufsätze zur Persischen Geschichte von Th. Noldeke S. 62-63

آنها را نشان میدهد هرچند که تمام چوبهائیکه در این بناها بکار برده شد از سدر و سرو است امّا در هیچ جا این چوبها برهنه دیده نمیشد تیرکهای سقف و قاب وستونها و رواق کلیّه باصفحات فلزّات قیمتی پوشیده بوده سیم و زر دراین جا و آن‌جای قصر میدرخشید پوشاك بام نیز از صفحات نقره بوده پس از شرح دادن قصر مورّخ یونانی مذکور از معبد ناهید صحبت داشته گوید که در وقت ورود آنتیوخس در این شهر تمام ستونهای ایوان دور پرستشگاه هنوز باصفحات طلا پوشیده بوده است پولیبیوس نمیگوید که این ستونها چه‌طور ساخته شده ولی از بیاناتش میتوان درك نمود که بنای معبدشبیه ببنای قصر بوده است بیشتر پوشاکهای فلزّی این معبد در وقت فتح اسکندر تاراج رفت از این تاریخ به بعد اشیاء قیمتی معبد در معرض دستبرد سلوکیدها بود تا آنکه ها بقی مانده آلات طلا و نقره آنرا آنتیوخس بزرگ که مقتدرین سلاطین سلوکیداست (۲۲۳—۱۸۶ پیش از مسیح) در عهد اردوان اوّل (اشك سوم) غارت کرده مبلغ چهار هزار (تالنت) Talente مسکوك داخل خزینه خویش نمود [1] برخی از دانشمندان گمان کرده اند که قدمت معبد ناهید همدان تا بعهد دومین پادشاه ماد هووخشترا (۶۲۵—۵۷۵ پیش از مسیح) یا جانشین وی استاج میرسد [2]

ایزیدروس خراکس Isidorus von Charax جغرافي نویس یونانی که در سال ۳۷ میلادي میزیسته نیز از همدان پایتخت ماد و از خزینه و معبد ناهید آنجا و معبد ناهید در کنکاور که بزودی شرحش بیاید ذکری کرده است [3] یکی از معبدهای بسیار معروف ناهید در شوش (خوزستان) واقع بوده است آثارش هنوز موجود است همان است که بقولي پولیبیوس Polybius پادشاه سلوکید آنتیوخس چهارم معروف به اپیفانوس Epiphanus ۱۷۵—۱۶۴ پیش از مسیح)

۱ Polybius X, XXVII, 9—10 & 12.

۲ رجوع کنید به Parthia by Geo. Rawlinson p. 59.
و به Eranische Alterthumskunde von Spiegel, Zweiter Band S. 57.
رجوع شود به Histoire de l'art, Tome V. Perse par Perrot et Chipier Paris 1890 p. 499—500.

۳ Isidorus von Charax II. p. 6.

برای انکه پولی بخزانه تهی خود برساند قصد غارت آن نمود این معبد که از دستبرد ماکدونیها محفوظ مانده بود دارای زینتهای بسیار گران بها بوده است اپیفانوس بتاراج آن موفق نشد چه اهالی شوش با او جنگ نموده برجعت مجبورش کردند پس از چندی پادشاه غارتگر سلوکید دیوانه گشته بمرد مردم میگفتند که ایزد ناهید اورا از برای سوء قصدش بسزا رسانید [۱]

پلینیوس Plinius مورّخ رُمی که در سال ۷۹ میلادي در گذشت مینویسد که در معبد ناهید شوش یك مجسمه بسیار سنگین ناهید که از طلا ساخته بود برپا بود این مجسمه در اوقات جنگ سردار رُمی انطوان Antonius بضدّ اشك پانزدهم (فرهاد چهارم ۳۷—۲ میلادی) بغارت رفت بنابر این درمیان سال ۳۵ و ۳۳ پیش از مسیح [۲] معبد دیگری از ناهید در کنگاور که هنوز خرابه اش موجود و از آثار بسیار مهّم ایران قدیم است برپا بود

بقول پروفسور هرتسفلد Hertzfeld معبد مذکور از زمان اشکانیان باقي مانده و از بزرگترین معابد دنیاي قدیم محسوب میشده است آبادی کنوني کنگاور فقط قسمت وسطی معبد را گرفته است [۳] خرابه باشکوه این معبد عبارت است از پشته‌اي که ۶۴۰ پی طول و ۵۴۴ پی عرض آن میباشد در اطراف آن ایوانی به پهنای ۴۴ پی باستونهای بلند ساخته شده بود هنوز چند ستون در گوشه شمال شرقي معبد برپاست در این بناها صنعت معماری ایران و یونان دیده میشود دندانه‌های ابنیه و برخی از نقوشات دیگر بحجّار بهای قصور پرسپولیس شبیه است [۴] در این خرابه هیچ آثار خطی و کتیبه اي موجود نیست و حفریات در آن نیز دشوار است چه آبادی قصبه کنگاور چنانکه گفتیم در داخل معبد ساخته شده است

---

۱ Geschichte des alten Persiens von Justi S. 94.

۲ Plinius N. H. XXXIII, 4, 82 Persische Anahita oder Anaitis von Windischmann S. 12.
Geschichte des alten Persien von Justi S. 150—161.

۳ نشریات انجمن آثار ملّی فهرست مختصری از آثار و ابنیه تاریخي ایران طهران شهریور ۱۳۰۴

۴ Geschichte des alten Persiens von Justi S. 94.

بی شك این معبد همان است که یاقوت حموي در معجم‌البلدان در تحت کلمات قصر کنگور و قصراللصوص محّل آن را در میان همدان و قرمیسین (کرمانشاه) معیّن نموده گوید «بناهای باشکوه آن در روي یك پشته تقریباً به بلندی بیست ارش (تقریبا ده زرع) واقع است گنبدها وستونهای آنها بغایت زیبائی و استحکام است»

یاقوت این بناها را از آنِ خسرو پرویز تصوّر نموده اقامتگاه شیرین ضبط کرده است [1] از گوشه و کنار تاریخ بخوبی برمیآید که در تمام قرون اقتدار از عهد هخامنشي گرفته تا فتح عربها در تمام نقاط ایران معابد ناهید وجود داشته است طبري مینویسد که ساسان پدر بزرگ اردشیر بابکان در اصطخر پیشکار و متولّی معبدی موسوم به آتشکده (اناهذ) بوده است بنا بقولی در همین معبد در سال ۳٤۰ میلادي سرهای شهدای عیسوي را آویخته بودند [2] طبري در جاي دیگر تاریخش از معبد ناهید اسم برده مینویسد «اردشیر بابکان اول بطرف سگستان حرکت کرد از آنجا بگرگان پس از آن بابرشهر و بعد بمرو و بلخ و خوارزم و تا آخرین نقاط ممالك خراسان رفت و از آنجا بمرو برگشت پس از آنکه بسیاري از مردمان را کشت و سرهاي آنان را بآتشکده ناهید فرستاد از مرو بطرف فارس مراجعت نموده در گور (فیروزآباد) اقامت گزید» [3]

گذشته از آثار معابد در جزو حجّاریهاي نقش رستم در فارس در جوار تخت جمشید نقشی نیز از عهد ساسانیان از ایزد ناهید باقی است در این نقش ناهید برومند و بلند بالا بپا ایستاده تاجي جواهر نشان بر سر گذاشته نوارهای پرچین از آن فرو آویخت است طوق دور گردن و سایر زینتهای او یاد آور اوصافی است که درآبان یشت از این فرشته شده‌است در مقابل او شاهنشاه

---

۱ از براي نقوش و آثار معبد ناهید در کنگاور رجوع کنید به Perse ancienne par Flandin et Coste, les planches 20 à 23 et Texier, planches 62 à 65.

۲ Martyr. ed st. E Essemani I, 95.

۳ رجوع کنید به Tabari, übersetzt von Noldeke S. 4

„ „ „ „ S. 17

ساسانی نرسی (۲۹۳—۳۰۳ میلادی) بیا ایستاده مکیی نه علامت قدرت و اقتدار است ار او میگیرد [۱]

از آنکه ما در طیّ مقاله همیشه (معبد ناهید) ذکردیم مقصود این نیست که ناهید خود مستقلاً دینی و داراي پرستشگاه مخصوصی بوده است ناهید از ایزدان دین مزدیسناست در جزو عبادات و مراسم مذهبی مثل فرشتگان سایر مذاهب ستوده میشده است چنانکه امروز هم در نزد پیروان آئین زرتشت ستوده میشود معبدهای ایران قدیم بطور عموم آتشکده نامیده میشده برخی از این آتشکدها بناهید تخصیص داشته است شاید در آنجا ناهید را باآدابیکه مناسب مقام او بود ستوده وخواشها و استغاثاتی از او میکرده اند چنانکه امروز بسیاري از کلیساهاي عیسویان باسم مقدّسین و مقدّسات این دین است بنا بوقوع معابد ناهید در ایران و در مملکت همسایه در کنار رودها یا نواحی پر آب میتوان گفت که خصوصا دقت داشته اند که پرستشگاه فرشته آب در نزدیك آب باشد

سهرت ناهید نزد یونانیان و ستایش وي درآسیاي صغیر

مورّخین یونان (آناهیت) اوستارا آنائتیس Anaitis نوشته اند غالبا اورا ارتمس Artemis آنائتیس گفته اند یعني که اسم الهه عصمت و عفّت یونانی را باو داده اند مورّخین رُم و بیزانس اورا دیانا Diana خوانده اند که در نزد رُمها بمنزله ارتمیس یونانیهاست و بسا اورا ارتمیس ایرانی یا دیانا ایرانی دکر کرده اند فقط کلمنس الکساند رئیوس که ذکرش گذشت از بروسوس نقل کرده افرودیت آناهیتیس نوشته است بی‌شك افرودیت Aphrodite که نزد یونانیان الهه عشق و شهوت است بهیچ وجه مناسبتی با ناهید ندارد

ناهید که امروز فقط اسمی از او در زبان ادبی ما باقی است در ایران قدیم از ایزدان و در سایر ممالك از پروردگاران بوده است درممالك وسیعه که در تحت تصرّف ایران بوده نیز آتشکده وی وجود داشته است در سراسر آسیاي صغیر

[۱] Die Kunst des alten Persien von Sarre Berlin 1922 Fig. 81

تا به نزدیك دریاي یونان در سارد پایتخت لیدي بتوسط مورّخین قدیم از معابد او بها خبر داده شده است بخصوصه در برخی از ممالك آسیای صغیر ستایش او رونق تمام داشته از آنجمله در ارمنستان بمناسبت آنکه شعبه اي از خانواده اشکانیان در این مملکت هم سلطنت داشته است دین زرتشت در این عهد در آنجا نفوذ نموده مهر وناهید و بهرام و سایر فرشتگان مزدیسنا در آنجا ستوده میشده اند [۱] کار ستایش ناهید در این سر زمین باندازه ای بالا گرفته بود که ایالت آکیلیزن Akilisen همانجائیکه سر چشمهاي فرات است در یک قرن پیش از مسیح در عهد استرابون جغرافیا نویس یوناني اناهیتیس نامیده میشده است معبد ناهید در این ایالت شهرت تمام داشته همان است که بقول پروکوپیوس Procopius بعد ها عیسویان بدون آنکه تغییري در بنای آن بدهند بکلیسیا مبدّل کردند [۲] ولی در ممالك آسیای صغیر آئین و رسوم اقوام سامی ضمیمه ستایش ناهید گشته بکلی رنگ و روي دیگری بخود گرفت استرابون مینویسد در معبد ناهید در اکیلیزن دختر های جوان از خانواد هاي شریف و بزرگ چندي مثل راهبات در خدمت معبد بسر میبردند و خود را براي استفاده عموم وقف می نمودند پس از مدّتی شوهر اختیار میکردند بدون آنکه عمل پیشین آنان ننگین و پست شمرده شود [۳] عادت مذموم مذکور در هیچ عصري چنانکه کلیّه مستشرقین و مورخیّن نوشته اند نزد ایرانیان معمول نبوده و برخلاف آئین مزدیسناست در طیّ اخبارات قدیم نیز از یك جشن سالیانه موسوم به (ساکائه) Sakaa سخن رفته است از آنجمله استرابون در این خصوص مینویسد اسکیت ها [٤] وقتیکه بارمنستان و (کاپاتوکا) اناطولی هجوم آوردند سردار ایرانی آنجا بآنان شبیخون برده شکست داد بیاد این فتح

---

۱ Geschichte des alten Persiens von Justi S. 96.

۲ Procopius, de bello Perse I, 17, p. 83 ed Bonn

۳ Strabon, XI, p. 532, ed. Cas.

٤ اسکیت (Suka) اسمی است که به کلیّه اقوام وحشی که در شمال دریاي سیاه و در قفقاز و ترکستان روس بوده اند داده میشود اصلاً اریائی نژاد بوده اند اسامی بسیاري از شاهزادگان آنان ایرانی است مذهب آنان نیز آریائی بوده است

محلّی را خاکریزی نموده در بالای آن معبدي از برای انائیتیس (ناهید) و اومانس Omanos (وهومن) ساختند درهر سال جشن مذهبي موسوم به (ساکائه) Sakita در آنجا میگرفتند و هنوزهم در نزد اهالی آن محلّ که الحال موسوم است به (زلا) Zela این جشن معمول است پس ازآن استرابون افزوده مینویسد برخی گویند که کورش اسکیت ها را شکست داده و روز فتح را جشنی از برای الٰهه وطن خودبرقرارساخت در هرجائیکه معبدی از ناهید برپاست این جشن نیز معمول است در این عید مردم لباسی بطرز اسکیت ها پوشیده باده پیمائی مینمایند زن و مرد باهم زد و خورد میکنند چه در این جشن که یادگاری از فتح و ظفر است اسکیت ها را با حیله جنگی مست نموده برخی را درخواب و برخي دیگر را در رقص و بازي گرفتار و اسیر نمودند [1] در معبد (زلا) براي امر مهمّي سوگند یاد میکردند [2] جشن ساکائه یکی از اعیاد ایران قدیم بوده است و مورّخینیکه پیش از استرابون میزیسته و آنانیکه بعد از او آمده اند نیز از جشن مذکور ذکری کرده اند از مجموع اخبار میتوان استنباط نمود که این جشن تخصیصی بناهید داشته است [3] در جزو تاریخ ارمنستان و سایر ممالک آسیای صغیر بسا باسم ناهید و معبد آن در شهر های مختلف بر میخوریم وندیشمان Windischmann اخبارات مورّخین را راجع باین موضوع در کتابی جمع کرده [4] از ذکر همه آنها اطّلاعات مخصوصی راجع بستایش ناهید بدست نخواهیم آورد مگر آنکه خواهیم دانست که این فرشته نیز در بیرون از حدود وطن خود ایران داراي مقام بسیار بلندي بوده است حتیٰ در شهر (ارز) Erez چنانکه یك مورّخ ارمنی قرن چهارم میلادي (اگاتانگلوس Agathangelus) خبر میدهد مثل معبد خوزستان ناهید داراي مجسمه طلا بوده است

---

۱ Persische Anahita oder Anaitis von Windischmann S. 7.

۲ زلا Zela در پونتوس Pontus مملکت ساحلی دریای سیاه واقع است امروز زیله Zilleh گویند در طرف غربی توکات Tokat واقع است
Strabon XII, p. 559. ed. Cas.

۳ Heiligen schriften der Parsen von Spiegel Band 2 S. C IV

۴ Persische Anahita oder Anaitis von Windischmmann, München 1856

در انجام مقال یك فقره از اخبار مورّخ مذکور ارمنی را ذکر نموده ختم میکنیم هرچند که اخبار اگاتانگلوس که خود کشیش متعصّبی بوده است مخلوط بافسانه است ولی تا بیك اندازه حاکی نفوذ ستایش ناهید است در ارمنستان در کتاب تاریخ کشیش مذکور شرحی راجع بعیسوی شدن ارمنستان بتوسط (گرگوری ایلومیناتور) Gregory Illuminator معروف که از سال ۲۹٤ میلادی[1] در ارمنستان مشغول کار بوده مردم را بدین عیسیٰ دعوت میکرد و مکالمات او با تیردات پادشاه ارمنستان مندرج است از آن جمله مینویسد تیرداد مبلّغ دین عیسیٰ گرگور را تهدید نموده گفت: اگر تو قبول نکنی که پروردگاران را ستایش نمائی بخصوصه این ملکه بزرگ اناهیت را کسیکه مایه شرف و نجات ملّت ماست کسی که همه پادشاهان اورا میستایند و بخصوصه پادشاه یونانیها نیز اورا میپرستند کسیکه ما در کلّه دانش و خرد است کسیکه خیر خواه نوع بشر و از نسل ارامزد Aramazd (هرمزد) بزرگ و تواناست در جای دیگر در جواب تیردات به گرگور مینویسد «آنانکه پروردگاران حقیقی هستند تو دشمن میداری اناهیت بزرگ را کسیکه از پرتو او ارمنستان زنده بوده و هست ارامزد بزرگ و توانا را کسیکه آفریننده آسمان و زمین است و سایر پروردگاران را تو نی جان و بی زبان مینامی» در یك جای دیگر کتابش باز مورّخ ارمنی در یك فرمان تیردات از اناهیت اسم برده مینویسد: ثروت فراوان از طرف ارامزد توانا و یاری ملکه اناهیت و قوّت وهاگن vahagn (بهرام) نصیب شما و سراسر مملکت ارمنستان باد»[2] تیردات که ظاهراً در سال ۳۱٤ میلادی مرد در سالهای اخیر عمرش بتوسط همین گرگور بدین عیسیٰ گروید معابد ناهید را که در ارمنستان بزرگ موجود بود با همراهی گرگور خراب کرد یعنی همان معابدی که بقول اگاتانگلوس در سال اول سلطنتش بزیارت آنها رفته بود از این تاریخ به بعد بزور و جبر دین عیسیٰ جای مزدیسنا گرفت معابد زرتشتی در جزو آنها آتشکدهای ناهید خراب یا بکلیسیا تبدیل یافت ولی هنوز هم بسیاری از آثار دین قدیم درکیش عیسویان ارمنستان باقی است چنانکه در کلیّه مذهب عیسیٰ آثار و نفوذ آئین مترا (مهر) فرشته فروغ ایرانیان آشکارا و هویداست[3]

۱ Geschichte Irans von Justi (Grundriss der iranis. Philologie) s. 522

۲ Pers. Anahita oder Anaitis S. 21—22. رجوع کنید به

۳ رجوع کنید بمقاله مهر در قسمت آئین مهر در رُم

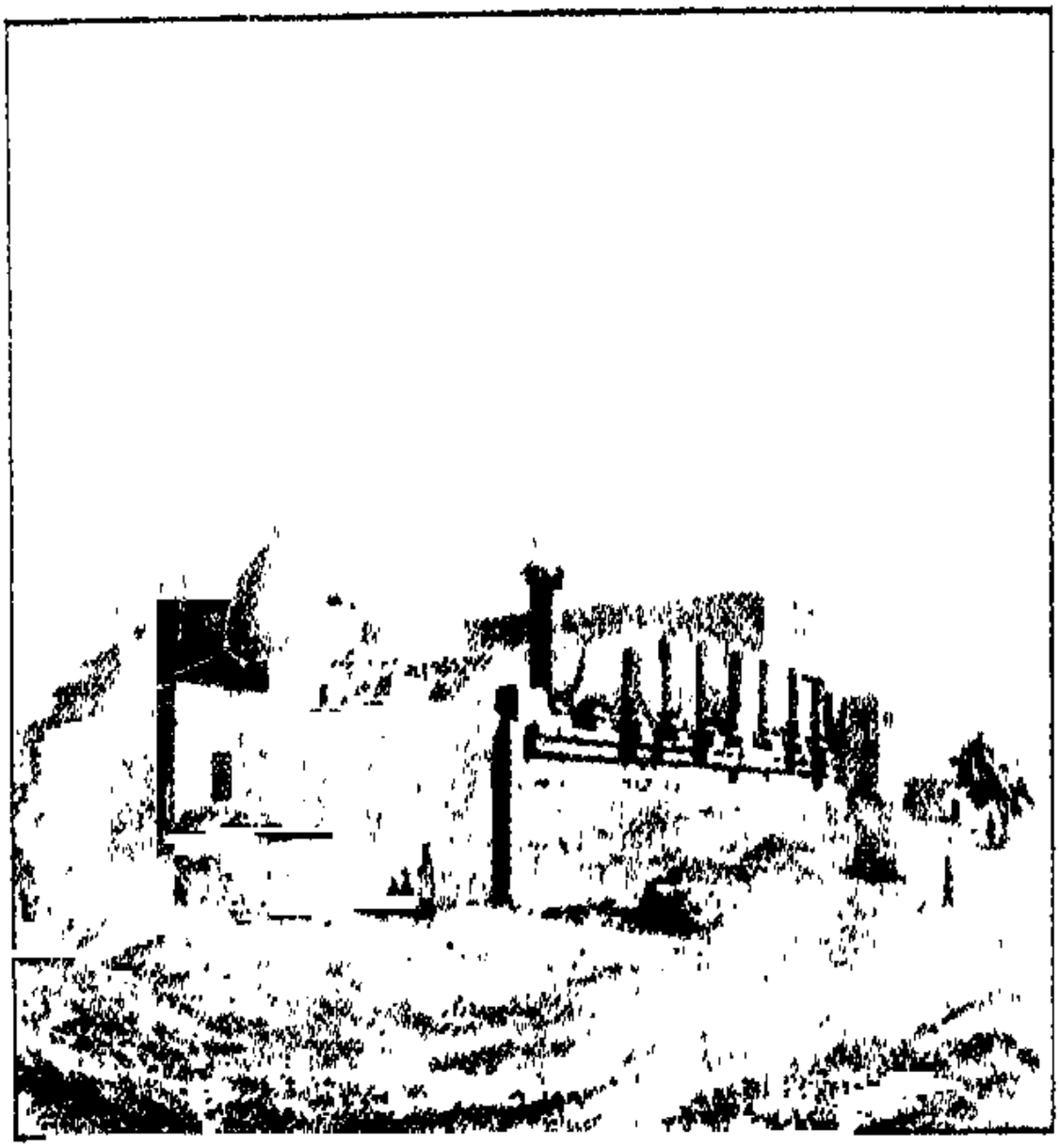

خرابهٔ معبد ناهید در قصبهٔ کنگاور طرف دست چپ منظرهٔ قصبهٔ حالّه است

رجوع کنید به Perse Ancienne par Flandin et Coste, Texte p. 11-14

وبه L'Art Antique de la Perse par Dieulafoy, V Partie p. 7-11

وبه Persia Past and Present, by Jakson; p 234—244

اسامی خاص در آبان یشت

چون در آبان یشت اسامی یك دسته از نامداران ایران قدیم مندرج است لازم دانسته در آغاز یشت مذکور برخی از آنان را در مقالات جداگانه و برخی دیگر را در طیّ ترجمه آبان یشت شرح دهیم چه در یشتهای بعد نیز چنانکه در درواسپ یشت و رام یشت و ارت یشت و زامیاد یشت بهمین نامداران بر میخوریم که هریك بنوبت خود بفرشتگان و ایزدان نماز برده و فدیه آورده مزیّت و برتری تمنّا میکنند

از این نامداران که هوشنگ پیشدادی و جمشید و آژی دهاك (ضحّاك) و فریدون و افراسیاب و کیکاوس و کیخسرو و توس و نوذر و کی گشتاسب و زریر و ارجاسب وغیره باشند فردوسی و حمزه اصفهانی و طبری و ابو ریحان بیرونی و میرخواند وغیره مفصلاً صحبت داشته اند هم چنین بعضی از این نامداران در کتب مذهبی برهمنان دارای جاه و جلال هستند ولی ما فقط آنچه در اوستا و کتب پهلوی در خصوص آنان آمده است مینگاریم مگر آنکه از برای فهم مطالب مختصراً از شاهنامه ذکری خواهیم کرد

آنانی را که درمیان این نامداران ایرانی هستند (نه مثل آژی دهاك تازی و افراسیاب و ارجاسب تورانی) باید در اوستا مانند انبیاء بنی اسرائیل تورات تصوّر نمود که هم از پیمبرانند و هم از پادشاهان چنانکه داود و سلیمان فردوسی نیز از زبان جمشید میگوید

منم گفت با فرّه ایزدی هم شهریاری و هم موبدی

پوریونکیشان [illegible] که در یسنا ۱ فقره ۱۸ و یسنا ۲۳ فقره ۲ و فروردین یشت فقره ۱۷ آمده و بمعنی نخستین آموزگاران کیش است در سنّت متأخر برخی از این نامداران را در جزو آنان شمرده اند از این قبیل ویونگهان و تریت که در طیّ مقالات راجع بجمشید و گرشاسب از آنان صحبت خواهیم داشت

هوشنگ پیشدادی

در شاهنامه هوشنگ از پادشاهان سلسله پیشدادیان است که پس از کیومرث چهل سال سلطنت نمود جهاندار هوشنگ با رای و داد بجای نیا تاج برسر نهاد از پدر خویش سیامك که بدست دیو ها کشته شد انتقام کشید آهن از سنگ استخراج نمود آتش پدید آورد جشن سده بنیاد نهاد از پوست و چرم جانوران پوشاك ساخت

در اوستا مکرراً باسم هوشنگ پیشدادي برمیخوریم نخست درفقره ۲۱ از آبان یشت و پس از آن در فقره ۳ از درواسپ یشت (گوش یشت) و در فقره ۷ از رام یشت و در فقره ۲٤ از ارت یشت درهر چهار یشت هوشنگ پیشدادی در بالای کوه هرا بایزدان یشتهاي مذکور که ناهید و گوش و وایو و ارت باشند فدیه نیاز نموده درخواست میکند که وی را بزرگترین شهریار روی زمین گردانند که وي را بدیوها و مردمان و جادوان و پریها و کاویها و کرپانها چیر سازند که همه دیوها ار او بهراس افتاده رو بگریز گذارند که او بدیوهاي مازندران و دروغ پرستان وَرنه واسدءاد (دیلم - گیلان) دست یافته همه را شکشت دهد ایردان خواهشهاي هوشنگ را اجابت نموده او را کامروا ساختند

در فروردین یشت در فقره ۱۳۷ بفروهر یل یاکدن هوشنگ درود فرستاده میشود در زامیاد یشت در فقره ۲٦ آمده است که مدت زمانی فرکیانی بهوشنگ پیشدادی متعلق بوده است از مجموع این فقرات اطلاعاتی از اعمال هوشنگ بدست نمیآید همینقدر میدانیم که او یکی از نامداران و پادشاهان و پارسایان بوده و از سلسله پیشدادیان است در فقره ۲۸ از فصل ۱۵ بندهش میخوانیم که ایرانیان از یشت هوشنگ میباشند در فقره ۳ از فصل ۳٤ همین کتاب مندرج است که پس از زن و شوهری ماشیه و ماشیوئی (نخستین پدر و مادر نوع بشر آدم و حوّا) تابوجود آمدن هوشنگ ۹۳ سال طول کشیده است

در فقره اول از فصل ۳۱ بندهش سلسله هوشنگ چنین آمده است: هوشنگ پسرفرواك پسر سیامك پسر مشی پسر کیومرث این سلسله با آنچه حمزه اصفهانی مینویسد که او شهنج بن فروال بن سیامك بن مشی بن کیومرث است بکلّی مطابق است ابو ریحان بیرونی نیز با دو کتاب مذکور موافقت نموده مینویسد او شهنگ بن افراواك بن سیامك بن میشی (پیشداذ) میباشد [۱]

هوشنگ در اوستا هئوشینگه آمده است معنی لفظی آن بقول یوستی Justi چنین است کسی که منازل خوب فراهم سازد [۲] این اسم مرکّب از هوش و هنگ چنانکه برخی پنداشته اند نیست شاید فردوسی در جائی که میگوید گرانمایه را نام هوشنگ بود تو گفتی همه هوش و فرهنگ بود سبب لغت سازی و وجه اشتقاق عامیانه مذکور شده باشد

در هر جائی از اوستا (باستثنای فروردین یشت که ذکرش گذشت) که از هوشنگ ذکری شده است با صفت پرَ ذاتَ آمده این صفت که در فارسی پیشداد شده است مرکّب است از پرَ که بمعنی پیش و مُقدّم (pro) است و ذات که بمعنی داد و قانون میباشد مجموعاً یعنی کسی که در پیش قانون گذارد و دادگری نمود یا اوّل واضع قانون حمزه اصفهانی نیز این کلمه را درست معنی کرده مینویسد فیشداد اوّل حاکم میباشد چه او شهنج اول حاکم ممالك بشمار است

این کلمه همیشه با هوشنگ میآید مگر آنکه یکبار در فقره اول از فرگرد ۲۰ و تدیداد که ذکرش در طیّ مقاله گرشاسب بیاید پرَ ذات (پیشداد) تنها استعمال شده است در تفسیر پهلوی اوستا بخصوصه برای توضیح کلمه پرَ دات در فقره مذکور قید شده است: «یعنی نخستین کسانی که قانون گذاشته اند مثل هوشنگ»

---

۱ رجوع کنید به تاریخ سنی ملوك الارض والانبیاء تألیف حمزة بن الحسن الاصفهانی چاپ برلن صفحه ۱۹

وبه الآثار الباقیه عن القرون الخالیه تألیف ابی الریحان محمد بن احمد البیرونی الخوارزمی چاپ زاخو صفحه ۱۰۳

۲ رجوع کنید به Iranisches Namenbuch von Justi

وبه Eranische Alterthumskunde von Spiegel Bd. I S. 515

وبه Zoroastrische Studien von Windischmann S. 190 f:

جمشید

بسا در اوستا از جم نیز سخن رفته است در قدیمترین قسمت اوستا که گاتها باشد پیغمبر ایران او را در یسنا ۳۲ قطعه ۸ از مجرمین نامیده میگوید «از همین گناهکاران است جم پسر ویونگهان کسی که از برای خوشنود ساختن مردمان گوشت خوردن بآنان آموخت در آینده تو ای مزدا باید میان من و او قضاوت کنی»

در سایر قسمتهای اوستا و کلیه کتب تاریخ و شاهنامه چنین مندرج است که جم در آخر عمرش بواسطه خود ستائی و دروغگوئی مغضوب پروردگار گردید در گاتها فقط یکبار از او یاد شده یِمَ خوانده شده است بعد ها در سایر قسمتهای اوستا کلمه خشئتَ بآن افزوده گفتند جمشید چنانکه همین کلمه به هُوَرِ (هور) پیوسته خورشید شد شید بمعنی نور و فروغ است خود جداگانه در ادبیّات فارسی بسیار استعمال شده است فردوسی گوید بدو گفت زانسان که تابنده شید برآید یکی پرده بینم سپید جمشید همیشه در اوستا با صفت هووَتوَ آمده است در تفسیر پهلوی این صفت به هورمك یعنی دارنده گله و رمه خوب ترجمه شده است صفت دیگر جمشید در اوستا سریره میباشد که بمعنی زیبا و خوشگل است صفت اولی با وظیفه جمشید مناسبتی دارد چه او با فزودن جهان و بپروراندن چارپایان و ستوران گماشته شده بود در خصوص حُسن صورت وی نیز شرحی در شاهنامه مندرج است که در طیّ مقاله گرشاسب بآن اشاره خواهیم کرد

جمشید در اوستا پسر وِیوَنگهونت خوانده شده است ابوریحان بیرونی این اسم را ویجهان و حمزه اصفهانی ویونجهان که مُعرّب ویونگهان است ضبط کرده اند در سایر کتب ویوانها نیز ضبط شده است در سانسکرت ویوسونت میباشد در ریگ ویدو یوسونت اسم پروردگاری است در عهد هخامنشیان و یونگهان از اسامی معمولی مردمان آن عهد بوده در کتیبه بیستون از

ویوانا vivana نامی یاد شده است که خشتر پاون (سارراب) ایالت هرروواتی Haraovati (قندهار) بوده است معنی لفظی این اسم دور درخشنده میباشد

شاید معنی لفظی جم تو امان و همزاد و جنابه باشد چه بسا در اوستا کلمه یَمَ 𐬌𐬨𐬹 بمعنی تو امان است در نزد برهمنان نیز یَمَ و خواهرش یَمی نخستین تروماده نوع بشراند و این عقیده ممدّ معنی فوق است [۱]

از فقره ۲ تاخود فقره ۵ بستای نهم در خصوص ویونگهان و پسرش جمشید چنین آمده است «زرتشت از هوم پرسید که تورا درمیان مردمان نخستین بار در این جهان مادي بیفشرد و چه پاداشی نصیب آن کس گردید هوم در پاسخ گفت نخستین بشری که مرا در این جهان مادي بیفشرد ویونگهان است درپاداس پسري مثل جمشید که دارنده رمه خوب و درمیان مردمان دارای بلند ترین رتبه است و مانند خورشید درخشان است باو داده شد کسی که در مدّت سلطنت خویش جانوران و انسان را فنا ناپذیر آب و گیاه را مشروب و مأکول تمام نشدنی قرار داد درمدت سلطنت جم دلیر نه سرما وجود داشت ونه گرما جهان از مرگ و ازحسد آفریده دیو عاري بود در هنگام شهریاري وی یَمَ ویونگهان و پسرش جمشید هردو بظاهر جوان پانزده ساله مینمودند» در جائی که مفصّلاً از جم سخن رفته است در فرگرد دوم وندیداد میباشد تمام این فصل راجع باوست از این قرار «زرتشت از اهورا مزدا پرسید ای خرد پاك و مقدّس اي آفریدگار جهان معنوي درمیان نوع بشر بغیر از من دگرباکه نخستین بارمکالمه نمودی دین اهورائي زرتشت رابکه سپردی آنگاه اهورامزدا گفت اي زرتشت پاك من درمیان نوع بشر بغیر از تو نخستین بار باجم زیبا و دارنده رمه خوب مکالمه نمودم ودین اهورائی زرتشت بدو سپرده گفتم اي جم زیبا پسر ویونگهان من آئین خویش بتو برگذار میکنم پس جم زیبا در پاسخ گفت من از برای این وظیفه ساخته و آزموده نیستم آئین

۱ رجوع کنید به گاتها ترجمه نگارنده صفحه ۹۵

پروری و دین گستری از من نماید آنگاه من باو گفتم اگر تو مستعد و مهیّای چنین امری نیستی آن به که جهان مرا بپروراني و بگیتی فزایش و گشایش بخشی پشتیبان و پاسبان جهان شوی پس جم زیبا بمن گفت پذیرفتم که جهان تورا بپرورانم و بگیتی بیفزایم همواره پشتیبان و پاسبان و نگهبان آن باشم در هنگام سلطنت من نباید که باد سرد و گرم وجود داشته باشد ونه ناخوشی و مرگ آنگاه من بجم دوابزار دادم یك تکین زر (vaēδa.dasa sūrā) و یك عصای زر نشان (vaēδa.dasa āštrā) این چنین جم داراي اقتدار گردید سیصد زمستان (۳۰۰ سال) از سلطنت وی گذشت زمین از چارپایان خرد و بزرگ و مردم وسگها ومرغکان و شعله هاي سرخ آتش پرشد بطوری که جا بچارپایان خرد و بزرگ تنگ گردید پس از آن من جم را آگاه نموده گفتم اي جم زیبا پسر ویونگهان زمین از چارپایان خرد و بزرگ و مردم و سگها و مرغکان و شعله هاي سرخ آتش پرگشته جا بستوران خرد و بزرگ تنگ گردید آنگاه جم در نیمروز بسوي فروغ روی نموده براه خورسید در آمد با تکین زرین خویش زمین را بسود و عصاي زر نشان خویش بآن بسایید و گفت اي سپندارمذ محبوب (فرشته موکل زمین) [1] پیش رو و خویشتن بگشای تا چارپایان خرد و بزرگ و مردمان را در بر توانی گرفت پس زمین دامن بگشود و یك ثلث بزرگتر گردید چارپایان خرد و بزرگ و مردمان بمیل و آرزوي خویش جاگزیدند سیصد زمستان دیگر (۳۰۰ سال) از سلطنت جم گذشت زمین دگر باره از چارپایان خرد و بزرگ و مردم وسگها و مرغکان و شعله های سرخ آتش پرگشته جاتنگ گردید جم باز مثل سیصد سال بیش از این در نیمروز بسوي فروغ روي آورده بهمان ترتیبی که گذشت یك ثلث دیگر بزمین بیفزود در سیصد زمستان دیگر (۳۰۰ سال) باز زمین از مخلوقات پرگشته جا بهمه تنگ شد سومین بار جم بترتیب مذکور یك ثلث دیگر زمین را فراخ تر نمود در آریانا ویج در آنجائی که رود ونگوهی دائیتیا vaŋuhī.dāitiā مشهور است آفریدگار اهورامزدا با ایزدان مینوي انجمنی بیار است جمشید زیبا دارنده رمه خوب نیز با بهترین مردمان در

---

۱ رجوع شود بصفحه ۹۳

همان جا انجمنی بیار است اهورامزدا بجم گفت ای جم زیبا پسر ویونگهان بجهان مادّی زمستان سختی خواهد رسید و سرمای شدید تباه کننده از پی درآید دانه های برف از بلندترین کوه ببلندی چند ارش ببارد یک ثلث از جانوران هلاك شود چه در محلهای هولناك (بیابانها و کویرها) چه در بالای کوهها چه در دره ها پیش از این زمستان این مملکت دارای چراگاهان است وقتی که برفها آب شده آب فراوان روان گردد این جهان غیرقابل زیست بنظر خواهد رسید از برای پیش آمد این حادثه باغی (وَرَ واسلاد) بساز که از هر چهار طرف ببلندی یک میدان اسب (چر تو ۳سلاس ـ اسپریس) باشد در آنجا تخمهای چار پایان خرد و بزرگ و سگها و مرغکان و شعله های سرخ آتش جمع کن این ور را که از هریک طرف ببلندی یک میدان اسب باشد برای مسکن مردمان بساز و یک طویله که ازهریک طرف ببلندی یک هائرَ ۳سلاس (هزارگام) باشد برای ستوران بسار در انجا جوی آبی جاری نما چراگاهان فراهم کن خانه ها و سردابها و ایوانها و رواقها بنا نما تخم های (۳سلاس) مردان و زنانی که در روی زمین بهترین و زیباترین هستند در آنجا جمع کن هم چنین تخمهای جانورانی که بزرگتر و بهتر و زیباتراند درانجا گرد آور از میان گیاهها آنچه بلندتر و خوشبو تراست واز میان غذاها آنچه لذیذتر و خوشبو تراست تخمهای آنهارا در آنجا حفظ نما و این تخمهارا از هرقسمی که باشد یک جفت در آنجا بیاور تا در تمام مدّتی که مردمان در ور بسر میبرند آنها پوسیده وفاسد نگردند کسانی که ناقص هستند مثل قوزی و دیوانه و پیسی یا کسی که در او یکی از آفتها و ناخوشیهای اهریمنی دیده شود نباید داخل ور گردند در بزرگترین محلّه این ور نهْ گذر بساز درمحلّه وسطی شش گذر ودر محلّه کوچکی سه گذر در گذرهای بزرگترین محلّه تخم هزار مردوهزار زن در وسطی ششصد ودر کوچکی سیصدجمع نما گذرها را بانگین زرین علامت ونشانی بگذار و از برای ور دری بگشای که روشنائی داخل شود

جم پرسید که چگونه این باغ را بسازم اهورامزدا گفت ای جم زیبا پسر

ویونگهان زمین را با باشنه خویش بکوب پس از آن با دستهای خویش آن را بمال همانطوری که امروز مردم گل نرم را میمالند [۱] آنگاه جمشید همانطوری که اهورامزدا گفت عمل نمود ور را حاضر کرد چارپایان خرد و بزرگ ومردمان وگیاهها وغذاها را درآنجا گرد آورد

ای آفریدگار جهان مادّی ای پاك چه فروغ و روشنائی در این ور که جم ساخت می تابد اهورامزدا گفت در آنجا فروغهای جاودانی (روچنگهه) و فروغ جهانی (ستیذانه) میباشد در هر سال یکبار در آنجا ستارگان و ماه و خورشید طلوع و غروب میکنند بنظر ساکنین ور یکسال مثل یکروز است در هر چهل سال از هر یک جفت مخلوقات ور یک جفت دیگر بعمل میآید مردمان در ور بهترین زندگانی سر برند

ای آفریدگار جهان مادّی ای پاك که در آنجا کیش مزدا داخل کرد اهورامزدا گفت مرغ کرشیپتر [۲] ای آفریدگار جهان مادّی ای پاك کیست در آنجا بزرگ و حاکم (اهو) و سردار دینی (رتو) اهورامزدا گفت اروتدنر و تواي زرتشت» [۳] در این جا متذکر میشویم که جمشید فقط بفرمان اهورامزدا باغ ور را که در پهلوی ور جمکرت میگویند برای پیش آمد طوفان آخرالزمان ساخت ریاست روحانی و

---

۱ در شاهنامه در خصوص منزل ساختن جمشید چنین آمده است

بفرمود دیوان ناپاك را بآب اندر آمیختن خاك را
هر آنچه از گل آمد چو نشناختند سبك خشت را کالبد ساختند

۲ بندهش در فصل ۱۹ در فقره ۱٦ مینویسد در خصوص کرشپت گفته شده است که او می تواند کلماتی تلفظ کند او است که در ور جم دین منتشر ساخت در فصل ۲٤ همین کتاب در فقره ۱۱ آمده است کرشپت بزرگ و رئیس مرغهاست دین مزدیسنا را به ور آورد او را نیز چرغ گویند منو خرد در فصل ٦۱ فقره ۹ گوید که چهراو (چهروا) رئیس مرغهاست در فرهنگها نیز چرغ یکی از مرغهای شکاری درج شده است اسدی گوید

زمیغ روان چرخ حون پرّ چرغ پر آواز را مشکران مرغ مرغ

۳ اروتدنر یکی از سه پسران زرتشت است بقول سنّت رئیس طبقه برزیگران بوده است رجوع کنید بگاتها صفحه ۸۵ -- ۸۸

مادّی این باغ با زرتشت و پسرش اروندر میباشد هم چنین در هیچ جای اوستا نیامده است که پس از طوفان جم نیز با ساکنین از ور درآمده زمین را دگر باره آباد خواهد نمود بنا بر این آنچه در زامیاد یشت که بز ودی ذکرش بیاید راجع بجمشید مندرج است نقیض مطالب فرگرد دوم وندیداد نیست پیش از آنکه بما بقی داستان جم بپردازیم لازم است یاد آور شویم طوفان آینده که جهان را ویران و مخلوقاتش را نابود خواهد کرد موسوم است به مَهرْکوشا [illegible] که از [illegible] یعنی مرگ مشتق است این کلمه فقط یکبار در یکی از جزوات اوستائی استعمال شده است [1] در پهلوی ملکوش گویند در مینو خرد ملکوسان آمده است او دیوی است مُهیب در پایان هزاره هوشیدر زمستان هولناکی پدید آورد در مدّت سه سال زمین را دچار باران و تگرگ و برف و باد سرد نماید بطوری که ازاین طوفان زمین ویران و مخلوقاتش نابود شوند آنگاه ساکنین ورجمکرد بیرون آیند و دگرباره زمین آباد کنند [2]

طوفان ملکوش و باغ ور در اوستا بسیار شبیه است بطوفان نوح و کشتی وی که در تورات منقول است فرقی که درمیان این دو عقیده موجود است این است که بقول دانشمند امریکائی ویتنی Whitney باغ ورجمکرد با آن همه وسعت از برای فراگرفتن قومی ولوارم زندگانی وی منطقی تر است تا از کشتی کوچک نوح از برای جمیعّت انبوه [3]

گذشته ازینها و وندیداد در چندین یشت از جمشید صحبت شده است بحسب ترتیب نخست باید بآبان یشت متوّجه شویم در فقره ۲۵ آن آمده است که جمشید دارنده رمه خوب در بالای کوه هکر صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند برای ناهید قربانی نموده ازاو تمنّا کرد که وی را درهمه ممالک بزرگترین شهریار گرداند که وی را بدیوها و مردمان و جادوان و پریها و

---

۱ رجوع کنید به Zendavesta by Westergaard Fragm. VIII, p. 334

۲ رجوع کنید برساله سوشیانس تألیف نگارنده

۳ Zoroaster, The Great Persian.

کاویها و کرپانهای ستمگار چیر سازد و از دیوها ثروت وبهره و فراوانی و رمه و خور سندی وتشخّص را دور بدارد ایزد ناهید وي را کامروا ساخت در درواسپ یشت نیز جمشید بترتیبی که در آبان یشت گذشت ازبراي ایزد گوش قربانی نموده درخواست میکند که وی را موّفق بدارد از آنکه او بتواند برای مخلوقات گله و رمه مهیّا سازد گرسنگي و تشنگی وپیری و مرگ را از آنان دور نماید که در مدّت هزار زمستان (۱۰۰۰ سال) جهان را از باد گرم و سرد ایمن بدارد ایزد گوش نیز حاجت اورا برآورد در فروردین یشت در فقره ۱۳۰ آمده است ما بفروهر پاك جم پسر ویونگهان توانا و دارنده رمه درود میفرستیم تا بضدّ فقارت که دیوها آورده اند استقامت توانیم نمود و بضّد خشکی و احتیاج ایستادگي توانیم کرد در رام یشت در فقره ۱۵ تا ۱۷ باز جمشید از کوه هکر در بالای تخت زرین براي ایزد وایو (فرشته هوا) نثار آورده همان تمنّا هائی که از ناهید داشت در این جا از فرشته هوا نموده و کامروا میگردد در ارت یشت در فقرات ۲۸ تا ۳۱ باز بجمشید برمیخوریم که بترتیب مذکور در درواسپ یشت از ایزد ارت (فرشته ثروت) طلب میکند که حاجاتش را برآورد

زامیاد یشت نسبةً مفصّل تر از جمشید صحبت میکند بخصوصه مندرجات آن مفید و سرچشمه مطالبی است که در کتب تاریخ و شاهنامه راجع بجمشید مندرج است در فقرات ۳۱ تا ۳۸ چنین آمده است « فر مدّت زمانی از آن جمشید بود کسی که در روي هفت کشور سلطنت داشت بدیوها و مردمان و جادوان و پریها وکاویها و کرپانها مُسلّط بود جم از دیوها ثروت و سود بر بود فراوانی و گله و رمه و خوشی و جاه وجلال را از آنان دور بداشت در مدّت حکومت وی خوردنی و آشامیدنی پوسیده و فاسد نمیشد نه سرما و گرما وجود داشت و نه پیری و مرگ و رشک آفریده دیو این چنین بود تا بوقتی که او دروغگوئی آغاز نمود و خیال خود را بدروغ مشغول ساخت آنگاه فر از او بصورت مرغی جدا گشته بمهر رسید بار دوم فر از او جدا گشته بفریدون رسید بار سوم فر از او جدا گشته بگرشاسب رسید پس از آنکه فر از جمشید دور شد

او افسرده و پریشان گرد جهان همیگشت بناچار بایستی بخصومت دشمن تن در دهد »

در فقره ٤٦ زامیاد یشت آمده است که سپیتیورَ (Spityura) جم را با ارّه دوپاره نمود در فصل ۳۱ بندهش در فقره ٥ آمده است « سپیتور برادر جمشید است با اژی دهاك (ضحاك) جمشید را کشت » همانطوري که شغاد برادر خود رستم را کشت در روضة‌الصفاء و در یک روایت منظوم مندرج است که جم را پس از آنکه صد سال متواري بود در کنار دریای چین درمیان یک درخت تُهی و کهن سال یافته با ارّه بدونیم کردند شاهنامه نیز مطابق با زامیاد یشت در خصوص جمشید گوید

چنین سال سیصد همیرفت کار ندیدند مرگ اندر آن روزگار
نیارست کس کرد بیکارئي نبد درمندی و بیمارئی
زرنج و زبد شان نبود آگهي میان بسته دیوان بسان رهی

پس از آنکه جمشید مغرور گشته خود ستای آغاز نمود فر از او جدا شد

شمارا زمن هوش وجان وتن است بمن نگرو دهر که اهریمن است
کرایدونکه دانید من کردم این مرا خواند باید جهان آفرین
چو این گفته شد فریزدان از اوی گسست و جهان شد پر از گفتگوی

جمشید پس از آنکه در میدان جنگ ضحاك زخم یافته خود از معرکه بکنار کشید در مدّت صد سال متواری بود تا آنکه اورا در کنار دریای چین دستگیر نموده با ارّه بدو نیمش کردند

چو صد سالش اندر جهان کس ندید زچشم همه مردمان ناپدید
صدم سال روزي بدریای چین بدیدآمد آن شاه ناپاك دین
چو ضحاك آورد ناگه بچنگ یکایک ندادش زمانی درنگ
بارّه مراورا بدونیم کرد جهان را از او پاك و بی بیم کرد

طبری وبلعمي مينويسند كه جمشيد پس ازشكست يافتن از ضحاك بزاولستان بكريخت و دختر شاه آنجا را بزني گرفت از او پسری آمد تور از تور پسري آمد دستان ار دستان بسري آمد طوارك از طوارك پسري آمد فرامرز براي متمّم داستان رجوع كنيد .بمقاله گرشاسب در انجام مقال متذّكر ميشويم كه داستان غرور و خودستائی جمشيد بعدها داخل سنّت يهوديان شد ودر كتاب تلمود سليمان بجای جمشيد اوستا گرديد نگين سليمان احتمال دارد اصلا همان نگين جمشيد باشد كه ذكرش در فرگرد دوم وندیداد گذشت [1]

ضحاک

بقول شاهنامه پس از آنكه جمشيد خودستائي آغاز كرد فرايزدي از او جدا گشته و مغلوب ضحاك شد مدت سلطنت ضحّاك تازي و دوره ستم و بيدادش هزار سال بوده است تا آنكه فريدون او راشكست داده بكوه دماوند بزنجير بست در شاهنامه مرداس پدرش ميباشد حمزه و بيرونی اروندأسپ ضبط كرده اند

در اوستا اژی دهاك [illegible] آمده است اين اسم مركّب است از دو جزء اولی كه اژي باشد خود جداگانه غالباً در اوستا استعمال شده است از اين قبيل در فرگرد اول وندیداد در فقره ۲ اهورامزدا ميگويد نخستين كشوری كه من بيا فريدم آريا ويج ميباشد اهرمن درآنجا اژي (مار) سرخ بيافريد هم چنين در فقره ۵ از فرگرد ۱۴ و در فقره ۶۵ از فرگرد ۱۸ و در فقره ۹۰ از آبان يشت اژی بمعني مار ميباشد بسا از اژی يک حانور اهرمنی اراده شده است درست بهمان معني كه امروزاز كلمه اژدها يا اژدر فارسی برميآيد چنانكه در يسنا ۹ كه ذكرش در مقاله گرشاسب بيايد دهاك نيز

---

۱ برای كسب اطلاعات مفصلتر راجع به جم در ويد برهمنان ودرتلمود يهوديان رجوع كنيد بكتابهای ذيل

Der Vedische Mythus des yama von Ehni, Strassburg 1890.

Die talmudische-midraschische Adamsage in ihrer Ruckbeziehung auf die persische yima und Meshiasage, von Kohut.

جداگانه استعمال شده یک مخلوق اهریمنی دیوسیرت است چنانکه در یسنا ۱۱ فقره ٦ غالبا اژي باکلمه دهاکَ یکجا آمده از آن نیز یک مخلوق دیو سیرتی اراده میشود درزا میادیشت از فقره ٤٦ تا ٥٢ از منازعه آذر و اژي دهاکَ صحبت میدارد که هریک برای بدست آوردن فر ایزدی میکوشد در فقرات مذکور نیز گهي اژی تنها آمده است

اژدها واژدر از کلمه اوستائی اژي دهاک میباشد در ادبیات فارسی نیز بهمان معنی است که دراوستا لبیبی گوید

از این هفت سر اژدر عمر خوار بپرهیزد انکو بود هوشیار

حمزه اصفهانی در وجه اشتقاق این اسم چنین مینویسد " بیوراسب ده اک ده اک اشتقاقه ده اسم لعقدالعشرة و آک اسم للآفته والمعنی انه کان ذا عشر آفات احد نها فی الدنیا » این اشتقاق درست نیست چه دهاک مرکب از ده و اکَ سوء که در اوستا بمعنی بدوزشت است نمیباشد و کلمه ده در اوستا دَسَ وسده آمده است از اژی دهاکَ دراوستا چنانکه از ضحاک در شاهنامه و کتب تاریخ مرد جبّار و بیدادگري از نژاد بیگانه و دشمن ایران تصوّر شده است که چندی ایران را گرفتار پنجه قهر و غلبه خویش داشت

در کتب متأخرین اورابیز بیوراسب خوانده اند که بمعنی دارنده ده هزار اسب است فردوسي گوید

همان بیور اسبش همي خواندند چنین نام بر پهلوي راندند

از اوستا نیز برمیآید که اژی دهاک از قوم دیگری است و از مملکت بابل است یعنی از همان سرزمینی که ایرانیان در قدیم یك طایفه عرب نژاد از ساکنین آنجا را تازی مینامیدند و بعد ها اسم این طایفه مخصوص را براي کلیّه اعراب اطلاق کردند در شاهنامه هم که ضحاك تازي نامیده شده است لابد یکی از از جبّاران بابل مقصود میباشد و مناسبتي هم با سلاطین قدیم خونخوار و ظالم بابل یا اشور دارد

در فقره ۲۹ از آبان یشت آمده است «که اژی دهاك سه پوزه در مملکت بَوْرِیْ رسیداد صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند برای ناهید قربانی کرد و از او درخواست که وي را بتهي نمودن هفت کشور از انسان مُوّفق سازد اما حاجت او بر آورده نشد»

بوْرِیْ همان بابل است بمناسبت آنکه لام در زبانهای ایرانی نبوده است آن را به راء تبدیل کرده اند بابل در کتیبه هاي هخامنشیان بابیروش و در اوستا بَوْرِیْ شد مُشتبه نشود با کلمه دیگر اوستائی بَوْرِیْ رسیداد که با همین املاء بمعنی ببر است و در فقره ۱۲۹ یشت مذکور آمده است از فقره فوق برمیآید که ضحاك بابلی بوده و در مملکت خویش قربانی نیاز ناهید نموده است درفقره ۱۹ از رام یشت آمده است که اژی دهاك در کویر ینت وهدادیوه در بالاي تخت زرین براي وایو (فرشته هوا) فدیه آورد کویرینت همان است که الحال موسوم است بکرند این قصبه کوچك در جائیکه ضحاك فدیه نثار فرشته هوا نمود در بالای کوهی واقع است که میان بابل و ایران حایل است و نزدیك به بَوْرِیْ وطن اصلی ضحاك است همان کوهي که در بندهش در فصل ۱۲ در فقرات ۲۹ و ۳۶ اسپروچ و در شاهنامه اسپروز نامیده شده است همیرفت آن شاه گیتی فروز .زدگاه در پیش کوه اسپروز یونانیها آن را زاگرُس Zagros خوانده اند

سلسله نسب ضحاك در فصل ۳۱ فقره ٦ بندهش این طور مندرج است دهاك پسر خرو تاسپ پسر زینیگاو پسر ویرفشك پسر تازی پسر فرواك پسرسیامك از طرف مادر دهاك پسر اودی پسر بیك پسر تمبیك پسر اوُرخم پسر یاو رویسم پسرگذو یشو پسر دروگا سکان پسر گنّاك مینوی (زشت نهاد) باز بندهش در فصل ۲۳ در فقرات ۲ و ۳ مینویسد که در زمان سلطنت اژي دهاك زن جوانی با یك دیو و مرد جوانی با یك پري بهم پیوستند از اختلاط آنان زنگیهای سیاه پوست بوجود آمدند وقتی که فریدون بسرکار آمد آنها را ازممالک آریائی بیرون نموده بساحل دریا راند اما پس از استیلاي عرب دکر باره .ممالک آریائی داخل شدند داستان دست یافتن فریدون بضحاك و در کوه دماوند

او را بزنجیر بستن در کتب پهلوی نیز مندرج است

بندهش در فصل ۲۹ در فقرات ۸ و ۹ مینویسد «وقتی که اژی دهاک زنجیر گسسته آزاد شود آنگاه سام گرشاسب برخاسته او را هلاک کند این اژدهاک را که نیز بیوراسب میگویند در کوه دماوند زنجیر شده است چه وقتی که فریدون بدو چیر شد نه توانست که او را بکشد» در شایست نه شایست در فصل ۲۰ فقره ۱۸ آمده است که فریدون خواست ضحاک را بکشد اما اهورامزدا با و گفت تو نباید که او را اکنون بکشی زیرا که زمین پر از مخلوقات موذی و مُضر خواهد شد

در سُنّت است که در هزاره هوشیدر ماه دومین موعود مزدیسنا ضحاک از کوه دماوند زنجیر خواهد گسست دست تطاول گشوده یک ثلث از مردمان و ستوران و گوسفندان و سایر مخلوقات ایزدی را نابود خواهد کرد آنگاه اهورامزدا گرشاسب را از دشت زابلستان برانگیخته آن نابکار را نابود خواهد ساخت [۱]

فریدون

نگه کن تا آفریدون کُرد که از پی ضحاك شاهی ببرد (فردوسی)

فریدون در اوستا ثرَا تئونَ (Thraetaona) آمده است اسم پدرش آتوَیهْ میباشد در سانسکرت آپتیا āptya گویند معمولاً در اوستا آتوْیانهَ آمده است و این صفت است یعنی از خاندان آتوْیهَ همین کلمه است که در پهلوی آسپیان شده است بزودی ذکرش بیاید

در فقرات ٦ تا ۸ از یسنای ۹ مذکور است: «زرتشت از هوم پرسید دومین کسی که ترا در جهان مادی بیفشرد کیست و چه پاداشی باو بخشیده شد هوم در پاسخ گفت دومین کسی که مرا در این جهان مادی بیفشرد آتویه میباشد در پاداش پسری مثل فریدون از خاندان نجیب و توانا باو داده شد

۱ رجوع کنید برساله سوشیانس تألیف نگارنده صفحه ٤٣ — ٤٤

کسي که ازي دهاك سه پوزه و سه کلّه و شش چشم و هزار چستی و چالاکی دارنده راشکست داد آن دروغ قوی دیوپرست را که اهریمن ناپاك براي تباه نمودن راستی بضدّ جهان مادي بیافرید» از فقره ۱۷ از فرگرد اول وندیداد می توان استدلال نمود که گیلان مسقط الرأس فریدون میباشد چه در فقره مذکور آمده است «چهارمین کشوري که من اهورامزدا بیافریدم وَرنه ۳۳۱۱۱ چهار گوشه میباشد در آنجائی که فریدون کشنده ازی دهاك تولّد یافت اما اهریمن بدکنش در آنجا حیض غیر طبیعی بیافرید و غیر آریائی را (خارجه را) بر آن مملکت مُسلّط داشت» درهرجائی از اوستا که از فریدون ذکري شده می بینیم که او در مملکت وَرنه براي فرشتگان قربانی کرده است از این قبیل در آبان یشت ودرواسپ یشت ورام یشت و ارت یشت و زامیاد یشت که ذکرش بیاید وَرنه را غالب مستشرقین دیلم یا گیلان حالیّه دانسته اند تفسیر پهلوی اوستا نیز ورنه را به پدشخوارگر تفسیر کرده است که عبارت باشد از ناحیه کوهستانی جنوب غربی دریاي خزر بندهش در فصل ۱۲ در فقره ۱۷ مینویسد «پدشخوارگر کوهی است که در طبرستان و گیلان واقع است»

بقول وست West محققاً پدشخوارگر در جنوب قفقاز واقع است و الحال البرزنامیده میشود بهرحال وَرنه محلی است در گیلان در پهلوي ورنیك گفته اند بقول یوستی هنوز دهی موسوم به ورك در طرف شرقی ساري واقع است [۱] وَرَنَهْ چهارگوشه ۳۳۱۱۱-۳۳۱۱۱ خوانده شده است تفسیر پهلوی توضیحات داده گوید نخست براي آنکه چهار راه بسوی ورنه دلالت میکنند آن را چهار گوشه گفتند دوم آنکه وَرَنَهْ دارای چهار شهر عمدهٔ است همانطوري که غالبا از دیوهای مازندران اسم برده شد بسا در اوستا نیز از دیوها و دروغ پرستان وَرَنَهْ یاد شده است از این قبیل در وندیداد فرگرد ۱۰ فقره ۱۴ و یسنا ۲۷ فقره ۱ و آبان یشت فقره ۲۲ و مهر یشت فقره ۹۷ وفروردین یشت فقره ۷۱

---

۱ رجوع کنید به Zend-Avesta, Darmesteter Vol. II p. 14

وبه S.B E. by West p 38

وبه Iranisches Namenbuch von Justi s 331

دگر از جاهائي که از فریدون سخن رفته است در فقره ۳۳ از آبان یشت است از این قرار «فریدون از خاندان تواناي آثوْیهْ در مملکت چهارگوشه وَرَنه صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند برای ناهید قربانی نموده از او درخواست که بازی دهاك سه پوزه . . . . [1] ظفر یابد ناهید حاجت اورا برآورد

در فقرات ۱۳ و ۱٤ از درواسپ یشت آمده است که فریدون برای ایزد گوش قربانی نموده از او درخواست که بضحاك غلبه کند و دو زنش را سنگهوك [illegible] و آرَنوَکَ [illegible] [2] را که از برای توالد و تناسل دارای بهترین بدن واز برای خانداري برازنده هستند از او بربُاید در فقره ۲۳ از رام یشت و در فقرات ۳۳ — ۳۵ از ارت یشت باز فریدون از برای فرشتگان هوا (ویو) و ثروت (ارت) فدیه آورده بترتیب مذکور تمنّا میکند که وی را کامروا سازند سنکهوکَ و آرَنوَکَ را که فریدون از دست ضحاك نجات میدهد در شاهنامه شهرناز و ارنواز میباشند دو خواهر جمشید هستند که پس از مغلوب شدن جم گرفتار ضحاك مار دوش شدند

دو پاکیزه از خانه جمشید برون آوریدند لرزان چو بید
که جمشید را هردو خواهر بدند سر بانوان را چو افسر بدند
ز پوشیده رویان یکی شهر ناز دگر ماهروئی بنام ارنواز

در فقره ٤۰ از بهرام یشت نیز از یل نامور فریدون ذکری شده است در تمام فقرات مذکور کار عمده فریدون همان شکست دادن ضحّاك است داستانی که مفصّلاً در شاهنامه و در کلیّه کتب تاریخ مندرج است پدر فریدون در شاهنامه آبتین و مادرش فرانکْ میباشد

فرانکْ بدش نام و فرخنده بود بمهر فریدون دل آکنده بود

---

۱ مثل فقره ۸ از بسناي ۹ که ذکرش گذشت
۲ [illegible] [illegible]

سلسله نسب فریدون در فصل ۳۱ از فقره ۷ بندهش این طور آمده است «فریتون آسپیان پسر پورتورا آسپیان پسر سوک تورا آسپیان پسر پورتورا آسپیان پسر سیاک تورا آسپیان پسر سپیدتورا آسپیان پسر گفرتورا آسپیان پسر رمك تورا آسپیان پسر ونفرغشن آسپیان پسر جم پسر ویونگهان از ویونگهان تا بآسپیان پورتورا ده پشت بوده است هریک از آنان صد سال زندگانی کرده است که رویهم رفته هزار سال باشد این هزار سال مدّت سلطنت ضحاك بوده است ازآسپیان پورتورا فریدون بوجودآمد کسی که از جم انتقام کشید ازاو (یعنی پورتورا) دو پسر دیگر که برمایون و کتایون باشند نیز بوجود آمدند امّا فریدون پرهیزگارتر بوده است از فریدون سه پسر بوجود آمدند سرم (سلم) و توچ و ایریج . . . . . »

داستان این سه پسر و تقسیم کردن فریدون ممالك خود را درمیان آنان در شاهنامه وکتب تاریخ عربی وفارسی معروف است

نخستین بسلم اندرون بنگرید همه روم و خاور مر اورا گزید
دگر تور را داد توران زمین ورا کرد سالار ترکان و چین
وزان پس چو نوبت بایرج رسید مر اورا پدر شهر ایران گزید [1]

دراوستا از قلمرو سلطنت این سه پسر نیز یاد شده است در فروردین یشت در فقره ۱٤۳ آمده است بفروهرهاي مردان و زنان پاك ممالك آریائي درود میفرستیم بفروهرهای مردان وزنان پاك ممالك تورانی درود میفرسیم بفروهرهای مردان وزنان پاك ممالك سئیرینه ههدلاهه Sairima درود میفرستم بنابر آنچه در کتب ما مسطور است سلم و تور و ایرج اسامی خود را بخاك و قلمرو سلطنت خویش داده اند سئیرینه اوستا مملکت سرم (سلم) میباشد که قسمت بزرگترین پسر فریدون بوده است از آن مملکت روم یا اروپا و یا بقول فردوسی خاور زمین (مغرب) اراده شده است [2]

دگر از اعمال فریدون در اوستا این است که او کشتی ران ماهر یا اُورو ههدلاهه

---

1 رجوع کنید به بصفحه ۹۲ همین کتاب از مملکت آریائی ایران مقصود میباشد

2 رجوع کنید به Eränšahr von Marquart 1901 S. 155—157

را بصورت کرکس در آورده در هوا بپرواز نمودن واداشت در فقره ٦١ از آبان یشت این داستان را ملاحظه خواهید نمود نظیر آن را در هیچ یك از کتب پهلوي نیافتم در شاهنامه و کتب تاریخ نیز چیزی از آن بنظر نگارنده نرسید

در انجام مقال از فقرات ٣٦—٣٧ زامیادیشت ذکري نموده ختم میکنیم در فقرات مذکور آمده است «دومین بار وقتی که فر از جمشید بصورت مرغی جدا شد فریدون از خاندان توانای آثوْیهْ آن را دریافت بطوري که او درمیان پیروزمندان پیروزمندترین شد ،باستثنای زرتشت، کسی که اژي دهاك سه پوزه . . . . . [1] را کشت»

گرشاسب

گرشاسب یکی از ناموران ایران قدیم است که مکرراً در اوستا از او نام برده شده است او در نامه مقدّس بمنزله رستم شاهنامه یا هرقل Herakles یونانیهاست در اوستا کرشاسپ ویدسپرد آمده است در سانسکریت نیز کرِساسوَ Krsasva گویند معنی لفظی این اسم دارنده اسب لاغر یا کسی که اسبش لاغر است میباشد امروز گرشاسب گوئیم ولی بهتر این است که کرشاسب بگوئیم چون در نسخ خطّي قدیم میان ک و گ امتیازي در نوشتن نمیداده اند شاید که فردوسی هم در عهد خویش کرشاسب استعمال کرده باشد و ممکن است هم کرشاسپ گفته باشد طبري کرشاسب و ابوالفداء کرشاسف ضبط کرده اند هرچند که در این مقاله مقصود ما این نیست که کلیّه آنچه در خصوص گرشاسب مورخین عرب و ایرانی نوشته اند و آنچه در شاهنامه مندرج است با مندرجات اوستا مطابق کنیم بلکه مقصود این است که فقط آنچه راجع بگرشاسب در اوستا و سایر کتب مذهبی مزدیسنان آمده است در این مقاله جمع نمائیم و باین وسیله معنی یک رشته از جملات اوستائي را بفهم نزدیک کنیم خواه مندرجات اوستا مطابق مضامین گرشاسب نامه اسدی طوسی که در سال

---

۱ مثل فقره ۸ از یسنای ۹

۴۵۸ سرائیده شده است موافق باشد یا نه ولی برای آنکه راه تحقیقی نموده باشیم مختصراً آنچه در شاهنامه از گرشاسب نوشته شده است یاد آوري نموده میگذریم

در یک جاي شاهنامه گرشاسب پسر زو (زاب) پسر طهماسب از خاندان فریدون ۹ سال سلطنت نمود پسر بُدمر اورا (زورا) یکی خویش کام پدرکرده بودیش گرشاسب نام ملحقات شاهنامه از گرشاسب دیگري اسم برده گوید پس از آنکه جمشید از ضحاک زخم یافته خود را از میدان جنگ بکنار کشید شبانه با لباس مبدّل فرار نموده سربکوه و بیابان نهاد چندي سرگشته میگشت تا آنکه بزابلستان رسید سمن ناز دختر کورنگ پادشاه زابلستان شیفته حسن جمال جمشید گردیده در خفاء زن او شد کورنگ پس از آبستن شدن دخترش قضیّه را دریافت خواست که جمشید را دستگیر نموده بنزد ضحاک بفرستد اما گریه و زاري سمن‌ناز اورا دل بسوخت و دست از جمشید بداشت تاآنکه سمن ناز پسری بزائید نهادآن دل افروز را نام تور دل وجان جم بد از او برز نور پس از آنکه تور بسنّ پنج سالگی رسید از حرکات او حدس میزدند که او باید از پشت جمشید باشد کورنگ براي آنکه سرّ فاش نشود از بیم ضحاك بجمشید گفت که زن و فرزند گذاشته از زابلستان برود جمشید پس از پیمودن مراحل بهندوستان رسید پس از چندی اقامت درآن سرزمین رهسپار چین گشت درآنجا گماشتگان ضحاك او را دستگیر نموده بفرمان شاهنشاه ماردوش او را با ارّه بدونیم کردند سمن ناز از شنیدن این خبر زهر خورده خود بکشت تور بحدّ کمال رسید از او پسری بوجود آمد موسوم به شید سب

از آن ماه زادش یکی شه نژاد ببدشاد و شیدسب نامش نهاد

شیدسب پس از مرگ کورنگ بتاج وتخت زابلستان رسید از او نیز پسری موسوم به طورک یا بعرصه وجود نهاد

یکی پورش آمد زتخم بزرگ برسم نیا نام کردش طورگ

پس از در گذشتن شیدسب طورگ چندی سلطنت نمود از او هم پسری

بدنیا آمد نامزد به شم

یکی پورش آمد بخوبی چو جم نهاد آن دلاور ورا نام شم

از شم پسری بوجود آمد موسوم به اترط

زشم زان پس اترط آمد پدید همی فر شاهی از او میدمید

اترط هم چندی شاهی نمود پسر او که موضوع مقاله ماست موسوم است به گرشاسب

چو بختش بهر کار منشور داد سپهرش یکی نامور پور داد

بر آن پور آرام بفزود و کام گرانمایه را کرد گرشاسب نام

در شاهنامه شرحی از زور بازوی گرشاسب و دلیری وی مندرج است اما داستان او بپایان نرسیده فقط در انجام داستان نژاد رستم بگرشاسب نسبت داده میشود بزرگان این تخمه کز جم بدند سراسر نیاکان رستم بدند [1]

این داستان را که ترنرمکان در جزو ملحقات شاهنامه چاپ کرده است معلوم نیست که از فردوسی باشد احتمال دارد که از گرشاسب نامه اسدی طوسی باشد که هنوز بنظر نگارنده نرسیده است میرخواند نیز در روضة‌الصفاء مینویسد « در گرشاسف نامه نقل است که جمشید مجهول وار گرد عالم می‌گردید تا در حوالی سیستان ساکی شد و دختری از آن قوم بخواست و از او فرزندان متولد شدند که گرشاسف از آن نسل است و رستم آن تخمه » بقول نولدکه Nöldeke خاندان رستم منسوب بگرشاسب اوستا نیست [2] از آنچه گذشت اسامی آباء و اجداد گرشاسب در شاهنامه از این قرار است گرشاسب پسر اترط پسر شم پسر طورگ پسر شیدسب پسر تور پسر جمشید و این سلسله در زابلستان سلطنت کرده است چنانکه خواهیم دید گرشاسب اوستا نیز با زابلستان سروکاری دارد و اسامی برخی از نیاکانش یادآور اسامی نیاکان گرشاسب شاهنامه است

متمم داستان گرشاسب را از این قبیل جنگ وی باضحاك و لشکرکشیهایش بضد توران و افریقا و هندوستان و سایر اعمالش را باید

۱ رجوع کنید بشاهنامه چاپ مکان Mocan (ملحقات) از صفحه ۲۱۰۰

۲ Nöldeke, Das Iranische Nationalepos, Grundriss der Irani. Philolo. S. 138

بواسطه گرشاسب نامه اسدي طوسی تکمیل نمود سراینده گرشاسب نامه علي بن احمد طوسی مؤلف لغات فرس اسدي است پدرش را که از برای تشخیص باید اسدي بزرگ نامید موسوم است به احمد بن منصور الطوسی معاصر فردوسی و بقولي استاد او بوده است [۱]

مأخذ گرشاسب نامه که در سال ٤٥٨ هجري (۱۰٦٦ میلادی) سرائیده شده است بی‌شک همان مأخذي است که در ملحقات شاهنامه در متمّم داستان جمشید و اعقاب او برشته نظم کشیده شده است

ازآنچه بندهش در فصل ۳۱ در فقرات ۲٦ و ۲۷ مینویسد بخوبی یاد آور سلسله گرشاسب شاهنامه میباشد بندهش گوید «کرشاسب و اوروخش Aurvakhsh دو برادر بوده اند او پسران اترت پسر سام پسر تورك پسر سپانیاسپ Spaêñyarep پسر دورُشاسپ Dûrôsbarep پسر توگ پسر فریدون [۲]

در اوستا نیز پدر گرشاسب تریتَ ﻫﻠﺪﻫﻢ آمده است گاهی با اسم خاندانش سام گرشاسب خوانده شده است چنان که در فروردین یشت در فقرات ٦۱ و ۱۳٦ در کتب پهلوی گاهی فقط باسم خاندانش سام نامیده شده است

اینک آنچه در اوستا راجع بآباء و اجداد و اعمال گرشاسب مندرج است بیان نموده بعد نواقصات این داستان را بتوسط سایر کتب مذهبی پهلوی و پازند و فارسی تکمیل میکنیم نخست راجع به تریت ﻫﻠﺪﻫﻢ پدر گرشاسب در فرگرد ۲۰ وندیداد در فقرات اول و دوم چنین آمده است:

« زرتشت از اهورامزدا پرسید کیست درمیان پرهیزگاران و دانایان و کامگاران و توانگران و رایومندان و تهمتنان (دایران) و پیشدادیان نخستین

---

۱ گرشاسب نامه را مستشرق مرحوم فرانسوي کلمان هوارت Clément Huart در دو جلد باترجمه فرانسه در پاریس بطبع رسانیده است یعنی که کتاب مذکور در ۳۰ دسامبر ۱۹۲٦ که روز وفات مستشرق مذکور است در تحت طبع بوده است (نقل از مقاله آقا برزا محمد خان قزویني در مجله ایرانشهر شماره ۱۱ از سال چهارم ۱۹۲۷ میلادی)

۲ رجوع کنید به Sacred Books of the East by West p. 187.

مردي که ناخوشی را باز داشت مرگ را باز داشت (زخم) نیزه پران را باز داشت حرارت تب را از تن مردم باز داشت اهورامزدا در پاسخ گفت ای سپنتمان زرتشت تریتَ درمیان پرهیزگاران و دانایان و کامگاران و توانگران و رایومندان و تهمتنان (دلیران) و پیشدادیان نخستین مردی است که ناخوشی را باز داشت مرگ را باز داشت (زخم) نیزه پران را باز داشت حرارت تب را از تن مردم باز داشت » بنابر این تریتَ در اوستا نخستین طبیب و اولین درمان بخش نوع بشر است بمنزله اسکلپیوس Asklepsios یونانیها Aesculapius رُمیها میباشد

در یسنا ۹ فقره ۱۰ باز در طیّ سؤال و جواب زرتشت با ایزد هوم از تریتَ اسم برده شده است هوم در پاسخ بزرتشت میگوید « سوم کسی که مرا مُهیّا ساخت تریت از خاندان سام است که از نیکخواهان ترین است در عوض خداوند باو دو پسر داد یکی اورواخشیه [illegible] که زاهد و قانون گزار بود و دیگری کرشاسب که دلیر و نامآور بود » عجالةً بهمین قدر اکتفاء میکنیم تا باز به یسنای مذکور برگردیم از اورواخشیه اطلاعاتی نداریم فقط از فقره ۲۸ رام یشت میدانیم که هیتاسپ اورا کشت و برادرش کرشاسب از او انتقام کشید در فقره ٤١ زامیادیشت نیز کشته شدن هیتاسپ زرین تاج بدست کرشاسپ برای خونخواهی برادرش اورواخشیه مندرج است در آبان یشت از یک تریت و برادرش اثاوَزْدَ نکه [illegible] که از پسران سایوژدري [illegible] هستند اسم برده شد او را با تریت که از خاندان سام است نباید مُشتبه نمود چنانکه اورواخشیه که در فقره ۱۱۳ فروردین یشت آمده است پسر سایوزدري میباشد نباید که با برادر کرشاسب مُشتبه شود کرشاسب در اوستا جوان دلیر نامیده شده است این صفت در اوستا ثئیرمناو [illegible] میباشد یعنی نرمنش و مردسرشت یا بعبارت دیگر دلیر و پهلوان این صفت بتدریج نریمان شد و از جزو اسامی خاص گردید الحال سام کرشاسپ نریمان گوئیم دگر از صفاتی که در اوستا از برای سام آمده است گئسو [illegible] میباشد یعنی گیسو دارنده یا داراي گیس (گیسو) دگر از صفات او کذَوَرَ [illegible] میباشد یعني دارنده گرز (گیسو) بخصوصه

غالب فتوحات گرشاسب باهمین گرز صورت میگیرد

کلیه اعمال گرشاسب در مواضع مختلف اوستا ذکر شده است ازآن جمله در فقره ۳۷ آبان یشت آمده است «گرشاسب دلیر (دلیر) در کنار دریا چه پیشینگه [illegible] فدیه نیاز اردوي سور ناهید نمود و از او درخواست که وی را بشکست دادن کندرو [illegible] در ساحل دریای فراخ کرت موفق سازد نخست به بینیم که پیشینگه در کجاست بندهش در فصل ۲۹ در فقره ۱۱ مینویسد «دشت پیشیانسی درکاولستان واقع است گفته شده است که درکاولستان پشته پیشیانسی عجیب ترین مملکت است درآنجا بسیار گرم است در بلندترین محل آنجا گرم نیست» امروز این دشت موسوم است به پیشین دشت بسیار پهنی است بیشتر از پنجاه کیلومتر پهنای آن و هشتاد کیلومتر درازای آن است دارای چراگاهان بسیار مرغوب میباشد مردمان آنجا بپرورش گوسفند می پردازند گله و رمه فراوان دارند قسمتی از رود لورا که از طرف جنوب غربی آن میگذرد باسم این دشت نامیده شده در بلوچستان بدریا چه (با تلاق) آب ایستاد میریزد [1]

اما گندرو که بدست گرشاسب کشته شد در فقره مذکور آبان یشت زرین پاشنه [illegible] نامیده شده است در کتب متأخرین چنانکه خواهیم دید او را کندرب زره پاشنه خوانده چنین معنی کرده اند آب دریا تا پاشنه او بوده است کلمه زئیري [illegible] اوستائی که بمعنی زرین است با کلمه دیگر اوستائی زرّیا [illegible] که بمعنی دریاست مشتبه شده است در شاهنامه نیز اسم گندرو موجود و وزیر ضحاك بوده است لابد از نژاد او هم تصوّر شده است یعنی از نژاد سامی فردوسی گوید

چو کشور ز ضحّاك بودي تهی یکی مایه ور بد بسان رهی

---

۱ رجوع شود به Ostiranische Kultur von Geiger S. 109

وبه Grundriss der Iranischen Philologie 2. 180

وبه Sacred Books of the East Vol. V p. 7, 105

وبه Eranische Altert. 1. 18 ff von Spiegel

که او داشتی گنج و تخت و سرای شگفتی بدلسوزی کد خدای
و را کندرو خواند ندی بنام بکندی زدي پیش بیداد کام

کندرو مناسبتی با آب و دریا دارد در کتب متأخرین نیز جاي او درمیان دریا قرار داده شده است چنانکه در آبان یشت گرشاسب تمنا میکند که او را در کنار دریاي فراخ کرت بکشد در فقره ۵۰ از فصل ۲۷ مینو خرد او دیوی آپیك کندرو نامیده شده است

دگر از جاهائی که در اوستا از گرشاسب ذکري شده است در یسنا ۹ در فقره ۱۰ میباشد که ذکرش گذشت در این فقره از تریتَ پدر گرشاسب و از اورواخشیه برادرش اسم برده شده است در فقره ۱۱ که متمّم فقره پیش است از اعمال گرشاسب از این قرار سخن رفته است «گرشاسپ اژدر شاخدار را که اسبها و مردم را میدرید و زهر زرد رنگی بکلفتی یک بند انگشت از او جاری بود کشت گرشاسپ بر پشت آن (اژدر) درمیان دیك فلزی غذای ظهر خود می پخت باین جانور گرما اثر کرده بنای عرق ریختن گذاشت آنگاه از زیر دیك بجست و آب جوشان را فرو ریخت گرشاسپ از آن هراسیده خویش بکنار کشید» کلمه اي که ما بشاخدار ترجمه کردیم در متن سروَرَ بدلاهلا آمده است که مرکب است از کلمه سرو بدلاهلا و وَرَ کلمه مذکور بمعنی شاخ در زبان فارسي محفوظ مانده است ازرقي گوید زنورتابش خورشید لعل فام شود سروی آهوی دشتی چو آتشین خلخال برخی از مستشرقین گمان کرده اند که سروَرَ اسم این اژدر باشد مینوخرد در فصل ۲۷ در فقرات ۴۹ و ۵۰ مینویسد که «سام مار سروورَ وگرگ کپوذ که آنرا بهینو (یا بهن و یا پسینو) میخوانند و دیو آپی کند رفي و مرغ کمك را کشت»

در زامیاد یشت از فقرات ۳۸ تا ۴۴ نسبةً مفصل تر از گرشاسب صحبت شده است میگوید سومین بار که فر از جمشید جدا شد بصورت مرغی بگرشاسب رسید و او از پرتو فر درمیان دلیران دلیرترین گردید او اژدر شاخدار زهر آلود را کشت . . . . . بعینه آنچه در یسنای ۹

در فقره ۱۱ آمده که ذکرش گذشت از قبیل کشته شدن گند رو زرین پاشنه وغیره در این جا تکرار میشود از فقره ۴۱ که متمّم فقرات قبل است سایر فتوحات گرشاسب ازاین قرار ذکرمیشود نه پسراز خاندان پشنیه [illegible] و پسران خانواده تیویکه [illegible] و پسران خانواده داشتیانه [illegible] و هیتاسب [illegible] زرین تاج و وَرَشوَ [illegible] از خاندان دانه [illegible] ویپتئونه [illegible] و آرزوْ شَمنَهْ [illegible] و سناویذکه [illegible] را کشت[1] دگر از جاهائی که می توانیم از گرشاسب اطلاعی بهم رسانیم از فقره اول نهمین فرگرد وندیداد میباشد که میگوید «هفتمین کشوري که من اهورامزدا بیافریدم وَاکرته [illegible] میباشد اهریمن بدکنش در آنجا خنه ثئیتی [illegible] پري را که به گرشاسب پیوست بیافرید» وَاکرته اسم قدیم مملکت کابل است در تفسیر پهلوی اوستا این کلمه به کاپول ترجمه گردید اما خنه ثئیتی این لغت بقول بارتولومه ایرانی نیست و نمیدانیم معنی لفظي آن چیست فقط میدانیم که یکی از پتیارهاي کابلی است که گرشاسب فریفته او شده بود در فقره ۵ از فقره ۱۹ وندیداد نیز از او اسم برده شده است زرتشت باهریمن میگوید بدان اي اهریمن نابکار من تا رور ظهور سوشیانس مخلوقات آفریده دیو عفریت لاشه و مردار آفریده دیو و خنه ثئیتی جادو را خواهم برانداخت» در این جا از خنه ثئیتی یك زن بد عمل اراده شده است

اینك رسیدیم بجائی در اوستا که دلیل بر آمدن روزگار گرشاسب است در فقره ۶۱ فروردین یشت گوید «ما بفروهرهاي مقدس نیك و توانای پاکدینان درود میفرستیم که ۹۹۹۹۹ نفر از آنان بپاسبانی جسد سام گرشاسپ مجمد موی (گیسوان دارنده) و مسلّح بگرز گماشته هستند»

---

۱ از این اشخاص که بدست گرشاسب کشته شده اند اطلاع درستی نداریم همینقدر میدانیم که آنان از دیو پرستان بوده اند در کتب متأخرین از بعضی از آنان اشاره ای شده است مثلاً نه پسر از خاندان پشنیه در روایت هفت راهزن شده اند و مرغ کلك را که در کتب متأخرین بدست گرشاسب کشته شده است با وَرَشوَ اوستا یکی دانسته اند معنی لفظی برخی از آنان نیز معلوم است در اسم پشنیه کلمه [illegible] که معنی پهن است دیده میشود هیتاسب یعنی دارنده اسب یراق شده اسب بگردونه بسته شده

بار در فقره ۱۳۶ همین یشت گوید «ما بفروهر پاك سام کرشاسب مجمد موی و مُسلّح بگرز درود میفرستیم تا آنکه ضد بازوان قوی دشمن و لشکرش و سنگر فراخش و درفش برافراشته‌اش مقاومت توانیم نمود تا آنکه بتوانیم در مقابل راهزنان پایداری نمود» گفتیم که در فقره ۳۷ آبان یشت آمده است کرشاسب در کنار دریای پیشین فدیه نیاز ناهید نموده‌است از این جا معلوم میشود که کرشاسب از زابلستان میباشد بقول سُنّت حالا هم کرشاسب در پیشین که در زابلستان در جنوب غزنه و مشرق قندهار واقع است بخواب رفته است در فقره ۷ از فصل ۲۹ از بندهش چنین آمده است سام (مقصودش کرشاسب میباشد نه پدر بزرگ رستم) گفته شده است که یکی از جاویدانی هاست اما بواسطه بی اعتنائی وي بآئین مزدیسنا یك تورانی موسوم به نیهاك (نیهاو ونیاك نیز خوانده شد) اورا در دشت پیشیانسی بایك تیر زخم زده خواب غیر طبیعی بوشاسب را بر او مسلّط داشته‌است فراز فراز آسمان بالای او ایستاده است تا روزی که ضحاك دگر باره زنجیر گسیخته و بنای ویرانی گذارد او بتواند از خواب برخاسته ضحاك را هلاك کند ده‌هزار ار فروهر پاکان بپاسبانی پیکر او گماشته شده اند» برای آنکه مطلب فوق روشن شود باید دانست که کرشاسب در سنّت مزدیسنان یکی از جاویدانیهاست نمرده فقط بخواب رفته است در آخرالزمان وقتیکه دگر باره ضحّاك از کوه دماوند زنجیر بگسلاند کرشاسب نیز از خواب برخاسته اورا هلاک خواهدکرد کرشاسب از جملهٔ یاران موعود زرتشتی است که در نو نمودن جهان و برانگیختن مردگان و آراستن رستاخیز باسوشیانس همراهی خواهد نمود در بهمن یشت در فصل ۳ در فقرات ۵۸—۶۲ راجع باین مسئله آمده است «وقتیکه ازی دهاک زنجیر گسیخته پر از آز بجهان روي آورده بگناهان

داشیانه که در پهلوی داشنا نیك شده یعنی داریده داشن یا داشاد (ایزدی) میباشد زداشادتو شادگردد ولی زکین تو غمناك گردد عدو منوچهري خواستم ناشار داشادش پدر این جا من فرستادش عنصری در اسم ورَشوَ کلمه وَرِشَ واسدیج که یعنی بیشه و درخت است دیده میشود این لغت را نیز بارتولومه در فارسی ورشان بمعنی کبوتر جنگلی ضبط کرده است بسیاري از فرهنگها آن را از لغات عرب نوشته اند رجوع کنید به بحرالجواهر

بی شمار مرتکب شود و یک ثلث از مردمان وستوران و گوسفندان و سایر مخلوقات ایزدی را نابود سازد بآب و آتش و گیاه لطمه وارد آورد آنگاه آب و آتش و گیاه بدرگاه اهورامزدا شکوه برده گویند فریدون را دگر باره برانگیز تا ضحّاک را هلاک سازد ای اهورامزدا اگر خواهش ما برآورده نشود ما را قوّه پایداري در جهان نخواهد ماند آتش گوید من گرمی نخواهم داد آب گوید من نخواهم جاری شد آنگاه پروردگار اهورامزدا بسروش و نریوسنگ گوید پیکر سام کرشاسپ را بجنبانند تا از خواب برخیزد ایزد سروش و ایزد نریوسنگ سه بار خروش برآورده کرشاسپ را بخوانند دربار چهارم سام با پیروزي برخیزد و بضحاک روي آورد وبسخنان او گوش ندهد گرز بفرق او کوبیده هلاکش کند آنگاه ویرانی و نکبت از جهان بیرون رود و هزاره را شروع خواهم نمود پس سوشیانسها دگر باره جهانرا پاک کنند رستاخیز و حیات آینده را برانگیزانند»

چنانکه ملاحظه میشود کلّیه مندرجات کتب مذهبی راجع بگرشاسب با آنچه از او در اوستا نقل شده است کم و بیش مطابق است متأسفانه نسکی که در اوستا بخصوصه از گرشاسب صحبت میداشته است از میان رفته است این نسك مفقود شده موسوم بوده است به سوتگر نسك فرگرد پانزدهم آن از گرشاسب سخن میداشته است دینکرد در فصل چهاردهم از کتاب نهمش خلاصه مندرجات سوتگر نسك را برای ما حفظ کرده است از این قرار « فرگرد پانزدهم «ات فرَوَخشیا» راجع است به نشان دادن اهورامزدا روان گرشاسب را در یك حالت هولناکي بزرتشت و نظر بسابقه اعمال گرشاسب و نظر به برتري یافتن مردمان و از گناه دوري جستن آنان از پرتو کوششهای بیشمار وي وضع هولناك و درزجر بودن روان وی بزرتشت ناگوار آمدن و چشم داشت گرشاسب از آفریدگار اهورامزدا براي عفوکردن جرمی که در بی احترامی نسبت بآتش ازاوسرزده وتمنّای گرشاسب از اهورامزدا براي مقام بلند درمقابل اعمال دلیرانه که از او ساخته شده است از آن جمله که او مارسرو بر را کشته وستم هماورد را بانجام رسانیده است

از آنکه اوگندروَ زرین پاشنه را شکست داده بقدرت هولناك آن نابکار چیر گشته است از آنکه او نژاد ناپاك نیویك و داشتانیك را برانداخته و آسیب و زیان فراوان آنان را بپایان رسانیده است از آنکه او باد نیرومند را بسر صلح و سازش آورده و آن را از ویران نمودن مخلوقات ایزدي باز داشته است از آنکه او روزي ضحاك را که بند گسسته برای تباه ساختن جهان و بآرزوي نابود نمودن مخلوقات قیام کند خواهد برانداخت از این رو بآفریدگان گیتی آسایش و آرام خواهد بخشید و ار ستیزکي آذر نسبت بگرشاسب بواسطه آراوی که از او بآن رسیده و باز داشتن آن گرشاسب را از داخل شدن در بهشت و یاری نمودن گوشورون گرشاسب را بواسطه آبادی که از او شامل حالش گردیده است و او را از داخل شدن بدوزخ حفظ کردن و خواهش نمودن زرتشت از آذر برای بخشیدن جرم گرشاسب و اجابت نمودن آذر خواهش زرتشت را و داخل شدن روان گرشاسب در هستگان (برزخ)»

در کتب متأخرین داستان گرشاسب مفصل تر مندرج است بطوری که آنچه بواسطه خلاصه بودن مطالب دینکرد نامفهوم است روشن و واضح میشود در صد در بندهش کلیه اعمال گرشاسب ذکر شده است و در جزو کتاب روایت وقایع او در صد و هفتاد و سه (۱۷۳) شعر برشته نظم کشیده شده است قیمت این منظوم فقط در این است که اعمال این نامور قدیم را حفظ کرده است اگر نه ارزش ادبی ندارد [1] پیش از آنکه مطالب عمده صد در بندهش را راجع بگرشاسب بنگاریم لازم است متذکر شویم که مقصود دینکرد از ستیزکي آذر بضد گرشاسب اردیبهشت میباشد چه در عالم مادي نگهبانی آتش با این امشاسپند است و

---

۱ دگر باره فریاد کرد آن روان — به پیش خدا داور داوران
بگفتش بفریاد زاري کنان — که بخش اي خدایا ز سختی رهان
بده جاي مارا بروشن بهشت — بمزدانکه کشتم همان دیو زشت
که بد نام آن دیو را کند رب — بلائی ستمکاره بود و عجب
بخورشید رخشان رسیدی سرش — بگفتند خلقان زره پاشنش

نقل از یك نسخه خطي که در سال ۱۰۴۹ یزدگردي نوشته شده است

سبب آزردگی اردیبهشت برای این است که گرشاسب پس از فروریختن (سروبر) دیگ طعامش را بنا چار هیزم فراهم آورده تا غذای خود طبخ کند چون آتش ساعتی دیر تر شعله کشیده گرشاسب تنگ حوصله گشته گرز خویش بعنصر مقدس فرود آورده است از این رو موکل آتش اردیبهشت از آن آزرده گشته وی را از دخول به بهشت باز داشته است اینک خلاصه ای از باب بیستم از صد در بندهش «گرشاسب نخست اژدهائی را کشته که سرش هشتاد یاز (۸۰ ارش) و هریك از دندانهایش بدرازی ستونی و دوچشمش که آتش از آنها میجهید ببزرگی گردونه ای بود مردم و جانور را از یک فرسنگ با نفس خویش میکشیده و با دم عقاب را از هوا پائین میآورد هریک از پشیزش ببزرگی یک سپر گیلی بود طول آن اژدها باندازه ای بود که بشمار ناید در دشت و غار آواز او می توفید گرشاسب در بامداد از دم او تاختن آغاز نمود و در شام بسرش رسید آنگاه با گرز گران سرش بکوبید وقتی که آن جانور کشته شد هنوز مردم مانند دانه‌ها در لای دندانهایش آویخته بودند

دوم گرشاسب دیوی را موسوم به کندرب کشت که سرش بخورشید میرسید اورا زره باشنه میکفتند مسکنش درکوه و دره و دریا بود دریای زره تا باشنه اش و دریای چین تا بزانوش بود از دریا ماهي گرفته با حرارت خورشید بریان میکرد دوازده مرد را یکبار فرو میبرد شیروپیل پیش او مانند پشه ای بود گرشاسب نه شبانه روز بضّداو بجنگید تا آنکه از قعردریا بیرونش کشید ودو دستش را در بند نموده سرش با گرز بکوفت تنش مانند کوه البرز بود در بُن دندانهایش اسب و خر خزیده بودند

سوم گرشاسب هفت تن از راهداران را که سرشان بستارگان میرسید بکشت همه آنان آدمخوار و ناپاك بودند دریای چین تا بکمرشان بود کسی از بیمشان یارای سفرکردن نداشت در هر سال یک صد هزار آدم میخوردند گرشاسب در مدت یک هفته با آنها جنگ نموده همه را شکست داد

چهارم گرشاسب باد را که فریفته اهریمن شده چه باو گفته بود

پیروزمندتر از تو کسی نیست و او مغرور گشته جهان را خراب میکرد و کوهها را با دشت هموار مینمود و درختها را از ریشه میکند گرفته رام نمود و از او قول گرفت که در زیر زمین پنهان گشته در تخریب جهان نکوشد

پنجم گرشاسب مرغ کمک را که سرش بفلک میرسیده و از شهرهای خود خورشید و ماه را پوشیده میداشت و جهان را تیره و تار مینمود و در وقت باران پرهای خود گشوده نمیگذاشت که باران بزمین برسد و پس از آن بدریا رفته آبها را که بپرهای خود گرفته بود در آنجا میریخت و جهان را از قحط و غلاء بتنگ آورده بود و رود و چشمه را خشک کرده بود با تیر بزد پس از آن در مدت یک هفته از پی او تاخت وقتی که مرغ کمک از آسمان افتاد جهانی از افتادنش خراب شد آنگاه گرشاسب با گرز منقارش بکوفت»

افراسیاب

از جمله نامورانی که مکرراً در اوستا از او اسم برده شده است افراسیاب پادشاه توران زمین است داستان ستیزه او با پادشاهان پیشدادی و پس از آن با پادشاهان کیانی قسمت مهمّ شاهنامه فردوسی را فرا گرفته است آنچه راجع باو در اوستا آمده است با مندرجات شاهنامه مطابق است در اوستا فرنگرَ سبّن ۵۵۵۵۵۵۵۵۵ و در پهلوی فراسیاك میباشد در شاهنامه افراسیاب پسر پشنگ پسر زادشم پسر تور پسر فریدون است ابو ریحان بیرونی اجدادش را این طور ذکر کرده است فراسیاب بن پشنك بن اینت بن ریشم بن ترك بن زین اسب بن ارشسب بن طوج [1] در بندهش فصل ۳۱ فقره ۱۴ سلسله نسب افراسیاب از این قرار است فراسیاپ پسر پشنگ پسر زادشم پسر تورك پسر سپانیاسپ پسر دورو شاسپ پسر توچ پسر فریدون در فصل ۲۷ در فقرات ۳۴ و ۳۵ از کتاب مینوخرد مندرج است مصلحت کار چنین بود که اژي دهاك بیوراسب و افراسیاب مجرم توراني سلطنت رسند اگر نه اهریمن عفریت خشم را برای سلطنت بر می انگیخت در فصل ۸ در فقره ۲۹

---

۱ آثارالباقیه صفحه ۱۰۴ چاپ زاخو

مینوخرد آمده است اهریمن آرزو داشت که بیوراسب (ضحاك) و افراسیاب و اسکندر فنا ناپذیر باشند اما اهورامزدا مصلحت در آن دید که آنان زوال یابند درگاتها (صفحه ۹۱) گفتیم که تورانیان قبیله ای از ایرانیان قدیم بوده انداز حیث تمدّن پست بیشتر صحرا نشین و بیابان نورد و غالباً بضدّ ایرانیان در جنگ بوده اند اشکانیان را از این قبیله باید دانست بمناسبت آنکه ایرانیان از زمان بسیار قدیم با این قبیله در زدو خورد بوده اند یا آنکه ایرانیان بنا بسنّت قدیم تورانیان را از دشمنان دیرین ایران میشمرده اند بعد ها اشکانیان را که از قبیله تورانیان بوده بکلی از نژاد بیگانه خوانده اند خدای نامه که در عهد ساسانیان تدوین شده و بعدها مأخذ شاهنامه فردوسی گردیده است ظاهراً از سلطنت طولانی اشکانیان ذکری نکرده بوده است چه منافی سیاست سلسله ساسانیان بوده که از اشکانیان از کساني که سلطنت بساسانیان انتقال یافت صحبتی بدارد از این جهت است که فردوسی هم فقط بیست شعر مبهم راجع بسلطنت آنان که چهار صد و هفتاد و چهار سال طول کشیده است سروده گوید

از ایشان جز ار نام نشنیده ام نه در نامهٔ خسروان دیده ام

طوایف ترك مغول نژاد که بعد ها بسر زمین تورانیان قدیم کوچ کرده با ایرانیان بنای زدو خورد گذاشته اند متدرجاً با تورانیان مشتبه شده اند در شاهنامه ترك بجای تورانی و تورانی بجای ترك آمده است و هم چنین است در کتب پهلوی بنا بسنّت بسیار قدیم و بنا بآنچه در شاهنامه و کلیه کتب تواریخ ما مسطورات افراسیاب از خاندان تور پسر فریدون میباشد ایرج و سلم و تور سه پسران فریدون بوده اند که هر یك اسم خود را بخاك قلمرو سلطنت خویش داده اند [1] قطع نظر از این سنت دلیل مثبت علمی هم داریم که تورانیان دسته ای از ایرانیان قدیم بوده اند و آن اسامی گروهی از نامداران توران است که در شاهنامه و سایر کتب محفوظ مانده است اسامی برخی از

---

۱ رجوع کنید بصفحه ۱۹٤ همین کتاب

این تورانیان نیز در خود اوستا آمده است کلیةً این اسامی آریائی و مغی پیشتر از آنها معلوم است در طی این مقاله اسامی تورانیانی را که در اوستا از آنها ذکری شده معنی خواهیم کرد بنابر این ابدا مناسبتی ندارد که عثمانیها و کلیّه ترکهای مغول نژاد را از باز ماندگان تورانیان آریائی نژاد تصوّر کنیم

در شاهنامه در طیّ داستان افراسیاب غالباً از دو برادرش اغریرث و کرسیوز یاد شده است اغریرث بقول شاهنامه سپهدار لشکر توران بوده و نسبت بایرانیان محبّتی داشته است ناموران سپاه ایران که پس از شکست یافتن نوذر اسیر و گرفتار افراسیاب شده بودند بواسطه اغریرث آزادی یافته اند اما خود اغریرث باین جرم بحکم افراسیاب کشته گشت

برادر دیگر افراسیاب که کرسیوز باشد همان است که بتحریك و اصرار وی افراسیاب داماد خود سیاوش پسر کیکاوس را کشته است در کتب پهلوی نیز از برادران افراسیاب ذکری شده است بندهش در فقره ۱۵ از فصل ۳۱ مینویسد « فراسیا و کرسیوز که او را نیز کدال میگفتند و اغریرث هر سه برادر بودند» اغریرث را در پهلوی چنانکه در فقره ۵ از فصل ۲۹ بندهش آمده است گوبت شاه میگفتند باز بندهش در فصل ۳۱ در فقره ۲۱ مینویسد « وقتی که فراسیا و بادشاه ایران منوچهر را با لشکرش در بدشخوار اسیر نمود و سبب ویرانی و قحطی درمیان ایرانیان شد اغریرث از خداوند درخواست نمود که وی را بنجات دادن لشکریان و دلیران ایران موفّق سازد حاجتش نیز برآورده شد ایرانیان بتوسط او رهائی یافتند فراسیاو از این کار برآشفته اغریرث را کشت خداوند در پاداش عمل نیک اغریرث پسری باو داد موسوم به گوبت شاه» متمم داستان افراسیاب و سر آمدن روزگارش بدست کیخسر در شاهنامه چنین آمده است کیخسرو نبیره کیکاوس برای انتقام کشیدن از خون پدرش سیاوش بجنگ افراسیاب شتافت و بسوی کنگ دژ روی نهاد افراسیاب از آن آگاه گشته شبانه تنها بگریخت سالها از بیم جان خویش سرگشته میگشت تا آنکه در بالای کوه بنزدیك

بردع در غاری پناه برد اتفاقاً در همان کوه عابدی موسوم به هوم منزوی گشته خدای را پرستش میکرد یکی مرد نیك اندران روزگار ز تخم فریدون آموزگار . . . . کجا نام آن نامور هوم بود پرستنده دور از برو بوم بود هوم از اثر ناله افراسیاب برخاسته بنزدیك غار که آنرا هنك افراسیاب گویند آمد گوش فراداد ناله و فغان مردی شنید که از بخت خویش گله مند و از کرده اش پشیمان است هوم دانست که آن افراسیاب است بدرون غار در آمد بازوان او محکم بست و از غار بیرونش کشید در راه افراسیاب چندان ناله و زاری نمود که هوم را دل بسوخت و بند بازوانش را سست نمود آنگاه افراسیاب فرصت یافته خود را درمیان آب انداخته پنهان شد در این هنگام کودرز وگیو از آنجا میگذشتند هوم را در کنار دریا متحیر ایستاده دیدند سبب پرسیدند هوم واقعه باز گفت در این آب خنجست بنهان شده است بگفتم بتو راز چونان که هست کودرز فوراً بآتشکده آذر گشسب تاخت در آن موقع کیکاوس با نبیره اش در آنجا مشغول عبادت بودند پس از شنیدن واقعه بسوی دریای خنجست شتافتند هوم تدبیر در این دید که کیکاوس فرمان داده کرسیوز برادر افراسیاب را که اسیر شده بود در بند بسته و بالهنگ بگردن انداخته بلب دریا آورند تا از آن زجر خروش بر آورد و خون افراسیاب از مهر برادری بجوش آمده از دریا بیرون آید

تدبیر هوم مقبول افتاد چنین کردند افراسیاب از دریا بدر آمده گرفتار شد از او و برادرش کرسیوز انتقام خون سیاوش کشیدند بشمشیر هندی بزد گردنش بخاك اندر افکندی تاري تنش

در این جا متذکر میشویم که دریاي خنجست شاهنامه همان چئچست ۳-۲۳-۲۳-۳ اوستامیباشد که الحال دریا چه اُرمیه گویند و آتشکده آذر گشسب همان معبد بسیار معروف شیز است که اینك خرابه اش بتخت سلیمان معروف است [1] چنانکه گفتیم داستان افراسیاب در شاهنامه بسیار

---

۱ رجوع کنید بگاتها ترجمه نگارنده صفحه ۲۳ — ۲۵

مفصّل است ما باندازه ای که ار برای فهم مندرجات اوستا لازم بود در این جا ذکر کرده ایم

در اوستا اسم دو برادر افراسیاب چنین است اَغرَئرَتَ 𐬀𐬐𐬭𐬀𐬎𐬭𐬀𐬙𐬀 که لفظاً بمعنی (کسی که گردونه اش در پیش میرود) میباشد دومی کرِسوَزْدَ 𐬑𐬭𐬀𐬯𐬎𐬵𐬟𐬀 بمعنی (استقامت و پایداری کم دارنده) میباشد اغریرث در اوستا مانند شاهنامه از نیکان و کرسیوز از بدان شمرده شده است

کله افراسیاب را (فرنگرسیّن 𐬐𐬭𐬀𐬦𐬀𐬑𐬭𐬀𐬯𐬀) یوستیّ این طور معنی میکند (کسی که بسیار بهراس اندازد) [1] سا در اوستا اغریرث با صفت نَرَوَ 𐬦𐬀𐬭𐬎 آمده است یعنی از پشت دلیر — نر — پهلوان چنانکه در درواسپ یشت در فقرات ۱۸ و ۲۱ و فروردین یشت فقره ۱۳۱ افراسیاب همیشه با صفت مئیرّیه 𐬨𐬀𐬭𐬌𐬭𐬌𐬎 آمده است یعنی مجرم و سزاوار مرگ گفتیم که مندرجات اوستا راجع بافراسیاب مطابق مطالب شاهنامه میباشد مگر آنکه بمرور زمان هنگ افراسیاب که اصلاً قصر آهنین زیر زمینی پادشاه تورانی بوده است در شاهنامه غاری شد در بالای کوه

ز هر شهر دور و نزدیك آب که خوانی همی هنگ افراسیاب

از اوستا و کتب پهلوی بخوبی بر میآید که هنگ قصری بوده این کلمه در اوستا هکن 𐬵𐬀𐬑𐬀𐬦 آمده است یعنی چیز کنده شده از ریشه لغت کَنْ 𐬑𐬀𐬦 که در اوستا و فرس هخامنشی بمعنی کندن است میباشد کلمات خان (خانه) و کان بمعنی معدن و خندق که معرّب از خنتك پهلوی است از همان ریشه و بنیان است درکتاب آئو کِمَدَئچا (Aogemadēčā) در فقرات ۶۰ و ۶۱ صراحتهً از این

---

۱ رجوع کنید به Iranisches Namenbuch von Justi (Der Sehr zu Schrecken Setzende)
بنظر بارتولومه معنی که از برای کله افراسیاب در Zeitschrift fur Vergleichende Sprachforschung. Herausgeg von A. Khun 31 465
داده شده است درست تر است مناّسفانه رساله مذکور بنظر نگارنده نرسیده است
رجوع کنید به Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae
وبه Commentar über das Avesta von Spiegel Band 2 S. 133

قصر صحبت داشته مینویسد «کسی از چنگال مرگ رهائی نیابد نه کسی که مثل کیکاوس در فضای آسمان در گردش و سیر بوده و نه کسی که مانند افراسیاب تورانی در عمق زمین خویش پنهان داشته و در آنجا قصر آهنین بارتفاع هزار قدآدم باصد ستون ساخته بود در این قصر او برای روشنائی ستاره و ماه و خورشیدی ساخته آنچه دلش میخواست در آنجا مهیّا و درمیان بشر از بهترین زندگانی بهره‌مند بود با وجود جادوئی خویش باز نتوانست که از دست مرگ آستوپهات (در اوستا [illegible]) ایمن بماند اینک آنچه در اوستا راجع بهنگ و زندگانی و سر انجام افراسیاب آمده است مینگاریم در یسنا ۱۱ فقره ۷ گوید: زود قسمتی از (فدیهٔ) گوشت بریده در راه هوم دلیر نثار کن تا آنکه تورا هوم به بند نکشد چنانکه او افراسیاب مجرم تورانی را که در طبقه وسطی زمین درمیان دیوار آهنین در پناه بود به بند در کشید» در این جا یاد آور میشویم که ایرانیان قدیم زمین را سه طبقه میدانستند و سطح آن را بهفت کشور قسمت میکرده اند بخصوصه از فقرات ۴۱—۴۳ آبان یشت بخوبی برمیآید که هنگ قصر سلطنتی پادشاه تورانی بوده است: «افراسیاب تورانی مجرم در هنگ زیر زمینی صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند از برای اردویسور ناهید قربانی کرده تمنّا نمود بآن فرّی که درمیان دریای فراخکرت شناور است برسد» بی شك این قربانی فراوان و خواهش بزرگ در وقتی شده است که افراسیاب در هنگ آهنین یا در قصر خود بسر میبرده است نه در هنگامی که از کیخسرو شکست یافته پراگنده و پریشان از بیم جان در این غاری پنهان بوده است راجع بگرفتار شدن افراسیاب بدست هوم عابد در درواسپ یشت در فقرات ۱۷ و ۱۸ چنین آمده است «هوم درمان بخش و سرور نیك با چشمان طلائی در بلند ترین قلّه کوه هرا (هوسلدهد) از برای فرشته درواسپ فدیه آورده چنین درخواست نمود مرا موفق ساز که افراسیاب مجرم تورانی را بزنجیر کشم و بزنجیر بسته بکشم و بسته برانم و در بند بنزد کیخسرو برم تا اورا روبروی دریاچه عمیق و وسیع چئچست [illegible]

بکشد کیخسرو آن پسر انتقام کشند ه از سیاوش (سیاورشن [illegible]) که بخیانت کشته شد و از برای انتقام اغریرث دلیر (نرَوَ [illegible]) درواسپ هوم را کامروا ساخت» در فقره ۲۱ از درواسپ یشت آمده است «از برای درواسپ یل نامور آریائی و استوار سازنده کشور خسرو (هئوسروه [illegible]) روبروی دریا چه عمیق و وسیع چئچست صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد و زور نثار نمود از او درخواست ای درواسپ نیك و تو ای توانا ترین این کامیابی را بمن ده که من افراسیاب مجرم تورانی را در مقابل دریا چه عمیق و وسیع چئچست بر اندازم من پسر انتقام کشنده از یل نامور سیاوش که بخیانت کشته شد و از برای انتقام اغریرث دلیر»

در فقره ۷۷ از زامیاد یشت آمده است « از پرتو فر بوده که کیخسرو بافراسیاب مجرم تورانی و برادرش کرسیوز ظفر یافته آنان را در بند نمود و از یل نامور سیاوش که بخیانت کشته شد و از اغریرث دلیر انتقام کشید» چنانکه ملاحظه میشود داستان خصومت طولانی تورانیان بضد ایرانیان و اسامی برخی از پادشاهان و سپهبدان و نامورات و امکنه هر دو طرف مثل افراسیاب و اغریرث و کرسیوز و سیاوش و هوم و کیخسرو و هنگ افراسیاب و دریا چه چئچست (اَرَمیه) برای ما در اوستا نیز محفوظ مانده است دگر از جاهائی که در اوستا میتوان نشانی از این داستان جست در فقرات ٦ و ۳۷ از تشتر یشت است در فقرات مذکور فرشته باران تشتر در چستی و چالاکی به تیر آرش (اِرِخشَ [illegible]) بهترین تیر انداز آریائیها تشبیه شده است آرش تیر انداز همان است که مورخین مثل طبری و بلعمی و ابو ریحان و میر خواند وغیره در خصوص او نوشته اند پس از آنکه افراسیاب بمنوچهر غلبه نموده او را در طبرستان محاصره کرد بناچار ایرانیان با تورانیان صلح کردند برای تعیین حدود ایران و توران برآن قرار دادند که تیر آرش کمانگیر معروف آن زمان بهرجا که فرود آید همان موضع سرحدّ باشد این داستان را مفصلاً در مقاله تشتر خواهیم نگاشت کتاب مینو خرد

نیز در فصل ۳٤ فقره ٦ راجع بزد و خورد افراسیاب با منوچهر مینویسد در هنگام سلطنت منوچهر دوازده سال ایران در تحت تصرف افراسیاب بود باز در فقره ٤۱ از فصل ۲۷ کتاب مذکور مندرج است فائدهٔ ای که از منوچهر رسید این است که سلم و تور را برای انتقام پدر بزرگش ایرج کشت و آنان را باز داشت که جهان را ویران کنند و از مملکت پدشخوارگر تا به دُوگکو Dagaka که بنا بمعاهدهٔ بافراسیاب رسیده بود باز گرفته بتصرف مملکت ایران در آورد در فقرات ٤۱—٤۳ از آبان یشت دیدیم که افراسیاب تورانی را آرزوی بدست آوردن فرکیانی بوده است فریاخره فروغ مخصوصی است که از طرف پروردگار بپادشاهان و دلیران و پیغمبران بخشیده میشود در مقاله زامیاد یشت از آن صحبت خواهیم داشت عجالةً در این جا متذکر میشویم که در فقرات ٥٦ تا ٦٤ از زامیاد یشت مندرج است سه بار افراسیاب خود را بدریای فراخکرت در انجائی که فرشناور است انداخت اما این فر که مختص بممالك ایرانیان است و در آینده نیز از آن ایرانیان و زرتشت مقدس خواهد بود نصیب افراسیاب نشد پادشاه تورانی در هر سه بار از عدم توفیق خویش برآشفته دشنامی بزبان راند از این قرار « ایث ایث یَشَنَهْ اهمائی ... ... » این کلمات که باید ناسزاهای افراسیاب باشد در فقره ٥۷ مندرج است در فقرات ٦۰ و ٦۳ باز چند کلمات دیگر بآنها افزوده شده اما ابداً معنی از آنها بر نمیآید یعنی که اساسا معنی هم نداشته است از این کلمات که بی شك برای تمسخر و نامفهوم بودن زبان تورانیان بیان شده است شاید بتوان استنباط کرد که قبیله تورانی یك لهجه مخصوص بخود داشته است چنانکه زبان اوستا یکی ازلهجات ایران قدیم ومتعلق بطرف مغرب ایران بوده است

کیکاوس

کیکاوس در اوستا کَوَ اُوسَنْ ... یکی از پادشاهان کیانی است پسر آئیپی وَنگهو ... ونوه کیقباد ... (مئوّسس سلسله کیانی) و شوهر سودابه و پدر سیاوش و جدّ کیخسرو میباشد در بهرام یشت فقره ۳۹ و در زامیادیشت فقره ۷۱ از او اسم برده شده است از فقرات مذکور

چنانکه از فقرات ٤٥ و ٤٦ از آبان یشت اطلاع مخصوصی از او بدست نمیآید فقط از اوستا برمیآید که او از سلاطین مقتدر کیانی و دارنده فر و بخصوصه نیرومند بوده است پس از قربانی کردن صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند از برای ناهید خواهشش از فرشته آب این بوده که اورا توانا ترین شهریار روی زمین بگرداند و اورا بدیوها و مردمان و پریها و کاویها و کرپانها چیر سازد ناهید اورا کامروا ساخت تعیین محل کوه ارزیفیّه ﻫﺒﺮﺯﻳﻔﻴﻪ که در فقره ٤٥ از آبان یشت آمده در آنجائی که کیکاوس فدیه نثار ناهید کرده است غیر ممکن است فقط دو بار این اسم در اوستا دیده میشود در فقره ۲ از زامیاد یشت که فهرستی است از اسامی کوههای ایران قدیم باز از ارزیفیه یاد شده است ولی نه طوری که بتوان محل آن را حدس زد در فصل ۱۱ از بندهش یك رشته از اسامی کوهها مندرج است اما از ارزیفیّه اسمی نیست دارمستتر احتمال میدهد که آن یکی از قلّه های البرز باشد چه در سنّت آمده است که کیکاوس در بالای البرز هفت قصر ساخته باین مناسبت فدیه او در یکی از این قصرها بعمل آمده است ارزیفیّه نیز بهمین املاء در اوستا بمعنی مرغ شاهین و باز میباشد

بمناسبت آنکه در زامیادیشت بخصوصه از فرّ کیانی یاد میشود و اسامی پادشاهان کیانی در آن مندرج است در مقاله راجع بآن بطور عموم از سلسله کیانیان مفصلاً صحبت خواهیم داشت در این جا فقط یکی از اعمال مشهور کیکاوس را که دومین پادشاه کیانی است یاد آور شده میگذریم و آن داستان آسمان پیمائی اوست هرچند که امروز چیزی راجع باین داستان در اوستا موجود نیست ولی بنظر میرسد که در اوستای عهد ساسانیان باین مسئله اشاره شده بود یکی از قطعات اوستائی موسوم به آئوگمدئچا که ذکرش در مقاله افراسیاب گذشت بآن اشاره کرده است [1] یاقوت در معجم البلدان نقل

---

1 رجوع کنید به فقره ٦٠ از کتاب Aogemadaêca Übersetzt von Geiger S 55.
و به صفحه ۱۱۲ همین کتاب

میکند «در کتاب قدیم ایرانیان موسوم به الانشاء که نزد آنان بمنزله تورات یهودان و انجیل عیسویان است مذکور است که کیکاوس خواست بآسمان عروج کند اما وقتی که در پرواز از نظرها غایب شد خداوند به باد امر کرد که اورا محافظت نکند آنگاه کیکاوس از فراز آسمان پرتاب گشته در شهر سیراف (در خلیج فارس) فرود افتاد چنانکه (باربیر دُمینارد) Barbier de Maynard منتقل شده است بی شك از کتاب الانشاء اوستا مقصود میباشد چه یاقوت باز در تحت کلمه ابرقوه از کیکاوس و زنش سودابه صحبت داشته مینویسد که در کتاب‌الابستاق (اوستا) که کتاب دینی مجوسان است راجع بداستان کیکاوس چنین خوانده است . . . . . در کتب پهلوی مثل بندهش و دینکرد چنانکه در تاریخ طبری و بلعمی از آسمان پیمائی کیکاوس ذکری شده است و در شاهنامه شهر آمل در مازندران محلّی است که درآنجا کیکاوس از آسمان فرود افتاده است

طوس

(ویسه و گنگ دژ)

طوس پسر نوذر یکی از پهلوانان ایران و سپهبد کیخسرو و چندی هم مدّعی تاج و تخت وی بود در شاهنامه آمده است که طوس از جمله نامدارانی بوده که با کیخسرو بقصد مسافرت بجهان دیگر روی بکوه و بیابان نهاده اما پس از غایب شدن کیخسرو با سایر همراهان در زیر برف مانده جان بسپرد

در سنّت مزدیسنان طوس از جمله جاویدانیها ست نمرده هنوز در حیات است چنانکه ذکرش بیاید در آبان یشت چندین بار باسم توس مرتبه برمیخوریم در فقرات ۵۳ و ۵۵ آمده است «یل نامور طوس بر پشت اسب اردویسور ناهید را ستایش نموده از او درخواست که وی را بشکست دادن پسران دلیر ویسه در گذرگاه خشترو سوك

در بالای کنگ بلند و مقدّس موّفق بدارد ناهید حاجتش را برآورد» این فقره بخوبی یاد آور جنگ کیخسرو با افراسیاب و ویسه سپهبد پادشاه توران و کنگ دژ سیاوش میباشد که مفصلاً در شاهنامه از آنها سخن رفته است

در فصل ۲۹ در فقره ٦ بندهش مندرج است که طوس پسر نوذر در جزو سی تن از جاویدانیهاست در نو نمودن جهان با سوشیانس همراهی خواهد کرد [۱] گذشته از آنکه طوس اسم کسی است در کتب پهلوی نیز بسا اسم شهر و ایالت و کوه معروف خراسان میباشد چنانکه در فصل ۱۲ فقره ۲٤ و فصل ۲۰ فقره ۳۰ و فصل ۲۲ فقره ۳ از بندهش سپهداران شهر طوس در خراسان مدّعی بوده اند که از باز ماندگان طوس هستند اساساً طُوس Tus اسم شخص و طوس Tös اسم محل بوده است بعدها در املاء و تلفّظ بهمدیگر مشتبه شده هر دورا طُوس Tus گفتند [۲] در این جا متّذکر میشویم که طوس بر پشت اسب فقط ناهیدرا ستایش نمود مثل سایر نامداران قربانی نکرد فدیه گاو و گوسفند هم در بالای اسب ممکن نیست کلمه ای که ما بمناسبت مقام گهی بقربانی کردن و گهی بعبادت نمودن و ستائیدن ترجمه میکنیم در متن اوستا یَزَتَ میباشد که از فعل یز مشتق است و بمعنی فدیه آوردن و نثار کردن و عبادت نمودن و ستائیدن و پرستیدن و ستودن است کلمات یسنا و یشت و ایزد از همین ریشه است در پهلوی یشتن بجای یَزْ استعمال میشود چون امروز در فارسی چنین فعلی موجود نداریم بنا چار بکلمه مذکور بمناسبت مقام معانی مختلف میدهیم بنابر این بطور یقین نمی توانیم بگوئیم که در اوستا از گاو و گوسفند یشتن نامداران ذبح نمودن آنها یا در راه خدا بارزانیان بخشیدن مقصود است

گفتیم آرزوی طوس این بوده که به پسران دلیر ویسه غلبه کند و موفق هم شد

---

۱ رجوع کنید نیز بفصل ۳۰ و فقره ۱۷ از بندهش

۲ Nöldeke, Persische Studien II, 28.

این ویسه برادر پشنگ و عموی افراسیاب و سپهبد توران است فردوسی گوید بشد ویسه سالار توران سپاه ابا لشکری نامور کینه خواه پیران یکی از پسران ویسه بوده از این جهت محمد بن جریر طبری اورا فیران بن ویسقان میخواند بلعمی و میر خواند پیران ویسه مینویسند فردوسی نیز گوید

چنان بد که روزی سیاوش راد خود و گرد پیران ویسه نژاد

در شاهنامه پیران در جنگ گودرز از پای در افتاده یکی از برادرانش پیلسم بدست رستم و برادر دیگرش هومان بدست بیژن کشته شدند لابد در اوستا پسران دلیر ویسه همین پهلوانان تورانی هستند که درمیدان نبرد کیخسرو و افراسیاب بسرکردگی سپهبد ایران طوس کشته شدند بلعمی از هفت برادران پیران ویسه صحبت میدارد که باخودش در میدان جنگ کشته گردیدند بندهش نیز در فصل ۳۱ در فقرات ۱۶ و ۱۷ میگوید پشنگ و ویسک هر دو برادر بودند از ویسك پیران و هومان و سان و برادران دیگر متولد شدند لابد این سان چنانکه وست West مینویسد همان پیلسم شاهنامه است گذشته از فقره ٥٤ آبان یشت در فقره ٥٧ یشت مذکور نیز از پسران دلیر ویسه (در اوستا وئسك واسپه‌دسوه) یاد شده است چه آنان نیز بنوبت خود در گذرگاه خشتر و سوك در بالای گنگ صد اسب هزار گاو و ده هزار گوسفند از برای ناهید قربانی کرده خواستار بودند که به یل نامور جنگجو طوس غلبه کنند و ممالك آریائي را برا ندازند اما ناهید آنانرا کامیاب نساخت

اینك رسیدیم بمیدان کارزار در آنجائی که دلاوران ایران و توران با همدیگر مقابل شدند این میدان در اوستا موسوم است به خشترو سوك (خ‌ئیثرو سوکا-دئ‌وه) گذري است در بالای کوه گنگ دژ معروف نیز در همانجا واقع است این اسم مرکب است از دو جزء اولی خشتر همین کلمه است که امروز

شهر گوئیم و در قدیم بمعنی مملکت و کشور بوده است دومی سوك نیز بشکل سو که بمعنی روشنی و فروغ است در زبان فارسی باقی است شمس فخری گوید

مه و خورشید برگردون گردان همی گیرد ز رای روشنت سو

بار تولومه خشتر و سوك را چنین معنی کرده است فروغ کشور [1]

اما کنگ دژ که راجع بآن دامنه اطلاعات ما وسیع تر است در غالب کتب تاریخ بنای آن بسیاوش پسر کیکاوس منسوب است فردوسی نیز گوید

کنون بشنو از کنگ دژ داستان بدین داستان باش همداستان

که آنرا سیاوش بر آورده بود بسی اند رو رنجها برده بود

از کتب تاریخ و ادبیات ما چنین بر میآید که کنگ دژ در خوارزم خیوه حالیه واقع بوده است شاید شهر خیوه کنگ دژ قدیم باشد چه ابو ریحان بیرونی مینویسد که نزد خوارزمیان ورود سیاوش بتوران مبدأ تاریخ سال بوده است [2] فرّخی نیز بآن اشاره کرده گوید زکوه گیلان او راست تا بدان سوی در زآب خوارزم اوراست تا بدان سوی کنگ نرشخی در تاریخ بخارا [3] بنای شهر بخارا را بسیاوخش نسبت میدهد و در عهد نرشخی هنوز قبری در بخارا برای سیاوخش معیّن بوده و اهالی اززبان سیاوخش یك سرود گله وشکوه آمیزی میخوانده اند در هر نو روز زرتشتیان خروسی از برای او فدیه میآورده اند [4]

در فصل ۲۹ فقره ۱۰ بندهش آمده است کنگ دیز در طرف مشرق واقع است چندین فرسنگ دور از دریای فراخکرت میباشد درمینوخرد فصل ۶۲ در فقرات ۱۳—۱۴ مندرج است کنگ دیز در طرف مشرق

---

1 Leuchte des Reichs Altiranisches Wörterbuch.

۲ آثارالباقیه ص ۳۰

۳ ابوبکر محمد بن جعفرالنرشخی تاریخ بخارا را درسنه ۳۳۲ بنام امیر نوح بن نصرسامانی بعربی تألیف نموده است و درسنه ۵۲۲ ابو نصر احمد بن محمد بن نصر قباوی آنرا بزبان فارسی ترجمه و اختصار نمود و درسنه ۵۷۴ محمد بن زفر بن عمر بایبا آنرا بنام برهان‌الدین عبدالعزیز اختصار نمود و این اصلاح اخیر است که نسخ متعدّده از آن در کتابخانه پاریس و لندن موجود است و متن آن در سال ۱۸۹۲ باهتمام شفر Schefer درپاریس بطبع رسیده است نقل از چهار مقاله حاشیه میرزا محمد خان ابن عبدالوهاب قزوینی ص ۱۱۷

۴ رجوع کنید به Zend-Avesta par Darmesteter vol. II p. 380-381

نزدیک ستویس؟ [۱] در سرحدّ ایران ویج واقع است

در آبان یشت در فقرات ٥٤ و ٥٧ دوبار باسم کنگه وئوروه برمیخوریم و یك بار هم در زامیاد یشت در فقره ٤ در جزو اسامی کوهها از انتر کنگهَ سئوروئیتی یاد شده است معنی لفظی این کوه اخیر چنین است اندر کنگ ظاهراً این کوه همان است که در فصل ۱۲ فقره ۲ از بندهش از آن اشاره شده است «کوهی که در آن کنگ واقع است در آنجائی که آسایش و رامش است» محققاً (کنگ) منسوب بسیاوخش است که در زمان مهاجرت خویش از ایران در توران زمین ساخته است چنانکه (هنگ) منسوب بافراسیاب و (وَر) منسوب بجمشید است فردوسی مینویسد سیاوش کنگ دژ را در بالای کوه بسیار بلندی ساخت در دو فقره مذکور آبان یشت نیز کنگههَ بلند پایه و مقدس خوانده شده است سا در شاهنامه بهشت کنگ نامیده میشود یوستی Justi مینویسد «بنظر میرسد این محل که چینی ها نیز در تحت اسم کنگ می شناخته اند و یك قسم بهشت روی زمین ایرانیان محسوب میشده بواسطه یك دسته اي از ایرانیان در وسط خاك توران در طرف شمال سیر دریا برپا شده بود» [۲] لابد همین کنگ است که برخی از شعرای ما آنرا بتخانهٔ پنداشته و فرهنگها محل آنرا در ترکستان یا در چین قرار داده اند

بقول شاهنامه پس از آنکه تورانیان از ایرانیان شکست یافتند قلعه کنگ نیز بدست کیخسرو افتاد در فصل ۲۷ فقرات ٥٧ — ٦٢ از مینوخرد نیز چنین مندرج است که «سیاوخش پدر کیخسرو کنگ دیزرا ساخت و و بعد کیخسرو آن را تصرف نمود» در سنّت مزدیسنا چنین آمده است که کنگ هنوز برپا ست و پشوتن در آنجا سلطنت میکنند در اوستا فقط یکبار باسم پشوتن پشوتنو (پئیتیوتنو) برمیخوریم آنهم در ویشتاسپ یشت که معمولاً

---

۱ ستویس اسم ستاره ایست که در اوستا ستئوئیس آمده است مستشرقین برخی آنرا از ستارگان برج نسرالواقع دانسته اند و برخی دیگر پروین و تدبران مناسبت ستویس در اینجا نمیدانیم چیست رجوع کنید بمقاله تشتر

۲ Handbuch der Zendsprache von Justi.

در جزو اوستای حالیه نوشته نشده است در فرگرد اول یشت مذکور در فقره ٤ زرتشت بکی گشتاسب دعا کرده گوید «بکند که تو از ناخوشی و مرگ ایمن بشوی چنانکه پشوتن شد» [۱] این پشوتن بزرگترین پسر کی گشتاسب است در سنّت است که زرتشت اورا شیر و درون (نان مقدّس) بداد و اورافنا ناپذیر وجاویدانی نمود درفصل ۳۲ در فقره ٥ از بندهش آمده است «اروتدنر کشاورزی بوده و در (ور) جمشید که در زیر زمین است رئیس و بزرگ میباشد خورشید چهر جنگ آوری بوده اینك سپهبد لشکر پشوتن پسر ویشتاسب میباشد در کنگ دیز بسر میبرد» در مقاله جمشید گفتیم که ریاست باغ جمشید (ورجمکرد) با اروتدنر پسر زرتشت است اینك در این جا می بینیم که ریاست لشکر پشوتن در کنگ با سومین پسر زرتشت خورشید چهر میباشد که بنا بسنّت نخستین روزی است بهمن یشت که بخصوصه از آینده و از ظهور سوشیانسها و آخرالزمان صحبت میدارد مکرراً از ظهور پشوتن در آخر دهمین هزاره با صدو پنجاه تن از یارانش از کنگ دیز یاد کرده است درفصل ۳ در فقرات ۲٥—۲۹ گوید « در انجام دهمین هزاره اهورامزدا دو پیک خود سروش و نریوسنگ را بکنگ دیز که سیاوخش ساخت خواهد فرستاد آنان خروش برآورده گویند ای پشوتن نامدار ای پسر کی گشتاسب ای افتخار کیانیان تو ای پاك و استوار سازنده دین از این کشور ایران برخیز آنگاه پشوتن با صدو پنجاه تن از یاورانش که از پوست سمور سیاه لباس پوشیده اند برخیزند» [۲] در کتاب نهم دینکرد درفصل ۱٥ در فقره ۱۱ نیز آمده است « پشوتن پسر ویشتاسپ (گشتاسب) با صد و پنجاه تن از یاورانش که پوست سمورسیاه دربر دارند از کنگ دیز صد کندك (خندق) و ده هزار درفش (دارنده) بدر آیند» [۳] از این فقرات اخیر معلوم میشود که پشوتن و یاورانش از مملکت بسیار سردی می آیند چه پوست سمور در بر دارند

۱ Zend-Avesta par Darmesteter Vol. II p. 666.

۲ رجوع کنید نیز بفقره ٥۱ از فصل ۳ بهمن یشت

۳ رجوع کنید برساله سوشیانس تالیف نگارنده

رود رنگها=ارنگ

بمناسبت آنکه دو بار اسم رودرنگها در آبان یشت و چندین بار در سایر یشتها آمده است لازم دانسته در این جا شرحی در خصوص آن داده شود رنگها (رَوَنْهَ) اسم رودی است با آنکه مکرراً در اوستا از آن اسم برده شده است و در کتب پهلوي غالباً بآن برمیخوریم باز تعیین محل آن مشکل و بطور حتم نمیدانیم که کدام از رودهای معروف حالیه در قدیم چنین نامیده میشده است بواسطه قاصر بودن عبارات اوستا و درهم برهم بودن مندرجات کتب پهلوي راجع بآن مستشرقین هر یك رود معروفی را حدس زده اند وندیشمان Windischmann گمان میکند که در اوستا از رودرنگها بندمقصود باشد هارلز Harlez مینویسد که آمو دریا (جیحون) از آن اراده شده است اشپیگل Spiegel ویوستی Justi و Geiger به سیر دریا حدس زده اند دُلاگارد de Lagard بسیار دور رفته آن را رود معروف روسیه وُلگا Volga پنداشته است دارمستتر بکلّی از مشرق منحرف گشته آن را در مغرب عبارت از دجله دانسته است مارکوارت Marquart مینویسد از بندهش که ذکرش بیاید مفهوم میشود که رنگها (ارنگ) رود زرافشان باشد (در سغد) بارتولومه Barthlolome و وست West آن را رود داستان و افسانه و نیم افسانه تصوّر کرده اند بی شك در عهد اوستا رنگها اسم رود مخصوص معروفی بوده است و بعدها بمرور زمان از تعیین محل آن قاصر آمده تا آنکه در عهد تدوین کتب پهلوی که حالا در دست داریم این رود رنگ و روی رود معنوی گرفته یا بقول برخی از مستشرقین مثل رود افسانهٔ شددرمیان احتمالات مذکوره بند و وُلکا کمتر جالب دقّت است مندرجات اوستا نیز تا بیك اندازهٔ بر خلاف این است که رنگها در مغرب و از آن دجله مقصود باشد در بندهش بسا کلمه اَرَنگْ یا ارنگ بجای رنگهای اوستا استعمال شده است در فصل بیستم که مخصوصاً ار رودها صحبت میدارد در آغاز مفصلاً از ارنگ و وه روت یاد کرده گوید «دو رود از شمال (اباختر) البرز (هربورچ) یکی بسوی مغرب (خور وران) جاری است و موسوم است به ارنگ

دیگري بسوی مشرق (خوراسان) جاری است و موسوم است به وه روت (ونکوهی در اوستا) » پس از آن بندهس طوري این دو رود را تعریف کرده است که قهراً باید آنها را از رودهاي مینوی تصوّر نمود چه میگوید ۱۸ رود دیگر که از سرچشمه آنها برمیخیزد دوباره به ارنگ و وه روت میریزند ارنگ و وه روت باقصیٰ حدود زمین میروند و بدریا ریخته میشوند تمام کشورها از آنها سیراب میگردد هر دو باز در دریاي فراخکرت بهم میرسند و دگر باره بسرچشمه ای از همانجائی که آمده اندبرمیگردند همانطوري که روشنائی از البرز بدر آمده دگر باره بسوي آن فرود میآید آب نیز از البرز بیرون آمده و بآن فرو میرود . . . . . پس از شرحی از این قبیل داستان باز در فقره ۸ همین فصل از بندهش آمده است « من دوباره متذکر میشوم که ارنگ رودی است در خصوص آن گفته شده است که آن از البرز می آید و بمملکت سوراك Sūrak میرود در این جا آنرا (آمی) مینامند » از این فقره بندهش بر میآید که ارنگ همان زرافشان باشد چه سوراك بجای کلمه سغد میباشد و از فقره ۲۹ از فصل ۱۵ بندهش بخوبی بر میآید که سوراك بجای سغدَ در اوستا استعمال شده است در تفسیر پهلوی نیز در فقره ٤ از فرگرد اول وندیداد سُغدَ به سوریك Sūrik ترجمه شده است ولی آمی یادآور آمو دریاست بندهش در منتم فقره مذکور ارنگ را تا بمملکت مصرسیر داده و در آنجا بآن اسم نیو (نیل؟) میدهد چنانکه ملاحظه میشود با این بیانات درهم و برهم تعیین محل این رود بغایت دشوار است (بفصل ۲۱ فقره ۳ بندهش نیز ملاحظه شود) بسا در کتب پهلوی اروند بجای ارنگ آمده و این بیشر مایه اشتباه شده است چه از بعضی کتب صراحتهً برمیآید که اروند در پهلوی اسم دجله است از این قبیل در فصل ۳ از بهمن یشت در فقره ٥ از اروند و فرات و اسورستان اسم برده شده است در فقرات ۲۱ و ۳۸ باز اسم اروند دیده میشود بهمن یشت که بخصوصه از آخرالزمان صحبت میدارد یکی از علائم ظهور سوشیانس را جنگی که در عراق واقع خواهد شد میشمارد بنابر این اروند در آنجا کلیةً بمعنی دجله است (رجوع کنید برساله سوشیانس تألیف نگارنده) در فقره ۲ از فصل ۹۲

دادستان دینیك آمده است « آبی که از اردویسور ناهید میریزد باندازه تمام آبهائی است که در جهان جاري است باستثناي اروند . . . . . محل اردویسور در سپهر است » در این جا نمی توانیم بگوئیم که از اروند دجله اراده شده است یا آنکه بجاي رنگها استعمال شده رودي در مشرق ایران مقصود است در آفرین هفت امشاسپند آمده است « بکند که اَوْروَنت داراي تمام قوتها شود (رجوع کنید به اوستاي اشپیگل Spiegel جلد ۳ ص ۲۳٦) اشپیگل در این جا کلمه اَوْروَنت (اروند) را همان ارنگ بندهش و رنگهاي اوستا دانسته مثل انکتیل دُپرون Anquetil Duperron آن را باسیر دریا یکی میداند

چنانکه ملاحظه میشود در کتب پهلوي اروند هم براي دجله استعمال شده است و هم براي رنگهاي اوستا فردوسی هم صراحتهً میگوید

اگر پهلوانی ندانی زبان بتازی تو اروند را دجله خوان

می توان گفت که متأخرین اشتباهاً کلمه اروند را در پهلوی بجای کلمه اَرَکْ یا ارنگ استعمال کرده اند چه زادسپرم بعینه مثل فقره اول از فصل بیستم بندهش از دو رود اوستا (رنگها) و (ونگوهی) اسم برده گوید از شمال کوه البرز دو رود بیرون می آید ولی بجای آنکه مثل بندهش یکی از این دو رود ارنگ و و بدیگری وه روت اسم بدهد اولی را (اروند) و دومی را (وه) مینامد اروند همان الوند است فقط راء بلام تبدیل یافته است یاقوت حموی در معجم البُلدان و گلیّه فرهنگها اروند ضبط کرده بجای الوند کوه معروف همدان دانسته اند اروند یا الوند صفت است بمعنی تند و چالاك و توانا در اوستا اَاُورْونت سردسسوه بمعنی مذکور استعمال شده است از آن جمله درفقره ۱۳۱ همین آبان یشت در تفسیر پهلوی این کلمه اروند شد در ادّبیات فارسی گذشته از آنکه اروند اسم کوه و رودی است بمعانی که در اوستا آمده نیز استعمال شده است فردوسی گوید

بارمان و اروند مرد هنر فراز آورد گنج وزرّ و گهر

اَاُورُوَتْ اسپ سردسسوه در اوستا اسم پدر کی کشتاسب است امروز

لهراسب گوئیم معنی لفظی آن دارنده اسب تندرو میباشد در عهد ساسانیان همین کلمه با کلمات دیگر ترکیب یافته جزو اسامی خاص آن زمان گردید مثل اروند ز یك پسر خسرو پرویز که بدست شیرو یه کشته شد (حمزه اصفهانی ص ۴۲ چاپ برلن) همانطوری که ایرانیان کوه بلند و با شکوه و بزرگ همدان را اروند نامیده اند بمناسبت شکوه و بزرگی و تندی رود دجله بآن نیز اروند نام نهاده اند ولی آن مربوط به رنگهای اوستا نیست از مندرجات خود اوستا چنین برمیآید که این رود در مشرق واقع است نظر بقرأن آمو دریا وسیر دریا بیش ازسایر رودها قابل توجه است و بخصوصه سیر دریا اینك جاهائی که در اوستا از رنگها [illegible] ذکری شده است در فرگرد اول وندیداد در فقره ۱۹ آمده است «سر زمینی که در سر چشمه رنگها واقع است شانزدهمین مملکتی است که من اهورامزدا بیا فریدم ساکنین آنجا سر و بزرگ ندارند اهریمن در آنجا زمستان دیو آفریده بدید آورد و (تئوژیه) را در آنجا مسلّط نمود» در این جا از سر زمین رنگها خاکی اراده شده که این رود از آن جا میگذرد در فرگرد مذکور ۱۶ مملکت نامیده شده است که غالباً در مشرق واقع هستند و در تعیین محل آنها ابداً اشکالی نداریم از آن جمله است سغد (سمرقند) و مرو و بلخ و هرات و جرجان و قندهار و هلمند (سیستان) و ری و هند و کابل و طبرستان در سر این ممالك اختلافی درمیان نیست چه اسامی آنها در اوستا غالباً شبیه باسامی امروزی این ممالك است یا آنکه بطور تحقیق میدانیم که این ممالك در قدیم چنین نامیده میشده اند مجموعاً از شانزده مملکت اسم برده شده آریاویج (خواررم—خیوه؟) در سر آنها جای دارد و مملکت رنگها آخرین آنهاست نظر بآنکه قسمت بزرگ این ممالك چنانکه ذکر کرده ایم معلوم و از برای قسمت دیگر حدسهای تقریباً درست می توان زد جهت ندارد یکی دوتا از این ممالك را که از برای آنها بواسطه عدم اطلاع کافی خود نمی توانیم محلّی معین کنیم افسانه بشماریم گر نمی توانیم بطور یقین بگوئیم که کدام رود درمشرق ایران از رنگها اراده شده است

ولی بطور حتم میتوانیم بگوئیم که این رود با دجله یکی نیست چه در فقره مذکور وندیداد از زمستان آنجا صحبت شده عراق دارای زمستانی که قابل شکایت باشد نیست دگر آنکه در آن فقره مندرج است که ساکنین رنگها سرو بزرگی ندارند و این مناسب تر است بحال تورانیان چادر نشین و بیابان نورد که در طرف مشرق در اقصیٰ حدود ایران منزل داشته اند تا بحال ساکنین قدیم عراق که از سه هزار سال پیش از مسیح نوبه بنوبه در تحت سلطنت سومر و آکاد و بابل و اشور و ایران بوده اند اما قوم (تئوژیه) را (پسدهدس) که بر مملکت رنگها مسلّط بوده باید قومی فرض نمود مثل قوم غیر آریائی که بر مملکت وارنَ (طبرستان) مسلّط شده بود و در فقره ۱۷ از فرگرد اول وندیداد از آن سخن رفته است

در فقره ۶۳ آبان یشت که از رنگها ذکری شده اطلاع مخصوصی بدست نمیآید چه از خود (یا اورو) کسی که نذر کرده ار برای ناهید در کنار رود رنگها قربانی کند اطلاعی نداریم ولی از فقره ۸۱ همین یشت میتوان استنباط نمود که رنگها در مشرق واقع است و احتمال دارد که سیر دریا باشد چه یو ایشتَ (یوایدهپس) از خاندان فریان (فاندهس) در جزیره موج شکن رنگها از برای ناهید قربانی نمود فریان تورانی همان است که در گاتها یستا ٤٦ قطعه ۱۲ از او اسم برده از دوستان زرتشت شمرده شده است لابدُ خاندان و باز ماندگان او مناسب تر است که در سرزمین خود درخاك توران قربانی کنند تا درکنار دجله در مهر یشت در فقره ۱۰٤ مندرج است « .مهر درود میفرستیم کسی که دست بلندش پیمان شکن را گرفتار سازد گرچه او در شرق باشد گرچه او در غرب باشد گرچه او در دهنه رنگها باشد گرچه او در مرکز زمین باشد در فقرات ۱۸ و ۱۹ از رشن یشت آمده است اي رشن پاك اگر هم تو در سرچشمه رنگها باشی ما ترا بیاری میخوانیم اي رشن پاك اگر هم تو در دهنه رنگها باشی ما ترا بیاري میخوانیم از فقرات فوق برمیآید که از رنگها رودي در اقصیٰ حدود اراده شده است و این قهراً ما را بسیر دریا متوجه میسازد دگر از جاهائی که در اوستا از رنگها ذکري شده است در فقره ۲۹ از بهرام یشت است از این قرار « بهرام (فرشته پیروزي)

زرتشت نیرو وقوت در بازوان وصحّت بدن و پایداري بخشید و آن قوّه بیناثی که ماهی در آب زندگانی کننده کرَ (Kara وسلاه) دارد که یك گرداب را بباریکی موئی در رنگهاي بهن و ژرف بعمق هزار قد آدم تواند دید» در این فقره از وسعت وعمق و بزرگی رنگها سخن رفته است بنابراین تعریف زرافشان که نسبتهً رود کوچکی است مناسبتی با آن ندارد در رام یشت در فقره ۲۷ گوید «از برای او (وابو = فرشته هوا) گرشاسب در کوذ Gudha در جوی رنگها در بالای تخت زرین فدیه آورد» کوذ ⸗⸗⸗ همین یکبار در اوستا آمده است همینقدر میدانیم که یکی از شعبات رنگها میباشد در این جا یاد آور میشویم که کلیّه اعمال گرشاسب در سیستان و کابل صورت گرفت لابد در کنار رود معروف سر زمین خود یا مجاور آن فدیه نثار فرشته هوا نموده از او خواستار بوده که وی را بانتقام کشیدن از خون برادرش موّفق بدارد هر چند که سیستان و کابل نیز ار سر زمین آمو دریا و زر افشان و سیر دریا دور است ولی در این فقره ذکر اسم یل زابلی بکلی خیال ما را از دجله منصرف مینماید (رجوع کنید بمقاله گرشاسب صفحه ۱۹۵—۲۰۷)

جاماسب

جاماسبَ (⸗⸗⸗⸗⸗⸗) از خاندان هوگوَ (⸗⸗⸗⸗⸗) برادر ورشوشترَ (⸗⸗⸗⸗⸗⸗⸗⸗) داماد زرتشت شوهر پوروچیستا ⸗⸗⸗⸗⸗⸗⸗⸗ وزیر کی گشتاسب و از شرفای دولتمند بوده در فقره ۹۸ همین یشت از ثروت خانواده اش هوگوَ سخن رفته است در گاتها سه بار ازاو یاد شده است در یسنا ٤٦ فقره ۱۷ و یسنا ٤۹ فقره ۹ و یسنا ٥۱ فقره ۱۸ در این فقره اخیر نیز حضرت زرتشت اورا دولتمند بزرگ نامیده است در فروردین یشت فقره ۱۰۳ بفروهر فرشوشتر پاك از خاندان هرگوَ و بفروهر جاماسب پاك از خاندان هوگوَ

در خصوص رود رنگها رجوع کنید بکتابهای ذیل

Zoroastrische Studien von Windischmann S. 188.
Avesta par de Herlez p 12.
Ostiranische Kultur von Geiger S 34—41.
Le Zend-Avesta par Darmesteter vol. II p. 15.
Eränšahr von Marquart S. 148.

درود فرستاده میشود در گشتاسب یشت فقره ۳ زرتشت بگشتاسب دعا کرده فرماید «بکند که از توده پسر بوجود آیند سه تن از آنان مانند اتربانان (موبدان) سه تن از آنان مانند رزمیان سه تن از آنان مانند کشاورزان شوند و دهمی مانند جاماسب آباد دارنده کشور» در فقره ۶۸ از آبان یشت آمده است «وقتی که جاماسب از دور دید که لشکر دیو یسنان دروغ پرست صف جنگ آراسته پیش میآید فدیه نیاز ناهید نموده از او درخواست که اورا باندازه تمام آریائیها از یک فتح بزرگ بهره مند سازد» بی شک در این فقره اشاره بجنگ ارجاسب تورانی دیو یسنا ست که گشتاسب پس از آنکه دین مزدیسنا پذیرفته بزرتشت گروید ارجاسب کس بنزد گشتاسب فرستاده پیغام داد که بدین قدیم آباء و اجداد خویش (کیش آریائی) برگشته با او همکیش بماند گشتاسب از مزدیسنا رونگردانید بنا چار کار بجنگ کشید داستان این رزم مذهبی در کتاب کوچک پهلوی یات‌کار زریران مندرج است شاهنامه نیز مفصلاً از آن صحبت میدارد در این جنگ بخصوصه جاماسب وزیر کی گشتاسب و زریر برادر کی گشتاسب و اسفندیار پسرش مقام بزرگی دارند جاماسب در ادبیات زرتشتی بخرد و دانائی و هنر معروف است غالباً جاماسب خردمند یا دانا گفته میشود و بسا جاماسب حکیم خوانده شده است در کتب پهلوی دستوبر (دستور) آمده است درفقره ۳ از یات کار زریران (پیشینکان سردار) خطاب شده است درخصوص هنر و دانائی او در فقره ۲۱ از یات کار زریران مندرج است پس از آنکه لشکریان ایران و توران صف جدال آراسته بایستی روز بعد بهمدیگر مقابل شوند کی گشتاسب وزیر خود جاماسب را خوانده نتیجه جنگ فردا را از او پرسیده چنین گفت «من میدانم که تو خردمند و دانا و هوشیار هستی اگر در مدت ده روز باران ببارد تو میدانی که چند قطره بروی زمین افتاده است اگر گیاهی گل بدهد تو میدانی که گل کدام گیاه در روز بازمیگردد و کدام در شب و کدام در صبح شکفته میشود تو میدانی که در کدام آب ماهی است و در کدام نیست تو باید نیز بدانی که در جنگ فردای کی گشتاسب بضد این اژدها کدام یك از پسران و

برادرانم کشته خواهندشد » [۱]

داستان این جنگ همانطوری که در شاهنامه است در یات کار زریران نیز مندرج است در این جا محتاج بتفصیل نیستیم دقیقی هم در شاهنامه راجع بعقل و فرزانگی جاماسب گوید

بخواند آنزمان شاه جاماسب را کجا رهنمون بود گشتاسب را
سر موبدان بود و شاه ردان چراغ بزرگان و اسپهبدان
چنان پاکدین بود و پاکیزه جان که بودی بر او آشکارا نهان
ستاره شناسی گرانمایه بود اما او بدانش کرا پایه بود

یکی از کتب پهلوی که دارای پنج هزار (۵۰۰۰) کلمه است موسوم است به جاماسپ نامك این کتاب نمونه ایست از علم و دانش و هوشی که در سنّت مزدیسنان بجاماسب نسبت داده میشود کتاب مذکور حاوي جوابهائی است که جاماسب بسئوالات گشتاسب میدهد از این قبیل راجع بمسائل بیش از آفرینش عالم و ترتیب خلقت یافتن جهان و تاریخ پادشاهان گذشته از کیومرث تا لهراسب و ملل شش کشور دیگر زمین و البرز و کنگ دژ و ورجمکرت و ایران ویج و هند و چین و عربستان و ترکستان و بربرستان و از نژادهای مختلف عجیب‌الخلقه و از آنانیکه در آب بسر میبرند و چگونه مردم بدوزخ میروند و راجع بملت ترکستان و مازندران که آیا آنان بشرند یا دیو و سرچشمه معرفت و هوش و دانش و اعمال نیك پادشاهان و اندوه و اضطراب کی گشتاست و پادشاهان آینده ایران و استیلای عرب و سرنوشت ایران در آینده جاماسب نامه در بازند و فارسی نیز موجود است لابد هردو از متن پهلوي ترجمه شده است نسخه ای خطّی از متن پهلوي که قدمتش بپانصد سال پیش از این میرسد در بمبئی موجود است [۲] در یک نسخه خطی از کتاب روایات که در رام روز و مهر ماه ۱۰۴۹ یزدگردي نوشته شده و نزد نگارنده موجود است جاماسب نامه

---

۱ رجوع کنید به Das Yātkār-i Zarīrān und Sein Verhältnis zu J̌uh-nāme von Geiger. Sitzung vom 3 Mai 1890

۲ Grundriss der Iran. Philolo. Pahlavi Literature by West p. 110.

منظومی نیز درآن مندرج است اشعارش بغایت پست است سر آینده آن دستور برزو نامی است

ناهد (کلمه عربی)

پیش از آنکه بترجمه آبان یشت بپردازیم لازم است در این جا بیفزائیم که برخی از مستشرقین از آنجمله دارمستتر (زند اوستا جلد ۲ ص ۳۶۵) تصوّر کرده اند ناهد عربی که یعنی زن بستان بر آمده است معرب و از ناهید ایرانی آمده باشد و این اشتباه بزرگی است چون نگارنده در این جا برای تحقیق بکتب لازمه دست رس نداشته‌ام بدوست دانشمند خود استاد معظم میرزا محمد خان ابن عبد الوهاب قزوینی متوسّل شده ایشان از باریس مینویسند «کلمه ناهد عربی ابداً و اصلاً ربطی بکلمه ناهید فارسی ندارد و ناهد عربی اسم فاعل است از نَهَدَ الثَّدیُ یَنْهَدُ نُهُوداً فهي ناهدٌ و ناهدةٌ (لسان العرب) و جمیع مشتقات این مادّه ن ه د همه بمعنی بر آمدگی و برجستگی بستان یا بناء یا اعضاء است . . . . . » پس از آنکه بتوسط ایشان ریشه کلمه ناهد عربی بدست آمد بمقدمة الادب ز مخشری رجوع نموده در آنجا چنین یافتم «نَهَدَتْ نار بستان شد زن ٥ بستان کنیزك بر آمد ٦ ناری بستان شد زن کعبتْ دوّرت ثدییها تنهّدُ معا نهوداً و هی ناهدٌ زن نار بستان ٥ زن بستان بر آمده ٦ مدوّرة الثدّی [1]

مقدمه آبان یشت

آبان یشت که متعلق بفرشته آب ناهید میباشد یکی از یشتها یا قصاید بسیار بلند اوستاست مرکب است از ۳۰ کرده که مجموعا ۱۳۳ فقره است

مندرجات آن را بدو جزء تقسیم میتوان نمود قسمتی در مدح و توصیف ناهیداست در قسمت دیگر از ستایندگان وی صحبت میشود این جزء اخیر را قسمت تاریخی این یشت میتوان محسوب داشت چه در آن از پادشاهان و

---

1 رجوع کنید بصفحه ۱٦٦ از همین کتاب

نامدارانی که هریك بنوبت خویش ناهید را ستوده و خواهشی داشتند یاد شده است

درمیان این نامداران غیر آریائی نیز مثل اژي دهاك (ضحاك) و تورانیان مثل افراسیاب و برادر ارجاسب از براي ناهید فدیه آورده توفیق و رستگاري درخواست کردند اما کامروا نشدند

برخی از این پادشاهان و نامداران همانند که در شاهنامه نیز در جزو شهریاران سلسله پیشدادي شمرده شده اند مثل هوشنگ و جم و فریدون و گرشاسب که از آنان در مقالات پیش صحبت داشته ایم در آبان یشت از سایر شاهان پیشدادي مثل طهمورث و منوچهر و نوذر و زاو اسمی نیست [1] اما در رام یشت در فقره ۱۱ از طهمورث (تخمو اوروپ) در جزو پیشدادیان پس از هوشنگ یاد شده است هم چنین اسامی برخی از پادشاهان سلسله کیانی نیز در آبان یشت مذکور است مثل کیکاوس و کیخسرو و کی گشتاسب از کیقباد (کاوی کوات) که مؤسس سلسله کیانیان است در سایر قسمتهای اوستا چنانکه در فقره ۱۳۲ از فروردین یشت و در فقره ۷۱ از زامیاد یشت که هر یک بجاي خود گفته خواهد شد ذکري شده است

از لهراسب نیز (اوروت اسپ) در فقره ۱۰۵ آبان یشت اسم برده گوید پدر ویشتاسپ (گشتاسپ) میباشد

نامداران و پادشاهانی که ازبراي ناهید فدیه آوردند گروهی پیش از زرتشت میزیستند و گروهی دیگر معاصر وي بودند مندرجات آبان یشت بنا بترتیب فقرات از این قرار است

فقرات ۱ — ۱۵ در مدح و ثناي اردویسور ناهید است

فقرات ۱۶ — ۸۳ از پادشاهان و نامدارانی که پیش از زرتشت ناهید را ستودند یاد میکند

---

۱ درفقرات ۷۶ و ۹۸ از خاندان نوذر ذکري شده است

فقرات ۸٤ — ۹٦ از مینوي نژاد بودن ناهید و نزول وي از کره ستارگان بطرف زمین صحبت میدارد و حاوي دستوري است که خود ناهید بزرتشت میدهد از آنکه چگونه باید مردم او را بستایند

فقرات ۹۷ — ۱۱۸ دگرباره از ستایش پادشاهان و نامدارانی صحبت میدارد که معاصر زرتشت بودند

فقرات ۱۱۹ — ۱۳۲ در تعریف و توصیف ناهید است

(۱٤۰)

آبان یشت

آب بی آلایش مقدّس اردوی و همه گیاههای مزدا آفریده را خوشنود میسازیم «مانند بهترین سرور» روت باید آنرا بمن بگوید (زرتشت) «برطبق قانون مقدّس بهترین داور است» باید مرد پاکدین آنرا بگوید ☆

(کردهٔ ۱)

۱ اهورا مزدا باسپنتمان زرتشت گفت ار برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای کسی که بهمه جا گسترده درمان بخشنده دشمن دیوها (و) مطیع کیش اهورائی است سزاوار است که ستوده جهان مادّی گردد سزاوار است که در عالم مادی وی را نیایش کنند مقدّسی که جان افزاست مقدّسی که فزاینده گله و رمه است مقدّسی که فزاینده ثروت است مقدّسی که فزاینده مملکت است ☆☆

☆ این دعا مخصوص بآبان یشت نیست در آغاز هریك از یشتها تکرار میشود و بمناسبت مقام کلمات اولی تغییر میابد در این جا بمناسبت آنکه آبان یشت مخصوص بفرشته موکل آب است بآب درود فرستاده میشود

☆ ☆ فقره اول در آغاز سایر کرده ها تکرار میشود

٢ ٢٠٠٠ ٢٠٠٠ ٢٠٠٠

۲ کسی که نطفهٔ همه مردان را پاك کند کسی که مشیمه همه زنان را برای زایش پاك کند کسی که زایش همه زنان را آسان گرداند کسی که بهمه زنان حامله در موقع لازم شیر دهد ۵۵

۳ برومندی که در همه جا دارای شهرت است کسی که در بزرگی باندازهٔ همه آبهائی است که در روی این زمین جاری است زورمندی که از کوه هکر بدریای فراخ کرت ریزد ۵۵

٤ سراسر سواحل دریای فراخ کرت بجوش درافتد و کلبّه وسط (آن) بالا برآید وقتی که بسوی آن روان گردد و بسوی آن سرا زیر شود اردویسور ناهید کسی که (دارای) هزار دریا چه (و) هزار رود است و هریك از این دریاچه ها و هریك از این رودها ببلندی چهل روز راه مرد سوار تندرو است ۵۵

٥ از این آب من یك رود بهمه هفت کشور منتشر شود و این یك (رود) از آب من در زمستان و تابستان یکسان جاری است او (اردوی) از برای من آب را او نطفه مردان را او مشیمه زنان را او شیر زنان را پاك میکنند ۵۵

...

...

...

٦ من اهورا مزدا او را از نیروی خویش بوجود آوردم [1] تا خانه و ده و قریه و مملکت را بپرورانم و تا (آنها را) حمایت کنم و حفظ نمایم و پاسبانی کنم و پناه دهم و نگهبان باشم ✡

۷ ای زرتشت اردویسور ناهید از طرف آفریدگار مزدا برخاست بحقیقت بازوان زیبا و سفیدش بستبری شانه اسبی است با (زینتهای) با شکوه دیدنی آراسته است نازنین و بسیار نیرومند روان این چنین در ضمیر خویش اندیشه کنان ٭

۸ که مرا نیایش خواهد نمود که زَوْر آمیخته بهوم آمیخته بشیر که از روی دستور مقرّره تهیّه و تصفیه شده باشد نماز خواهد نمود بچنین کس که نسبت بمن وفادار و مخلص است من خوشی پسندم (که او) خرم و شاد (ماناد) ✡

۹ برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم من اورا با نماز نیك بجای آورده (و) با زَوْر میستایم آن اردویسور ناهید مقدس را بشود تو این چنین از پی استغاثه (ما) بفریاد رسی ای اردویسور ناهید این چنین تو بهتر ستوده خواهی شد با هوم آمیخته بشیر با برسم با زبان خرد با پندار و گفتار و کردار با زَوْر و با کلام بلیغ
پنگهه ها تام . . . . اهوراهزدا درمیان موجودات از زنان و مردان میشناسد آن کسی را که برای ستایش با و بتوسط اشا بهترین پاداش بخشیده خواهد شد این مردان و این زنان را ما میستائیم ✡٭

---

۱ کلمه ای که ما به نیرو ترجمه کرده ایم در متن هیزواردن ✡✡✡ میباشد بارتولومه آن را معنی نکرده است معنی مذکور از ترجمه سایر مستشرقین و دانشمندان (اشپیگل و دارمستتر و کانگا) بر میآید

٭ فقره ۹ در آخر هر یك از کرده‌ها تکرار میشود و این دعائی است که در تمام یشتها نیز میآید فقط اسامی فرشتگان بمناسبت مقام تغییر میابد

(۲ ٠٤٨٠)

١٠ ٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠
٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠

١١ ٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠
٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠
٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠
٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠
٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠
٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠

٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠

(۳ ٠٤٨٠)

١٢ ٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠
٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠
٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠
٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠
٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠
٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠

٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠

١٣ ٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠
٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠
٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠
٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠
٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠
٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠

٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠

(٤ ٠٤٨٠)

١٤ ٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠
٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠
٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠
٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠
٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠
٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠ ٠٨٨٠

(کردهٔ ۲)

۱۰ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای کسی که ۵۵ ۱

۱۱ کسی که در سر گردونه نشسته لگام گردونه گرفته (میراند) در این گردونه روان در طلب ناموری این چنین در ضمیر خویش اندیشه کنان که مرا نیایش خواهد نمود که زَوْر آمیخته بهوم . . . . ☆ برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم ۲

(کردهٔ ۳)

۱۲ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای کسی که ۵۵ ۱

۱۳ کسی که با چهار اسب بزرگ و سفید یکرنگ و یك نژاد بخصومت همه دشمنان از دیوها و مردمان و جادوان و پریها و کاویها و کرپانهای ستمکار غلبه کند

برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند میستایم . . ۵۵ ۲

(کردهٔ ٤)

۱٤ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای کسی که ۵۵ ۱

---

۱ بعینه فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

☆ بعینه فقره ۸ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ بعینه فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

١٥ ٣٣٠٠٣٣٠٠٣٣٠٠

۱۵ آن زورمنددرخشان بلند بالا و خوش اندام را از کسی که شبانه روز آب روان بفراوانی تمام آبهائی است که در روی این زمین جاری است (و) با قوّت تمام روان است

برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند میستایم . . ۱ ۵۵

(کردهٔ ۵)

۱۶ از برای من ای زرشت سپیتمان این اردویسور ناهید را بستای کسی که ۲ ۵۵

۱۷ اورا بستود آفریدگار اهورامزدا در آریانوئم دوکنار (رود) ونگوهی دائیتیا (وهودوئیو وهدائیتیه) با هوم آمیخته شیر با برسم با زبان خرد با پندار و گفتار و کردار بازوئر و با کلام بلیغ ۵۵ .

---

۱ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

۵۵ در این جا لازم است که قارئین را نخست بین نکات بسیار دقیق متوجه سازیم نخست آنکه اهورامزدا خدای یکانه زرشت که آن همه در اوستا مقتدر و قادر معرف شده است یکی از فرشتگان خود را میستاید و از او استعانه میکند بی شك مقصود این است یعنی اهورامزدا که بندگان را بعبادت امر میکند خود از فرمان ایزدی رو گردان نیست برای آنکه آنان را در مقابل او امر خدائی اطاعت و فرمانبرداری بیاموزد و در رسیدن سر مشق و مسوق باشد خود ستایش میپردازد این فقره نیز مارا بیکی از خصائص ایرانیان قدیم که نظم و اطاعت باشد متوجّه میسازد همان خصلتی که ایرانیان از پرتو آن جهان را مسخر کرده بودند اهورامزدا قانون را خود وضع نموده محترم شمرده مطیع آن است امر اهورا چنانکه در فقره اول همین یشت آمده است این است که بوسط ناهید بخشایش ایزدی طلب شود در مقابل این حکم تغییر ناپذیر امتیاز میان سپاه و گدا قرار داده نشده است اهورامزدا مانند بندگان خویش حکمی که از مصدر جلال خود صادر کرده منظور میدارد دوم آنکه امیال آمال و آرزوی اهورامزدا این است که زرشت پیغمبرش کسی که از برای هدایت مردمان برگزیده شد بیك اندیش و بیك گفتار و بیك کردار باشد تا بتوان در این سه اصول بوی تأسّی کنند اساس مزدیسنا بروی همین سه کلمه است سوم آنکه حسّ وطن پرستی سراینده آبان یشت را بر آن داشته است که آریانویج را وطن اصلی ایرانیان قدیم محلّ نزول فیض اهورامزدا نامد در همانجائی که در فقره دوم از فرگرد اول وندیداد آمده است «آریانویج نخستین کشوری است که من اهورامزدا بیافریدم» و در فقره ۲۰ از فرگرد دوم وندیداد آمده است «من اهورامزدا با ایزدان خود در آریانویج انجمنی بپا راستم» چهارم

١٨ ...

١٩ ...

(٦)

٢٠ ...

٢١ ...

۱۸ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیك ای توانا ترین ای اردویسور ناهید که من پسر پوروشسب زرتشت مقدس را همواره بر آن دارم که بحسب دین بند یشد بحسب دین سخن گوید بحسب دین رفتار کند ۵۵

۱۹ او را کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زور نثار کند و از ره راستین فدیه آورد کامروا میسازد

برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند میستایم . ۵۵ ۲

(کردهٔ ٦)

۲۰ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای کسی که . . . ۵۵ ۳

۲۱ از برای او هوشنگ پیشدادی در بالای (کوه) هرا صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد ۵۵ [illegible]

آنکه ستایشی که اهورامزدا از برای سرمشق بندگان بجای می‌آورد مثل ستایش پادشاهان و نامداران که در فقرات بعد از آنها یاد میشود خونین یعنی قربانی اسب و گاو و گوسفند بیست و در گاتها (صفحه ۷۱) گفته ایم که زرتشت در مراسم دینی بضدّ فدیه خونین و قربانی است که در نزد آریائیها معمول بوده است پادشاهان و نامدارانی که در آبان یشت و در سایر یشتها فدیه خونین نثار فرشتگان و ایزدان میکنند متعلق بعهد پیش از زرتشت میباشند هرچند که نامداران معاصر زرتشت نیز فدیه خونین آورده اند شاید بتوانیم بگوئیم که این طرز عبارت آبان یش از گرویدن بدین زرتشت بوده است در هرجائ از اوستا که خود زرتشت فرشگان را نثاری میفرستد قربانی و ذبح نمیباشد در همین یشت ستایش او بعینه مثل ستایش اهورامزداست مقصود این بست که نزد ایرانیان قدیم منکر قربانی شویم برخلاف از تاریخ ایران بخوبی برمیآید که قربانی نزد آبان معمول بوده است بخصوصه در جشن مهرگان چنانکه تا امروز هم نزد زرتشتیان ایران مراسم قربانی مثل دهم ذي حجه مسلمانان بجای آورده میشود بلکه مقصود این است که در دین زرتشت چنانکه در دین موسی و بودا در جزو عبادات از اهمیت فدیه خونین کاسته سایر اعمال خیریه بیشتر اهمیت داده شده است ۱

۲ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۳ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

☆ رجوع کنید بصفحه ۱۷۸ — ۱۷۹

1 Die Altpersische Religion und das Yudentum von Scheltolowitz S. 132.

۲۱۶۴ ۰۰۰

۲۲ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور ناهید که من بر همه ممالک بزرگترین شهریار گردم بهمه دیوها و مردم بهمه جادوان و پریها بهمه کاویها و کرپانهای ستمکار (دست یابم) که دو ثلث از دیوهای مازندران و دروغ پرستان (ورنه) را بزمین افکنم ❀

۲۳ اورا کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زور نثار کند و از ره راستین فدیه آورد کامروا میسازد
برای فروغ و فرش من اورا با نمار بلند میستایم . . . ❀ ۱

(کردهٔ ۷)

۲۴ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را ستای کسی که . . . . . ❀ ۲

۲۵ از برای او جمشید دارنده گله و رمه خوب در بالای کوه هکر صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد ❀ ●

۲۶ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور ناهید که من بر همه ممالک بزرگترین شهریار گردم بهمه دیوها و مردم بهمه جادوان و پریها بهمه کاویها و کرپانهای ستمکار (دست یابم) که من دیوها را از هر دو ار ثروت و سود از هردو از فراوانی و گله از هر دو از خوشنودی و افتخار بی بهره سازم ❀

---

۱ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود
۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود
● رجوع کنید صفحه ۱۸۰ — ۱۸۸

٢٢ ...

٢٣ ...

(٨)

٢٤ ...

٢٥ ...

٢٦ ...

۲۲ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور ناهید که من برهمه ممالک بزرگترین شهریار گردم بهمه دیوها و مردم بهمه جادوان و پریها بهمه کاویها و کرپانهای ستمکار (دست یابم) که دو ثلث از دیوهای مازندران و دروغ پرستان (ورنه) را بزمین افکنم ❀

۲۳ اورا کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زور نثار کند و از ره راستین فدیه آورد کامروا میسازد
برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم . . . ❀ ۱

(کرده ۷)

۲٤ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را ستای کسی که . . . ❀ ۲

۲۵ از برای او جمشید دارنده گله و رمه خوب در بالای کوه هکر صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد ❀ ●

۲٦ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور ناهید که من برهمه ممالک بزرگترین شهریار گردم بهمه دیوها و مردم بهمه جادوان و پریها بهمه کاویها و کرپانهای ستمکار (دست یابم) که من دیوها را از هر دو از ثروت و سود از هردو از فراوانی و گله از هر دو از خوشنودی و افتخار بی بهره سازم ❀

---

۱ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود
۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود
● رجوع کنید بصفحه ۱۸۰ — ۱۸۸

۲۷ ...

(۸۰٤٥)

۲۸ ...

۲۹ ...

۳۰ ...

۳۱ ...

(۹۰٤٥)

۳۲ ...

۳۳ ...

۲۷ اورا کامیاب نساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زَوْر نثار کند و از ره راستین فدیه آورد کاسروا میسازد
برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم . . ۱

(کردهٔ ۸)

۲۸ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای کسی که . . . ۲

۲۹ از برای او اژی دهاک (ضحاک) سه پوزه در مملکت بابل (بوری) صد اسب هزار گاو و هزار گوسفند قربانی کرد *

۳۰ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور ناهید که من هفت کشور را ار انسان تهی سازم

۳۱ اورا کامیاب نساخت اردویسور ناهید
برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم . ۱

(کردهٔ ۹)

۳۲ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای کسی که . . . ۲

۳۳ از برای او فریدون پسر آثویه از خاندان توانا در (مملکت) چهار گوشه (وَرَنَهْ) صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد ☆

---

۱ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود
۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود
* رجوع کنید بصفحه ۱۸۸ — ۱۹۱
☆ رجوع کنید بصفحه ۱۹۱ — ۱۹۵

٣٤ ٠٠ ٠٠٠

۳٤ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور ناهید که من بازي دهاک (ضحاک) سه پوره سه کله شش چشم هزار چستی و چالاکی دارنده ظفر یابم باین دیو دروغ بسیار قوی که آسیب مردمان است باین خبیث و قوی ترین دروغي که اهریمن بضد جهان مادی بیافرید تا جهان راستی را از آن تباه سازد و که من هردو زنش را برُ بایم هردو را سنگهوک (شهر ناز) و آرَنوکْ را (ارنواز) که از برای توالد و تناسل دارای بهترین بدن میباشند هردو را که از برای خانداری برازنده هستند ❀

۳۵ اورا کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زَوْر نثار کند و از ره راستین فدیه آورد کامروا میسازد
برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم . . . ❀ ۱

(کردهٔ ۱۰)

۲٦ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای کسی که . . . . . ❀ ۲

۳۷ از براي او نریمان گرشاسب روبروی دریا چه پیشینه صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد ❀ *

۳۸ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور ناهید که من به (گندرو) زرین پاشنه در کنار دریای موجزن فراخکرت ظفر یابم که من (در روی این زمین) بهن و گرد و بیکران در تاخت بخانه مستحکم دروغ پرست توانم رسید ❀

❀ رجوع کنید بصفحه ۱۹۳
۱ مثل فقره ۹ از همین یشت
۲ مثل فقره اول از همین یشت
* رجوع کنید بصفحه ۱۹۵

٣٩ ٠٤٠٠ ٠٤٠٠ ٠٤٠٠

۳۹ اورا کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زَوْر نثار کند و از ره راستین فدیه آورد کامروا میسازد

برای فرغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم ۱

(کرده ۱۱)

۴۰ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای کسی که ۲

۴۱ از برای او افراسیاب تورانی نابکار در هنگ زیر زمینی صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد ☆

۴۲ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور ناهید که من بآن فری که درمیان دریای فراخکرت در شناست (بآن فری که) حالا و در آینده بممالک آریائی و بزرتشت مقدس متعلق است نایل کردم

۴۳ اورا کامیاب نساخت اردویسور ناهید

برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم ۱

(کرده ۱۲)

۴۴ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای کسی که ۲

---

۱ مثل فقره ۹ از همین یشت

۲ مثل فقره اول از همین یشت

☆ رجوع کنید بصفحه ۲۰۷ — ۲۱۴

४५ [illegible]

४६ [illegible]

४७ [illegible]

([illegible] १३)

४८ [illegible]

४९ [illegible]

٤٥ از برای او کیکاوس توانا در بالا کوه (ارزنفنه) صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد ✡ ☆

٤٦ واز او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور ناهید که من در همه ممالک بزرگترین شهریار گردم بدیوها و مردمان بجادوان و پریها و بکاویها و کرپانهای ستمکار (دست یابم) ✡

٤٧ اورا کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاري را که زَوْر نثار کند و از ره راستین فدیه آورد کامروا میسازد

برای فروغ و فرش من اورا با ناز بلند میستایم . . . ✡ ۱

(کردهٔ ۱۳)

٤٨ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای کسی که . . . . . ✡ ۲

٤٩ از برای او یل ممالک آریائی استوار سازنده کشور خسرو رو بروی دریا چه ژرف و پهن چئچست صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد ✡ ☆

☆ رجوع کنید بصفحه ۲۱٤ — ۲۱٦

۱ مثل فقره ۹ از همین یشت

۲ مثل فقره اول از همین یشت

☆ ☆ خسرو (هئوسرو وگهه) (سیاوخش) معمولاً در اوستا کیخسرو آمده است پسر سیاوش و نوه کیکاوس میباشد سیاوش بواسطه تهمت نامادری خود سودابه طرف غضب کیکاوس واقع شده بناچار بتوران پناه برد پادشاه آنجا افراسیاب دختر خود فرنگیس را باو داد پس از چندی از بدگوئی گرسیوز پادشاه توران از دامادش طفلی کشته او را کشت از فرنگیس و سیاوخش پسری بوجود آمد موسوم بکیخسرو که از پدر خویش انتقام کشیده افراسیاب را بکشت و مملکتش را تصرّف نمود درباره حقیقت که درکنار آن کیخسرو قربانی نمود در شاهنامه خنجست آمده است همان است که درکنار آن کیخسرو افراسیاب و گرسیور را کشت شرحش در مقاله افراسیاب گذشت بندهش در فصل ۲۲ فقره ۲ مینویسد «من دوباره میگویم که دریا چه چیچست در آترو پاتکان واقع است آبش گرم است ایمن است از آسیب جانوران موذی که اهریمن بیافرید در آن هیچ جانوری زندگانی نمیکند سرچشمه آن بدریای فراخکرت پیوسته است» در فصل ٦ در فقره ۲۲ زاد سپرم آمده است دو سرچشمه از دریا برای زمین گشوده شد یکی از آنها موسوم است به چیچست دریا چه ای که در آن باد سرد نیست و در کنار آن آذر گشنسب

٦٥٣ ٠٣-٠٣-٠٣ ٠٣٠٠٠

۵۰ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیك ای توانا ترین ای اردویسور ناهید که من برهمه ممالك بزرگترین شهریار گردم و بدیوها و مردمان و بجادوان و پریها و بکاویها و کربانهای ستمگار (دست یابم) که من در طول میدان تاخت و تاز همیشه در تکاپو پیش از همهٔ گردونه ها برانم که ما بکمینگاه (دشمن) نابکار بدخواه دچار نشویم (وقتی که او) سواره بجنگ من شتابد ۵۵

۵۱ او را کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زور نثار کند و از ره راستین فدیه آورد کامروا میسازد
برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند میستایم ۱ ۵۵

(کردهٔ ۱۴)

۵۲ از برای من ای زرشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای کسی که ۲ ۵۵

۵۳ اورا یل جنگجو طوس بر پشت اسب ستایش نمود قوّت از برای اسبها و صحّت از برای بدن خویش درخواست نمود تا آنکه دشمنان را از دور بتواند دید و بهآوردان کینه‌ور بیک ضربت غلبه تواند نمود ۵۵

۵۴ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور ناهید که من به پران دلیر از خاندان ویسه در گذرگاه

پیروزمند واقع است تلاحظه آنکه در سنت محل ولادت پیغمبر ایران درجوار چشمه تصوّر میشود و تلاحظه آنکه آسکده معروف شیز موسوم بآذرگشسب بنزدیکی این آب واقع بود کلیه کتب پهلوی کم و بیش از این دریا چه صحبت داشته اند (رجوع کنید به بهمن یشت فصل ۳ فقره ۱۰)

۱ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

...

(...)

...

خشترو سوك در بالای کنگ بلند و مقدس ظفر یابم که من ممالک تورانی را براندازم پنجاهها صد ها صدها هزارها هزارها ده هزارها ده هزارها صد هزارها ✿ ✿

۵۵ اورا کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زَوْر نثار کند و از ره راستین فدیه آورد کامروا میسازد
برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم ۱ ✿

(کردهٔ ۱۵)

۵۶ از برای من ای ورتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای
کسی که ۲ ✿

۵۷ از برای او پسران دلیر از خاندان ویسه در گذرگاه خشترو سوك در بالای کنگ بلند و مقدس صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کردند ✿

۵۸ و از او درخواستند این کامیابی را بما بخش ای نیك ای توانا ترین ای اردویسور ناهید که ما به یل جنگجو طوس ظفر یابیم که ما ممالك آریائی را براندازیم پنجاهها صدها صدها هزارها هزارها ده هزارها ده هزارها صد هزارها ✿

۵۹ آنانرا کامیاب نساخت اردویسور ناهید
برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم ۱ ✿

✿ رجوع کنید بمقاله طوس ۲۱۶ — ۲۲۱
۱ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود
✿ رجوع کنید بمقاله طوس (ویسه و کنگ دژ) صفحه ۲۱۶ ۲۲۱
۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

(١٦ ·ع٣ ·ع٤)

١٦ ·ع٤ ·ع٣ ·ع٤ ·ع٣ ·ع٤ ·ع٣

(کرده ۱۶)

۶۰ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای
کسی که ۱

۶۱ اورا کشتی ران ماهر یا اُوروَ ستایش نمود وقتی که یل پیروزمندفریدون وی را در هوا بصوت یک کرگس بپرواز نمودن واداشت ✲

۶۲ از این جهت او سه روز (و) سه شب پی در پی برای خانه خویش در پرواز بود نمیتوانست که (در آن) فرود آید در انجام سومین شب او بسپیده دم رسید درگاه بامداد روشن و توانا باردویسور ناهید ندا در داد •

۶۳ ای اردویسور ناهید رود بیاري من بشتاب مرا اینك بناه ده اگر من زنده بزمین اهورا آفریده و بخانه خویش رسم هر آینه من از برای تو در کنار آب رنگها ✲ ✲ هزار زَوْر از روی دستور تهّیه شده و تصفیه گردیده آمیخته .بهوم آمیخته بشیر نیاز خواهم آورد ❀

۶۴ آنگاه اردویسور ناهید بصورت دختر زیبائی بسیار برومند خوش اندام کمربند درمیان بستهٔ راست بالا آزاده نژاد وشریف از قوزک یا بپائین کفشهای درخشان پوشیده با بندهای زرین (آنهارا) محکم بسته روان شد ❀

---

۱ فقره اول از همین یشت‌در این جا تکرار میشود
✲ پاُاوروَ Paurva رجوع کنید بصفحه ۱۹۴ — ۱۹۵
✲ ✲ رجوع کنید بمقاله رود رنگها = ارنگ صفحه ۲۲۲ — ۲۲۷

٦٥ ...

٦٦ ...

(١٧ ...

٧١ ...

(١٨ ...

٧٨ ...

۶۵ او بازوانش را محکم بگرفت چست و چالاك طولی تکشید که اورا در یک تاخت تند سالم بدون ناخوشي و بی صدمه همانطوری که در پیش بود بزمین اهورا آفریده بخان و مانش رساند ۵۵

۶۶ اورا کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاري را که زَوْر نثار کند و از ره راستین فدیه آورد کامروا میسازد

برای فروغ و فرش من اورا با تماز بلند میستایم . . ۵۵ ۱

(کرده ۱۷)

۶۷ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای کسی که ۵۵ ۲

۶۸ از برای او جاماسب وقتی که دید لشکر دیو یسنان دروغ پرست از دور صف جنگ آراسته پیش میآید صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد ۵۵ ✲

۶۹ و از او درخواست این کامیابی را بمن بخش ای نیك ای توانا ترین ای اردویسور ناهید که من باندازهٔ همه آریائیهای دیگر از یك فتح بزرگ بهره مند شوم ۵۵

۷۰ او را کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زَوْر نثار کند و از ره راستین فدیه آورد کامروا میسازد

براي فروغ و فرش من او را با تماز بلند میستایم . ۵۵ ۱

(کرده ۱۸)

۷۱ از برای من اي زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای کسی که . . ۲

---

۱ فقره ۹ ازهمین یشت در این جا تکرار میشود

۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

✲ رجوع کنید بمقاله جاماسب صفحه ۲۲۷ — ۲۳۰

٧٢ ...

٧٣ ...

۷۲ از براي او آشوزْدَنگهه پسر پوروذاخشتی و آشوزْدنگهه و تریت پسران سایوژدري در ترد ایزد بزرگ و سرور درخشنده و دارنده اسب تندرو اپم نپات صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کردند ۵۵

۷۳ و از او درخواستند این کامیابی را بما بخش اي نیك اي توانا ترین اي اردویسور ناهید که ما به تورانی هاي دانو و به کرَ (از خاندان) اَسَ بَنَ و به وَرَ از (خاندان) اَسَ بَنَ و به دُورَ اَکَنتَ (در میدان) جنگ گیتی چیر گردیم ۵۵ ☆

☆ در این دو فقره (۷۲ و ۷۳) می بینیم که دسته ای از ایرانیان در مقابل دسته ای از تورانیان در ستیزه و جنگ اند نخست از دو آشوزْدَنگهه [illegible] اسم برده شده است یکی پسر پوروذاخشتی [illegible] و دیگری پسر سایوژدری [illegible] و برادر تریت [illegible] میباشد این تریت غیر از پدر گرشاسب و اورواخشیه از خاندان سام است که در صفحه ۱۹۹ ذکرش گذشته است در فروردین یشت در فقرات ۱۱۲ و ۱۱۳ بفروهر هردو آشوزْدنگهه هم پسر پوروذاخشتی و هم پسر سایوردری درود فرستاده شده است آشوزْدَنگهَ در پهلوی آشوَزْدْ شده معنی لفظی آن چنین است از راستی پایدار ، از اشوزد پسر پوروذاخشت سا در کتب پهلوی یاد شده است در کتاب ۹ دینکرد در فصل ۱۶ و فقره ۱۷ او یکی از هفت جاویدانیهاست که در خونرس سلطنت میکند در دادسان دینیك نیز در فصل ۹۰ فقره ۳ او در جزو هفت تن از جاویدانیها که حاکم و شهریار خونرس میباشند شمرده شده است بندهش در فصل ۲۹ فقره ۶ او را در ردیف جاویدانیهائی مثل ترسی و طوس و گیو و گودرز میشمرد که در آخرالزمان با سوشیانس موعود مزدیسنا قیام خواهد نمود

از خود پوروذاخشت که از خاندان آخشتاوَ [illegible] نامیده شده در فقره ۱۱۱ از فروردین یشت یاد شده بفروهرش درود فرستاده شده است گذشته از این چند فقرات دیگر خبری از آنان نداریم همینقدر میدانیم که آنان از ایرانیان پارسا و مزدیسنا کیش بوده اند امروز در سنف آنان از مقدسین شمرده میشوند ایزد اپام نپات [illegible] در نزد کسی که این پارسایان اعمال قدیه خود را بجای آورده اند فرشته موکل آب است ذکرش در مقاله ناهید در صفحه ۱۰۹ گذشته است رقبای این ایرانیان پارسا از تورانیان دانو [illegible] بوده اند نه از تورانیان خویئونَ [illegible] مثل ارجاسب رقیب گشتاسب دانو و خویئون که در پهلوی خیون گویند دوقبیلهٔ بوده اند از تورانیان چنانکه ایرانیان هم منقسم بقبایل و شعبات بوده اند امروز هم نظیر این گونه قبایل در ایران موجود است مثل ایل کلهر و ایل سنجابی که هردو کرد هستند

در فقرات ۳۷ و ۳۸ از فروردین یشت نیز از قبیله دانوی تورانی اسم برده شده در هرجا که از این قبیله اسمی است از دشمنان ایران شمرده شده است دانو نیز اسم رود زیر زمینی است که در فقره ۷۷ از اتوگدتها از آن سخن رفته است

٧٤ ٧٤ ٧٤

۷٤ آنان را کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاري را که زَورْ نثار کند و از ره راستین فدیه آورد کامروا میسازد
براي فروغ و فرش من او را با تهاز بلند میستایم ۞ ۱

(کرده ۱۹)

۷۵ از برای من اي زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستاي کسی که ۞ ۲

۷٦ از برای او وِیستَئورو از خاندان نوذر در کنار آب ویتنگوهَئیتی فدیه آورد (در حالی) که او با کلام راستین این چنین سخن راند ۞ ☆

یکی از این تورانیان از قبیله دانو موسوم است به کَرَ وسلم از خاندان آسَنَ بَنَ (یا آسَنْ بَنَ) سسوسلم و دیگری وَرَ وسلم نیز از خاندان آسَنَ مشتبه نشود به کَرَ اسم مامی ای که گفتیم در اقیانوس فراخکرت زندگانی میکند و ذکرش در یاورمی صفحه ٦٥ گذشت

معنی لفظی کلمه آسَن بن را نمیدانیم چیست فقط در جزء اول آن لغت آسَنْ سسوسا که بمعنی سنگ است دیده میشود

سومی از این دانوهای تورانی موسوم است به دُورَاِکنَتَ وسلم (Durnekacta) معنی لفظی آن چنین است کسی که آرزوی دور و دراز دارد از او نیز اطلاعی نداریم همینقدر میدانیم که مانند (کَرَ) و (وَرَ) از دیو پرستان و از دشمنان ایرانیان مزدیسنان میباشد

۱ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

☆ وِیستَئورو وادوسلم یکی از ناموران ایران است از خاندان نوذر در فقره ۱۰۲ از فروردین یشت نیز او بخاندان نوذر نسبت داده شده یفروهرش درود فرستاده میشود معنی لفظي این اسم گشوده ومنتشر شده میباشد دار مستتر این اسم را باگستهم شاهنامه یکی پنداشته است

از این نامور اطلاعی نداریم اما از خاندانش بکرر را در اوستا وکتب پهلوي یاد شده است بسا اشخاص بزرگ بآن منسوب است

مؤسس این خاندان در اوستا موسوم است به نئوتَرَ وسلم در پهلوی نودر ودر فارسی نوذر گویند پسر منوش چیتَرَ وسلم (منوچهر) میباشد که بقول شاهنامه برادر زراسب بوده و پس از منوچهر هفت سال شاهی نموده و بدست افراسیاب تورانی کشته شده است

در فصل ۳۱ از بندهش در فقره ۱۳ نودر یکی از سه پسران منوچهر شمرده شده است خاندان نوذر در اوستا نئوتئیریانَ وسلم میباشد و در کتب تاریخ عرب و فارسی

...
...
...

۷۷ ای اردویسور ناهید این از روي صحت و راستی گفته میشود که من باندازهٔ موهای سرخویش از دیو یسنان بخاك افکندم پس تو از برای من اي اردویسور ناهید از براي من یک گذر خشک از بالای ویتنگوهئیتی نیک مهیّا ساز ۵۵

۷۸ آنگاه اردویسور ناهید بصورت دختر زیبائی بسیار برومند خوش اندام کمربند درمیان بسته راست بالا آزاده نژاد و شریف کفشها زرین دربا نموده با زینتهای بسیار آراسته روان گشت یک (رشته) از آبرا از جریان باز داشت (رشتهاي) دیگر را بحال خود در جریان گذاشت (این چنین) او یک گذر خشک از بالای ویتنگوهئیتی نیک مهیّا ساخت ۵۵

۷۹ اورا کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زوْر نثار کند و از ره راستین فدیه آورد کامروا میسازد

برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم ۱ ۵۵

نوذران مسط است طوس پسر نوذر در فصل ۲۹ از بندهش در فقره ۶ از جمله جاویدانیهاست که در هنگام ظهور سوشیانس قیام خواهد نمود از جمله نامدارانی که بخاندان نوذران منسوب است کی گشتاسب میباشد در فقره ۹۸ همین آبان یشت آمده است خانواده هووها از ناهید ثروت تمنا نمود و خانواده نوذرها از او اسبهاي تندرو خواهش کرد هوَوَها بمال رسیده توانگر شدند و گشتاسب نیز در این مملکت کامروا گشته داراي اسبهاي تندرو شد هوتئوسا (ᵒᵒᵒᵒᵒᵒᵒᵒᵒᵒᵒᵒᵒᵒᵒᵒ) زن شاه گشتاسب نیز از خاندان نوذران است در فقرات ۳۰ و ۳۶ از رام یشت چنین مندرج است « هوتئوسا با برادران بسیار در خانه نوذران در روي تخت زرین و بالش زرین و بستر زرین با برسم و کف سرشار فدیه نثار وایو فرشته هوا نمود و از او درخواست که وی را نزد کی گشتاسب عزیز بگرداند و در خانه اش خوب پذیرفته شود » در ارت یشت نیز در فقرات ۵۵ و ۵۶ از خاندان نوذران یاد شده است از رود ویتنگوهئیتی ᵒᵒᵒᵒᵒᵒᵒᵒᵒᵒᵒᵒᵒᵒᵒᵒ از آنجائی که ویستوْرُو نوذران پس از فائح برگشتن از میدان جنگ تورات بتوسط ناهید سالم عبور نمود اطلاعی نداریم جز در همین فقره در جاي دیگر از آن اسمي نیست معنی لفظی این رود که نظر بمحل اقامت خانواده نوذران و میدان جنگ تورانیان در مشرق ایران واقع است فراخ و پهن میباشد

۱ فقره نهم از همین یشت در این جا تکرار میشود

(٢٠ ·ع·ا·ع·)

٨٠ ·ع·ا·ع· ·ع·ا·ع· ·ع·ا·ع·

(کردهٔ ۲۰)

۸۰ از برای من اي زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای [1] کسی که

۸۱ از برای او یوایشتَ از (خاندان) فریانها در جزیره‌موج‌شکن رَنگها صداسب هزار گاو ده هزار کوسفند قربانی کرد ۞

۸۲ و از او درخواست این کامیابی را بمن بخش ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور ناهید که من به اختیه غدّار خبره سر چیر شوم و که من بسئوالاتش پاسخ توانم گفت به نودونه(۹۹) سُؤالات سختی که‌بقصد خصومت از طرف اختیه غدّار خبره سر از من مبشود ۞ ●

---

۱ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

● یَوْ اَیشت در پهلوی یوشت و سا در پازند و پهلوي این کلمه خراب شده گشت Gosht گویند یکی از نامداران تورانی از خاندان فریان میباشد خاندان فریان از دوستان حضرت زرتشت است هرچند که پیرو آئینش نیست در گاتها یسنا ٤٦ قطعه ۱۲ از باز ماندگان فریان بنیکی یاد شده است در فقره ۱۲۰ از فروردین یشت بفروهر یوشت پاك از خاندان فریان درود فرستاده میشود در دادستان دینیك فصل ۹۰ در فقرات ۱—۳ یوشت پسر فریان هرچند که از مزدیسنان نیست ولی در جزو جاویدانیها و از شهریاران خونیرس شمرده شده است در بهمن یشت فصل ۲ فقره ۱ آمده زرتشت از اهورامزدا خواست که گویت شاه وگشت فریان و چتروك میان دو گشتاسب را که یشوتن نامیده میشود فنا ناپزیر نماید

یَوْ اَیشت نیز بهمین املاء در اوستا صفتی است بمعنی جوانترین

رقیب یوشت موسوم به آخیه یکی از دیویسنان است ۹۹ معماي او را یوشت حل کرد او را در پهلوي آخت خوانند

داستان یوشت و آخت موضوع کتاب کوچکی است در پهلوی موسوم به ماتیکان یوشت فریان یا گشتِ فریانو کتاب مذکور دارای ٦ فصل است که مجموعاً سه هزار کلمه است (۳۰۰۰) در اوستا از ۹۹ سؤال اخت سخن رفته است اما در ماتیکان یوشت فریان از ۳۳ معما بحث شده است مختصری از این داستان آنطوری که در کتاب مذکور پهلوی آمده از این قرار است « اخت جادوگر با لشکر بزرگی بشهری در آمد شهر را ویران نمودن و مردمان را بکشتن تهدید نمود و در صورتی که آنان نه توانند ۳۳ معماي او را حل کنند در این میان یکی از کدینان یوشت فریان فرارسید تمام سؤالاتش را جواب گفت پس از آن خود از آختَ سه سؤال نمود که از پاسخ آنها عاجز ماند آنگاه یوشت فریان آن نابکار را بکشت و شهر را از گزندش برهانید»

٨٣ ...

(... ٢١)

٨٤ ...

٨٥ ...

٨٦ ...

۸۳ اورا کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زور نثار کند و از ره راستین فدیه آورد کامروا میسازد
برای فروغ و فرش من اورا با ناز بلند میستایم ۵۵ ۱

(کردهٔ ۲۱)

۸۴ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای کسی که ۵۵ ۲

۸۵ بکسی که اهورامزدای نیك کنش فرمان داد بسوی پائین روان (شو) و دگرباره باین جا آی ای اردویسور ناهید ار آن کره ستارگان بسوی زمین آفریده اهورا (بشتاب) ترا باید امرای دلیر و بزرگان مملکت و پسران بزرگان مملکت نیایش کنند ۵۵

۸۶ ار تو باید هم چنین سپاهیان آن دلیران از برای اسب تندرو و از برای برتری جستن در هر استغاثه کنند از تو باید اثر یابان عابد ۳

در انجام مقال برای آنکه بوانیم بدرجه اخلاص این داستانهای ملی خود پی بریم و از این بیانات ساده مقصود اصلی را که پندو اندرزی است دریابیم بذکر یکی از سه سؤال یوشت فریان میپردازیم یوشت فریان از احت جادو میپرسد چه چیز است فصلت و ارزش کسی که زمین را با گاو (ورزاو) برای زراعت سخم و شیار کند اخیر از جواب گفتن عاجز مانده حلّ مسئله را از اهریمن خواست اهریمن از پاسخ گفتن دریغ نموده گفت اگر ترا از فضیلت و ثواب آن مطلع سازم هر آینه جنود دیو از پیرامون من پراکنده و پریشان شود حملکی بکیش اهورا روی آورند فورا جهان معنوی آغاز کند و زور رستاخیز برانگیخته شود بهتر است که تو یکی را فدای گروه اهوه دوستان خود و جمع گناهکاران نمایم رو گردن بزیر تیغ یوشت فریان گذار و شکشت ما روا مدار

کتاب مذکور را وست West بانگلیسی ترجمه نموده با متن پهلوی آن بآخر کتاب ارداویرافنامه ضمیمه ساخته منتشر کرده است هم چنین ترجمه فرانسوی آن بعدها بتوسط بارتلمی Barthélemy انجام گرفته است

Arda-Viraf by Hoshangji and Haug, Goshtâ Fryano and Hadokht—Nask by Haug and West Bombay London 1872.

Une Légende Iranienne, Traduit du Pehlevi par Ardien Barthélemy Paris 1888.

۱ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

۳ بجای نقاط از کلمه ترآیتونو 𐬞𐬁𐬎𐬀𐬌𐬙𐬀𐬥𐬀 در متن معنی درستی بدست نمیآید بارتولومی آنرا معنی نکرده است گلدنر Geldner این طور ترجمه میکند

ولا يجوز أن يكون الله تعالى ولا شيء من صفاته ولا شيء من أفعاله
ولا شيء من أفعال العباد ولا شيء من أفعال الحيوان ولا شيء من
أفعال الإنسان ولا شيء من أفعال الجماد ولا شيء من أفعال النبات
ولا شيء من أفعال الطبيعة ولا شيء من أفعال الكواكب ولا شيء من
أفعال الأفلاك ولا شيء من أفعال الملائكة ولا شيء من أفعال الجن
ولا شيء من أفعال الشياطين ولا شيء من أفعال الأنبياء ولا شيء من
أفعال الأولياء ولا شيء من أفعال الصالحين ولا شيء من أفعال
الفاسقين ولا شيء من أفعال الكافرين ولا شيء من أفعال المؤمنين
ولا شيء من أفعال المنافقين ولا شيء من أفعال المرتدين ولا شيء من
أفعال المشركين ولا شيء من أفعال الموحدين ولا شيء من أفعال
الملحدين ولا شيء من أفعال الزنادقة ولا شيء من أفعال الدهرية
ولا شيء من أفعال الثنوية ولا شيء من أفعال المجوس ولا شيء من
أفعال اليهود ولا شيء من أفعال النصارى ولا شيء من أفعال
الصابئين ولا شيء من أفعال السامرة ولا شيء من أفعال الفلاسفة
ولا شيء من أفعال المتكلمين ولا شيء من أفعال المعتزلة ولا شيء من
أفعال الجهمية ولا شيء من أفعال الكرامية ولا شيء من أفعال
المشبهة ولا شيء من أفعال الرافضة ولا شيء من أفعال الخوارج
ولا شيء من أفعال المرجئة ولا شيء من أفعال القدرية ولا شيء من
أفعال الجبرية ولا شيء من أفعال الأشعرية ولا شيء من أفعال
الماتريدية ولا شيء من أفعال الحنفية ولا شيء من أفعال الشافعية
ولا شيء من أفعال المالكية ولا شيء من أفعال الحنبلية ولا شيء من
أفعال الظاهرية ولا شيء من أفعال الأوزاعية ولا شيء من أفعال
الثورية ولا شيء من أفعال الليثية ولا شيء من أفعال الإسحاقية
ولا شيء من أفعال الطبرية ولا شيء من أفعال الجريرية ولا شيء من
أفعال الداودية ولا شيء من أفعال الأباضية ولا شيء من أفعال
الصفرية ولا شيء من أفعال الإباضية ولا شيء من أفعال الشيعة
ولا شيء من أفعال الزيدية ولا شيء من أفعال الإمامية ولا شيء من
أفعال الإسماعيلية ولا شيء من أفعال الباطنية ولا شيء من أفعال
القرامطة ولا شيء من أفعال الخرمية ولا شيء من أفعال المزدكية
ولا شيء من أفعال المانوية ولا شيء من أفعال الدهرية ولا شيء من
أفعال الثنوية ولا شيء من أفعال المجوس ولا شيء من أفعال اليهود
ولا شيء من أفعال النصارى ولا شيء من أفعال الصابئين ولا شيء من
أفعال السامرة ولا شيء من أفعال الفلاسفة ولا شيء من أفعال
المتكلمين ولا شيء من أفعال المعتزلة ولا شيء من أفعال الجهمية
ولا شيء من أفعال الكرامية ولا شيء من أفعال المشبهة ولا شيء من
أفعال الرافضة ولا شيء من أفعال الخوارج ولا شيء من أفعال
المرجئة ولا شيء من أفعال القدرية ولا شيء من أفعال الجبرية ولا
شيء من أفعال الأشعرية ولا شيء من أفعال الماتريدية ولا شيء من
أفعال الحنفية ولا شيء من أفعال الشافعية ولا شيء من أفعال
المالكية ولا شيء من أفعال الحنبلية ولا شيء من أفعال الظاهرية
ولا شيء من أفعال الأوزاعية ولا شيء من أفعال الثورية ولا شيء من
أفعال الليثية ولا شيء من أفعال الإسحاقية ولا شيء من أفعال
الطبرية ولا شيء من أفعال الجريرية ولا شيء من أفعال الداودية
ولا شيء من أفعال الأباضية ولا شيء من أفعال الصفرية ولا شيء من
أفعال الإباضية ولا شيء من أفعال الشيعة ولا شيء من أفعال
الزيدية ولا شيء من أفعال الإمامية ولا شيء من أفعال الإسماعيلية
ولا شيء من أفعال الباطنية ولا شيء من أفعال القرامطة ولا شيء من
أفعال الخرمية ولا شيء من أفعال المزدكية ولا شيء من أفعال
المانوية ولا شيء من أفعال الدهرية ولا شيء من أفعال الثنوية ولا
شيء من أفعال المجوس ولا شيء من أفعال اليهود ولا شيء من أفعال
النصارى ولا شيء من أفعال الصابئين ولا شيء من أفعال السامرة
ولا شيء من أفعال الفلاسفة ولا شيء من أفعال المتكلمين ولا شيء
من أفعال المعتزلة ولا شيء من أفعال الجهمية ولا شيء من أفعال
الكرامية ولا شيء من أفعال المشبهة ولا شيء من أفعال الرافضة
ولا شيء من أفعال الخوارج ولا شيء من أفعال المرجئة ولا شيء من
أفعال القدرية ولا شيء من أفعال الجبرية ولا شيء من أفعال
الأشعرية ولا شيء من أفعال الماتريدية ولا شيء من أفعال الحنفية
ولا شيء من أفعال الشافعية ولا شيء من أفعال المالكية ولا شيء من
أفعال الحنبلية ولا شيء من أفعال الظاهرية ولا شيء من أفعال
الأوزاعية ولا شيء من أفعال الثورية ولا شيء من أفعال الليثية
ولا شيء من أفعال الإسحاقية ولا شيء من أفعال الطبرية ولا شيء من
أفعال الجريرية ولا شيء من أفعال الداودية ولا شيء من أفعال
الأباضية ولا شيء من أفعال الصفرية ولا شيء من أفعال الإباضية
ولا شيء من أفعال الشيعة ولا شيء من أفعال الزيدية ولا شيء من
أفعال الإمامية ولا شيء من أفعال الإسماعيلية ولا شيء من أفعال
الباطنية ولا شيء من أفعال القرامطة ولا شيء من أفعال الخرمية
ولا شيء من أفعال المزدكية ولا شيء من أفعال المانوية ولا شيء من
أفعال الدهرية ولا شيء من أفعال الثنوية ولا شيء من أفعال المجوس
ولا شيء من أفعال اليهود ولا شيء من أفعال النصارى ولا شيء من
أفعال الصابئين ولا شيء من أفعال السامرة ولا شيء من أفعال
الفلاسفة ولا شيء من أفعال المتكلمين ولا شيء من أفعال المعتزلة
ولا شيء من أفعال الجهمية ولا شيء من أفعال الكرامية ولا شيء من
أفعال المشبهة ولا شيء من أفعال الرافضة ولا شيء من أفعال
الخوارج ولا شيء من أفعال المرجئة ولا شيء من أفعال القدرية
ولا شيء من أفعال الجبرية ولا شيء من أفعال الأشعرية ولا شيء من
أفعال الماتريدية ولا شيء من أفعال الحنفية ولا شيء من أفعال
الشافعية ولا شيء من أفعال المالكية ولا شيء من أفعال الحنبلية
ولا شيء من أفعال الظاهرية ولا شيء من أفعال الأوزاعية ولا شيء من
أفعال الثورية ولا شيء من أفعال الليثية ولا شيء من أفعال
الإسحاقية ولا شيء من أفعال الطبرية ولا شيء من أفعال الجريرية
ولا شيء من أفعال الداودية ولا شيء من أفعال الأباضية ولا شيء من
أفعال الصفرية ولا شيء من أفعال الإباضية ولا شيء من أفعال
الشيعة ولا شيء من أفعال الزيدية ولا شيء من أفعال الإمامية ولا
شيء من أفعال الإسماعيلية ولا شيء من أفعال الباطنية ولا شيء من
أفعال القرامطة ولا شيء من أفعال الخرمية ولا شيء من أفعال
المزدكية ولا شيء من أفعال المانوية

اتربابان از براي دانش و از برای تقدس استغاثه کنند و از براي آن پیروزي اهورا آفریده و از براي برتري پیروزمند ✠

۸۷ از تو باید دختران [1] قابل شوهر و ساعی از براي سروري استغاثه کنند و از براي یك خانه خداي دلیر
از تو باید زنان جوان در وضع حمل از براي زایش خوب استغاثه کنند
توئی تو آن کسی که (همه) این ها را بجاي توانی آورد ای اردویسور ناهید ✠

۸۸ اي زرتشت اردویسور ناهید از آن (کره) ستارگان بسوی زمین آفریده اهورا فرود آمد و این چنین گفت اردویسور ناهید ٭

۸۹ براستی ای اسپنتمان پاك ترا اهورامزدا بزرگ جهان مادی قرار داد
مرا اهورامزدا نگهبان کلیّه آفرینش مقدس قرار داد
از فروغ و فر من است که ستوران خرد وستوران بزرگ و بشر دوپا در
روی این زمین در گردش اند من براستی . . . . [2] تمام
مزدا آفریدگان نیك و مقدس را حفظ میکنم چنانکه گوئی آغلی چارپایان را حفظ کند ✠

۹۰ زرتشت پرسید از اردویسور ناهید ای اردویسور ناهید با کدام ستایش ترا بستایم با کدام ستایش مراسم تو بجاي آورم تو ای کسی که مزدا از براي تو راهی از بالای کره خورشید نه راهی از پائین آن مهیّا ساخت تا بتو آسیبی از مارها آرشن ها وَوْزِك ها وَرِ نَوَها وَرِ نَوَ وْیش ها نتواند رسید [3] ✠

Priester, die in drei Ordnungen getheilten Priester.

Einem der drei (priesterlichen) Orden (Herpat, Maupat und Dectur) یوستی مینویسد angehörig.

giving دار مستتر élève ترجمه میکند کانکا از یوستی پیروی کرده و بعلاوه مینویسد nourishment (to the soul).

۱ بجای نقاط یك کلمه خراب شده یشون معنی درستی از آن برنمیآید مستشرقین مذکور در فوق در سر معنی آن متفق نیستند و بعلاوه رجوع کنید باوستای هارلز Harlez و اشپیگل Spiegel

۲ بجای نقاط در متن کلمه بیزنفر آمده که صفت است یعنی (بادوپا) یا (دوقوزك دارنده) در این جا وجه مناسبت نمیدانیم چیست

۳ هرچند که این فقره اندکی مبهم بنظر میرسد ولی در فهمیدن مقصود اشکالی نداریم مقصود این است که اردویسور ناهید یك رود مینوي و آسمانی است راه جریانش از بالای کره

٩١ ٩٣ ٩٤ ٩٥ ٩٦ ٩٧ ٩٨ ٩٩ ١٠٠ ١٠١ ١٠٢ ١٠٣ ١٠٤ ١٠٥ ١٠٦ ١٠٧ ١٠٨ ١٠٩ ١١٠ ١١١ ١١٢ ١١٣ ١١٤ ١١٥ ١١٦ ١١٧ ١١٨ ١١٩ ١٢٠ ١٢١ ١٢٢ ١٢٣ ١٢٤ ١٢٥ ١٢٦ ١٢٧ ١٢٨ ١٢٩ ١٣٠ ١٣١ ١٣٢ ١٣٣ ١٣٤ ١٣٥ ١٣٦ ١٣٧ ١٣٨ ١٣٩ ١٤٠ ١٤١ ١٤٢ ١٤٣ ١٤٤ ١٤٥ ١٤٦ ١٤٧ ١٤٨ ١٤٩ ١٥٠ ١٥١ ١٥٢ ١٥٣ ١٥٤ ١٥٥ ١٥٦ ١٥٧ ١٥٨ ١٥٩ ١٦٠ ١٦١ ١٦٢ ١٦٣ ١٦٤ ١٦٥ ١٦٦ ١٦٧ ١٦٨ ١٦٩ ١٧٠ ١٧١ ١٧٢ ١٧٣ ١٧٤ ١٧٥ ١٧٦ ١٧٧ ١٧٨ ١٧٩ ١٨٠ ١٨١ ١٨٢ ١٨٣ ١٨٤ ١٨٥ ١٨٦ ١٨٧ ١٨٨ ١٨٩ ١٩٠ ١٩١ ١٩٢ ١٩٣ ١٩٤ ١٩٥ ١٩٦ ١٩٧ ١٩٨ ١٩٩ ٢٠٠ ٢٠١ ٢٠٢ ٢٠٣ ٢٠٤ ٢٠٥ ٢٠٦ ٢٠٧ ٢٠٨ ٢٠٩ ٢١٠ ٢١١ ٢١٢ ٢١٣ ٢١٤ ٢١٥ ٢١٦ ٢١٧ ٢١٨ ٢١٩ ٢٢٠ ٢٢١ ٢٢٢ ٢٢٣ ٢٢٤ ٢٢٥ ٢٢٦ ٢٢٧ ٢٢٨ ٢٢٩ ٢٣٠ ٢٣١ ٢٣٢ ٢٣٣ ٢٣٤ ٢٣٥ ٢٣٦ ٢٣٧ ٢٣٨ ٢٣٩ ٢٤٠ ٢٤١ ٢٤٢ ٢٤٣ ٢٤٤ ٢٤٥ ٢٤٦ ٢٤٧ ٢٤٨ ٢٤٩ ٢٥٠ ٢٥١ ٢٥٢ ٢٥٣ ٢٥٤ ٢٥٥ ٢٥٦ ٢٥٧ ٢٥٨ ٢٥٩ ٢٦٠ ٢٦١ ٢٦٢ ٢٦٣ ٢٦٤ ٢٦٥ ٢٦٦ ٢٦٧ ٢٦٨ ٢٦٩ ٢٧٠ ٢٧١ ٢٧٢ ٢٧٣ ٢٧٤ ٢٧٥ ٢٧٦ ٢٧٧ ٢٧٨ ٢٧٩ ٢٨٠ ٢٨١ ٢٨٢ ٢٨٣ ٢٨٤ ٢٨٥ ٢٨٦ ٢٨٧ ٢٨٨ ٢٨٩ ٢٩٠ ٢٩١ ٢٩٢ ٢٩٣ ٢٩٤ ٢٩٥ ٢٩٦ ٢٩٧ ٢٩٨ ٢٩٩ ٣٠٠ ٣٠١ ٣٠٢ ٣٠٣ ٣٠٤ ٣٠٥ ٣٠٦ ٣٠٧ ٣٠٨ ٣٠٩ ٣١٠ ٣١١ ٣١٢ ٣١٣ ٣١٤ ٣١٥ ٣١٦ ٣١٧ ٣١٨ ٣١٩ ٣٢٠ ٣٢١ ٣٢٢ ٣٢٣ ٣٢٤ ٣٢٥ ٣٢٦ ٣٢٧ ٣٢٨ ٣٢٩ ٣٣٠ ٣٣١ ٣٣٢ ٣٣٣ ٣٣٤ ٣٣٥ ٣٣٦ ٣٣٧ ٣٣٨ ٣٣٩ ٣٤٠ ٣٤١ ٣٤٢ ٣٤٣ ٣٤٤ ٣٤٥ ٣٤٦ ٣٤٧ ٣٤٨ ٣٤٩ ٣٥٠ ٣٥١ ٣٥٢ ٣٥٣ ٣٥٤ ٣٥٥ ٣٥٦ ٣٥٧ ٣٥٨ ٣٥٩ ٣٦٠ ٣٦١ ٣٦٢ ٣٦٣ ٣٦٤ ٣٦٥ ٣٦٦ ٣٦٧ ٣٦٨ ٣٦٩ ٣٧٠ ٣٧١ ٣٧٢ ٣٧٣ ٣٧٤ ٣٧٥ ٣٧٦ ٣٧٧ ٣٧٨ ٣٧٩ ٣٨٠ ٣٨١ ٣٨٢ ٣٨٣ ٣٨٤ ٣٨٥ ٣٨٦ ٣٨٧ ٣٨٨ ٣٨٩ ٣٩٠ ٣٩١ ٣٩٢ ٣٩٣ ٣٩٤ ٣٩٥ ٣٩٦ ٣٩٧ ٣٩٨ ٣٩٩ ٤٠٠ ٤٠١ ٤٠٢ ٤٠٣ ٤٠٤ ٤٠٥ ٤٠٦ ٤٠٧ ٤٠٨ ٤٠٩ ٤١٠ ٤١١ ٤١٢ ٤١٣ ٤١٤ ٤١٥ ٤١٦ ٤١٧ ٤١٨ ٤١٩ ٤٢٠ ٤٢١ ٤٢٢ ٤٢٣ ٤٢٤ ٤٢٥ ٤٢٦ ٤٢٧ ٤٢٨ ٤٢٩ ٤٣٠ ٤٣١ ٤٣٢ ٤٣٣ ٤٣٤ ٤٣٥ ٤٣٦ ٤٣٧ ٤٣٨ ٤٣٩ ٤٤٠ ٤٤١ ٤٤٢ ٤٤٣ ٤٤٤ ٤٤٥ ٤٤٦ ٤٤٧ ٤٤٨ ٤٤٩ ٤٥٠ ٤٥١ ٤٥٢ ٤٥٣ ٤٥٤ ٤٥٥ ٤٥٦ ٤٥٧ ٤٥٨ ٤٥٩ ٤٦٠ ٤٦١ ٤٦٢ ٤٦٣ ٤٦٤ ٤٦٥ ٤٦٦ ٤٦٧ ٤٦٨ ٤٦٩ ٤٧٠ ٤٧١ ٤٧٢ ٤٧٣ ٤٧٤ ٤٧٥ ٤٧٦ ٤٧٧ ٤٧٨ ٤٧٩ ٤٨٠ ٤٨١ ٤٨٢ ٤٨٣ ٤٨٤ ٤٨٥ ٤٨٦ ٤٨٧ ٤٨٨ ٤٨٩ ٤٩٠ ٤٩١ ٤٩٢ ٤٩٣ ٤٩٤ ٤٩٥ ٤٩٦ ٤٩٧ ٤٩٨ ٤٩٩ ٥٠٠ ٥٠١ ٥٠٢ ٥٠٣ ٥٠٤ ٥٠٥ ٥٠٦ ٥٠٧ ٥٠٨ ٥٠٩ ٥١٠ ٥١١ ٥١٢ ٥١٣ ٥١٤ ٥١٥ ٥١٦ ٥١٧ ٥١٨ ٥١٩ ٥٢٠ ٥٢١ ٥٢٢ ٥٢٣ ٥٢٤ ٥٢٥ ٥٢٦ ٥٢٧ ٥٢٨ ٥٢٩ ٥٣٠ ٥٣١ ٥٣٢ ٥٣٣ ٥٣٤ ٥٣٥ ٥٣٦ ٥٣٧ ٥٣٨ ٥٣٩ ٥٤٠ ٥٤١ ٥٤٢ ٥٤٣ ٥٤٤ ٥٤٥ ٥٤٦ ٥٤٧ ٥٤٨ ٥٤٩ ٥٥٠ ٥٥١ ٥٥٢ ٥٥٣ ٥٥٤ ٥٥٥ ٥٥٦ ٥٥٧ ٥٥٨ ٥٥٩ ٥٦٠ ٥٦١ ٥٦٢ ٥٦٣ ٥٦٤ ٥٦٥ ٥٦٦ ٥٦٧ ٥٦٨ ٥٦٩ ٥٧٠ ٥٧١ ٥٧٢ ٥٧٣ ٥٧٤ ٥٧٥ ٥٧٦ ٥٧٧ ٥٧٨ ٥٧٩ ٥٨٠ ٥٨١ ٥٨٢ ٥٨٣ ٥٨٤ ٥٨٥ ٥٨٦ ٥٨٧ ٥٨٨ ٥٨٩ ٥٩٠ ٥٩١ ٥٩٢ ٥٩٣ ٥٩٤ ٥٩٥ ٥٩٦ ٥٩٧ ٥٩٨ ٥٩٩ ٦٠٠ ٦٠١ ٦٠٢ ٦٠٣ ٦٠٤ ٦٠٥ ٦٠٦ ٦٠٧ ٦٠٨ ٦٠٩ ٦١٠ ٦١١ ٦١٢ ٦١٣ ٦١٤ ٦١٥ ٦١٦ ٦١٧ ٦١٨ ٦١٩ ٦٢٠ ٦٢١ ٦٢٢ ٦٢٣ ٦٢٤ ٦٢٥ ٦٢٦ ٦٢٧ ٦٢٨ ٦٢٩ ٦٣٠ ٦٣١ ٦٣٢ ٦٣٣ ٦٣٤ ٦٣٥ ٦٣٦ ٦٣٧ ٦٣٨ ٦٣٩ ٦٤٠ ٦٤١ ٦٤٢ ٦٤٣ ٦٤٤ ٦٤٥ ٦٤٦ ٦٤٧ ٦٤٨ ٦٤٩ ٦٥٠ ٦٥١ ٦٥٢ ٦٥٣ ٦٥٤ ٦٥٥ ٦٥٦ ٦٥٧ ٦٥٨ ٦٥٩ ٦٦٠ ٦٦١ ٦٦٢ ٦٦٣ ٦٦٤ ٦٦٥ ٦٦٦ ٦٦٧ ٦٦٨ ٦٦٩ ٦٧٠ ٦٧١ ٦٧٢ ٦٧٣ ٦٧٤ ٦٧٥ ٦٧٦ ٦٧٧ ٦٧٨ ٦٧٩ ٦٨٠ ٦٨١ ٦٨٢ ٦٨٣ ٦٨٤ ٦٨٥ ٦٨٦ ٦٨٧ ٦٨٨ ٦٨٩ ٦٩٠ ٦٩١ ٦٩٢ ٦٩٣ ٦٩٤ ٦٩٥ ٦٩٦ ٦٩٧ ٦٩٨ ٦٩٩ ٧٠٠ ٧٠١ ٧٠٢ ٧٠٣ ٧٠٤ ٧٠٥ ٧٠٦ ٧٠٧ ٧٠٨ ٧٠٩ ٧١٠ ٧١١ ٧١٢ ٧١٣ ٧١٤ ٧١٥ ٧١٦ ٧١٧ ٧١٨ ٧١٩ ٧٢٠ ٧٢١ ٧٢٢ ٧٢٣ ٧٢٤ ٧٢٥ ٧٢٦ ٧٢٧ ٧٢٨ ٧٢٩ ٧٣٠ ٧٣١ ٧٣٢ ٧٣٣ ٧٣٤ ٧٣٥ ٧٣٦ ٧٣٧ ٧٣٨ ٧٣٩ ٧٤٠ ٧٤١ ٧٤٢ ٧٤٣ ٧٤٤ ٧٤٥ ٧٤٦ ٧٤٧ ٧٤٨ ٧٤٩ ٧٥٠ ٧٥١ ٧٥٢ ٧٥٣ ٧٥٤ ٧٥٥ ٧٥٦ ٧٥٧ ٧٥٨ ٧٥٩ ٧٦٠ ٧٦١ ٧٦٢ ٧٦٣ ٧٦٤ ٧٦٥ ٧٦٦ ٧٦٧ ٧٦٨ ٧٦٩ ٧٧٠ ٧٧١ ٧٧٢ ٧٧٣ ٧٧٤ ٧٧٥ ٧٧٦ ٧٧٧ ٧٧٨ ٧٧٩ ٧٨٠ ٧٨١ ٧٨٢ ٧٨٣ ٧٨٤ ٧٨٥ ٧٨٦ ٧٨٧ ٧٨٨ ٧٨٩ ٧٩٠ ٧٩١ ٧٩٢ ٧٩٣ ٧٩٤ ٧٩٥ ٧٩٦ ٧٩٧ ٧٩٨ ٧٩٩ ٨٠٠ ٨٠١ ٨٠٢ ٨٠٣ ٨٠٤ ٨٠٥ ٨٠٦ ٨٠٧ ٨٠٨ ٨٠٩ ٨١٠ ٨١١ ٨١٢ ٨١٣ ٨١٤ ٨١٥ ٨١٦ ٨١٧ ٨١٨ ٨١٩ ٨٢٠ ٨٢١ ٨٢٢ ٨٢٣ ٨٢٤ ٨٢٥ ٨٢٦ ٨٢٧ ٨٢٨ ٨٢٩ ٨٣٠ ٨٣١ ٨٣٢ ٨٣٣ ٨٣٤ ٨٣٥ ٨٣٦ ٨٣٧ ٨٣٨ ٨٣٩ ٨٤٠ ٨٤١ ٨٤٢ ٨٤٣ ٨٤٤ ٨٤٥ ٨٤٦ ٨٤٧ ٨٤٨ ٨٤٩ ٨٥٠ ٨٥١ ٨٥٢ ٨٥٣ ٨٥٤ ٨٥٥ ٨٥٦ ٨٥٧ ٨٥٨ ٨٥٩ ٨٦٠ ٨٦١ ٨٦٢ ٨٦٣ ٨٦٤ ٨٦٥ ٨٦٦ ٨٦٧ ٨٦٨ ٨٦٩ ٨٧٠ ٨٧١ ٨٧٢ ٨٧٣ ٨٧٤ ٨٧٥ ٨٧٦ ٨٧٧ ٨٧٨ ٨٧٩ ٨٨٠ ٨٨١ ٨٨٢ ٨٨٣ ٨٨٤ ٨٨٥ ٨٨٦ ٨٨٧ ٨٨٨ ٨٨٩ ٨٩٠ ٨٩١ ٨٩٢ ٨٩٣ ٨٩٤ ٨٩٥ ٨٩٦ ٨٩٧ ٨٩٨ ٨٩٩ ٩٠٠ ٩٠١ ٩٠٢ ٩٠٣ ٩٠٤ ٩٠٥ ٩٠٦ ٩٠٧ ٩٠٨ ٩٠٩ ٩١٠ ٩١١ ٩١٢ ٩١٣ ٩١٤ ٩١٥ ٩١٦ ٩١٧ ٩١٨ ٩١٩ ٩٢٠ ٩٢١ ٩٢٢ ٩٢٣ ٩٢٤ ٩٢٥ ٩٢٦ ٩٢٧ ٩٢٨ ٩٢٩ ٩٣٠ ٩٣١ ٩٣٢ ٩٣٣ ٩٣٤ ٩٣٥ ٩٣٦ ٩٣٧ ٩٣٨ ٩٣٩ ٩٤٠ ٩٤١ ٩٤٢ ٩٤٣ ٩٤٤ ٩٤٥ ٩٤٦ ٩٤٧ ٩٤٨ ٩٤٩ ٩٥٠ ٩٥١ ٩٥٢ ٩٥٣ ٩٥٤ ٩٥٥ ٩٥٦ ٩٥٧ ٩٥٨ ٩٥٩ ٩٦٠ ٩٦١ ٩٦٢ ٩٦٣ ٩٦٤ ٩٦٥ ٩٦٦ ٩٦٧ ٩٦٨ ٩٦٩ ٩٧٠ ٩٧١ ٩٧٢ ٩٧٣ ٩٧٤ ٩٧٥ ٩٧٦ ٩٧٧ ٩٧٨ ٩٧٩ ٩٨٠ ٩٨١ ٩٨٢ ٩٨٣ ٩٨٤ ٩٨٥ ٩٨٦ ٩٨٧ ٩٨٨ ٩٨٩ ٩٩٠ ٩٩١ ٩٩٢ ٩٩٣ ٩٩٤ ٩٩٥ ٩٩٦ ٩٩٧ ٩٩٨ ٩٩٩ ١٠٠٠

۹۱ آنگاه گفت اردویسور ناهید براستی ای اسپنتمان پاك با این ستایش مرا بستای با این ستایش مراسم مرا بجای آر از هنگام بر آمدن خورشید تا بوقت فرورفتن خورشید از این زَوْر من تو توانی نوشید (ونیز) آثربانانی که از پرسش و پاسخ آگاه اند و خردمند آزمودهٔ که کلام مقدس در او حلول کرده باشد (یسنا ۶۵ بند ۱۰) ٭

۹۲ از این زَوْر من نباید بنوشد نه یک هِرِتَ نه یک تبدار نه یک ناقص‌الاعضاء نه یک سچی نه یک کسوَیش نه یک زن نه کسی که گناهها نمیسراید نه یك پیسی که باید (از دیگران) جدا باشد ٭

۹۳ من حاضر نمیشوم بآن (مراسم) زَوْری که از برای من نور وکَر وکوتاه قد و بی شعور و آرَ و مصروع (و نه کسانی که) بنا بشهادت همه با علاماتی هستند که با آنها بیشعورها شناخته میشوند هم چنین نباید از این زور من بیاشامند نه کسانی که از پیش قوز دارند نه کسانی که از پشت قوز دارند نه قصیرالقامه ای با دندانهای درهم و برهم ! ٭

خورشید است نه در روی زمین و از این جهت مثل سایر آبهای دینوی دْچار جانوران آن اهریمنی مثل مار و وزغ وغیره نیست اشکال فقط در این است که نمیدانم از کلمات ارش arethna وَوْزَکَ vawžaka وَرِنَوَ varenava وَرِنَوَ وِیشَ varenava viša کدام جانوران اراده شده است احتمال دارد که از آنها جانورانی که در آب زندگانی میکنند مقصود باشد پارتولومه همه را جانوران اهریمنی دانسته است سایر مستشرقین مثل هارلز و اشپیگل و نوسی و دارمستتر و گلدنر مثل پارتولومه همه این کلمات را از اسامی جانوران تصوّر نکرده اند بلکه لغاتی بمعانی مختلف گرفته اند در نسخ خطی نیز این کلمات با املاء های مختلف نوشته شده است دگرگون گشته و تحریف شده بنظر میرسد احتمال دارد که کلمه وَوْزَکَ ترکیب خراب شده کلمه وزغ ماده باشد که در اوستا وَزغا فارسی وزغ و نرش وَزَغَ آمده است

پارتولومه نیز احتمال میدهد که وَوْزَکَ زنبور وَرِنَوَ عنکبوت وَرِنَوَ ویش یك قسم عنکبوت زهردار باشد درمیان این کلمات فقط معنی ویش که جزء اخیر کلمه سوی است معلوم است چه این لغت در اوستا وِیشَ فارسی وش یعنی زهر بسیار استعمال شده است در پهلوی وِش و در فارسی بِش گویند در تحفه حکیم مؤمن ضبط است « بیش بهندی بش نامند و او بیخیست مدت او بلاد چین و کوهیکه هلاهل نامند و لهذا زهر هلاهل عبارت از اوست و او سریع نفوذ تر از سمّ افعی است و قلیل اقسام او کمتر از دو ساعت قاتل است و در بلاد هند بیر اقسام او میباشد »

۱ از ناخوشیهائی که در این فقره و فقره پیش اسم برده شده است برخی معلوم و برخی دیگر نامعلوم است و نمیدانیم چه امراضی از آنها اراده شده است از این قبیل هِرِتَ harĕta سچی sačī کسویش Kasviš آرَ ara

۹۴ [illegible]

۹۵ [illegible]

۹٤ زرتشت پرسید از اردویسور ناهید ای اردویسور ناهید پس چه خواهد شد بآن زَوْرهای تو اگر دیو یسنان و پرستاران دروغ آنها را از برای تو پس از فرورفتن آفتاب نیاز کنند ❀

۹۵ آنگاه گفت اردویسور ناهید براستی ای اسپنتمان زرتشت پاك ششصد و هزار (تن) از هول و هراس برانگیزندگان یاوه تویان هرزه سرایان فرو مایگان پس از من حضور بهمرسانند (در زَوْري) که من حاضر نباشم شایسته ستایش دیوهاست ❀

کلمه اي که ما به پیسی ترجمه کرده ایم در متن نیز پشَ ‌ میباشد این کلمه در اوستا دو معنی دارد اول یعنی زینت کردن و نقش بستن است دوم اسم مرض معروف پیس میباشد که در عربی برص گویند بهمان مناسبت معنی اولی این کلمه است که این مرض پیس نامیده شده است چه در این ناخوشی بدن از خالها نقشي گرفته ابلق سیاه و سفید میشود پیسه نیز در زبان فارسی یعنی دو رنگ و ابلق است گاو پیسه گاوی است با نشانهای سفید و سیاه کلاغ پیسه کلاغی است دو رنگ کلا پسه لغتی است که از کلاغ پیسه آمده و آن زیر و بالا شدن سپیدی و سیاهی چشم است

مشرقین تا بآن اندازهٔ که بنظر نگارنده رسیده است این کلمه اوستائی را به lèpre یا Aussatz ترجمه کرده اند که یعنی جذام است و مرضی است مصری در قدیم بسیار شیوع داشته و حالا کمتر است امّا در مرض جذام باداءالاسد (léontiasique) در بدن خالهای سفید ظاهر نمیشود که آن را پیسه یا ابلق و خلنگ کند بنا بر این مناسب تر است که پشَ اوستا در زبانهای اروپائی بکلمه یونانی leucoderma یا achroma ترجمه شود که درست در طب اسم همان مرضی است که در آن بدن ابلق و خالدار میشود مثل بهق در فرگرد دوم وندیداد نیز از پشَ اسم برده شده است در پهلوی پیسك گویند در فقره ۹۲ آمده است که پیسی (ابرص) را باید از دیگران دور و جدا نمود هرودت نیز در کتاب اولش در فقره ۱۳۸ مینویسد اگر کسی درمان ایرانیان بمرض برص مبتلا گردد نباید که در شهر بماند و در انجمنی در آید ایرانیان گمان میکنند که مبتلایان باین مرض گناهی نسبت بخورشید مرتکب شده اند اگرخارجه اي دارای این ناخوشی باشد اورا از مملکت بیرون میکنند از یك فرد شعر انوری نیز چنین برمیآید که ایرانیان خورشید را در پیسه شدن ذی مدخل میدانسته اند جاه تو سایه ایست که خورشید را معمر امکان پسه کردن آن نیست در شمار (فرهنگ سروری)

کلمات بیش قوز و پشت قوز در متن قرکوَ ‌ و آپ کو ‌ میباشد در پهلوی فراخ کوفك و اپج کوفك شد در فارسی باید قوز پشت و قوز سینه بگوئیم در فرگرد دوم از وندیداد در فقره ۲۹ نیز از این دو قسم قوز اسم برده شده است بعلاوه کلمه کثوف ‌ در اوستا هم بمعنی کوه است و هم بمعنی کوهه که معمولاً از برای چارپایان بکار میبریم مثل کوهه گاو و کوهان شتر و از برای انسان قوز میگوئیم

٩٦ ٠٠٠

۹۶ من میستایم کوه زرین درهمه جا ستوده هکرُرا که از برای من از یك بلندي هزار قد آدم اردویسور ناهید (از آنجا) فرود میآید اوببزرگی همه آبهائی است که در روي این زمین جاري است (کسی که) با قوّت تمام روان است براي فروغ و فرش من او را با نماز بلند میستایم. . . ۵۵ [1]

(کردهٔ ۲۲)

۹۷ از براي من اي زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستاي کسی که . . . . . ۵۵ [2]

۹۸ کسی که در اطرافش مزدیسنان برسم بدست گرفته در آیند او را هوُوَها ستایش نمودند اورا نوذرها ستایش نمودند هوُوَها از او ثروت خواستند و نوذري‌ها اسبهاي تندرو از بزودي هوُوَها از ثروت بسیار توانا شدند بزودي نوذري‌ها (کامروا شدند) ویشتاسپ (گشتاسب) در این ممالك دارای اسبهای تند رو شد ۵۵

هرچند که معنی تمام امراض مذکور در فوق را بدرستی نمیدانیم که چیست ولی بطور عموم میدانیم که مردمان بیمار و ناخوش و ناقص و مجنون و بی شعور و کلیّه کسانی که در آنان اندك نقصی در بدن و ضعفی در دماغ موجود است نباید که در مراسم مذهبی شرکت کنند اتربانان و پیشوایان دینی بایستی از این عیوبات عاری باشند چنانکه در تاریخ ایران میخوانیم که پادشاهان نیز بایستی علت و نقصي داشته باشند در نزد هندوان قدیم هم صحت بدن و دماغ پیشوایان دینی ملحوظ بوده است هم چنین در نزد اسرائیلها یك پیشوای دینی ناقص‌الاعضا مأذون نبوده است که مراسم قدیه بجای آورد در تشریفات مذهبی یونانیان قدیم صحت بدن مباشرین عمل شرط بوده است ۱

در مزدیسنا محروم بودن مردمان ناقص‌الاعضاء و مجانین و ناخوشها از برای بجای آوردن مراسم دینی بکلی منطقی است چه عیب و نقص از آفات اهریمنی است

۱ فقره سهم از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

هوُوَ در گاتها هوگوَ «هوگو» اسم یکی از خاندان دولتمند است جاماسب و برادرش فراشوشتر از این خانواده اند حضرت زرتشت در یسنا ۵۱ قطعه ۱۸ جاماسب را دولتمند مینامد نوذرها یا نوذران اسم خانواده ایست که کي گشتاسب منسوب بآن است رجوع کنید بفقرات ۷۵ و ۷۶ همین یشت بتوضیحات پاورقی

Die Altpersische Religion und das Judentum von Scheftelowitz S. 123 ۱

٩٩ ...

(٢٣ ...)

١٠٠ ...

١٠١ ...

١٠٢ ...

(٢٤ ...)

١٠٣ ...

۹۹ آبان را کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که
زور نثار کند و از ره راستین فدیه آورد کامروا میسازد
برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند میستایم ۱

(کردهٔ ۲۳)

۱۰۰ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای ۲
کسی که

۱۰۱ کسی که (دارای) هزار دریا چه (و) هزار رود است و هر یک از این
دریا چه ها و هر یك از این رودها ببلندی چهل روز راه مرد سوار تندرو
است در کنار هر یك از این (دریا چه ها) یك خانه خوب ساخته شده
برپاست با یکصد و پنجره درخشان و هزار ستون خوش ترکیب یك (خانه)
جسیمی که در روی هزار پایه قرار گرفته است

۱۰۲ در هر یك از این خانه در روی دیوانی بستر زیبا و مطری با بالشها
گسترده است ای زرتشت در این جا اردویسور ناهید از یک بلندی
هزار قد آدم میریزد او ببزرگی همه آبهائی است که در روی این زمین
جاری است (کسی که) با قوت تمام روان است
برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم ۱

(کردهٔ ۲۴)

۱۰۳ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای ۲
کسی که

---

۱ فقره نهم از همین یشت در این جا تکرار میشود
۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

١٠٤ ...

١٠٥ ...

١٠٦ ...

١٠٧ ...

(٢٥ ...)

۱۰۴ اورا بستود زرتشت پاك در آریاویج در کنار (رود) ونگوهی دائیتیا *
با هوم آمیخته بشیر با برسم با زبان خرد، با پندار و گفتار و کردار نیک
با زَوْر و با کلام بلیغ ۵۵

۱۰۵ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای
اردویسور ناهید که من کی گشتاست دلیر پسر اپراسب را همواره بر آن دارم
که بحسب دین بیشید یشد بحسب دین سخن گوید بحسب دین رفتار کند ۵۵

۱۰۶ اورا کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زَوْر
نثار کند و از ره راستین فدیه آورد کامروا میسازد
برای فروغ و فرش من اورا با ناز بلند میستایم ۵۵ ۱

(کردهٔ ۲۵)

۱۰۷ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای
کسی که ۵۵ ۲

---

* ونگوهی دائیتیا وَنگوهی دائیتیا اسم رودی است ونگوهی صفت است یعنی نیك
سا در اوستا دائیتیا بدون این صفت آمده است در بهلوی دائیتیك میباشد تعیین محل این کوه
منوط بدانستن محل مملکت آریاویج وَئیریَنَم وَنگهَم میباشد زیرا که این رود در این
مملکت جاری است بندهش در فصل ۲۰ در فقره ۱۳ گوید «آب رود دائیتیك از ایران ویژ
آید و بکوه کوفسان ؟ شود از همه رودها در آن جانوران موذی (خرفستر) بشتر است
گفته شده است که دائیتیك رود پراست از جانوران موذی یوستی Justi گفته کوفسان را در
بهلوی گرجستان خوانده است و دائیتیك را رود ارس دانسته است
در فصل ۲۴ بندهش در فقره ۱۴ رود دائیتیك سرور و بزرگ (رد) رودها خوانده
شده است در جاهائی که در اوستا از رود دائیتیا اسم برده شده از این قرار است:
وندیداد فرگرد اول فقره ۲ فرگرد ۲ فقرات ۲۰ و ۲۱ فرگرد ۱۹ فقره ۲ هرمزد یشت
فقره ۲۱ آبان یشت فقرات ۱۷ و ۱۰۴ و ۱۱۲ درواسپ یشت (گوش یشت) فقرات ۲۵ و ۲۹
رام یشت فقره ۳ در اغلب این فقرات دائیتیا با صفت ونگوهی آمده و رودی در آریاویج شمرده
شده است رجوع کنید بصفحه ۵۹ یادداشت شماره ٤ در این جا یادآور میشویم که طرز
ستایش زرتشت بعینه همانطوری است که در فقره ۱۷ همین یشت اهورامزدا
تعلیم داده است

۱ فقره نهم از همین یشت در این جا تکرار میشود
۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

١٠٨ ...

١٠٩ ...

١١٠ ...

۱۰۸ از برای او کی گشتاسب بلند همّت روبروی آب فرزدان صد اسب هزار گاو
ده هزار گوسفند قربانی کرد ۵۵ ☆

۱۰۹ و از او درخواست این کامیابی را بمن بخش ای نیك ای توانا ترین ای
اردویسور ناهید که من به تثریه ونت زشت آئین و به پشن دیویسنا و بدروغ
پرست (دروند) ارجاسب ظفر یاسم در (میدان) جنگ گیتی ۵۵ ☆☆

۱۱۰ او را کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که
زور نثار کند و از ره راستین فدیه آورد کامروا میسازد
برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند میستایم . ۱۵

☆ فرزدان در اوستا فرزدانو اسم دریا چه ایست نظر بمعنی سلطنت کی گشتاسب باید در سیستان واقع باشد بندهش نیز در فصل ۲۲ در فقره ۵ مینویسد فرزدان در سگستان (سیستان) واقع است اگر راد مرد پارسائی چیزی در آن افکند آن آب پذیرفته نگهدارد اگر آن مرد پارسا نباشد آب آن چیز بیرون افکند سر چشمه فرزدان بفراخکرت پیوسته است بهمن یشت در فصل ۳ فقره ۱۳ میگوید هشیدر (نخستین موعود مزدیسنان) در کنار دریا چه فرزدان تولد خواهد یافت بوسنی گمان کرده است که این دریاچه همان باشد که امروز در جنوب غزنه در سیستان باسم آب ایستاده معروف است بنظر مارتولومه حدس یوستی درست نیامده است

در ارمنستان نیز رودی بهمین اسم که در زبان ارمنی هرزدان Hrazdan شده موجود است

☆☆ تثریه ونت یکی از دیویسنان است که بدست کی گشتاسب کشته شد معنی لفظی آن تره وسپاه منش میباشد ملاحظه آنکه با ارجاسب یکجا ذکر شده باید از نورانیان باشد در فقره ۳۱ از درواسب یشت (گوش یشت) نیز از او اسم برده شده است در فقره مذکور کی گشتاسب فدیه نثار فرشته ستوران نموده خواستار است که بگروهی از دشمنان خویش که همه را اسم میبرد از آن جمله به تثریه ونت ظفر یابد ولی مراسم فدیه کی گشتاسب در درواسب یشت مثل فقره ۱۰۸ از آبان یشت در کنار فرزدان بجای آورده نمیشود بلکه درکنار رود دائیتیا که ذکرش گذشت صورت میگرد در فقرات ۵۰ — ۵۱ از ارت یشت بعینه مثل فقرات ۳۰ — ۳۱ از درواسب یشت باز اسم تثریه ونت دیده میشود پشن دومین رقیب کی گشتاسب نیز از دیویسنان است پشن بهمن املاء در اوستا لغتی است بمعنی جنگ و پیکار احتمال دارد که اسم خاص پشن مختصر شده جزء اخیر آن افتاده باشد درمیان این دیو یسنائی که در این فقره از آنان اسم برده شده ارجاسب در اوستا اَرِجت اسپ معروف است او از نورانیان خیون و پادشاه بوده است پس از مدتی جنگ بضد کی گشتاسب عاقبت بدست اسفندیار پسر گشتاسب کشته شده است معنی لفظی این اسم دارنده اسب ارجمند و باقیمت میباشد

۱ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

(٢٦)

١١١ ...

١١٢ ...

١١٣ ...

(کردهٔ ۲۶)

۱۱۱ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای
کسی که ۱

۱۱۲ از برای او زریر برپشت اسب جنگ کنان روبروی آب دائتیا صد اسب
هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد ❀

۱۱۳ و از او درخواست این کامیابی را بمن بخش ای نیك ای توانا ترین ای
اردویسور ناهید که من به دیو یسنا هوم یك (کسی که) با چنگ

---

۱ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

❀ زریر در اوستا زئیری وئیری پسر کی لهراسب برادر کی گشتاسب و سپهبد ایران بوده است گذشته از فقرات ۱۱۲ و ۱۱۷ از آبان یشت در فقره ۱۰۱ از فروردین یشت نیز از او یاد شده بفروهرش درود فرستاده شده است

جزء اولی این اسم بمعنی زرین و زرد رنگ است جزء دوی را وَرَ (وارد) در پهلوی ور در فارسی بر (سینه) گویند مجموعا زریر بمعنی زرین رو جوشن است وئیری وارداد نیز در اوسنا بمعنی دریا چه آمده است

فقره فوق یادآور جنگ مذهبی است که بواسطه گرویدن کی گشتاسب بدین زرتشت میان ایرانیان مزدیسنا و تورانیان دیویسنا اتفاق افتاده است از دقیقی هزار فرد شعر راجع بظهور زرتشت و دین پذیرفتن گشتاسب و برآشفتن ارجاسب و بالاخره جنگ ایرانیان و تورانیان بیادگار مانده که فردوسی در شاهنامه ضبط کرده است زریر یکی از ماموراتی بوده که از برای کیش نو جانفشانی کرده است این داستان نیز در یك کتاب کوچك پهلوی که دارای سه هزار (۳۰۰۰) کلمه است موسوم به یات کار زریران (یادگار زریران) محفوظ مانده است بقول شاهنامه زریر در میدان جنگ بخیانت بدست سپهبد تورانیان بیدرفش کشته شد و بعد نستور پسر زریر بهمراهی اسفندیار پسر کی گشتاسب از خون پدر انتقام کشیده بیدرفش را کشت مطالب شاهنامه و یادگار زریران بهم موافق است مگر آنکه پسر زریر در پهلوی موسوم است به بستور در اوستا نیز بستَ وئیری (وارداد) آمده است این اسم مرکب است از بستَ و وئیری که شرحش گذشت یعنی جوشن بسته در فقره ۱۰۳ از فروردین یشت بلافاصله پس از درود فرستادن بفروهر اسفندیار (در اوستا سپنتودات) بفروهر بستور (بستَ وئیری) درود فرستاده میشود بدون هیچ شکی بستور شاهنامه همان بستور پهلوی است مگر آنکه اشتباهاً بجای باء نون نوشته شده است این اشتباه از دقیقی نیست معلوم میشود در کتابی که از روی آن شاهنامه بنظم کشیده شده این اشتباه موجود بوده است چه محمد بن جریر طبری نیز نسطور بن زریر ضبط کرده است

...

۱۱۴ ...

(۲۷)

۱۱۵ ...

۱۱۶ ...

گشوده در هشت خانه (فضا) بسر میبرد ظفر یابم و به ارجاسب دروغ
پرست در (میدان) جنگ گیتی ۵۵ *

۱۱٤ او را کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که
زور نثار کند و از ره راستی فدیه آورد کامروا میسازد
برای فروع و فرش من او را با نیاز بلند میستایم ۵۵ ۱

(کرده ۲۷)

۱۱۵ ار برای من ای زرتشت امیشتمان این اردویسور ناهید را بستای ۵۵ ۲
کسی که

۱۱٦ از برای او وندرمئینیش (برادر) ارجاسب نزدیک دریای فراخکرت
صد است هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد ۵۵

---

* هوم یاک (Humayaka) کسی که بدست زریر کشته شد یکی از تورانیان دیو بسنا و دشمن مزدیسنا ست جز از همین یک فقره دیگر در جائی اسمی از او نیست در جز اولی این اسم گاه هومایا (در گاتها) یا هوتمیا (در سایر بخشهای اوستا) دیده میشود که یعنی همایون و فرخنده است و نیز بهمین املاء اسم خاص دختر کی گشاسب برده است که در فارسی همای گوئیم
کلماتی که ما به جنگ گشوده و هشت خانه ترجمه کرده ایم از روی فرهنگ اوستائی پارتولومه است این دو کلمه در متن چنین است نشوچگهه pesō čingha و اشتوکان aštō kāna در این کلمات لغاتی که در فارسی زبان هم موجود است دیده میشود مثل چنگ وهشت وخان (خانه = کن) در ترجمه این فقره از آبان یشت هیچ یک از مستشرقین باهم موافق نیستند مثلاً نشوچگهه را یوستی و واشیکل اسم خاص کسی تصور کرده اند برخلاف هوم یاک را اشپیگل از اسامی خاص شمرده است هم چنین گلدنر آن را لغتی بمعنی حیله گر دانسته است

۱ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود
۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

* وندرمئینیش (Vaŋdaremainiš) یکی از شاهزادگان تورانی از قبیله خیون و برادر ارجاسب میباشد در جنگ ایرانیان و تورانیان از اسفندیار پسر کی گشاسب شکست دیده کشته گردید معنی لفظی این اسم چنین است کسی که منش و خیالش در پی شهرت و مدح میباشد در شاهنامه نیز این اسم موجود است ولی مثل اسم بسیار خراب شده بجای آنکه وندریمان باشد اندریمان یا اندریمن آمده است اندریمان نیز در تاریخ طبری و شاهنامه اسم برادر افرسیاب است که بدست گرگین کشته شد همان اندریمان پل شیر گیر که بگذاشتی نیزه ترکوه و بیر

١١٧ ...

١١٨ ...

۱۱۷ و از او درخواست این کامیابی را بمن بخش ای نیك ای توانا ترین ای
اردویسور ناهید که من بکی گشتاسب و به زریر سوار جنگجو ظفر یابم
که من ممالك آریائی براندازم پنجاهها صدها صدها هزارها
هزارها ده هزارها ده هزارها صد هزارها ۵۵

۱۱۸ او را کامیاب نساخت اردویسور ناهید
برای فروغ و فرش من او را فراز بلند میستایم ۵۵ ۱

پس از فقره ۱۱۶ دگر بناموراني رنمیجوریم که از برای ناهید قربانی کرده خواهشی نمایند در این جا موقع را غنیمت شمرده چند سطر در خصوص این قربانی مینگاریم

نخست آنکه کله ای که ما به گوسفند ترجمه کرده ایم در متن اوستا چنانکه ملاحظه میشود مش (𐬨𐬀𐬱𐬌) که معمولاً از براي گوسفند استعمال میشود نیآمده است بلکه کله انومیه (𐬀𐬥𐬎𐬨𐬌𐬌) که یعنی چارپایان کوچك است مثل بز و گوسفند در متن مندرج است انومیه در مقابل کله ستئورَ (𐬯𐬌𐬎𐬱𐬀) ستور) که یعنی چارپایان بزرگ است مثل شتر و اسب و خر و گاو میباشد (رجوع کنید بمقاله گوش = درواسب) دوم آنکه اعداد صد و هزار و ده هزار (بیور) یعنی حقیقی استعمال نشده است بلکه یعنی استعاره و مجاز آمده پست و از آنها بسیار و فراوان مقصود میباشد عناست آنکه فدیه آورندگان از پادشاهان و سپهدان و ناموران میباشند اعدادی از برای تنارها و قربانیهای آنان برگزیده اند که شایسته مقام باشد از زمان بسیار قدیم تا بامروز بسا از لغات صد و هزار معانی مجازی اراده شده است صد برگ اسم گلی است که درمقدمةالادب زمخشري در مقابل مضاعف عربی نگاشته شده است هزار چشان درختی است شبیه برز در بحرالجواهر بمناسبت بلندی آن هزار چشان یعنی ذوع نامیده شده است هزار بنده عنوان مهر نرسی وزیر یزدگرد اول و بهرام پنجم بوده است بسا پادشاهان ساسانی بسرداران دلیر خود عنوان هزار مرد میدادند یعنی از زور هزار مرد بهره مند از این قبیل مثال در تاریخ و در زبان فارسي مثل هزار دستان و هزار تا به و هزار پا بسیار داریم مسلم است که در تمام این لغات صد و هزار یعنی حقیقی خود نیست هم چنین در زبان معمولی صد یا هزار بار دیدن و گفتن و شنیدن و صد یا هزار سال عمر از براي کسی تمنا کردن در معنی مجازی است در اوستا غالبا اعداد صد و هزار و ده هزار (بیور) یعنی بسیار آمده است در همین آبان یشت در فقره ۱۰۱ آرامگاه ناهید ستورتوچن (𐬯𐬌𐬎𐬱𐬀𐬙𐬎𐬌𐬌) یعني صد روزنه (پنجره) دارنده و هزنگرو ستونَ (𐬯𐬌𐬎𐬱𐬀𐬙𐬎𐬌𐬌) یعنی هزارستون دارنده نامیده شده است هم چنین مهر فرشته فروغ و روشنائی و موکل عهد و پیمان بئورَ چشمن (𐬨𐬀𐬱𐬌𐬎𐬌𐬌) یعنی ده هزار چشم دارنده و بئورَ تبسنَ (𐬨𐬀𐬱𐬌𐬎𐬌𐬌) یعنی ده هزار پاسبان دارنده خوانده شده است

۱ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

(۲۸ ۰۳۱۱)

۱۱۹ ۰۳۱۱ ۰۳۱۱ ۰۳۱۱

(کردهٔ ۲۸)

۱۱۹ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای
کسی که ۱

۱۲۰ از براي او اهورامزدا از باد و باران و ابر و تگرگ چهار اسب ساخت
همیشه ای زرتشت اسپنتمان از براي من (از این چهار) باران و
برف میبارد و ژاله و تگرگ میریزد بکسی که نهصد و هزار تیر
بخشیده شده است ☆

۱۲۱ من میستایم کوه زرین در همه جا ستودهٔ هُکر را که ازآنجا برای من از یك
بلندی هزار قد آدم اردویسور ناهید فرود میآید او بزرگی همه آبهائی است
که در روی این زمین جاری است (کسی که) با قوّت تمام روان است ❀
برای فروغ و فرش من او را با نماز باند میستایم . . . ۲

(کردهٔ ۲۹)

۱۲۲ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای
کسی که ۱

۱۲۳ پنام زرین در برکرده ☆ ☆ اردویسور ناهید نیك در آن جا ایستاده
باشتیاق (شنیدن) سرود زَوْر این چنین در ضمیر خویش اندیشه کنان است

---

۱ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

☆ قطرات باران و دانه هاي برف وتگرگ مقصود میباشد

❀ بعینه مثل فقره ۹۶ میباشد

۲ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

☆ ☆ پنام در اوستا پشتی دان (پسدیدوسدم) ودر پهلوی پدام وپندام وپنوم گویند در فقره فوق آن عبارت است از جامه ای که در زیر زره پوشند در فرگرد ۱۴ از وندیداد در فقره ۹ پنام در جزو اسلحه و لوازم یك مرد جنگی شمرده شده است گذشته از این چند فقرات پنام در اوستا وکتب پهلوی عبارت است از دو قطعه پارچه سفید از جنس پنبه که بروی دهان آویخته با دو نوار پشت سر گره میزنند زرتشتیان ایران آن را روبند نامند این پردهٔ کوچك که بنا بتوضیحات تفسیر پهلوی اوستا باید دو بند انگشت پائین تر از دهان باشد در وقتی بکار برده میشود که موبد در مقابل آذر مقدس اوستا سروده مراسم دینی بجای

١٢٤ ... ...

...

(... ٣٠)

١٢٥ ...

١٢٦ ...

۱۲٤ که مرا نیایش خواهد نمود که زَوْر آمیخته بهوم آمیخته بشیر که از روی دستور مقرّره تهیّه و تصفیه شده باشد نیاز خواهد نمود بچنین کس که نسبت بمن وفادار و مخلص است من خوشی پسندم که (او) خرم و شاد (ماناد) ●

برای فروغ و فرش من اورا بانماز بلند میستایم . . . ۵۵ [1]

(کردهٔ ۳۰)

۱۲۵ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای کسی که . . . ۵۵ [2]

۱۲٦ اردویسور ناهید همیشه ظاهر میشود بصورت یک دختر جوان بسیار برومند خوش اندام کمر بند بمیان بسته راست بالا آزاده نژاد و شریف که یک جبه قیمتی پرچین زرین در بردارد ۵۵

می‌آورد استعمال پنام برای این است که نفس و نطار دهن مصدر مقدس نرسد پنام از لوازم اترمانان (موبدان) است از هیچ جای اوستا مفهوم نمیشود که بهدینی هم باید آن را در مراسم دینی بکار برد ۱ در فرگرد ۱۸ وندیداد در فقره اول آمده است «چنین گفت اهورامزدا درمیان مردمان هست کسی که پنام بسته اما پندی از دین نمیان بسته ندارد و خود را بدروغ اترمان (موبد) میامد ای زرتشت پاك تو نباید که چنین کسی را اترمان بخوانی»

۲ در ایران قدیم هیچ کسی که بنزد شاه مرفت بایستی برای احترام و ادب پنام بیاویزد

۳ این طرز ادب در دربار پادشاهان چین هم معمول بوده است

● بعینه مثل فقره ۸

۱ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

Haug's Essays p. 243.

۱ رجوع کنید به و بفصل ۱۰ فقره ٤۰ و بفصل ۱۲ فقره ٤ شایست ناشایست نیز ملاحظه کنید

۲ L'Empire de Sassanides par Christensen p. 98

۳ China, seine Dynastien, Verwaltung und Verfassung von Ferdi. Heigl. Berlin 1900 S. 25.

رجوع کنید نیز بگاتها ترجمه نگارنده ص ۱۲ و بیاد داشت پاورقی

१२७ [illegible]

१२८ [illegible]

१२९ [illegible]

۱۲۷ براستی همانطوری که درقاعدهٔ است (او) برسم در دست با یک گوشواره چهار گوشهٔ زرین جلوه گر است (آن) اردویسور ناهید سیار شریف یک طوقی بدور گلوی نازنین خود دارد او کمربند بمیان می بندد تاسینه هایش ترکیب زیبا بگیرد و تا آنکه او مطبوع واقع شود ❀

۱۲۸ در بالای (سر) اردویسور ناهید تاجی با صد ستاره آراسته گذارده (یک تاج) زرین هشت گوشه بسان چرخ ساخته شده بانوارها زینت یافته (یک تاج) زیبای خوب ساخته شده که از آن چنبری پیش آمده است ❀

۱۲۹ اردویسور ناهید جامهٔ از پوست ببر دربردارد از سیصد ببری که چهار بچه زاید (از ببر ماده) برای آنکه ببر ماده زیباترین است چه موی آن انبوه تر است ببر یک جانور آبی است در صورتی که پوست آن در وقت معین تهیه شود بنظر مانند سیم و زر بسیار میدرخشد ❀ ☆

☆ کلمه ای که ما به ببر ترجمه کردیم در اوستا بَوْرِي vaoiri میباشد و این کلمه نیز بهمین املاء بمعنی شهر نامل است که ذکرش گذشت

در این جا ببر بفتح باء اول و سکون باء ثانی وراء که جانوري است درنده ببزرگی شیر و در عربی موسوم به نمر و به لاتینی تیگریس tigris مقصود نیست بلکه تَبَرْ بفتح باء اول و و ثانی و سکون راء مقصود است و آن جانوری است شبیه بگربه دشتی آن را نیز وَبَرْ گویند در لاتینی فیبر fiber در الپانی قدیم بیبر Bibar و حالیه بیبر Biber ودر انگلیسی بیور beaver و در روسی بِبرُو bobrŭ خوانند در سانسکرت ببهرو babhru یعنی سرخ تبره (بور) میباشد !

این جانور بخاصیت رنگ مخصوصش چنین نامیده شده است در فرانسه موسوم است به کاستور castor پوست آن بسیار قیمتی است هم چنین دوغده ای که در زیر دُم دارد در طب باسم کاستور اُوم castoréum معروف و از دواهای پربهاء است و آن عبارت از دو ماده خوشبو است که در طب قدیم ایرانی نیز باسم جند بیدستر معروف است و بفارسی آش بچگان گویند در بحرالجواهر مندرج است «جند بید ستر هو خصیه حیوان فی‌البحر و له قشر رقیق ینکسر بادنی مس قال‌الدّمیری هو حیوان کهیئةالکلب لیس کلب‌الماء و یسمّی‌القندز و لایوجد الاّ فی بلاد القفجاق و مایلیها و یسمّی‌السمور ایضا . . . » درتحفةالمؤمنین مندرج است «جند بفارسی آش نامند و آن شبیه بخصیه است وحیوان اومائی‌است و در انهار عظیمه بیشتر یافت میشود و از یك سگ بسیار کوچکتر و موی او سرخ مایل بسیاهی و در خارج آب تعیش میکند و در دیلم او را شنگ نامند »

Kulturpflanzen und Haustiere von Hehn S. 15

١٣٠ [illegible]

۱۳۰ اینک مرا ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور ناهید خواهش این کامیابی

در خصوص قندُز حیوانی که از آن جُند بیدستر استخراج کنند برهان قاطع چنین مینویسد قندز بضم اول بروزن هرمز جانوري است شبیه بروباه و پوستی باشد که سلاطین پوشند و کلاه نیز سازند و بعضی گویند جانوري است شبیه بسگ و در ترکستان بسیار است و بعض دیگر گویند سگ آبی است و آش بجهاً که جُند بیدستر باشد خصیه او است

در برهان قاطع نیز لغت بَیَر ضبط است بَیَر بفتح اول و ثانی و سکون راء جانوري باشد صحرائي شبیه بگربه لکن دُم ندارد و از پوست آن پوستین سازند ، فرهنگ انجمن آراي ناصري نیز آن را جانوری مانند گربه ولی بی دُم نوشته است هیچ شکی در این نیست که بوری اوستا همان فیبر لاتینی است که در تمام زبانهای هند و اروپائي با اندك تفاوتي موجود است دارمستتر بخطا رفته آن را به لوتر loutre ترجمه کرده است بجای آنکه کاستور castor ترجمه کند در پهلوی بَورك و بفرك و در فارسی وَبَرو بَیَر شده است این جانور بخصوصه دم بزرگ پهنی دارد اما بی مو در علم جانورشناسی میخوانیم که قسمت عمده معماری این جانور برای ساختن لانه دو مرتبه منظم و مرتب در کنار رودها بواسطه همین دُم انجام میگیرد از فقره ۱۲۹ آبان یشت برمیآید که از زمان بسیار قدیم ایرانیان از پوست بَیَر لباس میساخته اند فردوسی نیز در خصوص هوشنگ مینویسد که او است کسی که آهن از سنگ و آتش از سنگ پدید آورد و از پوست جانوران پوشاك ساخت

ز پویندگان هر که مویش نکوست بکشت وز ایشان برآهیخت پوست
چو سنجاب و قاقم چو روباه نرم چهارم سمور است کش موی گرم

گذشته از این داستان هرودت هم در تاریخ خود (IV, 109) از لباس پوستین خبر میدهد بندهش بَیَر را از اقسام سگ میشارد در فصل ۱٤ فقره ۱۹ مینویسد که ده قسم سگ موجود است از آنجمله از بورك آپیك (وَبَرآبی) اسم میبرد و بخصوصه قید میکند که آن را بیر سگ آبی گویند

در مینوخرد نیز در فصل ۳٦ فقره ۱۰ بیور آوی نامیدهٔ شده است

بنظر میرسد که در فقره ۱۲۹ از جملهٔ (براي آنکه بیر ماده زیباترین است . .) تا آخر فقره تفسیر بوده که بعدها جزو متن شده است

در فقره مذکور مندرج است که جامه ناهید از سیصد پوست بَیَر میباشد نظر باینکه ممکن است طول این جانور بیك زرع برسد ۱۲ پوست آن از برای یك جبه کافی است لابد ناهید فرشته آب بی اندازه بزرگ و رسا و برومند تصوّر شده که سیصد پوست برای جبه اش لازم است دگر آنکه از بَیَری که چهار بچه زاید سخن رفته است در علم جانورشناسی نیز مندرج است که این جانور معمولاً سه یا چهار بچه میزاید و مدت حمل آن چهارماه است

در متن قید شده است بیَر آبی (أو پاپ ...) این قید هم بسیار بجا ست چه بَیَرهائی که در آب زندگانی میکنند پوستشان بیمصرف و بسیار کم قیمت است دگر آنکه قید شده است بَیَری که در وقت معین تهیه شده مانند سیم و زر میدرخشد در جانور شناسی نیز میخوانیم که صید بَیَرها از وسط پائیز شروع شده تا بآغاز بهار طول میکشد بخصوصه موی آنها در این فصل بسیار خوب و انبوه است در انجام متذکر میشویم که بَیَر در ایران قدیم زیاد بوده است باآنچه پولاك مینویسد هنوز هم در رودهائی که بحزر میریزد این جانوران دیده میشود (Polak, Persien I, 188)

نگفته نگذریم که بیر بیان جامه جنگ رستم از آنچه غالباً در شاهنامه ذکری شده است ماد آور پوستینی است که از پوست بَیَر بوده هرچند که معنی بیان را نمیدانیم چیست

(...) ....

است که من بسیار معزّز بسلطنت بزرگ برسم (آن سلطنتی) که در آن بسیار غذا تهیه میشود بهره و بخش (هر یک) بسیار است (بآن سلطنتی) که با اسبهای شیهه زننده و گردونه های (خروشنده) و تازیانه های طنین براندازنده است (بآن سلطنتی) که در آن خوراك فراوان و آذوقهٔ ذخیره شده است بآن سلطنتی که در آن چیزهای معطّر موجود است و در انبارش آنچه دل کسی بخواهد و آنچه از برای زندگانی خوش بکار آید فراوان باشد ٭ ٭

۱۳۱ اینک مرا ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور ناهید خواهش داشتن دو چالاك میباشد یک چالاك دوپا و یک چالاك چهارپا این چالاك دو پا برای آنکه در جنگ چست و چالاك است و در (میدان) رزم گردونه را بخوبی تواند راند این چالاك چهار پا برای آنکه هردوجناح سنگر فراخ لشکر دشمن را برهم تواند زد از چپ براست و از راست بچپ ٭٭

۱۳۲ برای این ستایش برای این نیایش از پی (آنچه نثار میشود) باین جا آی ای اردویسور ناهید از آن (کره) ستارگان بالا بسوی زمین آفریده اهورا بسوی زور نیاز کننده بسوی نثار سرشار (بشتاب) برای یاری کردن خواستاری را که تو نجات می بخشی (برای یاری) کسی که زَوْر آورد و از ره راستین قربانی کند تا آنکه همه دلاوران مثل کی کشتاسب بخان و مان برگردند

برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند میستایم ٭٭

٭ این فقره بخوبی یاد آور مجد و جلال ایران قدیم است و سلیقه مخصوص ایرانیان را از برای تجمل و زینت نشان میدهد همان مجد و جلالی که بتوسط مورّخین از شاهنشاهان هخامنشی و ساسانی بما خبر رسیده است اسب و گردونه و مطبخ بزرگ و خوراك فراوان لازمه شرافت ایرانیان قدیم بوده است ۱

۱ رجوع کنید به L'Empire des Sassanides par Christensen p 88—106.

١٣٣ ...(٢) ... ...

...

...(١)...

...

...(١)...

...

...(١)...

...

...(١)...

...

...(١)...

۱۳۳ یتا اهو . . . . . .
درود میفرستم بآبهای نیک مزدا آفریده و باردوبسور ناهید مقدس
اشم وهو . . . . . .
اهمائی رئسچه ۱

۱ رجوع شود بفقره ۳۳ از هرمزدیشت

خورشید

خورشید در اوستا هوَر خشئتَ (hvare-xšaeta) و در پهلوی خورشت گویند در گاتها هوَر بدون شئتَ آمده است در سایر قسمتهای اوستا نیز مکرراً تنها دیده میشود [1] هرچند که کلمه خور فارسی همان هوَر اوستائی است فقط مثل بسیاری از کلمات دیگرها به خاء تبدیل یافته است ولی لغت دیگری در زبان ادبی ما باقی مانده که درست تلفظ قدیم خود را محفوظ داشته است و آن کلمه هور میباشد فردوسی گوید

ز عکس می زرد و جام بلور سپهری شد ایوان پر از ماه و هور

شئت صفت است بمعنی درخشان و درفشان بعدها جزء این کلمه گردیده خورشید گفتند چنانکه جم در گاتها بدون شئت میباشد [2] بعدها بآن پیوسته جمشید شد [3] تا بقاعده کلّیه که های اوستا در وید برهمنان سین است در سانسکریت سوَرْ svar بجای هور میباشد و سول sol لاتینی نیز از همین اصل است خراسان نیز که از قدیم تا بامروز اسم ایالت شرقی ایران است بمعنی مشرق است [4] چه جزء اخیر این اسم آسان بمعنی برآینده و بالا رونده است معنی ای که فخرالدین گرگانی در منظومه خویش موسوم به ویس و رامین از خراسان کرده است بکلی درست است

بلفظ پهلوی هرکس سر آید خراسان آن بود کز وی خور آید
خراسان پهلوی باشد خورآمد عراق و پارس را زو خور بر آمد

---

۱ رجوع کنید به گاتها یسنا ۳۲ قطعه ۱۰ و یسنا ۵۰ قطعه ۱۰ و وندیداد فرگرد ۹ فقره ۱٤ و فروردین یشت فقره ۱٦ ورشن یشت فقره ۲۵ و یسنا ۲ فقره ۱۱ و یسنا ۷۱ فقره ۹

۲ رجوع کنید به یسنا ۳۲ قطعه ۸

۳ رجوع کنید به آبان یشت فقره ۲۵ و فروردین یشت فقره ۱۳۰ و یسنا ۹ فقره ٤ مخصوصاً بفرگرد ۲ وندیداد

٤ رجوع کنید به بندهش فصل دوم

خراسان است معنی خور آبان کجا زو خور برآید سوی ایران [۱]

لغت دیگری که امروز از برای خورشید استعمال میکنیم کلمه آفتاب است مرکّب است از کلمه آب که در اینجا بمعنی روشنی و درخشندگی است و از تاب بمعنی تابیدن و گرم کردن در کلیّه اوستا هور و یا هور شئت هم بمعنی قرص خورشید و کره آفتاب آمده و هم از آن فرشته ای اراده شده است در جاهائی که بمعنی آفتاب است غالبا با ستارگان و ماه یکجا ذکر شده است در فروردین یشت گوید «بواسطه فر و شکوه فروهرها خور و ماه و ستارگان در بالا راه خود میپیمایند» [۲] در رشن یشت گوید «تو ای رشن مقدّس اگر هم در بالای قلّه کوه هرایتی Haraiti برای احاطه کردن بستارگان و ماه وخورشید باشی ما ترا بیاری خواهیم خواند» [۳]

در وندیداد اهورامزدا در جواب زرتشت که از او میپرسد چه فروغی است که از قصر جمشید میتابد گوید« آنها فروغهای جاودانی ستارگان و ماه و خورشید است که در هر سال یکبار در آنجا طلوع نموده غروب میکنند» [۴] بسا در اوستا این سه یکجا نامیده شده بآنها درود فرستاده میشود [۵] و نیز در وندیداد آمده که خور و ماه و ستارگان برخلاف میل شان بناپاکان میتابند [۶] غالباً صفات جاودانی و با شکوه و تند اسب و غنی از آن خورشید است [۷] در آغاز

---

۱ ویس و رامین چاپ کلکته ۱۸۶۵ ص ۱۱۹ دیوان مذکور دارای ۹۰۰۰ بیت میباشد موضوع آن داستان عشقبازی ویسه یا ویسو دختر شاه قارن است بارامین برادر شاه موبد سراینده آن فخرالدین اسعد استرابادی گرگانی است که در سال ۱۰۴۸ میلادی مطابق ۴۴۰ هجری آنرا برشته نظم کشیده است بنابر این سی سال پس از فردوسی داستان ویس ورامین بنا بخواهش عمیدالدین ابوالفتح مظفر نیشابوری که از طرف طغرل حاکم اصفهان بوده از پهلوی بنظم فارسی آورده شده است

۲ رجوع کنید به یشت ۱۳ (فروردین یشت) فقره ۱۶

۳ رجوع کنید به یشت ۱۲ (رشن یشت) فقره ۲۰

۴ رجوع کنید به فرگرد ۲ وندیداد فقره ۴۰

۵ رجوع کنید به یسنا ۲ فقره ۱۱ و یسنا ۷۱ فقره ۹ و گاه سوم (گاه ازیرن) فقره ۶

۶ رجوع کنید به فرگرد ۹ وندیداد فقره ۴۱

۷ رجوع کنید به یسنا ۱۶ فقره ۴ ورشن یشت فقره ۳۴ و دو سیروزه (بزرگ و کوچك) ۱۱

یشت ششم که مخصوص بخورشید است چنین گوید «ما خورشید فنا ناپذیر و با شکوه و تند اسب را خوشنود میسازیم» خورشید بواسطه عظمت و نور و فایده خویش همیشه نزد کلیه اقوام هندو اروپائی و سامی مورد تعظیم و تکریم بوده است از خود گاتها در جائی که گوید آموزگار گمراه کننده ستوران و خورشید را بزشتی یاد میکند [۱] بخوبی برمیآید که از زمان بسیار قدیم خورشید نزد ایرانیان دارای جنبه تقدّسی بوده است در هفت پاره که از قطعات قدیم اوستا است کالبد اهورامزدا مثل خورشید تصوّر شده است [۲] در جای دیگر آمده است که خورشید چشم اهورامزدا است [۳] چنانکه در وید سوریا sûrya (خور) چشم برخی از پروردگاران هندو مثل میترا و واروناvaruna میباشد [٤] در بندهش آمده است وقتی که کیومرث (نخستین بشر) از جهان در گذشت نطفه اش بکرهٔ خورشید انتقال یافته در آنجا پاك گشته محفوظ ماند یکی از وظایف خورشید تطهیر نمودن است از آنچه از وندیداد نقل کردیم که خورشید و ماه و ستارگان در خلاف میل شان ناپاکان متابند و آنچه از بندهش بما رسیده این مسئله بخوبی برمیآید و بعلاوه صراحةً در خود خورشید یشت آمده است که از برآمدن خورشید زمین و همه آبهای دریا و رود وغیره و کلیه موجودات که متعلّق بخرد مقدّس است پاك میشود ممدّ این عقیده نیز خبری است که از هرودت مانده است مؤرخ یونانی گوید اگر درمیان ایرانیان کسی مبتلا بمرض برص (پیسی) گردد باید بیرون از شهر منزل کند و با مردم معاشرت نه نماید ایرانیان گمان میکنند که مبتلایان باین مرض جرمی نسبت بخورشید مرتکب شده اند [۵] گفتیم که غالبا در اوستا خورشید با صفت تیز اسب و یا دارنده اسبهای تند آمده است در این تعبیر ایرانیان با کلیه اقوام هند و اروپائی و سامی مثل اشوریها شرکت دارند

---

۱ رجوع کنید به گاتها یسنا ۳۲ قطعه ۱۰

۲ رجوع کنید به هفت پاره یسنا ۳٦ فقره ٦

۳ رجوع شود به یسنا ۱ فقره ۱۱

٤ Parsisme par Vic. Henry Paris 1905 p. 50.

۵ رجوع کنید به Herodote I. 138 در آنجا یشت در یادداشت فقره ۹۲ مفصلاً از پیسی صحبت داشته ایم

یونانیان پروردگار خورشید هلیوس Helios راکه در نزد رُمها باسم سول sol پرستیده میشده پسر جوانی با خود زرین و بدور سرش اشعه ای از نور سوار گردونه چهار اسبه تصوّر میکرده اند پرستش هلیوس بدون شك از آسیا بیونان سرایت کرده است [۱] هم چنین در ریك وید گردونه سوریا surya با یك و غالبا با هفت اسب کشیده میشود [۲] از خود اوستا اطلاعات زیادي در خصوص خورشید بدست نمیآید فرشته فروغ و روشنائی مهر است که پشت دهم مخصوص باو است مفصلاً از او صحبت خواهیم داشت هرچند که مهر غیر از خورشید است و این مسئله بخوبی از خود اوستا برمیآید [۳] ولی از زمان قدیم این دو بهم مشتبه شده چه استرابون مینویسد که ایرانیان خورشید را باسم مهر میستایند .بمناسبت نزدیك بودن این دو باهم و بتدریج یکی پنداشته شدن آنان در اوستا غالبا از مهر صحبت شده و خورشید بدرجه دوم نزول کرده است بعدها که آئین مهر از آسیای صغیر برُم نفوذ نموده در آنجا مهر خورشید مغلوب نشدنی (sol invictus) نامیده شده است

روز یازدهم ماه خورشید یا خیر روز نامیده میشود در روز مذکور در دوسیروزه (کوچك و بزرگ) بآن درود فرستاده میشودبقول ابو ریحان بیرونی دی که اسم ماه دهم سال است نیز بخور ماه موسوم است در روز یازدهم همین ماه که خور روز باشد آغاز نخستین گهنبار سال است (مدیو زرم‌گاه) [۴] در مقاله دیگری از تقویم اوستائی و اعیاد مذهبی و شش گهنبار سال صحبت خواهیم داشت عجالةً در اینجا متذکّر میشویم که گهنبار مدیوزرم از روز خیر شروع میشودولی نه در دیماه بلکه در اردیبهشت ماه بقول بندهش گل مرو سفید مختص بخورشید است [۵] خورشید نیز مانند سایر ایزدان و فرشتگان

۱ رجوع شود به Mythologie der Griechen und Romer von Otto Seemann Leipzig 1910. S. 98.

۲ رجوع کنید به Erânische Alterthumskunde von Spiegel Bd 2 S. 69.

۳ رجوع کنید به مهریشت فقره ۹۵ و ۱۴۵ و به وندیداد فرگرد ۱۹ فقره ۲۸

٤ رجوع شود به آثارالباقیه چاپ پروفسور ساخو Sachau ص ۲۲۵ — ۲۲۶

برون رفت شادان بخرداد روز به نیك اختر و فال گیتی فروز فردوسی

۵ مرو اسم جنس گیاهی است قسمی از آن موسوم است به مرماهوس که آنرا نیز مرو سفید گویند کلیه این گیاه‌ها خوش بو است مرو سفید در المانی Weisse Malwe ترجمه گردیده است رجوع کنید به بندهش ترجمه یوستی Justi ص ۳۸ و به تحفة المؤمنین و بحرالجواهر

جزو اسامی خاص بوده و هست از آن جمله است این خُرداذ به که در طی مقالات از او اسم بردیم از آنکه همیشه خورشید در اوستا به تند اسب تعبیر شده بی شك خواسته اند از این تعبیر سرعت سیر آنرا بیان کنند بندهش سیر آنرا بشکل دیگری بیان کرده گوید سرعت سیر خورشید سه برابر سرعت پرش تیر بزرگی است که از کمان بزرگی بواسطه مرد بلند بالا و بزرگی پرتاب شده باشد سرعت سیر ماه سه برابر پرش تیر متوسطی است که از کمان متوسط بواسط مرد متوسط القامه پرتاب شده باشد آنچه تاکنون گفته ایم از مأخذ اوستائی بوده است از تاریخ ایران هم بخوبی برمیآید که خورشید در ایران قدیم مورد توجه بوده بسا در اخبار مورخین یونانی راجع بایران از گردونه خورشید و اسب خورشید اسم برده شده است

کز نفون مینویسد که در اعیاد گردونه خورشید را در ایران میگردانند [۱] کُرتیوس Curtius از اسب خورشید نام میبرد بعلاوه مینویسد که کورش بزرگ لشکریان خود را چنانکه عادت قدیم ایرانیان بوده پس ار برآمدن خورشید حرکت میداد [۲] هرودت میگوید پس ازآنکه داریوش با شش نفر دیگر از بزرگان فارس گاتای مغ (اسمردیس غاصب) را کشتند درمیان خود قرار دادند که اسب هر یك در روزي که معین کرده بودند در وقت برآمدن آفتاب اول شیهه زد او پادشاه ایران برگزیده شود [۳] هرچند که این خبر هرودت افسانه است و ارزش تاریخی ندارد چه سلطنت ایران پس از مردن کمبوجیا و بیرون آمدن تخت و تاج از غصب بداریوش که بزرگ و رئیس خانواده هخامنشی بود میرسید محتاج بقرار داد و مقدماتی نبوده فایده خبر هرودت فقط در این است که در افسانه ای راجع بایران باز از برخاستن خورشید و اسب صحبت شده است باز همین مورّخ مینویسد که در وقت لشکر کشی بضدّ یونان ایرانیان در داردانل پلی ساخته تا از آن گذشته داخل اروپا شوند پس از اتمام پل مُهیای حرکت شدند ولی صبر

---

۱ Xenophon Cyrapèdie VIII, 3, 9.

۲ Curtius III, 7.

۳ Herodote III, 81.

کردند تا روز بعد پس از برآمدن خورشید روانه شوند هرودت در طی این خبر همراه سپاهیانی که دسته دسته از پل میگذشتند در جزو با روُبنه از گردونه های مقدّس و اسبهای مقدس اسم برده است [۱] کتز یاس مینویسد که ایرانیان غالباً بخورشید سوگند یاد میکنند [۲] در جزو اخبار کرتیوس میخوانیم که خورشید علامت سلطنت و اقتدار ایران بوده در بالای چادر شاه صورت خورشید که از بلور ساخته شده بود میدرخشید [۳] در این جا متذّکر میشویم که امروز هم خورشید علامت ملی ایران و نقش بیرق و سکّه ما میباشد

درمیان ارمنیها که سابقاً مُتدّین بآئین ایران بوده اند گرچه امروز عیسوی هستند ولی بسا از آثار ستایش خورشید درمیان آنان باقی مانده است در سرودهای مذهبی آنان غالبا خورشید نشانه رحمت ایزدی است کسی که در وقت جان سپردن رو بطرف مشرق نگرداند علامت بدبختی است نزد آنان در وقتی که خورشید میتابد مرده بخاك سپرده میشود در بیرون از کلیسا در وقت نماز روی بمشرق می کنند مخصوصاً دّقت دارند که بستر ناخوش و تابوت مرده را بطرف مشرق بگذارند در شب زفاف پیش از آنکه عروس و داماد پای به بستر گذارند نگاهی بطرف مشرق می افکنند [٤]

گذشته از خورشید یشت که آن را خیر یشت هم میگویند و ترجمه آنرا ملاحظه میکنید در خورده اوستا یك خورشید نیایش هم داریم این نماز مختصر در صبح و ظهر و عصر خوانده میشود آنچه در آن متعلق بخورشید است از خورشید یشت استخراج گردیده سایر قطعاتش در ستایش اهورامزدا و امشاسپندان و فرشتگان است

---

۱ رجوع کنید بمقاله ناهید ص ۱٦۲ وبه Herodote VII, 54—55

۲ Ktesias Persica, 15.

۳ Curtius III, 7

٤ Erânische Alterthumskunde von Spiegel Bd. 2. S. 60—70

ಕಾಲಕ್ಕೆ ಸಲ್ಲಿಸಿದ ಸೇವೆಯನ್ನು ಗಮನಿಸಿ ಅವರಿಗೆ ಸಾಕಷ್ಟು ಗೌರವ ಸಂಭಾವನೆಗಳನ್ನು ಕೊಟ್ಟು ಸತ್ಕರಿಸಿದ್ದಾರೆ. ಅವರಲ್ಲಿ ಕೆಲವರಿಗೆ ಅಗ್ರಹಾರಗಳನ್ನು ಕೊಟ್ಟಿದ್ದಾರೆ. ಅಂಥ ಅಗ್ರಹಾರಗಳಲ್ಲಿ ಒಂದು ಕಾಲಕ್ರಮೇಣ ಅವರ ಸಂತತಿಯವರಿಗೆ ಸೇರಿದ್ದಾಗಿರಬಹುದು. ಅಂಥ ಸಂತತಿಯವರಲ್ಲಿ ಒಬ್ಬರಾದ ಈ ಶಾಸನದ ಕರ್ತೃ ಮಹಾಪ್ರಧಾನ ಸಂಧಿವಿಗ್ರಹಿ ಮಹಾಸಾಮಂತ ಅಗ್ರಹಾರದ ಮಹಾಜನರಿಗೆ ಆಜ್ಞಾಪಿಸಿ ಅಲ್ಲಿಯ ಕೆಲವು ಭೂಮಿಯನ್ನು ಅವರಿಂದ ಪಡೆದು ಅದನ್ನು ಅಲ್ಲಿಯ ಶಿವಾಲಯಕ್ಕೆ ಕೊಟ್ಟಿದ್ದಾನೆ.

خورشید یشت

خورشید جاودانی با شکوه (رایومند) تیز اسب را خوشنود مدازم «مانند بهترین سرور» زوت آن را بمن بگوید (زرتشت) «برطبق قانون مقدّس بهترین داور است» باید مرد پاکدین دانا آنرا بگوید ☆☆

۱ خورشید جاودانی با شکوه تیز اسب را میستایم
در هنگامی که خور با فروغ (خویش) بتابد [۱]
در هنگامی که خور روشنائی بتابد صد (و) هزار ار ایزدان مینوی برخاسته این فر را جمع کنند این فر را بسوی نشیب فرود آورند این فر را آنان در روی زمین اهورا آفریده بخش کنند برای افزودن بجهان راستی برای افزودن بهستی راستی ☆☆

۲ هنگامی که خور برآید زمین اهورا آفریده پاك شود
آب روان پاك شود آب چشمه پاك شود آب دریا پاك شود آب ایستاده پاك شود آفرینش راستی که از آنِ خرد مقدس است (سپنتا مینو) پاك شود ☆☆ [۲]

۳ اگرخور برنیاید دیوها آنچه درروی هفت کشور است نابود سازند ایزدان مینوی در این جهان مادی اقا متکاهی نیابند (و) آرامگاه (بخویند) ☆☆

---

۱ تفسیر پهلوی در این جمله شرح داده مینویسد از آن برآمدن خورشید اراده شده است

۲ مقصود این است آنچه در ظلمت بواسطه جنود اهریمن آلوده گردیده در روز بواسطه اشعه خورشید پاك میشود

...

...

...

٤ کسی که خور جاودانی با شکوه تیز اسب را بستاید برای مقاومت کردن بضدّ ظلمت برای مقاومت کردن بضدّ تیرکی دیو آفریده برای مقاومت کردن بضدّ دزدان و راهزنان برای مقاومت کردن بضدّ جادوان و پریها برای مقاومت کردن بضدّ گزند مرشئون [1] چنین کسی اهورامزدا را میستاید امشاسپندان را میستاید روان خودرا میستاید همه ایزدان مینوی و جهانی را خوشنود میسازد (آری همان کسی) که او را خور جاودانی با شکوه تیز اسب را میستاید ۵۵

٥ من میستایم مهر دشتهای فراخ (و) هزار گوش (و) ده هزار چشم دارنده را
من میستایم آن گرزی که از مهر دارنده دشتهای فراخ بسر دیوها خوب نواخته گردد
من میستایم دوستی را آن بهترین دوستی که درمیان ماه و خور موجود است ۵۵

٦ برای فروغ و فرش من او را میستایم با نماز بلند بازوْر آن خورشیدجاودانی با شکوه تیز اسب را

---

۱ مَرَشئونَ (Marəšaona) اسم دیوی است در فرگرد ۱۸ از وندیداد در فقرات ۸ و ۹ آمده است «زرتشت از اهورامزدا پرسید ای خرد مقدس چه آسیبهائی ممکن است که از مَرَشئون متوجّه انسان شود اهورامزدا در پاسخ گفت ای سپنتمان زرتشت ممکن است که او بواسطه آتین بدخویش کسی را گمراه نموده برآن دارد که در مدت سه سال پی در پی از تحصیل علم دینی باز بماند که کسی گاتها نسراید و آب نیك را نستاید»
مَرَشئونَ ;sd3;d3;sd3 صفتی است که از مرشون آمده در فرگرد ۱۹ از وندیداد در فقرات ۱ و ۲ و ٤۳ و فروردین یشت فقره ۱۳۰ استعمال شده است در تفسیر پهلوی سیج نهان روان ترجمه شده است در فصل ۲۸ از بندهش در فقره ۲٦ گوید سیج دشمنی است که فنا و زوال آورد
در باب ۳۲ از صد در بندهش عین عبارت فارسی راجع باین دیو چنین است در دین به پیداست که دروجی است (دیو دروغ) آنرا سیج خوانند شرخانه که کودك بود آن کوشد تاگزندی بدان خانه رساندش
بارتولومه مَرَشئون را این طور معنی کرده است فراموشی آورنده این معنی نیز از فقره ۹ از فرگرد ۱۸ وندیداد که در فوق ذکر شده برمیاید ذکر دزدان در این فقره بمناسبت شغل آنان است در شب هنگام غیبت خورشید

خورشید جاودانی با شکوه تند اسب را ما میستائیم با هوم آمیخته بشیر با برسم با زبان خرد با بندار و گفتار و کردار با زور و با کلام بایع بنگهها نام . ۵۵

۷ یتا اهو . .

درود میفرستم بخورشید جاودانی با شکوه نیر اسب

اشم و هو . ۵۵ [۱]

۱ رجوع کنید بهرمزدیشت فقره ۳۳

ماه

از جمله کلمات فارسی که در مدت چندین هزار سال تغییر نیافته لغت ماه میباشد چه در اوستا و کتیبه هخامنشیان نیز ماه آمده است 𐬨𐬀𐬎𐬎 و در سانسکریت ماس گویند دائره اطلاعات ما در خصوص آن بسیار تنگ است یشت هفتم که مختص به ماه است بسیار کوتاه و مطالبی از آن بدست نمیآید ولی بطور اجمال میدانیم که ماه هم مانند خورشید ستوده و مورد تعظیم و تکریم بوده چه در شب تار در مقابل دیو ظلمت که جهان را در پرده تیره پیچیده دیدگان بشر را از دیدار محروم میدارد ماه یگانه مشعل ایزدی است که پرده ظلمت دریده سرّ عفریت سیاه را فاش میکند ماه در اوستا چنانکه در فارسی بمعنی سیّاره معروف و ماهتاب است و هم اسم مدّت سی روزی است که قمر در پانزده روز از آن در افزایش و پانزده روز دیگر در کاهش است [1] زرتشت پیغمبر ایران دلداده حُسن صنعت ایزدی از اهورامزدا میرسید کیست که بخورشید و ستارگان راه سیر بنمود از کیست که ماه گهی پر است و گهی تهی [2]

در مقاله خورشید گفتیم که ماه و خورشید و ستارگان غالباً در اوستا باهم ذکر شده است هم چنین غالباً مهر و تشتر (تیر) و انیران (روشنائی بی پایان) با آنها یکجا آمده است [3] در فروردین یشت گوید ما درود میفرستیم به فروهر های پاکان که بستارگان و بماه و بخورشید و با نیران راههای مقدس بنمودند چه پیش از این مدّت زمانی بواسطه ضدّیت دیو ها غیر متحرك بود [4] در مهر یشت آمده است ما میستائیم مهر را که گاهی پیکر خود را مانند ماه میدرخشاند [5] گذشته از این فقرات بسا در اوستا بر میخوریم که بخصوصه ماه مورد

---

۱ رجوع کنید به ماه یشت فقره ۲
۲ رجوع کنید به گاتها یسنا ٤٤ قطعه ۳
۳ رجوع کنید به یسنا ۱ فقره ۱۱
٤ رجوع کنید به فروردین یشت (یشت ۱۳) فقره ۵۷
۵ رجوع کنید به مهریشت (یشت ۱۰) فقره ۱٤۲

تعظیم است [۱] غالباً ماه تشکیل دهنده تخمه و نژاد ستوران نامیده شده است [۲] در هیچ جای اوستا مناسبتی از برای این تعبیر دیده نمیشود فقط بتوسط کتاب بندهش وجه مناسبی بدست میآید در مقاله خورشید گفتیم که کره خورشید پاك کننده و نگهبان نطفه نخستین بشر (کیومرث) میباشد بقول بندهش کره ماه حافظ نطفه ستوران و جانوران است درکتاب مذکور آمده است نخستین آفریده اهورامزدا ورزاو (گاونر) بوده اهریمن دیو آز و رنج و گرسنگی و ناخوشی را برای آزار و گزند آن گماشت ورزاو از آسیب دیو لاغر و ناتوان گردیده تا آنکه جان سپرد در هنگام مردن از هریك از اعضایش ۵۵ قسم از حبوبات و ۱۲ قسم گیاه درمان بخش بوجود آمد آنچه از نطفه آن پاك و توانا بود بکره ماه انتقال یافت در آنجا بواسطه نور سیّاره تصفیه گردید و از آن یك جفت جاندار نر و ماده پدید گشت و از آنها ۲۸۲ جانوران دیگر تولدّ یافت در هنگامی‌که ورزاو جان میسپرد روان آن (گوشورون) از کالبدش بدر آمده در مقابل آن ایستاد چنان خروش برکشید که گوئی هزار مرد باهم فریاد برآورده باشند آواز برداشت ای هرمزد کشور مخلوقات را بکه سپردی اعمال زشت زمین را و بران نمود گیاه و رستنی بی آب ماند کجاست آن مردی که تو وعده آفریدن نمودی کسی که آئین رستگاری و نجات آورد هرمزد در پاسخ گفت ای گوشورون رنج تو از اهریمن است اگر آن مردی که از من بیمان رفت امروز وجود داشتی هر آینه اهریمن چنین گستاخ نگشتی آنگاه گوشورون بکره ستارگان بشتافت گله از سر بگرفت پس از آن بکره ماه در آمد بار خروش شکوه برآورد پس از آن بفلك خورشید شتافت در آنجا هرمزد فروهر زرتشت بدو نمود و گفت این است آن کسی‌که خواهم آفرید و آئین نجات خواهد آورد آنگاه گوشورون خوشنود گشته پذیرفت که وسیله تغذیه مخلوقات گردد [۳] بقول ابو ریحان بیرونی ایرانیان عهد او

---

۱ رجوع کنید به تیریشت (یشت ۸) فقره ۱ و مهریشت فقره ۱۴۵ و بفقراتی که در مقاله خورشید نشان دادیم

۲ رجوع کنید به یسنا ۱ فقره ۱۱ و یسنا ۱۶ فقره ٤ و وندیداد فرگرد ۱ فقره ۸ و وندیداد فرگرد ۲۱ فقره ۹ و سیروزه کوچك و بزرگ فقره ۱۲

۳ رجوع کنید به Bundahesh IV و Ormazd et Ahriman par Darmesteter p. 144–145.

چنین میپنداشته اند که گردونهٔ ماه بواسطه گاوی از نور که آنرا دو شاخ زرین و ده پای سیمین است کشیده میشود این گردونه درشب شانزدهم دیماه یکساعت ظاهر میشود کسی که آنرا مشاهده نموده حاجتی بخواهد کامروا میشود [1] .بمناسبت آنکه ماه حافظ جنس ستوران است بسا در اوستا مژبی گیاه و رُستنی نیز خوانده شده است [2] روز دوازدهم ماه موسوم است به ماه روز بقول بندهش گیاه روگس بماه تعلق دارد [3] ارداى ویراف در سر آسمان در دومین گام بکرُه ماه .بمقام هوخت یعنی آنجائی که کفتار نیك آرام دارد رسید و در آنجا گروهی از مقدسین را مشاهده نمود [4] هلال ماه بخصوصه یکی از علائم ایران قدیم بوده است در روی بیشتر مسکوکات پادشاهان ساسانی دیده میشود ترکهای عثمانی این علامت را که الحال نقش بیرق آنان است از ایرانیان گرفته اند [5] بقول حمزه اصفهانی بالای تخت بهرام بن بهرام هلال زرین نصب بوده است [6] یاقوت حموی از مسعر بن المهلهل نقل میکند که در بالای گنبد آذر گشسب آتشکده معروف شیز هلال سیمین برافراشته بوده است [7] گذشته از آنکه بشت هفتم مخصوص بماه است در خورده اوستا یك ماه نیایش هم داریم که در مدت سی روز ماه سه بار خوانده میشود در ماه نو و در وسط ماه وقتی که ماه پر است و در آخر ماه وقتی که دوباره ماه تیغه میشود نیایش مذکور نیز بسیار کوتاه است قسمتی از آن از ماه بشت و قسمت دیگر که در طلب حاجات ست از گشتاسب یشت استخراج شده است

۱ رجوع شود به آثارالباقیه ص ۲۲۶

۲ رجوع کنید به ماه یشت فقره ٤

۳ روگس در الباقی به rother kuh ترجمه شده است بقول یوستی آنرا نیز الك گوید در فارسی رنگ لاك را الك گویند و آن صمغ نباتست شبیه ترسان گیاه او بر شاخ و گلش زرد رجوع کنید به تحفه حکیم مومن و بحرالجواهر

٤ رجوع کنید به ارداى ویرافنامه فصل ۸

Jeremias Allgemeine Rehgions Geschichte, Munchen 1918 S. 124

٦ کتاب تاریخ سنی ملوك الارض والانبیاء چاپ برلن ص ۳۵

۷ رجوع شود به معجم البلدان در کلمهٔ در آغاز صفحه ۲٤ سهو نموده از مسعر بن المهلهل کسی که خود شخصه آذر گشسب آتشکده معروف شیز را دیده و یاقوت حموی از او نقل کرده است اسمی نبردیم مسعر بن المهلهل در اواسط قرن چهارم میلادی در دربار ساسانیان میزیسته و سفرنامهٔ داشته که بدبختانه از دست رفته است

گفتیم که در اوستا ماه نیز بشهور دوازده‌گانه سال اطلاق میشود و از برای آن مثال بسیار داریم [۱] در فرگرد اول وندیداد درجائی که ممالك ایران زمین شمرده میشود در فقره سوم چنین آمده است اهورامزدا گوید نخستین مملکتی که من بیافریدیم ایران ویج میباشد اهریمن در آنجا مار و زمستان سخت بدید آورد در آنجا ده ماه زمستان است و دو ماه تابستان این ماه ها برای آب و زمین و گیاه بسیار سرد است [۲] در خود اوستا اسامی تمام ماه های مذهبی بما نرسیده است فقط اسم هفت ماه در اوستا مندرج است بخصوصه اسم پنج ماه که اردیبهشت و تیر و شهریور و مهر و دین باشد در آفرینگان گهنبار بمناسبت شش عید مذهبی سال مذکور است و دوتای دیگر در جاهای دیگر اوستا است اسامی ما بقی بتوسط کتب پهلوی و کتب ابو ریحان بیرونی وغیره بما رسیده است متأسفانه از اسامی ماهها فرس نیز در کتیبهٔ داریوش بزرگ در بیستون بیش از نه ماه موجود نیست

۱ رجوع کنید به بسنا ۱ فقره ۸ و ۱۷ و آفرینگان گهنبار فقره ۱

۲ رجوع کنید صفحه ۹۰ یادداشت شماره ۳ آریانویج

ومن الأمثلة على ذلك: ما ورد في الحديث الذي رواه البخاري ومسلم عن أبي هريرة رضي الله عنه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: «لا يؤمن أحدكم حتى يحب لأخيه ما يحب لنفسه». فهذا الحديث يدعو إلى المحبة والإخاء بين المسلمين، ويجعل من صفات المؤمن الكامل أن يتمنى لغيره من الخير ما يتمناه لنفسه.

ومن الأمثلة على ذلك: ما ورد في الحديث الذي رواه البخاري ومسلم عن أبي هريرة رضي الله عنه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: «لا يؤمن أحدكم حتى يحب لأخيه ما يحب لنفسه». فهذا الحديث يدعو إلى المحبة والإخاء بين المسلمين، ويجعل من صفات المؤمن الكامل أن يتمنى لغيره من الخير ما يتمناه لنفسه.

ومن الأمثلة على ذلك: ما ورد في الحديث الذي رواه البخاري ومسلم عن أبي هريرة رضي الله عنه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: «لا يؤمن أحدكم حتى يحب لأخيه ما يحب لنفسه». فهذا الحديث يدعو إلى المحبة والإخاء بين المسلمين، ويجعل من صفات المؤمن الكامل أن يتمنى لغيره من الخير ما يتمناه لنفسه.

ومن الأمثلة على ذلك: ما ورد في الحديث الذي رواه البخاري ومسلم عن أبي هريرة رضي الله عنه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: «لا يؤمن أحدكم حتى يحب لأخيه ما يحب لنفسه». فهذا الحديث يدعو إلى المحبة والإخاء بين المسلمين، ويجعل من صفات المؤمن الكامل أن يتمنى لغيره من الخير ما يتمناه لنفسه.

ومن الأمثلة على ذلك: ما ورد في الحديث الذي رواه البخاري ومسلم عن أبي هريرة رضي الله عنه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: «لا يؤمن أحدكم حتى يحب لأخيه ما يحب لنفسه». فهذا الحديث يدعو إلى المحبة والإخاء بين المسلمين، ويجعل من صفات المؤمن الكامل أن يتمنى لغيره من الخير ما يتمناه لنفسه.

ماه یشت

ماه حامل نژاد ستوران را گوش یگانه آفریده را چارپایان گوناگون را خوشنود میسازیم [1] «مانند بهترین سرور» زوت آن را بمن بگوید (زرتشت) «برطبق قانون مقدس بهترین داور است» مرد پاکدین دانا آن را بگوید ۵۵

۱ درود (نماز) باهورامزدا درود بامشاسپندان درود بماه حامل نژاد ستوران درود بآن (ماه) نگریسته شده درود بآن (درهنگام) نگریستن ۵۵

۲ در چند مدت ماه در فزایش است در چند مدت ماه در کاهش است؟ در پانزده (روز) ماه می افزاید در پانزده (رور) ماه میکاهد مدت طول فزایش آن مثل مدت طول کاهش آن است همانطوری که مدت طول کاهش آن است همانطور مدت طول فزایش آن است از کیست که ماه گهی میفزاید و گهی میکاهد؟ ۵۵ [2]

۳ ماه مقدس حامل نژاد ستوران (و) سرور راستی را ما میستائیم اینك ماه را نگریستم اینك ماه را دریافتم بفروغ ماه درنگریستم از فروغ ماه

---

۱ کلمه ای که بحامل نژاد ستوران ترجمه شده است در متن گئو چیثرَ ⸗ههورداد میباشد یعنی تخمه و نطفه گاو در این جا گاو اسم جنس ستوران و چارپایان میباشد این کلمه در بهلوی به گوسفند تخمك و به گوسفند چهرك ترجمه شده است گوسفند در این جا نیز اسم جنس است از برای چارپایان و حیوانهای مفید و چهر بمعنی نژاد و تخمه است رجوع کنید بمقاله ماه و بخصوصه بمقاله گوش = درواسپ

۲ این جمله اخیر از گاتها یسنا ٤٤ قطعه ۳ میباشد

ومن الأمثلة على ذلك: (١) ... ومن الأمثلة على ذلك: (٢) ... ومن الأمثلة على ذلك: (٣) ... ومن الأمثلة على ذلك: (٤) ... ومن الأمثلة على ذلك: (٥) ... ومن الأمثلة على ذلك: (٦) ... ومن الأمثلة على ذلك: (٧) ... ومن الأمثلة على ذلك: (٨) ... ومن الأمثلة على ذلك: (٩) ... ومن الأمثلة على ذلك: (١٠) ... ومن الأمثلة على ذلك: (١١) ... ومن الأمثلة على ذلك: (١٢) ... ومن الأمثلة على ذلك: (١٣) ... ومن الأمثلة على ذلك: (١٤) ... ومن الأمثلة على ذلك: (١٥) ... ومن الأمثلة على ذلك: (١٦) ... ومن الأمثلة على ذلك: (١٧) ... ومن الأمثلة على ذلك: (١٨) ... ومن الأمثلة على ذلك: (١٩) ... ومن الأمثلة على ذلك: (٢٠) ... ومن الأمثلة على ذلك: (٢١) ... ومن الأمثلة على ذلك: (٢٢) ... ومن الأمثلة على ذلك: (٢٣) ... ومن الأمثلة على ذلك: (٢٤) ... ومن الأمثلة على ذلك: (٢٥) ... ومن الأمثلة على ذلك: (٢٦) ... ومن الأمثلة على ذلك: (٢٧) ... ومن الأمثلة على ذلك: (٢٨) ... ومن الأمثلة على ذلك: (٢٩) ... ومن الأمثلة على ذلك: (٣٠) ... ومن الأمثلة على ذلك: (٣١) ... ومن الأمثلة على ذلك: (٣٢) ... ومن الأمثلة على ذلك: (٣٣) ... ومن الأمثلة على ذلك: (٣٤) ... ومن الأمثلة على ذلك: (٣٥) ... ومن الأمثلة على ذلك: (٣٦) ... ومن الأمثلة على ذلك: (٣٧) ... ومن الأمثلة على ذلك: (٣٨) ... ومن الأمثلة على ذلك: (٣٩) ... ومن الأمثلة على ذلك: (٤٠) ... ومن الأمثلة على ذلك: (٤١) ... ومن الأمثلة على ذلك: (٤٢) ... ومن الأمثلة على ذلك: (٤٣) ... ومن الأمثلة على ذلك: (٤٤) ... ومن الأمثلة على ذلك: (٤٥) ... ومن الأمثلة على ذلك: (٤٦) ... ومن الأمثلة على ذلك: (٤٧) ... ومن الأمثلة على ذلك: (٤٨) ... ومن الأمثلة على ذلك: (٤٩) ... ومن الأمثلة على ذلك: (٥٠) ...

آگاهی یافتم امشاسپندان برخاسته آن فر را جمع میکنند امشاسپندان برخاسته آن فر را در روی زمین اهورا آفریده پخش میکنند ❀ ۱

٤ و در هنگامی که ماه روشنائی بتابد همیشه در بهار گیاه سبز از زمین بروید

اندر ماه پُرماه ویشپتث ۲

اندر ماه پاك (اشو) و سرور پاکي را ما میستائیم

پر ماه پاك و سرور پاکي را ما میستائیم

ویشپتث پاك و سرور پاکي را ما میستائیم ❀

٥ من میستایم ماه حامل نژاد ستوران را بغ ۳ رایومند فرهمند آبرومند تابندهٔ ارجمند دولتمند مالدار چست و چالاك سودمند سبزی رویانندهٔ آباد کنندهٔ بغ درمان دهنده را ❀

٦ برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند و با زَوْر میستایم ماه حامل نژاد ستوران را ماه پاك (اشو) حامل نژاد ستوران (و) سرور پاکي را ما میستائیم با هوم آمیخته بشیر با برسم با زبان خرد با پندار و گفتار و کردار با زَوْر و با کلام بلیغ

پنگهه ها تام . . . . ❀

۷ یتا اهو . . . . . .

درود میفرستیم بماه حامل نژاد ستوران بگوش یگانه آفریده بچاریایان گوناگون اشم وهو . . . . ❀ ٤

---

۱ در فقره ۱ خورشید یشت پیر چنین آمده است که ایزدان مینوی فر (فروغ و روشنائی) خورشید را برگرفته در روی زمین پخش میکنند

۲ اندرماه پُرماه ویشپت در متن [illegible] (آشَرَ مانگهه) [illegible] (پرنو مانگهه) [illegible] (ویشپتث) عبارت است از سه ترکیب ماه اولی در پهلوی اندرماه و دومی پُرماه شد سومی بهمان شکل اوستائی خود محفوظ مانده است اندرماه وقتی است که هنوز ماه تیغه است دومی وقتی است که دائره آن پُر باشد درسر سومی اختلاف است شاید آن وقتی باشد که ماه رو بکاهش است یندهش بزرگ مینویسد اندرماه عبارت است از اول ماه تا پنجم پرماه از دهم تا پانزدهم ویشپتث از ۲۰ تا ۲۵ این لغات در یسنا ۱ فقره ۸ ویسنا ۳ فقره ۸ نیز آمده از آنها فرشتگانی اراده شده است که موکل سه اوقات ماه میباشند

۳ بغ در این جا بمعنی خدا نیست بلکه بمعنی اصلی خود که بخت و بهره باشد استعمال شده است بنابر این بمعنی بخشنده است رجوع کنید بصفحه ٤۱ — ٤۲

٤ رجوع کنید بهرمزدیشت فقره ۳۳

تشتر

هرچند که دو یشت پیشین خورشید و ماه کوتاه و دائرهٔ اطلاّعات ما در خصوص آنها تنگ و محتاج بمدد خارجی بوده ایم برخلاف تشتر یشت مفصل و از این رو خود سرچشمه بسیار کافی است و بخوبی میتوانیم از روی مندرجات آن معرفتی بستاره تشتر یا فرشته باران بهمرسانیم مگر آنکه این یشت بسیار قدیم و با تعبیرات دقیق و شاعرانه بیان شده است برای فهم مندرجات آن از شرح و توضیحاتی ناگزیریم

تشتر در اوستا تیشتریه 𐬠𐬌𐬱𐬀 آمده است و در پهلوی تیشتر و در فارسی تشتر گوئیم تشتریَنی 𐬠𐬌𐬱𐬀𐬭𐬌𐬈𐬀𐬥 (tištryeinı) اسم جمعی از ستارگان است که در نزدیك تشتر میباشد و او را یاری و همراهی میکنند در فقره ۱۲ همین یشت از آنها اسم برده شده است

آنطوری که تشتر در اوستا تعریف شده ابداً شکی نمیماند که این ستاره شعری یمانی باشد بقول زمخشری در مقدمةالادب ستارهٔ که بنی خزاعه او را پرستیدند ابوریحان بیرونی شعریَ یمانی را بگذرنده تفسیر کرده است و گوید آن ستاره ایست بردهان کلب الجبارّ [1] ستاره مذکور در زبانهای اروپائی به سیریوس Sirius معروف است (Canicula) بنا بآنچه پلوتارك مینویسد از زمان بسیار قدیم هم میدانستند که تشتر ستاره شعری یمانیّه است چه مورّخ مذکور صراحةً از ستوده بودن این ستاره نزد ایرانیان اشاره کرده گوید «هرمزد سیریوس را نگهبان و پاسبان سایر ستارگان قرار داد» و این بکلی مطابق است با آنچه در خصوص تشتر در اوستا ذکر شده است در فقره ٤٤ از تشتر یشت آمده است «ما ستاره تشتر درخشان و با شکوه را تعظیم میکنیم که اهورامزدا او را سرور و نگهبان همه ستارگان برگزیده چنانکه زرتشت را برای مردمان»

۱ ابوریحان بیرونی در کتاب التفهیم کلب الجبار از صور کواکب
Constellation du Grand Chien

کلیه مستشرقین و دانشمندان اروپا تشتر را همان سیریوس نوشته اند ابداً مناسبتی ندارد که آنرا بعطارد یا مرکور Mercure ترجمه نموده تیر را با تشتر یکی بدانیم [1] از آنکه آیا تیر بمعنی عطارد و تشتر بمعنی شعری از یك ریشه و بنیان است و یا از دو اصل متفاوت درست معلوم نیست و مباحثهٔ در آن نتیجه مُسکتی نخواهد داد همینقدر میتوان گفت که تیر غیر از تشتر است هرچند که تشتر اوستائی در فارسی تیر هم گفته میشود یشت هشتم اوستا معمولاً به تیر یشت موسوم است و چهارمین ماه سال و روز سیزدهم هر ماه که باسم فرشته تشتر است تیر ماه وتیر روز گفته میشود بخصوصه در فصل پنجم بندهش آنچه راجع به تیر و تشتر آمده است قابل توجه میباشد در فصل مذکور سبعه سیّاره با سبعه ثابته در جنگ و ستیز است تیر (عطارد) بضد تشتر و بهرام (مریخ) بضد هفتورنگ وغیره ذکر شده است

تیری که بمعنی سهم است بی شك از تیگری 𐬠𐬌𐬐𐬁 Tigri میباشد که در اوستا استعمال شده است و تیگرَ 𐬠𐬌𐬐𐬁𐬭 Tigra صفت است بمعنی سر تیز

در خطوط میخی فرس در کتیبه بیستون تیگرَ خودَ Tigra-Xauda بمعنی خود سر تیز میباشد بنابر این ابدا ارتباطی باستاره تشتر ندارد

تشتر در فرهنگها بمعنی فرشته باران ضبط است و بسا آن را بمیکائیل ترجمه کرده اند لابد بمناسبت آنکه تشتر فرشته باران و ازاین رو فرشته ارزاق است اورا بمنزلهٔ میکائیل فرشته رزق دین یهود واسلام پنداشته اند چنانکه سروش مزدیسنا باجبرائیل یکی تصور شده است

در طی مقالات پیش گفتیم که خورشید و ماه و تشتر غالباً در اوستا باهم ذکر شده است یشتهائی که مخصوص بآنهاست نیز پهلوی همدیگر جای داده شده است

درگاتها اسمی از تشتر نیست در سایر قسمتهای اوستا غالباً بآن برمیخوریم همیشه درردیف سایر فرشتگان و ایزدان مثل مهر و آذر و آبان و امشاسپندان و

---

1 هوگ تشتر را همان ستاره عطارد Mercury دانسته است (Essays p. 200)

فر آریائی وغیره میآید [۱] در هر جا که ذکر شده فرشته باران از آن اراده گردیده است [۲] حتی در تفسیر فارسی خورشید نیایش تشتر بمنزل باران تعبیر شده است دو صفتي که همیشه از برای تشتر آمده اولی رایومند و دومی فرهمند میباشد مینو خرد آنرا اولین ستاره و بزرگ و نیك و ارجمند و فرهمند میخواند [۳] هیچ شکی نیست که ستارگان از زمان بسیار قدیم مورد توجه ایرانیان بود بخصوصه که در هوای خوش ایران فروغ آنها بخوبی نمودار و زینت شب سراپردگیان عالم بالاست گذشته از این در شبهای تار ستارگان در بیابانها راهنمای کاروان و رهروان است در همسایگی ایران در خاك بابل واشور باندازهٔ ستارگان توجه مردمان آن سر زمین را بخود کشیده که سر ساکنین را در مقابل فروغ خود فرود آورده پروردگاران و خداوندان واجب‌التعظیم گردیدند از پر تو ستاره پرستان آن سامان علم نجوم بوجود آمده و تا امروز شرف این علم قوم سومر راست همان قومی که بعد ها بابلیها بجای آن بستایش اختران پرداختند

اسامی ستارگان در اوستا

در اوستا اسم چهار ستاره محفوظ مانده است نخستین تشتر که موضوع این مقاله است دوم ستویس سوم هفتو رنگ چهارم وننـد هرچهار از ثوابت میباشد احتمال دارد که در فقره ۱۲ تشتر یشت اسم ستاره پروین که ذکرش بجای خود بیاید نیز محفوظ باشد از آنکه فقط صراحةً از این چهار اسم برده شده بمناسبت جهات اربعه مشرق و مغرب و شمال و جنوب آسمان است فرماندهی و پادشاهی هر یك از جهات چهارگانه با یکی از این ستارگان است ما بقی ستارگان فرمانبردار و زیر دست آنان هستند در فصل دوم از بندهش آمده است تیشتر خوراسان سپاهپت ستویس خوروران سپاهپت وننـد نیمروچ سپاهپت هفتو کرینك اباختر سپاهپت از اینکه این ستارگان سپهبد خوانده شده اند برای این است که اجرام سماوی نیز

۱ رجوع کنید به یسنا ۱ فقره ۱۱ و یسنا ۱۶ فقره ٤ و یسنا ۲۷ فقره ۲ و اشتات یشت (یشت ۱۸) فقره ٥ و ۷ و وندیداد فرگرد ۱۹ فقره ۳۷

۲ رجوع کنید به مینو خرد فصل ٦۲ فقره ٤۱ و ٤۲ و فصل ۷ بندهش

۳ رجوع کنید به مینوخرد فصل ٤۹ فقره ٥ و ٦

باهم در زد و خورد هستند همینطوریکه در روی زمین همیشه خوب خصم بد است و با آن در نبرد و جنگ دائمی است در آسمانها نیز ستارگان نیك با اختران نحس در جدال میباشند سپهسالاری لشکریان ستارگان مشرق به تشتر سپرده شده است ستویس امیرالغرب سپاه مغرب است فرماندهی کُلّ قوای ستارگان نیك شمال با هفتورنگ است ونند هم برای سر کردی افواج کواکب جنوب معین گردیده است

اینك چند کله در خصوص نگهبانان مغرب و شمال و جنوب گفته میرویم بسر تشتر ستویس بهلوی است کله اوستائی آن ستوَئس (satavaēsa) میباشد معنی لفظی آن صد چاکر دارنده است ☆ چنانکه خواهیم دید ستویس در عمل با رندگی یار و همراه تشتر میباشد و در چندین جای تیر یشت از او اسم برده شده است در فروردین یشت هم که در فقرات ۴۳ و ۴۴ از او ذکری شده مناسباتش با آب منظور است

متأسفانه نمیتوانیم بطور یقین بگوئیم که از ستویس کدام یك از ستارگان اراده شده است لابد نظر بعلائم و قرائن باید با حدس و احتمالات بسازیم دانشمند المانی گیگر احتمال میدهدکه ستویس یکی از ستارگان برج نسرالواقع باشد [۱] دارمستتر به ثُریّا حدس زده است [۲] کلن بارتولومه به دَبَران رفته است [۳]

در تعیین ستاره سومی که هفتورنگ باشد اشکالی نداریم چه این کله برخلاف ستاره ستویس هنوز در زبان ما باقی است و از آن بنات النعش با خرس بزرگ

☆ وبر Weber آن را بصد منزل دارنده ترجمه کرده است رجوع کنید به Weber: Überalt-Iranische Sternnamen, Gesammtsitzung von 12 January 1888.

۱ Ist diese Voraussetzung richtig, so musste der Satavaisa die Wega im Sternbilde der Lyra sein. Ok S. 313

۲ Peut-être Satavaēsa est-il identique aux Pléiades. Z. A. vol II p. 417

۳ Vielleicht ist der Aldebran gemeint, in dessen Nähe sich die Plejaden befinden Altir. Wort.

دَبَران را زمخشری به کوکرد ترجمه کرده است؟ گر ثور چو عقرب نشدی ناقص و بی چشم
بر قبضه شمشیر نشاندی دَبَران را

Urea Major اراده میشود تابدین هفت فلك سیر کنند هفت اختر
همچنین هفت بدیدار بود هفتورنگ فرّخی

هفتو رنگ در اوستا هپتو ایرنگ 𐬵𐬀𐬎𐬌𐬙𐬀𐬭𐬀𐬍𐬀 آمده است و معنی آن دارندهٔ هفت علامت و نشانهٔ میباشد جزء دومی این کلمه بمعنی رنگ است که در سانسکریت رنگ ranga باشد در لغت ساری عامیانه جزء دوم این اسم را اورنگ پنداشته آن را بهفت تخت معنی کرده اند بقول زمخشری در مقدّمة الادب این ستاره را نیز در فارسی هفت برادر گویند بخصوصه وظیفه هفتورنگ بسیار دشوار است چه سپهسالاری شمال با اوست همانطرفی که در آئین مزدیسنا شوم شمردهٔ شده دوزخ در طرف شمال واقع است مسکن دیوها و پری‌ها و جادوان است تمام بلایا و مصائب از شمال مُتوّجه ایران میگردد عجالةً بهمین قدر اکتفاء کرده تا بعد موقعی بدست آورده از نحوست شمال صحبت بداریم ولی در اینجا حسّ وطن پرستی مانع است که نگفته بگذریم و از بیداد روس همسایه شمال که کلبّه ذلت و بدبختی وطن مقدس ما ار اوست صرف نظر کنیم بشود که اختران شمال بدل روسها نابیده آنان را از اجرای اندیشه سیاه و انعدام قوم قدیم ایران که بتمدّن نوع بشر در پارینه خدمات شایان نموده است باز بدارند.

در فروردین یشت آمده است ما میستائیم فروهرهای توانای پاکان را که نه ونود و نهصد و نه هزار و نه بار ده هزار از آنها به نگهبانی ستاره هفتورنگ گماشته شده است در فصل ٤٩ مینوخرد گوید هفتورنگ بهمراهی ۹۹،۹۹۹ از فروهرهای پاکان و نیکان موظف است که در و گذر جهنم را محافظت کند و ۹۹،۹۹۹ دیوها و پریها و جادوان را که بضدّ کواکب ثابته و افلاك ایزدی هستند باز دارد و نگذارد که از ستیزه و خصومت آنها زیان و آسیبی وارد آید ستاره چهارمی وتند در اوستا وتنت 𐬬𐬀𐬙𐬀𐬥𐬀𐬍𐬀 آمده است از این ستاره نیز نمیتوانیم بطور حتم بگوئیم که کدام مقصود است بارتولومه احتمال میدهد که یکی از ستارگان نسرالواقع باشد(Wega)یشت بیست ویکم که مختصرین یشت است

مختص باوست در یشت مذکور از وئند بضد حشرات موذی استغاثه میشود در فصل ٤٩ مینوخرد آمده است که وئند برای محافظت دروازه و گذر البرز گماشته شده است آنجائی که در گرداگرد آن محل خورشید و ماه و ستارگان است درحرکت میباشد پریها و دیوها را نمیگذارد که خط سیر کواکب را باز دارند از این سه ستاره اخیر نسبةً در اوستا کمتر اسم برده شده است [1]

در دوسیروز فقره ۱۳ از تشتر و ستویس و وئند وهفتو رنگ یاد شده بآنها حامل نطفه آب و نطفه زمین و نطفه گیاه اسم داده شده است

ستاره تشتر در نیریشت

بزرگترین و مهّم ترین درمیان این ستارگان همان تشتر است که اینك بشرح یشت آن میپردازیم وظایف عمده تشتر در یشت هشتم مفصلاً مندرج است ولی پیش از مطالعهٔ آن دانستن مطالبی که در بندهش در فصل هفتم راجع به تشتر آمده است ومدّ فهم یشت مذکور است بسیار مفید میباشد

بندهش گوید «در آغاز وقتی که خرد خبیث بضّد خرد مقدس شروع بستیزه نمود تشتر نیز بیاری خرد مقدس برخاست تا وظیفه خود را دربارندگی بجای آورد از نیروی باد آب بسوی بالا انتقال یافت تشتر برهنمائی ایزد بورج (برز) [2] و فروهرنیکان یاری وهومن و ایزد هوم برای اجرای عمل خویش سه ترکیب بخود گرفت نخست بصورت مردی دوم بشکل اسبی سوم بقالب گاو نری (ورزاو) در آمد در مدت سی روز و سی شب درمیان فروغ پرواز نمود و از هر یك از ترکیب سه گانه خویش در مدت ده روز و ده شب باران شدید ببارید هر قطره ای از این باران بدرشتی پیاله ای بود از اثر آن باندازه یك قدمرد آب در روی زمین بالا آمد جانوران موذی هلاك و در سوراخهای زمین غرق شدند آنگاه باد ایزدی وزیدن گرفت تمام آبها را باقصیٰ حدود زمین راند از آن دریای فراخکرت (اقیانوس) بوجود آمد لاشه جانوران موذی در روی زمین بماند از آنها زهر و

---

۱ رجوع شود به رشن یشت (یشت ۱۲) فقره ۲٦ و بخورشید نیایش فقره ۸

۲ بقول دارمستتر ایزد برج اسم دیگر ایام نیات میباشد (Dar. Z A. vol. 2 p. 432.) که در هفتن یشت کوچك از آن صحبت داشته ایم

عفونت خاك را فرا گرفت براي آنكه زمين از زهر شسته و پاك شود دومين بار تشتر بشكل اسب سفيدي با سمهاي بلند بسوي دريا شتافت رقيب او ديو خشكي اپوش بصورت اسب سياهي باسمهاي گرد از پي خصومت بسوي وي دويد از يك فرسخ دور تشتر را به بيم و هراس انداخت تشتر براي پيروزي و رستگاري از اهورامزدا ياري طلب نمود خداوند بدو قوّت بخشيد چنين آمده است كه تشتر فوراً زور ده اسب جوان و ده شتر جوان و ده ورزاو جوان و ده كوه و ده رود بخود گرفت آنگاه ديو اپوش هراسيده يكفرسخ دور بگريخت از اين جهت است كه ميگويند قوّت يك تير باتشتر بوده چه يك فرسنگ مسافت پرش يك تير ميباشد پس از آن تشتر ديو اپوش را بمسافت يك هزار گام از دريا دور نمود و آب برگرفته بهتر از پيش ببارید قطرات بزرگ و كوچك هريك بدرشتي كله گاو و كله انسان بدرشتي يك مشت و يك دست فروبارید در مدت اين بارندگي ديوهاي سپينچكر (spinčakr) [1] و ديو اپوش بضد تشتر كوشيدند آتش وازيشته (vāziśta) از گرز تشتر شراره كشيده سپينچكر را هلاك نمود از اين ضربت گرز خروش بزرگي از نهاد سپينچكر برخاست اين خروش همان است كه هنوز هم پيش از بارندگي از رعد شنيده ميشود آنگاه تشتر در مدت ده شبانه روز باران فروريخت چرك و زهري كه از جانوران موذي در روي زمين مانده بود با آب مخلوط گرديد از اين رو است كه آب شور پديد آمد پس از انقضاي مدت سه روز دگر باره باد برخاست آبها را بانتها حدود كرهٔ زمين براند از آن است كه سه درياي بزرگ و ۲۳ درياي كوچك تشكيل يافت» بندهش در فصل يازدهم گويد «زمين پيش از بارندگي تشتر يك قطعه بود درياهاي روي زمين از اثر بارانهاي او بوجود آمد و زمين را بهفت كشور منفصل از هم تقسيم نمود»

در خود اوستا فقط از زد و خورد فرشته باران با ديو خشكي صحبت

---

۱ از ديو سپينچكر رقيب تشتر در خود تشتر يشت اسمي برده نشده است ولي در فرگرد ۱۹ وندیداد فقره ٤٠ از سپينجغرا Spenjaghra و آتش وازيشته كه او را هلاك نمود ذكر شده است

شده است از تشکیل دریاها سخنی نیست دگر آنکه در بندهش ستیزه تشتر و اپوش فقط در آغاز آفرینش مفهوم میشود امّا در تشتر یشت این جنگ دائمی است همیشه در فصل باران دیو قحطی و خشکسالی در مقابل فرشته رزق کوشاست اینک ببینیم که چرا تشتر اینهمه در نزد ایرانیان ستوده و معظّم است در خود تشتر یشت فقره ۲ ه اهورامزدا بزرتشت میگوید که من تشتر را مثل خود شایسته حمد و ثنا آفریدم دلیلش نیز در طیّ فقرات یشت بیان شده است برای آنکه تشتر فرشته باران است از اوست خوشی و خرّمی و روزی ممالک آریائی در مملکت کم آب و خشک و گرم ایران باران و آب از بزرگترین نعمتهای خداوند بشمار است تا گزیر فرشته باران بایستی عزیز و محترم باشد

چرا تشتر ستاره باران خوانده شده است

پس از دانستن این مقدمات باید دید که مناسبت میان تشتر یا شعرای یمانی و باران چیست که این ستاره را نیز فرشته باران دانسته اند بخصوصه دانستن این وجه مناسبت لازم است چه مندرجات تشتر یشت در اول نظر بسیار شگفت آمیز میباشد امّا پس از اندك تفکّری در آن خواهیم دید که کلیه مضامینش مطابق با واقع و بسیار طبیعی است مگر آنکه عوارضات ساده و طبیعی را که خود همیشه در طی زندگانی ناظر آنها هستیم با یك زبان مذهبی و تعبیرات شاعرانه بیان کرده اند نخست باید دانست که تشتر یا شعرای همیشه در افق دیده نمیشود تابستان و بخصوصه امرداد و شهریورماه اوقات جلوه و کارتشتر است

در تیرماه همان ماهی که باسم تشتر است این ستاره طلوع میکند در آخر ماه مذکور در طرف صبح در آسمان دیده میشود بخصوصه در ماه بعدش پیش از برآمدن خورشید بسیار باشکوه در طرف مشرق میدرخشد در بحبوحه تابستان در فصلی که دل خاك از تشنگی چاك چاك گیاهها سوخته و درختان پژمرده ستور و مردم چشم به بخشایش ایزدی و باران رحمت دوخته تشتر مانند پیک خدائی سر از گریبان افق بدر کرده مژده رحمت میرساند در فقره پنجم تشتر یشت گوید« چارپایان خرد و بزرگ و مردم مشتاق دیدار تشتر

هستند کي دگر باره ستاره باشکوه و درخشان طلوع خواهد نمود کي دگر باره چشمه های آب بستبری شانه اسبی جاری خواهد شد» از آنکه تشتر در موقع معین از سال دیده میشود از فقره فوق و فقره یازده بخوبی برمیآید در جائي که تشتر باهورامزدا میگوید «اگر مردم مرا چنانکه سایر ایردان را میستایند نام برده تعظیم و تکریم بجای آورند هرآینه من در موقع معین سال در مدّت یک شب یا دو شب یا پنجاه شب بدر آمده خود را بپاکان و نیکان خواهم نمود» راست است فوراً پس از مشاهده شدن تشتر باران نمیبارد ندرة در ماه امرداد و شهریور در ایران باران دیده میشود اوستا هم میان جلوه اولین تشتر و ریزش باران مدت زمانی فاصله قرار میدهد همانطوری که از بندهش نقل شده است تشتریشت نیز گوید در ده شب اوّلی تشتر بصورت پسر جوان پانزده ساله باچشم درخشان و بالای رسا در فروغ پرواز میکند در ده شب دیگر بشکل و رزاو زرین شاخ جلوه مینماید در ده شب آخرین ترکیب اسب سفید زیبائی گرفته با گوشهای زرین و لگام زرنشان بسوی اقیانوس وُاوروکشَ [illegible] که در پهلوی فراخکرت گویند شتافته تا از آنجا آب برگیرد دیو خشکی اپئوشَ [illegible] بشکل اسب مهیب سیاه باگوش و یال و دُم کل (بی مو) در مقابل او آید از آنکه رقیب تشتر دیوخشکی مهیب و سیاه وکل تعبیر شده است با حال تا بستان ایران که زمین از تشنگی سوخته و تیره و از زینت گیاه محروم مانده کل شده مناسبت تام دارد در نزدیک اقیانوس فرشته باران تشتر و دیو خشکی ایوش بهم درافتند در مدّت سه شبانه‌روز جنگ آنان طول کشد تشتر شکست یافته بمسافت یک هاثرَ [illegible] hâthra یا هزار گام از فراخکرت رانده شود فرشته باران خروش هائم برآورده بدرگاه اهورامزدا بنالد و ای برمن افسوس بدین مزدا دریغ بآبها و گیاهها اگر مردم از پی شکرانه نعمت مرا میستودند و خیرات میکردند هرآینه من قوّت گرفته بدیو خشکی غالب میشدم آنگاه اهورامزدا به بندگان رحم آورد بفرشته باران دلداری دهد و بد و زور و توانائی بخشد پس از آن تشتر بضد اپوش بشتابد و جنگ از سرگیرد چندان بکوشد تا برقیب چیره گشته اورا هزار گام از فراخکرت

دور نماید بانگ شادمانی برآورده گوید ای اهورامزدا خوشا بمن خوشا بدین مزدا خوشا بآبها و گیاهها خوشا بممالک روی زمین آنگاه تشتر با قیانوس در آید دریا را بجوش و خروش در آورد از سینه دریا امواج برخیزد طغیان و تلاطم بدید آید در سواحل هیجان و انقلاب عجیبی برپا شودفرشته ستویس نیزبیاری آید از طرف کوه هند مه برخیزد و ابر بجنبش در آید باد جنوب وزیدن گیرد ابر و مه را از پیش براند باران وتگرگ را بدشتها و منزلگاهان و بهفت کشور رهنمون گردد آنگاه فرشته آب اپام نپات بهمراهی ایزد باد و فر و فروهر نیکان مقدار معیّنی از آب در جهان خاکی بممالک تقسیم نمایند ابرو باد و مه و خورشید و فلک درکارند تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

بقول مینوخرد (۴۲،۶۲) انواع و اقسام تخمها بواسطه تشتر با باران فرو میریزد مدّت جنگ تشتر و اپوش سه شبانه روز قرار داده شده است این مدت همان است که پیش از بارندگی انقلاب در هوا و گرفتگی و تیرگی در فضای آسمان دیده میشود گهی برق میدرخشد و گهی رعد میغرّد تا آنکه بقول بندهش گرز آتشین بر فرق خصم فرود آمده فرشته باران پیروزمند گردد

گذشته از دیو اپوش دسته ای ار پریها با تشتر در زد و خورد اند در فقره هشتم میگوید که آنها بشکل ستارگان دنباله دار درمیان زمین و آسمان پراکنده خصومت میورزند تا آنکه شکست یافته فرشته باران بدون معارضه فرما نفرما میشود

بخصوصه این ستارگان دنباله دار از ۱۸ امرداد تا ۲۰ آبانماه (۱۰ اوت—۱۱ نوامبر) بسیار دیده میشود [1] پس از انقضای مدت سی روز که اوقات جلوه تشتر است بسه شکل و خاتمه یافتن جنگ و زد و خورد تقریباً

---

۱ مقصود از ستاره دنباله دار ذوذنب و شهاب میباشد بقول زمخشری در مقدمة الادب ستاره دیو انداز و بقول بندهش موش پر (étoile filante) بخصوصه در فصل مذکور در فوق اوقات این گونه سوانح سماوی (météorite, aérolithe) میباشد

میرسیم بماه باران ایران یا بهاهی که بمناسبت با رندگی آبانماه نامیده شده است از روز نهم همین ماه تا هشتم آذر ماه (ماه نوامبر) تشتر فاتح در تمام شبهای ماه مذکور در آسمان دیده میشود یك رقیب دیگر تشتر که در فقره ۱ ٥ از آن اسم برده شده است دُژیائیریا (Dužyairya) میباشد یعنی بدسالی یا قحطسالی داریوش هم در یکی از کتیبه های پرسپولیس (تخت جمشید) از همین دیو در بیم و هراس افتاده گوید «اورمزد این مملکت پارس را از لشکر دشمن و بدسالی (دُشی ایارا dušiiara) و دروغ نگهدارد نکند که این مملکت دچار لشکر دشمن و بد سالی (قحطی) و دروغ گردد [1]

تیر آرش کمانگیر

در فقره ٦ و ۳۷ آمده است که تشتر دُچست و چالاك بسوی دریای فراخکرت بشتابد همانطوری که تیر در هوا از کمان بهترین تیر انداز آریائی ارِخش Erexša از کوه ائیریوخشوث (Airyō.Xšuθa) بطرف کوه خوانونت (x^{v}anvant) پرتاب گردید ارخش همان است که در مجمل التواریخ ارش شیوا تیر ضبط است بهرام چوبین رقیب خسرو پرویز مُدعی بود که از خاندان آرش میباشد داستان تیر اندازی آرش در جنگ منوچهر و افراسیاب برای تعیین حدود خاك ایران و توران در ادبیات و تاریخ ما معروف است کوههای اریوخشوث و خوانونت را نمید انیم که در کجا واقع است و امروز بچه اسمی نامیده میشود ولی میتوان گفت که اوّلی در طبرستان و دومی در مشرق ایران واقع است فخرالدین گرگانی در داستان ویس و رامین گوید

اگر خوانند آرش را کمان گیر که از ساری به مرو انداخت یك تیر
تو اندازی بجان من ز گوراب همی هر ساعتی صد تیر پرتاب [2]

---

1 Weissbach, Keilinschriften der Achämeniden, Leipzig, 1911 S 83

۲ ویس و رامین صفحه ۲۸۰ چاپ کلکته ۱۸٦۰ میلادی رضا قلیخان هدایت در کتاب خود فرهنگ انجمن آرای ناصری خواسته که اشتباه دیگران را که فرد اولی اشعار فوق را به نظامی نسبت داده اند اصلاح کند فقط چندین اشتباه دیگری باشتباه دیگران افزوده است از آنجمله اشعار مذکور را از داستان وامق و عذرا نقل میکند قطعاتی که از وامق و عذرا باقی مانده است متعلق بعنصری است و شعرائی که بعدها آنرا اقتباس کرده اند نسبةً متاخر هستند

ابو ریحان بیرونی در آثارالباقیه راجع بجشن تیرگان که در تیر روز در تیر ماه اتفاق میافتد چنین مینویسد «پس از آنکه افراسیاب بمنوچهر غلبه نموده اورا در طبرستان محاصره کرد بر این قرار دادند که حدود خاکی که از ایران باید بتوران برگزار گردد بواسطه پرش و خط سیر تیری معین شود در این هنگام فرشته اسفندارمذ حاضر گشته امر کرد تا تیر و کمانی چنانکه در ابستا بیان شده است برگزینند آنگاه آرش را که مرد شریف و حکیم و دینداری بود برای انداختن تیر بیاوردند آرش برهنه شده بدن خویش بحضّار بنمود و گفت ای پادشاه و ای مردم به بدنم بنگرید مرا زخم و مرضی نیست ولی یقین دارم که پس از انداختن تیر قطعه قطعه شده فدای شما خواهم گردید پس از آن دست بچله کمان برد بقوت خداداد تیر از شست رها کرد و خود جان تسلیم نمود خداوند به باد امر فرمود تا تیر را حفظ نماید آن تیر از کوه رویان [۱] باقصی نقطه مشرق بفرغانه رسید و بریشه درخت گردکان که در دنیا بزرگتر از آن درختی نبود نشست آن موضع را سر حدّ ایران و توران قرار دادند گویند از آنجائی که تیر پرتاب شد و تا بآنجائی که فرو نشست شست هزار فرسخ فاصله است بنابر این جشن تیرگان بمناسبت صلح ایران و توران میباشد [۲]

طبری نیز این داستان را ضبط کرده است عین عبارت بلعمی که از او نقل میکنند چنین است «و هر دو ملک بر این عهد بستند وصلحنامه بنوشتند پس آرش را اختیار کردند و آرش مردی بود که از وی تیر انداز تر نبود و برتلی شد در آن حدود از آن بلندتر کوهی نیست و تیری را نشان کرد و بینداخت برلب جیحون بزمین آمد» [۳] روضة‌الصفاء در صلح میان منوچهر و افراسیاب از زبان افراسیاب چنین مینویسد «مقرّر و مشروط برآنکه آرش از سر کوه دماوند تیری اندازد هر کجا که آن تیر فرود آمد فاصله میان دو مملکت آن محّل بود و آرش بر قلّه جبل دماوند رفته تیری بجانب

۱ رویان اسم ناحیه و شهری بوده است در طبرستان رجوع کنید به معجم‌البلدان
Eranšahr von Marquart S. 136.
و به
۲ آثارالباقیه چاپ زاخو ص ۲۲۰
۳ بلعمی چاپ کانپور ۱۹۱۶ میلادی ص ۱۱۰

مشرق افکنده از شست رها کرد و آن تیر از وقت طلوع آفتاب تا نیمروز در حرکت بود و هنگام استواء بر کنار جیحون افتاده» [۱]

برای آنکه سخن بدرازا نکشد فقط تا باندازهٔ که از برای فهم مطالب عمدهٔ تشتر یشت محتاج بتوضیحات بوده ایم نگاشته آمد در انجام خوانندگان را منتقل میسازیم که این یشت مانند بیشتر از قطعات اوستا نمونه ایست از مصارعه خوبی و بدی زد و خورد فرشته باران در عالم بالا بضد دیو خشکی بایرانیان تلقین میکنند که در مملکت خشك و کم آب خود نیز بضدّ خشکی بکوشند و چنین هم شد ایرانیان مخترع قنات گشتند و از پر تو آن در پارینه ایران آباد بود دگر آنکه در موقع بارندگی و ریزش ابر رحمت بانسان خیرات و مبّرات تعلیم داده شده است آنکه خواستار است تا ابر بخشایش جنبیده بگشت و ورر او ببارد و از آن در روزی بروی گشاده گردد نباید از جود و بخشش خود داری کند و نعمت خود را ار دیگران دریغ نماید بعقیده نگارنده تشتر یشت یکی از یشتهای بسیار دلکش اوستاست بعبارت ساده آن که درچند هزار سال پیش از این ترکیب یافته نباید نگریست فقط آنها را باید وسیله فهم معانی عالی و دقیق آنها قرار داد

[illegible]

۱ رجوع شود به روضة‌الصفاء چاپ لکنهو ۱۹۱٤ میلادی ص ۱۸۵

تیر یشت

نشتر ستاره درخشان (رایومند) با شکوه (فرهمند) را ستویس آب آورندهٔ

توانای مزدا آفریده را خوشنود میسازیم

« مانند بهترین سرور » زوت آن را بمن بگوید (زرتشت) « برطبق قانون

مقدس بهترین داور است » مرد پاکدین دانا آن را بگوید ❀

(४०-१)

१ ४०-१ ०-१ ०-१

(کردهٔ ۱)

۱ اهورامزدا باسپنتمان زرتشت گفت تو بزرگ جسمانی و روحانی باش [1]
ماه و خانه (میهن) (و) میزد را میستائیم [2] تا اینکه از برای من ستاره
فرهمند بهمراهی ماه بمردان (دلیران) شکوه ارزانی‌دارد
من تشتر ستارهٔ آرامگاه بخشنده را با زَورْ میستایم ❀

۲ تشتر ستارهٔ رایومند فرهمند را میستائیم (آن ستارهٔ) که منزل آرام و
منزل خوش بخشد (آن) فروغ سفید افشانندهٔ درخشندهٔ درمان دهندهٔ
تند پرندهٔ بلند از دور درخشنده را که روشنائی بی آلایش (پاك) افشاند
آب دریای فراخ را (رود) و نگوهی در همه مشهور را [3] نام گوش مزدا
آفریده را فرّ توانای کیانی را فروهر اسپنتمان زرتشت پاك را
(ما میستائیم) ❀

۳ برای فروغ و فرش من او را میستایم با نماز بلند بازَورْ (آن) ستارهٔ تشتر را
تشتر ستارهٔ رایومند فرهمند را میستائیم با هوم آمیخته بشیر با برسم با زبان
خرد با پندار و گفتار و کردار با زَورْ و با کلام بلیغ
ینگهه ها نام . . . . . [4] ❀

---

۱ کلمات که به بزرگ جسمانی و روحانی ترجمه شده در متن آهوْ و رَتوْ آمده است لغت رد که در زبان ادبی موجود و بمعنی بخرد و دانا گرفته اند از رَتوْ اوستائی است که بمعنی سرور روحانی و بزرگ معنوی است در فقره فوق اهورامزدا پیغمبرش زرتشت امر میکند که در رسالتش مقام سلطنت جسمانی و روحانی هر دو را محفوظ بدارد

۲ میهن در متن مشتقّ بمعنی خان و مان است شمس فخری گوید جهانیان را یك ذرّه از عنایت تو به از هزار عقار و قبیله و میهن میزد در متن میزدَ بمعنی فدیه ونثار میباشد در زبان ادب فارسی بمعنی مجلس ضیافت و عشرت‌گرفته اند فرّخی گوید
اندر میزد با هنر دانش وندر نبرد با هنر بازو

۳ ونگوهی اسم رودی است غالباً در کتب پهلوی با رود رنگها یکجا نامیده شده وه روت خوانده میشود ونگوهی نیز لفظاً بمعنی به وخوب میباشد رجوع کنید بمقاله رنگها ص۲۲۲-۲۲۷

۴ فقره ۳ در انجام هریك از کردهٔ های تشتر یشت تکرار میشود

(۲ ٠٤٠)

۴ ٠٤٠ ٠٤٠ ٠٤٠

(کردهٔ ۲)

٤ تشتر ستارهٔ رایومند فرهمند را میستائیم (که) نطفهٔ آب در بر دارد (آن) توانای بزرگ نیرومند دور بینندهٔ بلند پایهٔ زبردست را آن بزرگواری که از او نیکنامی آید و نژادش از ایم تیات (میباشد)
برای فروغ و فرش او را میستایم . . . ۱ ۵۵

(کردهٔ ۳)

٥ تشتر ستارهٔ رایومند فرهمند را میستائیم کسی را که چارپایان خرد و بزرگ منتظر اند و مردمانی که سابق جفاکار بودند و کَئیتَ ها ۲ که در پیش بشرارت پرداختند
چه وقت ار برای ما تشتر رایومند فرهمند طلوع خواهد کرد؟
چه وقت سرچشمه های آب بقوّت اسبی دگرباره روان خواهد شد؟
برای فروغ و فرش او را میستایم . . . ۱ ۵۵

(کردهٔ ٤)

٦ تشتر ستاره رایومند فرهمند را میستائیم که تند بسوی دریای فراخکرت تازد مانند آن تیر در هوا پران که آرش تیر انداز بهترین تیر انداز آریائی از کوه ائیریوخشوث بسوی کوه خوانونت انداخت ۳ ۵۵

---

۱ فقره ۳ از همین پشت در این جا تکرار میشود

۲ کئیت ... معنی این کلمه معلوم نیست از فقره فوق بر میاید که از کئیت ها گروهی از بد خواهان و دشمنان اراده شده است معانی که دانشمندان از برای این کلمه حدس زده اند هیچ یك نزد بارتولومه مقبول نیفتاده است

۳ ائیریوخشوث ... خوانونت ... تعیین محل این دو کوه مشکل است بنابر آنچه در مقاله تشتر از ابو ریحان ذکر کرده ایم که تیر آرش از کوه رویان پرتاب گشته بفرغانه فرود آمد باید ائیریوخشوث همان کوه رویان باشد که سابق اسم ناحیه و شهری بوده است در طبرستان احتمال دارد که کوه رَئوذیتَ ... در فقره ۲ از زامیاد یشت و رویشن هومند در فصل ۱۲ در فقرات ۲ و ۲۷ از بندهش همان رویان باشد این حدس درست باشد یا نه بهیچ وجه ممدی برای تعیین محل ائیریوخشوث نیست فقط میتوانم بگویم بنا بآنچه در کتب تاریخ ما از داستان جنگ منوچهر و افراسیاب سخن رفته است ائیریوخشوث باید در طبرستان واقع باشد و خوانونت در خراسان هم چنین گفته ایم که بقول طبری و بلعمی تیر آرش بلب جیحون (آمو دریا) فرود آمد میر خواند نیز نوشته است که از کوه دماوند پرتاب گشته بر کنار جیحون افتاد بنا بر این خیر اخیر خوانونت باید یکی از کوههای سرچشمه جیحون باشد

८ ०००००००

۷ آنگاه آفریدگار اهورامزدا باو (به تیر) نفخهٔ بدمید آنگاه آب و گیاه [۱] ومهر دارنده دشتهای فراخ از برای او گردا گرد راهی مُهیا ساخت برای فروغ و فرش او را میستایم . . . [۲] ٪٪

(کردهٔ ۵)

۸ تشتر ستاره رایومند فرهمند را میستائیم کسی که به پریها غلبه کند کسی که پریها را درهم شکند وقتی آنها بشکل ستارگان دنباله دار [۳] درمیان زمین و آسمان پرتاب شوند بنزدیك دریای فراخکرت نیرومند خوش منظر ژرف که آبش سطح وسیعی را فرا گرفته است او براستی بصورت اسب مقدسی (بسوی دریا) آید او از آب امواج برانگیزاند و باد چُست وزیدن آغاز کند ٪٪

۹ آنگاه این آب را ستویس بهفت کشور رساند [٤] وقتی که او در موقع تقسیم پاداش حضور بهمرساند (آنگاه تشتر) زیبا و صُلح بخش بسوی ممالك آید (تا آنکه آنها) از سال خوب بهره مند شوند. این چنین ممالك آریائی از سال خوش برخوردار گردند.
برای فروغ و فرش او را میستایم . . . [۲] ٪٪

(کردهٔ ٦)

۱۰ تشتر ستاره رایومند و فرهمند را میستائیم که این چنین سخن گویان با هورامزدا گفت ای اهورامزدا ای خرد مقدس (سپنتامینو) ای آفریدگار جهان جسمانی ای پاك ٥

---

۱ فرشتگان آب و گیاه مقصوداست

۲ فقره ۳ در این جا تکرار میشود

۳ ستاره دنباله دار یا ذوذنب در اوستا ستاره کرم [illegible] نامیده شده است همین ستارگانند که غالباً در این یشت به پریها تعبیر شده است

٤ ستویس که اسم ستاره ایست در آن واحد اسم یکی از فرشتگان موکل آب هم هست یکی از وظایف او چنانکه از فقره فوق بر میآید تقسیم کردن نعمت آب است

۱۱ ۵۱۱۱

۱۱ اگر مردم در نماز از من نام برده بستایند چنانکه از ایزدان دیگر نام برده میستایند (پس) من با زندگانی درخشان و جاودانی خویش بمردمان پاك روی آورم در موقع معینی از زمان در مدت یك یا دو و یا پنجاه شب فراوسم ❀

۱۲ تشتر را میستائیم نیشتریئنی ها (Tištryaēnīm) [۱] را میستائیم (آن ستارهٔ) را که از پی اولی در آید میستائیم [۲] پروین را میستائیم [۳] آن ستاره هفتورنگ را برای مقاومت کردن بضّد جادوان و پریها (میستائیم) وننـد ستاره مزدا آفریده را میستائیم برای قوّت برای پیروزی برازنده برای قوّه مدافعه اهورا آفریده برای برتری برای غلبه نمودن باحتیاج برای غلبه نمودن بخصومت تشتر درست چشم را میستائیم ❀

۱۳ در ده شب اولي اي اسپنتمان زرتست تشتر رایومند فرهمند ترکیب جسمانی بذیرد بشکل یك مرد بانزده ساله درخشان با چشمهای روشن بلند بالا (و) بسیار نیرومند (و) توانا و چست در فروغ پرواز کند ❀

---

۱ تیشتریئنی 𐬙𐬌𐬰𐬙𐬀𐬭𐬌𐬌𐬈𐬀𐬌𐬥𐬀𐬌𐬙 اسم یك دسته از ستارگانی است که در نزدیك تشتر میباشد در خورشید نیایش نیز در فقره ۸ از آنها اسم برده شده است گروهی از مستشرقین از انکتیل Anquetil که ترجمه اش فقط ترجمه سنّی است گرفته تا اشپیگل و هارلز و گلدنر کلمهٔ مذکور را اسم جمعی از ستارگان که از یاران و همراهان تشتر محسوب است گرفته اند بتحقیق نمیدانیم که کدام ستارگان مجاور تشتر از آنها اراده شده است

۲ در این جمله آن ستارهٔ که پس از تشتر دارای دومین مقام و رتبه است مقصود میباشد و آن عبارت است از ستارهٔ سنویس

۳ ستارهٔ که به پروین ترجمه شده در متن اوستائی به لاتینی 𐬯𐬀𐬎𐬌𐬭𐬌𐬌𐬈𐬀𐬌𐬥𐬀𐬌𐬙 (paoiryaēini) میباشد و بصیغهٔ جمع آمده است گروهی از مستشرقین آنرا به پروین ترجمه کرده اند رجوع شود به
Beiträge Zur Altbaktrische Philologie von Lagarde S. 58
Über Alt-iranische Sternnamen von Weber

و به

١٤ ...

١٥ ...

١٦ ...

۱٤ بسّن یك چنین مردی که باو نخستین بار کمر بند دهند [۱]
بسّن یك چنین مردی که نخستین بار قوّت گیرد
بسّن یك چنین مردی که نخستین بار ببلوغ رسد ❀

۱۵ کسی که در این جا در انجمن سخن گوید کسی که در این جا بپرسد
که مرا اکنون با زَورْ آمیخته بشیر آمیخته بهوم میستاید؟
بکه باید من ثروتی از پسران و گروهی از پسران و کمال از برای
روان بدهم؟
اکنون من در جهان مادّی سزاوار ستایش و برازنده نیایشم برطبق
بهترین راستی ❀

۱٦ در ده شب دومی ای اسپنتمان زرتشت تشتر رایومند فرهمند ترکیب جسمانی
بذیرد بشکل یك گاو زرین شاخ در فروغ پرواز کند ❀

---

۱ از این فقره بخوبی برمیآید که در قدیم پس از سنّ پانزده سالگی کستی می بستند چه در فقره پیش گفته شده است تشتر بصورت جوان پانزده ساله ظاهر میشود اکنون پس از سنّ هفـ سالگی هر زرتشتی باگزیر از داشتن آن است این بند از ۷۲ تخ از پشم سفید گوسفند بافته میشود و سه بار بدور کمر بندند عدد ۷۲ بمناسبت ۷۲ یسنا (قسمتی از اوستا) میباشد و سه بار بدور کمر بستن اشاره است به پندار و گفتار و کردار نیك در روزی که مراسم کستی بندی بعمل میآید در همان وقت به بچه نیز سدره میپوشند و آن عبارت است از پیراهن سفیدی که در زیر لباس پوشند در موقع دیگر از آن صحبت خواهیم داشت کستی یا کستیك کلمه پهلوی است بمعنی طرف و کنار معمولاً این کلمه را کشتی گویند که در زبان فارسی هم باقی است مثل کشتی گیر و کشتی گرفتن کلمه اوستائی کستی آئوینگهنَ [illegible] میباشد در هرمزدیشت فقره ۱۷ و یسنا ۹ فقره ۲٦ استعمال شده است در اوستا کلمه مذکور هم بمعنی مطلق کمربند است و هم بمعنی بند مخصوص که کستی یا کشتی باشد همان که در فارسی بمعنی کمربند است با این کلمه اوستائی یکی است در این جا متذکر میشویم که کشتی از عهد بسیار کهن درمیان اقوام آریائی معمول بوده است رهمنان یعنی پیشوایان مذهبی کیش برهمن نیز چنین بندی بگردن آویخته بطرف شانه راست حمایل میکنند

رجوع کنید به خرمشاه تألیف نگارنده بحاشیه صفحه ۷۵

و به The Religious Ceremonies an . Customs of the Parsees by Jivanji Jamshedj i Modi, Bombay 1922 p. 18—191

٨١ ٥٦٠ ٥٦٠ ٥٦٠

۱۷ کسی که در این جا در انجمن سخن گوید کسی که در این جا بپرسد
که مرا اکنون با زَورْ آمیخته بشیر آمیخته بهوم میستاید؟
بکه باید من ثروتی از گاوان (ستوران) و گله ای از گاوان و کمال از برای
روان بدهم؟
اکنون من در جهان مادّی سزاوار ستایش و برازنده نیایشم برطبق
بهترین راستی ۵۵

۱۸ در ده شب سومی ای اسپنتمان زرتشت تشتر رایومند فرهمند ترکیب جسمانی
پذیرد بشکل یك اسب سفید زیبا با گوشهای زرین و لُگام زرنشان در
فروغ پرواز کند ۵۵

۱۹ کسی که در این جا در انجمن سخن گوید کسی که در این جا بپرسد
که مرا اکنون با زَورْ آمیخته بشیر آمیخته بهوم میستاید؟
بکه باید من ثروتی از اسبها و خیلی از اسبها و کمال از برای روان بدهم؟
اکنون من در جهان مادّی سزاوار ستایش و برازنده نیایشم برطبق
بهترین راستی ۵۵

۲۰ آنگاه ای اسپنتمان زرتشت تشتر رایومند فرهمند بپیکر اسب سفید زیبائی
با گوشهای زرین و لُگام زرنشان بدریای فراخکرت فرود آید ۵۵

२१ ...

२२ ...

२३ ...

۲۱ بضدّ او دیو اپوش بپیکر اسب سیاهی بدر آید
یك (اسب) کل با گوشهای کل یك (اسب) کل با گردن کل
یك (اسب) کل با دُم کل یك (اسب) کر مهیب ۵۵ [1]

۲۲ هر دو ای اسپنتمان زرتشت تشتر رایومند فرهمند و دیو اپوش بهم در آویزند هر دو ای اسپنتمان زرتشت در مدت سه شب (و) روز باهمدیگر بجنگند دیو اپوش به تشتر رایومند فرهمند چیر شود او را شکست دهد ۵۵

۲۳ پس از آن او (اپوش) او را (تشتر را) مسافت یك هاتر از دریای فراخکرت دور براند [2] (آنگاه) تشتر خروش درد و ماتم برآورد وای بر من ای اهورامزدا بدا بحال شما ای آبها و گیاهها محنت بتو ای دین مزدیسنا اکنون مرا مردم در نیازی که از من نام برده شود نمی ستایند چنانکه سایر ایزدان را در نیاز نام برده ستایند ۵۵

۲۴ اگر مردم در نیاز از من نام برده ستایند چنانکه از ایزدان دیگر نام برده میستایند (این چنین) من قوّت ده اسب قوّت ده شتر قوّت ده گاو قوّت ده کوه قوّت ده آب قابل کشتی رانی خواهم گرفت ۵۵

---

۱ کل یا کچل در اوستا کَئوِرَوَ ویدیوداد میباشد جلال‌الدین اکبر شاهنشاه هندوستان ابن همایون شاهنشاه که در سال ۱۰۱۲ وفات یافت وقتی بسر کوبی میرزا یادگار که باغی شده کشمیر را گرفته بود میرفت در هنگام حرکت این شعر را گفت کلاه خسروی و تاج شاهی بهر کل کی رسد حاشا و کلاّ میرزا یادگار سرکش کچل بود مثل او (شعر فارسی و سلاطین و اُمراء خطا به مهاراجه سرکشن پرشاد بهادر مدار المهام سلطنه صدر اعظم در حدیقه شعبه جامعه معارف) حیدر آباد دکن ۱۹ ربیع‌الاول ۱۳۴۶

گر که در فارسی بمعنی جرب است نحای کله اوستائی وشیوداد میباشد این ترجمه از گلدنر است

۲ هاتر ہَئِتَرَ در پهلوی هاسر میباشد بندهش در فصل ۷ مفصلاً از مقایسه تشتر و اپوش صحبت میدارد در فقره ۸ از فصل مذکور مینویسد که تحت اداس تشتر را یك فرسنگ از دریای فراخکرت دور نمود در فصل ۲۶ در فقره اول گاه هاسر را چنین معنی میکند «یك هاسر یك فرسنگ است که عبارت باشد از هزار گام»

२५ ०.४०-४०. ०.४०-४०. ०.४०-४०.

۲۵ من خود اهورامزدا تشتر رایومند فرهمند را نام برده در نماز میستایم
من باو می بخشم قوّت ده اسب قوّت ده شتر قوّت ده گاو قوّت ده کوه
قوّت ده آب قابل کشتی رانی ۵۵

۲۶ آنگاه ای اسپنتمان زرتشت تشتر رایومند فرهمند ببیکر اسب سفید زیبائی
با گوشهای زرین و لگام زرنشان بدریای فراخکرت فرود آید ۵۵

۲۷ برضد او دیو ایوش بپیکر اسب سیاهی بدر آید
یك (اسب) کل با گوشهای کل یك (اسب) کل با گردن کل
یك (اسب) کل با دم کل یك (اسب) گر مهیب ۵۵

۲۸ هر دو ای اسپنتمان زرتشت تشتر رایومند فرهمند و دیو ایوش بهم در آویزند
هر دو ای اسپنتمان زرتشت باهمدیگر بجنگند در وقت ظهر تشتر رایومند
فرهمند بدیو ایوش چیر شود او را شکست دهد ۵۵

۲۹ بس از آن او (تشتر) اورا (ایوش را) بمسافت یك هاثر از دریای فراخکرت
دور براند تشتر رایومند فرهمند خروش شادکامی و رستگاری برآورد
خوشا بمن ای اهورامزدا خوشا بشما ای آبها و گیاهها خوشا بدین مزدیسنا

ब्रह्मचारी ब्रह्मचारिणी ब्रह्मचारिणी

خوشا بشما ممالك آب جوهای شما بدون مانعی بطرف محصول با دانه های درشت و چراگاه با دانه های ریز و بسوی جهان مادّی روان گردد ۵۵

۳۰ آنگاه ای اسپنتمان زرتشت تشتر رایومند فرهمند بپیکر اسب سفید زیبائی با گوشهای زرین و لگام زرنشان بدریای فراخکرت فرود آید ۵۵

۳۱ او دریا را بتموّج در آورد او دریا را بجنبش در آورد
او دریا را بخروش در آورد او دریا را بطغیان در آورد
او دریا را بجوش در آورد او دریا را بتلاطم در آورد
در تمام سواحل دریای فراخکرت انقلاب پدید شود و تمام میان دریا بالا برآید ۵۵

۳۲ پس از آن ای اسپنتمان زرتشت تشتر رایومند فرهمند دگر باره از دریای فراخکرت برخیزد ستویس رایومند فرهمند نیز از دریای فراخکرت بلند شود و پس از آن همه از آن طرف هند از کوهی که در وسط دریای فراخکرت واقع است برخیزد ۵۵ [1]

۱ از این فقره برمیآید که اقیانوس فراخکرت همان دریای جنوب ایران و اقیانوس هند باشد

٣٣ [illegible]

٣٤ [illegible]

([illegible] ٨)

٣٥ [illegible]

([illegible] ٨)

٣٦ [illegible]

۳۳ و پس از آن همه های پاك ابر تشکیل دهندهٔ بجنبش در آید باد جنوب وزیده (آنها را) بطرف پیش براهی راند که از آن جا هوم مفرّح [1] و فزایندهٔ جهان میگذرد پس باد چالاك مزدا آفریده باران و ابر و تگرگ را بسوی کشت زار و منزلگاهان و هفت کشور رساند ۵۵

۳۴ ای اسپنتمان زرتشت ایم نپات (بهمراهی) بادچالاك وفر در آب آرام گزیده و فروهر های پاکان بهر یك از امکنه در جهان مادی مقدار معینی از آب تقسیم کنند
برای فروغ و فرش او را میستایم . . . ۲ ۵۵

۳۵ تشتر ستارهٔ رایومند فرهمند را میستائیم که از آن جا از سپیده دم درخشان براهی که از باد دور است بمحلّی که از بخشندگان مقرّر شده است بآن جای مقرّر پر آب روان گردد برای خاطر اهورامزدا برای خاطر امشاسپندان
برای فروغ و فرش اورا میستایم . . . ۲ ۵۵

(کردهٔ ۸)

۳۶ تشتر ستاره رایومند فرهمند را میستائیم وقتی که سال از مردم درکار سرآمدن است اُمرای خردمند و (جانوران) وحشی که در کوهساران بسر برند و درندگان بیابان نورد انتظار برخاستن او (تشتر) کشند کسی که از طلوع خویش از برای مملکت سال خوش یا سال بد آورد

1 کله ای که بمفرّح ترجمه شده در متن فراشمی ۵۵ میباشد ترجمه مذکور از گلدنر است رجوع کنید به
Drei Yasht Geldner s. 115

۲ فقره ۳ از همین یشت در این جا تکرار میشود

٣٧ ٠٠٠

آیا ممالك آریائی از سال خوش برخوردار خواهد شد؟
برای فروغ و فرش او را میستایم . . . ۱ ۵۵

(کردهٔ ۹)

۳۷ تشتر ستاره رایومند فرهمند را میستائیم که شتابان بدان سوی گراید چست بدان سوی برواز کند تند بسوی دریای فراخکرت تازد مانند آن تیر در هوا پران که آرش تیر انداز بهترین تیر انداز آریائی از کوه ائیریوخشوث سوی کوه خوانونت انداخت ۵۵

۳۸ آنگاه اهورامزدا باو (به تیر) نفخه ای بدمید (و امشاسپندان) [۲] و مهر دارندهٔ دشتهای فراخ هردو از برای او راه را مهیّا ساختند از پی آن (تیر) اشی نیك و بزرگ و بارند [۳] سوار گردونه سبك و چست روان شدند تا مدتی که آن (تیر) پران بکوه خوانونت فرود آمد در خوانونت آن بزمین رسید [٤]
برای فروغ و فرش او را میستایم . . . ۱ ۵۵

---

۱ بعینه فقره ۳ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ امشاسپندان سابقا در تفسیر برای توضیحات افزوده شده بعد ها جزو متن گردیده است

۳ اشی بصیغهٔ تانیث اسم فرشته ثروت و نعمت است یشت هفدهم مخصص باوست و آن را ارت یا ارد یشت گویند در مقاله ارت از او صحبت خواهیم داشت پارند در تفسیر پهلوي اوستا بجای کلمه پارندی استعمال شده است معنی آن نعمت و فیض و ثروت میباشد کلمه ای که در یسنا ۳۸ فقره ۲ نفیض ترجمه کرده ایم همین پارندی میباشد (رجوع کنید بصفحه ۱۲۱ همین کتاب هفت تن یشت بزرگ) غالبا از پارندی در اوستا فرشته ای اراده شده است که مثل اشی فرشته مؤنث است و مانند او نیز برای محافظت گنج و ثروت گماشته شده است بنا این دو در کتاب مقدس باهم نامیده شده اند از آنجمله در مهر یشت فقره ٦٦ و در دو سی‌روزه کوچك و بزرگ در فقره ۲۰ وغیره غالبا پارند با صفت آمده است یعنی با گردونه چست و سبك رونده

٤ تمام این فقره ۳۸ راجع بتیر آرش است که باهر خدا و یاری فرشتگان از کوه طبرستان بکوه خراسان سرحد ایران و توران رسید در مقاله تشتر دیده ایم که ابو ریحان بیرونی نیز مینویسد که خداوند بیاد امر فرموده تیر را حفظ نماید تا از کوه رویان باقصی نقطه مشرق بفرغانه رسید

(११ ·४ ·)

४१ ·४·· ·४·· ·४··

(کردهٔ ۱۰)

۳۹ تشتر ستاره رایومند فرهمند را میستائیم کسی که پریها غلبه نمود کسی که پریها را درهم شکست آن پریهائی که اهریمن برانگیخت بامید آنکه تمام ستارگانی را که حامل نطفه آب اند باز بدارد [1]

۴۰ تشتر آنها را شکست داد آنها را از دریای فراخکرت دور نمود آنگاه ابر ها بالا بر آمد و آبهای سال خوش آورنده روان گشت در آنهاست سیل باران شدید آنهائی که سیلان کنان در روی هفت کشور پراکنده شود برای فروغ و فرش او را میستایم . . . [2] ۵۵

(کردهٔ ۱۱)

۴۱ تشتر ستارهٔ رایومند فرهمند را میستائیم کسی که آبهای راکد (ایستاده) و جاری و چشمه و جویبار و برف و باران منتاق اوست ۵۵

۴۲ چه وقت تشتر رایومند فرهمند از برای ما بدر خواهد آمد
چه وقت چشمه های آب سترگ تر از (شانه) اسبی بجریان در آید؟
چه وقت چشمه ها سوی کشت زاران ربیا و منزلگاهان و دشتها جاری شود و ریشه گیاهها را از رطوبت قوی خود نمی بخشد؟
برای فروغ و فرش او را میستایم . . . [2] ۵۵

(کردهٔ ۱۲)

۴۳ تشتر ستارهٔ رایومند فرهمند را میستائیم که از تمام موجودات با آب جهنده خویش هول و هراس فروشوید (این چنین) او شفاء بخشد آن

---

۱ در این جا از پریها همان ستارگان دنباله دار یا بقول اوستا ستارگان کرم مقصود میباشد

۲ بقیه فقره ۳ از همین پشت در این جا تکرار میشود

ಕಾಲಿಕ. ಪ್ರಾಣಿಗಳು ಮತ್ತು ಮನುಷ್ಯರಲ್ಲಿ ಕಂಡುಬರುವ ಒಂದು ಬಗೆಯ ಜ್ವರ. ಇದರಲ್ಲಿ ಚಳಿ ಮತ್ತು ಬೆವರುವಿಕೆಗಳು ಕಾಲಕ್ರಮದಲ್ಲಿ ಬರುತ್ತವೆ. ಇದಕ್ಕೆ ಮಲೇರಿಯಾ ಜ್ವರ ಎಂದೂ ಹೆಸರು. ಕಾಲಿಕ ಜ್ವರ ಬಂದಾಗ ಚಳಿ ಕೊಡವಿ ನಡುಗುವುದು ಮೊದಲಾಗಿ ಕೆಲವು ಗಂಟೆಗಳಲ್ಲಿ ಬೆವರುವಿಕೆ ಉಂಟಾಗುತ್ತದೆ. ಕಾಲಿಕ ಜ್ವರ ಬಂದಾಗ ಮೈಯಲ್ಲಿ ಉಷ್ಣತೆ ಹೆಚ್ಚಾಗಿರ

توانا ترین در صورتی که او را ستوده و معزز بدارند (وی را) خوشنود سازند و خیر مقدم گویند
برای فروغ و فرش او را میستایم . . . ۱ ۵۵

(کردهٔ ۱۳)

٤٤ تشتر ستارهٔ رایومند فرهمند را میستائیم کسی را که اهورامزدا سرور (رد) و پاسبان همه ستارگان قرار داد چنانکه زرتشت را (رد و پاسبان) مردمان کسی که اهریمن وی را تباه نتواند نمود و نه جادوان و نه پریها مردمان جادو و همه دیوها متّفقا آسیبی بوی نتوانند رسانید
برای فروغ و فرش او را میستایم . . . ۱ ۵۵

(کردهٔ ۱٤)

٤٥ تشتر ستاره رایومند فرهمند را میستائیم بکسی که اهورامزدا هزار چشتی بخشید بآن کسی که درمیان (ستارگان) حامل نطفه آب توانا ترین است بآن کسی که با (ستارگان) حامل نطفه آب در فروغ در پرواز است ۵۵

٤٦ کسی که بصورت یك اسب سفید زیبا با گوشهای زرین و لگام زرنشان تمام خلیج ها و تمام رودهای زیبا و تمام جوهای زیبای دریای فراخکرت را دیدن کند (آن دریای) نیرومند خوش ترکیب عمیق را که آبش سطح وسیعی را فراگرفته است ۵۵

٤٧ آنگاه ای اسپنتمان زرتشت سیلان آب پاك کننده و درمان بخش از دریای فراخکرت سرازیر شود این (آب) را (تشتر) توانا ترین بمملکت هائی

---

۱ فقره ۳ از همین پشت در این جا تکرار میشود

٤٨ ٠٥٠٠٠

تقسیم کنند که در آنجاها اورا ستوده و معزّز بدارند (وی را) خوشنود سازند و خیر مقدم گویند

برای فروغ و فرش اورا میستایم ۱ ۵۵

(کردهٔ ۱۵)

۴۸ تشتر ستارهٔ رایومند فرهمند را میستائیم کسی را که تمام مخلوقات خرد مقدس (سپنتا مینو) مشتاق دیدار اند آنهائی که در زیر زمین بسر میبرد آنهائی که در روی زمین بسر میبرند و آنهائی که در آب و آنهائی که در خشکی زندگانی میکنند و آنهائی که پرنده و خزنده است و آنهائی در محل آزاد جای گزینند و آنچه در (عالم) بالا که از آفرینش بی انجام و بی آغاز راستی (اشا) نامیده میشود ۲

برای فروغ و فرش اورا میستایم ۱ ۵۵

(کردهٔ ۱۶)

۴۹ تشتر ستارهٔ رایومند فرهمند را میستائیم آن غمخوار نیرومند ماهر فرمانروا را که با هزار نعمت آراسته است کسی که او را خوشنود سازد او بمرد خواهشمند بدون عوض نعمتهای بسیار بخشد ۵۵

۵۰ من ای اسپنتمان زرتشت آن ستاره تشتر را در شایستهٔ ستایش بودن مساوی در برازندهٔ نیایش بودن مساوی در تکریم اورا خوشنود ساختن مساوی در قابل مدح و ثنا بودن مساوی با خود من که اهورامزدا هستم بیافریدم ۵۵

۵۱ برای مقاومت کردن بر ضدّ آن پری و (اورا) شکست دادن و برای چیر شدن

---

۱ فقره ۳ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ مقصود از این جمله اخیر مخلوقات مینوی است در مقابل مخلوقات دنیوی که در جمله‌های پیش از آنها اسم برده شده است

...-...-...-

و خصومتش را (نوی) برگردانیدن بآن (پری) خشکسالی [1] که مردمان هرزه زبان سال نیک آورنده مینامند ۵۵

۵۲ اگر من بخصوصه ای اسپنتمان زرتشت آن ستارهٔ تشتر را در شایستهٔ ستائش بودن . . . . . [2] ۵۵

۵۳ برای مقاومت کردن بضد آن پری و (اورا) شکست دادن . . . [3] ۵۵

۵٤ هر آینه در هر روز یا هر شب آن پری خشکسالی این جا و آن جا سرزده قوّهٔ زندگانی جهان مادّی را یکسره در هم میشکست ۵۵

۵۵ آری تشتر رایومند فرهمند آن پری را ببند در کشد با زنجیر دو لا ببندد و با زنجیر سه لا ببندد و با زنجیر از هم نگسیختنی و با زنجیر چندین لا ببندد چنانکه گوئی یک هزار مرد که در قوت بدن قوی‌ترین (مردمان) باشند یک مرد تنها را ببند در کشند ۵۵

---

۱ مقصود از پری یا دیو خشکسالی همان دیوی است که در مقاله تشتر از آن اسم برده ایم دُژیائیریه وهه‌دسدادده در مقابل هویائیریه هوه‌دسدادده یعنی سال نیك و خوب سال رزق و فراوان

۲ فقره ۵۰ بعینه در این جا تکرار میشود

۳ فقره ۵۱ بعینه در این جا تکرار میشود

ಕಡಿಮೆಯಾದಲ್ಲಿ. ಅಂಥಲ್ಲಿ ಹೆಚ್ಚಾಗಿರುವುದು. ಇದಕ್ಕೆ ಉದಾಹರಣೆ ಹೀಗಿದೆ:

ಸಾಮಾನ್ಯರೂಪ ಹೆಚ್ಚಾಗಿರುವುದು. ಇದಕ್ಕೆ ಉದಾಹರಣೆ ಹೀಗಿದೆ:

ಸಾಮಾನ್ಯರೂಪ ಹೆಚ್ಚಾಗಿರುವುದು. ಇದಕ್ಕೆ ಉದಾಹರಣೆ ಹೀಗಿದೆ:

ಸಾಮಾನ್ಯರೂಪ ಹೆಚ್ಚಾಗಿರುವುದು. ಇದಕ್ಕೆ ಉದಾಹರಣೆ ಹೀಗಿದೆ:

ಸಾಮಾನ್ಯರೂಪ ಹೆಚ್ಚಾಗಿರುವುದು. ಇದಕ್ಕೆ ಉದಾಹರಣೆ ಹೀಗಿದೆ:

ಸಾಮಾನ್ಯರೂಪ ಹೆಚ್ಚಾಗಿರುವುದು. ಇದಕ್ಕೆ ಉದಾಹರಣೆ ಹೀಗಿದೆ:

ಸಾಮಾನ್ಯರೂಪ ಹೆಚ್ಚಾಗಿರುವುದು. ಇದಕ್ಕೆ ಉದಾಹರಣೆ ಹೀಗಿದೆ:

ಸಾಮಾನ್ಯರೂಪ ಹೆಚ್ಚಾಗಿರುವುದು. ಇದಕ್ಕೆ ಉದಾಹರಣೆ ಹೀಗಿದೆ:

ಸಾಮಾನ್ಯರೂಪ ಹೆಚ್ಚಾಗಿರುವುದು. ಇದಕ್ಕೆ ಉದಾಹರಣೆ ಹೀಗಿದೆ:

ಸಾಮಾನ್ಯರೂಪ ಹೆಚ್ಚಾಗಿರುವುದು. ಇದಕ್ಕೆ ಉದಾಹರಣೆ ಹೀಗಿದೆ:

۵۶ اگر ای اسپنتمان زرتشت در ممالک آریائی از برای تشتر رایومند فرهمند ستایش و نیایش شایسته بجای آورند همان ستایش و نیایشی که از برای او شایسته ترین است و آن این است که بر طبق بهترین راستی باشد هر آینه لشکر دشمن باین ممالک داخل نتواند شد و نه سیل و نه جرب (گر) و نه کبست (رهر) [1] و نه گردونهای لشکر دشمن و نه بیرقهای بر افراشته (دشمن) ۵۵

۵۷ از او پرسید زرتشت کدام است پس ای اهورامزدا از برای تشتر رایومند فرهمند ستایش و نیایش برازنده که بر طبق بهترین راستی است؟ ۵۵

۵۸ آنگاه اهورامزدا گفت از برای او ممالک (اقوام) آریائی باید زور نثار کنند از برای او ممالک آریائی باید برسم بگسترانند از برای او ممالک آریائی باید یک گوسفند بریان کنند سفید یا سیاه یا رنگ دیگر (اما) یک رنگ (باشد) ۵۵

۵۹ براهزن نباید از آن (فدیه) قسمتی برسد نه بزن بدعمل و نه بآن نابکاری که گاتها نمی سراید و برهم زن زندگانی است کسی که مخالف این دین اهورائی زرتشت است ۵۵

۶۰ اگر قسمتی از آن (فدیه) براهزن رسد یا بزن بدعمل و یا به نابکاری که گاتها نمی سراید و برهم زن زندگانی است کسی که مخالف این دین اهورائی زرتشت است هر آینه تشتر رایومند فرهمند چاره و درمان را بر گیرد ۵۵

---

1 کبست فارسی در متن کبستی وسپ-دوم میباشد بطور یقین نمیدانیم که کبست فارسی آنچه در فرنگها بمعنی گیاه تلخ وکلیه گیاهها زهر دار ضبط است و غالباً شعراء استعمال کرده‌اند یا کبستی اوستا یکی باشد متشرقین در سر معنی این لغت باهم متفق نیستند برخی بمعنی زهر (گلدنر) برخی دیگر بمعنی گیاه زهر آلود (دارمستتر) گرفته اند بارتولومه تصور میکند که اسم مرض مخصوصی باشد

١١ ...

...

...

۶۱ بناگاه سیل ممالک آریائی را فرا گیرد بناگاه لشکر دشمن بممالک آریائی
در آید بناگاه ممالک آریائی درهم شکنند پنجاه ها صدها
صدها هزارها هزارها ده هزارها ده هزارها صد هزارها
برای فروغ و فرش اورا میستایم . . . ۸۸ ۱

۶۲ یتا اهو . . . . . .
درود میفرستم به تشتر رایومند فرهمند به ستویس آب آورندهٔ توانای
مزدا آفریده
اشم وهو ۸۸ ۲

---

۱ فقره ۳ در این جاتکرار میشود
۲ رجوع کنید بهرمزد یشت فقره ۳۳

گوش=دروا‌سپا

یشت نهم موسوم است به دروا‌سپا 𐬛𐬀𐬯𐬀𐬱𐬀 Dvāspa و آن را نیز دراوستا گاأوش 𐬜𐬀𐬎𐬎 (Gāuš) و در فارسی گوش گویند برای رفع اشتباه باید بگوئیم که گوش بمعنی آلت شنوائی در اوستا گئوش 𐬜𐬌𐬎 (Gaoša) میباشد گئوش 𐬜𐬌𐬎 یا گئو 𐬜𐬌 بمعنی گاو و (گاأوش) فرشته حافظ چارپایان که از آن مشتق شده است بگوش آلت شنوائی مربوط نیست در مقاله ماه از گوشورون 𐬜𐬌𐬎𐬥𐬭𐬌 صحبت داشته گفتیم که از آن روان نخستین جانور مفید مقصود میباشد در این جا لازم است متذکّر شویم که کلمه گاو در اوستا بعلاوه از معنی معمولی که امروز در فارسی از آن اراده میشود دارای یك معنی بسیار منبسطی است و بهمه چارپایان مفید اطلاق میگردد در خود اوستا برای تشخیص بچارپایان خُرد مثل میش و بُز آنومئه 𐬀𐬯𐬌𐬨𐬀 یا 𐬀𐬯𐬌 گفته اند و بچارپایان بزرگ مثل شتر واسب وگاو و خر ستؤرَ 𐬯𐬌𐬎𐬀 (ستور) نام داده اند هریك از چارپایان خُرد و بزرگ را جداگانه اسمی است و بسیار نزدیك بفارسی از آنکه گفتیم کلمه گاو در اوستا اسم جنس است این معنی از خود کلمه گوسفند نیز بخوبی برمیآید که امروز برای میش استعمال میکنیم ولی اساساً آن از برای چارپایان خرد وضع شده است از جزء اخیر این کلمه که سفند یا سپند باشد در مقالهٔ امشاسپند صحبت داشتیم و معنی آن مقدس یا پاك و مفید میباشد جزء اوّلی همان گاو است که در این جا بهتر شکل اوستائی خود را محفوظ داشته است در وندیداد فرگرد ۲۱ فقره ۱ گوید درود بتو ای گاو مقدّس (گئو سپنت) مقصود همان گاو است نه میش بعدها از گئو سپنت چارپایان کوچك اراده کرده اند و بتدریج در فارسی برای میش تخصیص یافته است از برای میش نر در خود اوستا کلمه مئشَ 𐬨𐬌𐬱𐬀 maeša و از برای میش ماده مئشی 𐬨𐬌𐬱𐬌 استعمال شده است [1] در لهجه دری یعنی

۱ رجوع شود به یشت ۱٤ (ورهرام یشت) فقره ۲۳ و یشت ۱۷ (ارت یشت) فقره ٥٦ و وندداد فرگرد ۱۹ فقره ۳۳

در زبان مخصوص زرتشتیان ایران هنوز لغت گاو در سریکـ رشته از اسامی جانوران دیده میشود از این قبیل است گاو میش و گاو گوزن و گاو گراز و گاو کرگدن و گاو ماهی [۱] و این خود دلیل است که کلمه گاو در زبان اوستا هم اسم جنس بوده است ولی بمعنی منسبط تر از کلمه بوین (Bovine) که در زبان فرانسه اسم جنس کلیّه چارپایان از جنس گاو میباشد

پس از دانستن این مقدمه اینك به بینیم که چرا گاو بخصوصهٔ این همه مورد توجّه گردیده و حتی اسم فرشته حافظ جانوران مفید از کلمه گاو مشتق شده است دلیلش بسیار واضح است برای آنکه درمیان چارپایان گاو مفیدتر از همه است هرآن فوائدی که امروز از گاو داریم در قدیم هم داشته اند چون شیر و روغن و پنیر که اساس تغذیه اقوام قدیم بوده همه از گاو است ناگزیر آن را مورد نوازش و شفقّت ساخت هنوز پارسیان ذبح گاو را ناروا و گوشت آنرا بخود ناگوار میدانند چنانکه از خوردن خروسی که سحرگاهان بانگ زند و مردم را از پی ستایش خدای و کار و کوشش میخواند امتناع دارند گاو نر یا ورزاو که بمعنی گاو ورز و کشت میباشد از برای قوم فلاّح و زارعی مثل ایرانیان برای عمل زراعت و شخم و شیار کردن یاور بسیار گرانبهائی بوده است غالباً در خود گاتها از قربانی گاو در مراسم مذهبی منع و پروراندن آنها برای زراعت توصیه شده است [۲] و بعلاوه از پی گاو زه کمان میساخته اند و پوست آن چرم مثل امروز مورد استعمال داشته است گردونه و بار کشی نیز با این جانور بوده است این مسئله نیز از مهریشت فقره ۳۸ بخوبی برمیآید چه در این جا از گردونهٔ که با ورزاو کشیده میشود صحبت رفته است ممدّ برآن فردوسی نیز گوید

ز گاوان گردونکشان چل هزار همیراند پیش اندرون شهریار [۳]

نظر باین فوایدِ ابداً شگفت آمیز نیست که گاو در آئین مزدیسنا معزّز

---

۱ Houtum-Schindler, Die Parsen in Persien, ihre Sprache u. einige ihrer Gebrauche.

۲ رجوع شود بگاتها یسنا ۳۲ قطعه ۱۴ و یسنا ۳۳ قطعه ۳ و ۴

۳ شاهنامه چاپ آموزنده یونه ۱۹۱۳ میلادی ص ۱۰۷

باشد و از فرشته نگهبان آن غالباً امداد خواسته شود در چندین جای گاتها از فرشته گوشورون یا روان نخستین ستور که برای حفاظت چارپایان نیک گماشته شده یاد گردیده است [۱] در سایر قسمتهای اوستا نیز بکالبد و روان این فرشته درود فرستاده میشود [۲] نگهبانی روز چهاردهم ماه با این فرشته است و به گوش روز موسوم است بقول ابوریحان بیرونی گوش روز در دیماه جشنی است موسوم به سیرسور در این روز سیر و شراب خورند و از برای دفع شر شیاطین سبزیهای مخصوصی با گوشت پزند [۳] در فرهنگها نیز جشن سیر سور ضبط است

فرشته نگهبان چارپایان گهی گوش خوانده میشود و گهی درواسپا بی شك از این دو کلمه یك فرشته اراده شده است در دو سیروزه کوچك و بزرگ فقره ۱٤ نیز این هر دو لغت باهم ذکر گردیده است کلمه درواسپا مرکّب است از دو جزء دروَ+اسپ معنی جزء اخیر معلوم است جزء اول در اوستا دروَ وذ» (drva) و در فرس دُورُوَ بمعنی عافیت و صحّت و تندرستی میباشد همین کلمه است که امروز در فارسی درُست گوئیم بنابر این درواسپا یعنی درست دارندهٔ اسب بی شك در این جا هم از کلمه اسب اسم جنس اراده گردیده و از آن مطلق ستوران مقصود میباشد در آغاز یشت نهم نیز درواسپا سالم نگهدارندهٔ چارپایان خُرد و بزرگ نامیده شده است از آنکه اسب هم برای تعیین اسم فرشته موکّل چارپایان تخصیص یافته برای این است که اسب پس از گاو مفید ترین ستور است بخصوصه در نزد ایرانیان دلیر و رزم آزما که از برای نبرد و جنگ بغایت محتاج آن بوده اند و بعلاوه اسب و گردونه هر دو علامت شرافت بوده است بسا از اسامی خاص ایرانیان قدیم مثل طهراسب و گشتاسب و جاماسب و گرشاسب و پوروشسب و هجتسب و غیره باکلمه اسب ترکیب یافته است در هرجائی که درواسپا

---

۱ رجوع شود بگاتها یسنا ۲۸ قطعه ۱ و بتمام قطعات یسنا ۲۹ و بمقاله گوشورون ترجمه نگارنده

۲ رجوع شود به یسنا ۱ فقره ۵ و یسنا ۲٦ فقره ٤ و یسنا ۳۹ (هفت ها) فقره ۱ و یسنا ۷۰ فقره ۲

۳ آثارالباقیه چاپ زاخو ص ۲۲٦

ذکر شده آن را بداردهٔ اسبهای زین شده و گردونهای تندرو و چرخهای خروشندهٔ متصفّ کرده اند دلیران و ناموران در نماز و ستایش از او اسبهای قوی پیکر و سالم استغاثه میکنند حتي اسب خورشید که ذکرش گذشت از اواست در گوش یا درواسپ یشت هفت تن از نامداران از فرشته مذکور برای غلبه کردن بهاوردان خویش یا برای موفق شدن بامري بدو نماز برده یاری درخواست میکنند نخست هوشنگ پیشدادی دوم جمشید سوم فریدون چهارم هوم پنجم خسرو ششم زرتشت هفتم کی گشتاسب این نامدران همانهائی هستند که در آبان یشت از اردویسور ناهید تمنّای رستگاری نمودند و هر یك را شرح دادیم و بعد هم آنها را بهمین ترتیبی که در گوش یشت ملاحظه میکنیم در ارت یشت هم خواهیم دید مگر آنکه در آبان یشت از هوم اسمی برده نشده است ولی در طی مقاله افراسیاب صفحه ۲۱۰ از او صحبت داشتیم

ಅಂಗಡಿ ಮುಂಗಟ್ಟು ಮತ್ತು ವಾಣಿಜ್ಯ ಸಂಸ್ಥೆಗಳು (ತಿದ್ದುಪಡಿ) ಅಧಿನಿಯಮ, ೧೯೯೭ (೧೯೯೭ರ ಕರ್ನಾಟಕ ಅಧಿನಿಯಮ ೩೫)

ಅಂಗಡಿ ಮುಂಗಟ್ಟು ಮತ್ತು ವಾಣಿಜ್ಯ ಸಂಸ್ಥೆಗಳು (ತಿದ್ದುಪಡಿ) ಅಧಿನಿಯಮ, ೧೯೯೭ (೧೯೯೭ರ ಕರ್ನಾಟಕ ಅಧಿನಿಯಮ ೩೫)

(೧೯ ಆಗಸ್ಟ್ ೧೯೯೭)

ಅಂಗಡಿ ಮುಂಗಟ್ಟು ಮತ್ತು ವಾಣಿಜ್ಯ ಸಂಸ್ಥೆಗಳು (ತಿದ್ದುಪಡಿ) ಅಧಿನಿಯಮ, ೧೯೯೭ (೧೯೯೭ರ ಕರ್ನಾಟಕ ಅಧಿನಿಯಮ ೩೫)

ಅಂಗಡಿ ಮುಂಗಟ್ಟು ಮತ್ತು ವಾಣಿಜ್ಯ ಸಂಸ್ಥೆಗಳು (ತಿದ್ದುಪಡಿ) ಅಧಿನಿಯಮ, ೧೯೯೭ (೧೯೯೭ರ ಕರ್ನಾಟಕ ಅಧಿನಿಯಮ ೩೫)

ಅಂಗಡಿ ಮುಂಗಟ್ಟು ಮತ್ತು ವಾಣಿಜ್ಯ ಸಂಸ್ಥೆಗಳು (ತಿದ್ದುಪಡಿ) ಅಧಿನಿಯಮ, ೧೯೯೭ (೧೯೯೭ರ ಕರ್ನಾಟಕ ಅಧಿನಿಯಮ ೩೫)

ಅಂಗಡಿ ಮುಂಗಟ್ಟು ಮತ್ತು ವಾಣಿಜ್ಯ ಸಂಸ್ಥೆಗಳು (ತಿದ್ದುಪಡಿ) ಅಧಿನಿಯಮ, ೧೯೯೭ (೧೯೯೭ರ ಕರ್ನಾಟಕ ಅಧಿನಿಯಮ ೩೫)

ಅಂಗಡಿ ಮುಂಗಟ್ಟು ಮತ್ತು ವಾಣಿಜ್ಯ ಸಂಸ್ಥೆಗಳು (ತಿದ್ದುಪಡಿ) ಅಧಿನಿಯಮ, ೧೯೯೭ (೧೯೯೭ರ ಕರ್ನಾಟಕ ಅಧಿನಿಯಮ ೩೫)

ಅಂಗಡಿ ಮುಂಗಟ್ಟು ಮತ್ತು ವಾಣಿಜ್ಯ ಸಂಸ್ಥೆಗಳು (ತಿದ್ದುಪಡಿ) ಅಧಿನಿಯಮ, ೧೯೯೭ (೧೯೯೭ರ ಕರ್ನಾಟಕ ಅಧಿನಿಯಮ ೩೫)

گوش یشت=درواسپ یشت

درواسپ توانای مزدا آفریدهٔ مقدس را خوشنود میسازیم ۵۵

(کردهٔ ۱)

۱ درواسپ توانای مزدا آفریدهٔ مقدس را میستائیم کسی که چارپایان خُرد را سلامت نگه میدارد کسی که چارپایان (ستوران) بزرگ را سلامت نگه میدارد کسی که دوستان را سلامت نگه میدارد کسی که بچگان را سلامت نگه میدارد با دیده با نان بسیار دور و . . . . [1] با سعادت . . . . [2] ۵۵

۲ کسی که دارای اسبهای زین شده گردونهای تکاپو کننده چرخهای خروشنده است که فربه (راه) بپیماید [3] نیرومند خوش اندام بهرهٔ نیك بخشنده و درمان بخشی که برای یاری مردان پاك پیشه سالم واقامتگاه مُهیّا دارد [4] ۵۵

۳ از برای او هوشنگ پیشدادی در بالای کوه زیبای مزدا آفریدهٔ (هرا) صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد [5] و زَوْر نیار کنان (چنین درخواست) •

۴ این کامیابی را بمن ده ای نیك ای توانا ترین درواسپ که من بهمه دیوهای مازندران ظفر یابم که من بهراس نیفتاده از بیم دیوها گریزان نشوم که همه دیوها برخلاف میل شان بهراس افتاده در مقابل من فرار کنند (و) از بیم در تاریکی بدوند ۵۵

---

۱ بجای نقاط کله پیشنَ [illegible] خراب شده معنی درستی از آن برنمیآید

۲ بجای نقاط کلمات درغو نحد ربیشن [illegible] خراب شده است فقط کلمه اولی را میدانیم که بمعنی دراز و بلند و دور و درنگ است (وسدیع)

۳ معنی این جمله اخیر روشن نیست هرچند که معنی کلمات آن که مشتق [illegible] (فربه) و مرز [illegible] (پسودن و مالیدن) باشد معلوم است

۴ فقرات اول و دوم در آغاز شش گردهٔ (فصل) دیگر این یشت تکرار میشود

۵ رجوع کنید بمقاله هوشنگ ص ۱۷۸ — ۱۷۹ و بفقرات ۲۱ — ۲۲ آبان یشت

...

(... ٢)

...

۵ اورا کامیاب ساخت درواسپ تواناي مزدا آفریدهٔ مقدس پناه دهند کسی که خواستاري را که زَورْ نیاز کند و از صفاي عقیده فدیهٔ آورد کامروا میسازد ۵۵

۶ براي فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم من اورا با نماز نیك بجاي آورده (و) با زَورْ میستایم آن درواسپ تواناي مزدا آفریدهٔ مقدس را درواسپ تواناي مزدا آفریدهٔ مقدس را ما میستائیم با هوم آمیخته بشیر با برسم با زبان خرد با پندار و گفتار و کردار با زَورْ و با کلام بلیغ ینگه ها تام . . . . اهورامزدا درمیان موجودات از زنان و مردان میشناسد آن کسی را که براي ستایشش باو بتوسط اشا بهترین پاداش بخشیده خواهد شد این مردان و این زنان را ما میستائیم [1] ۵۵

(کردهٔ ۲)

۷ درواسپ تواناي مزدا آفریدهٔ مقدس را میستائیم کسی که چارپایان . [2] ۵۵

۸ از براي او جمشید دارندهٔ گله ورمه خوب در بالاي کوه هکر صد اسب هزارگاوده‌هزار گوسفند قربانی کرد و زَورْ نیاز کنان (چنین درخواست)

۹ این کامیابی را بمن ده اي نیك اي توانا ترین درواسپ که من ار براي مخلوقات مزدا گله پرواري مهیّا سازم که من مخلوقات مزدا را از خطر ایمن بدارم

۱۰ که من از مخلوقات مزدا گرسنگی و تشنگی را دور نمایم و که من از مخلوقات مزدا ضعف پیري و مرگ را دور سازم و که من در مدت هزار زمستان (۱۰۰۰ سال) از مخلوقات مزدا باد گرم و سرد را دور بدارم [3] ۵۵

---

۱ فقره ششم در اتمام شش کردهٔ دیگر این یشت تکرار میشود

۲ فقرات اول و دوم از همین یشت در این جا تکرار میشود

۳ رجوع کنید بفقاله جمشید ص ۱۸۰ — ۱۸۸ و بفقرات ۲۵ — ۲۶ از آبان یشت

١١ ...

(... ٣)

١٢ ...

١٣ ...

١٤ ...

۱۱ اورا کامیاب ساخت درواسپ توانای مزدا آفریدهٔ مقدس پناه دهنده کسی که خواستاری را که زَورْ نیار کند و از صفای عقیده فدیه آورد کامروا میسازد

برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم . . . ۱ ❀

(کردهٔ ۳)

۱۲ درواسپ توانای مزدا آفریدهٔ مقدس را میستائیم کسی که چاربایان را . ۲ ❀

۱۳ از برای او فریدون پسر آثویه از خاندان توانا در (مملکت) چهار گوشه (وَرِنَهْ) صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد و زَورْ نیاز کنان (چنین درخواست) ۰

۱۴ این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین درواسپ که من بازی دهاك (ضحاك) سه پوزه سه کله شش چشم هزار چستی و چالاکی دارنده ظفر یابم باین دیو دروغ بسیار قوی که آسیب مردمان است باین خبیث و قوی ترین دروغی که اهریمن برضد جهان مادی بیافرید تا جهان راستی را از آن تباه سازد و که من هر دو زنش را بر بایم هر دو را سنگهوك (شهر ناز) و اِرِنَوَكْ (ارنواز) که از برای توالد و تناسل دارای بهترین بدن میباشند هر دو را که از برای خانداری برازنده هستند ۳ ❀

---

۱ فقره ٦ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ فقرات اول و دوم همین یشت در این جا تکرار میشود

۳ رجوع کنید بمقاله فریدون ص ۱۹۱ — ۱۹۵ و بفقرات ۳۳ — ۳٤ آبان یشت

...

(...)

...

۱۵ اورا کامیاب ساخت درواسپ تواناي مزدا آفریدهٔ مقدس پناه دهنده کسی که خواستاري را که زَورْ نیاز کند و از صفاي عقیده فدیه آورد کامروا میسازد

براي فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم . . . [1] ❀

(کردهٔ ٤)

۱٦ درواسپ تواناي مزدا آفریدهٔ مقدس را میستائیم کسی که چارپایان را . . [2] ❀

۱۷ از براي او هوم . . [3] درمان بخش و سرور نیك با چشمان زرد رنگ در بلندترین قلّه کوه هرا فدیه آورد و از وي براي این کامیابی درخواست نمود •

۱۸ این کامیابی را بمن ده اي نیك اي تواناترین درواسپ که من افراسیاب مجرم تورانی را بزنجیر کشم و بزنجیر بسته بکشم و بسته برانم و در بند بنزد کیخسرو برم تا اورا روبروي دریاچهٔ چئچست عمیق و با سطح وسیع بکُشد کیخسرو آن پسر انتقام کشنده از سیاوش نامور که بخیانت کشته شد و از براي (انتقام) اغریرث دلیر [4] ❀

۱۹ اورا کامیاب ساخت درواسپ تواناي مزدا آفریدهٔ مقدس پناه دهنده کسی که خواستاري را که زَورْ نیاز کند و از صفاي عقیده فدیه آورد کامروا میسازد

برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند میستایم [1] ❀

---

۱ فقره ٦ همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ فقره اول و دوم همین یشت در این جا تکرار میشود

۳ در متن بجای نقاط کلمه فراشمیِ ... آمده است در طی ترجمه یشتها در هر جائی که باین صفت برخوردیم آن را بآشامیدنی ترجمه کردیم این معنی در فقره فوق از براي هوم که اسم کسی است مناسبتی ندارد مگر آنکه صفت مذکور را بمعنی ترقی دهنده و پرورانده بگیریم چنانکه برخی از مستشرقین باین معنی گرفته اند

درخصوص هوم رجوع کنید بمقالهٔ افراسیاب ص ۲۱۰

٤ راجع بکیخسرو رجوع کنید بفقره ٤۹ از آبان یشت و بتوضیحات پاورقی ص ۲۵۳ – ۲۵۵

(...ल्ह्र० ५)

२० ...

२१ ...

२२ ...

२३ ...

(...ल्ह्र० ६)

२४ ...

२५ ...

(کردهٔ ۵)

۲۰ درواسپ توانای مزدا آفریدهٔ مقدس را میستائیم کسی که چارپایان را . . [1] ۵۵

۲۱ از برای او یل ممالك آریائی استوار سازندهٔ کشور خسرو روبروی دریاچه زرف و پهن چئچست صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد و زَورْ نیاز کنان (چنین درخواست) ۵

۲۲ این کامیابی را بمن ده ای نیك ای توانا ترین درواسپ که من افراسیاب مجرم تورانی را روبروی دریاچه چئچست زرف و پهن بکشم من پسر انتقام کشنده از سیاوش نامور که بخیانت کشته شد و از برای انتقام اغریرث دلیر ۵۵

۲۳ او را کامیاب ساخت درواسپ توانای مزدا آفریدهٔ مقدس پناه دهنده کسی که خواستاری را که زور نیاز کند و از صفای عقیده فدیهٔ آورد کامروا میسازد
برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند میستایم . . [2] ۵۵

(کردهٔ ٦)

۲٤ درواسپ توانای مزدا آفریدهٔ مقدس را میستائیم کسی که چارپایان را . . [1] ۵۵

۲۵ او را بستود زرتشت پاك در آریاویج درکنار (رود) ونگوهی دائیتیا [3] با هوم آمیخته شیر با برسم با زبان خرد با پندار و گفتار و کردار با زَورْ و با کلام بلیغ و از او این کامیابی را درخواست ۵

---

۱ فقرات اول و دوم همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ فقره ٦ همین یشت در این جا تکرار میشود

۳ در خصوص مملکت آریاویج و رود ونگوهی‌دائیتیا رجوع کنید بیاد داشت صفحه ۵۹ و صفحه ۲۸۳

۲۶ ...

۲۷ ...

(... ۸)

۲۸ ...

۲۶ این کامیابی را بمن ده ای نیك ای توانا ترین درواسپ که هُوتس نیك و شریف را [1] همواره بر آن دارم که بحسب دین بیندیشد بحسب دین سخن گوید بحسب دین رفتار کند [2] که او بدین مزدیسنای من ایمان آورد و آن را دریابد که او از برای جمیعّت من مایه شُهرت نیکی شود ۵۵

۲۷ او را کامیاب ساخت درواسپ توانای مزدا آفریدهٔ مقدس پناه دهنده کسی که خواستاری را که زورْ نثار کند و از صفای عقیده فدیهٔ آورد کامروا میسازد

برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم . . . [3] ۵۵

(کردهٔ ۷)

۲۸ درواسپ توانای مزدا آفریدهٔ مقدس را میستائیم کسی که چارپایان را . . [4] ۵۵

۲۹ از برای او کی گشتاسب بلند همّت روبروی آب دائیتیا صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد و زورْ نیاز کنان (چنین درخواست)

---

۱ هُوتس در پهلوی بجای اسم اوستائی هوتوسا 𐭧𐭥𐭲𐭮𐭮 آمده است هُوتس از خاندان نئوترَ (𐭭𐭥𐭲𐭮𐭮 نوذر) ص ۲۶۵ — ۲۶۷ ملاحظه شود) زن کی گشتاسب است در فروردین یشت فقره ۱۳۹ و در رام یشت فقرات ۳۵ و ۳۶ نیز از او اسم برده شده است در کتاب پهلوی یادگار زریران مندرج است « آنگاه پادشاه کی گشتاسب گفت اگرهم نیام پسران و برادران و بزرگان من و نیز زن من هُوس از کسی که برای من ۳۰ پسر و دختر متولد شدند کشته شوند بار من پیرو این دین پاك خواهم ماند آنچه را که از اهورامزدا یافتم از دست نخواهم داد» در شاهنامه زن گشتاسب موسوم است به کتایون بنا بداستانی که در کتاب رزمی ما مندرج است هُوتس غیر از کتایون است چه این اخیر دختر قیصر رُوم است که کی گشتاسب در اوقاتی که از پدرش لُهراسب رنجیده خاطر در مملکت رُوم متواری بود اورا شیفته حُسن جمالش نموده بزنی گرفت

۲ در این جا یاد آورد میشویم که حضرت زرتشت در فقره ۱۰۴ از آبان یشت خواستار است که شاه گشتاسب بوی ایمان آورد در فقره فوق آرزو دارد که هوُتس زن کی گشتاسب با و بگرود

۳ فقره ۶ همین یشت در این جا تکرار میشود

۴ فقره اول و دوم همین یشت در این جا تکرار میشود

۳۰ این کامیابی را بمن ده ای نیك ای تواناترین درواسپ که من به
اَشتَ اَئورووَنتْ پسر وِیسپَ تَئورْوُ اَشتی [۱] . . . . [۲] با خود
سر تیز با سپر سر تیز و با گردن ستبر که دارای هفتصد شتر است
در پشت زَئینیاوَرَ خویذاهه [۳] در یك جنگ (پیروزمند) مقابل توانم
شد که من بارجاسب خیون [٤] نابکار در یك جنگ (پیروزمند) مقابل
توانم شد که من به دَرْشینیكَ [٥] دیویسنا در یك جنگ (پیروزمند)
مقابل توانم شد [٥٥]

۳۱ که من تثریاونت [٦] زشت نهاد را براندازم که من دیویسنا سپینج اُورُوْشكَ [۷]

---

۱ اَشتَ اَئورونت ... پسر وِیسپَ تَئورْوُ اَشتی ... بقول بارتولومه اسم محلی است این اسم را گلدنر در متن اوستای خود جَئینیاوَرَ ضبط کرده است و زَئینیاوَرَ را نسخه بدل

۲ بجای نقاط از کلمه ویسپ تئورو که باید صفتی باشد معنی درستی برنمیآید کلمه خراب شده بنظر میرسد

۳ زئینیاوَرَ خویذاهه ... بقول بارتولومه اسم محلی است این اسم را گلدنر در متن اوستای خود جَئینیاوَرَ ضبط کرده است و زَئینیاوَرَ را نسخه بدل

٤ خیون اسم یك قبیله تورانی است خاك این قبیله نیز مملکت خیون نامیده میشود ارجاسب در اوستا و یادگار زریران پادشاه تورانیان خیون نامیده شده است این اسم در اوستا خیئونَ ... میباشد این قبیله همان است که بعدها باشاپور دوم (۳۰۹ — ۳۸۰ میلادی) نیز در زد و خورد بوده است مورّخ رُم امیانوس مارسلینوس Ammianus Marcellinus که در سال ۳۳۰ میلادی میزیست از گرُومباتس Grumbates نامی پادشاه خیونیت (Chionitae) که در داغستان سلطنت داشت و رقیب شاپور دوم بود اسم میبرد (بیاد داشت ص ۲٦۳ نیز ملاحظه کنید) در زامیاد یشت فقره ۸۷ آمده است که کی گشتاسب به تثریاونت زشت نهاد و بدیویسنا یشَنَ و بدروغ پرست ارجاسب و بسایر خیونهای نابکار زشت کردار ظفر یافت

٥ دَرْشینیكَ ... چنانکه در فقره فوق ذکر شده است یکی از دیویسنان و دشمن مزدیسنان است معنی لفظی آن چنین است (کسی که گستاخانه حمله برد)

٦ تثریاونت ... همان است که در فقره ۱۰۹ از آبان یشت باو برخوردیم (نسخهٔ بدل تثر یهونت) و مثل فقره ۸۷ از زامیاد یشت که ذکرش گذشت باز با یشَن و ارجاسب یك جا ذکر شده است در هرجا که باین اسم بر میخوریم اورا رقیب گشتاسب می بینیم تثریاونت لفظاً یعنی تیره و ظلمانی

۷ سپینج اُورُوْشَ ... در پهلوی سینجروش شد از دیویسنان و دشمن کی گشتاسب است

.....

٣٢ .....

٣٣ .....

را براندازم که من دگرباره همای و واریذکنا [1] را از مملکت خیونها بخانه برگردانم که من ممالك خیون را برافگنم پنجاهها صدها صدها هزارها هزارها ده هزارها ده هزارها صد هزارها ۵۵

۳۲ او را کامیاب ساخت درواسپ توانای مزدا آفریدهٔ مقدس پناه دهنده کسی که خواستاری را که زَورْ نیاز کند و از صفای عقیده فدیه آورد کامروا میسازد

برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند میستایم . . . [2] ۵۵

۳۳ یتا اهو . . . . . .

درود میفرستم به درواسپ توانای مزدا آفریدهٔ مقدس

اشم و هو . . . . . .

اهمائی رئسچه . . . . . [3] ۵۵

---

۱ همای و واریْذکنا همای در اوستا هومایا ⟨⟩ یا هومایه یا هومیه دو معنی دارد اول بمعنی فرخنده و همایون است چنانکه در یسنا ۴۱ (هفت ها=هفتن یشت بزرگ) فقره ۳ استعمال شده است دوم اسم دختر کی گشتاسب است در فقره ۱۳۹ از فروردین یشت نیز بفروهر همای پاك درود فرستاده شده است در بهلوی همایك گویند در یادگار زریران آمده است کی گشتاسب برای تشویق و تشجیع بلشکریانش چنین گفت کیست درمیان شما ایرانیان که از زریر انتقام بکشد تا من دخترم همایك را که در مملکت زیباترین زن است بدو دهم از برای او در قصر زریر جای سازم و او را سپهبد لشکر گردانم فردوسی نیز گوید بلشکر بگفتا کدام است شیر که باز آورد کین فرخ زریر . . .

که هرگز میانه نهد بیش پای سراورا دهم دخترم را همای

واریْذکنا ⟨⟩ باید اسم دختر دیگر کی گشتاسب و خواهر همای باشد که در شاهنامه به آفرید شده است بی شك فقره ۳۱ از درواسپ یشت اشاره بشکست اولی است که ایرانیان از تورانیان دیده و دو دختر کی گشتاسب همای و به آفرید اسیر ارجاسب شدند در شاهنامه مفصلاً از گرفتاری این دو دختر و بعد آزاد شدن آنان بتوسط برادر شان اسفندیار صحبت شده است

ببردند پس دخترانت اسیر چنین کار دشوار آسان مگیر
اگر بستی چز شکست همای خردمند را دل برفتی ز جای
دگر دختر شاه به آفرید که باد هوا هرگز اورا ندید
که از تخت زرّینش برداشتند برو باره و طوق نگذاشتند

۲ فقره ۶ همین یشت در این جا تکرار میشود

۳ رجوع کنید بفقره ۳۳ هرمزد یشت

مهر

اشتقاق کلهٔ مهر

مهر در اوستا و در کتیبه های پادشاهان هخامنشی میثرَ Mithra و در سانسکریت میترَ Mitra آمده است در پهلوی میتر Mitr شده امروز مهر گوئیم و معانی مختلف از آن اراده میکنیم عهد و پیمان و محبّت و خورشید جمله از معانی آن است هفتمین ماه سال شمسی و روز شانزدهم هرماه نیز مهر نامیده میشود مسعود سعد این معانی را در یك بیت شعر جمع کرده گوید

روز مهر و ماه مهر و جشن فرّخ مهرگان مهر بفزا ای نگار مهر چهر مهربان

بسا اسامی اشخاص تاریخی بما رسیده و بسا اسامی شهرها و محال قدیم ایران در کتب مورخین و جغرافیادانهای ایرانی و عرب قرون وسطی ضبط شده که با کلمه مهر ترکیب یافته است مثل مهرداد و مهربندگشای در تورات کتاب عزرا در باب اول فقره ۸ مندرج است که خزینه دار کورش بزرگ موسوم بوده است به میثرَداث چون مهر یکی از فرشتگان دین زرتشتی و دارای مقام بلندی است بسا آتشکده‌های عهد باستان باسم او بوده است چنانکه فردوسی گوید

چه آذر گشسب و چه خرداد مهر فروزان چو ناهید و بهرام و مهر

امروز هم زرتشتیان پرستشگاه خویش در مهر گویند در فرهنگها نیز مسطور است که مهرقبه زرینی است که بر سر چتر و علم و خرگاه نصب کنند کلیه این معانی درست و از برای هریك در اوستا و تاریخ مأخذی میتوان نشان داد اسم بیخ گیاهی هم که بمناسبت شباهتش بدونفری که در مقابل هم ایستاده باشند مهرگیاه میباشد و نیز بمردم گیاه و استرنگ وسك کن معروف است این بیخ و ریشه را در عربی یبروج‌الصنم و خود گیاه را

لفاّح گویند [۱] در طبّ نیز میتری داتیسم Mithridatisme معروف و آن عبارت است از استعمال کردن زهر و متدرجاً مقدار زیادتری بکار بردن و طبیعت خود را بآن عادت دادن بطوری که بعدها سم در وجود اثری نخواهد کرد این لغت علمی که در طب اروپائیان مصطلح است یادآور مهر ایرانیان است چه عمل میتری دایتسم .بمهرداد رقیب بزرگ رُمها پادشاه مملکت پونتوس (ساحل دریای سیاه) که در سال ۱۲۳ — ۶۳ پیش از مسیح سلطنت کرد منسوب میباشد میگویند که او از بیم زهر خوراندن دشمنان متدرجاً خود را باستعمال آن عادت داد تا سمّی در وجور او اثری نکند بیشتر از مستشرقین معنی اصلی مهر را واسطه و میانجی ذکر کرده اند در نزد هندوان کلمه میث Mith که بُن و ریشه مهر است .بمعنی پیوستن و بجائی فرود آمدن است لغت مئیثنیا Macthanya که در اوستا بسیار استعمال شده .بمعنی خانه و سرا میباشد این کلمه همان است که امروز میهن گوئیم بنا براین فرهنگهائی که آنرا بوطن ترجمه کرده قدری از معنی حقیقی منحرف شده اند کلمه میهمان یا مهمان نیز از همین اصل و بنیان است و در اوستا مئثمن Macthman میباشد [۲] یوستی Yusti مهر را بمعنی ای که ذکر شد گرفته آن را واسطه و رابطه میان فروغ محدث و فروغ ازلی میداند و یا بعبارت دیگر مهر واسطه است میان پروردگار و آفریدگان [۳] در گاتها که قدیمترین قسمت اوستاست فقط یکبار کلمه میثر استعمال شده است اما نه .بمعنی فرشته بلکه

---

۱ تحفةالمؤمنین مینویسد یبروح‌العنم بیخ لفاّح ری است بشکل دو انسان که روبروی یکدیگر گذاشته باشند و او را مهر گیاه وسنگ کن نامند نبات مذکور شبیه بعلیق و بقدر زرعی برگش شبیه به برگ انجیر و باریکتر از آن و بیخش سرخ و بقدر ریوند و در بوی شبیه بمیعه سایله و گلش سفید بیخش بصورت دو انسان مواجه و مستور بلیفهای اشقر شبیه .بموی رجوع کنید نیز به بحرالجواهر خاقانی در معنی مردم گیا گوید

من همی در هند معنی راست همچون آدم وین خران در چین صورت راست چون مردم گیا

حافظ گوید

سبزهٔ خط تو دیدیم و زبستان بهشت بطلبگاری این مهر گیاه آمده ایم

۲ رجوع کنید به Altiranisches Worterbuch von Christian Bartholomae Strassburg 1904

۳ رجوع شود به Geschichte des alten Persiens von Fer. ynsti Berlin 1879 S. 92-93

بمعنی وظیفه مذهبی و تکلیف دینی [1] در فرگرد چهارم وندیداد که مفصلاً از معاهده بستن و در آن پایدار ماندن و یا شکستن آن و گناه و سزای پیمان شکن و اقسام معاهدات و شروط آنها صحبت میشود کلیّه کلمه مثرَ بمعنی عهد و پیمان آمده است در یشت دهم که مخصوص باین فرشته است بسا کلمه مترَ بجای عهد و میثاق آمده است میثرو دروج (Mithrō-druǰ) که بمعنی تحت‌اللفظی دروغگوی بمهر میباشد در همه جا پیمان شکنی از آن اراده گردیده است هیچ یك از این معانی مخالف همدیگر نیست معنی ریشه کلمه پیوستن و واسطه بودن است معنی‌های دیگر بعد ها بواسطه مقام و شغل این فرشته برخاسته است برخی از مستشرقین از آن جمله دارمستتر Darmesteter معنی قدیمی و اصلی آنرا دوستی و محبّت گرفته است [2]

مهر نزد برهمنان

در سانسکریت هم میترَ بمعنی دوستی است و در وید برهمنان مانند اوستا پروردگار روشنائی و فروغ میباشد در کتاب مقدس هندوان نیز بیك دسته از پروردگارانی که عدد آنها هفت میباشد اشاره گردیده است ولی اسامی همه آنها برخلاف هفت امشاسپندان ایرانیان معلوم نیست چنانکه اسامی همه ۳۳ پروردگاران دیگری که در وید از آنها صحبت شده بما نرسیده است دسته هفتگانه هندوان موسوم است به ادی‌تیا Aditya یعنی پسران ادی‌تی Aditi که اسم الاهه ای میباشد از میان این هفت برادران اسم وارونا Varuna و میترَ غالبا تکرار شده است و گاه هم ایرمان که مفصلاً از آن در گاتها صحبت داشتیم در جرو ادی‌تیاها شمرده میشود [3] میترَ در وید برهمنان مانند میثرَ دراوستای مزدیسنان پاسبان راستی و پیمان است در هر دو کتاب بضد دروغ و خطا میباشد فقط در سرودهای مقدس هندوان از میترَ یکی یادگار مجمل و مبهمی مانده است و یك قطعه مختصر و بدون اهمیّت متعلق بدو است و همیشه میترَ با وارونا آمده است با آنکه فلسفه وید و اوستا با همدیگر فرق دارد ولی باز اینقدر بهم نزدیك و شباهت دارد که بتوان از روی

---

۱ رجوع کنید بگاتها یسنا ٤٦ قطعه ٥ میثرواییو Mithrōibyo

۲ رجوع شود به Le Zend—Avesta par Darmesteter vol II Paris 1892 p. 441

۳ رجوع کنید بگاتهای نگارنده در فصل (چند لغت از گاتها) ص ۸۵ — ۸۷

طاق بستان نزدیك کرمانشاه آنکه درطرف دست چپ اردشیر دوم
ایستاده و بدور سرش اشعهٔ قرار داده شده
مهر است نه زرتشت چنانکه برخي گمان کرده‌اند

رجوع کنید به L'Art Antique de la Perse par Dieulafoy V Partie p. 115

وبه Die Kunst des Alten Persien Von Sarre Abb. 11

تحقیق گفت که هر دو دسته اریائی نژاد که ایرانیان و هندوان باشند روزی باهم مهر را میستوده‌اند هرچند که میتر در وید دارای مقام بلندی است ولی در مقابل سایر پروردگاران روشنائی مثل اندرا Indra و سویتر Savitar از اهمیّت او کاسته اینك باید میثرَ اوستا را با وارونای وید مقابل نمود که در بسیاری از خصایص و اوصاف نزدیك باو است

قدمت مهر

اینك که دانستیم مهر در وید هم که قدیمترین کتاب مذهبی دنیا بشمار است نام و نشانی دارد و ضمناً هم دانستیم که این فرشته راستی و پیروزی نیز بسیار کهن سال است از خطوط میخی که از هزار و چهار صد سال پیش از مسیح میباشد نیز از قدمت او خبری داریم خطوط میخی مذکور که در کاپاتوکا Kapatuka (مملکتی از آسیای صغیر) پیدا شد شاهد است که دسته ای از قوم حتیت در میتانی Mitani در شمال عراق حالیه (بین‌النهرین) مترا و وارونا و اندرا و نساتیا Nasatya را که از پروردگاران هندو ایرانی هستند میپرستیده اند [1] این پروردگار عهد اریائی و فرشته زرتشتی در همه جا همراه ایران بوده و باندازهٔ ملیّت ما قدیم است هنوز هم در ایران پیروان آئین زرتشت در روز جشن مهرگان که ذکرش بیاید برایش قربانی میکنند و مجلس ایران پس از پیشتر ازهزار سال فراموشی دگرباره مانند پارینه حمایت هفتمین ماه سال را بدست این فرشته مهربان سپرد

مهر در کتیبه های هخامنشیان

اسم میثرَ از قرن چهارم پیش از مسیح در کتیبه پادشاهان هخامنشیان جای گرفته فقط پنج بار این اسم تکرار شده است نخست در کتیبه اردشیر دوم که از سال ٤٠٤ تا ۳۵۹ پیش از مسیح سلطنت کرد در جزو کتیبه ای که درخرابه شوش باقی مانده گوید

---

1 حتیت‌ها قوم اریائی نژاد که در سوریه و آسیای صغیر سلطنت یافتند در تورات باسم هاختی Hakhtti قادر از آنها ذکری شده است مادر سلیمان که داود بخیانت او را از دست شوهرش گرفت از این قوم است آنان نیز مانند ایرانیان بخدا بغ میگفتند بواسطه زد و خورد هائی که میان آنان ومصریان و اشوریان واقع شده کتیبه های قدیم این دومملکت آنانرا در قبطی خیتا Kheta و در اشوری ختی Khatti نامیده اند رجوع شود به Cumont Mithra p. 2 و به Geschichte der Meder und Perser von Justin Prášek Gotha 1906 I Band S. 25

« این ایوان را (اپدانَ Apadana) داریوش (اول) از نیاکان من بنا نمود بعد در زمان اردشیر (اول) پدر بزرگ من طعمه آتش گردید من بخواست اهورامزدا و اناهیتا (ناهید) و میثرَ (مهر) دوباره این ایوان را ساختم بشود که اهورامزدا اناهیتا و میثر مرا از همه دشمنان حفظ کنند و آنچه من ساخته ام خراب نسازند و آسیب نرسانند» باز از همین پادشاه در پایهٔ ستونی که در همدان پیداشده و امروز در انگلستان موجوداست چنین منقوش است « این ایوان را من بخواست اهورامزدا اناهیتا و میثر بنا نمودم بشود که اهورامزدا اناهیتا و میثر مرا از کلیّه دشمنان حفظ کنند و آنچه من ساخته ام ویران نسازند»

پسر و جانشین پادشاه فوق اردشیر سوم که از سال ۳۵۹ تا ۳۳۸ سلطنت داشت در فارس در خرابه پرسپولیس (تخت جمشید) بنوبت خود گوید « اهورامزدا و بغ میثرَ مرا و این مملکت را و آنچه را که بتوسط من ساخته شده است باید نگهداری کنند [۱]

چنانکه ملاحظه میکنید در این چند فقره ناهید هم مثل مهر بار اول است که در آثار پادشاهان ظاهر میشود مگرآنکه در فقره اخیر مهر تنها ذکر شده است

جشن مهرگان [۲]

روز شانزدهم هر ماه مخصوص بفرشته فروغ و بمهر روز موسوم است و این روز عیدی است بخصوصه روز مذکور در خود مهر ماه جشن بسیار بزرگی است بقول بندهش مشیا و مشیانه در چنین روزی تولّد یافتند این جشن را در قدیم میترا کانا میگفتند یعنی متعلق بمهر بعد مهرگان شد و مهر جان معرب آن است این جشن بزرگ شش روز طول میکشد از روز شانزدهم شروع شده بروز بیست و یکم که رام روز باشد ختم میگردد روز آغاز را مهرگان عامه و روز انجام را مهرگان خاصه گویند در ایران قدیم

---

۱ رجوع کنید به Die Keilinschriften der Achamenideu von F. H. Weissbach Leipzig 1911

۲ ملکا جشن مهرگان آمد جشن شاهان و خسروان آمد
خز بجای مُلثمَ و خرگاه بدل باغ و بوستان آمد
مورد بجای سوسن آمد باز می بجایَ ارغوان آمد
روذکی المعجم في معاییر اشعار العجم ص ۲۷۰

فقط دو فصل داشتند اول تابستان (هَمَ Hama 𐬵𐬀𐬨𐬀) پس از آن زمستان (زَیَنَ Zayana 𐬵𐬀𐬭𐬀𐬌𐬀 از همین کله است دی) در کلیه اوستا از همین دو فصل اسم برده شده است نوروز جشن آغاز تابستان است و مهرگان جشن آغاز زمستان بخصوصه جشن مهرگان بسیار شوخ و سرور انگیز بود کتزیاس مینویسد که پادشاهان هخامنشی هیچ نبا یستی مست شوند مگر در روز جشن مهرگان که لباس فاخر ارغوانی پوشیده در باده پیمائی با میخوارگان شرکت مینمودند مورّخ دیگر دوریس Duris مینویسد که در این جشن پادشاه میر قصید [1] بقول استرابون Strabon خشترپاون (ساتراپ) ارمنستان در جشن مهرگان بیست هزار کره اسب برسم ارمغان بدربار شاهنشاه هخامنشی میفرستاد اردشیر بابکان و خسروانوشیروان در این روز رخت نو بمردم می بخشیدند در بندهش آمده است که روز مهرگان مشیا و مشیانه (آدم و حوا) از نطفه کیومرث پدید آمدند [2] از علمای ایرانی و عرب اخبارات زیادی در خصوص مهرجان نقل شده است از آن جمله مذکور است که در موقع این جشن موبدان موبد خوانچه ای که در آن لیمو و شکر و نیلوفر و به وسیب و یك خوشه انگور سفید و هفت دانه مورد گذاشته شده بود زمزمه کنان (واچ گویان) نزد شاه میآورد [3]

ابو ریحان بیرونی که در سال ۳۶۲ هجری تولد یافت و از بزرگان علمای ایران شمرده میشود در کتاب معروف خود الآثارالباقیه عن‌القرون‌الخالیه مفصلاً از عید مهرجان صحبت میدارد از آن جمله مینویسد «گویند مهر که اسم خورشید است در چنین روزی ظاهر شد باین مناسبت این روز بدو منسوب کرده اند پادشاهان هر این جشن تاجی که بشکل خورشید و در آن دائره ای مانند

---

۱ Clemen, Die Griechi. u. Latein. Nachrichten uber die Persische Religion S 90

۲ رجوع شود به بندهش فصل ۱۵ چاپ یوستی yusti

۳ وندیشمان Windischmann در کتاب خود میترا Mithra در صفحه ۵۷ در جزو اشیاء خوانچه سیسیف Sysiphe هم افزوده است نگارنده این کله را در جائی ندیدم شاید سیسنبر Sisymbrium باشد که میدانیم گیاه مقدسی است و بندهش آن را گیاه مخصوص بهرام ایزد ذکر کرده است آن گیاهی است شبیه بنعناع و خوشبو تخم آن ریزه تر از تخم ریحان است رجوع شود به بحرالجواهر و تحفةالمؤمنین

چرخ نصب بود بسر میگذاشتند و گویند در این روز فریدون به بیور اسب که ضحاك خوانندش دست یافت چون در چنین روزی فرشتگان از آسمان بیاری فریدون فرود آمدند بیاد آن در جشن مهرگان در سرای پادشاهان مرد دلیری میگماشتند که بامدادان بآواز بلند ندا میدادای فرشتگان بسوی دنیا بشتابید و جهان را از گزند اهریمنان برهانید و گویند خداوند در این روز زمین را بگسترانید و در اجساد روان بدمید و در این روز کره ماه که تا آن وقت گوی تاریکی بود از خورشید روشنائی و نور کسب نمود از سامان فارسی نقل شده است که او گفت ما در زمان ساسانیان قائل بودیم از آنکه خداوند یاقوت را در روز نوروز از برای زینت مردمان بیافرید و زبرجد را در روز مهرجان و این دو روز را بر سایر ایام سال فضیلت داد چنانکه یاقوت و زبرجد را بر سایر جواهرات در آخرین روز این جشن که بیست و یکم ماه باشد فریدون ضحاك را در کوه دباوند بزندان انداخت و خلایق را از گزند او برهانید لاجرم در این روز عید گرفتند و آفریدون مردم را امر کرد که کُشتی بمیان بندند و واج زمزمه کنند و در هنگام خوردن و آشامیدن لب از سخن فرو بندند چون مدت استیلای ضحاك هزار سال طول کشید و ایرانیان خود مشاهده کردند که ممکن است عمر انسان این همه طولانی گردد از این روز ببعد دعای خیر شان در حق یکدیگر چنین بود (هزار سال بزی)

زرادشت فرمود که آغاز و انجام جشن مهرجان در عظمت و شرافت مساوی است پس هر دو روز را عید بگیرید ار این پس هرمز بن شاپور در تمام روزهای مهرجان جشن برپا داشت در زمن بعد پادشاهان و مردمان ایرانشهر از آغاز مهرجان تا مدت سی روز مانند نو روز عید میگرفتند و هر پنج روز را بیك طبقهٔ از شاهزادگان و موبدان و بزرگان و بازرگانان و رزمیان و دهقانان و اهل حرفه وصنایع مخصوص نمودند» [1]

---

[1] رجوع کنید بکتاب آثارالباقیه چاپ زاخو Sachau ص ۲۲۲ — ۲۲۴ هنوز هم دعای هزار سال بزی معمول است حون جشن مهرگان درمیان مسلمانان منسوخ شده این دعا را در جشن نوروز بعبارات دیگر بهمدیگر میگویند تا در این سالهای اخیر پارسیان در وقت غذا خوردن صحبت نمیکردند

ابو ریحان بیرونی در کتاب دیگر خود موسوم به کتاب التفهیم فی صناعة التنجیم در نسخه فارسی آن گوید «مهرجان روز است از مهر ماه و نامش مهر و اندرین روز آفریدون ظفر یافت بر بیور اسب جادوانك بضحاك معروف است و بکوه دنباوند باز داشت و روزها از پس مهرگانست همه جشن اند بر کردار انج از پس نوروز بوذ و ششم این مهرگان بزرگ و رام روز نامست و بذین دانندش» [۲] بلعمی مینویسد «آفریدون ظفر یافت و ضحاك را بگرفت و بکشت و همان روزگار تاج برسر آفریدون نهاده جهان بروی سپرد و آن مهر روز بود از مهر ماه و آن را مهرگان نام کردند و عید کردند و آفریدون بملك بنشست» [۳]

فردوسی نیز در خصوص بر تخت نشستن فریدون گوید

بروز خجسته بر مهر و ماه بسر بر نهاد آن کیانی کلاه

. . . . . .

بفرمود تا آتش آفروختند همه عنبر و زعفران سوختند
پرستیدن مهرگان دین اوست تن آسائی و خوردن آئین اوست
کنون یادگار است از او ماه و مهر بکوش و برنج انج منهای چهر

این عید باندازهٔ بزرگ و محترم بوده که استیلای عرب هم نتوانست آنرا از میان ببرد بسا از عادات و رسومات ایران در مدت غلبه و قهر مغول از دست رفت از اشعار منوچهری برمیآید که در عهد سلطان مسعود غزنوی که در سال ۴۲۱ هجری جلوس نمود با شکوه و جلال تمام در دربار سلطان مثل سابق جشن مهرگان میگرفتند جشن مهرگان در تمام آسیای صغیر نیز معمول بود و از آنجا با آئین مهر باروپا رفت که ذکرش بیاید جای تعجب است که از این عید باین بزرگی و شریفی در طی اخباراتی که در خصوص آئین مترا در اروپا خوانده میشود اسمی نیست مستشرق دانشمند بلژیکی کومون Cumont در کتاب نفیس خود «آئین مترا»

۲ نقل از یك نسخه خطی که در کتابخانه ملی پاریس موجود است نگارنده در اوقاتی که لغات فارسی کتاب مذکور را استخراج میکردم غفلت نموده شماره نسخهٔ را ضبط نکردم
۳ بلعمی چاپ کانپور ص ۴۶

میگوید بدون شك جشن مهرگان که در ممالك رُم قدیم روز ظهور خورشید تصور میشده و آن را Sol Na' as invicta یعنی روز ولادت خورشید مغلوب نشدنی میگفته اند به ۲۵ ماه دسامبر کشیده شده و بعد از نفوذ دین عیسی در اروپا روز ولادت مسیح قرار داده شده است در انجام این مبحث متذکر میشویم که در فرهنگها مهرگان بزرگ و مهرگان خُرد اسم دو مقامی است از موسیقی

مهر در کتب مورخین قدیم

از مورخین قدیم یونان و رُم اخبار زیادی راجع بمهر بما نرسیده یعنی از مورخین پیش از زمان نفوذ دین عیسیٰ در اروپا اگر نه از قرون بعد از میلاد در اوقاتی که آئین مترا سراسر ممالك وسیعه رُم را فرا گرفته بود در خصوص این فرشته ایرانی اطلاّعات بسیار داریم ولی غالباً آلوده بغرض و کینه بیشتر این اطلاعات از مأخذ آباء و روحانیون دین عیسیٰ میباشد که سعی مخصوصی در باطل بودن مترا و برحق بودن عیسی دارند بطوری که این اطلاعات از نقطه نظر تاریخی و دینی چندان مربوط بملیّت ما ایرانیان نیست کتبی که در خصوص آئین مترا نوشته شده بود و ممکن بود که یك سرچشمه بسیار خوبی از برای تاریخ و مذهب ایران قدیم باشد از تعصب نو مسیحی شدگان از میان رفته همانطوری که دست تطاول و تعصب مسلمانان اوراق دینی زرتشت را در ایران نابود نموده است

غالباً مورخین یونانی بفرشتگان مزدیسنا بمناسبت مقام و شغل شان اسم یکی از پروردگاران خود را که با اوشباهتی داشته میداده اند مثلاً بناهید ایرانی اسم الاهه یونانی داده ارتمیس Artemis - میگفته اند مگر مهر که اسم او مبدّل نشده میترس Mithres نامیده میشده است و این دلیل شهرت و بزرگی مهر است کزنفون Xenophon در کتاب کیروپد ی Cyropedie مینویسد که پادشاهان هخامنشی بمهر سوگند یاد میکردند پلوتارك نیز بنوبت خود نقل میکند از آنکه داریوش در یك امر مهّمی بیکی از خواجگان خود امر میکند که راست بگوید و از مهر بترسد از این دو فقره برمیآید که از قدیم مهر گواه راستی و دروغ بوده و دروغگویان را بسزا میرسانید کرُتیوس Curtius مینویسد که داریوش در جنگ بضد اسکندر

در نزدیك اربلا Arbela از مهر استغاثه نمود که بلشکرش نصرت دهد این خبر نیز موافق است با آنچه در اوستا آمده که مهر فرشته ایست بخصوصه در میدانهای جنگ از او یاری خواسته میشود استرابون Strabon میگوید که ایرانیان خورشید را باسم میترس میستایند از این خبر میتوان دانست که در یك قرن پیش از مسیح مهر با خورشید مشتبه شده این دو را یکی میپنداشته اند موثق ترین خبری که بما رسیده همان خبر پلوتارك میباشد که مینویسد زرتشت تعلیم داد که هرمزس Hormozes (هرمز) در عالم معنوی شبیه است به نور و فروغ و ارمینیوس Armenios (اهریمن) شبیه است بظلمت درمیان این دو میترس (مهر) قرار داده شده از این جهت ایرانیان اورا واسطه و میانجی میدانند این خبر پلوتارك اشاره است بمعنی اصلی کلمه مژ که ذکرش گذشت و باید نیز متذکر شویم که عقیده ایرانیان در واسطه بودن مهر بسیار قدیمتر از عهد پلوتارك است که درقرن اول میلادی میزیست زیرا که آنچه او راجع بمذهب ایران مینویسد چنانکه خود ذکر میکند از کتاب فیلیپینا Philippina که امروز در دست نیست برداشته شده است و مؤلف آن کتاب تئوپومپوس Theopompos در قرن چهارم پیش از مسیح معاصر فلیپ پدر اسکندر بوده است

هرودت که از حیث زمان قدیمتر از مورّخین فوق است مستقیماً راجع بمهر چیزی نمینویسد فقط از اسامی خاصی که در طی تاریخ خود ذکر میکند میتوان دانست که مهر در زمان ماد (مد) و فارس مشهور و بواسطه تبرّك جزو اسامی اشخاص گردیده بوده است از آنجمله هرودت داستانی از کورش دختر زاده استیاج آخرین پادشاه ماد مینویسد که استیاج کورش نوزاد را بدست یکی از گاشتگان خود که مهرداد نام داشت سپرد تا نوزاد را پنهانی بکشد هرودت نیز در کتاب اول خود در فقره ۱۳۱ از مترا اسم میبرد ولی بدون شك در ذکر این اسم اشتباهی کرده است میگوید ایرانیان گذشته از زوس Zeus (Jupiter مقصود او هرمزد است) که بنزد آنان اسم سراسر آسمان است بآفتاب و ماه و زمین و آتش و آب و باد نیز قدیه میفرستند از اشورها و عرب ها ستایش

اورانیا Urania را آموخته جزو عبادت خود ساخته‌اند اشور ها اورانیا را میلیتا Mylitta و عربها الیتا Alitta و ایرانیان مترا مینامند

دراین جا مقصود هرودت اناهیتا (ناهید) میباشد چون این فرشته مؤنث بیادش نیامده و متراکه مشهورتر بوده زودتر بخاطرش افتاده لهذا اورا بجای الاهه اشور و سامی ذکر نموده است [۱]

مهر در اوستا

هر چند که در گاتها اسمی از مهر بمعنی فرشته فروغ و روشنائی برده نشده است چنانکه از هوم و فروهر هم در این قسمت اوستا اثری نیست ولی سایر جزوات کتاب مقدس پر است از عظمت او یشت دهم که پس از فروردین یشت بلندترین یشت است منسوب باواست مهر یشت مانند همه یشتهای بلند بسیار قدیم و بی اندازه دلکش است مهر یشت منظوم و به ۳۵ باب تقسیم گردیده که مجموعاً ۱۴۶ قطعه است هر یك از قطعات بطور غیر مساوی دارای ابیات می باشد این منظوم طوری نیست که بتوان اوزان آنها را مثل پنج گاتها معین نمود و یا یك قاعده کلیّه از برای عدد سیلابها و یا آهنگها قرار داد مگر آنکه خواسته باشیم قطعات آنرا تجزیه نموده هر یك را منفرداً شرح دهیم [۲] مهر یشت بخوبی یادآور عهد آریائی است و نیز واضحاً در آن اصلاح زرتشتی دیده میشود در سنّت است که پیش از حضرت زرتشت پیغمبرانی آمدند و رفتند وخشور ایرانی آئین کهن را تجدید نمود و به تکمیل رسانید این سنت را نیز حقیقی است زرتشت دین پیشین آریائی را همان دینی که امروز اصول آن در وید برهمنان مندرج است تجدید نمود و مردم را به پرستش خدای یگانه هدایت کرد گروه بروردگاران قدیم را آفریده اهورامزدا خواند همه را گماشتگان پروردگار بزرگ نامید که از طرف مصدر جلال مانند کارگزاران در تمشیت امور دینوی بندگان پردازند باین کارگزاران ایزدی در مزدیسنا مانند سایر ادیان ایزدان (فرشتگان) نام داده اند مهریکی

---

۱ از برای اطلاعات مفصل تر رجوع شود به Rapp Die Religion u. Sitten der Perser nach den Griechischen und Römischen Quellen S. 53–60

۲ رجوع شود به Über die Metrik des jüngeren Avesta von Karl Geldner Tübingen 1877

از آن فرشتگان است هرچند که در جزو دسته هفتگانه مهین فرشتگان امشاسپندان نیست ولی سراسر اوستا سرودگوی عُلُو مقام او است مستشرق دانشمند هلاندی تیل Tiele کلیّه مطالب مهر یشت را تجزیه نموده آثار آریائی و تجدّد زرتشتی آن را بطوری که در ذیل ملاحظه میکنید نشان میدهد [1] از مهر یشت دو مطلب عمده میتوان استخراج نمود و آن را بنیان و پایه قرار داد اول راستی ودوم دلیری این یشت را نیز میتوان سرچشمه راستگوئی و پهلوانی ایرانیان دانست که در دنیای قدیم مخصوصاً باین دو صفت شهرت داشتند و یونانیان دشمنان دیرین هم آن را انکار نکرده اند مهر ایزد هماره بیدار و غرق اسلحه برای یاری کردن راستگویان و برانداختن دروغگویان و پیمان شکنان در تکاپو است در آغاز یشت دهم در فقره دوم در همان جائی که در واقع مهر یشت از آنجا شروع میشود اهورامزدا بسپنتمان زرتشت گوید من مهر را مانند خود شایسته ستایش و سزاوار نیایش آفریدم ای سپنتمان کسی که بمهر دروغ گوید و پیمان شکند و شرط وفا نداند ویران کنندهٔ کشور و کشنده راستی است ای سپنتمان تو نباید عهدی که بستی بشکنی خواه با یك مزدیسنا خواه با یك دیو یسنا چه معاهده با هر که بسته شد درست و قابل احترام است [2] چنانکه اشاره کردیم مهر در آغاز یشت از آفریدگان اهورامزدا محسوب است و از برای محافظت عهد و میثاق مردم گماشته شده است از این رو فرشته فروغ و روشنائی است تا هیچ چیز از او پوشیده نماند و در سراسر جهان آنچه از راست و دروغ میگذرد و عهدی که بسته و شکسته میشود کلیه نزد او پیدا و آشکار باشد برای آنکه خوب

---

۱ مهریشت از قطعه ۱ — ۶ مقدمهٔ ایست در توحید که اصلاً متعلق باین یشت نیست بعدها افزوده شده است از قطعه ۱۱۸ — ۱۳۹ شامل قسمت رسومات دینی است از قطعه ۱۴۰ — ۱۴۴ عبارت است از توصیف و مدح و ثنا در صورتی که از قطعه ۱۱۰ — ۱۱۷ را از قطعات مستقل ندانیم میتوان آنرا نیز جزو قسمت رسومات دینی شمرد و بقطعه ۱۱۸ مذکور مربوط و متصل کرد بطور یقین در قطعات ۹ و ۱۸ — ۲۱ و ۲۳ — ۲۴ و ۲۸ — ۳۴ و ۳۷ — ۴۳ و ۴۸ و ۸۳ — ۹۴ و ۹۸ — ۱۰۱ و ۱۰۰ — ۱۱۱ علائم نفوذ آئین زرتشتی است پس از تجزیه قطعات مذکور ما بقی را باید یادگار عهد آریائی دانست رجوع شود به C. P. Tiele. Die Religion bei Iranischen Völker, Deutsche Ausgabe von Gehrich Gotha 1903 S. 32

۲ مزدیسنا و دیویسنا را میتوان به مؤمن و کافر ترجمه نمود

از عهدهٔ خدمت پاسباني و نگهباني برآید اهورامزدا باو هزار گوش و ده هزار چشم داده در تفسیر پهلوی این یشت چنین آمده است که این گوشها و چشمها خود جداگانه فرشتگاني هستند که از طرف مهر گماشته شده تا همه اعمال مردمان را از آنچه دیده و شنیده اند باو خبر دهند در تاریخ ایران میخوانیم از آنکه قسمتی از لشکریان شاهنشاهان قدیم بچشم و گوش مملکت نامیده میشده اند .بي شك مهر یشت مأخذ آن است و بعلاوه ده هزار دید بان بخدمت او گماشته دائماً در اطراف زمین در گردش اند و وقایع را .بمهر خبر میدهند مقام مهر در بالای کوه هرا Hara میباشد در آنجائی که نه روز است و نه شب و نه تاریکی و نه باد سرد و گرم و نه ناخوشی و نه کثافت از آنجا .بممالك اریائي نگران است این آرامگاه خود به .بهنای کره زمین است بمعنی که مهر در همه جا حاضر است کسی که از حق خویش محروم گشته بنزد مهر شکایت برد هرچند که آواز او ضعیف باشد امّا ناله گله آمیز سراسر زمین را فرا گیرد و بعالم بالا رسد مهر از آن آگاه گشته بیاری شتابد و نیز از برای مهر برج بزرگی معین است که همیشه در آنجا مانند پاسبانان بپا ایستاده آماده خدمت است مهر مانند سروش همیشه بیدار و دشمن دیو خواب است بازوان او باندازه‌ای توانا و رساست که تمام دنیا را تواند فرا گرفت و دروغگو را در هر کجا که باشد خواه در مشرق خواه در مغرب خواه در مرکز زمین بچنگ تواندآورد دلیری و بینائي و فریفته نشدني از صفات مختصه .بمهر است کلیه خصایصی که لازمه وظیفه او است باو داده شده است هم چنین اسباب کار پاسباني او از هر جهت فراهم است مهرمانند ناموران شاهنامه خود بر سر زره زرین در بر سپر سیمین بدوش افکنده گرز گران بدست گرفته بگردونه زرین که بیك طرز منیوی ساخته شده و دارای چرخهان درخشان بلند است نشسته است چهار اسب سفید اورا چست و چالاك گرد گیتی میگردانند در گردونه مهر یك هزار تیر ناوك زرین یك هزار نیزه یك هزار تبرزین پولا دین یك هزارتیغ یك هزار گرز آهنین و فلاخن موجود است فرشته پیروزی بهرام وفرشته فرمانبرداری سروش

و فرشته دادگری رشن و فرشته درستی ارشتاد و فرشته نیك بختی و فراوانی پارند و فرشته توانگری و ثروت اشی (ارت) از پیش و پس و راست و چپ مهر میتازند [1] بخصوصه ایزد رام از یاران اوست چون دین زرتشتی عملی است مهر نیز درهمین دنیا بدروغگویان و پیمان شکنان سزا میدهد آنانرا پریشان و سرگردان میسازد خان ومان شان را بباد میدهد و در میدانهای جنگ ضربت تیغ و تیر و نیزه آنان راکارگر نمیسازد خوارو زبون آنانرا بخاك سیاه میافکند هم چنین دینداران راستکردار را بنعمت و خوشی و سرافرازی و آبادی و شهریاری و برتری می نوازد و در میدانهای جنگ پیروزمندشان میگرداند .بمناسبت زور و توانائی مهر است که در زمان قدیم پادشاهان بخصوصه باو توجه داشته‌اند در خود یشت دهم نیز غالباً آمده است که مهر شهریاری بخشنده است از این جهت درمیان طبقه شرفا و جنگجویان بیشتر از فرشتگان دیگر ستوده میشده است

از آنکه مهر خورشید نیست بلکه فرشته روشنائی و فروغ است بخوبی از خود یشت دهم از فقره ۱۳ و ۹۵ برمیآید در این دو فقره از برخاستن مهر پیش ازخورشیدو گردش او پس از فرو رفتن خورشید صحبت شده است در فقره ۱۴۵ همین یشت آمده است « ما ستارگان و ماه و خورشیدو مهر شهریار همه ممالک را میستائیم » گذشته از مهر یشت در سایر قسمتهای اوستا نیز میان خورشید و مهر امتیاز داده شده است از آن جمله در وندیداد فرگرد ۱۹ فقره ۲۸ از هویدا شدن مهر و بدر آمدن خورشید سخن رفته است در کتب متأخرین هم این امتیاز موجود است در فصل ۵۳ کتاب مینوخرد گوید «دانای مینوخرد پرسید که چگونه نماز وستایش یزدان باید کرد مینوخرد در پاسخ گفت هر روزسه بار وقتی‌که خورشیدو مهر برابر گشته روان گردند» در فصل ۳ از بهمن یشت درفقره ۴۷ آمده است " مترو (مهر) دارنده دشتهای فراخ خروش بر آورده به هوشیدر گوید ای پسر زرتشت دین نیك را بر قرار ساز و بخورشید تیزاسب بانك زده گوید بجنبش در آی چه هفت کشور گیتی تیره و تارگردید"

---

۱ پارند Parend پهلوی کله اوستائی پارندی Parendi میباشد اشی‌را نیزاشیش و نگومی میمانند

نگهبانی یك قسمتی از روز که موسوم است به هاونی یا هاون گاه که از سپیده دم تا نیمروز باشد با مهراست

گفتیم که روز شانزدهم ماه مخصوص بمهر است اگر مهر و خورشید یکی بود نبایستی روز یازدهم ماه هم مخصوص بآفتاب گشته خورشید روز نامیده شود گذشته از دین که اسم خداوند است اسامی فرشتگان در سی روز ماه مکرر نشده است شکی نیست که مهر و خورشید یکی نیست و هیچ شکی هم نیست که این دو از زمان بسیار قدیم بهم مشتبه گشته یکی پنداشته شده است چنانکه فروهر و روان بهم مشتبه شده است و ذکرش در مقاله فروهر بیاید چه استرابون که ذکرش گذشت مینویسد که ایرانیان خورشید را باسم مهر میستایند پنج قرن بعد از آن هم Elische مورخ ارمنی قرن پنجم میلادی نقل از وعاظ زرتشتی کرده میگوید «خورشیدی که بواسطه اشعهٔ خود جهان را روشن کند و بواسطه حرارت خود غذای انسان و جانوران را نضج دهد کسی که از سخاوت یکسان و داد و دهش مساوی خویش مهر نامیده شده است» [1]

از روی دستور پشت دهم آنانی که باحکام مذهبی آشنا نیستند و کسانی که شایسته مقام پیشوائی نباشند نباید مباشر مراسم و تشریفات آئینی مهر گردند در هنگام بجای آوردن آن باید پاك بود وغسل نمود بعدها این شروط با آئین مهر باروپا رفته شاید مأخذ غسل تعمید عیسویان همین باشد

از آنچه گذشت میتوان گفت که مهر فرشته روشنائی و جنگ است در کتب متأخرین نیز وظیفه حساب و رهنمای روز واپسین باو داده شده است از آن جمله مهر در روز قیامت بهمراهی سروش و رشن روان راستگویان را در سر پل چنوت از دست دیوهائی که میخواهند او را بدوزخ کشانند نجات میدهد [2] ارداى ویراف مقدس در سیر بهشت و دوزخ پس از آنکه از

---

۱ رجوع شود به Darmesteter, Le Zend—Avesta vol II p 441

۲ رجوع شود به La vie Future d'après Le Mazdéisme par Nathan Söderblom Paris 1901 p. 95–96

پل چنوت گذشت مهر و رشن و اندر وای و بهرام با او در گردش همراه شدند [۳]
بقول بندهش انواع گل بنفشه مخصوص بمهر است [۴]

آئین مهر در رُم

شهرت مهر در ایران و ممالك مجاور

چون پادشاهان ایران توّجه مخصوصی بمهر داشتند وکلیه لشکریان فتح و پیروزی خود را از او میدانستند ازاین رو ستایش مهر سراسر ایران زمین را فرا گرفته در همه جا از او یاری و پناه خواسته میشد قلمرو نفوذ او از حدود ایران هم گذشته بتمام ممالکی که در تحت استیلای شاهنشاهان بود رسید در بابل که یکی از پایتختهای ایران و اقامتگاه زمستانی پادشاهان بود مهر با پروردگار محلي شمش Schmasch بواسطه شباهتی که با او داشت یکی تصور شده بنظر اهالی انجا ستایش او بیگانه و غریب نیامد چنانکه ناهید ایران با الاهه بابلی ایستار Istar برابری نموده پرستیده شد آئین مهر از بابل بتمام آسیای صغیر انتشار یافت در ممالك یونانی زبان نیز با پروردگار خورشید یونانی هلیوس Helios خویشی بهم رسانید مختصرا بهرجا که رفت با پروردگار محلي خورشید ساخته طرف توجه و محبت همه گردید بدون آنکه اساس آریائی آن بهم بخورد هر یك از اقوام بیگانه رسم و عادتی از پروردگار خود باو بسته بمذاق خویش نزدیك نمود باین شکل وسعت خاك مهر از طرف مغرب کشیده شد بدریای سیاه و بدریای یونان یا اژه Égée و از طرف مشرق بسند یعنی بهندوستان بهمان مملکت آریائی که در آنجا مهر از زمان بسیار قدیم پروردگار فروغ بوده است میتوان گفت که عظمت و جلال مهر در تمام این ممالك وسیع آسیائی از عهد هخامنشیان تا چندین قرن پس از میلاد مسیح برقرار بود از فتح اسکندر ماکدونی بدرخت کهن سال آئین مهر آسیبی نرسید چه پس از مردن اسکندر وتقسیم شدن مملکش درمیان سردارانش دوباره بشدت تمام در سراسر ممالك قلمرو مهر مانند پارینه آئین این فرشته روشنی وپیروزی برقرار بود از طرف مشرق سلطنتی

---

۳ رجوع شود به Arta Virâf—Namah par Barthélemy, Chapitre V Paris 1887

۴ رجوع شود به Bundehesh von Fer. Yusti, Capitel XXVII

که در باختر تشکیل یافت و بعدها باسم سلطنت هند و اسکیت Indo—Scythic بشمال غربی هندوستان کشیده شد در روی سکه کانیشکا Kaniška و هُویشکا Huviška از پادشاهان سلسله تروشکا Turuška از قرن اول و دوم میلادی شعاع و دائره نور مهر دیده میشود و بعلاوه بخط یونانی روی آنها مترو Mitro (مهر) و اثرو Athro (آذر) نقش شده است [1]

هم چنین از طرف مغرب پس از اسکندر در هر کجای از آسیای صغیر که سلطنت مستقلی برپا شد کلیه شهریاران آن ممالك خود را از خاندان هخامنشیان میشمردند حقیقةً هم ایرانی نژاد بوده اند یا نه ولی افتخار انشان در این بود که منسوب بشاهنشاهان مقتدر قدیم باشند و در زنده نمودن سنّت اباء و اجداد خود اصراری داشتند و غالباً از پدر بپسر بخود اسم متری‌داتس Mithridates یعنی مهرداد میدادند آنتیوخس Antiochos اول که از سال ۶۹ تا ۴۴ پیش از مسیح در کوماگن Kommagene سلطنت داشت خود را از طرف پدر بهخامنشیان منسوب میدانست امرداد که بافتخار خدا وندو فرشتگان نیاکانش معابد بزرگ برپا کنند و پشیوایان مذهبی مانند مغها لباس بپوشند از آنجمله معبدی برای مترا ساخت نقوشی که از او در نمرود داغ پیدا شده خود روبروی مهر ایستاده است در دوره اشکانیان باز مقام مهر محفوظ و اسم سه نفراز پادشاهان پارت مهرداد بوده است (مثل اشك ششم و نهم و سیزدهم) در زمان ساسانیان درمیان مردان نامدار آن زمان وزیر دانا و هوشمند یزدگرد دوم مهر نرسی دام داشت که معروف بهزار بنده میباشد و خود را باسفندیار منسوب میدانست در طاق بستان که نزدیك کرمانشاه در شمال غربی شهر واقع‌است سه مجسّمه دیده میشود وسطی اردشیر دوم ساسانی است که ازسال ۳۷۹ تا ۳۸۴ میلادی سلطنت کرد درطرف‌دست راست او اهورا مزداست و در طرف دست چپ آنکه مشعلی بدست گرفته مهر است نه زرتشت چنانکه بعضی گمان کرده اند [1]

---

[1] رجوع شود به Grundriss der Iranischen Philologie. Zeweiter Abschnitt Pahlavi literature by E. W. West S. 75

[1] رجوع شود به Die Kunst des Alten Persien von Friedrich Sarre, Berlin 1922 S. 42

آغاز نفوذ مهر از آسیای صغیر بامپراطوری رُم

پس از دانستن این مقدمه بعید بنظر نمیرسد که آئین مهر از آسیای صغیر بخاك یونان داخل شده باشد هرچند که اساساً میدانیم یونانی زبانها کمتر در زیر نفوذ مهر بوده اند پلوتارك مینویسد که از دیر زمانی را هزنان دریائی سیلیسی Cilicie (ولایت ترسوس حالیّه) در بالای کوه اولنپ Olympe یعنی در همان جائی که همیشه مقّر پرو ردگاران یونانی بود عبادت سرّی و فدیه و قربانی از برای مهر برقرار داشتند بنا بشهادت همین مُورّخ در زمان خود او که از سال ۴۹ تا ۱۲۵ میلادی باشد فرقه ای از مزدیسنا که مقصودش آئین مهر است در اروپا معروف بود بهرحال پیروان مهر در این زمان زیاد نبودند ولی در وسط قرن اول میلادی مهرمقام بلندي داشت چه بنا بقول یکی از مورخین رم دیوکاسوس Dio Cassus وقتی که تیردات پادشاه ارمنستان و برادر بلاش اول اشکانی برُم آمد تا از دست امپراطور نرون Neron تاج ارمنستان بسر گذارد در روز جشن تاجگذاری بامپراطور خطاب نموده گفت من بنزد تو آمدم تا تورا مثل مهر بستایم و نیز پلوتارك مینویسد که در عهد پومپهٔ Pompée بزرگ در سال ۶۷ پیش از مسیح وقتی که رُمها براهزنان سیلیسی شکست دادند از همان تاریخ با آئین مهر که در کلیّه آسیای صغیر منتشر بود آشنا گردیدند در واقع در شکست مذکور فقط چند نقطه ای از سواحل سیلیسی بدست رُمها افتاد و در دو قرن بعد کلیه مملکت فتح شده در سال ۱۰۲ میلادي از ایالتهاي رُم محسوب گردید هرچند که بروز آئین مهر در اروپا این قدر قدیم است ولي شیوع آن در او اخر قرن اوّل میلادی است لشکر کشی هاي دولت رُم و فتوحات آن در آسیای صغیر و عراق متدرجاً مهر را باروپا نفوذ داد در عهد قیصر تیبریوس Tiberius که از سال ۱۴ تا ۳۸ میلادی سلطنت داشت کاپادوکا (در آسیای صغیر) فتح شده جزو ممالك رُم گردید در زمان سلطنت نرون که از سال ۵۴ تا ۶۸ امتداد داشت قسمت غربی پونتوس یا سواحل دریای سیاه بدست رُمها افتاد در عهد وسپازیان Vespasian که ازسال ۶۹ تا ۷۹ میلادی

امپراطور رُم بود ارمنستان کوچك و کوماگن Kommagene همان مملکتی که در آنجا بخصوصه مهر ستایش میشد مفتوح گردید و از آنجا لشکریان رُم آئین مهر را مانند ارمغان از آسیا باروپا آورند و بعد ها لشکر کشی های بزرگ قیصران رُم مثل ترژان Trajan (۹۸—۱۱۷) و لوسیوس ورُوس Lucius Verus (۱۶۱—۱۶۹) و سپتیمیوس سورُوس Septimius Severus (۱۹۳—۲۱۱) بضدآسیا و استیلای بر عراق بیش از بیش مهر بواسطه این آمد و شدها در دنیای غربی پر و بال گشود از همان آغاز حکومت و سپازیان سربازان رُم (لژیون ۱۵) در مراجعت از آسیای صغیر درکارنونتوم Carnuntum در دانوب (طونه) معبد مهر برپا کردند

انتشار آئین مهر و دوره ترقی آن

سبب عمده انتشار آئین مهر همان سر باز های رُم میباشند که بسیار پارسا و خدا پرست بودند در آغاز هم در اروپا ستایش مهر بجنگجویان تخصیص داشت همان مقامی که در ایران درمیان امراو لشکریان داشت در ممالك رُم محفوظ ماند گذشته از سربازان اُسرای جنگ که از آسیا باروپا نقل داده شدند عمد انتشار آن گردیدند و بعلاوه ارتباط تجارتی و مسائل اقتصادی و تبادل افکار مغربیان با مشرقیان در نفوذ مهر مدخلیت تمام داشت و بسرعت سراسر ممالك وسیعه رُم قدیم را فراگرفت در سال ۱۴۸ درمیان لشکریان دلیر ژرمن (المانهای قدیم) نفوذ نمود در عهد امپراطور کومودُوس Commodus که از سال ۱۸۰ تا ۱۹۲ میلادی سلطنت کرد و خود مهر گرویده بود جائي نماند که اثر مهر در آنجا نباشد بطوری که وسعت قلمرو مهر در اروپا از سواحل دریای سیاه کشیده به اکوس Ecosse جزیره انگلستان کشیده میشد و در افریقا نفوذ آن تا بحدود صحرا میرسید نظر به نقشه ممالك رُم قدیم و وسعت خاك آسیا باستثنای ممالك زرد نژاد میتوان گفت در هیچ قرنی هیچ پروردگار یا فرشته یا پیغمبری بشهرت مهر نبوده است بقول فیلسوف و مورخ معروف فرانسه رُنان Renan (۱۸۲۳—۱۸۹۲ میلادی) «اگر علّت و حادثه ای روی داده ترقی عیسویت را باز میداشت هر آینه جهان از آن مهر بود»

مجسمهٔ مهر در قبر واتیکان Vatican (رُم)

دین عیسی و مهر تقریباً هر دو در یك زمان از آسیا داخل اروپا شد در آخر قرن دوم هردو در دور ترین نقاط ممالك رُم پیروانی داشت بنا بکثرت آثاری که از زمان امپراطور سور Sévér (۲۰۸ — ۲۳۵) باقی ماند میتوان احتمال داد که مهر پرستان بیش از عیسیٰ پرستان بودند راست است کتابی که شاهد عظمت مهر باشد از قدیم در دست نداریم تعصب عیسویان آن زمان آثاری از مهر حریف پر زور عیسی باقی نگذاشت بواسطه مورخین میدانیم که کتب عدیده در خصوص اصول آئین مهر و نماز و ادعیه و طریقه ستایش و رسوم و عادات آن موجود بود از آن جمله است کتاب بزرگ نویسنده رُم پلاس Pallas که فقط اسمش بما رسیده است ولی آثار معابد مهر و نقوشی که از آن در تمام ممالك اروپا پیدا شده است تا بیك اندازه حاکی جاه و جلال دیرین و مبیّن برخی از عادات و رسوم آن طریقه است و ادعیه و نماز اول بزبان یونانی وبعدها لاتینی بود برای قوّت کلام یا مؤثر نمودن آن بعضی از لغات ایرانی (پهلوی) داخل میکردند صفتی که همیشه از برای مهر میآوردند کلمه نبرذ میباشد این کلمه همان است که امروز نبرد یا نبرده گوئیم و بمعنی دلاور و جنگجو میباشد چنانکه فردوسی گوید

هم اکنون ترا ای نبرده سوار پیاده بیاموزمت کار زار

در اوستا نیز صفتی که همیشه برای مثرّ آورده شده است کلمه سُوْرَ Sura میباشد که بمعنی نبرده است پیشوایان دین مهر میبالیدند از آنکه پروردگاران خود را از روی اصول قدیم ایران که زرتشت آورد میستانید و میکوشیدند که اصل و بنیان ایرانی مهر بهم نخورد گرچه مهر پس از قرنها اقامت در آسیای صغیر و عراق برخی از خصایص پروردگاران خورشید محل دیگر بخود گرفته بوده است ولی نه بطوری که آب و رنگ ایرانی خود را ببازد بخصوصه رونق کار مهر در اروپا در این بود که لشگریان و شرفا و قیصرها طرفدار او بودند و فرمان میدادند که عیسویان را تعاقب کنند

تعاقب عیسویان در سال ۲۵۰ میلادی بواسطه امپراطور دسیوس Decius در تاریخ رُم مشهور است در سال ۲۷٤ قیصر اورلیان Aurelian

امر کرد که یك معبد بزرگي برای مهر بسازند چه فتح خود را در سوریه بضد زنوب Zenobe ملکه پامیر (تدُمر) از پرتو مهر پروردگار پیروزی میدانست دیوکلسیان Diocletian که از سال ۲۸۴ تا ۳۰۵ سلطنت داشت بقول معاصرین خودش وضع دربار خود را مثل دربار ساسانیان نموده بخصوصه مایل بود که بیش از بیش آئین مهر منتشر شود در سال ۳۰۳ فرمان داد تا عیسویان را تعاقب کنند و پس از او قیصر گالریوس Galerius (۳۰۶—۳۱۱) بشدّت تمام عیسویان را تعاقب مینمود در قرن سوم میلادي مهردر ممالک رُم باوج ترقی رسید و بنظر میرسید که تمام دنیا را فرا گیرد تا آنکه در سال ۳۲۴ قیصر لیسیلیوس Licilius که در زیر علم پروردگار پیروزی مهر بضد کونستانتین Constantin که بنزد عیسویان بمنزلهٔ گشتاسب زرتشتیان است جنگید و شکست یافت در این شکست خورشید نیز مغلوب صلیب گردید

مهر بپوشید رو ریخت ز مُغ آبرو ترسا چون شب پره دیدهٔ بینا گرفت
لاف زد و هرزه گفت مهرخدائی نهفت زبان گستاخ چون زنگ کلیسا گرفت

دوره انحطاط آئین مهر

پس از فتح کونستانتین پیروان عیسیٰ جسور شدند نه آنکه فقط برسوم و عادات مهر پرستان خنده میزدند و آنها را پست بقلم میدادند بلکه تمنّا داشتند که کلیه معابد آنانرا خراب کنند و حاجت آنان نیز برآورده شد چه از مامر Mamert مطران وینه که در سال ۴۷۴ در گذشت نقل شده است که در عهد کونستانتین کسی جرأت نمیکرد که خورشید را در وقت بر آمدن و فرو رفتن نگاه کند دهقانان و دریا نوردان هم جرأت نداشتند که بستارگان نظری افکنند از بیم جان لرزان چشم خود را بزمین میدوختند

کونستانتین در آخر عمرش در سال ۳۳۷ غسل تعمید نمود و در همان سال بمرُد در مدت سی و شش سال مهر پرستان گرفتار بودند تا آنکه در سال ۳۶۱ میلادی ژولیانوس Julianus بسلطنت رسید این امپراطور فیلسوف

گرچه تربیت عیسوی داشت و غسل تعمید یافته بود ولی از کودکی ارادتی بمهر میورزید و خود را از طرف خورشید برانگیخته و پسر معنوی او می پنداشت فورا پس از بتخت نشستن پرستش مهر را در قسطنطنیه رواج داد و در قصر خود معبدی برپا نمود پس از بسرکار آمدن چنین امپراطوری لابدّ دوباره مهر پرستان جانی گرفتند حتی در عهد او پیشوای بزرگ (بطرك) اسکندریه جرّج Georgios خواست در روی خرابه معبد مهر کلیسیائی برپا کند مردم شوریده او را گرفته بزندان کشیدند و در ۲۴ ماه دسامبر ۳۶۱ میلادی یعنی یك روز پیش از روز جشن سالیانه مهر او را بسختترین شکلی کشتند چون ژولیانوس خود را در تحت حمایت بروردگار نصرت و پیروزی تصور میکرد از این جهت بسیار دلیر بود و مانند اسکندر خواست تمام ایران همان مملکتی که سرچشمهٔ آئین او بود تصاحب کند لشکر بزرگی بطرف ایران کشید و تا مقابل طیسفون آمد امّا فرشته پیروزی مهر وطن اصلی خود ایران را خوار و زبون نخواست در میدان کارزار تیر کارسازی به ژولیانوس رسید گویند امپراطور کف خود را از خون زخمش پر نموده بطرف آسمان پاشیده گفت ای جلیلی[1] تو شکست دادی در وقت مردن تقصیر را از عیسی دانست نه از مهر پس از سپری شدن روزگار کوتاه ژولیانوس مهر پرستان در اروپا طرف سؤظن واقع شدند چنانکه عیسویان در ایران دوباره پیروان مهر بی پشتیبان مانده در سال ۳۷۱ گروهی از آنان کشته گردید و امپراطورها مستقیماً بضّد آنها بنای ستیزه گذاشتند در ایالتها غالباً در معرض خطر هجوم عیسویان بودند معبدها را غارت میکردند و میسوزانیدند هنوز هم آثار معابدی که از زیر خاك کشف میشود دلیل شکستن و سوختن دشمنان است همانطوری که محمود غزنوی دینداری خود را در هند وستان در ریختن و شکستن مجسّمه های بروردگاران هندو میخواست ثابت کند رُمها نیز برای نمودن درجه اخلاص خود بپسر روح القدس در ویران نمودن پرستشگاهان مهر و شکستن مجسمه ها اصراری داشتند غالباً پیشوایان مهربرای

---

1 جلیل محلّی است از بیت‌المقدس عیسیٰ در آنجا تولّد یافت رُمهای غیر مسیحی عیسیٰ را جلیلی Galilee مینامیده اند

آنکه ما بقی اشکال را حفظ کنند در معابد زیر زمینی خود را با دیواری می بستند آثار مقدس را تا باندازهٔ که می توانستند پنهان میکردند چون یقین داشتند که تسلط عیسویان موقتی است از طرف دیگر عیسویان از برای آنکه مهر را از ریشه وبنیان براندازند و پرستشگاهان را برای بعد هم غیر قابل استفاده کنند در خود معابد پیشوایان را کشته در زیر طاق و دیوار فرو ریخته میگذاشتند چون میدانستند که بنا بآئین مزدیسنا زمینی که آلوده بمردار و لاشه باشد همیشه ناپاك خواهد بود آئین مهر زودتر از سایر مذاهبی که در ممالك رُم وجود داشته از میان رفت چه از طرف مقامات رسمي خصومت مخصوصی بآن میورزیدند

در خود شهر رُم (پایتخت) آئین مهر بیشتر پایداري نمود چه شرفا بواسطه نفوذ و ثروت خود میتوانستند از آن مدافعه کنند و بخصوصه مقید بودند که بکیش آباء و اجداد خویش با وفا باشند و بیش از پیش بفدیه و اوقاف معابد میا فزودند پس از مرگ ژولیا نوس باز در گوشه و کنار امید بهبودی حال مهر پرستان و رونق گرفتن آئین خورشید برده میشد بخصوصه در سال ۳۹۲ وقتی که اُژنیوس Eugenius عنوان امپرا طوری گرفت امیدها زیادتر شد ولی دوسال پس از این واقعه تئودُزیوس Theodosius او را کشته و این فتح که در سال ۳۹۴ روي داده تاریخ قطع امید شدن مهر پرستان و ریشه کن شدن آئین خورشید است تئودزیوس جداً در انتشار دین عیسیٰ کوشید دگر مجالي برای مهر پرستان نماند مگر آنکه در جاهای دور مثل کوه الپ Alpes و وُسژ Vosges تا قرن پنجم میلادی آئین مهر باقی بود

اثرات آئین مهر در دین عیسیٰ

آئین مهر بیشتر از سیصد سال در ممالك رُم دوام داشت ولی بسیاری از اصول آن مثل فدیه و نیاز و رستا خیز و عقیده بپل صراط و برزخ و بهشت و جهنم و حساب و میزان و ثواب و گناه در در دین عیسیٰ باقی مانده است و بعلاوه بسا از آداب و رسومات آئین مهر داخل اعیاد و عادات اقوام عیسوی گردیده است از آئین مهر کتابی از قدیم در دست نداریم

که بدانیم تا بچه اندازه از اصول آن داخل دین عیسیٰ شده است هرچندکه اساس این دو دین باهم تفاوت دارد ولي بواسطه نقوش و آثاری که در خرابه های معابد مهر پیدا شده و بواسطه یك رشته اخباری که بواسطه مورخین بما رسیده میتوانیم بگوئیم تقریباً آنچه متعلق برسومات و آداب آئین مهر بوده بمذهب عیسیٰ منتقل گردیده است ازهمان زمان قدیم پیش از آنکه دین مهر ازاروپا بیرون رود این تصاحب و دست اندازی روی داده است و باندازه ای شباهت میان این دو دین بزرگ گردیده بوده که فیلسوفهای قرن دوم میلادی آنها را بهم مقابله مینموده اندولي رجحانیت و برتری بمهر داده میشده است بعد ها علما و پیشوایان عیسوی متعصب قرون اولیهٔ میلادی باز این دو کیش را بهم مقابله نموده میگفته اندمهر پرستان از دین مقدس عیسیٰ تقلید شیطانی کرده اند اگر تعصب این علماء میگذاشت که از دین مهر هم کتابی بما برسد بدون شك در آن میخواندیم که عیسیٰ پرستان از دین مقدس مهر تقلید شیطانی کرده اند

رسومات وآئین وآداب مهر بسیار قدیم چه بیشتر از آنها در ایران معمول بوده و نیز قدمت برخی از آنها تا بعهد آریائی میرسد دین عیسیٰ وقتی که داخل اروپا شد خود را در مقابل دین کهن سالي دید که بواسطه عادات قرون متمادي برگ و بری بآن بسته وصورت ظاهری آن طوري شده بود که بمذاق مردمان آنزمان درست میآمد و توجه را بطرف خود میکشید دین نوزاد که حتی از طرف مؤسس خود عیسیٰ بهیچ وجه دستور و آداب و کتابی نداشته است بناچار بایستی آداب و رسومات یا بعبارت دیگر شکل ظاهرش را لا اقل از دیگران بعاریت بگیرد تا بجائی رسید که پیروان هر دو دسته بهمکیش خود برادر میگفتند هر دو دسته غسل تعمید میکردند هر دو بهمدیگر آب مقدس میپاشیدند هر دو وعظ اخلاقی میکردند و از عذاب اخروی صحبت میداشتند هر دو در هفته یکروز تعطیل میکردند هر دو گمان میکردند که طریقه مخالف قوانینش را از روی مذهب او برداشته است لابد در آغاز برتری با مهر بود تا آنکه بواسطه طول زمان و فراموش شدن مأخذ و سرچشمه عیسویان در ادّعای خویش جسورتر شدند

معابد مهر و داستان ظهور وی

معبد مهر که موسوم بوده به میتر اوم Mithraum و یا متراية Mithraea سرداب مانند در زیر زمین یاغار ساخته میشده است برای آنکه گاو ازلی درمیان غاری بدست مهر قربانی شده بوده است عموماً مجسمه مهر در آن دیده میشود که گاوی را در زیر پا انداخته قربانی میکند دو پسر بچه هریك مشعلی بدست گرفته در طرف راست و چپ او ایستاده اند (Cautes, Cautopates) مشعل دست راست سر ببالا و مشعل دست چپ سر بپائین است و این علامت طلوع و غروب خورشید میباشد در زیر دست و پای گاونر (ورزاو) مار و عقرب دیده میشود در مقابل مجسمه ها آتشدان است که آتش مقدس با یستی همیشه مثل آذر مزدیسنان در آن افروخته باشد نقوش و اشکال معبد منحصر بهمین نیست انواع و اقسام صورتهای مختلف که از هر کدام معنی اراده میشده است موجود است و ذکر همه آنها موجب طول کلام خواهد شد از روی اشکال و نقوش دانشمند بلژیکی کومون Cumont داستان مهر را باعتقاد رُمها اینطور نقل میکند مهر از سنگ خارا تولّد یافت کلاهی بطرز فریژی Phrygie (ولایت قونیه حالیّه) بر سر دارد در دستی خنجر و در دست دیگر مشعلی که از برای روشن نمودن تاریکی است طاهر گشت چوپانهائي که معجزه تولد او را دیدند باو نماز آوردند بره و گوساله و سایر محصولات تازه خود را نیازش نمودند چون مهر جوانمرد دلیر برهنه و در معرض آسیب باد تند بود خود را در پس شاخهٔ های درخت انجیر پنهان کرد با کارد خود از درخت میوه چیده غذا ساخت و از برگ آن پوشاکي برای خود تهیه نمود نخستین پروردگاری که مهر در مقابل او زور آزمائي کرد خورشید است از این رو خورشید علوّ مقام مهر را شناخته اشعه ای از نور دور سر او قرار داد از این روز ببعد مهر و خورشید بهم دست داده در هرکاری همدیگر را یاری میکنند جنگ مهر باگاونر (ورزاو) که ذکرش گذشت اشاره باین معنی است گاو که نخستین آفرینش ژوپیتر اورمزدس (Jupiter Oromazdes) میباشد آزاد در بالای کوه میچرید میل مهر بآن کشید که شاخ او را گرفته به پشتش سوار شود جانور خشمگین دویدن آغاز کرد هرچندکه مهر زمین خورده بود اما دست بر نداشت خود را بشاخهای او آویخته چندي کشان کشان

با آن رفت تا آنکه ورزاو خسته گشته تسلیم شد آنگاه مهر سمهای دوپای آن را گرفته بدوش خویش کشید و بزحمت زیاد بغاری که منزلش بود فرود آورد این داستان کنایه از زحمت و رنج انسانی است در این جهان مهر دگرباره ورزاو را رها نموده که آزاد در روی زمین میگردید آن گاه خورشید پیك خود کلاغ را بسوی مهر فرستاد باو امر کرد که گاونر را گرفته فدا سازد هرچند که مهر باجرای چنین امری خوشدل نبود و بحال جانور رقت میآورد ولی چاره ای جز از اطاعت کردن بامر آسمانی نداشت ناگزیر با اکراه سگ خود را برداشته ورزاو را دنبال نمود و فورا دستگیرش کرد زیرا که در غاری پناه برده بود مهر با دستی دو منخرین او گرفته با دست دیگر دشنه بُتهیگاه او فرو برد فورا از کالبد جانور جانسپار معجزه ای روی داده گیاههای درمان بخش روئید بطوری که سراسر زمین سبز شد از مغز فقرات پشت آن حبوبات بوجود آمد و از خونش تاك (رز) پدید شد که بعقدسین در وقت اجرای رسومات مذهبی شراب داد خرد خبیث (اهرمن) بامیدی که از موقع استفاده کند مخلوقات ناپاك خود مثل مار و گژدم و مورچه را شتابان بسوی جانور جانسپار فرستاد تا سرچشمه زندگانی آنرا مسموم سازند و آلات توالد و تناسل جانور حاصل خیز را بخورند و از خونش بیاشامند اما کوشش آنها بی فایده ماند بروز معجزات را نتوانستند که باز دارند ماه نطفه ورزاو را پاك نموده بخود گرفت انواع و اقسام جانوران مفید از آن وجود یافت روح گاو که بتوسط سگ وفادار مهر محافظت شده بود بآسمان عروج نمود و در آنجا باسم سیلوانوس Silvanus نگهبان گله و رمه گردید مهر بوسیله این فدیه بدرگاه پروردگار زندگانی جهان را تجدید نمود این داستان در بندهش نیز مندرج و شرحش در مقاله ماه (ص ۳۱۷) گذشت

آنچه در کیش عیسی از آئین مهر گرفته شده است

از برای آئین مهر هفت درجه و مقام تقدس قائل بوده اند از برای دخول بهر یك از درجات شست و شوی مخصوصی لازم بوده است و مأخذ غسل تعمید عیسویان همین است در هر یك از روز های هفته در جای معینی در معبد از ستاره مخصوص همان روز استعانه

میشده است و روز یکشنبه را که مخصوص بخود خورشید بوده مقدس میشمرده اند بزرگترین جشن مهر در روز ۲۵ دسامبر بوده که روز تولد مهر تصور میکرده اند یعنی که کوتاه ترین روز سال جشن مهر بوده است در همین اوقات نیز فینیسیها از برای پروردگار خود ملکارت Melkart جشن میگرفته اند ظاهراً در فصول سال نیز جشنهای مخصوصی داشته اند در بهار ماه فروردین یا اردیبهشت در همان موقعی که حالا نزد عیسویان عید فصح و روز صعود عیسیٰ تصور میشود جشنی نزد مهر پرستان معمول بوده است زنان در مجلس تشریفات مذهبی مهر شرکت نداشته اند در عوض بمجلش تشریفات ماگنا ماتر Magna mater که بجای ناهید ضمیمه مراسم مذهبی مهر بوده شرکت میکرده اند بی شك ماگنا ماتر مظهر مادر زمین بوده است و ایمان آوردگان بآن خود را در مقابل برادران ایمانی مهر خواهران مینامیده اند [1]

در هنگام ستایش و سرودن ادعیه مهر نوازندگی هم درکار بوده و در مواقع مخصوص زنگ هم میزده اند مثلاً پس از بجای آوردن مراسم وقتی که میخواستند پرده از روی مجسّمه مهر بردارند و بایمان آوردگان ارائه دهند زنگ میزده اند هنوز هم در آتشکده ها زنگ آویخته و در مواقع مخصوص زده میشود در وقت ستایش زانو زدن هم معمول بوده است در آئین زرتشتی موبدان نان و آب را تقدیس نموده با هوم آمیخته در وقت مراسم مذهبی میخوردند این رسم قدیم ایرانی نیز با مهر باروپا رفته ولی چون گیاه هوم در اروپا نبوده که از فشرده آن شربت مخصوص ساخته شود از این جهت بجای آن عصاره شاخه های تروتازه درخت رز را استعمال میکرده اند چند قرص نان و یك پیاله آب هم در وقت مراسم حاضر بوده که پیشوایان بر آن دعا میخوانده اند متدرجاً عصاره شاخه های رز بفشرده انگور یعنی شراب مبدّل شده است هنوز هم هوم در دین زرتشتی معمول است و در مراسم دینی با آب و نان مقدس مذکور بکار برده میشود این آب در اوستا موسوم است به زاوثرَ یسطاه Zaothra که امروز زوْر گویند

---

[1] رجوع شود به Mythologie der Griechen und Römer von Otto Seemann Leipzig 1910 S. 126

و چند قرص نانی که در آئین مهر بکار میرفته چنانکه حالا نزد زرتشتیان معمول است چهار و یا شش عدد بوده است در اوستا درئونَ وادرو Draona آمده است و اینک درون گویند تمام این رسومات از مهر بمسیح انتقال یافته که هنوز هم در دین عیسیٰ معمول است آب زَورْ باسم آب مقدس یا ماء العماد (Holy Water, Weihwasser, eau bènite) یکی از شاهکارهای کلیسیاست

و هم چنین در مذهب عیسیٰ eukharistia که در عربی افخارستیا گویند عبارت است از شراب و نان که آنرا خون و گوشت و روان مسیح پنداشته در مراسم استعمال میکنند همان هوم و درون مهر است که فقط اسمش تغییر یافته است هم چنین هنگام تشریفات مذهبی مانند ایرانیان چنانکه تا کنون نزد زرتشتیان معمول است برسم بدست میگرفته‌اند لابد اول پیشوایان آئین مهر مُغها بوده اند بعدها آنان را Sacerdos میگفته اند و مثل مُغها لباس میپوشیده اند هر روز سه بار در صبح و ظهر و عصر نماز بجای میآورده اند در نماز صبح رو بمشرق در ظهر رو بجنوب و در عصر رو بمغرب میکرده اند از ناقوس و ارغنون (Orgue) کلیسیا گرفته تا عقیده آنکه مسیح خود را برای نجات دنیا فدا ساخت از آئین مهر برداشته شده است غالباً در آثار مهر دیده میشود که پروردگار خورشید در وقت قربانی کردن گاو ازلی روی خود را بآسمان کرده با اکراه و سختی فدیه نیاز میکند ولی چون نجات جهان در آن بوده متحمّل چنین امر دشواری شده است برخی از نقوشاتی که در کلیسیا های عیسویان کاتولیك راجع بتولّد و نشوونما و صعود مسیح دیده میشود شبهت تامّ دارد با نقوشات خرابه های معابد مهر که حاکی داستان ظهور مهر و اعمال او است صلاح کار در کیش عیسیٰ چنین بوده که عادات و رسومات دینی مهر را که در قرون متمادی در رُم ریشه دوانده بود اخذ کنند و باین ترتیب آن را بسلیقه مردمان آنزمان نزدیک نمایند و هیچ چاره هم جز از این نبوده است مردم از روز یکشنبه که مخصوص بخورشید و روز بیست و پنجم دسامبر که جشن ظهور آن بوده منصرف نمیشده اند تا بالاخره بناچار از قرن چهارم میلادی ۲۵ دسامبر روز تولد عیسیٰ قرار داده شده است روز یك شنبه هم نزد عیسویان

روز برخاستن عیسیٰ و بآسمان صعود کردن وی تصوّر میشده و هم نزد مهرپرستان روز مخصوص مهر شمرده میشده است [1] مقصود نگارنده نیست که کلیهٔ آداب و رسومات مذهب عیسی را با آئین مهرمقایسه کنم نخست چنانکه گفته شد تعصب اثری از مهر نگذاشته است که ما بتوانیم کلیه اصول و رسومات این دو کیش را باهم بسنجیم دوم آنکه مقابله این دو آئین کلام را بدرازا کشانده مارا از حدود اوستا و ایران دور خواهد کرد گذشته از چند فقره عمده که ذکر شد بسا عادات و رسومات درمیان اقوام عیسوی موجود است که بخوبی یاد آور مهراست بخوصه درمیان عیسویان آسیای صغیر و ارمنستان در هما نجائي که مهر از زمانهای بسیار قدیم پرستیده میشده است هنوز بعضی از علمای متعصب عیسوی در این قرن بیستم میلادی مانند عیسویان قرن سوم و چهارم اصراري میورزند که حقیقت را نهفته دارند ولي در نزد مورّخین دانشمند بیطرف که نزد آنان همای علم و معرفت مانند پیغمبر و فرشته اي مقدس و محترم است از حقیقت کوئی خود داري نکرده صراحةً مینویسند که قسمتی از اصول و بیشتر از رسومات ظاهری کیش عیسی از مهر است در قرن چهارم در وقتی که پروردگار خورشید در مغرب زمین رو بغروب گذاشته بود دین دیگری از ایران زمین که از روی اصول مزدیسنا و بخصوصه آئین مهر تأسیس شده بود باروپا رسیده مدّعی دین عیسيٰ گردید بطوری که نزدیک بود لرزه بارکان آن اندازه آن دین مانی است که در عهد شاپور اول بوجود آمده تا قرن سیزدهم میلادی فرقه هاي آن در اروپا با پیروان مسیح رقیب قدیم مهر مشغول زد و خورد خونین بودند

---

1 Histoire du Peuple Romain par Seignobos p. 448

در خصوص آئین مهر رجوع شود بکتابهای ذیل

Jean Réville, Le Mithriacisme (Revue de l'histoire des religious).

Friedrich Windischmann, Mithra Leipzig 1857.

F. Cumont Textes et monuments figurés relatifs aux mystères de Mithra Bruxelles 1894—1900, 2 vol.

Les Mystères de Mithra par Cumont, deutsche ausg. von Gehrich Leipzig u. Berlin 1923.

Albrecht Dieterich. Eine Mithrasliturgie Leipzig u. Berlin 1923.

G. von Wesendonk, Der Mithrakult (der Neue Orient Band 4 Heft 5/6 Berlin).

Franz Meffert Das Urchristentum IV Teil. Gladbach 1921.

Theodor kluge, Der Mithrakult, Leipzig1911.

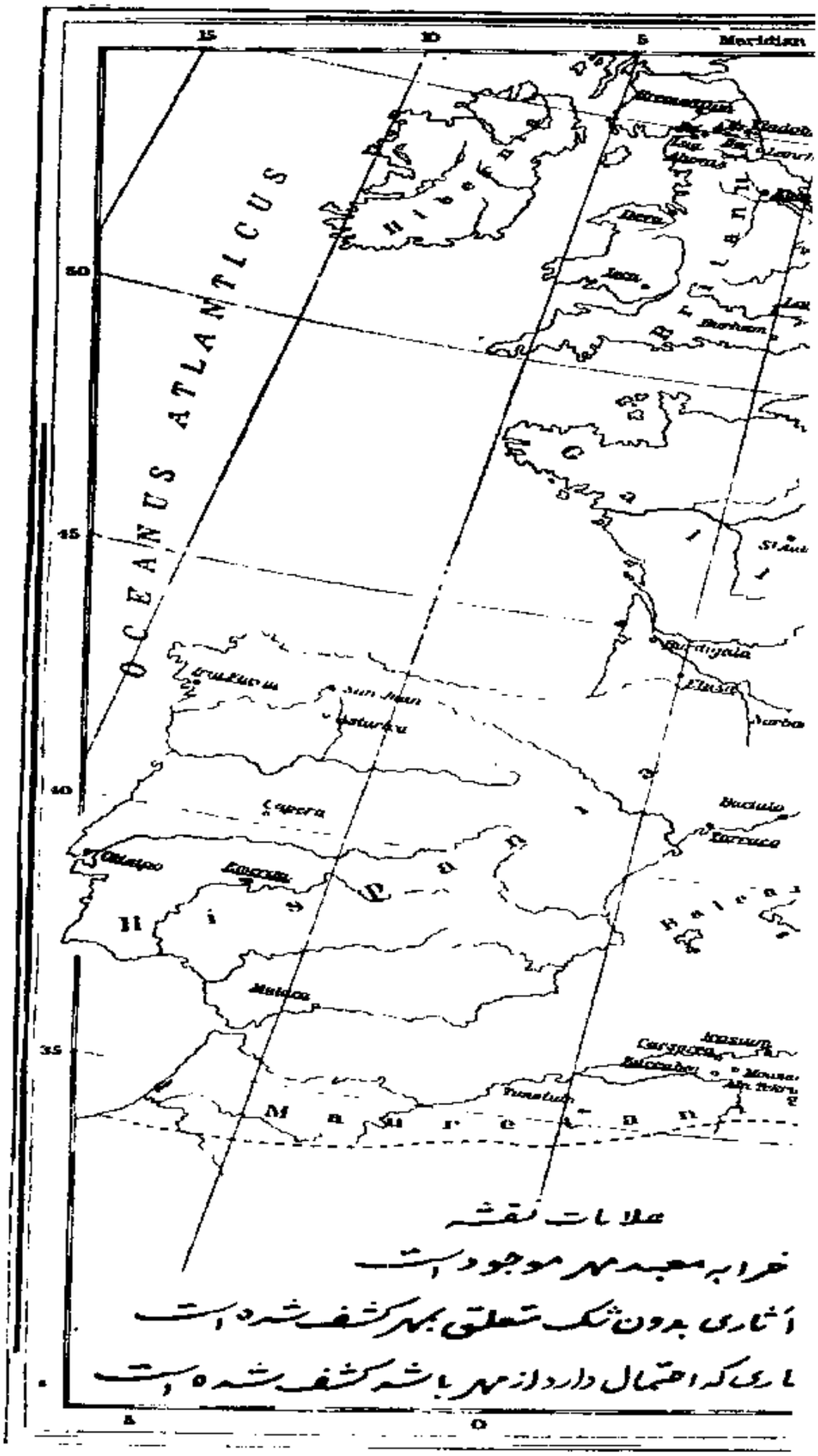

است همان شکل اصلی نگاهداریم
ز کتاب آئین مهر کومون برداشته شده است

(٤٥٤٥ ١)

١ ٤٥٤٥٤٥

مهر یشت

مهر دارندهٔ دشتهای فراخ [1] و رام کشت زار خوب بخشنده را خوشنود میسازیم «مانند بهترین سرور» زوت باید آن را بمن بگوید (زرتشت) «بر طبق قانون مقدس بهترین داور است» باید مرد پاکدین دانا آن را بگوید

(کردهٔ ۱)

۱ اهورامزدا باسپنتمان زرتشت گفت ای اسپنتمان هنگامی که من مهر دارندهٔ دشتهای فراخ را بیافریدم او را در شایسته ستایش بودن مساوی در سزاوار نیایش بودن مساوی با خود من که اهورامزدا (هستم) بیافریدم ۵۵

۲ ای اسپنتمان مهر و پیمان شکنندهٔ نابکار سراسر مملکت را ویران سازد [2] مثل صد (تن از اشخاصی است) که (بگناه) کَیَذ آلوده باشد [3] و قاتل مرد پاکدینی باشد ای اسپنتمان تو نباید مهر و پیمان شکنی نه آن (پیمانی که)

---

۱ دارندهٔ دشتهای فراخ بجای کلمات اوستائی وُاُورُو گئوَیه اِیتی (vouru gaoyaiti) میباشد صفتی است که همیشه از برای مهر استعمال شده در پهلوی به فراخ گویوت تبدیل یافته است بمناسبت آنکه مهر فرشته فروغ و روشنائی است سراسر روی زمین میدانهای فراخ و پهن و دشتهای جلوه و تکاپوی وی دانسته شده است

۲ کلمه ای که به پیمانشکن ترجمه شد در متن میثرو دروج آمده است و آن صفتی است یعنی دروغگویندهٔ بمهر از آن عهد شکن اراده شده است در پهلوی مهر دروژ گویند هم چنین از کلمات میثرو آئوجنگهه که در فقره ۱۰۴ آمده یعنی نادرست گو و فریبندهٔ مهر و میثرو زیا که در فقره ۸۲ آمده و در پهلوی مهرژن شده یعنی بمهر زیان رساننده نیز پیمانشکن و عهد و میثاق شکن و رسم مهر و وفانشناس مقصود میباشد

۳ کَیَذ وَدَدمهد اسم گناه مخصوصی است نمیدانیم که چه چیزی درقدیم از آن اراده میشده است در فقره ۳ از یسنای ۶۱ جزو دزدی و راهزنی و جادوئی و پیمانشکنی بشمار رفته است هم چنین در فقره ۱۵ از یسنای ۵۷ و در فقره ۷۱ از فروردین یشت در ردیف معاصی کبیره محسوب شده است

۳ ۱۳۲۲۷-۱۳۲۷۹ ۱۳۲۷۹۰ ۱۳۲۷۹۰ ۱۳۲۷۹۰

تو با یك دروغ پرست و نه آن که تو با یك راستی پرست بستی زیرا معاهده با هر دو درست است خواه دروغ پرست و خواه راستی پرست [1] ❀

۳ مهر دارندهٔ دشتهای فراخ اسبهای تیز رو دهد بکسی که بمهر دروغ نگوید (پیمان نشکند) آذر مزدا اهورا راه راست نماید بکسی که بمهر دروغ نگوید [2] فروهر های مقدس و نیك و توانای پاکان فرزندان کوشا دهند بکسی که بمهر دروغ نگوید ❀

۴ برای فروغ و فرّش با نماز بلند با زورْ میستاییم آن مهر دارندهٔ دشتهای فراخ را مهر دارندهٔ دشتهای فراخ را میستائیم که بممالك آریائی خان و مان با سازش و آرامش و خان و مان خوش بخشد [3] ❀

۵ بشود که او برای یاری ما آید بشود که او برای گشایش (کار) ما آید
بشود که او برای دستگیری ما آید بشود که او برای دلسوزی ما آید
بشود که او برای چارهٔ ما آید بشود که او برای پیروزی ما آید
بشود که او برای سعادت ما آید بشود که او برای دادگری ما آید
آن کسی که قوی و در همه جا پیروزمند و هرگز فریفته نشدنی و در سراسر جهان مادی سزاوار ستایش و نیایش است آن مهر دارندهٔ دشتهای فراخ ❀

۶ آن ایزد نیرومند توانا را و درمیان موجودات قوی ترین را (آن) مهر را با زورْ میستائیم آن مهر دارندهٔ دشتهای فراخ را مهر دارندهٔ دشتهای فراخ را با هوم آمیخته بشیر با برسم با زبان خرد با پندار و

۱ از دروغ پرست و راستی پرست موحد و مشرك مقصود میباشد
۲ آذر (آتر Atar) فرشته موکل آتش مقصود است رجوع کنید بمقاله ای که بعد ازمهر یشت مندرج است
۳ از ممالك آریائی ایران اراده شده در قدیم ایران خاك آریا نامیده میشده است

۵۳۰ ۱۲۵۵ ۵۴ ۵۳۰ ۵۳۰ ۵۳۰

گفتار و کردار با زَورْ و با کلام بلیغ میستائیم
ینگهه ها تام . . . . ❀

(کردهٔ ۲)

۷ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری [۱] که دارای هزار گوش است خوش اندامی که دارای هزار چشم است بلند بالائی که در بالای برج بهن (ایستاده) زورمندی که بی خواب پاسبان است ❀

۸ از کسی که سران هر دو مملکت جنگجویان استغاثه کنند وقتی که آنان بمیدان جنگ در مقابل دشمن خونخوار در مقابل صف هجوم (هماوردان) در آیند ❀

۹ بآن یکی از دو (دسته هماوردان) که از طیب خاطر با منش نیك و اعتقاد حقیقی نماز آورده باشد مهر دارندهٔ دشتهای فراخ بهمراهی باد بیروزمند [۲] و بهمراهی داموئبش اُوْ یَمَنَ [۳] بهان طرف روی آورد برای فروغ و فرش با نماز بلند با زَورْ میستایم آن مهر . [۴] ❀

---

۱ صفت زبان آور که غالبا در این یشت برای مهر تکرار شده است بجای کلمه اوستائی و یاخن واوسوسوا میباشد که در تفسیر پهلوی به هنجمنیك ترجمه شده است یعنی انجمن آرا در محفل گویا زبان آور و نطاق از کلمه و یاخنْ واوسوسوا (انجمن) مشتق شده است

۲ فرشته باد مقصود است (وات واسوسه)

۳ داموئبش اُوْ یَمَنَ واسوسوسوسوسوا در فقرات ٦٦ و ٦٨ و ١٢٦ و ١٢٧ همین یشت نیز این اسم تکرار شده است و در سایر جاهای اوستا هم غالباً بآن برمیخوریم از آن جمله در رشن یشت فقره ٤ و فروردین یشت فقره ٤٧ و یسنا ١ فقره ١٥ و یسنا ٢ فقره ١٥ و یسنا ٧ فقره ٢٦ و یسنا ٨ فقره ١ و یسنا ٧١ فقره ٢٣ و در دو سیروزه کوچك و بزرگ فقره ٣٠ آن اسم فرشته ایست که در مهر یشت از یاران و همرهان مهر محسوب شده است در فقراتی که در فوق از جاهای دیگر اوستا ذکر شد این فرشته باسایر فرشتگان نامیده شده غالباً ایزد قوی و دلیر خوانده شده است با آنکه اسم این ایزد غالباً تکرار شده است ولی از هیچ یك از فقرات نمی توان وظیفه و شغل اورا معیّن نمود در پهلوی «دهم اپر یه منشن یزت» شد بقول دارمستتر (زند اوستا جلد ١ ص ١٧) آن عبارت است از اندیشهٔ نفرین و لعن از طرف دانا و خردمندی جکسن la Pensée de malédiction du sage (گرندریس ٢ ص ٦٤٠) نیز این ایزد را نماینده چنین شغلی تصور کرده است "Verwünschung, welche das Anathema des Priester, oder den Fluch des Weisen vorstellt.

۴ فقرات ۳—٦ در این جا تکرار میشود

(۳ ·ەماق)

۱۰ ۱۰:·٤٤٥٤٤٥٤٤٥

کردهٔ ۳

۱۰ مهر را میستائیم (کسی) که داراي دشتهاي پهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوري که داراي هزار گوش است . . [1] ٭٭

۱۱ کسی را که جنگجویان در بالاي یشت اسب بدو نماز برند و براي قوّت مرکب و صحت بدن (خویش) استغاثه کنند تا آنکه دشمنان را از دور بتوانند شناخت و هماوردان را بتوانند باز داشت تا بدشمنان کینه جوي بد اندیش بتوانند غلبه نمود
براي فروغ و فرش . . . [2] ٭٭

کردهٔ ٤

۱۲ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . [1] ٭٭

۱۳ نخستین ایزد مینوی که پیش از خورشید فنا ناپذیر تیز اسب در بالای کوه هرا بر آید [3] نخستین کسی که با زینت‌های زرین آراسته از فراز (کوه) زیبا سر بدر آورد از آن جا (آن مهر) بسیار توانا تمام منزلگاهان آریائی را بنگرد ٭٭

۱٤ آنجائي که شهریاران دلیر قُوای بسیار مرتّب سازند آنجائي که کوههای بلند و چراگاهان بسیار برای چارپایان . . . [4] موجود است آنجائي که دریاهای عمیق و وسیع واقع است آنجائي که رودهای پهن قابل کشتی راني با خیل امواج خروشان بسنگ خارا و کوه خورده بسوي

---

۱ بعینه مثل فقره ۷
۲ فقرات ٤ — ٦ در این جا تکرار میشود
۳ از این جمله بخوبی برمیآید که مهر غیر از خورشید است
٤ بجای نقاط کلمه تاتئیرو Thβtairo خراب شده است

٠٣٠٠٠

مروِ هرات بسوي سغد (گوَ) و خوارزم شتابد ۱ ۵۵

۱۵ به (کشور) اَرزهی و سَوَهی به فرَدَدْفشوْ و وِیدَدْفشوْ به واُرو بَرِشتي و واُرو جَرِشتی باین کشور خونیرث درخشان ۲ آنجائي که ستوران آرام دارند و پناهگاه سالم ستوران است مهر توانا نگران است ۵۵

---

۱ از این رودها هری رود و زرافشان و جیحون اراده شده است بار تولومه در فقره فوق مرو را (در اوستا مواُورو) جزو هَرَاوَ شمرده است در فرس هخامنشی هَرَئیوَ Haraiva همان هرات حالیه است رود این مملکت موسوم است به هری رود در صورتی که مثل سایر مستشرقین در فقره فوق مرو را مستقل شماریم نه جزوی از هَرَاوَ باید درمیان رودهای مذکور مرغاب را نیز که رود مرو است محسوب داریم مرکو (مرو) چندین بار در کتیبه بیستون ذکر شده است هرچند که داریوش از آن در جزو ممالک عمدهٔ که میگوید در تحت تصرفش میباشد اسم نمیبرد ا گوَ بجای مملکت سغد آمده است در متن نیز اسم سوغدَ موجود است ظاهرا این اسم در تفسیر برای توضیح افزوده شده که بعد جزو متن گردیده است ۲ درکتیبه‌هاي خطوط میخی نیز مکررا سوگودَ Sugudа ذکر شده است رود معروف آن امروز موسوم است به زرافشان خوا ایریزم ۳ در اوستا و (هووارزمی) درکتیبه هخامنشی مملکت خوارزم است که معمولاً خیوه نامیده میشود رودی که از این خاك میگذرد موسوم است به آمو دریا یا جیحون

۲ در اوستا مکرّرا از هفت کشور یاد شده است در گاتها یسنا ۳۲ قطعه ۳ هفت بوم (بوی) ذکر شده که بعدها کله کشور جای آن را گرفته است در سایر قسمتهای اوستا غالباً به هیتو کَشوِر برمیخوریم درآتین برهمنان نیز روی زمین بهفت کشور منقسم شده سپت دوی‌پا septa dvipa گفته اند (رجوع کنید به ص ۷۵) در فقره ۹ از تشتر یشت دیدیم که ستویس یکي از فرشتگان و از یاوران تشتر فرشته باران آبهارا بهفت کشور روی زمین میرساند درهمین مهریشت در دوجا باسامی هفت کشور برمیخوریم نخست در فقره ۱۰ وپس از آن در فقره ۱۳۱ و در فقرات ۹—۱۵ از رشن یشت و در فرگرد ۱۹ از وندیداد فقره ۳۹ و در کرده ۱۰ از ویسپرد فقره ۱ مرتبا از هرهفت یاد شده است اسامی این کشورها از این قرار است (۱) اَرزَهی کشوری است که درمغرب واقع است در پهلوی ارزه (۲) سَوَهی کشوری است در مشرق در پهلوی سوه (۳) فَرَدَدَفشوُ اسم کشور جنوب شرقی است در پهلوی فردذفش (٤) وِیدَدَفشوُ اسم کشور جنوب غربی است در پهلوی ویدذفش (٥) وَ اُورُو بَرِشتی کشور شمال غربی است در پهلوی وُروبرشت (٦) وَ اُورُو جَرِشتی کشور شمال شرقی است در

---

۱ Die Keilinschriften der Achaemeniden von Weissbach II § 6.

۲ Eränšahr von Marquart S. 29 No. 2.

۱۶ ۱ ۱۵۲۵ ۰ ۱۵۲۵ ۰ ۱۵۲۵ ۰

۱۶ آن ایزد مینوي فر بخشنده بسوي همه کشورها روان گردد آن ایزد مینوي شهریاري بخشنده بسوي همه کشورها روان گردد بآن کسانی او پیروزي دهد و بآن پاکدینان واقف برسوم دینی (ظفر دهد) که وي را بازور میستایند

براي فروغ و فرش . . . . [1]

(کردهٔ ۵)

۱۷ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . [2]

بهلوی وُرُوجرشت (۷) خونیرث [illegible] کشور مرکزی است در بهلوی خونیرس یا خوانیرس (با واو معدولهٔ مثل خواهر و خواهش) در اوستا از کشور خونیرس بیشتر از کشورهای دیگر اسم برده شده است چه خونیرس شریف برین قسمت زمین و مسکن ایرانیهاست بقول بندهش (فصل ۲۰ فقره ۲۷) شش نژاد در آنجا زندگانی میکنند گذشته از فقراتی که در فوق ذکر کردیم و در آنجاها خونیرس باشش کشور دیگر یك جا ذکر شده در فقره ۶۷ از مهر یشت باز به‌خونیرس وارزه برمیخوریم در یسنا ۵۷ فقره ۳۱ و در هادُخت نسك فرگرد ۱ فقره ۱۴ نیز از این وطن ایرانیان یاد شده است شاید معنی لفظی خونیرس این باشد باگردونهای خوب در فصل ۱۱ از بندهش نسبةً مفصل‌تر از کشورها صحبت شده است از این قرار: سی و سه قسم زمین موجود است در روزی که تشتر بارندگی کرد صف‌گیتی را آب گرفت و زمین بهفت کشور منقسم گردید کشوري که درمیان واقع است موسوم است به خونیرس و آن بزرگی شش کشور دیگر است یعنی شش کشوری که در پیرامون خونیرس است بزرگی یك کشور میانگی است در طرف خوراسان (مشرق) سوه واقع است و در طرف خوروران (مغرب) ارزه و در طرف نیمروج (جنوب) فردفش و وید ذفش و در طرف اپاختر (شمال) وُرو برشت و وُرو جرشت خونیرس درمیان واقع است قسمتی از اقیانوس فراخکرت اطراف خونیرس را گرفته است درمیان وُ روبرشت و وُ روجرشت کوهی برپاست که ممکن نیست کسی بتواند از این کشور بکشور دیگر برود درمیان این کشورها خونیرس از همه بهتر و زیباتر است اهریمن بخصوصه در این کشور آسیب و گزند بسیار پدید آورد زیرا که دید در این کشور کیانیان و دلیران بوجود آمدند و دین نیك مزدیسنا از این جا برخاست و بسایر ممالك نفوذ نمود و سوشیانس از این جا ظهور خواهد نمود و اهریمن را ناتوان خواهد ساخت و رستاخیز خواهد برانگیخت و زندگانی مینوی آینده را آغاز خواهد نمود (بمقاله مهر بصفحه ۴۰۵ نیز ملاحظه کنید)

۱ فقرات ۴ — ۶ در این جا تکرار میشود

۲ مثل فقره ۷

۱۸ ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹ ۶۴۰ ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵ ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹ ۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹ ۶۶۰ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳ ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹ ۶۸۰ ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۸۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۶۸۹ ۶۹۰ ۶۹۱ ۶۹۲ ۶۹۳ ۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹ ۷۰۰ ۷۰۱ ۷۰۲ ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۰۵ ۷۰۶ ۷۰۷ ۷۰۸ ۷۰۹ ۷۱۰ ۷۱۱ ۷۱۲ ۷۱۳ ۷۱۴ ۷۱۵ ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸ ۷۱۹ ۷۲۰ ۷۲۱ ۷۲۲ ۷۲۳ ۷۲۴ ۷۲۵ ۷۲۶ ۷۲۷ ۷۲۸ ۷۲۹ ۷۳۰ ۷۳۱ ۷۳۲ ۷۳۳ ۷۳۴ ۷۳۵ ۷۳۶ ۷۳۷ ۷۳۸ ۷۳۹ ۷۴۰ ۷۴۱ ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴ ۷۴۵ ۷۴۶ ۷۴۷ ۷۴۸ ۷۴۹ ۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳ ۷۵۴ ۷۵۵ ۷۵۶ ۷۵۷ ۷۵۸ ۷۵۹ ۷۶۰ ۷۶۱ ۷۶۲ ۷۶۳ ۷۶۴ ۷۶۵ ۷۶۶ ۷۶۷ ۷۶۸ ۷۶۹ ۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۳ ۷۷۴ ۷۷۵ ۷۷۶ ۷۷۷ ۷۷۸ ۷۷۹ ۷۸۰ ۷۸۱ ۷۸۲ ۷۸۳ ۷۸۴ ۷۸۵ ۷۸۶ ۷۸۷ ۷۸۸ ۷۸۹ ۷۹۰ ۷۹۱ ۷۹۲ ۷۹۳ ۷۹۴ ۷۹۵ ۷۹۶ ۷۹۷ ۷۹۸ ۷۹۹ ۸۰۰ ۸۰۱ ۸۰۲ ۸۰۳ ۸۰۴ ۸۰۵ ۸۰۶ ۸۰۷ ۸۰۸ ۸۰۹ ۸۱۰ ۸۱۱ ۸۱۲ ۸۱۳ ۸۱۴ ۸۱۵ ۸۱۶ ۸۱۷ ۸۱۸ ۸۱۹ ۸۲۰ ۸۲۱ ۸۲۲ ۸۲۳ ۸۲۴ ۸۲۵ ۸۲۶ ۸۲۷ ۸۲۸ ۸۲۹ ۸۳۰ ۸۳۱ ۸۳۲ ۸۳۳ ۸۳۴ ۸۳۵ ۸۳۶ ۸۳۷ ۸۳۸ ۸۳۹ ۸۴۰ ۸۴۱ ۸۴۲ ۸۴۳ ۸۴۴ ۸۴۵ ۸۴۶ ۸۴۷ ۸۴۸ ۸۴۹ ۸۵۰ ۸۵۱ ۸۵۲ ۸۵۳ ۸۵۴ ۸۵۵ ۸۵۶ ۸۵۷ ۸۵۸ ۸۵۹ ۸۶۰ ۸۶۱ ۸۶۲ ۸۶۳ ۸۶۴ ۸۶۵ ۸۶۶ ۸۶۷ ۸۶۸ ۸۶۹ ۸۷۰ ۸۷۱ ۸۷۲ ۸۷۳ ۸۷۴ ۸۷۵ ۸۷۶ ۸۷۷ ۸۷۸ ۸۷۹ ۸۸۰ ۸۸۱ ۸۸۲ ۸۸۳ ۸۸۴ ۸۸۵ ۸۸۶ ۸۸۷ ۸۸۸ ۸۸۹ ۸۹۰ ۸۹۱ ۸۹۲ ۸۹۳ ۸۹۴ ۸۹۵ ۸۹۶ ۸۹۷ ۸۹۸ ۸۹۹ ۹۰۰ ۹۰۱ ۹۰۲ ۹۰۳ ۹۰۴ ۹۰۵ ۹۰۶ ۹۰۷ ۹۰۸ ۹۰۹ ۹۱۰ ۹۱۱ ۹۱۲ ۹۱۳ ۹۱۴ ۹۱۵ ۹۱۶ ۹۱۷ ۹۱۸ ۹۱۹ ۹۲۰ ۹۲۱ ۹۲۲ ۹۲۳ ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۲۶ ۹۲۷ ۹۲۸ ۹۲۹ ۹۳۰ ۹۳۱ ۹۳۲ ۹۳۳ ۹۳۴ ۹۳۵ ۹۳۶ ۹۳۷ ۹۳۸ ۹۳۹ ۹۴۰ ۹۴۱ ۹۴۲ ۹۴۳ ۹۴۴ ۹۴۵ ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸ ۹۴۹ ۹۵۰ ۹۵۱ ۹۵۲ ۹۵۳ ۹۵۴ ۹۵۵ ۹۵۶ ۹۵۷ ۹۵۸ ۹۵۹ ۹۶۰ ۹۶۱ ۹۶۲ ۹۶۳ ۹۶۴ ۹۶۵ ۹۶۶ ۹۶۷ ۹۶۸ ۹۶۹ ۹۷۰ ۹۷۱ ۹۷۲ ۹۷۳ ۹۷۴ ۹۷۵ ۹۷۶ ۹۷۷ ۹۷۸ ۹۷۹ ۹۸۰ ۹۸۱ ۹۸۲ ۹۸۳ ۹۸۴ ۹۸۵ ۹۸۶ ۹۸۷ ۹۸۸ ۹۸۹ ۹۹۰ ۹۹۱ ۹۹۲ ۹۹۳ ۹۹۴ ۹۹۵ ۹۹۶ ۹۹۷ ۹۹۸ ۹۹۹ ۱۰۰۰ ۱۰۰۱ ۱۰۰۲ ۱۰۰۳ ۱۰۰۴ ۱۰۰۵ ۱۰۰۶ ۱۰۰۷ ۱۰۰۸ ۱۰۰۹ ۱۰۱۰ ۱۰۱۱ ۱۰۱۲ ۱۰۱۳ ۱۰۱۴ ۱۰۱۵ ۱۰۱۶ ۱۰۱۷ ۱۰۱۸ ۱۰۱۹ ۱۰۲۰ ۱۰۲۱ ۱۰۲۲ ۱۰۲۳ ۱۰۲۴ ۱۰۲۵ ۱۰۲۶ ۱۰۲۷ ۱۰۲۸ ۱۰۲۹ ۱۰۳۰ ۱۰۳۱ ۱۰۳۲ ۱۰۳۳ ۱۰۳۴ ۱۰۳۵ ۱۰۳۶ ۱۰۳۷ ۱۰۳۸ ۱۰۳۹ ۱۰۴۰ ۱۰۴۱ ۱۰۴۲ ۱۰۴۳ ۱۰۴۴ ۱۰۴۵ ۱۰۴۶ ۱۰۴۷ ۱۰۴۸ ۱۰۴۹ ۱۰۵۰ ۱۰۵۱ ۱۰۵۲ ۱۰۵۳ ۱۰۵۴ ۱۰۵۵ ۱۰۵۶ ۱۰۵۷ ۱۰۵۸ ۱۰۵۹ ۱۰۶۰ ۱۰۶۱ ۱۰۶۲ ۱۰۶۳ ۱۰۶۴ ۱۰۶۵ ۱۰۶۶ ۱۰۶۷ ۱۰۶۸ ۱۰۶۹ ۱۰۷۰ ۱۰۷۱ ۱۰۷۲ ۱۰۷۳ ۱۰۷۴ ۱۰۷۵ ۱۰۷۶ ۱۰۷۷ ۱۰۷۸ ۱۰۷۹ ۱۰۸۰ ۱۰۸۱ ۱۰۸۲ ۱۰۸۳ ۱۰۸۴ ۱۰۸۵ ۱۰۸۶ ۱۰۸۷ ۱۰۸۸ ۱۰۸۹ ۱۰۹۰ ۱۰۹۱ ۱۰۹۲ ۱۰۹۳ ۱۰۹۴ ۱۰۹۵ ۱۰۹۶ ۱۰۹۷ ۱۰۹۸ ۱۰۹۹ ۱۱۰۰ ۱۱۰۱ ۱۱۰۲ ۱۱۰۳ ۱۱۰۴ ۱۱۰۵ ۱۱۰۶ ۱۱۰۷ ۱۱۰۸ ۱۱۰۹ ۱۱۱۰ ۱۱۱۱ ۱۱۱۲ ۱۱۱۳ ۱۱۱۴ ۱۱۱۵ ۱۱۱۶ ۱۱۱۷ ۱۱۱۸ ۱۱۱۹ ۱۱۲۰ ۱۱۲۱ ۱۱۲۲ ۱۱۲۳ ۱۱۲۴ ۱۱۲۵ ۱۱۲۶ ۱۱۲۷ ۱۱۲۸ ۱۱۲۹ ۱۱۳۰ ۱۱۳۱ ۱۱۳۲ ۱۱۳۳ ۱۱۳۴ ۱۱۳۵ ۱۱۳۶ ۱۱۳۷ ۱۱۳۸ ۱۱۳۹ ۱۱۴۰ ۱۱۴۱ ۱۱۴۲ ۱۱۴۳ ۱۱۴۴ ۱۱۴۵ ۱۱۴۶ ۱۱۴۷ ۱۱۴۸ ۱۱۴۹ ۱۱۵۰ ۱۱۵۱ ۱۱۵۲ ۱۱۵۳ ۱۱۵۴ ۱۱۵۵ ۱۱۵۶ ۱۱۵۷ ۱۱۵۸ ۱۱۵۹ ۱۱۶۰ ۱۱۶۱ ۱۱۶۲ ۱۱۶۳ ۱۱۶۴ ۱۱۶۵ ۱۱۶۶ ۱۱۶۷ ۱۱۶۸ ۱۱۶۹ ۱۱۷۰ ۱۱۷۱ ۱۱۷۲ ۱۱۷۳ ۱۱۷۴ ۱۱۷۵ ۱۱۷۶ ۱۱۷۷ ۱۱۷۸ ۱۱۷۹ ۱۱۸۰ ۱۱۸۱ ۱۱۸۲ ۱۱۸۳ ۱۱۸۴ ۱۱۸۵ ۱۱۸۶ ۱۱۸۷ ۱۱۸۸ ۱۱۸۹ ۱۱۹۰ ۱۱۹۱ ۱۱۹۲ ۱۱۹۳ ۱۱۹۴ ۱۱۹۵ ۱۱۹۶ ۱۱۹۷ ۱۱۹۸ ۱۱۹۹ ۱۲۰۰ ۱۲۰۱ ۱۲۰۲ ۱۲۰۳ ۱۲۰۴ ۱۲۰۵ ۱۲۰۶ ۱۲۰۷ ۱۲۰۸ ۱۲۰۹ ۱۲۱۰ ۱۲۱۱ ۱۲۱۲ ۱۲۱۳ ۱۲۱۴ ۱۲۱۵ ۱۲۱۶ ۱۲۱۷ ۱۲۱۸ ۱۲۱۹ ۱۲۲۰ ۱۲۲۱ ۱۲۲۲ ۱۲۲۳ ۱۲۲۴ ۱۲۲۵ ۱۲۲۶ ۱۲۲۷ ۱۲۲۸ ۱۲۲۹ ۱۲۳۰ ۱۲۳۱ ۱۲۳۲ ۱۲۳۳ ۱۲۳۴ ۱۲۳۵ ۱۲۳۶ ۱۲۳۷ ۱۲۳۸ ۱۲۳۹ ۱۲۴۰ ۱۲۴۱ ۱۲۴۲ ۱۲۴۳ ۱۲۴۴ ۱۲۴۵ ۱۲۴۶ ۱۲۴۷ ۱۲۴۸ ۱۲۴۹ ۱۲۵۰ ۱۲۵۱ ۱۲۵۲ ۱۲۵۳ ۱۲۵۴ ۱۲۵۵ ۱۲۵۶ ۱۲۵۷ ۱۲۵۸ ۱۲۵۹ ۱۲۶۰ ۱۲۶۱ ۱۲۶۲ ۱۲۶۳ ۱۲۶۴ ۱۲۶۵ ۱۲۶۶ ۱۲۶۷ ۱۲۶۸ ۱۲۶۹ ۱۲۷۰ ۱۲۷۱ ۱۲۷۲ ۱۲۷۳ ۱۲۷۴ ۱۲۷۵ ۱۲۷۶ ۱۲۷۷ ۱۲۷۸ ۱۲۷۹ ۱۲۸۰ ۱۲۸۱ ۱۲۸۲ ۱۲۸۳ ۱۲۸۴ ۱۲۸۵ ۱۲۸۶ ۱۲۸۷ ۱۲۸۸ ۱۲۸۹ ۱۲۹۰ ۱۲۹۱ ۱۲۹۲ ۱۲۹۳ ۱۲۹۴ ۱۲۹۵ ۱۲۹۶ ۱۲۹۷ ۱۲۹۸ ۱۲۹۹ ۱۳۰۰ ۱۳۰۱ ۱۳۰۲ ۱۳۰۳ ۱۳۰۴ ۱۳۰۵ ۱۳۰۶ ۱۳۰۷ ۱۳۰۸ ۱۳۰۹ ۱۳۱۰ ۱۳۱۱ ۱۳۱۲ ۱۳۱۳ ۱۳۱۴ ۱۳۱۵ ۱۳۱۶ ۱۳۱۷ ۱۳۱۸ ۱۳۱۹ ۱۳۲۰ ۱۳۲۱ ۱۳۲۲ ۱۳۲۳ ۱۳۲۴ ۱۳۲۵ ۱۳۲۶ ۱۳۲۷ ۱۳۲۸ ۱۳۲۹ ۱۳۳۰ ۱۳۳۱ ۱۳۳۲ ۱۳۳۳ ۱۳۳۴ ۱۳۳۵ ۱۳۳۶ ۱۳۳۷ ۱۳۳۸ ۱۳۳۹ ۱۳۴۰ ۱۳۴۱ ۱۳۴۲ ۱۳۴۳ ۱۳۴۴ ۱۳۴۵ ۱۳۴۶ ۱۳۴۷ ۱۳۴۸ ۱۳۴۹ ۱۳۵۰ ۱۳۵۱ ۱۳۵۲ ۱۳۵۳ ۱۳۵۴ ۱۳۵۵ ۱۳۵۶ ۱۳۵۷ ۱۳۵۸ ۱۳۵۹ ۱۳۶۰ ۱۳۶۱ ۱۳۶۲ ۱۳۶۳ ۱۳۶۴ ۱۳۶۵ ۱۳۶۶ ۱۳۶۷ ۱۳۶۸ ۱۳۶۹ ۱۳۷۰ ۱۳۷۱ ۱۳۷۲ ۱۳۷۳ ۱۳۷۴ ۱۳۷۵ ۱۳۷۶ ۱۳۷۷ ۱۳۷۸ ۱۳۷۹ ۱۳۸۰ ۱۳۸۱ ۱۳۸۲ ۱۳۸۳ ۱۳۸۴ ۱۳۸۵ ۱۳۸۶ ۱۳۸۷ ۱۳۸۸ ۱۳۸۹ ۱۳۹۰ ۱۳۹۱ ۱۳۹۲ ۱۳۹۳ ۱۳۹۴ ۱۳۹۵ ۱۳۹۶ ۱۳۹۷ ۱۳۹۸ ۱۳۹۹ ۱۴۰۰ ۱۴۰۱ ۱۴۰۲ ۱۴۰۳ ۱۴۰۴ ۱۴۰۵ ۱۴۰۶ ۱۴۰۷ ۱۴۰۸ ۱۴۰۹ ۱۴۱۰ ۱۴۱۱ ۱۴۱۲ ۱۴۱۳ ۱۴۱۴ ۱۴۱۵ ۱۴۱۶ ۱۴۱۷ ۱۴۱۸ ۱۴۱۹ ۱۴۲۰ ۱۴۲۱ ۱۴۲۲ ۱۴۲۳ ۱۴۲۴ ۱۴۲۵ ۱۴۲۶ ۱۴۲۷ ۱۴۲۸ ۱۴۲۹ ۱۴۳۰ ۱۴۳۱ ۱۴۳۲ ۱۴۳۳ ۱۴۳۴ ۱۴۳۵ ۱۴۳۶ ۱۴۳۷ ۱۴۳۸ ۱۴۳۹ ۱۴۴۰ ۱۴۴۱ ۱۴۴۲ ۱۴۴۳ ۱۴۴۴ ۱۴۴۵ ۱۴۴۶ ۱۴۴۷ ۱۴۴۸ ۱۴۴۹ ۱۴۵۰ ۱۴۵۱ ۱۴۵۲ ۱۴۵۳ ۱۴۵۴ ۱۴۵۵ ۱۴۵۶ ۱۴۵۷ ۱۴۵۸ ۱۴۵۹ ۱۴۶۰ ۱۴۶۱ ۱۴۶۲ ۱۴۶۳ ۱۴۶۴ ۱۴۶۵ ۱۴۶۶ ۱۴۶۷ ۱۴۶۸ ۱۴۶۹ ۱۴۷۰ ۱۴۷۱ ۱۴۷۲ ۱۴۷۳ ۱۴۷۴ ۱۴۷۵ ۱۴۷۶ ۱۴۷۷ ۱۴۷۸ ۱۴۷۹ ۱۴۸۰ ۱۴۸۱ ۱۴۸۲ ۱۴۸۳ ۱۴۸۴ ۱۴۸۵ ۱۴۸۶ ۱۴۸۷ ۱۴۸۸ ۱۴۸۹ ۱۴۹۰ ۱۴۹۱ ۱۴۹۲ ۱۴۹۳ ۱۴۹۴ ۱۴۹۵ ۱۴۹۶ ۱۴۹۷ ۱۴۹۸ ۱۴۹۹ ۱۵۰۰ ۱۵۰۱ ۱۵۰۲ ۱۵۰۳ ۱۵۰۴ ۱۵۰۵ ۱۵۰۶ ۱۵۰۷ ۱۵۰۸ ۱۵۰۹ ۱۵۱۰ ۱۵۱۱ ۱۵۱۲ ۱۵۱۳ ۱۵۱۴ ۱۵۱۵ ۱۵۱۶ ۱۵۱۷ ۱۵۱۸ ۱۵۱۹ ۱۵۲۰ ۱۵۲۱ ۱۵۲۲ ۱۵۲۳ ۱۵۲۴ ۱۵۲۵ ۱۵۲۶ ۱۵۲۷ ۱۵۲۸ ۱۵۲۹ ۱۵۳۰ ۱۵۳۱ ۱۵۳۲ ۱۵۳۳ ۱۵۳۴ ۱۵۳۵ ۱۵۳۶ ۱۵۳۷ ۱۵۳۸ ۱۵۳۹ ۱۵۴۰ ۱۵۴۱ ۱۵۴۲ ۱۵۴۳ ۱۵۴۴ ۱۵۴۵ ۱۵۴۶ ۱۵۴۷ ۱۵۴۸ ۱۵۴۹ ۱۵۵۰ ۱۵۵۱ ۱۵۵۲ ۱۵۵۳ ۱۵۵۴ ۱۵۵۵ ۱۵۵۶ ۱۵۵۷ ۱۵۵۸ ۱۵۵۹ ۱۵۶۰ ۱۵۶۱ ۱۵۶۲ ۱۵۶۳ ۱۵۶۴ ۱۵۶۵ ۱۵۶۶ ۱۵۶۷ ۱۵۶۸ ۱۵۶۹ ۱۵۷۰ ۱۵۷۱ ۱۵۷۲ ۱۵۷۳ ۱۵۷۴ ۱۵۷۵ ۱۵۷۶ ۱۵۷۷ ۱۵۷۸ ۱۵۷۹ ۱۵۸۰ ۱۵۸۱ ۱۵۸۲ ۱۵۸۳ ۱۵۸۴ ۱۵۸۵ ۱۵۸۶ ۱۵۸۷ ۱۵۸۸ ۱۵۸۹ ۱۵۹۰ ۱۵۹۱ ۱۵۹۲ ۱۵۹۳ ۱۵۹۴ ۱۵۹۵ ۱۵۹۶ ۱۵۹۷ ۱۵۹۸ ۱۵۹۹ ۱۶۰۰ ۱۶۰۱ ۱۶۰۲ ۱۶۰۳ ۱۶۰۴ ۱۶۰۵ ۱۶۰۶ ۱۶۰۷ ۱۶۰۸ ۱۶۰۹ ۱۶۱۰ ۱۶۱۱ ۱۶۱۲ ۱۶۱۳ ۱۶۱۴ ۱۶۱۵ ۱۶۱۶ ۱۶۱۷ ۱۶۱۸ ۱۶۱۹ ۱۶۲۰ ۱۶۲۱ ۱۶۲۲ ۱۶۲۳ ۱۶۲۴ ۱۶۲۵ ۱۶۲۶ ۱۶۲۷ ۱۶۲۸ ۱۶۲۹ ۱۶۳۰ ۱۶۳۱ ۱۶۳۲ ۱۶۳۳ ۱۶۳۴ ۱۶۳۵ ۱۶۳۶ ۱۶۳۷ ۱۶۳۸ ۱۶۳۹ ۱۶۴۰ ۱۶۴۱ ۱۶۴۲ ۱۶۴۳ ۱۶۴۴ ۱۶۴۵ ۱۶۴۶ ۱۶۴۷ ۱۶۴۸ ۱۶۴۹ ۱۶۵۰ ۱۶۵۱ ۱۶۵۲ ۱۶۵۳ ۱۶۵۴ ۱۶۵۵ ۱۶۵۶ ۱۶۵۷ ۱۶۵۸ ۱۶۵۹ ۱۶۶۰ ۱۶۶۱ ۱۶۶۲ ۱۶۶۳ ۱۶۶۴ ۱۶۶۵ ۱۶۶۶ ۱۶۶۷ ۱۶۶۸ ۱۶۶۹ ۱۶۷۰ ۱۶۷۱ ۱۶۷۲ ۱۶۷۳ ۱۶۷۴ ۱۶۷۵ ۱۶۷۶ ۱۶۷۷ ۱۶۷۸ ۱۶۷۹ ۱۶۸۰ ۱۶۸۱ ۱۶۸۲ ۱۶۸۳ ۱۶۸۴ ۱۶۸۵ ۱۶۸۶ ۱۶۸۷ ۱۶۸۸ ۱۶۸۹ ۱۶۹۰ ۱۶۹۱ ۱۶۹۲ ۱۶۹۳ ۱۶۹۴ ۱۶۹۵ ۱۶۹۶ ۱۶۹۷ ۱۶۹۸ ۱۶۹۹ ۱۷۰۰ ۱۷۰۱ ۱۷۰۲ ۱۷۰۳ ۱۷۰۴ ۱۷۰۵ ۱۷۰۶ ۱۷۰۷ ۱۷۰۸ ۱۷۰۹ ۱۷۱۰ ۱۷۱۱ ۱۷۱۲ ۱۷۱۳ ۱۷۱۴ ۱۷۱۵ ۱۷۱۶ ۱۷۱۷ ۱۷۱۸ ۱۷۱۹ ۱۷۲۰ ۱۷۲۱ ۱۷۲۲ ۱۷۲۳ ۱۷۲۴ ۱۷۲۵ ۱۷۲۶ ۱۷۲۷ ۱۷۲۸ ۱۷۲۹ ۱۷۳۰ ۱۷۳۱ ۱۷۳۲ ۱۷۳۳ ۱۷۳۴ ۱۷۳۵ ۱۷۳۶ ۱۷۳۷ ۱۷۳۸ ۱۷۳۹ ۱۷۴۰ ۱۷۴۱ ۱۷۴۲ ۱۷۴۳ ۱۷۴۴ ۱۷۴۵ ۱۷۴۶ ۱۷۴۷ ۱۷۴۸ ۱۷۴۹ ۱۷۵۰ ۱۷۵۱ ۱۷۵۲ ۱۷۵۳ ۱۷۵۴ ۱۷۵۵ ۱۷۵۶ ۱۷۵۷ ۱۷۵۸ ۱۷۵۹ ۱۷۶۰ ۱۷۶۱ ۱۷۶۲ ۱۷۶۳ ۱۷۶۴ ۱۷۶۵ ۱۷۶۶ ۱۷۶۷ ۱۷۶۸ ۱۷۶۹ ۱۷۷۰ ۱۷۷۱ ۱۷۷۲ ۱۷۷۳ ۱۷۷۴ ۱۷۷۵ ۱۷۷۶ ۱۷۷۷ ۱۷۷۸ ۱۷۷۹ ۱۷۸۰ ۱۷۸۱ ۱۷۸۲ ۱۷۸۳ ۱۷۸۴ ۱۷۸۵ ۱۷۸۶ ۱۷۸۷ ۱۷۸۸ ۱۷۸۹ ۱۷۹۰ ۱۷۹۱ ۱۷۹۲ ۱۷۹۳ ۱۷۹۴ ۱۷۹۵ ۱۷۹۶ ۱۷۹۷ ۱۷۹۸ ۱۷۹۹ ۱۸۰۰ ۱۸۰۱ ۱۸۰۲ ۱۸۰۳ ۱۸۰۴ ۱۸۰۵ ۱۸۰۶ ۱۸۰۷ ۱۸۰۸ ۱۸۰۹ ۱۸۱۰ ۱۸۱۱ ۱۸۱۲ ۱۸۱۳ ۱۸۱۴ ۱۸۱۵ ۱۸۱۶ ۱۸۱۷ ۱۸۱

کسی که هیچ کس باو دروغ نتواند گفت نه بزرگ خانواده نه بزرگ ده نه رئیس ناحیه و نه شهریار ایالت [1] ❀

۱۸ اگر باو بزرگ خانواده دروغ بگوید یا بزرگ ده یا رئیس ناحیه یا شهریار مملکت (آنگاه) مهر غضبناك آزرده خانه و ده و ناحیه و مملکت و بزرگان خانواده و بزرگان ده و رؤسای ناحیه و شهریاران مملکت و سروران مملکت را تباه سازد ❀

۱۹ مهر غضبناك آزرده بهمان طرفی روی آورد که در آنجا پیمانشکن است و بخاطر او اشتباه روی ندهد ❀

۲۰ و اسبهای پیمانشکنان در زیر بار (راکب) خیره سری کنند از جای خود بیرون نتازند (اگر) بتازند پیش نروند در تاخت جست و خیز نکنند

---

۱ کلماتی که بزرگ خانواده و بزرگ ده و رئیس ناحیه و شهریار ایالت ترجمه شده در متن بحسب ترتیب چنین است نمانوپئیتی 𐬥𐬀𐬨𐬀𐬥𐬌-𐬯𐬀𐬌𐬑𐬌𐬙𐬌 در پهلوی مان پت جزء اول این کلمه در فارسی باقی است اسدی گوید

چو آمد بر مهمن و مان خویش ببردش بصد لا به مهمان خویش

جزء دوم که بمعنی صاحب و سرور است در حزو کلمات موبد و سپهبد و هیربد وغیره محفوظ مانده است

ویس پئیتی 𐬬𐬀𐬌𐬯𐬌𐬎𐬌-𐬯𐬀𐬌𐬑𐬌𐬙𐬌 در پهلوی ویست یعنی بزرگ ده دهخدا

زنتوپئیتی 𐬵𐬀𐬦𐬱𐬎𐬌-𐬯𐬀𐬌𐬑𐬌𐬙𐬌 در پهلوی زندپت یعنی رئیس ناحیه زند در پهلوی بجای کلمه زنتو اوستائی میباشد اسم خانواده کریم خان زند که مؤسس سلسله زندیه است بیشك مربوط به زنتو اوستائی یا زند پهلوی میباشد کریم خان برخلاف نادرشاه افشار و آقا محمد خان قاجار هر دو ترك نژاد که قبل از او و بعد از او سلطنتی تشکیل داده اند ایرانی نژاد بوده است اسم خانواده اش مناسبتی با کلمات ترکی ندارد مشتبه نشود با کلمه زند که در پهلوی بمعنی تفسیر اوستا ست و از کلمه اوستائی آزئینتی 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬌𐬌𐬀𐬎𐬌 آمده است دئینکهوپئیتی 𐬝𐬌𐬀𐬔𐬀𐬵𐬀𐬯𐬌𐬎𐬌-𐬯𐬀𐬌𐬑𐬌𐬙𐬌 در پهلوی ده پت یا دهوپت بمعنی شهریار و سرزبان ایالت است در عهد هخامنشی در سر هر یك از دهیو در اوستا دخیو 𐬛𐬌𐬯𐬌 یك خشترپاوَن (ساتراپ) گماشته بوده است این کلمه همان است که امروز ده گوئیم و در کتب فارسی قدیم داه و دیه مسطور است

[illegible]

استاد ابوالقاسم فردوسی از دهاقین طوس بود از دیهی که آن دیه را باز خوانند (چهار مقالهٔ عروضی) در زبان فارسی از وسعت دائره این کلمه کاسته آن را بجای 𐬛𐬌𐬯𐬌 اوستائی و ویکوس vicus لاتینی استعمال میکنیم کلمات مذکور در فقرات ۷۵ و ۱۱۵ نیز آمده است

۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹ ۶۴۰ ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵ ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹ ۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹ ۶۶۰ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳ ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹ ۶۸۰ ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۸۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۶۸۹ ۶۹۰ ۶۹۱ ۶۹۲ ۶۹۳ ۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹ ۷۰۰ ۷۰۱ ۷۰۲ ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۰۵ ۷۰۶ ۷۰۷ ۷۰۸ ۷۰۹ ۷۱۰ ۷۱۱ ۷۱۲ ۷۱۳ ۷۱۴ ۷۱۵ ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸ ۷۱۹ ۷۲۰ ۷۲۱ ۷۲۲ ۷۲۳ ۷۲۴ ۷۲۵ ۷۲۶ ۷۲۷ ۷۲۸ ۷۲۹ ۷۳۰ ۷۳۱ ۷۳۲ ۷۳۳ ۷۳۴ ۷۳۵ ۷۳۶ ۷۳۷ ۷۳۸ ۷۳۹ ۷۴۰ ۷۴۱ ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴ ۷۴۵ ۷۴۶ ۷۴۷ ۷۴۸ ۷۴۹ ۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳ ۷۵۴ ۷۵۵ ۷۵۶ ۷۵۷ ۷۵۸ ۷۵۹ ۷۶۰ ۷۶۱ ۷۶۲ ۷۶۳ ۷۶۴ ۷۶۵ ۷۶۶ ۷۶۷ ۷۶۸ ۷۶۹ ۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۳ ۷۷۴ ۷۷۵ ۷۷۶ ۷۷۷ ۷۷۸ ۷۷۹ ۷۸۰ ۷۸۱ ۷۸۲ ۷۸۳ ۷۸۴ ۷۸۵ ۷۸۶ ۷۸۷ ۷۸۸ ۷۸۹ ۷۹۰ ۷۹۱ ۷۹۲ ۷۹۳ ۷۹۴ ۷۹۵ ۷۹۶ ۷۹۷ ۷۹۸ ۷۹۹ ۸۰۰ ۸۰۱ ۸۰۲ ۸۰۳ ۸۰۴ ۸۰۵ ۸۰۶ ۸۰۷ ۸۰۸ ۸۰۹ ۸۱۰ ۸۱۱ ۸۱۲ ۸۱۳ ۸۱۴ ۸۱۵ ۸۱۶ ۸۱۷ ۸۱۸ ۸۱۹ ۸۲۰ ۸۲۱ ۸۲۲ ۸۲۳ ۸۲۴ ۸۲۵ ۸۲۶ ۸۲۷ ۸۲۸ ۸۲۹ ۸۳۰ ۸۳۱ ۸۳۲ ۸۳۳ ۸۳۴ ۸۳۵ ۸۳۶ ۸۳۷ ۸۳۸ ۸۳۹ ۸۴۰ ۸۴۱ ۸۴۲ ۸۴۳ ۸۴۴ ۸۴۵ ۸۴۶ ۸۴۷ ۸۴۸ ۸۴۹ ۸۵۰ ۸۵۱ ۸۵۲ ۸۵۳ ۸۵۴ ۸۵۵ ۸۵۶ ۸۵۷ ۸۵۸ ۸۵۹ ۸۶۰ ۸۶۱ ۸۶۲ ۸۶۳ ۸۶۴ ۸۶۵ ۸۶۶ ۸۶۷ ۸۶۸ ۸۶۹ ۸۷۰ ۸۷۱ ۸۷۲ ۸۷۳ ۸۷۴ ۸۷۵ ۸۷۶ ۸۷۷ ۸۷۸ ۸۷۹ ۸۸۰ ۸۸۱ ۸۸۲ ۸۸۳ ۸۸۴ ۸۸۵ ۸۸۶ ۸۸۷ ۸۸۸ ۸۸۹ ۸۹۰ ۸۹۱ ۸۹۲ ۸۹۳ ۸۹۴ ۸۹۵ ۸۹۶ ۸۹۷ ۸۹۸ ۸۹۹ ۹۰۰ ۹۰۱ ۹۰۲ ۹۰۳ ۹۰۴ ۹۰۵ ۹۰۶ ۹۰۷ ۹۰۸ ۹۰۹ ۹۱۰ ۹۱۱ ۹۱۲ ۹۱۳ ۹۱۴ ۹۱۵ ۹۱۶ ۹۱۷ ۹۱۸ ۹۱۹ ۹۲۰ ۹۲۱ ۹۲۲ ۹۲۳ ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۲۶ ۹۲۷ ۹۲۸ ۹۲۹ ۹۳۰ ۹۳۱ ۹۳۲ ۹۳۳ ۹۳۴ ۹۳۵ ۹۳۶ ۹۳۷ ۹۳۸ ۹۳۹ ۹۴۰ ۹۴۱ ۹۴۲ ۹۴۳ ۹۴۴ ۹۴۵ ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸ ۹۴۹ ۹۵۰ ۹۵۱ ۹۵۲ ۹۵۳ ۹۵۴ ۹۵۵ ۹۵۶ ۹۵۷ ۹۵۸ ۹۵۹ ۹۶۰ ۹۶۱ ۹۶۲ ۹۶۳ ۹۶۴ ۹۶۵ ۹۶۶ ۹۶۷ ۹۶۸ ۹۶۹ ۹۷۰ ۹۷۱ ۹۷۲ ۹۷۳ ۹۷۴ ۹۷۵ ۹۷۶ ۹۷۷ ۹۷۸ ۹۷۹ ۹۸۰ ۹۸۱ ۹۸۲ ۹۸۳ ۹۸۴ ۹۸۵ ۹۸۶ ۹۸۷ ۹۸۸ ۹۸۹ ۹۹۰ ۹۹۱ ۹۹۲ ۹۹۳ ۹۹۴ ۹۹۵ ۹۹۶ ۹۹۷ ۹۹۸ ۹۹۹ ۱۰۰۰

از اثر کثرت کلام زشت که کار دشمن مهر است نیزهٔ که از دشمن مهر پرتاب شود بقهقرا بر گردد ❀

۲۱ اگر هم نیزه خوب پرتاب شود اگر هم آن ببدن رسد اما زیانی بآن (بدن) نرساند از اثر کثرت کلام زشت که کار دشمن مهر است باد نیزهٔ که از طرف دشمن مهر پرتاب شود بر گرداند از اثر کثرت کلام زشت که کار دشمن مهر است

برای فروغ و فرش . . . . [1] ❀

(کردهٔ ۶)

۲۲ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . . [2]

کسی که اگر بوی دروغ گفته نشود مرد را از احتیاج نجات دهد از خطر برهاند ❀

۲۳ تو از احتیاج از احتیاجات ما را برهان ای مهری که بتو دروغ گفته نشد تو توانی که به ابدان مردان پیمانشکن بیم و هراس مستولی سازی تو توانی (وقتی) که غضبناك شوی قوت از بازوان آنان بیرون بری از پاهای آنان توانائی و از چشمهای آنان بینائی و از گوشهای آنان شنوائی (سلب کنی) ❀

۲۴ نه یك نیزهٔ خوب تیز شده نه یك تیر پران بکسی که از روی خلوص نیّت بیاری مهر آید نرسد (آن مهری) که ده هزار دیده بان دارد توانا و از همه چیز آگاه و فریفته نشدنی است ❀

برای فروغ و فرش . . . . . [1] ❀

---

۱ فقرات ۴ — ۶ در این جا تکرار میشود

۲ مثل فقره ۷

(۷ ۰۴۶۳)

۲۵ ۶۲۶۱۳ ۶۲۶۱۰-۶۳۶۲۶۲۶۲۶۰ ۵۸۰. ۶۳۶۲۶۳۶۲۶۲۶۰ ۰۸

۶۲۶۱۳۶۰ ۱ ۶۲۶۱۳۰ ۶۳۶۲۶۲۶۲۶۰ ۶۳۶۲۶۲۶۲۶۰ ۱ ۰۸

۶۲۶۱۳۶۰ ۱۰۸ ۵۸۶۰. ۶۳۶۲۶۲۶۲۶۰ ۶۳۶۲۶۲۶۲۶۰ ۶۳۶۲۶۲۶۲۶۰ ۱

۶۲۶۱۳۰ ۱ ۶۲۶۱۳۰ ۶۳۶۲۶۲۶۲۶۰ ۱۰۸ ۵۸۶۰. ۶۳۶۲۶۲۶۲۶۰ ۱

۶۲۶۱۳۰ ۱ ۶۲۶۱۳۰ ۶۳۶۲۶۲۶۲۶۰ ۱۰۸ ۵۸۶۰. ۶۳۶۲۶۲۶۲۶۰ ۱

۲۶ ۶۳۶۲۶۲۶۲۶۰ ۶۳۶۲۶۲۶۲۶۰ ۱ ۶۳۶۲۶۲۶۲۶۰ ۶۳۶۲۶۲۶۲۶۰ ۶۳۶۲۶۲۶۲۶۰

۶۳۶۲۶۲۶۲۶۰ ۱ ۶۳۶۲۶۲۶۲۶۰ ۶۳۶۲۶۲۶۲۶۰ ۶۳۶۲۶۲۶۲۶۰ ۱

۶۳۶۲۶۲۶۲۶۰ ۱ ۶۳۶۲۶۲۶۲۶۰ ۶۳۶۲۶۲۶۲۶۰ ۶۳۶۲۶۲۶۲۶۰ ۱

۲۷ ۵۸۶۰. ۶۳۶۲۶۲۶۲۶۰ ۱۰۸ ۶۳۶۲۶۲۶۲۶۰ ۶۳۶۲۶۲۶۲۶۰ ۱ ۶۳۶۲۶۲۶۲۶۰

۶۳۶۲۶۲۶۲۶۰ ۱ ۶۳۶۲۶۲۶۲۶۰ ۶۳۶۲۶۲۶۲۶۰ ۶۳۶۲۶۲۶۲۶۰ ۱

(کردهٔ ۷)

۲۵ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان‌آوری که دارای هزار گوش است . . . . [1]
(آن مهر) عمیق سرور توانای سود بخشندهٔ زبان آور نیایش بجای‌آورندهٔ عالیمقام دولتمندی که پیکرش کلام ایزدی (منتر) است یل جنگ آور قوی بازوان را ❀

۲۶ (کسی) که دیوها را سر بکوبد کسی که نسبت باشخاصی که خود شان را مقصر میسازند خشم گیرد کسی که از مردمان پیمانشکن انتقام کشد بر بها را بتنگنا اندازد کسی که (در صورتی که) باو دروغ گفته نشود .بملکت قوه سرشار بخشد کسی که (در صورتی که) باو دروغ گفته نشود .بملکت پیروزی سرشار دهد ❀

۲۷ کسی که مملکت دشمن را از (راه) راست محروم سازد فر را از آن برگیرد پیروزی را دور نماید کسی که از پی آن (دشمنان) بی قوّه مدافعه تاخته ده هزار ضربت فرود آورد (آن مهری) که ده هزار دیده بان دارد توانا و از همه چیز آگاه و فریفته نشدنی است
برای فروغ وفرش . . . . . [2] ❀

(کردهٔ ۸)

۲۸ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . [1]
کسی که ستونهای خانه های بلند ساخته شده را حفظ کند تیرکها را قوی دارد و بخان و مان گله ای از ستوران و (گروهی) از مردمان بخشد از آن (خانه ای) که او خوشنود باشد خانه های دیگر را او براندازد در صورتی او آزرده شود ❀

۲۹ نسبت بممالك تو (هم) بدی (وهم) خوب ای مهر نسبت بمردمان تو (هم) بدی (وهم) خوب ای مهر تو ای مهر از تست صلح و از تست ستیزه ممالك ❀

---

۱ مثل فقره ۷
۲ فقرات ٤ — ٦ در این جانگزار میشود

۳۰ ۵۰۶۵. ۵۲۱۳۲۵۱۳۵. ۵۲۱۳۲۵۱۳۵۱۰ ۱۲۳۵۰۵۱۳۵۲۵۱۳۵۰-۵۲۱۳۵۲۲۳۵۰.
۲۳۵۲۲۵۱۳۵۰۱۰ ۵۳۵۲۲۳۵۰۱۰ ۱۳۵۲۲۳۵۰۱۰ ۱۳۵۲۲۳۵۰۱۰ ۱۳۵۲۲۳۵۰۱۰
۱۳۵۲۲۳۵۰۱۰ ۱

۳۰ از تست که خانه‌های سترگ از زنان برازنده برخوردار است از گردونهای برازنده از بالشهای بهن و بسترهای گسترده بهره‌مند است از تست که خانه های بلند ساخته شده از زنان برازنده برخوردار است از گردونهای برازنده از بالشهای بهن از بسترهای گسترده بهره‌مند است آن خانه پیر و راستی که ترا در نماز نام برده با دعای بمناسبت وقت و با زَورْ میستاید ❀

۳۱ با نمازی که نام تو برده شود با دعای بمناسبت وقت با زَورْ من ترا میستایم ای مهر تواناتر با نمازی که نام تو برده شود با دعای بمناسبت وقت با زَورْ من ترا میستایم ای مهر تواناترین با نمازی که نام تو برده شود با دعای بمناسبت وقت با زَورْ من ترا میستایم ای مهر فریفته نشدنی ❀

۳۲ بستایش ما گوش فرا ده ای مهر ستایش ما را بپذیر ای مهر ستایش (دعای) ما را مستجاب گردان بنیاز زَورْ ما توجّه کن باین مراسم حضور بهمرسان آنها را (ادعیه را) در خزینه استغفار جمع کن آنها را در خانه ستایش (بهشت) فرود آر ❀

۳۳ بنا بپایدار ماندن بسر قولی که داده شد این کامیابی را بما بخش ای تواناتر آنچه را که از تو خواهش داریم (این است) ثروت زور پیروزی خرمی و دولت دادگری نام نیك و آسایش روح معرفت و علم روحانی (تقدس) فتح آفریدهٔ اهورا و برتری پیروزمندی که از بهترین راستی (باشد) و درك کلام مقدس ❀

۳٤ تاکه ما با جرأت خوب و جرأت تازه شاد و خرم بتمام رقیب ها ظفر یابیم تاکه ما با جرأت خوب و جرأت تازه شاد و خرم بتمام بدخواهان ظفر یابیم

...

(...)

...

تاکه ما با جرأت خوب و جرأت تازه شاد و خرم تمام دشمنان را شکست دهیم (چه) از دیوها و مردمان (چه) از جادوان و پریها (چه) از کاویها وکرپانهای ستمگار
برای فروغ و فرش . . . . . ۱ ❀

(کردهٔ ۹)

۳۵ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . ۲
(کسی) که آنچه قول داده شد بعمل وا دار کند (کسی) سپاه بیاراید (و) دارای هزار چستی است شهریاری (است) توانا (و) دانا ❀

۳۶ کسی که جنگ برانگیزاند کسی که بجنگ استحکام بخشد کسی که در جنگ پایدار مانده صفوف (دشمن) را از هم بدرد تمام جناح صفوف مبارز را پراکنده و پریشان سازد .مرکز لشکر خونخوار لرزه در افتد ❀

۳۷ اوست کسی که میتواند پریشانی و هراس بآنان (دشمنان) مستولی نماید سرهای مردمانی که بمهر دروغ گویند او (از بدنها) پرتاب کند سرهای مردمانی که .بمهر دروغ گویند جدا شود ❀

۳۸ منازل وحشت انگیز ویران گردد از انسان تهی ماند آن منازلی که پیمانشکنان و دروغ پرستان و قاتلین پاکدنیان حقیقی در آنها بسر میبرند وحشت انگیز است راه اسارت از آن جائی که گاو چرا گاه

---

۱ مثل فقرات ٤ — ٦
۲ مثل فقره ۷

۱۴۱ ۵۲۹۱۲. ۳۷۷۰. ۳۷۷۰-۹۱۳۱۶۸۳۲۵۸۵. ۱۳۶۱۶۸۰. ۲۵۳۵۸

وقتی او در طول منازل مردمان پیمان شکن بگردونه کشیده شود آنها (گاوها) ایستاده اشک از پوزه روان کنند [1] ❀

۳۹ هم چنین تیرهای با پر عقاب آراسته آنان (دروغگویان. مهر و پیمانشکنان) (هرچند) که از زه کمان بسیار خوب کشیده شده تند پرواز کنند (اما) بنشان نرسد در صورتی که مهردارنده دشتهای بهن خشکمین و آزرده مانده خوشنودی خاطرش بعمل نیامده باشد

هم چنین نیزه های خوب سر تیز آنان بادستهٔ بلند (هرچند) که از (قوّت) باروان پران شود (اما) بنشان نرسد در صورتی که مهر دارنده دشتهای بهن خشمگین و آزرده مانده خوشنودی خاطرش بعمل نیامده باشد

هم چنین سنگهای فلاخن آنان که از (قوّت) بازوان پران شود بنشان نرسد در صورتی که مهر دارنده دشتهای بهن خشمگین و آزرده مانده خوشنودی خاطرش بعمل نیامده باشد ❀

۴۰ هم چنین کاردهای (تیغ) خوب آنان که بسر مردمان حواله شود بنشان نرسد در صورتی که مهر دارنده دشتهای بهن خشمگین و آزرده مانده خوشنودی خاطرش بعمل نیامده باشد

هم چنین گرزهای خوب پرتاب شده آنان که حواله سر مردمان شود بنشان نرسد در صورتی که مهر دارنده دشتهای بهن خشمگین و آزرده مانده خوشنودی خاطرش بعمل نیامده باشد ❀

۴۱ مهر (آنان را) از پیش بهراس اندازد رشن از پی بهراس اندازد سروش مقدس بهمراهی ایزدان محامی آنان را از هرطرف بهم در افکند. این صفوف جنگ را او بمعرض خطر در آورد در صورتی که مهر

---

۱ مقصود این است حتی ستوران هم که غنیمت و دست رد بپیمانشکنان و دروغگویان شده و بگردونهای آنان بسته شده اند نالان و گریان هستند از اینکه در خدمت چنین اشخاصی در آمده اند

۴۲ ۲۰۲۲ ۲۰۲۲ ۲۰۲

دارنده دشتهای پهن خشمگین و آزرده مانده خوشنودي خاطرش بعمل نیامده باشد ❀

۴۲ آنگاه آنان بمهر دارنده دشتهای پهن چنین گویند تو ای مهر دارنده دشتهای پهن اینان ای مهر اسبهاي تیز رو را از ما بربودند اینان ای مهر بازوان قوی ما را با تیغ نیست کردند ❀

۴۳ پس آنگاه مهر دارنده دشتهای فراخ آنان را بخاك افکند پنجاهها صدها صدها هزارها هزارها ده هزارها ده هزارها صد هزارها برای آنکه مهر دارنده دشتهای پهن خشمگین و آزرده است
برای فروغ و فرش . . . . . [1] ❀

(کردهٔ ۱۰)

۴۴ مهر را میستائیم (کسي) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . [2]
کسی که منزلش بپهنای زمین در جهان مادي بنا شده است فضای وسیعی است بیرون از خطر احتیاج درخشان و بناگاهان بسیار بخشنده است ❀

۴۵ هشت تن از یاران او (مهر) در بالای کوهها در بالای برجها بمنزله دیده بانان مهر نشسته بسوی پیمانشکنان نگرانند بخصوصه بکسانی چشم دوخته و بکسانی توجه نموده که نخست بمهر دروغ گویند و راه کسی را در حمایت خود گیرند که بپیمانشکنان و بدروغ پرستان و بقاتلین پاکدینان حقیقي حمله برد ❀

---

۱ فقرات ۴ — ۶ در اینجا تکرار میشود
۲ مثل فقره ۷

۴۶ ۶۰۰-۶۰۳ ۶۰۰-۶۰۳ ۶۰۰-۶۰۳

۴۶ آن مهر دارنده دشتهای فراخ خود را برای حفاظت نمودن مهیّا ساخته
از پشت سر حمایت کند از پیش حمایت کند مانند دیده بان فریفته
نشدنی بهر طرف نظر اندازد (این چنین) حاضر است برای کسی که
با خیال پاک مهر را یاری کند آن (مهری که) ده هزار دیده بان
دارد آن دانای توانای فریفته نشدنی
برای فروغ و فرش . . . [1] ❀

(کردهٔ ۱۱)

۴۷ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از
کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است [2]
نامآوری که (اگر) غضب کند درمیان دو مملکت (دو قوم) جنگجو
(اسب) سُم پهن برانگیزد بضد لشکر دشمن خونخوار بضد صفوف جنگ
که بهم در آویختند ❀

۴۸ اگر مهر بضد لشکر دشمن خونخوار بضد صفوف جنگ که بهم در آویختند
درمیان دو مملکت جنگجو مرکب برانگیزد آنگاه دستهای پیمانشکنان
را از پشت سر ببندد چشمهای آنان را برآورد گوش آنان را کر کند
و پاهای آنان را از ثبات براندازد از برای کسی یارای مقاومت
نخواهد ماند (چنین شود حال) این ممالک و این هماوردان در صورتی
که از مهر دارنده دشتهای فراخ غفلت ورزند
برای فروغ و فرش . . . [1] ❀

(کردهٔ ۱۲)

۴۹ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از
کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . [2] ❀

---

۱ فقرات ٤ — ٦ در این جا تکرار میشود

۲ مثل فقره ۷

۱۵ ۱۳۵۲ ۱۳۵۳ ۱۳۵۴ ۱۳۵۵ ۱۳۵۶ ۱۳۵۷ ۱۳۵۸ ۱۳۵۹ ۱۳۶۰ ۱۳۶۱ ۱۳۶۲ ۱۳۶۳ ۱۳۶۴ ۱۳۶۵ ۱۳۶۶ ۱۳۶۷ ۱۳۶۸ ۱۳۶۹ ۱۳۷۰ ۱۳۷۱ ۱۳۷۲ ۱۳۷۳ ۱۳۷۴ ۱۳۷۵ ۱۳۷۶ ۱۳۷۷ ۱۳۷۸ ۱۳۷۹ ۱۳۸۰ ۱۳۸۱ ۱۳۸۲ ۱۳۸۳ ۱۳۸۴ ۱۳۸۵ ۱۳۸۶ ۱۳۸۷ ۱۳۸۸ ۱۳۸۹ ۱۳۹۰ ۱۳۹۱ ۱۳۹۲ ۱۳۹۳ ۱۳۹۴ ۱۳۹۵ ۱۳۹۶ ۱۳۹۷ ۱۳۹۸ ۱۳۹۹ ۱۴۰۰ ۱۴۰۱ ۱۴۰۲ ۱۴۰۳ ۱۴۰۴ ۱۴۰۵ ۱۴۰۶ ۱۴۰۷ ۱۴۰۸ ۱۴۰۹ ۱۴۱۰ ۱۴۱۱ ۱۴۱۲ ۱۴۱۳ ۱۴۱۴ ۱۴۱۵ ۱۴۱۶ ۱۴۱۷ ۱۴۱۸ ۱۴۱۹ ۱۴۲۰ ۱۴۲۱ ۱۴۲۲ ۱۴۲۳ ۱۴۲۴ ۱۴۲۵ ۱۴۲۶ ۱۴۲۷ ۱۴۲۸ ۱۴۲۹ ۱۴۳۰ ۱۴۳۱ ۱۴۳۲ ۱۴۳۳ ۱۴۳۴ ۱۴۳۵ ۱۴۳۶ ۱۴۳۷ ۱۴۳۸ ۱۴۳۹ ۱۴۴۰ ۱۴۴۱ ۱۴۴۲ ۱۴۴۳ ۱۴۴۴ ۱۴۴۵ ۱۴۴۶ ۱۴۴۷ ۱۴۴۸ ۱۴۴۹ ۱۴۵۰ ۱۴۵۱ ۱۴۵۲ ۱۴۵۳ ۱۴۵۴ ۱۴۵۵ ۱۴۵۶ ۱۴۵۷ ۱۴۵۸ ۱۴۵۹ ۱۴۶۰ ۱۴۶۱ ۱۴۶۲ ۱۴۶۳ ۱۴۶۴ ۱۴۶۵ ۱۴۶۶ ۱۴۶۷ ۱۴۶۸ ۱۴۶۹ ۱۴۷۰ ۱۴۷۱ ۱۴۷۲ ۱۴۷۳ ۱۴۷۴ ۱۴۷۵ ۱۴۷۶ ۱۴۷۷ ۱۴۷۸ ۱۴۷۹ ۱۴۸۰ ۱۴۸۱ ۱۴۸۲ ۱۴۸۳ ۱۴۸۴ ۱۴۸۵ ۱۴۸۶ ۱۴۸۷ ۱۴۸۸ ۱۴۸۹ ۱۴۹۰ ۱۴۹۱ ۱۴۹۲ ۱۴۹۳ ۱۴۹۴ ۱۴۹۵ ۱۴۹۶ ۱۴۹۷ ۱۴۹۸ ۱۴۹۹ ۱۵۰۰ ۱۵۰۱ ۱۵۰۲ ۱۵۰۳ ۱۵۰۴ ۱۵۰۵ ۱۵۰۶ ۱۵۰۷ ۱۵۰۸ ۱۵۰۹ ۱۵۱۰ ۱۵۱۱ ۱۵۱۲ ۱۵۱۳ ۱۵۱۴ ۱۵۱۵ ۱۵۱۶ ۱۵۱۷ ۱۵۱۸ ۱۵۱۹ ۱۵۲۰ ۱۵۲۱ ۱۵۲۲ ۱۵۲۳ ۱۵۲۴ ۱۵۲۵ ۱۵۲۶ ۱۵۲۷ ۱۵۲۸ ۱۵۲۹ ۱۵۳۰ ۱۵۳۱ ۱۵۳۲ ۱۵۳۳ ۱۵۳۴ ۱۵۳۵ ۱۵۳۶ ۱۵۳۷ ۱۵۳۸ ۱۵۳۹ ۱۵۴۰ ۱۵۴۱ ۱۵۴۲ ۱۵۴۳ ۱۵۴۴ ۱۵۴۵ ۱۵۴۶ ۱۵۴۷ ۱۵۴۸ ۱۵۴۹ ۱۵۵۰ ۱۵۵۱ ۱۵۵۲ ۱۵۵۳ ۱۵۵۴ ۱۵۵۵ ۱۵۵۶ ۱۵۵۷ ۱۵۵۸ ۱۵۵۹ ۱۵۶۰ ۱۵۶۱ ۱۵۶۲ ۱۵۶۳ ۱۵۶۴ ۱۵۶۵ ۱۵۶۶ ۱۵۶۷ ۱۵۶۸ ۱۵۶۹ ۱۵۷۰ ۱۵۷۱ ۱۵۷۲ ۱۵۷۳ ۱۵۷۴ ۱۵۷۵ ۱۵۷۶ ۱۵۷۷ ۱۵۷۸ ۱۵۷۹ ۱۵۸۰ ۱۵۸۱ ۱۵۸۲ ۱۵۸۳ ۱۵۸۴ ۱۵۸۵ ۱۵۸۶ ۱۵۸۷ ۱۵۸۸ ۱۵۸۹ ۱۵۹۰ ۱۵۹۱ ۱۵۹۲ ۱۵۹۳ ۱۵۹۴ ۱۵۹۵ ۱۵۹۶ ۱۵۹۷ ۱۵۹۸ ۱۵۹۹ ۱۶۰۰ ۱۶۰۱ ۱۶۰۲ ۱۶۰۳ ۱۶۰۴ ۱۶۰۵ ۱۶۰۶ ۱۶۰۷ ۱۶۰۸ ۱۶۰۹ ۱۶۱۰ ۱۶۱۱ ۱۶۱۲ ۱۶۱۳ ۱۶۱۴ ۱۶۱۵ ۱۶۱۶ ۱۶۱۷ ۱۶۱۸ ۱۶۱۹ ۱۶۲۰ ۱۶۲۱ ۱۶۲۲ ۱۶۲۳ ۱۶۲۴ ۱۶۲۵ ۱۶۲۶ ۱۶۲۷ ۱۶۲۸ ۱۶۲۹ ۱۶۳۰ ۱۶۳۱ ۱۶۳۲ ۱۶۳۳ ۱۶۳۴ ۱۶۳۵ ۱۶۳۶ ۱۶۳۷ ۱۶۳۸ ۱۶۳۹ ۱۶۴۰ ۱۶۴۱ ۱۶۴۲ ۱۶۴۳ ۱۶۴۴ ۱۶۴۵ ۱۶۴۶ ۱۶۴۷ ۱۶۴۸ ۱۶۴۹ ۱۶۵۰ ۱۶۵۱ ۱۶۵۲ ۱۶۵۳ ۱۶۵۴ ۱۶۵۵ ۱۶۵۶ ۱۶۵۷ ۱۶۵۸ ۱۶۵۹ ۱۶۶۰ ۱۶۶۱ ۱۶۶۲ ۱۶۶۳ ۱۶۶۴ ۱۶۶۵ ۱۶۶۶ ۱۶۶۷ ۱۶۶۸ ۱۶۶۹ ۱۶۷۰ ۱۶۷۱ ۱۶۷۲ ۱۶۷۳ ۱۶۷۴ ۱۶۷۵ ۱۶۷۶ ۱۶۷۷ ۱۶۷۸ ۱۶۷۹ ۱۶۸۰ ۱۶۸۱ ۱۶۸۲ ۱۶۸۳ ۱۶۸۴ ۱۶۸۵ ۱۶۸۶ ۱۶۸۷ ۱۶۸۸ ۱۶۸۹ ۱۶۹۰ ۱۶۹۱ ۱۶۹۲ ۱۶۹۳ ۱۶۹۴ ۱۶۹۵ ۱۶۹۶ ۱۶۹۷ ۱۶۹۸ ۱۶۹۹ ۱۷۰۰ ۱۷۰۱ ۱۷۰۲ ۱۷۰۳ ۱۷۰۴ ۱۷۰۵ ۱۷۰۶ ۱۷۰۷ ۱۷۰۸ ۱۷۰۹ ۱۷۱۰ ۱۷۱۱ ۱۷۱۲ ۱۷۱۳ ۱۷۱۴ ۱۷۱۵ ۱۷۱۶ ۱۷۱۷ ۱۷۱۸ ۱۷۱۹ ۱۷۲۰ ۱۷۲۱ ۱۷۲۲ ۱۷۲۳ ۱۷۲۴ ۱۷۲۵ ۱۷۲۶ ۱۷۲۷ ۱۷۲۸ ۱۷۲۹ ۱۷۳۰ ۱۷۳۱ ۱۷۳۲ ۱۷۳۳ ۱۷۳۴ ۱۷۳۵ ۱۷۳۶ ۱۷۳۷ ۱۷۳۸ ۱۷۳۹ ۱۷۴۰ ۱۷۴۱ ۱۷۴۲ ۱۷۴۳ ۱۷۴۴ ۱۷۴۵ ۱۷۴۶ ۱۷۴۷ ۱۷۴۸ ۱۷۴۹ ۱۷۵۰ ۱۷۵۱ ۱۷۵۲ ۱۷۵۳ ۱۷۵۴ ۱۷۵۵ ۱۷۵۶ ۱۷۵۷ ۱۷۵۸ ۱۷۵۹ ۱۷۶۰ ۱۷۶۱ ۱۷۶۲ ۱۷۶۳ ۱۷۶۴ ۱۷۶۵ ۱۷۶۶ ۱۷۶۷ ۱۷۶۸ ۱۷۶۹ ۱۷۷۰ ۱۷۷۱ ۱۷۷۲ ۱۷۷۳ ۱۷۷۴ ۱۷۷۵ ۱۷۷۶ ۱۷۷۷ ۱۷۷۸ ۱۷۷۹ ۱۷۸۰ ۱۷۸۱ ۱۷۸۲ ۱۷۸۳ ۱۷۸۴ ۱۷۸۵ ۱۷۸۶ ۱۷۸۷ ۱۷۸۸ ۱۷۸۹ ۱۷۹۰ ۱۷۹۱ ۱۷۹۲ ۱۷۹۳ ۱۷۹۴ ۱۷۹۵ ۱۷۹۶ ۱۷۹۷ ۱۷۹۸ ۱۷۹۹ ۱۸۰۰ ۱۸۰۱ ۱۸۰۲ ۱۸۰۳ ۱۸۰۴ ۱۸۰۵ ۱۸۰۶ ۱۸۰۷ ۱۸۰۸ ۱۸۰۹ ۱۸۱۰ ۱۸۱۱ ۱۸۱۲ ۱۸۱۳ ۱۸۱۴ ۱۸۱۵ ۱۸۱۶ ۱۸۱۷ ۱۸۱۸ ۱۸۱۹ ۱۸۲۰ ۱۸۲۱ ۱۸۲۲ ۱۸۲۳ ۱۸۲۴ ۱۸۲۵ ۱۸۲۶ ۱۸۲۷ ۱۸۲۸ ۱۸۲۹ ۱۸۳۰ ۱۸۳۱ ۱۸۳۲ ۱۸۳۳ ۱۸۳۴ ۱۸۳۵ ۱۸۳۶ ۱۸۳۷ ۱۸۳۸ ۱۸۳۹ ۱۸۴۰ ۱۸۴۱ ۱۸۴۲ ۱۸۴۳ ۱۸۴۴ ۱۸۴۵ ۱۸۴۶ ۱۸۴۷ ۱۸۴۸ ۱۸۴۹ ۱۸۵۰ ۱۸۵۱ ۱۸۵۲ ۱۸۵۳ ۱۸۵۴ ۱۸۵۵ ۱۸۵۶ ۱۸۵۷ ۱۸۵۸ ۱۸۵۹ ۱۸۶۰ ۱۸۶۱ ۱۸۶۲ ۱۸۶۳ ۱۸۶۴ ۱۸۶۵ ۱۸۶۶ ۱۸۶۷ ۱۸۶۸ ۱۸۶۹ ۱۸۷۰ ۱۸۷۱ ۱۸۷۲ ۱۸۷۳ ۱۸۷۴ ۱۸۷۵ ۱۸۷۶ ۱۸۷۷ ۱۸۷۸ ۱۸۷۹ ۱۸۸۰ ۱۸۸۱ ۱۸۸۲ ۱۸۸۳ ۱۸۸۴ ۱۸۸۵ ۱۸۸۶ ۱۸۸۷ ۱۸۸۸ ۱۸۸۹ ۱۸۹۰ ۱۸۹۱ ۱۸۹۲ ۱۸۹۳ ۱۸۹۴ ۱۸۹۵ ۱۸۹۶ ۱۸۹۷ ۱۸۹۸ ۱۸۹۹ ۱۹۰۰ ۱۹۰۱ ۱۹۰۲ ۱۹۰۳ ۱۹۰۴ ۱۹۰۵ ۱۹۰۶ ۱۹۰۷ ۱۹۰۸ ۱۹۰۹ ۱۹۱۰ ۱۹۱۱ ۱۹۱۲ ۱۹۱۳ ۱۹۱۴ ۱۹۱۵ ۱۹۱۶ ۱۹۱۷ ۱۹۱۸ ۱۹۱۹ ۱۹۲۰ ۱۹۲۱ ۱۹۲۲ ۱۹۲۳ ۱۹۲۴ ۱۹۲۵ ۱۹۲۶ ۱۹۲۷ ۱۹۲۸ ۱۹۲۹ ۱۹۳۰ ۱۹۳۱ ۱۹۳۲ ۱۹۳۳ ۱۹۳۴ ۱۹۳۵ ۱۹۳۶ ۱۹۳۷ ۱۹۳۸ ۱۹۳۹ ۱۹۴۰ ۱۹۴۱ ۱۹۴۲ ۱۹۴۳ ۱۹۴۴ ۱۹۴۵ ۱۹۴۶ ۱۹۴۷ ۱۹۴۸ ۱۹۴۹ ۱۹۵۰ ۱۹۵۱ ۱۹۵۲ ۱۹۵۳ ۱۹۵۴ ۱۹۵۵ ۱۹۵۶ ۱۹۵۷ ۱۹۵۸ ۱۹۵۹ ۱۹۶۰ ۱۹۶۱ ۱۹۶۲ ۱۹۶۳ ۱۹۶۴ ۱۹۶۵ ۱۹۶۶ ۱۹۶۷ ۱۹۶۸ ۱۹۶۹ ۱۹۷۰ ۱۹۷۱ ۱۹۷۲ ۱۹۷۳ ۱۹۷۴ ۱۹۷۵ ۱۹۷۶ ۱۹۷۷ ۱۹۷۸ ۱۹۷۹ ۱۹۸۰ ۱۹۸۱ ۱۹۸۲ ۱۹۸۳ ۱۹۸۴ ۱۹۸۵ ۱۹۸۶ ۱۹۸۷ ۱۹۸۸ ۱۹۸۹ ۱۹۹۰ ۱۹۹۱ ۱۹۹۲ ۱۹۹۳ ۱۹۹۴ ۱۹۹۵ ۱۹۹۶ ۱۹۹۷ ۱۹۹۸ ۱۹۹۹ ۲۰۰۰ ۲۰۰۱ ۲۰۰۲ ۲۰۰۳ ۲۰۰۴ ۲۰۰۵ ۲۰۰۶ ۲۰۰۷ ۲۰۰۸ ۲۰۰۹ ۲۰۱۰ ۲۰۱۱ ۲۰۱۲ ۲۰۱۳ ۲۰۱۴ ۲۰۱۵ ۲۰۱۶ ۲۰۱۷ ۲۰۱۸ ۲۰۱۹ ۲۰۲۰ ۲۰۲۱ ۲۰۲۲ ۲۰۲۳ ۲۰۲۴ ۲۰۲۵ ۲۰۲۶ ۲۰۲۷ ۲۰۲۸ ۲۰۲۹ ۲۰۳۰ ۲۰۳۱ ۲۰۳۲ ۲۰۳۳ ۲۰۳۴ ۲۰۳۵ ۲۰۳۶ ۲۰۳۷ ۲۰۳۸ ۲۰۳۹ ۲۰۴۰ ۲۰۴۱ ۲۰۴۲ ۲۰۴۳ ۲۰۴۴ ۲۰۴۵ ۲۰۴۶ ۲۰۴۷ ۲۰۴۸ ۲۰۴۹ ۲۰۵۰ ۲۰۵۱ ۲۰۵۲ ۲۰۵۳ ۲۰۵۴ ۲۰۵۵ ۲۰۵۶ ۲۰۵۷ ۲۰۵۸ ۲۰۵۹ ۲۰۶۰ ۲۰۶۱ ۲۰۶۲ ۲۰۶۳ ۲۰۶۴ ۲۰۶۵ ۲۰۶۶ ۲۰۶۷ ۲۰۶۸ ۲۰۶۹ ۲۰۷۰ ۲۰۷۱ ۲۰۷۲ ۲۰۷۳ ۲۰۷۴ ۲۰۷۵ ۲۰۷۶ ۲۰۷۷ ۲۰۷۸ ۲۰۷۹ ۲۰۸۰ ۲۰۸۱ ۲۰۸۲ ۲۰۸۳ ۲۰۸۴ ۲۰۸۵ ۲۰۸۶ ۲۰۸۷ ۲۰۸۸ ۲۰۸۹ ۲۰۹۰ ۲۰۹۱ ۲۰۹۲ ۲۰۹۳ ۲۰۹۴ ۲۰۹۵ ۲۰۹۶ ۲۰۹۷ ۲۰۹۸ ۲۰۹۹ ۲۱۰۰ ۲۱۰۱ ۲۱۰۲ ۲۱۰۳ ۲۱۰۴ ۲۱۰۵ ۲۱۰۶ ۲۱۰۷ ۲۱۰۸ ۲۱۰۹ ۲۱۱۰ ۲۱۱۱ ۲۱۱۲ ۲۱۱۳ ۲۱۱۴ ۲۱۱۵ ۲۱۱۶ ۲۱۱۷ ۲۱۱۸ ۲۱۱۹ ۲۱۲۰ ۲۱۲۱ ۲۱۲۲ ۲۱۲۳ ۲۱۲۴ ۲۱۲۵ ۲۱۲۶ ۲۱۲۷ ۲۱۲۸ ۲۱۲۹ ۲۱۳۰ ۲۱۳۱ ۲۱۳۲ ۲۱۳۳ ۲۱۳۴ ۲۱۳۵ ۲۱۳۶ ۲۱۳۷ ۲۱۳۸ ۲۱۳۹ ۲۱۴۰ ۲۱۴۱ ۲۱۴۲ ۲۱۴۳ ۲۱۴۴ ۲۱۴۵ ۲۱۴۶ ۲۱۴۷ ۲۱۴۸ ۲۱۴۹ ۲۱۵۰ ۲۱۵۱ ۲۱۵۲ ۲۱۵۳ ۲۱۵۴ ۲۱۵۵ ۲۱۵۶ ۲۱۵۷ ۲۱۵۸ ۲۱۵۹ ۲۱۶۰ ۲۱۶۱ ۲۱۶۲ ۲۱۶۳ ۲۱۶۴ ۲۱۶۵ ۲۱۶۶ ۲۱۶۷ ۲۱۶۸ ۲۱۶۹ ۲۱۷۰ ۲۱۷۱ ۲۱۷۲ ۲۱۷۳ ۲۱۷۴ ۲۱۷۵ ۲۱۷۶ ۲۱۷۷ ۲۱۷۸ ۲۱۷۹ ۲۱۸۰ ۲۱۸۱ ۲۱۸۲ ۲۱۸۳ ۲۱۸۴ ۲۱۸۵ ۲۱۸۶ ۲۱۸۷ ۲۱۸۸ ۲۱۸۹ ۲۱۹۰ ۲۱۹۱ ۲۱۹۲ ۲۱۹۳ ۲۱۹۴ ۲۱۹۵ ۲۱۹۶ ۲۱۹۷ ۲۱۹۸ ۲۱۹۹ ۲۲۰۰ ۲۲۰۱ ۲۲۰۲ ۲۲۰۳ ۲۲۰۴ ۲۲۰۵ ۲۲۰۶ ۲۲۰۷ ۲۲۰۸ ۲۲۰۹ ۲۲۱۰ ۲۲۱۱ ۲۲۱۲ ۲۲۱۳ ۲۲۱۴ ۲۲۱۵ ۲۲۱۶ ۲۲۱۷ ۲۲۱۸ ۲۲۱۹ ۲۲۲۰ ۲۲۲۱ ۲۲۲۲ ۲۲۲۳ ۲۲۲۴ ۲۲۲۵ ۲۲۲۶ ۲۲۲۷ ۲۲۲۸ ۲۲۲۹ ۲۲۳۰ ۲۲۳۱ ۲۲۳۲ ۲۲۳۳ ۲۲۳۴ ۲۲۳۵ ۲۲۳۶ ۲۲۳۷ ۲۲۳۸ ۲۲۳۹ ۲۲۴۰ ۲۲۴۱ ۲۲۴۲ ۲۲۴۳ ۲۲۴۴ ۲۲۴۵ ۲۲۴۶ ۲۲۴۷ ۲۲۴۸ ۲۲۴۹ ۲۲۵۰ ۲۲۵۱ ۲۲۵۲ ۲۲۵۳ ۲۲۵۴ ۲۲۵۵ ۲۲۵۶ ۲۲۵۷ ۲۲۵۸ ۲۲۵۹ ۲۲۶۰ ۲۲۶۱ ۲۲۶۲ ۲۲۶۳ ۲۲۶۴ ۲۲۶۵ ۲۲۶۶ ۲۲۶۷ ۲۲۶۸ ۲۲۶۹ ۲۲۷۰ ۲۲۷۱ ۲۲۷۲ ۲۲۷۳ ۲۲۷۴ ۲۲۷۵ ۲۲۷۶ ۲۲۷۷ ۲۲۷۸ ۲۲۷۹ ۲۲۸۰ ۲۲۸۱ ۲۲۸۲ ۲۲۸۳ ۲۲۸۴ ۲۲۸۵ ۲۲۸۶ ۲۲۸۷ ۲۲۸۸ ۲۲۸۹ ۲۲۹۰ ۲۲۹۱ ۲۲۹۲ ۲۲۹۳ ۲۲۹۴ ۲۲۹۵ ۲۲۹۶ ۲۲۹۷ ۲۲۹۸ ۲۲۹۹ ۲۳۰۰ ۲۳۰۱ ۲۳۰۲ ۲۳۰۳ ۲۳۰۴ ۲۳۰۵ ۲۳۰۶ ۲۳۰۷ ۲۳۰۸ ۲۳۰۹ ۲۳۱۰ ۲۳۱۱ ۲۳۱۲ ۲۳۱۳ ۲۳۱۴ ۲۳۱۵ ۲۳۱۶ ۲۳۱۷ ۲۳۱۸ ۲۳۱۹ ۲۳۲۰ ۲۳۲۱ ۲۳۲۲ ۲۳۲۳ ۲۳۲۴ ۲۳۲۵ ۲۳۲۶ ۲۳۲۷ ۲۳۲۸ ۲۳۲۹ ۲۳۳۰ ۲۳۳۱ ۲۳۳۲ ۲۳۳۳ ۲۳۳۴ ۲۳۳۵ ۲۳۳۶ ۲۳۳۷ ۲۳۳۸ ۲۳۳۹ ۲۳۴۰ ۲۳۴۱ ۲۳۴۲ ۲۳۴۳ ۲۳۴۴ ۲۳۴۵ ۲۳۴۶ ۲۳۴۷ ۲۳۴۸ ۲۳۴۹ ۲۳۵۰ ۲۳۵۱ ۲۳۵۲ ۲۳۵۳ ۲۳۵۴ ۲۳۵۵ ۲۳۵۶ ۲۳۵۷ ۲۳۵۸ ۲۳۵۹ ۲۳۶۰ ۲۳۶۱ ۲۳۶۲ ۲۳۶۳ ۲۳۶۴ ۲۳۶۵ ۲۳۶۶ ۲۳۶۷ ۲۳۶۸ ۲۳۶۹ ۲۳۷۰ ۲۳۷۱ ۲۳۷۲ ۲۳۷۳ ۲۳۷۴ ۲۳۷۵ ۲۳۷۶ ۲۳۷۷ ۲۳۷۸ ۲۳۷۹ ۲۳۸۰ ۲۳۸۱ ۲۳۸۲ ۲۳۸۳ ۲۳۸۴ ۲۳۸۵ ۲۳۸۶ ۲۳۸۷ ۲۳۸۸ ۲۳۸۹ ۲۳۹۰ ۲۳۹۱ ۲۳۹۲ ۲۳۹۳ ۲۳۹۴ ۲۳۹۵ ۲۳۹۶ ۲۳۹۷ ۲۳۹۸ ۲۳۹۹ ۲۴۰۰ ۲۴۰۱ ۲۴۰۲ ۲۴۰۳ ۲۴۰۴ ۲۴۰۵ ۲۴۰۶ ۲۴۰۷ ۲۴۰۸ ۲۴۰۹ ۲۴۱۰ ۲۴۱۱ ۲۴۱۲ ۲۴۱۳ ۲۴۱۴ ۲۴۱۵ ۲۴۱۶ ۲۴۱۷ ۲۴۱۸ ۲۴۱۹ ۲۴۲۰ ۲۴۲۱ ۲۴۲۲ ۲۴۲۳ ۲۴۲۴ ۲۴۲۵ ۲۴۲۶ ۲۴۲۷ ۲۴۲۸ ۲۴۲۹ ۲۴۳۰ ۲۴۳۱ ۲۴۳۲ ۲۴۳۳ ۲۴۳۴ ۲۴۳۵ ۲۴۳۶ ۲۴۳۷ ۲۴۳۸ ۲۴۳۹ ۲۴۴۰ ۲۴۴۱ ۲۴۴۲ ۲۴۴۳ ۲۴۴۴ ۲۴۴۵ ۲۴۴۶ ۲۴۴۷ ۲۴۴۸ ۲۴۴۹ ۲۴۵۰ ۲۴۵۱ ۲۴۵۲ ۲۴۵۳ ۲۴۵۴ ۲۴۵۵ ۲۴۵۶ ۲۴۵۷ ۲۴۵۸ ۲۴۵۹ ۲۴۶۰ ۲۴۶۱ ۲۴۶۲ ۲۴۶۳ ۲۴۶۴ ۲۴۶۵ ۲۴۶۶ ۲۴۶۷ ۲۴۶۸ ۲۴۶۹ ۲۴۷۰ ۲۴۷۱ ۲۴۷۲ ۲۴۷۳ ۲۴۷۴ ۲۴۷۵ ۲۴۷۶ ۲۴۷۷ ۲۴۷۸ ۲۴۷۹ ۲۴۸۰ ۲۴۸۱ ۲۴۸۲ ۲۴۸۳ ۲۴۸۴ ۲۴۸۵ ۲۴۸۶ ۲۴۸۷ ۲۴۸۸ ۲۴۸۹ ۲۴۹۰ ۲۴۹۱ ۲۴۹۲ ۲۴۹۳ ۲۴۹۴ ۲۴۹۵ ۲۴۹۶ ۲۴۹۷ ۲۴۹۸ ۲۴۹۹ ۲۵۰۰ ۲۵۰۱ ۲۵۰۲ ۲۵۰۳ ۲۵۰۴ ۲۵۰۵ ۲۵۰۶ ۲۵۰۷ ۲۵۰۸ ۲۵۰۹ ۲۵۱۰ ۲۵۱۱ ۲۵۱۲ ۲۵۱۳ ۲۵۱۴ ۲۵۱۵ ۲۵۱۶ ۲۵۱۷ ۲۵۱۸ ۲۵۱۹ ۲۵۲۰ ۲۵۲۱ ۲۵۲۲ ۲۵۲۳ ۲۵۲۴ ۲۵۲۵ ۲۵۲۶ ۲۵۲۷ ۲۵۲۸ ۲۵۲۹ ۲۵۳۰ ۲۵۳۱ ۲۵۳۲ ۲۵۳۳ ۲۵۳۴ ۲۵۳۵ ۲۵۳۶ ۲۵۳۷ ۲۵۳۸ ۲۵۳۹ ۲۵۴۰ ۲۵۴۱ ۲۵۴۲ ۲۵۴۳ ۲۵۴۴ ۲۵۴۵ ۲۵۴۶ ۲۵۴۷ ۲۵۴۸ ۲۵۴۹ ۲۵۵۰ ۲۵۵۱ ۲۵۵۲ ۲۵۵۳ ۲۵۵۴ ۲۵۵۵ ۲۵۵۶ ۲۵۵۷ ۲۵۵۸ ۲۵۵۹ ۲۵۶۰ ۲۵۶۱ ۲۵۶۲ ۲۵۶۳ ۲۵۶۴ ۲۵۶۵ ۲۵۶۶ ۲۵۶۷ ۲۵۶۸ ۲۵۶۹ ۲۵۷۰ ۲۵۷۱ ۲۵۷۲ ۲۵۷۳ ۲۵۷۴ ۲۵۷۵ ۲۵۷۶ ۲۵۷۷ ۲۵۷۸ ۲۵۷۹ ۲۵۸۰ ۲۵۸۱ ۲۵۸۲ ۲۵۸۳ ۲۵۸۴ ۲۵۸۵ ۲۵۸۶ ۲۵۸۷ ۲۵۸۸ ۲۵۸۹ ۲۵۹۰ ۲۵۹۱ ۲۵۹۲ ۲۵۹۳ ۲۵۹۴ ۲۵۹۵ ۲۵۹۶ ۲۵۹۷ ۲۵۹۸ ۲۵۹۹ ۲۶۰۰ ۲۶۰۱ ۲۶۰۲ ۲۶۰۳ ۲۶۰۴ ۲۶۰۵ ۲۶۰۶ ۲۶۰۷ ۲۶۰۸ ۲۶۰۹ ۲۶۱۰ ۲۶۱۱ ۲۶۱۲ ۲۶۱۳ ۲۶۱۴ ۲۶۱۵ ۲۶۱۶ ۲۶۱۷ ۲۶۱۸ ۲۶۱۹ ۲۶۲۰ ۲۶۲۱ ۲۶۲۲ ۲۶۲۳ ۲۶۲۴ ۲۶۲۵ ۲۶۲۶ ۲۶۲۷ ۲۶۲۸ ۲۶۲۹ ۲۶۳۰ ۲۶۳۱ ۲۶۳۲ ۲۶۳۳ ۲۶۳۴ ۲۶۳۵ ۲۶۳۶ ۲۶۳۷ ۲۶۳۸ ۲۶۳۹ ۲۶۴۰ ۲۶۴۱ ۲۶۴۲ ۲۶۴۳ ۲۶۴۴ ۲۶۴۵ ۲۶۴۶ ۲۶۴۷ ۲۶۴۸ ۲۶۴۹ ۲۶۵۰ ۲۶۵۱ ۲۶۵۲ ۲۶۵۳ ۲۶۵۴ ۲۶۵۵ ۲۶۵۶ ۲۶۵۷ ۲۶۵۸ ۲۶۵۹ ۲۶۶۰ ۲۶۶۱ ۲۶۶۲ ۲۶۶۳ ۲۶۶۴ ۲۶۶۵ ۲۶۶۶ ۲۶۶۷ ۲۶۶۸ ۲۶۶۹ ۲۶۷۰ ۲۶۷۱ ۲۶۷۲ ۲۶۷۳ ۲۶۷۴ ۲۶۷۵ ۲۶۷۶ ۲۶۷۷ ۲۶۷۸ ۲۶۷۹ ۲۶۸۰ ۲۶۸۱ ۲۶۸۲ ۲۶۸۳ ۲۶۸۴ ۲۶۸۵ ۲۶۸۶ ۲۶۸۷ ۲۶۸۸ ۲۶۸۹ ۲۶۹۰ ۲۶۹۱ ۲۶۹۲ ۲۶۹۳ ۲۶۹۴ ۲۶۹۵ ۲۶۹۶ ۲۶۹۷ ۲۶۹۸ ۲۶۹۹ ۲۷۰۰ ۲۷۰۱ ۲۷۰۲ ۲۷۰۳ ۲۷۰۴ ۲۷۰۵ ۲۷۰۶ ۲۷۰۷ ۲۷۰۸ ۲۷۰۹ ۲۷۱۰ ۲۷۱۱ ۲۷۱۲ ۲۷۱۳ ۲۷۱۴ ۲۷۱۵ ۲۷۱۶ ۲۷۱۷ ۲۷۱۸ ۲۷۱۹ ۲۷۲۰ ۲۷۲۱ ۲۷۲۲ ۲۷۲۳ ۲۷۲۴ ۲۷۲۵ ۲۷۲۶ ۲۷۲۷ ۲۷۲۸ ۲۷۲۹ ۲۷۳۰ ۲۷۳۱ ۲۷۳۲ ۲۷۳۳ ۲۷۳۴ ۲۷۳۵ ۲۷۳۶ ۲۷۳۷ ۲۷۳۸ ۲۷۳۹ ۲۷۴۰ ۲۷۴۱ ۲۷۴۲ ۲۷۴۳ ۲۷۴۴ ۲۷۴۵ ۲۷۴۶ ۲۷۴۷ ۲۷۴۸ ۲۷۴۹ ۲۷۵۰ ۲۷۵۱ ۲۷۵۲ ۲۷۵۳ ۲۷۵۴ ۲۷۵۵ ۲۷۵۶ ۲۷۵۷ ۲۷۵۸ ۲۷۵۹ ۲۷۶۰ ۲۷۶۱ ۲۷۶۲ ۲۷۶۳ ۲۷۶۴ ۲۷۶۵ ۲۷۶۶ ۲۷۶۷ ۲۷۶۸ ۲۷۶۹ ۲۷۷۰ ۲۷۷۱ ۲۷۷۲ ۲۷۷۳ ۲۷۷۴ ۲۷۷۵ ۲۷۷۶ ۲۷۷۷ ۲۷۷۸ ۲۷۷۹ ۲۷۸۰ ۲۷۸۱ ۲۷۸۲ ۲۷۸۳ ۲۷۸۴ ۲۷۸۵ ۲۷۸۶ ۲۷۸۷ ۲۷۸۸ ۲۷۸۹ ۲۷۹۰ ۲۷۹۱ ۲۷۹۲ ۲۷۹۳ ۲۷۹۴ ۲۷۹۵ ۲۷۹۶ ۲۷۹۷ ۲۷۹۸ ۲۷۹۹ ۲۸۰۰ ۲۸۰۱ ۲۸۰۲ ۲۸۰۳ ۲۸۰۴ ۲۸۰۵ ۲۸۰۶ ۲۸۰۷ ۲۸۰۸ ۲۸۰۹ ۲۸۱۰ ۲۸۱۱ ۲۸۱۲ ۲۸۱۳ ۲۸۱۴ ۲۸۱۵ ۲۸۱۶ ۲۸۱۷ ۲۸۱۸ ۲۸۱۹ ۲۸۲۰ ۲۸۲۱ ۲۸۲۲ ۲۸۲۳ ۲۸۲۴ ۲۸۲۵ ۲۸۲۶ ۲۸۲۷ ۲۸۲۸ ۲۸۲۹ ۲۸۳۰ ۲۸۳۱ ۲۸۳۲ ۲۸۳۳ ۲۸۳۴ ۲۸۳۵ ۲۸۳۶ ۲۸۳۷ ۲۸۳۸ ۲۸۳۹ ۲۸۴۰ ۲۸۴۱ ۲۸۴۲ ۲۸۴۳ ۲۸۴۴ ۲۸۴۵ ۲۸۴۶ ۲۸۴۷ ۲۸۴۸ ۲۸۴۹ ۲۸۵۰ ۲۸۵۱ ۲۸۵۲ ۲۸۵۳ ۲۸۵۴ ۲۸۵۵ ۲۸۵۶ ۲۸۵۷ ۲۸۵۸ ۲۸۵۹ ۲۸۶۰ ۲۸۶۱ ۲۸۶۲ ۲۸۶۳ ۲۸۶۴ ۲۸۶۵ ۲۸۶۶ ۲۸۶۷ ۲۸۶۸ ۲۸۶۹ ۲۸۷۰ ۲۸۷۱ ۲۸۷۲ ۲۸۷۳ ۲۸۷۴ ۲۸۷۵ ۲۸۷۶ ۲۸۷۷ ۲۸۷۸ ۲۸۷۹ ۲۸۸۰ ۲۸۸۱ ۲۸۸۲ ۲۸۸۳ ۲۸۸۴ ۲۸۸۵ ۲۸۸۶ ۲۸۸۷ ۲۸۸۸ ۲۸۸۹ ۲۸۹۰ ۲۸۹۱ ۲۸۹۲ ۲۸۹۳ ۲۸۹۴ ۲۸۹۵ ۲۸۹۶ ۲۸۹۷ ۲۸۹۸ ۲۸۹۹ ۲۹۰۰ ۲۹۰۱ ۲۹۰۲ ۲۹۰۳ ۲۹۰۴ ۲۹۰۵ ۲۹۰۶ ۲۹۰۷ ۲۹۰۸ ۲۹۰۹ ۲۹۱۰ ۲۹۱۱ ۲۹۱۲ ۲۹۱۳ ۲۹۱۴ ۲۹۱۵ ۲۹۱۶ ۲۹۱۷ ۲۹۱۸ ۲۹۱۹ ۲۹۲۰ ۲۹۲۱ ۲۹۲۲ ۲۹۲۳ ۲۹۲۴ ۲۹۲۵ ۲۹۲۶ ۲۹۲۷ ۲۹۲۸ ۲۹۲۹ ۲۹۳۰ ۲۹۳۱ ۲۹۳۲ ۲۹۳۳ ۲۹۳۴ ۲۹۳۵ ۲۹۳۶ ۲۹۳۷ ۲۹۳۸ ۲۹۳۹ ۲۹۴۰ ۲۹۴۱ ۲۹۴۲ ۲۹۴۳ ۲۹۴۴ ۲

۵۰ کسی که از برای او آفریدگار اهورامزدا در بالای کوه بلند و درخشان و با سلسله های متعدد آرامگاه قرار داد در آن جائی که نه شب است نه تاریکی نه باد سرد است و نه گرم و نه ناخوشی مُهلك و نه کثافت دیو آفریده و از بالای کوه هَرَئیتی همه متصاعد نگردد ❀

۵۱ آرامگاهی که امشاسپندان با خورشید هم اراده بطیب خاطر و صفای عقیده ساختند تا آنکه او (مهر) از بالای کوه هَرَئیتی بسراسر جهان مادی تواند نگریست ❀

۵۲ اگر (مرد) حیله‌گر بدکنشی پیش آید (آنگاه) مهر دارنده دشتهای پهن با گامهای تند گردونه تندرو بجولان در آورد وهم چنین سروش مقدس توانا ونریوسنگ چُست او (مهر) بکشد او را (مرد حیله‌گر را) خواه در صف جنگ خواه در مبارزه تن بتن
برای فروغ و فرش . . . . . [1] ❀

(کردهٔ ۱۳)

۵۳ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . . [2]
کسی که براستی دستها را بسوی اهورامزدا بلند نموده این چنین گفته گویان است ❀

۵۴ من حامی تمام آفریدگانم ای خوب کنش من پاسبان همه آفریدگانم

---

۱ فقرات ٤ — ٦ در این جا تکرار میشود
۲ مثل فقره ۷

۱۵۴ ۰۰۰

اي خوب کنش مردمان در ستایش از من در نماز نام نمیبرند آن طوري که سایر ایزدان را در نماز نام برده میستایند ❀

۵۵ اگر از من مردمان در نماز نام برده بستایند چنانکه از سایر ایزدان در نماز نام برده میستایند هر آینه من خود را با حیات درخشان و جاودانی خویش در وقت معین از زمان .مردمان پاك خواهم نمود در وقت مقرّره فرا خواهم رسید ❀

۵۶ با نمازي که نام تو در آن برده شود با دعاي .بمناسبت وقت با نیاز زَورْ ترا مرد پاك میستاید با نمازي که نام تو برده شود با دعاي .بمناسبت وقت و با زَورْ من ترا میستایم اي مهر توانا تر با نمازي که نام تو برده شود با دعاي .بمناسبت وقت و با زَورْ من ترا میستایم اي مهر توانا ترین با نمازي که نام تو برده شود با دعاي .بمناسبت وقت من ترا میستایم ای مهر فریفته نشدنی [۱] ❀

۵۷ بستایش ما گوش فرا ده ای مهر . . . . . [۲] ❀

۵۸ بنا بپایدار ماندن بسر قولی که داده شد . . . [۳] ❀

۵۹ تا که ما با جرأت خوب و جرأت تازه . . . [۴]
برای فروغ و فرش . . . . . [۵] ❀

(کردهٔ ۱۴)

۶۰ مهر را میستائیم (کسی) که داراي دشتهاي پهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوري که داراي هزار گوش است . . . . [۶]
کسی که باو نام نیك بالاي خوب و مدح نیك و (برازنده است) (و) آن

---

۱ این فقره بعینه مثل فقره ۳۱ میباشد
۲ مثل فقره ۳۲
۳ مثل فقره ۳۳
۴ مثل فقره ۳۴
۵ فقرات ۴-۶ دراین جاتکرارمیشود
۶ مثل فقره ۷

٦١ ٢٠٠٠٠ ٢٠٠٠٠-٥٥٠٠

طوري که دلخواه است سعادت بخشد . . . . . .

[1] . . . .

کسی که داراي ده هزار ديده بان است (آن مهر) تواناي از همه چيز آگاه فريفته نشدني

براي فروغ و فرش . . . . [2] ٥٥

(کردهٔ ١٥)

٦١ مهر را ميستائيم (کسی) که داراي دشتهاي پهن است (کسی) که از کلام راستين آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . . [3]
کسی که هميشه بيا ايستاده است پاسبان بيدار دلير زبان آوري که آبها را زياد کند استغاثه را بشنود باران ببارانند گياهها برويانند برای ناحيه قانون گزارد زبان آور ماهر فريفته نشدني بسيار هوشمند و آفريدهٔ کردگار ٥٥

٦٢ کسی که هرگز نه قدرت نه قوت بيك مرد پيمانشکن دهد
کسی که هرگز نه شرف نه پاداش بيك مرد پيمانشکن ارزاني دارد ٥٥

٦٣ تو تواني (وقتی) که غضبناك شوي قوت از بازوان آنان بيرون بري از پاهاي آنان ثبات و از چشمهای آنان بينائي و از گوشهای آنان شنوائي (سلب کنی) نه يك نيزه خوب تيزشده نه يك تير پران . . . . [4]
برای فروغ و فرش . . . . [2] ٥٥

(کردهٔ ١٦)

٦٤ مهر را ميستائيم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از کلام راستين آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . . [3]

---

١ چندين کلمات در اين فقره خراب شده است بطوري که چندين کلمات پس و پيش جمله که خراب نشده است بی ربط مانده است

٢ فقرات ٤—٦ در اين جا تکرار ميشود

٣ مثل فقره ٧

٤ مثل فقره ٢٤

۴۵۶ ۶۶۶

کسی که از برای انتشار دین نیك خود را در همه جا نموده مقام بگرفت و فروغ بهفت کشور بتابید ٭٭

۶۵ درمیان چالاکان چالاك ترین درمیان وفاشناسان وفاشناس ترین درمیان دلیران دلیر ترین درمیان زبان آوران زبان آور ترین درمیان گشایش دهندگان گشایش دهنده ترین است کسی که گله و رمه بخشد کسی که شهریاری بخشد کسی که پسران بخشد کسی که زندگانی بخشد کسی سعادت بخشد کسی نعمت راستی بخشد ٭٭

۶۶ کسی که ارت نیك یار اوست و پارند بگردونه سبك سوار [1] و نیروي مردانه و نیروي فرکیانی و نیروی جوّ جاودانی و نیروی داموئیش اُو پمنَ و نیروي فروهرهاي پاکدینان [2] و آن که کروهي از مزدیسنان پاکدین را گرد هم آورد [3]

براي فروغ و فرش . . . . . [4] ٭٭

(کردهٔ ۱۷)

۶۷ مهر را میستائیم (کسی) که داراي دشتهاي پهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوري که داراي هزار گوش است . . [5]

کسی که با گردونه چرخ بلند بطرز مینوی ساخته شده از کشور ارزهي سوی کشور خونیرَث شتابد از نیروي زمان و از فر مزدا افریده و از پیروزي اهورا آفریده برخوردار است ٭٭

۶۸ گردونه اش را ارت نیك بلند رُتبت میگرداند از برای او دیو مزدا راه را مهیّا ساخت تا که او (راه را) خوب بتواند پیمود آن فروغ سفید

---

۱ پارند فرشته نیك بختی و فراوانی است رجوع کنید بفقره ۳۸ از تشتریشت و بتوضیحات آن

۲ در خصوص داموئیش اُو یمنَ رجوع کنید بفقره ۹ همین یشت و بتوضیحات آن

۳ شاید حضرت زرتشت مقصود باشد که بواسطه اتحاد مذهبي مردم را بهمدیگر نزدیك نمود

۴ فقرات ۴—۶ در این جا تکرار میشود

۵ مثل فقره ۷

ऋतस्य हि प्रवसुजो वहन्ति । अरुषासो रुशदश्वासो अग्नयः ।
शुक्रासो वीरा उरुशंसा ऋजाशवः । शुचयो धूमकेतवो दिविस्पृशः ।
अयुक्त सप्त हरितः सधस्थ आ । देवो नक्षति स्वसरं परावतः ।
स विश्वा दुर्गहसदो अतिद्रुहो । गीर्भिरुक्थेभिरभि पिप्रयन्नरः ।
अग्ने यजिष्ठो अध्वरेष्वीड्यो । होतर्दूतो विशामसि प्रचेतसः ।
स पावक श्रुधी हवं मे जरितुः । स नः स्तवान आ भर गायत्रेण नव्यसा ।
रयिं नश्चित्रमश्विनमिषं स्तोतृभ्य आ भर । होतर्महि द्युमत्तमं वचस्यवे ।
देवाँ अच्छा बृहद्यजे । अग्ने सहस्रवाजया रयिं नः सहसावन ।
त्वं हि सत्यदानव ऊतो वाजेषु वाजिनम् । अग्ने रयिं मघवद्भ्यो न आ वह ।
सुवीरं यं सिषासवो जुनन्ति सूरयो नरः । अग्ने तं नो अवा पुरः ।
स्वस्तये सदा नः पाहि पाकया । अग्ने दुर्गाण्यस्मयुरति हि ।
अग्ने त्वं पारया नव्यो अस्मान् । स्वस्तिभिरति दुर्गाणि विश्वा ।
पूश्च पृथ्वी बहुला न उर्वी । भवा तोकाय तनयाय शं योः ।
यत्ते दिवो यत्पृथिव्या यदप्स्वग्ने अस्ति ओषधीषु यद्वने ।
तेन नो विश्वे सजोषसो वयं गयं पावक सुक्षितिं तुविनृम्णं दधातन ।
अग्ने यो नो अभि दासदनागसो विश्वस्मादा सदमादरिः ।
रक्षा णो ब्रह्मणस्पते । अग्ने सहस्रवाजया रयिं नः सहसावन ।
त्वं हि सत्यदानव ऊतो वाजेषु वाजिनम् । अग्ने रयिं मघवद्भ्यो न आ वह ।
सुवीरं यं सिषासवो जुनन्ति सूरयो नरः । अग्ने तं नो अवा पुरः ।
स्वस्तये सदा नः पाहि पाकया । अग्ने दुर्गाण्यस्मयुरति हि ।
अग्ने त्वं पारया नव्यो अस्मान् । स्वस्तिभिरति दुर्गाणि विश्वा ।
पूश्च पृथ्वी बहुला न उर्वी । भवा तोकाय तनयाय शं योः ।
यत्ते दिवो यत्पृथिव्या यदप्स्वग्ने अस्ति ओषधीषु यद्वने ।
तेन नो विश्वे सजोषसो वयं गयं पावक सुक्षितिं तुविनृम्णं दधातन ।
अग्ने यो नो अभि दासदनागसो विश्वस्मादा सदमादरिः ।
रक्षा णो ब्रह्मणस्पते ।

(सूक्त ७. १८)

مینوي درخشان مقدس هوشیار بی‌سایه اسبهاي (مهر) در فضاي هوا پران بگردش در آیند از براي او داموئیش اُوَپمَنَ همواره خط سیر را مهیا دارد در مقابل او تمام دیوهاي غیر مرئی و دروغ پرستان وَرِنَ بهراس افتند ﴿

٦٩ تکند که ما خود را بمعرض ستیزه سرور غضبناك اندازیم کسی که هزار ستیزه بضد رقیب بکار تواند برد کسی که ده هزار دیده بان دارد (آن مهر) توانای از همه چیز آگاه فریفته نشدنی

برای فروغ و فرش [1] ﴿

(کردهٔ ۱۸)

٧٠ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسي) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . [2]
کسی که ورهرام اهورا آفریده از پیش او روان گردد بصورت یك گراز که با دندانهای تیز از خود مدافعه کند یك (گراز) تربا چنگالهای تیز گرازی که بیك ضربت هلاك کند (گراز) غضبناکی که بآن نزدیك نتوان شد با صورت خال خال دار یک (گراز) قوی با پاهای آهنین با چنگالهای آهنین با اعصاب آهنین با دُم آهنین باچانه آهنین [3] ﴿

---

۱ فقرات ۴ — ٦ در این جا تکرار میشود

۲ مثل فقره ۷

۳ کلمه اوستائی وَرازَ vāraza در فارسی گُراز میباشد چنانکه وهرانَ vāθragna را در فارسی گرگ گوئیم گراز در ایران قدیم علامت زور و قوّت بوده است در بهرام یشت خواهیم دید که بهرام فرشته پیروزي ده ترکیب جسمانی گرفته خودرا بصورت زرتشت طاهر ساخته است از هر یك از این ترکیبهای مختلف که اسب و شتر و ورزاو وغیره باشد یك قسم قوّتی اراده شده است در فقره ۱۰ از یشت مذکور بهرام بصورت گرازی جلوه میکند بهمین مناسبت قوّت این جانور است که وَرازَ جزو اسامی اشخاص هم شده است در فقره ۹٦ از فروردین یشت آمده است «ما درود میفرستیم بپاکدین ایسونت سر وَرازَ درمان نامداران و شاهزادگان ایران قدیم و ممالك همسایه مثل ارمنستان و آلبانیا وغیره بگروهی برمیخوریم که اسمشان باکله وَرازَ ترکیب یافته است مثل ورازنده ورازدات وراز دخت ورازسورت ورازیبوز ورازمهر وراز نرسی وغیره (رجوع کنید به Iranisches Namenbuch von Justi)

...

١٨ ... (...)

...

۷۱ که دشمن را در تاخت بگیرد پر از غضب بارشادت مردانه دشمن را در جنگ بخاك افکند و هنوز باور نمیکند که (دشمن را) هلاك کرده باشد بنظر او چنین نمیرسد تا آنکه ضربتی فرود آورده مغز سر و ستون فقرات را در هم شکند و (همان) مغز سری که سر چشمه قوّه زندگی است ۞

۷۲ فوراً او همه را قطعه قطعه کند استخوانها و موها و مغز و خون مرد پیمانشکن را درهم و برهم در روی زمین فرو ریزد
برای فروغ و فرش . . . [1] ۞

(کردهٔ ۱۹)

۷۳ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که داراي هزار گوش است . . . [2]
کسی که براستی دستهارا بلند کرده باضمیرشاد آواز بلند نموده گوید ای اهورا مزدا اي خرد مقدس ای آفرینندهٔ جهان مادي ای پاك ۞

۷۴ اگر از من مردمان در نماز نام برده بستایند چنانکه از سایر ایزدان در نماز نام برده میستایند هرآینه من خود را باحیات درخشان و جاویدانی خویش در وقت معیّن از زمان بمردان پاك خواهم نمود در وقت مقرّره فرا خواهم رسید [3] ۞

۷۵ ما میخواهیم که مملکت ترا حمایت کنیم ما نمیخواهیم که از مملکت (تو) جدا شویم نه از خان و مان جدا شویم نه از ده جدا شویم نه از ناحیه جدا شویم نه از مملکت جدا شویم و جز از این (مباد) تا (مهر) قوی بازو مارا از دشمن حفظ کند ۞

---

۱ فقرات ۴ -- ۶ در این جا تکرار میشود
۲ مثل فقره ۷
۳ این فقره مثل فقره ۵۵ میباشد

۱۷ ۵۰۰۰ ۵۰۰۰ ۵۰۰۰

۷۶ توئی که این دشمن را توئي که این خصومت (مرد) بد اندیش را نابود توانی کرد کشنده (مرد) پاك را نابود ساز توئی دارندهٔ اسبهای زیبا و گردونها زیبا توئی از پی استغاثه یاور توانا ❀

۷۷ من (مهر را) بیاری میخوانم بشود که او از برای یاری ما آید بواسطه نذر فراوان و خوب زورها بواسطه نیاز فراوان و خوب زورها تا ما از پرتو تو مانند پناه یافتگان تو دائماً در منزل مطمئن و خوش بسر بریم ❀

۷۸ توئی که ممالك را (اقوام را) حفظ میکنی در صورتی که آنان مهر دارندهٔ دشتهاي فراخ را با مواظبت نیك بنوازند توئی که (آنهارا) نابود میسازي در صورتی که آنها ازممالك دشمن باشند من ترا این جا بیاري میخوانم بشود که او این جا بیاری ما آید (آن) مهر قوي در همه جا پیروزمند سزاوار ستایش و برازنده نیایش و سرور با شکوه مملکت برای فروغ و فرش . . . . [1] ❀

(کردهٔ ۲۰)

۷۹ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است کسی که ازکلام راستین آگاه است زبان آوري که دارای هزارگوش است . . . [2] کسی که از رشن منزل دریافت نمود بکسی که رشن از برای مصاحبت طولانی منزل برگذار کرد ❀

۸۰ توئي نگهبان خان و مان توئی نگهدار کسی که دروغ نگوید توئی پاسبان قبیله و پشتیبان کسانی که دروغ بکار نبرند اری از پرتو مانند تو سروری من از برای خود بهترین مصاحبت و پیروزی اهورا آفریده را تحصیل

---

۱ فقرات ۴—۶ در این جا تکرار میشود

۲ مثل فقره ۷

ಕೆಂಪಾದಕ್ಕೆ. ಸಂಪಿಗೆ-ಹೊಂಗೆ-ಮಲ್ಲಿಗೆ ೧ ಸಾಲುಮರದ. ಸಂಪಿಗೆ. ಅಂಗಾಲು-ಅಂಗೈ. ಬಿ-
ದಿಯಿಂದ. ಸಂಪಿಗೆ. ಕೆಂಪಾದಕ್ಕೆ. ಸಾಲುಮರದ. ೧ ಬಿದಿ. ಅಂಗೈ. ಅಂಗಾಲು. ಸಂಪಿಗೆ.
ಸಾಲುಮರದ. ಕೆಂಪಾದಕ್ಕೆ. ೧ ಬಿದಿ. ಅಂಗೈ. ಅಂಗಾಲು. ಸಂಪಿಗೆ. ಸಾಲುಮರದ. ಕೆಂಪಾ-
ದಕ್ಕೆ. ೧ ಬಿದಿ. ಅಂಗೈ. ಅಂಗಾಲು. ಸಂಪಿಗೆ. ಸಾಲುಮರದ. ಕೆಂಪಾದಕ್ಕೆ. ೧ ಬಿದಿ.
ಅಂಗೈ. ಅಂಗಾಲು. ಸಂಪಿಗೆ. ಸಾಲುಮರದ. ಕೆಂಪಾದಕ್ಕೆ. ೧ ಬಿದಿ. ಅಂಗೈ. ಅಂಗಾಲು.

೮೪ ಬಿದಿ ೨. ಅಂಗೈ. ಅಂಗಾಲು. ಸಂಪಿಗೆ. ಸಾಲುಮರದ. ಕೆಂಪಾದಕ್ಕೆ. ೧ ಬಿದಿ.

(ಅಧ್ಯಾಯ. ೨೨)

೮೩ ಬಿದಿ೨. ಅಂಗೈ. ಅಂಗಾಲು. ಸಂಪಿಗೆ. ಸಾಲುಮರದ. ಕೆಂಪಾದಕ್ಕೆ. ೧ ಬಿದಿ. ಅಂಗೈ.
ಅಂಗಾಲು. ಸಂಪಿಗೆ. ಸಾಲುಮರದ. ಕೆಂಪಾದಕ್ಕೆ. ೧ ಬಿದಿ. ಅಂಗೈ. ಅಂಗಾಲು. ಸಂಪಿಗೆ.
ಸಾಲುಮರದ. ಕೆಂಪಾದಕ್ಕೆ. ೧ ಬಿದಿ. ಅಂಗೈ. ಅಂಗಾಲು. ಸಂಪಿಗೆ. ಸಾಲುಮರದ. ಕೆಂಪಾ-
ದಕ್ಕೆ. ೧ ಬಿದಿ. ಅಂಗೈ. ಅಂಗಾಲು. ಸಂಪಿಗೆ. ಸಾಲುಮರದ. ಕೆಂಪಾದಕ್ಕೆ. ೧ ಬಿದಿ.

೮೪ ಅಂಗೈ. ಅಂಗಾಲು. ಸಂಪಿಗೆ. ಸಾಲುಮರದ. ಕೆಂಪಾದಕ್ಕೆ. ೧ ಬಿದಿ. ಅಂಗೈ. ಅಂಗಾಲು.
ಸಂಪಿಗೆ. ಸಾಲುಮರದ. ಕೆಂಪಾದಕ್ಕೆ. ೧ ಬಿದಿ. ಅಂಗೈ. ಅಂಗಾಲು. ಸಂಪಿಗೆ. ಸಾಲುಮರದ.
ಕೆಂಪಾದಕ್ಕೆ. ೧ ಬಿದಿ. ಅಂಗೈ. ಅಂಗಾಲು. ಸಂಪಿಗೆ. ಸಾಲುಮರದ. ಕೆಂಪಾದಕ್ಕೆ. ೧ ಬಿದಿ.

(ಅಧ್ಯಾಯ. ೨೩)

೮೫ ಬಿದಿ೨. ಅಂಗೈ. ಅಂಗಾಲು. ಸಂಪಿಗೆ. ಸಾಲುಮರದ. ಕೆಂಪಾದಕ್ಕೆ. ೧ ಬಿದಿ. ಅಂಗೈ.
ಅಂಗಾಲು. ಸಂಪಿಗೆ. ಸಾಲುಮರದ. ಕೆಂಪಾದಕ್ಕೆ. ೧ ಬಿದಿ. ಅಂಗೈ. ಅಂಗಾಲು. ಸಂಪಿಗೆ.
ಸಾಲುಮರದ. ಕೆಂಪಾದಕ್ಕೆ. ೧ ಬಿದಿ. ಅಂಗೈ. ಅಂಗಾಲು. ಸಂಪಿಗೆ. ಸಾಲುಮರದ. ಕೆಂಪಾ-
ದಕ್ಕೆ. ೧ ಬಿದಿ. ಅಂಗೈ. ಅಂಗಾಲು. ಸಂಪಿಗೆ. ಸಾಲುಮರದ. ಕೆಂಪಾದಕ್ಕೆ. ೧ ಬಿದಿ.

೮೬ ಅಂಗೈ. ಅಂಗಾಲು. ಸಂಪಿಗೆ. ಸಾಲುಮರದ. ಕೆಂಪಾದಕ್ಕೆ. ೧ ಬಿದಿ. ಅಂಗೈ. ಅಂಗಾಲು.
ಸಂಪಿಗೆ. ಸಾಲುಮರದ. ಕೆಂಪಾದಕ್ಕೆ. ೧ ಬಿದಿ. ಅಂಗೈ. ಅಂಗಾಲು. ಸಂಪಿಗೆ. ಸಾಲುಮರದ.
ಕೆಂಪಾದಕ್ಕೆ. ೧ ಬಿದಿ. ಅಂಗೈ. ಅಂಗಾಲು. ಸಂಪಿಗೆ. ಸಾಲುಮರದ. ಕೆಂಪಾದಕ್ಕೆ. ೧ ಬಿದಿ.

میکنم در محکمه داوری او (اهورا) گروه مردمان پیمانشکن بخاك د
برای فروغ و فرش . . . . [1] ٭٭

(کردهٔ ۲۱)

۸۱ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی)
کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . .
کسی که از رشن منزل دریافت نمود بکسی که رشن از برای مه
طولانی منزل برگذار کرد ٭٭

۸۲ کسی که اهورا مزدا باو هزار چستی ارزانی داشت ده هزار چشم
نگریستن بخشید و از قوّت این چشمها و این چستیهاست که او کسی
پیمان خویش نپاید و عهد بشکند نگران است و از قوّت این چش
این چستیهاست که مهر فریفته نشدنی است آن کسی که ده هزار دید
دارد آن توانای از همه چیز آگاه فریفته نشدنی
برای فروغ و فرش . . . . [1] ٭٭

(کردهٔ ۲۲)

۸۳ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی)
کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . .
کسی که او را شهریار مملکت براستی دستهارا بلند نموده بیاری مید
کسی که او را بزرگ شهر براستی دستها را بلند نموده بیاری میخواند

۸۴ کسی که او را کدخدای ده براستی دستها را بلند نموده بیاری مید
کسی که او را رئیس خانواده براستی دستهارا بلند نموده بیاری مید
در هرجائی که دو نفر بحمایت همدیگر برخیزند براستی دستها را بلند

---

۱ فقرات ٤ — ٦ در این جا تکرار میشود
۲ مثل فقره ۷

...

(... ٢٣)

٨٧ ... ...

٨٧ ... ...

٨٨ ... ...

٨٨ ... ...

٨٩ ... ...

٨٩ ... ...

٩٠ ... ...

٩٠ ... ...

٩١ ... ...

٩١ ... ...

٩٢ ... ...

٩٢ ... ...

٩٣ ... ...

٩٣ ... ...

٩٤ ... ...

٩٤ ... ...

٩٥ ... ...

٩٥ ... ...

٩٦ ... ...

٩٦ ... ...

٩٧ ... ...

٩٧ ... ...

٩٨ ... ...

٩٨ ... ...

٩٩ ... ...

٩٩ ... ...

١٠٠ ... ...

١٠٠ ... ...

او را بیاری میخوانند در هرجائی که بیچاره ای پیرو آئین راستین از حقش محروم شده باشد براستی دستها را بلند نموده اورا بیاری میخواند ❀

۸۵ گله مندی که ناو شکایت برد آوازش تا بستارگان زبرین رسد بگرد اگرد (کره) زمین طنین براندازد در روی هفت کشور منتشر شود اگر اودر نماز صوت خود بلند کند هم چنین گاو ❀

۸۶ که بغنیمت برده شود باشتیاق گله خویش اورا بیاری میخواند [1] کی دلیر ما مهر دارندهٔ دشتهای پهن از پی تاخته گله گاو ان را نجات خواهد داد؟

چه او ما را که بمنزل دروغ رانده شدیم (رهانیده) دگرباره براه راستی (اشا) خواهد برگردانید ❀

۸۷ از کسی که مهر دارندهٔ دشتهای فراخ خوشنود است بیاری وی شتابد اما از کسی که مهر دارنده دشتهای فراخ آزرده است خانه و ده وشهر و مملکت و شهریاری وی را ویران کند

برای فروغ و فرش . . . . [2] ❀

(کرده ۲۳)

۸۸ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . . [3]

هوم مقوی درمان بخش و فرمانده زیبا با چشمهای زرد رنگ در بلندترین قله کوه هرائیتی که موسوم است به هکر از برای آن (مهر)

---

۱ در این جمله نیز مانند جملات فقرات ۸۳ و ۸۴ (دستهارا بلند نموده) موجود است ولی بدوآنکه ملتفت باشند در وقت نوشتن نسخهٔ از فقرات پیش علاوه کرده‌اند

۲ فقرات ۴ — ۶ در این جا تکرار میشود

۳ مثل فقره ۷

۶۶۰-۵۰۰ ۶۶۰-۵۰۰ ۶۶۰-۵۰۰

بی آلایش آن (هوم) بی آلایش از برسم بی آلایش و از زور بی آلایش و از کلام بی آلایش (فدیه آورد) ۸۸

۸۹ کسی را (هوم مقصود میباشد) که اهورامزدای پاك بمنزلهٔ پیشوا (زوت) قرار داده که بآواز بلند بستا سروده زود (مراسم) بجای آورد او مانند زوت بجالاکی (مراسم) بستا بجای آورنده و بلند سراینده با آواز رسا ستایش نمود مثل زوت اهورامزدا مثل زوت امشاسپندان آواز خویش تا بآن فروغ ز بربن (عالم بالا) بپیچانید گرداگرد (کره) زمین طنین برانداخت که در روی هفت کشور منتشر گشت [۱] ۸۹

---

۱ زوت در اوستا زاوتر 𐬵𐬁𐬎𐬀𐬎𐬭 اسمی است که بزرگترین پیشوای مزدیسنا داده شده است وظیفه زوت چنانکه از اسمش برمیآید تهیه نمودن زور (زاوتر 𐬵𐬁𐬎𐬀𐬎) یا آب مقدس میباشد (ص ۵۳ را ملاحظه کنید) امروز این اسم را بیکی از دو موبدان که برای یزشنه کردن و مراسم هوم بجای آوردن گماشته میشوند میدهند و دیگری را راسپی مینامند

حضرت زرتشت خود را در گاتها یسنا ۳۳ قطعه ٦ زوت مینامد قدمت این کلمه تا بعهد آریائی میرسد در سانسکریت هوتر hotar گویند

در قدیم هریک ازپیشوایان بحسب مقام و وظیفه اسمی مخصوصی داشته و هفت طبقه بوده است اسامی این طبقات در وندیداد فرگرد ۵ در فقرات ۵۷ و ۵۸ و در ویسپرد کرده ۳ فقره ۱ محفوظ و با اندك تفاوتی در پهلوی موجود است از این قرار

۱ هاوَنَنْ 𐬳𐬀𐬎𐬀𐬥𐬀𐬥 در پهلوی هاونان بزرگترین پیشوائی بوده که به تهیه نمودن هوم گماشته میشده است چنانکه ملاحظه میشود در این اسم کلمه هاون 𐬳𐬀𐬎𐬀𐬥 دیده میشود که یکی از آلات و ابزار مقدس پرستشگاه مزدیسنان است برای آنکه گیاه هوم در هاون فشرده شده شربت معروف هوم ساخته میشود صدای هاون عمدهٔ ناقوس کلیسیاست که دینداران را بی ستایش میخواند هاونی 𐬳𐬀𐬎𐬀𐬥 در اوستا که الحال هاونگاه گویند یکی از اوقات پنجگانه روز است و آن وقتی است که در آن هوم تهیه میشود مدت آن را از برآمدن خورشید تا نیمروز قرار داده اند

۲ آثرِوخش 𐬀𐬵𐬭𐬌𐬫𐬀𐬰 در پهلوی آثروخش پیشوائی بوده که بخدمت آذر مقدس می پرداخته است

۳ فرَبرتَرْ 𐬐𐬭𐬀𐬥𐬀𐬵𐬭 در پهلوی فربرتار موظف بوده که آلات را در هنگام مراسم مذهبی زبردست پیشوای بزرگتر بگذارد

٤ آبِرت 𐬀𐬥𐬀𐬵 در پهلوی آبرت چنانکه از اسمش برمیآید خدمت آب در وقت رسومات باو محوّل بوده است

۵ آسنتر 𐬀𐬯𐬀𐬙𐬀𐬥 در پهلوی آسنتار شست و شوی آلات و کار تصفیه نمودن هوم با او بوده است

٦ رَتَشْویشکرَ 𐬭𐬀𐬙𐬱𐬌𐬰𐬌𐬴𐬀𐬭 در پهلوی رتویشکر (راسپی) نظر بمعنی لفظی این کلمه پیشوائی بوده که کار مخلوط کردن هوم با شیر وغیره و تقسیم کردن آن با او بوده است

۷ سرَوشاوَرِزْ 𐬯𐬭𐬀𐬱𐬀𐬎𐬀𐬭𐬎 در پهلوی سروشاورز هفتمین وکوچک ترین رتبه بوده نظم و ترتیب پرستشگاه باو سپرده بوده است در این اسم کلمات سروش و ورزیدن دیده میشود رجوع کنید بمقاله سروش

١٠ ٥٨٤. ٥٣٤٢٢. ٥٣٤٩٨. ٥٣٤٠٤. ٥٣٤٠٤. ٥٣٤٠٤

۹۰ کسی که مثل نخستین هاونان [۱] (آشامهای) هوم ستاره نشان مینوی تهیّه شده را در بالای کوه هرئیتی نیاز نمود بترکیب زیبایش اهورا مزدا آفرین خواند امشاسپندان (نیز) آفرین خواندند خورشید دارندهٔ اسبهای تند از دور ستایش وی را بشارت داد [۲] ❀

---

۱ رجوع کنید بتوضیحات فقره پیش به کلمه هاونن

۲ تمام این فقره و فقره پیش راجع است بهوم در هوم یشت منفصلاً از آن صحبت خواهیم داشت در این جا فقط از برای توضیح بذکر چند کلمه اکتفا نموده گوئیم

هوم در اوستا هئومَ ن‌سکرت سومَ soma در وید برهمنان سومَ soma اسم گیاهی است که از آن آشام هوم میسازند این شربت نیز مانند خود گیاه هوم نامیده میشود در نزد برهمنان سوم اسم بروردگاری است چنانکه هوم در مزدیسنا اسم فرشته ایست که بهدیه هوم گماشته شده است در فقرات ۸۹ و ۹۰ از مهریشت نیز این فرشته مقصود میباشد هوم نیز اسم یکی از پارسایان بوده و در فقرات ۱۷ و ۱۸ از درواسپ یشت از او اسم برده شده است کسی است که افراسیاب را دستگیر کرده بکیخسرو تسلیم نمود آنچه راجع باین هوم عابد در شاهنامه آمده در مقاله افراسیاب (ص ۲۱۰) نگاشتیم در عهد ساسانیان نیز بنا بنقوش نگین‌ها هوم اسم معمولی اشخاص بوده چنانکه امروز هم این اسم درمیان پارسیان معمول است

یشت بیستم اوستا مختص بهوم است گذشته از این یشت مختصر یسنای ۹ و ۱۰ و ۱۱ هرسه متعلق بهوم و منفصلاً از آن صحبت میدارد در خصوص هوم مستشرقین مشروحا صحبت داشته اند در موقع خود مطالب عمده آنان را ذکر خواهیم کرد هیچ شکی در این نیست که سوم هندوان و هوم ایرانیان اصلاً یك گیاه بوده است امروز بطور حتم نمی توانیم گوئیم هومی که مستعمل پارسیان است و سومی که برهمنان در جنوب و مغرب هندوستان بکار میبرند همان گیاه قدیم باشد حالیه برخلاف پارینه گیاه سوم و هوم باهمدیگر فرقی دارد هم چنین گیاهانی که باسم هوم حالیه در بلوچستان و افغانستان و کشمیر و مغرب تبت مثل دوای جوشانده استعمال میشود و در آنها اثرات و خواص چندی تصور میگردد از یك جنس نیست موبد دانشمند پارسی مُدی‌نقل از یك عالم گیاه شناس انگلیسی (Dr. Artchinson) هوم را قسمتی از اِفِدرا Ephedra نوشته است در مقاله هوم از گیاههائی که حدس زده اند صحبت خواهیم داشت عجالةً در این جا متذکر میشویم که تاکنون بطور یقین نمی توانیم هوم را با یکی از گیاههای معروف در علم گیاه شناسی مطابق کنیم حکیم مؤمن در تحفة المؤمنین مینویسد «هوم‌المجوس گیاهی است ساقش یك عدد و باریك و صلب و گاش زرد و تیره و شبیه بیاسمین و برگش ریزه است و ظاهراً از جنس ارغوان زرد باشد و نزد بعضی بخور مریم است . . . . . » در جای دیگر مینویسد «مرادف هوم‌المجوس است مراده اسم فارسی هوم المجوس است» هوم آن طوری که نگارنده خشك آن را دیده ام گیاهی است بسیار کوچك ساقه های باریك و پرگره آن شبیه است بساقه رز در قطر و رنگ شبیه است بگاه گندم

۱۰ ۱۳۹۲۰ ۲۲۰۱۱۳۲۰ ۵۳۰۲۲۰۲۲۰۲۲

۹۱ درود .بمهر دارندهٔ دشتهای فراخ (و) هزارگوش و ده هزارچشم(دارنده)
توئی شایسته ستایش و برازنده نیایش درخان و مان مردمان توئی شایسته
ستایش و برازنده نیایش خوشابآن مردي که ترا براستی نثار آورد
هیزم در دست برسم در دست شیر در دست هاون در دست بادستهای

این گیاه را از ایران برای مراسم معابد پارسیان بهندوستان میآورند در اوستا غالباً مثبت این گیاه کوه بلند ذکر شده است بندهش در فصل ۱۴ فقره ۱۸ فشرده هوم را در خواص سرور و بزرگ کلیهٔ گیاهای دوائی خوانده است

استعمال هوم در مراسم مذهبی بسیار قدیم است اساسا شربت مسکری بوده پس از ظهور حضرت زرتشت کلیه قدیه خونین و استعمال شربت مسکر نزد ایرانیان باز داشته شده است هرچند که از هوم در هیچ جای گاتها سخنی نیست ولی پارتولومه نوشته است که در گاتها یسنا ۳۲ قطعه ۱۴ پیغمبر ایران استعمال شربت مُسکر را باز داشته است که در قطعه مذکور از صفت دورنوشه وارستر سخن رفته است یعنی دور دارنده مرگ همین صفت است که غالباً در اوستا از برای هوم آمده است هوی که امروز استعمال میکنند طوری نیست که احتمال مُسکر در آن برده شود و در قدیم هم نزد ایرانیان پس از زرتشت شربت مُسکری نبوده است پلوتارك نیز از استعمال این گیاه مثل قدیه در نزد ایرانیان صحبت میدارد از آنکه مراسم هوم پیش از زرتشت هم درمیان ایرانیان معمول بوده از خود اوستا بخوبی برمیآید در یسنا ۹ آمده است «در صبحگاهی فرشته هوم خود را بزرتشت ظاهر ساخت زرتشت از او پرسید نخستین کسی که در جهان مراسم هوم بجای آورد کیست هوم در پاسخ گفت ویونگهان نخستین بار هوم بفشرد و باو در عوض پسری مثل جمشید داده شد دومین ستاینده هوم آبتین است[1] در عوض فریدون باو عنایت شد سومین اثرط میباشد که در باداش دو پسر مثل اورواخشیه و گرشاسب باو بخشیده شد چهارمین پوروشسب است که در باداش پسري مثل تو زرتشت از او بوجود آمد»

مراسم هوم از مهم ترین مراسم مزدیسنا ست با آداب و شست و شوي مخصوصی با سرود اوستا در مقابل مجمر آتش پنج تا هفت ساعه از هوم تازه ای آب زوّر و شاخه کوچکی از اورورام (شاخه انار) در هاون با ترتیب مقرّره فشرده میشود و بآن اسم پراهوم میدهند در واقع پراهوم چند قطره آب است که چندین ساعت برآن اوستا خوانده اند میتوان گفت که بمنزلهٔ افخارستیا Eukharitia میباشد یا شرابی که در دین عیسی روح و خون مسیح در آن پنداشته میشود چنانکه در مقالهٔ مهر ذکر کردیم احتمال دارد که مراسم هوم در جزو آئین مهر برم رفته دراینجا بعدها بشراب بدیل یافته افخارستیا شده است !

---

۱ رجوع کنید بکتابهای ذیل Somacultus der Arier von Windischmann.
Le Zend Avesta par Darmesteter Vol. I p LXXVII.
Die älteste Iranische Religion von Justi in Preuss. Jahr. Bd. 83 S. 58, Nr. 7
Haug's Essays p 259.
Sacred Books of the East by West vol. XVIII. p. 164.
The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees by Jivanji Jamshedji Modi, Bombay, 1922 p 300—313.

وسلم إلى عبد الله ١٠:

٩ ١٣ وقال له: اذهب وتطهر في بركة سلوام. وذهب وتطهر ورجع بصيرا. ١٠ فقال له جيرانه والذين كانوا قبلا يرونه أنه أعمى: أليس هذا هو الذي كان يجلس ويستعطي؟ ١١ آخرون قالوا: هذا هو. وآخرون قالوا: إنه يشبهه. فقال هو: أنا هو. ١٢ فقالوا له: كيف انفتحت عيناك؟ ١٣ أجاب ذاك وقال: الإنسان الذي يقال له يسوع صنع طينا وطلى عيني وقال لي: اذهب إلى بركة سلوام واغتسل. فمضيت واغتسلت وأبصرت. ١٤ فقالوا له: أين هو ذاك؟ قال: لا أعلم. ١٥ أتوا بالذي كان أعمى قبلا إلى الفريسيين. ١٦ وكان سبت في اليوم الذي صنع فيه يسوع الطين وفتح عينيه. ١٧ فسأله الفريسيون أيضا كيف أبصر. فقال لهم: وضع طينا على عيني واغتسلت وأنا أبصر. ١٨ فقال قوم من الفريسيين: هذا الإنسان ليس من الله لأنه لا يحفظ السبت. وآخرون قالوا: كيف يقدر إنسان خاطئ أن يعمل مثل هذه الآيات؟ وكان بينهم انشقاق. ١٩ فقالوا أيضا للأعمى: ما تقول أنت عنه من حيث أنه فتح عينيك؟ فقال: إنه نبي. ٢٠ لم يصدق اليهود عنه أنه كان أعمى وأبصر حتى دعوا أبوي الذي أبصر. ٢١ وسألوهما قائلين: أهذا هو ابنكما الذي تقولان إنه ولد أعمى؟ فكيف يبصر الآن؟ ٢٢ أجاب أبواه وقالا: نعلم أن هذا هو ابننا وأنه ولد أعمى. ٢٣ وأما كيف يبصر الآن فلا نعلم. أو من فتح عينيه فلا نعلم. هو كامل السن فاسألوه. يتكلم عن نفسه. ٢٤ هذا قاله أبواه لأنهما خافا من اليهود. لأن اليهود كانوا قد تعاهدوا أنه إن اعترف أحد بالمسيح يخرج من المجمع. ٢٥ لذلك قال أبواه: هو كامل السن فاسألوه.

شسته باهاون شسته نزدیک برسم گسترده نزدیک هوم حاضر شده [1]
و با سرود (دعای) اهون و ئیریه [2] ❀

۹۲ باین دین شهادت داد اهورا مزدای پاك و وهومن و اردیبهشت و شهریور و سپندارمذ و خرداد و امرداد هم چنین (بآن) اعتراف نمودند امشاسپندان برطبق دستور دین اهورا مزدای نیك کنش ریاست روحانی نوع بشر را با و [3] برگذار نمود تا آنکه (او) ترا درمیان موجودات بزرگ جسمانی و روحانی و کامل کننده این بهترین مخلوق بشناسد ❀

۹۳ این چنین بشود که تو ای مهر دارنده دشتهای فراخ برای هر دو زندگانی آری برای هر دو زندگانی مارا پناه بخشی برای زندگانی جهان خاکی و برای آن زندگانی مینوی از آسیب دروغ پرست از (دیو) خشم [4] دروغ پرست از گروه لشکریان دروغ پرست که بیرق خونین بر افرازد از هجومهای (دیو) خشم آن (هجومهائی) که خشم مکار با همراهی ویذا تو [5] دیو آفریده برانگیزاند ❀

---

۱ در این فقره از لوازم عمده برای مراسم مذهبی اسم برده شده است هیزم در اوستا ایزمَ -- از برای سوزاندان در آتشدان شیر از برای آمیختن با زَوَر هاون از برای فشردن هوم میباشد از برسم در جای دیگر مفصل تر صحبت خواهیم داشت

۲ اهون وئیریه -- همان نماز و دعای معروف یتا اهو میباشد از برای معنی آن رجوع کنید بصفحهٔ ۶۱ بفقره ۲۳ از هرمزدیشت و گاتها ترجمه نگارنده صفحه ۱۰۰

۳ (او) باید راجع بمهر باشد

۴ خشم در اوستا آیشمَ -- دیو غضب و خشم است که رقیب سروش فرشته اطاعت قرار داده اند هیچ دیوی در اوستا شدیدتر و شریرتر از خشم تعریف نگردیده در گاتها شش بار از خشم اسم برده شده است در اوستا غالباً باسلحه خونین دارنده تعریف شده است در بندهش فصل ۲۸ فقره ۱۵ آمده که بدیو خشم هفت قوه داده شده تا با آنها سراسر موجودات را فنا تواند نمود

۵ ویذاتو -- دیو مرگ است معمولاً استوویذوتو -- گفته میشود در یسنا ۵۷ فقره ۲۰ و وندیداد ٤ فقره ٤۹ و وندیداد ۵ فقرات ۸ و ۹ از او اسم برده شده است (صفحه ۲۱۲ همین کتاب نیز ملاحظه کنید)

۹۴ ۵۴۰۱۶۰ ۵۰۶۰ ۶۲۵۲۰ ۶۱۲۱۲-۵۴۲۲۲۵۰۶۰۱ ۶۲۵۲۰

۹۴ این چنین بشود که تو ای مهر دارندهٔ دشتهای فراخ بمرکب های ما قوّت بابدان ما صحّت بخشی تاکه ما دشمنان را از دور کشف کنیم از هماوردان مدافعه نمائیم رقیبهای بداندیش کینه ور را بیك ضربت شکست دهیم برای فروغ و فرّش . . . . [1] ❀

(کردهٔ ۲۴)

۹۵ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . . [2] کسی که پس از فرو رفتن خورشید بپهنای (کره) زمین بدر آید دو انتهای این زمین فراخ کرُوی بعیدالحدود را بسوده آنچه درمیان زمین و آسمان است بنگرد ❀

۹۶ گرزی با صد کره (و) صد تیغه بدست گرفته (آن را) حواله کنان مردان را برافکند (این گرز) از فلز زرد ریخته شده از زر سخت ساخته شده است محکم ترین سلاحی است پیروزمند ترین سلاحی است ❀

۹۷ اهریمن بسیار تبه کار در مقابل او بهراس افتد (دیو) خشم مکار بد کنش در مقابل او بهراس افتد بوُشیَنْست [3] دراز دست در مقابل او بهراس افتد همه دیوهای غیر مرئی و دروغ پرستان وَرنَ در مقابل او بهراس افتند ❀

۹۸ (نکند) که ما خود را بمعرض مخاصمه مهر غضب آلود دارندهٔ دشتهای بهن اندازیم ای مهر دارنده دشتهای فراخ مبادا که تو غضب آلود بما ضربت

---

۱ فقرات ۴ — ۶ در این جا تکرار میشود

۲ مثل فقره ۷

۳ بوُشیَنْست [illegible] دیو خواب است در اشتادیشت فقره ۲ و وندیداد فرگرد ۱۱ فقره ۹ و فرگرد ۱۸ فقره ۱۶ نیز از او اسم برده شده غالباً دراز دست تعریف شده است در پهلوی و فارسی بوشاسب گویند در فرهنگهای فارسی نیز این کلمه ضبط شده بمعنی خواب ورؤیا گرفته اند

٤٠٠٠٠

فرود آوری کسی که از قوی‌ترین ایزدان کسی که از دلیر ترین ایزدان کسی که از چالاك‌ترین ایزدان کسی که از تند ترین ایزدان کسی که از پیروزمندترین ایزدانی است که در روی این زمین جلوه می کند او آن مهردارنده دشتهای فراخ
برای فروغ و فرش . . . . [1] ﷺ

(کردهٔ ۲۵)

۹۹ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . [2]
در مقابل او تمام دیوهای غیر مرئی و دروغ پرستان وَرِن بهراس افتند آن سرور مملکت آن مهر دارنده دشتهای فراخ سواره از طرف راست این زمین بهن کُروی بعیدالحدود بدر آید ﷺ

۱۰۰ از طرف راستش سروش نیك مقدس سوار است از طرف چپش رشن برومند بلند بالا سوار است گرداگرد از هرطرف (فرشتگان) آبها و گیاهها و فروهرهای پاکان میتازند ﷺ

۱۰۱ بآنان (بهمراهان) مهر صاحب اقتدار تیرهای یك اندازهٔ پیر عقاب نشانده ببخشد وقتی که او سواره بآنجائی رسد که ممالك پیمانشکنان (واقع است) نخست گرز باسب و مرد حواله کند بناگهان هر دو را بهراس در اندازد
اسب و سوار را هلاك کند ﷺ
برای فروغ و فرش . . . . [1] ﷺ

---

۱ فقرات ٤ — ٦ در این جا تکرار میشود
۲ مثل فقره ۷

(۲۶ ۰۴۲۳ ۰۲۶)

۱۰۲ ۲۲۵۲۳۰ ۲۲۵۲۳۰ ۲۲۵۲۳۰

(کرده ۲۶)

۱۰۲ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . [1]
کسی که سوار اسب سفید نیزه سر تیز چو به بلند و تیرهای دور زن با خود دارد آن یل جنگ آزمای چالاك ۞

۱۰۳ کسی که اهورا او را پاسبان و نگهبان سعادت کلیّه نوع بشر گماشت
کسی که پاسبان و دیده بان سعادت کلیه نوع بشر است
کسی که هیچ وقت بخواب نرفته زنده دل خلقت مزدا را حفظ میکند
کسی که هیچ وقت بخواب نرفته زنده دل خلقت مزدا را پاسبانی میکند برای فروغ و فرش . . . . [2] ۞

(کردهٔ ۲۷)

۱۰۴ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . [1]
کسی که دست‌های (بازوان) بسیار بلندش پیمانشکن را گرفتار سازد او را بگیرد اگرچه او در مشرق هندوستان باشد او را بر افکند اگر او در مغرب باشد اگر هم او در دهنه (رود) ارنگ باشد اگر هم او در مرکز این زمین باشد [3] ۞

۱۰۵ هم چنین مهر با بازوان (او را) احاطه نموده گرفتار سازد آن بی شرفی را که از راه راست منحرف شده است آن تیره ضمیر بی شرفی که با خود چنین می اندیشد آنچه زشت (از من) سرزد و آنچه دروغ گفته شد مهر نابینا نمی بیند ۞

---

۱ مثل فقره ۷
۲ فقرات ٤ — ٦ در این جا تکرار میشود
۳ رجوع کنید بمقاله رنگها ص ۲۲۲ — ۲۲۷

...ومنه ...ومنه ...ومنه

۱۰۶ اما من در خیال خود چنین تصّور میکنم که در جهان بشری نباشد که تا بآن اندازه بتواند بداندیشی کند که مهر مینوی قادر بنیك اندیشی است که در جهان بشری نباشد که تا بآن اندازه بتواند بدگوئی کند که مهر مینوی قادر بنیك گوئی است که در جهان بشری نباشد که تا بآن اندازه بتواند بدکرداری کند که مهر مینوی قادر بنیك کرداری است [1] ٭٭

۱۰۷ در جهان بشری نیست که بیشتر از عقل طبیعی بهره‌مند باشد بآن اندازهٔ که مهر مینوی از عقل طبیعی بهره منداست در جهان بشری نیست که تا بآن اندازه گوش شنوا داشته باشد مثل مهر مینوی تیز گوش که با هزار مهارت آراسته است
هر که را که دروغ گوید او می بیند مهرتوانا قدم بپیش گذارد آن قادر مملکت روان گردد از چشمان خویش نگاه زیبای دوربین روشن بر اندازد ٭٭

۱۰۸ که مرا خواهد ستود کیست که دروغ میگوید
کیست که مرا با ستایش نیك کیست که مرا با ستایش بد ستوده پندارد
بکه باید من جلال و شرف و صحت بدن بخشم منی که آن را بجای توانم آورد
بکه باید من ثروت آسایش بخشنده ارزانی دارم منی که آن را بجای توانم آورد
از برای که باید من اعقاب برازنده برُشد رسانم ٭٭

۱۰۹ بکه باید من بدون آنکه او در خیال آن باشد یك سلطنت قوی ارزانی دارم با آلات زیبا با لشکر بسیار سلطنت یك پادشاه قادر (که جمله را)

---

[1] یعنی بداندیشی و بدگوئی و بدکرداری بشر در مقدار بپایه نیك اندیشی و نیك گوئی و نیك کرداری مهر نخواهد رسید

۱۱۲ ۲۰-۱۰-۱۳۰۰ ۲۰-۱۰-۱۳۰۰ ۲۰-۱۰-۱۳۰۰

سر بکوبد یك (پادشاه) دلیر پیروزمند مغلوب نشدنی که مجازات مجرىٰ دارد که فوراً پس از حکم مجرىٰ گردد همان که او غضبناك فرمان آن صادرنماید هم چنین باین واسطه خاطر خسته و ناخوشنود مهر را تسکین بخشد برای خوشنوی مهر ❊

۱۱۰ بکه باید من منی که آن را بجای توانم آورد ناخوشی و مرگ و بکه فقر زجر دهنده بخشم از که باید من فرزندان برازنده را بیك ضربت هلاك سازم ❊

۱۱۱ از که باید من بدون آنکه او در خیال آن باشد سلطنت قوی را سلب نمایم با آلات زیبا با لشکر بسیار سلطنت یك پادشاه قادر را (که جمله را) سر بکوبد یك (پادشاه) دلیر پیروزمند مغلوب نشدني که مجازات مجرىٰ دارد که فوراً پس از حکم مجرىٰ گردد همان که او غضبناك فرمان آن صادر نماید که بدان واسطه خاطر خوشنود و شاد مهر را مکدّر میسازد برای ناخوشنودی مهر
براي فروغ و فرش . . . . [1] ❊

(کرده ۲۸)

۱۱۲ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . [2] ❊ کسی که سپر سیمین و زره زرین در بر کرده با نازیانه (گردونه) میراند آن سرور نیرومند دلیر و یل رزم آزما راههائي که مهر می پیماید از برای دیدن ممالکی که از او درآنجا خوب توجه میشود روشن است با دشتها پهن و ژرف و درآنجا چارپایان و مردمان آزاد در گردش اند ❊

---

۱ فقرات ٤ — ٦ در این جاتکرار میشود
۲ مثل فقره ۷

۱۴۸۶ ۰۰۰

۱۱۳ بشود که هر دو بزرگ مهر و اهورا بیاری ما آیند وقتی که از تازیانه صدای بلند برخیزد و از منخرین اسبها خروش برآید و تازیانه‌ها طنین براندازد و از زه کمانها تیرهای تیز پرتاب شود آنگاه پسران کسانی که بسختی زور نیاز نمودند کشته کشته و موکنده بخاك در غلطند ❀

۱۱۴ این چنین بشود که تو ای مهر دارنده دشتهای فراخ بمرکب‌های ما قوّت بابدان ما صحّت بخشی تاکه ما دشمنان را از دور کشف کنیم از هماوردان مدافعه نمائیم رقیبهای بداندیش کینه ور را بیك ضربت شکست دهیم [۱] برای فروغ وفرش . . . . . [۲] ❀

(کرده ۲۹)

۱۱۵ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . . [۳] تو ای مهر دارنده دشتهای فراخ تو ای سروری که با مان پت با ویس پت با زند پت با دهو پت با زرتشتوم مربوط هستی [۴] ❀

۱۱۶ (درجه) مهر (عهدومیثاق و وفا) بیست است میان دو همدوش (همسر) سی است میان دو همکار چهل است میان دو (نفر) از یك خانواده پنجاه است میان دو همنزل شصت است میان دو تن از پیشوایان هفتاد است میان شاگرد و آموزگار هشتاد است میان داماد و پدر زن نود است میان دو برادر ❀

۱۱۷ صد درجه است میان پدر مادر و پسر هزار درجه است میان دو مملکت (دوقوم) ده هزار درجه مهر برقرار است میان (پیروان) دین

---

۱ این فقره مثل فقره ۹۴ میباشد
۲ فقرات ٤ — ٦ در این جا تکرار میشود
۳ مثل فقره ۷
٤ راجع به مان پت و ویس پت و زند پت و دهو پت که یعنی بزرگ خانه و رئیس ده و بزرگ ناحیه و حاکم و شهریار ایالت است در پاورقی فقره ۱۷ شرح دادیم زرتشتوم کلمه پهلوی است بجای زرتشترو تم اوستائی یعنی مانند زرتشت عنوانی بوده که بزرگترین رئیس روحانی میداده اند بمنزلهٔ پاپ کاتولیکها بوده همان است که باسم مسمغان یا بقول یونانی مصمغان معروف است ری مرکز سلطنت روحانی وی بوده است (رجوع کنید بگاتها ص ۲۰)

...

(... ३०)

...

مزدیسنا [۱] این چنین پیروزی (مهر) داراست هر روز چنین خواهد بود ۵۵

۱۱۸ با ستایش بسین با ستایش پیشین من تقرب میجویم ما دامی که خورشید از بالای آن (کوه) بلند هرا طلوع کند و غروب نماید این چنین من خواستارم نیز ای سپنتمان که با ستایش بسین و با ستایش پیشین تقرب جویم برخلاف میل اهریمن نابکار
برای فروغ و فرش . . . . . [۲] ۵۵

(کردهٔ ۳۰)

۱۱۹ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . . [۳]
مهر را بستای ای اسپنتمان پیروان را بیاموز که از برای او مزدیسنان از چارپایان خرد و بزرگ از مرغهای پرنده که با شهپر پرواز کنند فدیه آورند ۵۵

۱۲۰ مهر حامی و پشتیبان همه مزدیسنان پاکدین است هوم نثار و نذر شده راباید زوت تقدیم نموده نیاز کند مرد پاك میتواند از زورّی که از روی دستور تهیه شده استفاده کند (بنوشد) و آنچنان سازد که مهر دارنده دشتهای فراخ کسی که او ستایشش را بجای می آورد خوشنود و آسوده خاطر شود ۵۵

۱۲۱ از او پرسید زرتشت چگونه باید ای اهورامزدا مرد پاکدین از زورّی که از روی دستور تهیّه شده است استفاده کند و آنچنان سازد که مهر دارندهٔ دشتهای فراخ کسی که او ستایشش را بجای می آورد خوشنود و آسوده خاطر شود؟ ۵

---

۱ مقصود این است که تا بچه اندازهٔ طبقات مختلف مردم باید نسبت بهمدیگر حقوق پاس بدارند و تا بچه اندازه نسبت بهمدیگر مهر و وفا مدیون هستند
۲ فقرات ٤ — ٦ در این جا تکرار میشود
۳ مثل فقره ۷

۱۲۲ ...

(۳۱ ...)

۱۲۳ ...

۱۲۴ ...

۱۲۵ ...

۱۲۲ آنگاه گفت اهورامزدا در مدت سه روز و سه شب باید آنان بدن خویش بشویند از برای کفّاره (گناهان) باید سی تازیانه آنان بخود به بسندند برای ستایش و نیایش مهر دارندهٔ دشتهای پهن در مدت دو روز و دو شب باید آنان بدن خویش بشویند از برای کفّاره (گناهان) باید بیست تازیانه آنان بخود به بسندند برای ستایش و نیایش مهر دارندهٔ دشتهای پهن کسی نباید از برای من از این زورها استفاده کند (بنوشد) در صورتی که او خود را از برای (سرودن) استوت یسنا ها [1] و ویسپرد قابل نشان نداد
برای فروغ و فرش . . . [2] ❀

(کردهٔ ۳۱)

۱۲۳ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . [3]
کسی که اهورامزدا او را در گرزمان (عرش) درخشان بستود ❀

۱۲۴ بازوان برای حفاظت (پاکدینان) گشوده آن مهر دارندهٔ دشتهای فراخ از گرزمان درخشان روان گردد کسی که گرداننده گردونه ایست زیبا و یکسان و برازنده با زینتهای گوناگون آراسته و زرین ❀

۱۲۵ این گردونه را چهار اسب سفید یکرنگ جاودانی که از آبشخور مینوی غذا می یابند میکشند سُمهای پیشین آنها از زر و سُمهای پسین از سیم پوشیده است و این (اسبها) همه یالبند و قلاده و یوغ بسته شده که بواسطه پیوستن بیك قلاب شکافدار خوب ساخته شده از فلّز قیمتی پهلوی هم می ایستند ❀

---

۱ استوت یسنا [illegible] یعنی آن یسناهائی که باید در هنگام عبادت و مراسم دینی سروده شود

۲ فقرات ۴ — ۶ در اینجا تکرار میشود

۳ مثل فقره ۷

۲۹۴ ۶۲۱۲۲۲۲۲ ۶۲۲۲۲۲

۱۲۶ از طرف راست او دادگرترین رشن مقدس میتازد کسی که بهترین مدافع است و از طرف چپ درستکردار چیستا میتازد [1] آن زَورْ نیار کننده مقدس که سفید و سفید بوش است و اُو یمنَ دین مزدیسنا [2]

۱۲۷ داموئیش اُو یمنَ [3] دلیر سواره بدر آید بصورت یك گراز که با دندانهای تیز از خود مدافعه کند یك (گراز) نر با چنگالهای تیز گرازی که بیك ضربت هلاك کند (گراز) غضبناکی که بآن نزدیك نتوان شد با صورت خال خال دار یك (گراز) دلیر چالاك تند تاز [4] از پی او (مهر) وآذر شعله‌ورو فر توانای کیانی میتازند [5] ❀

۱۲۸ در گردونه مهر دارندهٔ دشتهای فراخ هزار کمان خوب ساخته شده موجود است بسا از این کمانهای بزه آراسته از زه گوَسنَ (جانوری است) [6] ساخته شده است آنها (کمانها) سرُعت قُوّهٔ خیال پران بسرعت قُوّه خیال بسوي سردیوها پرتاب‌شود ❀

۱۲۹ در گردونه مهر دارنده دشتهای فراخ هزار تیر بپر کرکس نشاندهٔ ناوك زرین با سوفارهائی از استخوان خوب ساخته شده موجود است بسا از چوبه های آنها آهنین است آنها بسرعت قُوّه خیال پران بسرعت قُوه خیال بسوي‌سردیوها پرتاب شود ❀

---

۱ چیستا ۲ددهس یعنی دانش و معرفت و فرزانگی و اسم فرشته علم است بخصوصه با دین ۹ددهس یك جا نامیده شده است در یشت کوچك دین یشت ۱۳ بار چیستا با صفت درستترین تکرار شده است در فقره ۱۶ از سروش یشت هادخت نیز بآن بر میخوریم بسا با صفات مزدا آفریدهٔ و مقدس آمده است چنانکه در فقره ۲۴ از بسن ۲۲

۲ رجوع کنید بتوضیحات فقره ۹

۳ رجوع کنید بتوضیحات فقره ۹

۴ رجوع کنید بتوضیحات فقره ۷۰

۵ در این جا از آذر فرشته آتر (ددهد آتش) و از فرکیانی فرشته خورنگهه ۳دد۴ددس (خره) اراده شده چنانکه در فقره ۶۶ همین یشت نیز از فرکیانی فرشته شکوه و جلال سلطنت ایران اراده شده است در فقره ۲ از تشتر یشت و در فقره ۴ از رشن یشت نیز بهمین معنی است

۶ گوَسنَ ۹ددهس فقط همین یك بار این کلمه در اوستا دیده میشود بارتولومه احتمال داده که آن یك جانور مخصوصی بوده که از زه آن زه کمان میساخته‌اند دار مستر آن را روده گاو دانسته است همچنین کانگا

۱۳۰ ۱ ۸۵۰۱۰۳۵۰۸۵۰ ۳۰۹۰ ۵۳۰۸۵۰۱۰۸۵۰ ۱۰۸۵۰۳۵۰۸۵۰ ۱۰۸۵۰۳۵۰۸۵۰ ۱۰۸۵۰۳۵

۱۳۰ در گردونه مهر دارنده دشتهای فراخ یك هزار نیزه تیغه تیز خوب ساخته شده موجود است آنها بسرعت قوّهٔ خیال پران بسرعت قوّهٔ خیال بسوی سر دیوها پرتاب شود

در گردونه مهر دارنده دشتهای فراخ یك هزار تبرزین (چکش) [1] دو تیغه پولادین خوب ساخته شده موجود است آنها بسرعت قوّه خیال پران بسرعت قوّه خیال بسوی سر دیوها پرتاب شود ۵۵

۱۳۱ در گردونه مهر دارنده دشتهای فراخ یك هزار خنجر دوسره خوب ساخته شده موجود است آنها بسرعت قوّهٔ خیال پران بسرعت قوّهٔ خیال بسوی سر دیوها پرتاب شود

در گردونه مهر دارنده دشتهای فراخ یك هزار گرزه [2] آهنین خوب ساخته شده موجود است آنها بسرعت قوّهٔ خیال پران بسرعت قوّهٔ خیال بسوی سر دیوها پرتاب شود ۵۵

۱۳۲ در گردونه مهر دارنده دشتهای فراخ گرز زیبای سبك پرتاب با صد گره و صد تیغه موجود است (که آن را) حواله کنان مردان را برافکند (این گرز) از فلز زرد ریخته شده از زر سخت ساخته شده است محکم ترین سلاحی است پیروزمند ترین سلاحی است آن بسرعت قوّهٔ خیال پران بسرعت قوه خیال بسوی سر دیوها پرتاب شود ۵۵

۱۳۳ پس از کشتن دیوها پس از برانداختن پیمانشکنان مهر دارنده دشتهای پهن سواره از بالای (کشور) ایرزهی (و) سوهی بگذرد از بالای

---

۱ کلمه ای که به تبرزین ترجمه کردیم در متن چکوش ۳سوه۵۵س آمده است معلوم میشود که چکش در قدیم یکی از آلات جنگ بوده است

۲ کلمه ای که بگرزه ترجمه کردیم در متن گدا ۵۵۳۵س آمده است ظاهراً یك گرزی بوده که می انداخته اند گرز معمولی در اوستا وَزْرَ ۵۵۳۵۵ میباشد که همیشه گره دار و تیغه دار تعریف شده است چون الحال در فارسی اسمی از برای گرزی که می انداخته اند نداریم یعنی که نگارنده در جائی بچنین اسمی برنخورده ام از این جهت از برای امتیاز اولی را بگرزه و دومی را بگرز ترجمه کردم مسلم است که گرزه در فارسی بدون هیچ فرقی همان گرز است رجوع کنید به The Arms of the Ancient Persians by Jackson p. 111

...

(...ाध्याय ३२)

...

فَرَدَدْ فشوْ (و) وِیدَدْ فشوْ از بالای وَاُورو بَرِشتی (و) واُورُوجَرِشتی
و از بالای این کشور درخشان خونیرثَ [۱] ❀

۱۳۴ براستی اهرمن بسیار تبه کار بهراس افتد براستی (دیو) خشم مکاربدکنش بهراس افتد براستی بوُشیَنستَ درار دست بهراس افتد [۲] براستی همه دیوهای غیر مرئی و دروغ پرستان وَرِنَ بهراس افتند ❀

۱۳۵ (نکند) که ما خود را بمعرض مخاصمه مهر غضب آلود دارنده دشتهای پهن اندازیم ای مهر دارنده دشتهای فراخ مبادا که تو غضب آلود بما ضربت فرود آوری کسی که از قوی‌ترین ایزدان کسی که از دلیرترین ایزدان کسی که از چالاک‌ترین ایزدان کسی که از تندترین ایزدان کسی که از پیروزمندترین ایزدانی است که در روی این زمین جلوه می‌کند او آن مهر دارنده دشتهای فراخ [۳]

❀ ۴ . . . .
برای فروغ و فرش

(کردهٔ ۳۲)

۱۳۶ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . [۵]
کسی که بگردونه‌اش اسبهای سفید بسته شده بوسیلهٔ چرخهای زرین کشیده میشود و با سنگهای فلاخن درخشان (روان) او زورهای تیاز شده را بمنزل خود می آورد ❀

۱۳۷ خوشا باین مرد پیشقدم ای زرتشت پاك چنین گفت اهورامزدا بآن (مردی) که از برای او زوت [۶] مقدسی از میان مردمان تعلیم یافته و کلام ایزدی

---

۱ رجوع کنید بتوضیحات فقره ۱۰
۲ رجوع کنید بتوضیحات فقره ۹۷
۳ این فقره مثل فقره ۹۸ میباشد
۴ فقرات ۴ — ۶ در این جا تکرار میشود
۵ مثل فقره ۷
۶ رجوع کنید بتوضیحات فقره ۸۹ بکلمه زوت

...

(... ۳۳)

...

پزیرفته پیش برسم گسترده با ذکر (اسم) مهر عبادت ایزدی بجای می آورد مستقیماً مهر بخانه چنین مرد پیشقدمی نزول کند اگر او برای رضای خاطر مهر فرمانش را بموقع اجرا گذارد و حکمش را اطاعت کند ۵۵

۱۳۸ بدا باین مرد پیشقدم ای زرتشت پاك چنین گفت اهورامزدا بآن (مردی) که از برای او زوت تا مقدسی تعلیم نیافته و کلام ایزدی نپذیرفته در پیش نیاز برسم جای گیرد اگرچه او برسم بسیار بگستراند و مدتی طولانی یسنا بسراید ۵۵

۱۳۹ اهورامزدا را خوشنود نسازد نه سایر امشاسپندان را نه آن مهر دارندهٔ دشتهای فراخ را کسی که مزدا را حقیر بشمرد سایر امشاسپندان را حقیر (بشمرد) آن مهر دارنده دشتهای فراخ را حقیر بشمرد دات را (قانون را) و رشن را آن رشن فزاینده جهان و بالنده جهان را حقیر (بشمرد)
۵۵ ۱
برای فروغ و فرش . . . . .

(کردهٔ ۳۳)

۱۴۰ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . ۲
ای اسپنتمان من مهر را میستایم آن نیک نخستین دلیر مینوی بسیار رحیم بی نظیر بلند مقام نیرومند دلاور یل رزم آزما را ۵۵

۱۴۱ آن پیروزمندی که یک سلاح خوب ساخته شده با خود دارد کسی که درظلمت پاسبان فریفته نشدنی است درمیان زورمندان زورمند ترین است

---

۱ فقرات ۴—۶ در این جا تکرار میشود
۲ مثل فقره ۷

٢٠٠٠ ٢٠٠٠ ٢٠٠٠

درمیان دلیران دلیرترین است درمیان بخشندگان داناترین است
آن پیروزمندی که از اوست فرکسی که هزارگوش ده هزار چشم و
ده هزار دیده بان دارد آن (مهر) نیرومند دانای فریفته نشدنی
برای فروغ و فرش . . . . . [1]

(کردهٔ ۳۴)

۱۴۲ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از
کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزارگوش است . . . [2]
کسی که ترکیبهای گوناگون خلقت خرد مقدس را (سپنتا مینو را)
در بامداد ظاهر سازد آن ایزد سترگ نیک کنش بمحض آنکه او پیکر
خود را مانند ماه بدرخشاند [3]

۱۴۳ چهره اش مانند ستاره تشتر میدرخشد گردونه اش را ای اسپنتمان آنکه
درمیان مخلوقات زیباترین و هیچ وقت بخطا نرود میگرداند من آن
(گردونه را) که خرد مقدس آفریدگار ساخت میستایم آن (گردونه)
با زینت ستارگان آراسته مینوی ساخته (مهر را) که ده هزار دیده بان
دارد آن نیرومند از همه چیز آگاه فریفته نشدنی
برای فروغ و فرش . . . . . [1]

(کردهٔ ۳۵)

۱۴۴ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از کلام
راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . [2]
مهری که در گرداگرد مملکت است ما میستائیم مهری که درمیان مملکت
است ما میستائیم مهری که درمملکت است ما میستائیم مهری که در

---

۱ فقرات ٤ — ٦ در این جا تکرار میشود
۲ مثل فقره ۷
۳ یعنی آنچه در شب در پرده ظلمت پیچیده غیر مرئی است در روز از روشنائی مهر دیده میشود

.....

.....

.....

بالای مملکت است ما میستائیم مهری که در پائین مملکت است ما میستائیم
مهری که در پیش مملکت است ما میستائیم مهری که در پشت مملکت
است ما میستائیم ❀

۱۴۵ مهر (و) اهورای بزرگ فنا ناپذیر مقدس را ما میستائیم ستارگان و
ماه و خورشید را نرد گیاه برسم و آن مهر را که سرور سراسر ممالک
است ما میستائیم
برای فروغ و فرش . . . . . ❀ ۱

۱۴۶ یتا اهو . . . . . .
درود میفرستم بمهر دارنده دشتهای فراخ و برام کشت زار خوب بخشنده
اشم وهو . . . . . .
اهمائی رئسچه . . . . . ❀ ۲

---

۱ فقرات ٤ — ٦ در این جا تکرار میشود

۲ رجوع کنید بفقره ۳۳ از هرمزد یشت

در انجام مهر یشت بی فائده نیست که قارئین را از انتشار کتاب جدیدی راجع بمهر اطلاع دهیم این کتاب بزرگ موسوم به (خورشید و مهر در اوستا) تألیف دانشمند آلمانی استاد هرتل میباشد که چند ماه پیش از این ازطبع خارج شده و پس از اتمام مهریشت و مقاله آن بدست نگارنده رسیده است اینک که موقع استفاده از مطالب آن گذشت ذکر اسم آن را در این جا غنیمت میشمریم تا بعد ها درجای دیگر توفیق استفاده از آن روی دهد

Die Sonne und Mithra im Avesta von Johannes Hertel, Leipzig 1927.

آذر

بیک هفته بر پیش یزدان بُدند مهندار کآتش پرستان بُدند
که آتش بد انگاه محراب بود پرستنده را دیده پُر آب بود

فردوسی

آتش بطور عموم

چون در طیّ مقالات و ترجمه یشتها غالباً از آتش سخن رفت لازم آمد که شرحی در خصوصی آن نگاشته آید آتش یا آذر از روزگاران بسیار کهن تا بامروز توّجه کلیّه اقوام روي زمین را بخود کشیده هرکس بشکلی و عنوانی آن را ستوده معزّز و محترم میدارد ترّقیات دنیا از پرتو این عنصر است موُجد و مولّد و محرك بُخار و الیکتریک و گاز و کشتی و راه آهن و کارخانه و کلیّه صنایع یعنی آنچه که ممالک متمدن را باین پایه رسانید همین آتش است امروز در روی زمین خوش بخت ملّتی است که در خاك او موّاد سوختنی یعنی چشمه نفت و معدن زغال سنگ زیاد باشد آن کاری که در عالم بالا از خورشید بر آمده ظلمت شب را برطرف میسازد و بواسطه حرارت خود رستنی‌ها مثل حبوبات و میوه ها را برای تغذیه ما صبح میدهد همین کارها بتوسط آتش در روی زمین انجام میگیرد در شب چراغ هدایت ما و در روز طباخ غذای ماست و باید نیز بنظر داشت که در سرمای زمستان در فصلی که کیتی دچار چنگال دیو افسردگی و پژمردگی است آتش یگانه رهاننده نوع بشر است بهمین ملاحظه جشن سده را که ذکرش بیاید در دهم بهمن ماه یعنی تقریباً در وسط زمستان قرار داده اند تا باوجود باد سرد و برف ویخ و تگرگ بهتر بارزش آذر برخورند

گذشته از این فوائد معمولی نیاکان ما در پارینه فائده دیگری نیز از این عنصر داشتند که بنظر ما امروز عجیب میآید و آن این است که بواسطه آن یک قسم تلگراف بي سیم ساخته بودند بنا بفرمان شاهنشاه هخامنشی

خشیارشا (۴۸۵—۴۶۵ پیش از مسیح) از شوشتر و همدان دو پایتخت بزرگ تا بسرحدّ ممالک وسیعه ایران برجهای بسیار بلند بفاصله های معین ساختند و در بالای آنها پاسبانان گماشته تا در شبها بواسطه شعله آتش و حرکات و علائم مخصوص و معیّنی که بآن میدادند از این برج ببرج دیگر وقایع مُهِم دورترین حدود مملکت را بمراکز میرسانیدند هر خاکی که بتصرف ایران در میآمد فوراً در آنجا از همین برجها برپا میکردند در سال ۴۷۹ پیش از مسیح وقتی که سپهبد ایران ماردونیا آتن پایتخت یونان را فتح نمود در شب همان روز به سارد پایتخت لیدی (Lydie) بشاهنشاه که در آنجا اقامت داشت خبر رسید [1] در شاهنامه و در یادگار زریران نیز آمده که بواسطه آتش افروزی در بالای کوههای بلند لشکریان را بگرد آمدن و مُهیّای حرکت شدن خبر میداده اند

بملاحظه آنکه درمیان عناصر آتش لطیف تر و زیباتر و مفیدتر است بخصوصه توجّه اقوام روی زمین را بخود جلب نموده است در ادیان آریائی مثل برهمنی و زرتشتی و بودائی چنانکه در مذاهب سامی مثل یهودی و عیسوی و اسلام حتیٰ نزد بت پرستهای افریقا آتش دارای اهمّیت مخصوصی است دانشمند المانی (شفتلوویتز) در کتاب گرانبهای خود موسوم به (آئین قدیم ایران و یهودیت) [2] مقاله بسیار مفیدی در این مبحث نوشته نشان میدهد که چگونه ملل دنیا از نژادهای سفید و سرخ و زرد و سیاه در اروپا و امریکا و آسیا و افریقا آتش را می ستایند متمدّن ترین ملل اروپا با وحشی ترین قبایل افریقا در ستودن این عنصر با همدیگر شرکت دارند بخصوصه کتابی که اخیراً یکی از فضلای هندوستان موسوم به رضوی منتشر ساخته و مدلل میدارد که پارسیان اهل کتاب هستند بسیار قابل توجه است از صفحه هفت ببعد این کتاب که موسوم است به (پارسیان اهل کتاب اند) از آتش و فروغ صحبت میدارد که

1 Das Feuer, Eine Culturhistorische Studie von Gustav Lindner S. 26

2 Die Altpersische Religion und das Judentum von Scheftelowitz, Giessen 1920 S. 66—78

چگونه آنها مکرراً در تورات و قرآن ستوده شده است [1] در این مقاله ما فقط از این عنصر آنچه راجع بایران است صحبت میداریم راجع بسایر ممالک و اقوام هر که خواهد بکتب مذکور رجوع کند و از ذکر مبسوط و مشروح آن نیز باید صرف نظر کنیم و بگوشه و کنار مسئله بپردازیم چه از آن در اوستا و کتب مذهبی باندازه ای صحبت شده که در چند صفحه نمی توان کلیّه مطالب راجع بآن را فرا گرفت همینقدر که یک نظر اجمالی ازآن بهمرسانیده بتوانیم بمعانی فقراتی که در پشتها از آن یاد شده پی بریم اکتفاء خواهیم کرد آتش مثل همه عناصر و کلیّه چیزهائی که از قبل آن فائده ای بانسان میرسد در مزدیسنا ستوده و در نزد ایرانیان قدیم و حالیّه نزد زرتشتیان محترم بوده و هست قطع نظر از اقوام سامی این عنصر از زمان بسیار قدیم نزد طوایف هند و اروپائی مقدس بوده بخصوصه نزد آریائیها یعنی هندوان و ایرانیان بیشتر مورد توجه گردیده است نظر باینکه در آئین مزدیسنا آنچه آفریده اهورامزداست باید ستوده و معزّز باشد ایرانیان بآذر بستگی مخصوصی پیدا کرده اند و آن را موهبت ایزدی دانسته شعله اش را یادآور فروغ رحمانی خوانده اند و آتشدان افروزان را در پرستشگاهان بمنزلهٔ محراب قرار داده اند در ریگ وید هندوان و در اوستای ایرانیان اسم پیشوای دینی هردو دستهٔ از آریائیها اثرون سانسکریت میباشد یعنی آذر بان و آن کسی است که از برای پاسبانی آتش گماشته شده چنانکه وستالیس Vestalis در رُم قدیم دختری بوده پاکدامن و دانا و از خانواده شریف بنگهبانی و زنده داشتن آتش مقدس در معبد وستا Vesta موظف بوده است در مدت خدمتش که سی سال بوده با یستی پاکدامن بسر برد و نگذارد آتش مقدس که پشتیبان دولت رُم تصوّر میشده خاموش گردد [2] در نزد هندوان اگنی Agni اسم آتش و اسم پروردگار آن است اما ایرانیان باین عنصر و بفرشته موکّل آن آتر سانسکریت نام نهاده اند در فرس هخامنشی نیز آتر میباشد در پهلوی آذر گفته اند لغت آثورنان که در

1 Parsis: A People of the Book by Rezwi Calcutta 1928 P. 7

2 رجوع کنید به Mythologie der Griechen und Römer von Otto Seemann Leipzig 1910 S. 72—76

رسی ضبط و بمعنی طبقه پیشوایان دینی است از همین کلمه است
سی نیز از همین ریشه است آتش هیئت دیگری است از آن و در
آمده است این کلمه با کلمات دیگری ترکیب یافته یک دسته از اسامی
ن قدیم را تشکیل داده بخصوصه در فروردین یشت فقره ۱۰۲
این قبیل اسامی بر میخوریم که از مقدسین بوده و بفروهرها یشان
اده شده است از آن جمله است آتربات [illegible] که در پهلوی
فارسی آذرباد شده است بزرگترین و مهمترین ایالت ایران
طن اصلی پیغمبر ایران حضرت زرتشت دارای همین اسم است آتربات
ین یونانی آتروپاتس سلسله خشترپاون (ساتراپ) که پیش از اسکندر
بعد از او نیز در آنجا حکمرانی داشتهٔ اسم خود را بقلمرو امارت
ه اتربانکان (آذربایجان) نامیده اند [1] در این جا نیز متذکر میشویم
ی یکی از لهجات ایران بوده مثل مازندرانی و گیلکی و سمنانی
ی که پیش از استیلای مغول در آذربایجان متداول بوده است
تیم از زمان بسیار کهن آتش میان آریائیها بخصوصه مقدس
نظر از کتابها که قدمت آن بعقیده نگارنده تا بهزار سال پیش از مسیح
جزو آثار قدیم ایران در اسحلق آوند در جنوب بهستان (بیستون)
د مادها (مدها) مانده که قدمت آن بقرن هشتم پیش از مسیح
ال نقش مذکور موسوم است بدکان داود و آن قبری است در بدنه
ه شده نقش آن عبارت است از یك ایرانی که در مقابل آتش
ت

قرون بعد هم در آثار پادشاهان هخامنشی در فارس می بینیم که پادشاه
تشدان ایستاده است در روی مسکوکات عهد هخامنشی نقش آتشکده
د در دورهٔ ساسانیان آتشدان علامت ملی گردیده در روی سکه های
این سلسله نقش شده است هنوز هم در ایران میان مسلمانان اثراتی
ن باقی مانده در شب چهارشنبه آخر سال در خانه و بازار و کوچه

[1] معجم‌البلدان یاقوت نیز بکلمه آذربیجان ملاحظه کنید

آتش می افروزند و از روی آن میگذرند و همیشه وقتی که چراغ روشن شده بی اختیار بآن سلام و تعظیم میکنند و قسم (بسوی سلیمان) که مقصود شعله آتش یا چراغ است بسیار معمولی است

اخبارات مورخین قدیم

یونانیان از قدیم بستگی ایرانیان را بآتش میدانسته‌اند مگر آنکه از برای آنان چنانکه مکرراً در طی مقالات گفتیم ممکن نبوده که مقصود ایرانیان را از محترم داشتن آتش بدانند چیست بناچار آذر ایزد ایرانیان را مثل الاهه آتش هستیا (Hestia) یونانی که بعدها در رُم وستا (Vesta) نامیده شده تصّور نموده‌اند هرودُت و کزنفون (Xenophon) و دیوژنس لِرتوس (Diogenes Laertes) و دینون (Dinon) مینویسند که آتش و آب شکل برخی از پروردگاران ایران است ماکسیموس تیروس (Maximus Tyrus) نیز ذکر میکند که آتش صورت خدای ایرانیان است همان دیوژنس لِرتوس که گفتیم آتش را پروردگاری پنداشته در جای دیگر مینویسد که مغ ها بکلی بضد عقیده کساني هستند که بپرورد گاران مُذکّر و مؤنث قائل اند هرودُت مینویسد که نزد ایرانیان سوختن لاشه در آتش گناه است استرابون نیز این خبر را ذکر نموده می‌افزاید که بعقیده ایرانیان بآتش نَفَس رسانیدن جُرمی است هرودت و کزنفون هر دو ضبط کرده‌اند که ایرانیان برای آتش فدیه می‌آورند استرابون از این فدیه اسم برده میگوید که چوب خشك و روغنی که بروی آن میپاشند فدیه ای از برای آتش است ماکسیموس تیروس نیز همین فدیه را از طرف اثربانان بآذر تقدیم میکند کورتیوس (Curtius) مینویسد سوگندی که ایرانیان در مقابل آتش یاد میکنند بسیار اهمّیت دارد بقول کزنفون در اعیاد رسم است که آتش را در آتشدانها گردش میدهند باز کورتیوس ذکر میکند که آتش در آتشدانهای نقره در وقت جنگ در سر لشکریان حرکت داده میشود و داریوش سوم در اربلا (Arbela) از خورشید و مهر و آذر استغاثه نموده که لشکریانش را دلیر ساخته باسکندر غلبه کنند [1]

---

1 رجوع کنید به Die Religion und Sitte der Perser und übrigen Iranier nach den Griech. u. Römi. Quellen von Rapp S. 73—74

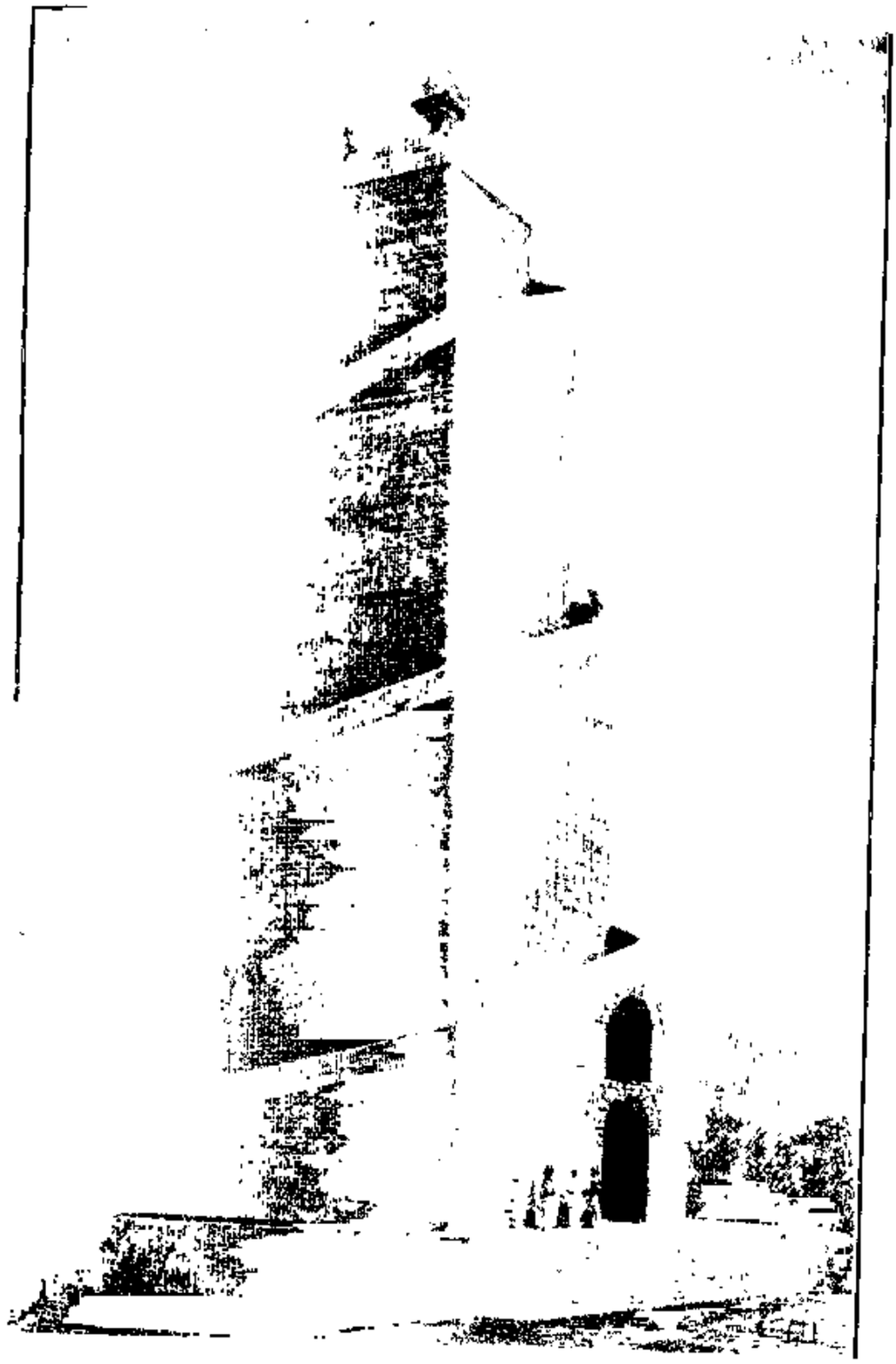

آتشگاه فیروزآباد (گور) در وقت آبادی ظاهراً از بناهای اردشیر بابکان است

رجوع کنید به Perse Ancienne par Flandin et Coste Texte p. 36-45

وبه L'Art Antique de la Perse par Dieulafoy, IV Partie p. 79-84

آنچه مورّخین قدیم راجع بآتش نقل کرده اند مطابق آئین مزدیسناست و هنوز هم پیروان این دین همان احترامات کهن را از عنصر مقدس منظور میدارند در آتشکده یا آتشگاه و درمهر و آذران و آتش بهرام آتش همارہ روشن و شعله‌ور است قریب بیقین است که آتش پرستشگاهان زرتشتیان ایران و پارسیان هندوستان که در وقت مهاجرت از ایران بهندوستان با خود همراه آورده اند همان آتشی است که در عهد ساسانیان در ایران مشتعل بوده است امروز نیز مانند پارینه بخار دهن و نفس بآتش نمیرسانند موبدان در پرستشگاهان در وقت سرودن اوستا در مقابل آتشدان پنام که ذکرش گذشت پیش دهان می‌آویزند تا نفس بعنصر مقدس نرسد بهمین ملاحظه است که سیگار و قلیان کشیدن نزد زرتشتیان نارواست اگر کسی مرتکب چنین جُرمی شود در انظار خوش‌نما نیست هم‌چنین گذشته از آتش معابد از آتش معمولی خانه نیز که از برای طبخ غذا وشست وشو وغیره بکار میرود احترامائی منظور میدارند یعنی که آن را بکثافاتی نمی‌آلایند هیچ شکی نیست که آریائیها در قدیم مردگان خود را در آتش میسوزانیده اند چنانکه هندوان از زمان بسیار قدیم تا بامروز آتش انبوهی افروخته در آن نفت یا روغنی پاشیده مردگان خود را در آن میسوزانند و خاکسترش را بآب میدهند لابدُ ایرانیان هم در این عادت با هندوان شرکت داشته اند چنانکه کلمه دخمه که در اوستا دَخمَ وسطهه و در پهلوی دخمك گویند بمعنی داغگاه است یعنی محّلی که مردگان را میسوزانند چه ریشه این کلمه که دگ باشد بمعنی سوزانیدن است وکلمه داغ از همین ماده است از خود اوستا هم مفهوم میشود که در قدیم ایرانیان لاشه مردگان را میسوزانیده اند چه بسا در وندیداد از جرُم سوختن لاشه در آتش سخن رفته و تکلیف دینداری که خود دیده مرده را در آتش میسوزانند معّین شده است فردوسی در شاهنامه هم باین عادت قدیم اشاره کرده گوید

همی هرکسی هرسو آتش فروخت یکی خسته بست و یکی کشته سوخت [1]

---

[1] شاهنامه چاپ ترنر مکان ص ۲۱۰۶

مُسلّم است که این عادت بسیار قدیم ایران بوده است گذشته از مندرجات اوستا بواسطه خبر هرودُت نیز که ذکرش گذشت میدانیم که در قرن پنجم پیش از مسیح سوختن لاشه در آتش نزد ایرانیان گناه بوده است نگفته خود پیداست که هرودت در همانجائی (کتاب ۳ فقره ۱۶) که از مقدس بودن آتش نزد ایرانیان صحبت داشته وبعد دومین پادشاه هخامنشی کمبوجیا را متّهم ساخته که در مصر لاشه فراعون امازیس Amasis را از گور بیرون کشیده پس از انواع زجرها فرمان داد تا او را بسوختند افسانه ایست که از هرحیث مخالف عادت و آئین ایرانیان قدیم است و کشف شدن خطوط قبطی در مصر نیز سلوك کمبوجیا را در آن سرزمین برخلاف مندرجات هرودت شرح میدهد

آتش در اوستا

آذر ایزد در اوستا غالباً پسر اهورامزدا خوانده شده است از این تعبیر خواسته اند عُلّو مقام او را برسانند چنانکه سفندارمذ را که فرشته مُوکل زمین است نظر بفائده آن دختر اهورامزدا نامیده‌اند در یسنا ۲۵ فقره ۷ آمده است «آذر پسر اهورامزدا را ما میستائیم ترا ای آذر مقدس و پسر اهورامزدا و سرور راستی ما میستائیم همه اقسام آتش را ما میستائیم» در فقرات ٤٦ — ٥٠ از زامیاد یشت ایزد آذر رقیب اژی دهاك (ضحاك) شمرده شده است که از طرف سپنت مینو بضدّ ضحاك برانگیخته شده تا وی را از رسیدن بفر یعنی فروغ سلطنت باز دارد در یسنا ۳٦ (هفت‌ها) فقره ۱ آذر میان پروردگار و بندگان واسطه تقرّب بدرگاه ایزدی قرار داده شده است در فقرات ۷۷ — ۸۷ از فروردین یشت آمده است «وقتی که اهریمن بضدّ آفرینش نیك راستی (اشا) قیام نمود وهومن و آذر از پی یاری برخاسته خصومت اهریمن نابکار را در هم شکستند بطوری که اهریمن نه توانست بجهان راستی آسیب زده آب را از جریان و گیاه را از نموّ باز دارد» سراسر یسنا ٦۲ در ستایش آذر میباشد آتش نیایش که نماز مخصوص آتش است از یسنای مذکور و از فقره ۹ از سیروزه استخراج شده است چنانکه در آغاز این مقاله گفتیم در تمام قطعات اوستا مکرراً از آذر یاد شده است

برای اختصار فقط بذکر چند فقره دیگر اکتفاء میکنیم چون آذر در مزدیسنا از بزرگترین نعم ایزدی بشمار و او برای سود و بهرهٔ انسان از عالم بالا بسوی جهان خاکی فرستاده شده است لاجرم آن را از ضرر و آسیب رسانیدن نیز عاری دانسته اند در فرگرد ۵ از وندیداد در فقره ۹ آمده است «ای آفریدگار جهان ای پاك آیا آتش انسان را میکشد؟ آنگاه اهورامزدا در پاسخ گفت آتش انسان را نمیکشد بلکه دیو مرگ استو ویذوتوُ (𐬯𐬌𐬙𐬀𐬵𐬎) او را بسته و دیو (وَیه) 𐬬𐬀𐬌𐬎 او را این چنین بسته همی راند آنگاه آتش تن و جانش را بسوزاند در این صورت بخت و قسمت در انجام دادن زندگانی وی ذیمدخل است» در فقره پیش همین فرگرد بعینه همین سئوال در خصوص آب شده است باز جواب منفی است دیو مرگ و بخت شخص آدمی کش است نه آب و آتش در صورتی که باد هم که یکی از عناصر و در مزدیسنا ستوده و محترم است باندازه آتش و آب معصوم قرار داده نشده است بلکه دو قسم باد تشخیص داده اند بادی که خوب و سود بخشنده است ستوده و باد موذی و مضر نکوهیده است در رام یشت در فقره ۵ آمده است «ای باد آنچه از تو از طرف سپنت مینو (خرد مقدس) است ما میستائیم» باز برای رفع اشتباه و خارج نمودن باد موذی مکرراً در فقره ۵۷ همین یشت آمده است «ای باد بآن قسمتی از تو که از طرف سپنت مینو است ما تعظیم نموده درود میفرستیم»

در یسنا ۱۷ فقره ۱۱ پنج قسم آتش تشخیص داده شده و بهر یك جداگانه درود فرستاده شده است از این قرار

(۱) 𐬨𐬁𐬭𐬌𐬎𐬌 𐬯𐬀𐬌𐬎𐬀𐬵𐬀𐬴𐬀𐬵𐬀𐬴𐬀𐬵𐬀𐬴𐬀𐬵𐬀𐬴

(۲) 𐬬𐬀𐬵𐬀𐬴𐬀𐬵𐬀𐬴𐬀𐬵𐬀𐬴𐬀𐬵𐬀𐬴

(۳) 𐬀𐬎𐬬𐬀𐬵𐬀𐬴𐬀𐬵𐬀𐬴𐬀𐬵𐬀𐬴𐬀𐬵𐬀𐬴

(۴) 𐬬𐬀𐬵𐬀𐬴𐬀𐬵𐬀𐬴𐬀𐬵𐬀𐬴𐬀𐬵𐬀𐬴

(۵) 𐬯𐬌𐬥𐬌𐬵𐬀𐬴𐬀𐬵𐬀𐬴𐬀𐬵𐬀𐬴𐬀𐬵𐬀𐬴

در تفسیر پهلوی این فقره این پنج قسم آتش بحسب ترتیب این طور معنی شده است نخستین که به بلند سوت (بزرگ سود) ترجمه گردیده در توضیحات اسم عمومی آتش بهرام خوانده شده است دومین آتشی است که در کالبد انسانی است یا بعبارت دیگر حرارت غریزّیه است سومین آتشی است که در رستنی‌ها و چوبها موجود است چهارمین آتش برق است همان آتشی است که از گرز نشتر ایزد شراره کشیده دیو (سپینچکر) را هلاك نمود (بصفحه ۳۳۰ ملاحظه شود) پنجمین آتشی است که در گرزمان (عرش) جاویدان در مقابل اهورامزدا افروخته است در فصل ۱۷ از بندهش که مخصوصاً از آتش صحبت میدارد همین پنج قسم آتش یاد شده است مگر آنکه در قسم اولی و پنجمی با تفسیر پهلوی اوستا فرقی دارد باین معنی که بقول بندهش برزی سونگ آتشی است که نزد اهورامزدا افروزان است و سپنیشت آتشی است که در روی زمین بکار برند و از آن است آتش بهرام در فصل ۱۱ از زاد سپرم نیز از این پنج قسم آتش یاد شده است

فر یا خره

خلاصه و جوهر آتش در اوستا موسوم است به خوارنگهه ۳ـلاا‌ـوه که در فارسی خرّه یا فر کوئیم آن عبارت است از فروغ یا شکوه و بزرگی و اقتدار مخصوصی که از طرف اهورا بپیغمبر یا پادشاهی بخشیده میشود در جلد دوم یشتها مفصلاً از آن صحبت خواهیم داشت در این جا مختصرا یاد آور میشویم که در اوستا (چنانکه در ادّبیات ما نیز مصطلح است) غالبا از فر کیانی و فر آریائی سخن رفته دریای فراخکرت آرامگاه آن شمرده شده است ضحاك برای بدست آوردن آن کوشید و افراسیاب تورانی بیهوده خود را سه بار برای رسیدن بآن بفراخکرت انداخت زامیاد یشت که یکی از یشتهای دلکش اوستا ست یکی از مآخذ اطلاعات ماست راجع بفر در مقاله جمشید (ص۱۸۶ — ۱۸۷) گفتیم جمشید پس از آنکه دروغ گوئی و خود ستائی آغاز نمود فر از او بصورت مرغی جدا شد عقیده فر بعد ها از مزدیسنا بدین یهود نفوذ نموده شخینا Sexina در این دین اخیر فروغ

و تسلّط مخصوص خدائی است که ممکن است انسان هم دارای آن گردد چنانکه یعقوب دارای شخینا بود ولی از فرقت پسرش یوسف بی صبری کرد ناله و فغان بسیار نمود و راضی بتقدیر نماند از این رو شخینا از او جدا شد ولی دوباره باو پیوست این داستان سامی بخوبی یاد آور سرگذشت جمشید است هم چنین در مقابل فر کیانی شخینای بنی اسرائیل درست شده است [1] در فصل ۱۷ از بندهش از آتش سه آتشکده معروف ایران قدیم که عبارت باشد از آذر گشسب شیز نزدیك ارُمیه و آذر فروبا درکاریان فارس و آذر برزین مهر در ریوند خراسان صحبت شده است این سه آتش از آسمان فرود آمده چندی از جنبش باد دورگیتی میگشت تا آنکه هر یك در عهد یکی از پادشاهان پیشدادی یا کیانی بمحلی فرود آمد بندهش از این سه آتش مفصلاً صحبت میدارد آنچه تاریخی است این است که سه آتشکده مذکور در عهد ساسانیان از زیارتگاهان خاص و عام بوده است (رجوع کنید بگاتها ص۲۳ — ۲۵) در سُنّت است که حضرت زرتشت آتش جاودانی با خود داشت دقیقی نیز از زبان پیغمبر ایران در شاهنامه گوید

یکی مجمر آتش بیاورد باز بگفت از بهشت آوریدم فراز

همین ماه سال و همین روز ماه موسوم است بآذر یعنی پاسبانی این ماه و این روز بآذر ایزد برگذار شده است دست آذر مه از کمان هوا تیرها زد چو ناوك دلدوز (از رقی هروی) آذر روز در آذر ماه در ایران قدیم عیدی بوده بقول ابو ریحان بیرونی موسوم بآذر جشن در این روز بخصوصه بزیارت آتشکده ها میرفتند

در مقاله امشاسپندان گفتیم که در عالم مادی پاسبانی آتش بامشاسپند اردیبهشت سپرده شده است بقول بندهش در فصل ۲۷ فقره ۲٤ کل آذر گون مختص بآذر است ز خون و تف همه روزهٔ دو دیده و دل من یکی به آذر ماند یکی بآذرگون (قطران)

[1] رجوع کنید به Eranische Alterthumskunde von Spiegel Band II S. 50

جشن سده

در انجام مقال بی مناسبت نیست که چند سطر در خصوص جشن سده نوشته شود چه این عید مناسبت مخصوصی با آتش دارد از زمان بسیار قدیم تا بامروز (نزد زرتشتیان کرمان) در سده آتش افروزی میشود این جشن که در دهم بهمن ماه اتفاق می افتد بنا بسنّت روزی است که آتش پیدا شده است در ادبیات فارسی بسا باین اسم برمیخوریم فرهنگها برای وجه تسمیه این عید بسده دلایل بسیاری ذکر کرده اند برخی نوشته اند این عید را از این رو سده گویند برای آنکه در این روز فرزندان آدم ابوالبشر بصد رسیدند برخی دیگر نوشته اند برای آنکه پسران و دختران کیومرث در این روز بسّن رُشد و تمیز رسیدند و شب آن روز را بفرمان کیومرث جشن گرفتند و شادمانی نمودند در این جا لازم است یاد آور شویم که در مزدیسنا کیومرث بجای آدم ابوالبشر سامی است [1] البتّه سنت قدیم ایران در کتاب‌التفهیم فی صناعة‌التنجیم که در سال ٤٢٠ یا ٤٢٥ بتوسط ابو ریحان تألیف شده است بهتر محفوظ مانده و بیشتر قابل اعتماد است اینك عین عبارت فارسی ابو ریحان «سذه آبان روز است از بهمن ماه و آن دهم باشد و اندر شبش که روز دهم است و میان روز یاز دهم آتشها زنند بکوز و با دام و کرد برکرد آن شراب خورند و لهو و شادی کنند و نیز گروهی از آن بگذرند بسوختن جانوران و اما سبب نامش آنست که از او تا نو روز پنجاه روز است و پنجاه شب و نیز گفتند که از فرزندان پذر نخستین سذ تمام شد اما سبب آتش کردن و برداشتن آنست که بیورسب توزیع کرده بود بر مملکت خویش هر روز دو مرد تا مغزشان بذان دوریش کنذ که بر کتفهاء او بود و اورا وزیری بود نام او رمابیل نیك دل و نیک کردار و از آن دو تن یکی یله کردی و پنهان او را بدنباوند فرستادی چون آفریدون ویرا بگرفت سرزنش کرد و این رمابیل گفت توانائی من آن بود که از دو کشته یکی برهانید می

---

[1] در فرهنگها نیز سده اسم درخت بسیار بزرگی است که بخصوصه در دارالمرز و ماوراء النهر میروید واز برگ انبوه و ثمرهٔ آن پشه تولید میشود آن را آغال پشه و پشه غال و پشه دار و

و جمله ایشان در بس کوه اند باوی سواران فرستاذ تا بدعوی او نکرند واو کسی را پیش فرستاذ و بفرمود هر کسی بربام خانه خویش آتش افروختند زیرا که شب بوذ خواست که بسیاری ایشان بدیذ آیذ بس نزدیك آفریذون بموقع افتاذ و او را آزاذ کرد و بر تخت زرین نشاند و مسمعان نام کرد ای مه مغان و پیش از سذه روز پست او را بر سذه کویند و نیز نو سذه کویند و حقیقت از وی چیزی ندانستم » [1] سنّت دیگری در شاهنامه محفوظ مانده و بنیان جشن سده بهوشنگ نسبت داده شده است از این قرار روزی هوشنگ باهمراهانش از کوهی میگذشت ماری سیاه رنگ و بسیار بزرگ و با چشمهای سرخ از دور بدید سنگی برگرفته بسوی آن انداخت مار بگریخت سنگ خرد بسنگ بزرگتری رسیده بشکست و شراره از آن برخاست هوشنگ خدای را از این فروغ سپاس گفته آن را قبله قرار داد

بگفتا فر و غیست این ایزدی پرستید باید اگر بخردی
شب آمد برافروخت آتش چو کوه همان شاه در گرد او با گروه
یکی جشن کرد آن شب و باده خورد سده نام آن جشن فرخنده کرد
ز هوشنگ ماند این سده یادگار بسی باد چون او دگر شهریار

---

[1] از یك نسخهٔ خطی که در کتابخانه ملی پاریس موجود است متأسفانه در اوقات استخراج لغات فارسی این کتاب غفلت نموده شماره آن را ضبط نکرده‌ام

سروش

عفو الٰهی بکند کار خویش مژده رحمت برساند سروش (حافظ)

سروش در اوستا سَراوَش 𐬯𐬀𐬭𐬀𐬎𐬀 (Sraoša) معنی آن اطاعت و فرمانبرداری است بخصوصه اطاعت از اوامر الٰهی و شنوائی از کلام ایزدی سروش از سرو 𐬯𐬀𐬭𐬎 (Sru) که بمعنی شنیدن است و در اوستا بسیار استعمال شده مشتق میباشد کلمه سروش بمعنی فرشته در ادبیات فارسی معروف است کلمات دیگری نیز از جنس آن و از همان ریشه و بنیان در زبان ما باقی است که یادآور معنی اصلی سروش هم میباشد و آن کلمات عبارت است از سرود و سرائیدن

در گاتها کلمه سروش غالباً بمعنی مذکور آمده است [1] در سایر قسمتهای اوستا نیز بهمین معنی بسیار استعمال شده است [2] حسّ اطاعت و قوّهٔ فرمانبرداری خود یکی از نعم الٰهی است بسا تمنّای داشتن آن گردیده است [3] بکلمه سروش حرف ا که از ادات نفی است افزوده اَسراوَش گفته اند یعنی نافرمانبرداری و تمرّد از احکام ایزدی [4] بسا در یك فقرهٔ از اوستا چندین بار کلمه سروش تکرار شده است گهی اسم مجرّد بمعنی مذکور و گهی اسم خاص فرشته معروف [5]

در قدیمترین قسمت اوستا نیز چندین بار از سروش فرشته اراده شده است در هرجائی از گاتها که باین فرشته برمیخوریم او را دارای مقام بسیار عالی

---

۱ گاتها یسنا ٤٤ قطعه ١٦ گاتها یسنا ٤٥ قطعه ٥ گاتها یسنا ٤٦ قطعه ١٧ گاتها یسنا ٣٣ قطعه ١٤

۲ یسنا ١٠ فقره ١٦ یسنا ٥٦ فقره ٤ یسنا ٦٠ فقره ٥ فروردین یشت (یشت ١٣) فقره ٨٨ ویسپرد ٩ فقره ٧ ویسپرد ١٥ فقره ٢

۳ یسنا ٥٦ در فقرات ١ و ٢ و ٣

٤ وندیداد فرگرد ١٦ فقره ١٨

٥ یسنا ٥٦ فقره ٣

می‌بینیم و بصفت مهین و بزرگ متصّف است [۱] سروش یکی از مهّم‌ترین ایزدان آئین مزدیسناست مظهر اطاعت و فرمانبرداری است نماینده خصلت رضا و تسلیم است در مقابل آئین خداوندی از حیث مقام و رتبه سروش با مهر همسر و برابر است حتی گاهی در جزو امشاسپندان شمرده میشود در مقاله امشاسپندان گفتیم که نخست سپنتَ مینو (خرد مقدس) در سر امشاسپندان جای داشته پس از آنکه از دسته امشاسپندان جدا شده برای آنکه عدد هفت را کامل کنند اهورامزدا را بجای سپنت مینو قرار داده‌اند و گاهی هم برای تکمیل عدد مقدس سروش را آخرین امشاسپند قرار داده و وهمن در سر جای گرفته است

در ادّبیات متأخر مزدیسنا سروش او فرشتگانی است که در روز قیامت برای حساب و میزان گماشته شده است از خود گاتها نیز معلوم میشود که این فرشته را در اعمال روز واپسین مدخلیتی است چه در یسنا ۴۳ در قطعهٔ دوازده زرتشت باهورامزدا میگوید «ار آنچه تو فرمان دادی سر نه پیچیدم وقتی که گفتی برخیز و بشتاب پیش ار آنکه سروش من بهمراهی اشا با گنج و مال مزدُ هریك از دو گروه راستی و دروغ بردست را از سود و زیان تقسیم کند» غالبا در اوستا سروش با صفت مقدس آمده است [۲] بسا با صفت نیك و پاداش نیك دهنده [۳] بس با صفت توانا و بزورمند و خوش اندام [۴] بسا با صفت دلیر و اسلحهٔ قوی آزنده و اهورائی آمده است درمیان اوصافی که ار برای سروش آورده شده بخصوصه صفت تنومندَ [illegible] بسیار قابل دقت است [۵] این صفت را در تفسیر پهلوی اوستا به (تن فرمان) ترجمه کرده‌اند

۱ گاتها یسنا ۳۳ قطعه ۵

۲ یسنا ٤ فقره ۲ یسنا ۲۲ فقره ٤ یسنا ۷۰ فقره ۳ ویسپرد ۷ فقره ۱ ویسپرد ۱۱ فقرات ٦ و ۱٦ هرمزد یشت (یشت ۱) فقره ۹ فروردین یشت (یشت ۱۳) فقره ۱٤٦ وندیداد فرگرد ۹ فقره ٥٦

۳ یسنا ۱۰ فقره ۱ یسنا ٥٦ فقره ۳

٤ یسنا ٦٥ فقره ۱۲ ویسپرد ۱٦ فقره ۱ وندیداد ۱۹ فقرات ۱٥ و ٤۰ مهر یشت (یشت ۱۰) فقره ٥۲

٥ یسنا ۳ فقره ۲۰ یسنا ٤ فقره ۲۳ فروردین یشت (یشت ۱۳) فقره ۸٥

یعنی کسی که سراسر وجودش فرمانبرداری است مَنْثَرَ .معنی کلام ایزدی است ترکیب این کلمه با تنو (تن) یك صفت بسیار برازندهٔ برای سروش تشکیل داده است چه گفتیم که این فرشته مظهر اطاعت از اوامر الٰهی است وظیفه اش این است که خاکیان را راه اطاعت نشان دهد و رسم بندگی بیاموزد از این رو خود در مقابل قوانین مصدر جلال تسلیم محض است چشم و گوش بامرونهی خدائی دوخته تن بقبول احکام عالم بالا در داده است نظر بوظیفه این فرشته است که در اوستا میخوانیم اوست درمیان مخلوقات مزدا اوّل کسی که زبان بستایش خداوند و نیایش امشاسپندان گشود اوست نخستین کسی که مراسم مذهبی بجای آورد و پنج گاتهای زرتشت را بسرود [1] ابو ریحان بیرونی نیز مینویسد سروش اول کسی است که مردم را برای ستایش پروردگار بزمزمه نمودن امر کرد

در ادبیات متأخرین مزدیسنان سروش بیك ایزدی و حامل وحی خوانده شده است و در کتب فارسی او را با جبرائیل سامی یکی دانسته اند ابو ریحان بیرونی نیز مینویسد که سروش را جبرائیل میدانند نظر به معنی لفظی نیریوسنگهه [illegible] مناسب تر است که این ایزد بجبرئیل و حامل وحی ترجمه شود اما سروش را بیك خدائی دانستن از این جهت است که گفتار آسمانی و کلام رحمانی در وجود او حلول کرده او بهر جای که رو آورد آئین ایزدی و حکم اطاعت کردن از آن با او همراه است غالباً در اوستا سروش و مهر و رَشن یکجا نامبرده شده اند در مهر یشت دیدیم که میگوید سروش مقدس و نیك از طرف دست راست مهر میراند و رَشن از طرف چپ او میتازد [2] در اَرْت یشت که ذکرش در جای خود بیاید به اشی [illegible] فرشته ثروت خطاب شده است «اهورامزدا پدرتست آرمیتی مادرتست سروش نیك و مقدس و رَشن و مهر برادران تو هستند» [3] برخلاف در

۱ یسنا ۵۷ فقرات ۲ و ۶ ۸

۲ مهر یشت (یشت ۱۰) فقره ۱۰۰

۳ ارت یشت (یشت ۱۷) فقره ۱۶

گاتها سروش با اشی مربوط است و در سایر قسمتهای اوستا نیز اثری از این ارتباط قدیم موجود و با اشی متحدّ خوانده شده است [۱]

سروش نیز مانند مهر همیشه بیدار و هرگز بخواب نمیرود مخلوقات مزدا را پاسبانی میکند کلیّه جهان مادی را پس از فرو رفتن خورشید باسلاح آخته خویش نگهبان است [۲] گردونه سروش نیز مانند گردونه مهر با چهار اسب سفید درخشان که سایه نیندازند و سُمهای آنها زرین است کشیده میشود [۳] مانند مهر مقام سروش در بالای کوه البرز در یك بارگاه هزار ستون و ستاره نشان میباشد [٤]

سروش در اوستا عموماً بضد دیو و دروغ تعریف شده است برای محافظت نوع بشر هر روز و هر شب سه بار بدور زمین میگردد و با دیوهای مازندران در سر رزم و ستیز است [۵] در فرگرد هیجدهم وندیداد از فقره ۳۰ تا ٦۰ سروش با حربه آخته با دیو دروغ در پرسش و پاسخ است سبب خوشنودی وی و اردیاد دروغ را بواسطه گناهان مردم و چارهٔ بطلان و انهدام آن را از دیو دروغ جویاست

درمیان گروه دیوهائی که از دشمنان سروش بشمارانند از چندتن از آنان بخصوصه اسم برده شده است از آنجمله است دیو کُنْدَ وهیومه (Kunda) که در وندیداد از او سخن رفته این دیو بدون شریت مُسکري مست است احتمال برده میشود که لغت کُنْد و کُندی در زبان فارسی از همین دیو اوستائي مشتق باشد از سروش که با صفات دلیری و ناموری و زورمندی و چُستی و چالاکی آراسته است [٦] درخواست گردیده که دیو کندی را براندازد و در سرای

۱ یسنا ۱۰ فقره ۱ یسنا ۲۷ فقره ٦ ویسپرد ۷ فقره ۱ ویسپرد ۱۱ فقره ۱٦ ویسپرد ۱۲ فقره ۱

۲ سروش یشت سه شبه (یسنا ۵۷) فقره ۱٦

۳ سروش یشت سه شبه (یسنا ۵۷) فقره ۲۷

٤ سروش یشت سه شبه (یسنا ۵۷) فقره ۲۱

۵ سروش یشت سه شبه (یسنا ۵۷) فقرات ۱۵ و ۳۱ و ۳۲

٦ سروش یشت سه شبه (یسنا ۵۷) فقره ۱۳

دروغ و کلبهٔ مردمان ناپاك دیو پرست سرنگونش سازد [1] بخصوصه ائشم (Aeshma) بزرگترین رقیب سروش است معنی آن غضب و ویرانی و فساد است این دیو همان است که امروز خشم گوئیم در اوستا هیچ دیوی شریرتر و ناپاك تر از خشم تعریف نشده در خود گاتها شش بار از او اسم برده شده است در خبائث سر آمد ناپاکان دیگر شمرده شده برای آنکه دیوها بتوانند زندگانی بشر را تباه سازند بزیر علم خشم پناه برده اند [2] از آنکه مکرراً گفتیم ایزد سروش حربه در دست گرفته با همآوردان خود در زد و خورد است حربه او گرز و شمشیر و تیر و خنجر نیست فرشته ای که تنش کلام ربّانی است باسلاح مادی کاری ندارد آلات جنگ و رزم او چنانکه خود سروش یشت بما میگوید نماز و دعاست مثل نمازهای یتا اهو وئیریو و هفت‌ها و فشوش منتر و ینگهه هاتام [3] مرغ سحر خیز خروس از طرف سروش فرشته شب زنده دار گماشته شده که بامدادان بانگ برداشته مردم را از بی ستایش خداوند بخواند بخصوصه سحر خیزی زرد مزدیسنان بسیار ممدوح و از فضایل بزرگ شمرده میشود بنابراین خروس که در سپیده دم مژده سپری شدن تاریکی شب و برآمدن فروغ روز میدهد نزد آنان مقدس و خوردن نوشت آن را بخود روا نمیدانند اسم خروس در اوستا پرَوْدرش (Paradarsha) میباشد این لغت مذهبی است یعنی از پیش بیننده مقصود این است که فروغ روز را از پیش دیده مژده و رود آن میدهد اسم دیگر خروس کهرکتاس (Kahrkatash) میباشد این اسم از اسماء اصوات است مثل کیکری کیتوم Kikeri Kitum لاتینی که با اندك تغییری در تمام زبانهای اروپائی برای بانگ خروس استعمال میشود هنوز هم در گیلان آواز ماکیان را کرکتاس میگویند ولی در اوستا آمده است که مردمان بد زبان پرَوَدرش (خروس) را کهرکتاس مینامند در اوستا گله خراوَس (Khrafstra) نیز داریم و خروس فارسی از همان ماده است ولی بمعنی نرینه ماکیان

---

۱ وندیداد فرگرد ۱۹ فقره ۴۱

۲ گاتها یسنا ۳۰ قطعه ۶

۳ سروش یشت سه شبه (یسنا ۵۷) فقره ۲۲ در خصوص نمازهای مذکور رجوع کنید بمقاله ملحقات یشتها و بگاتها ترجمه نگارنده ص ۱۰۰ - ۱۰۵

نیست بلکه همیشه معنی خروشیدن و فریاد بر آوردن از آن اراده شده است کلمات خروس و خروش هر دو یکی است مگر آنکه حرف سین و شین بهم مُبدّل شده است بمناسبت بانگ زدن و فریاد کشیدن و خروش بر آوردن خروس آن را بچنین اسمی نامزد کرده اند [1] در فرگرد هجدهم وندیداد شرحی راجع بسروش و خروس مندرج است دانستن آن از نقطهٔ نظر اخلاق و لغوی بسیار مفید است "زرتشت از اهورامزدا پرسید کیست گاشته و خدمتگزار [2] سروش مقدّس دلیر اهورائی و تن ایزدین کلام و سلاح قوی آزنده اهورامزدا در پاسخ گفت ای سپنتمان زرتشت پرو درَش (خروس) که مردمان بدزبان آن را کهرکتاش مینامند گاشته سروش است وقتی که سه قسمت از شب میگذرد آذر مقدّس از بیم خاموش شدن سروش را بیاری خود میخواند تا انسان را برآن دارد که بدو مدد رساند آنگاه سروش خروس را بیدار نموده ببانگ زدن وادار میکند این مرغ در سپیده دم آواز بلند نموده میگوید ای انسان برخیز نماز اشا [3] بجای آور بدیو ها نفرین فرست اگر نه دیو دراز دست بوشاسب تنبل غالب آمده دوباره جهان خاکی را که

---

۱ لغت خروه که شعرای ما استعمال کرده‌اند همین کلمه خروس است در اینجا سین به ها تبدیل یافته است مثل کلمه آماس و آماه — احتمال دارد که اسلاوها لغت کورو Kurn را از خروس فارسی گرفته باشند چنانکه کلمات دیگر روس سُباکا Sobaka و سُکا Suka از سگ فارسی است اتفاقاً دو جانوری که در ایران قدیم بسیار معزز و محترم بوده اند هرچند که خروس در نزد یاطیها هم مقدّس بوده و از دیر زمانی حتی از عهد سومر در سرزمین عراق حالیه با این مرغ آشنا بوده‌اند اما بنظر میرسد که بتوسط ایرانیان در اروپا با آن آشنا شده اند چه در کتب یونانیهای پیش از عهد جهانگیری کوروش اسمی از آن نیست و بعدها شعرای یونان آن را مرغ ایرانی نامیده اند رجوع کنید به Kulturpflanzen und Haustiere von Victor Hehn achte Auflage Berlin 1911 S. 326—340

۲ لغتی که ما به گاشته و خدمتگزار سروش ترجمه کردیم در اوستا سَرَ اوشاوَ رزَ [illegible] آمده است گذشته از آنکه سَرَاوشاوَرز عنوانی است که بخروس داده شده یعنی پیشخدمت و عامل سروش این عنوان نیز یکوجکترین موطف یك پرستشگاه مزدیسنا داده شده یکسی که درمیان درجات مذهبی دارای هفتمین رُتبه است

۳ نماز اشا عبارت است از نماز معروف اشم وهو . رجوع شود

در سپیده دم بیدار گشته بخواب انداخته گوید ای انسان خوش بخواب هنوز وقت برخاستن تو نرسید ترا با آن سه چیز بهر از همه (یعنی) پندار نیك و گفتار نیك و کردار نیك کاری نباشد ترا جز با پندار زشت و گفتار زشت و کردار زشت کاری مباد" [1] فردوسی نیز در شاهنامه خروس را پیك ایزدی میشمرد [2] در تاریخ بلعمی در ذکر پادشاهی کیومرث داستانی از خروس که مایه نجات پسرش سیامك گردیده نقل شده از آن جمله مینویسد "عجم خروس را و بانگ او را نیکو خجسته دارند خاصه سفید و گویند در خانه که او باشد دیو در نیاید" ابو ریحان در شب زنده داری سروش و گماشته او خروس چنین ذکر میکند "روز هفدهم ماه که موسوم است بسروش روز در همه ماهها روز مبارکی است سروش اول کسی است که بزمزمه کردن امر کرد پاسبانی شب سپرده باو ست او را نیز جبرئیل گویند درمیان فرشتگان نسبت بپریها و جادوان شدیدترین است در هر شب سه بار برخاسته پریها را رانده جادوان را برمی‌اندازد از برخاستن خویش شب را مبدر خشاند جوّ هوا را خنك میسازد آب را شیرین مینماید خروس را ببانگ زدن میگمارد در چارپایان شهوت برمی‌انگیزد یکی از آن اوقات سه گانه در طلوع فجراست که گاه نومیکند. [3] چنانکه دیدیم محافظت روز هفدهم ماه بسروش ایزد سپرده شده است همیشه سروشت بروز سروش نگهبان و افزون ترت رای و هوش [4] در دوسیروزه کوچك و بزرگ در هفدهمین روز بسروش درود فرستاده شده است

---

۱ وندیداد فرگرد ۱۸ فقرات ۱۴-۲۵ دیو بوشاسب در اوستا بوشیاست (Vaēšō.paoša) آمده است در فرهنگهای فارسی نیز این لفت موجود بخواب و رؤیا ترجمه شده است زراتشت بهرام گوید نه در بیدار گفتم نه بپوشاسب نگویم جز به پیش تخت گشتاسب

۲ نگارنده در شاهنامه باشماری که خروس پیك ایزدی خوانده شده باشد برنخورده‌ام مطلب فوق از قاموس اوستائی یوستی Justi در تحت کلمه سروش نقل شده است Handbuch der Zendsprache

۳ آثارالباقیه چاپ زاخو ص ۲۱۹

۴ فردوسی

گذشته از اوستا در کلیّه کتب مذهبی مزدیسنان غالباً باسم سروش برمیخوریم بهمن یشت بسروش شغل پیك و قاصدی داده چندین بار با ایزو سنگهه که امروز در جزو اسامی خاص ترسی گوئیم یکجا نامیده شده است [۱]

در هرجای از کتاب بندهش که ذکری از سروش شده مثل اوستا او رقیب دیو خشم تعریف گردیده است و خروس را مخصوص باو دانسته است [۲]

ارداى ویراف مقدس در سیر آسمانها و بهشت و برزخ و دوزخ با ایزد آذر و ایزد سروش همراه بوده تمام سئوالات او را این دو فرشته جواب گفته اند [۳] در مینو خرد آمده است که دانای مینو خرد از مینو خرد از اقامتگاه سروش بپرسید مینو خرد در پاسخ گفت اقامتگاه او ارزه سلهی‌سوه (کشور غربی میباشد) و پس از آن در سوه دهه‌سروه (کشور شرقی) و در همه جای جهان [۴] اینك رسیدیم بسر سروش یشت در اوستا دو سروش یشت داریم اوّلی عبارت است از یسنای ۵۷ که در جزو یسناها میباشد و نیز آن را در جزو یشتها مینگارند برای تشخیص آن را سروش یشت سه شبه گویند و آن در سه شب اولی پس از وفات کسی سروده میشود چه محافظت روح انسان در سه شب اوّل پس از مرگ با سروش است در بعضی از نسخ بآن سروش سر شب نام داده اند سروش یشت دومی که در ردیف بیست و یك یشت اوستاست و یشت یازدهمی آن را تشکیل میدهد موسوم است به سروش یشت هادُخت بقول دینکرد (هادُخت بیستمین نسك اوستای عهد ساسانیان بوده) که امروز موجود نیست فقط چند قطعهٔ از آن باقی مانده است بنابراین سروش یشت هادخت منسوب به نسك مفقود شده است در طی مقاله مطالب اساسی سروش یشت سه شبه را بیان کردیم مطالب عمده سروش یشت ها دخت از این قرار است

---

۱ بهمن یشت فصل ۳ فقره ۲۵ Sacred Books of the East by West

۲ بندهش فصل ۱۹ فقره ۳۳ و فصل ۳۰ فقره ۲۹ Sacred Books of the East

۳ ارداى ویراف نامه فصل ٤ Ardâvirâf : Traduction par Barthélemy

٤ مینو خرد فصل ٦۲ فقرات ۵ و ۲۵ ترجمه ویست West

در قسمت اولي در تأثير ادعيه و نمازهاست که خود سروش مظهر کليّه ستايشها و نيايشهاست

در سه کردهٔ اخير از قدرت و پيروزي سروش سخن رفته است

گذشته از اين دو يشت دعائی نيز در خورده اوستا باسم سروش باج موجود است که نسبةً متأخر ولی متضمّن برخی از قطعات قديم اوستاست از آن قبيل قطعهٔ ۱۶ از يسنای ۴۴ (باستثناي جمله اول) وقطعهٔ ۷ از اشتودگات يسنای ۴۶ جزو آن است

در انجام يادآور ميشويم که های ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ از يسنا نيز سروش درون ناميده ميشود اين فصول از يسنا که باسم درون يعني نان مقدس تخصيص دارد باسم سروش نامزد شده است

سروش هادُخت یشت

سروش مقدس دلیر فرمانبردار [1] اسلحهٔ قوی آزندهٔ اهورائی را خوشنود میسازیم

(کردهٔ ۱)

۱ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی را میستائیم نیایش نیك (و) بهترین نیایش جهان ای زرتشت [2] ۵

---

۱ کلمه فرمانبردار بجای صفت تنو مَنثرَ یعنی کسی که تنش کلام مقدس است میباشد در بهلوی تن فرمان گفته اند در طی مقاله سروش ذکر آن گذشت

۲ دو جمله اخیر مربوط بما قبل بنظر نمیرسد ولی مقصود معلوم است میگوید نیایش و ستایش در جهان بهترین چیزهاست معنی مذکور از فقرات بعد بخوبی روشن میشود

...
...
...

۲ این است (آنچه) بهتر مرد دروغ پرست و زن دروغ پرست و دشمن را باز تواند داشت این است (آنچه) بهتر چشمها و گوشها و دستها و زانوها و دهن مرد دروغ پرست و زن دروغ پرست را بسته نابودشان سازد (بوژه) نیایش نیك که نفریبد و آزار نرساند رشادت کرد و دلیری مانند جوشنی دیو دروغ را بهتر از همه باز دارد [1] ❀

۳ سروش مقدس است که بهتر از همه بیچارگان را در پناه گیرد آن پیروزمندی که بهتر از همه دیو دروغ را براندازد مرد پارسائی که بیشتر حمد و ثنا بزبان آورد در پیروزی پیروزمندترین است کلام مقدس دیوهای غیر مرئی دروغ را بهتر از همه براند (دعای) اهونَ وئیریه پیروزمندترین کلام است [2] سخن راست در سرانجام پیروزمندترین است دین مزدیسنا درمیان همه چیزهای خوب و همه چیزهائی که از راستی برخاسته است بهتر قابل اعتماد است همچنین آئین زرتشت ❀

٤ ای زرتشت کسی که این کلام مُنزل را چه مرد و چه زن با اندیشه پارسا با گفتار پارسا با کردار پارسا بیان کند در مقابل آب بزرگی یا خطر بزرگی یا در شب تاریك مه آلود یا درهنگام گذشتن از رود قابل کشتی رانی یا در تقاطع راهها یا در انجمن مردان پاك یا در مجمع دروغگویان دیو پرست ۰

---

۱ شاید از جملهٔ اخیر چنین مقصود باشد که ستایش مانند مرد دلیری ومثل جوشنی دیو دروغ را میراند

۲ اهون وئیریه.همان دعای معروف یتااهو میباشه برای معنی آن رجوع کنید بفقره ۱٤

ه وبعد. وبعد. وبعد.

۵ یا در موقعی از مواقع یا در بیم و هراسی از محکمهٔ قضاء هرگز نه در این روز و نه در این شب و بوسیلهٔ هیچ تجسّسی دیدگان دروغ پرست غضبناك خشمگین او را کشف نتواند کرد خصومت رهزنانی که گله و رمه می‌ربایند با هیچ وسیلهٔ باو نرسد ۵۵

۶ ای زرتشت این کلام مُنزل را وقتی که راهزنی نزدیک شود یا دسته ای از دزدان یا گروهی از دیوها بآواز بلند بخوان آنگاه دروغگویان دروغ پرست کینور و جادوان که جادوئی بکار برند و پریها که باعمال پری پردازند بهراس افتاده روی بگریز نهند
(دیوها منقاد بقهقرا رفته پنهان شوند دیو پرستان منقاد و دهان بسته شوند همچنین سرکشان) [۱] ۵۵

۷ مانند سگ چوپان (که گرداگرد گله میگردد) ما پیرامون سروش پارسا آن پیروزمند مقدس میگردیم این چنین ما سروش پاك آن پیروزمند مقدس را با پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک میستائیم ۵۵

۸ برای فروغ و فرش برای نیرو و پیروزیش برای ستایشش (نسبت) بایزدان من اورا با نماز بلند و بازوَرْ میستایم آن سروش پاك را و اشی [۲] بزرگ نیک و بزرگ را و نریوسنگ [۳] زیبا بالا را بشود که سروش پاك پیروزمند برای یاری ما آید ۵۵

---

۱ معنی جملاتی که درمیان ابروان گذاشته شده تقریبی است

۲ اشی ašiš در پهلوی و فارسی ارت و ارد گویند فرشته ثروت و توانگری است یشت هفدهم که نامزد است به ارت یشت مخلص باوست روز ۲۰ ماه در تحت نگهبانی او قرار داده شده است

۳ نریوسنگ (nairyō.saŋha نئیریوسنگهه) فرشته ایست که بخدمت پیغامبری گماشته شده پیك اهورامزداست در یسنا ۱۷ فقره ۱۱ نیز اسم یك قسم آتشی است در مقاله آذر از آن صحبت خواهیم داشت از همین کله است اسم خاص نرسی

... ٩ ...

(... ٢)

١٠ ...
١١ ...
١٢ ...

۹ سروش پاك را میستائیم سرور بزرگ اهورامزدا را میستائیم کسی که در تقدس سر آمد و در تقدس بالا دست است تمام تعلیمات زرتشت را میستائیم تمام اعمال نیک را میستائیم (آنچه) بجای آورده شده (و آنچه بعدها) بجای آورده خواهد شد
ینگهه‌ها تام . . . ❀ [1]

(کردهٔ ۲)

۱۰ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی را میستائیم . . . . [2]
کسي که شکست دهنده (مرد) آلوده بگناه کثّذَ است
کسي که شکست دهنده (زن) آلوده بگناه کائیذیه است [3]
کسی که زنندهٔ دیو دروغ بسیار قوی تباه سازنده زندگانی مباشد
کسی که پاسبان و نگهبان سعادت کلّیه نوع بشر است ❀

۱۱ کسی هرگز بخواب نرفته هوشیار آفرینش مزدا را پاسباني میکند
کسی که هرگز بخواب نرفتهٔ هوشیار آفرینش مزدا را نگهبانی میکند
کسي که سراسر جهان را پس از فرو رفتن خورشید باسلاح آخته حفظ میکند ❀

۱۲ کسي که از آن زمان که آن دو گوهر آن خرد مقدس و آن (خرد) خبیث خلقت (خوب و زشت) پدید آوردند بخواب نرفته و آنچه را که متعلق براستی است پاسبانی نموده تمام روزها و شبها را با دیوهاي مازندران میجنگد ❀

---

۱ فقرات ۸ و ۹ در انجام سه کردهٔ دیگر همین یشت تکرار میشود
۲ مثل فقره ۱
۳ کثّذَ وکائیذیه اسم جری است رجوع کنید بتوضیحات فقره ۲ از مهر یشت

١٣ ... ...

۱۳ او از دیوها هراسان و ترسان فرار نکند تمام دیوها بناچار از او هراسیده روی بگریز نهند ترس بآنان چیر گشته بطرف ظلمت بشتابند [1]
برای فروغ و فرش برای نیرو و پیروزیش . . . . [2] ۵۵

(کردهٔ ۳)

۱۴ یتا اهو . . . مانند بهترین سرور (زرتشت) بهترین داور است کسی که برطبق قانون مقدّس اعمال جهانی منش نیك را بسوی مزدا آورد و شهریاری را که بمنزلهٔ نگهبان بیچارگان قرار داده شد بسوی اهورا آورد :
سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی را میستائیم کسی که پاسبان قرار داد و معاهدهٔ دروغ (مشرك) و مقدسترین (موّحد) است امشاسپندان در هفت کشور محیط زمین سوی او فرود آمدند کسی که آموزگار دین است (خود) اهورا مزدای پاك باو دین بیاموخت
برای فروغ و فرش براي نیرو و پیروزیش . . . . [2] ۵۵

(کردهٔ ٤)

۱۵ یتا اهو . . . . [3]
سروش پارساي خوش اندام . . [4]
کسي که اهورا مزدای پاك اورا در همشکنندهٔ دیو خشم سلاح خونین دارندهٔ قرارداد صلح و فتح را ما میستائیم که جنگ و ستیزه را در همشکند ۵۵

۱ از فقره ۱۰ تاخود فقره ۱۳ بدون کم و زیاد از فقرات ۱۵ — ۱۸ یسنا ۵۷ میباشد
۲ مثل فقرات ۸ — ۹ از همین یشت
۳ تا آخر دعای یتا اهو که در آغاز فقره ۱٤ معنی شده است
٤ مثل فقره ۱۰

١٦ ...

١٧ ...

۱۶ یاران سروش پاك را یاران رشن راست را یاران مهر دارندهٔ دشتهاي فراخ را یاران (ایزد) باد مقدس را یاران دین نیك مزدیسنا را یاران ارشتاد فزایندهٔ جهان و پروردهٔ جهان و سود رسانندهٔ جهان را یاران اشی نیك را یاران چیستی نیك را یاران چیستای راست ترین را ۵

۱۷ یاران همه ایزدان را یاران کلام مقدس را یاران داتَ (قانون) ضدّ دیوها را یاران سنّت کهن را یاران امشاسپندان را یاران سوشیانسهاي ما مقدسین جنس دوپارا [۱]

۱ در این جا بیك دسته از فرشتگان مزدیسنا رمیخوریم که از برخی از آنان منفصلاً و برخی دیگر مختصراً صحبت داشتیم از رشن ایزد در مقاله بعد سخن خواهد رفت در فقره ۲۱ از همین یشت نیز اسامی تمام این فرشتگان تکرار شده است اینك در خصوص فرشتگان که تاکنون صحبت نداشتیم مختصرا حند کلمه گفته میگذریم ارشتات که الحال اشتاد گوئیم و محافظت روز ۲۶ هر ماه میرود باو سنت فرشته درستی و راستی است در مهر یشت فقره ۱۳۹ باو برخوردیم و در فقره ۱۸ از فروردین یشت هم باو خواهیم رسید گذشته از این فقرات غالبا اسم او در اوستا تکرار شده است از آن جمله در یسنا ۱ فقره ۷ و یسنا ۲ فقره ۷ و یسنا ۱۶ فقره ۶ وغیره غالبا با صفت فزاینده جهان و پرورانده گی آمده است ارشی ترکیب دیگری است از ارشتات هر دو فرشته مؤنث تصور شده اند در فقره ۳۳ از یسنا ۵۷ باین ترکیب اخیر بر میخوریم چون فقره مذکور تعینه بسروش یشت نقل داده شده فقره ۱۸ آن را تشکیل میدهد بنابراین اسم ارشی نیز در فقره بعد هم دیده میشود

ارشی نیز بهمین املاء یعنی بیره است

چیستا ... فرشته علم و معرفت است در توضیحات فقره ۱۲۶ از مهر یشت از آن صحبت داشتیم چیستی ... ترکیب دیگری است از چیستا هر دو فرشته مؤنث تصور شده اند در یسنا ۱ فقره ۱۴ و وندیداد ۱۹ فقره ۳۹ وغیره باو برمیخوریم در ترجمه پهلوی فرزانك شده است گذشته از آنکه از چیستا و چیستی فرشته اراده شده بسا در کتاب مقدس یعنی دانش و علم استعمال گردیده است اسم جوان ترین دختر زرتشت پوروچیستا ... از همین کلمه ترکیب یافته یعنی بسیار دانا و پرّدان میباشد

کلام مقدس درمتن منثر ... میباشد غالبا در اوستا آمده و یعنی گفتار ایزدي است در این جا یعنی فرشته استعمال شده است

داتَ ... که یعنی قانون است غالبا در اوستا استعمال شده از همین کلمه است داد و دادگر وندیداد که جزوی از اوستاست یعنی قانون ضدّ دیو میباشد در فرس هخامنشی نیز دات یعنی قانون است در فقره فوق بنظر میرسد که از آن فرشته قانون یا عدل و انصاف اراده شده باشد سنّت کهن اوبین ... در فقرات ۱۳ از یسنای ۱ و ۲ و در فقره ۵ از یسنای ۷۱ نیز آمده است بجای ترادیسیو traditio لاتینی میباشد سوشیانس ... موعود مزدیسنان سه تن شمرده شده هریك بنوبت خویش در آخرالزمان ظهور خواهد کرد رجوع کنید برساله سوشیانس تألیف نگارنده

...

(...)

...

یاران کلیّه آفرینش پاك را
برای فروغ و فرش برای نیرو پیروزیش . . . [1] ﷺ

(کردهٔ ۵)

۱۸ یتا اهو . . . . [2]
سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی را میستائیم مانند نخستین وآخرین و وسطی و پیشین (ستاینده) با نخستین و آخرین و وسطی و پیشین نثار ﷺ

۱۹ ما میستائیم همهٔ (پیروزیهای) سروش پاك دلیر فرمانبردار یل نیرومند جنگاور قوی بازوان را که دیوها راسر بکوبد (پیروزیهای) آن فتح کنندهٔ و پیروزگر مقدّس را و برتری پیروزی بخشندهٔ سروش پاك و ایزد اَرْشتی را ﷺ

۲۰ تمام خانهائی که در حمایت سروش است ما میستائیم درآن (خانهائی که) سروش مقدس محبوب وعزیز خوب پذیرفته شود و مرد پاکدین با پندارهای نیك سرشار با گفتار های نیك سرشار با کردارهای نیك سرشار [3] ﷺ

۲۱ پیکر سروش پاك را میستائیم پیکر رشن راست را میستائیم
پیکر مهر دارندهٔ دشتهای فراخ را میستائیم
پیکر (ایزد) باد مقدس را میستائیم پیکر دین نیك مزدیسنا را میستائیم

---

۱ مثل فقرات ۸ و ۹ از همین یشت
۲ تا آخر دعای یتا اهو مثل آغاز هرده ۱٤
۳ این فقره از فقره ۳۳ از یسنای ۵۷ برداشته شده است

.....

.....

.....

پیکر ارشتاد فزایندهٔ جهان و پرورندهٔ جهان و سود رساندهٔ جهان را میستائیم
پیکر اشی نیک را میستائیم پیکر چیستی نیک را میستائیم
پیکر چیستای درست ترین را میستائیم ۵۵

۲۲ پیکر همه ایزدان را میستائیم پیکر کلام مقدس را میستائیم
پیکر داتَ (قانون) ضدّ دیوها را میستائیم پیکر سنّت کهن را میستائیم
پیکر امشاسپندان را میستائیم پیکر سوشیانسهای خود ما مقدّسین جنس دوپارا میستائیم
پیکر سراسر آفرینش پاک را میستائیم
برای فروغ و فرش برای ابرو و پیروزیش . . [1] ۵۵

۲۳ یتا اهو . . . . . .
درود میفرستم بسروش مقدس دلیر فرمانبردار اسلحه قوی آزندهٔ اهورائی
اشم وهو . . . . . .
اهمائی رئسچه . . . . . [2] ۵۵

---

۱ ـ مثل فقرات ۸ـ۹ از همین یشت.
۲ رجوع کنید بفقره ۳۳ از هرمزد یشت

(٤٠) ٤٠ (١)

١ ٤٠ ٤٠ ٤٠

سروش یشت سرشب (یسنا ۵۷)

در یشت گذشته عنوان (سروش یشت‌ها دخت) اشتباهاً (سروش‌ها دخت یشت) چاپ شده است معلوم است که ترکیب اولی درست است

در مقالهٔ سروش گفتیم که یسنای ۵۷ نیز سروش یشت سه شبه نامیده میشود این اشتباه از دارمستتر است بجاست که آن را برای امتیاز از سروش یشت ها دخت (سروش یشت سرشب) بنامیم این یشت در تفسیر پهلوی هم این طور نامیده شده است راست است که یشت مذکور چنانکه ذکر کردیم در سه شب اولی پس از وفات کسي سروده میشود اما آن را سرشب نامیده اند برای آنکه در تمام سال در هر شب آن را پیش از بخواب رفتن میخوانند رجوع کنید به Zand-i Khûrtak Avistak edited by Dhabar Bombay 1927 p. 24.

سروش مقدس دلیر فرمانبردار اسلحهٔ قوی آزندهٔ اهورائی را خوشنود میسازیم

(کردهٔ ۱)

۱ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس وسرور راستی را میستائیم نخستین کسی که درمیان آفریدگان مزدا در مقابل برسم گسترده نماز مزدا بجای آورد نماز امشاسپندان بجای آورد بنگهبان و آفریدگاری که همهٔ موجودات را بیافرید نماز آورد ۵۵

۲ برای فروغ و فرش برای نیرو و پیروزیش [1] . . . .

---

۱ مثل فقره ۸ از سروش یشت هادخت

٣ ಅಲ್ಲಿಂದ ಮುಂದೆ ಸಾಗಿ ಕಾಡಿನ ಮಧ್ಯದಲ್ಲಿ ಬಂದಾಗ ಅಲ್ಲಿ ಒಂದು ಮರದ ಕೆಳಗೆ ಒಬ್ಬ ಮುನಿಯು ಕುಳಿತಿದ್ದನು. ಅವನ ಮುಖವು ಕಾಂತಿಯಿಂದ ಕೂಡಿತ್ತು. ಅವನ ಕಣ್ಣುಗಳು ಕೆಂಪಾಗಿದ್ದವು. ಅವನ ಕೂದಲು ಜಡೆಯಾಗಿತ್ತು. ಅವನು ಕೃಷ್ಣಾಜಿನವನ್ನು ಧರಿಸಿದ್ದನು. ಅವನು ಯೋಗಪಟ್ಟವನ್ನು ಕಟ್ಟಿಕೊಂಡಿದ್ದನು. ಅವನು ಯೋಗಾಭ್ಯಾಸದಲ್ಲಿ ನಿರತನಾಗಿದ್ದನು. ಅವನು ಸಮಾಧಿಯಲ್ಲಿ ಮಗ್ನನಾಗಿದ್ದನು. ಅವನು ಸಮಾಧಿಯಿಂದ ಎದ್ದು ಬಂ

۳ سروش پاك را میستائیم سرور بزرگ اهورامزدا را میستائیم
کسی که در . . . . [1]

کردهٔ ۲

٤ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند . . . [2] ❀

۵ نخستین کسی که برسم بگسترد سه شاخه و پنج شاخه و هفت شاخه و
نه شاخه تا (بلندی) زانو تا وسط پا برای ستایش و نیایش و خوشنودی
و ثنای امشاسپندان [3]
برای فروغ و فرش برای نیرو و پیروزیش . . . [4] ❀

کردهٔ ۳

٦ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند . . . [2] ❀

۷ نخستین کسی که پنج گاتهای اسپنتمان رونشت پاك را ابیات شعر و
قطعات را باتفسیر و پاسخ بسرود [5] برای ستایش و نیایش و خوشنودی
و ثنای امشاسپندان
برای فروغ و فرش برای نیرو و پیروزیش . . . [4] ❀

کردهٔ ٤

۸ سروش پارسای خوش اندام پیرورمند . . [2] ❀

---

۱ مثل فقره ۹ از سروش یشت هادخت
۲ مثل فقره ۱ از همین یشت
۳ رجوع کنید بمقاله برسم بعد از این یشت
٤ مثل فقره ۸ سروش یشت هادخت
۵ یك فرد شعر در اوستا افسمن [illegible] و یك فضه وَچس نشتی [illegible]
و تفسیر آن گئینتی [illegible] آمده است

٩ ٥٨٤٠. ٤٦٤٦٣٩. ٤٣٤٤٠١٠ ٤٦٤٦٣٩٠١٠ ٤٦٤٦٣٩٠١٠ ٤٦٤٦٣٩

۹ کسی که از برای مرد فقیر و از برای زن فقیر پس از غروب آفتاب یك خانه محکمی بنا میکند [1] کسی که با یك اسلحهٔ مُهلک زخم خونین بدیو خشم وارد آور دو اورا سرکوبان براند چنان که یک قوی یک ضعیف را (میراند)
برای فروغ و فرش برای نیرو و پیروزیش . . . [2] ٥٥

﴿(کردهٔ ٥)﴾

۱۰ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی را میستائیم آن دلیر چُستِ زورمندِ جسورِ قوی بلند بالا را ٥٥
۱۱ کسی که از تمام جنگها پیروز بانجمن امشاسپندان مراجعت کند
برای فروغ و فرش برای نیرو وپیروزیش . . . [2] ٥٥

﴿(کردهٔ ٦)﴾

۱۲ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی را میستائیم در میان جوانان (ازقوی‌ترین جوانها دلیرترین جوانها کوشاترین جوانها چست ترین جوانها) بیشتر از او باید بهراس بود [3] ٥٥

۱۳ بسیار دور از این خانه بسیار دور از این ده بسیار دور از این ناحیه بسیار دور از این ایالت رانده شود احتیاج زشت و سیلاب از آن خانه ای که سروش مقدس پیروزگر و مرد پاکدین با پندار نیک سرشار و گفتار نیک سرشار و کردار نیک سرشار خوشنود گشته خوب پذیرفته شده باشند
برای فروغ وفرش برای نیرو و پیروزیش . . [2] ٥٥

---

۱ یعنی که در شب درهنگام آسایش سروش نگهبان بیچارگان و بینوایان است که آنان هم مانند توانگرانی که در زیر سایه خانه‌های خویش آرام دارند در تحت حمایت سروس از نعمت آسایش برخور باشند

۲ مثل فقره ۸ از سروش یشت هادخت

۳ از کلمه جوان (یَونْ) دلیر ویل اراده شده است

(۷ ·٤٨٠)

۱۷-۱۴ ·٤٨٠ ·٤٨٠ ·٤٨٠

(کردهٔ ۷)

۱۴—۱۷ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان‌آرا و سرور راستی را میستائیم کسی که شکست دهنده (مرد) آلوده بگناه کیّذ است . . .
. . . . . ۱ ❀

(کردهٔ ۸)

۱۸ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی را میستائیم کسی که از برای اوهوم مفرّح درمان بخش و سرور زیبا با چشمهای زرد رنگ در بالای بلند ترین قلّه هربرز فدیه آورد ❀

۱۹ کسی که خوش‌کلام و سخنان پناه دهنده گو و بموقع سخن گو است کسی که ازهر قسم علم آگاه و بکلام مقدس پی برده دارای آن است
برای فروغ و فرش برای نیرو و پیروزش . . . ۲ ❀

(کردهٔ ۹)

۲۰ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی را میستائیم کسی که خانه صدستون پیروزمندش در بالای بلند ترین قلّه هربُرز ساخته شده است داخل آن با روشنائی خود و خارج آن با ستارگان آراسته است ❀

---

۱ از فقره ۱۴ تا خود فقره ۱۷ بعینه مثل فقرات ۱۰—۱۳ از سروش یشت هادخت میباشد
۲ مثل فقره ۸ از سروش یشت هادخت

٢١ ...

(... ١٠)

٢٢ ...

٢٣ ...

۲۱ کسی که (دعای) اهون وئیریه پیروزمند ترین سلاح اوست و یسنای
هفت ها و فشوشو مَنترَ وسراسر یسنو کرتی [۱]
برای فروغ و فرش برای نیرو و پیروزیش . . . [۲] ۵۵

﴿کردهٔ ۱۰﴾

۲۲ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی
را میستائیم از قوّت و پیروزی و فرزانگی و دانش اوست که
امشاسپندان بهفت کشور محیط زمین فرود آمدند کسی که آموزگار
دین است ۵۵

۲۳ با قدرت کامل او بسوی جهان مادی روی آورد
باین دین اعتراف نمود اهورامزدای پاك همچنین وهمن همچنین اردیبهشت
همچنین شهریور همچنین سپندارمذ همچنین خرداد همچنین امرداد
همچنین الهام اهورا همچنین کیش اهورا ۵۵

---

۱ اَهونَ وئیریه همان یااهو است که در سر فقرات ۱۴ و ۱۵ و ۱۸ نیز دیده میشود جای اصلی آن در یسنای ۲۷ در فقره ۱۳ میباشد در خصوص یسنای هفت ها رجوع کنید بصفحه ۱۱۰ — ۱۱۱

فشوشومَنترَ دعائی است از برای توفیق و ترقی مکررا در اوستا از آن اسم برده شده است از آن جمله در ویسپرد کردهٔ ۱ فقره ۸ و ویسپرد کرده ۲ فقره ۱۰ و در جزو دعاهای معروف بشمار رفته است در فقره ۳۳ از یسنای ۵۹ آمده است «ما باز فشوشو منترَ را که متعلق به هادخت است بجای می آوریم»

از این فقره معلوم میشود که فشوشو منترَ بهادخت نسك که نسك بیستمین عهد ساسانیان را تشکیل میداده متعلق بوده است در پهلوی آن را فشوس مانسر هاتخیک گویند یسنا ۵۸ باسم فشوشو مَنترَ معروف است کتاب شایست لاشایست در فصل ۱۳ (چم گاسانیك) در فقره ۴۹ آن را جزو ادبیات گاتها (گاسانیك) شمرده است

از یسنو کرتی دعای معروف پنگهه‌هاتام مقصود میباشد جای آن در یسنای ۲۷ فقره ۱۵ است

۲ مثل فقره ۸ از سروش یشت هادخت

٢٤ ...

٢٥ ...

(... ١١)

٢٦ ...

٢٧ ...

۲۴ بشود که تو در هردوجهان ای سروش مقدس زیبا بالا برای هر دو جهان بها پناه خویش بخشی براي این جهان خاکی و آن (جهان) مینوي در مقابل تبه‌کار ناپاك در مقابل خشم ناپاك در مقابل لشکریان ناپاکان که درفش خونین برافرازند در مقابل حملات دیو خشم از آن (حملات) دیوخشم نابکار که بهمراهي ویذاتو [1] دیو آفریده برانگیخته شود ۞

۲۵ بشود که تو اي سروش مقدش زیبا بالا بمرکبهاي ما قوّت و بابدان ما صحّت بخشی که ما دشمنان را از دور کشف توانیم نمود هماورد ان را رانده و دشمنان بد اندیش کینور را بیك ضربت شکست دهیم
براي فروغ وفرش براي نیرو و پیروزیش . . . [2] ۞

(کردهٔ ۱۱)

۲۶ سروش پارساي خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی را میستائیم کسی را که چهار اسب سفید فروغ افشان هوشیار بدون سایه در جوّ هوا میکشند سمهای آنها که (از جنس) شاخ است با زر پوشیده است ۞

۲۷ تندتر از اسبها تندتر از بادها تندتر از بارانها تندتر از ابرها تندتر از یك جفت مرغ در پرواز تندتر از یك جفت تیر خوب از چله رها شده ۞

---

۱ ویذاتو دیو مرگ است رجوع کنید بفقره ۱۹۳ از مهر یشت و توضیحات آن
۲ مثل فقره ۹ از سروش یشت هادخت

٥٥٣ ٠٠٠

۲۸ بهمه کسانی که آنها (اسبها) از پی تعاقب کرده خواهند رسید (اما بخود) آنها که از پی تعاقب شوند نتوانند رسید بآن اسبهائی که سروش نیك مقدس را میکشند با دو اسلحه اش [۱] اگر هم (دشمن) در مشرق هند باشد او (سروش) اورا گرفتار کند اگر هم او در عرب باشد اورا براندازد ۵۵

برای فروغ و فرش برای نیرو و پیروزیش . . . [۲] ۵۵

(کردهٔ ۱۲)

۲۹ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی را میستائیم کسي که قامت برافراشته کمربند بمیان بسته برای پاسبانی آفرینش مزدا ایستاده است ۵۵

۳۰ کسي که سه بار در هر روز و در هر شب باین کشور درخشان خوانیرس آمده اسلحه ای با تیغه تیز و قوی ضربت براي فرق دیوها بدست دارد ۵

۳۱ برای برانداختن اهریمن نابکار برای برانداختن دیو خشم اسلحهٔ خونین آزنده برای برانداختن دیوهای مازندران برای برانداختن همه دیوها برای فروغ و فرش براي نیرو و پیروزیش . . . [۲] ۵۵

(کردهٔ ۱۳)

۳۲ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی را میستائیم این جا و جاي دیگر این جا و در سراسر روی زمین ما میستائیم همه پیروزیهاي پیروزگر سروش پاك دلیر فرمانبردار یل نیرومند جنگاور قوی بازوان را که دیوها را سرنگوند (پیروزیهای)

۱ معلوم نیست که از دو اسلحه مقصود چیست

۲ مثل فقره ۸ از سروش یشت هادُخت

.....٣٣٠.....٣٤٦٥ وأخذ ٥٥

٣٤٦٥ وأخذ ٥ (١):

٣٤٦٥ وأخذ ٥ (٢): ٣٤٦٥ وأخذ ٥ (٣): ٣٤٦٥ وأخذ ٥ (٤):

٣٤٦٥ وأخذ ٥ (٥): ٣٤٦٥ وأخذ ٥ (٦): ٣٤٦٥ وأخذ ٥ (٧):

٣٤٦٥ وأخذ ٥ (٨): ٣٤٦٥ وأخذ ٥ (٩): ٣٤٦٥ وأخذ ٥ (١٠):

٣٤٦٥ وأخذ ٥

آن فتح کنندهٔ وپیروزگر مقدس را و برتری پیروزی بخشنده سروش پاک
و ایزد ارشتی را (ما میستائیم) ۵۵

۳۳ تمام خانه هائی که در حمایت سروش است ما میستائیم در آن (خانه هائی که)
سروش مقدس محبوب و عزیز خوب پذیرفته شود و مرد پاکدین
با پندار های نیك سرشار با گفتارهای نیک سرشار با کردار های
نیک سرشار [۱]
برای فروغ وفرش برای نیرو وپیروزیش . . . . . [۲]
یتا اهو . . . . . ۵۵ [۳]

---

۱ این فقره بعینه مثل فقره ۲۰ از سروش یشت ها دُخت میباشد
۲ مثل فقره ۸ از سروش یشت هادُخت
۳ رجوع کنید بفقره ۳۳ از هرمزدیشت .

برسم

پرستندهٔ آتش زردهشت همیرفت باباژو برسم بهشت (فردوسی)

زوْر و هوم و برسم از خصایص مزدیسنا و در مراسم دینی عمده اسباب ستایش است در این آئین از زورْ و هوم صحبت داشتیم اینک در خصوص برسم گوئیم

این کلمه در اوستا بَرِسْمنْ 𐬨𐬀𐬭𐬌𐬯𐬨𐬀𐬙 آمده و از کلمه بَرِزْ 𐬨𐬀𐬭𐬌𐬵 که بمعنی بالیدن و نموّ کردن است مشتق شده است و در سانسکریت برْه barhi میباشد آن عبارت است از شاخه های بریده درختی که هر یک از آنها را در فارسی تای و در پهلوی تاک گویند در اوستا معیّن نگردیده که این شاخه ها از چه درختی باید باشد همینقدر در یسنا ۲۵ فقره ۳ آمده اُورورَمْ بَرِسْمنیمْ 𐬀𐬎𐬭𐬎𐬭𐬀𐬨𐬌𐬯𐬨𐬀𐬙𐬌𐬥𐬌𐬯 یعنی برسم درخت یا گیاه از این عبارت و از فقرات دیگر اوستا معلوم میشود که برسم باید از جنس اُورورا 𐬀𐬎𐬭𐬎𐬭𐬀 یعنی نباتات باشد در کتاب پهلوی شایست لا شایست در فصل ۱۴ فقره ۲ نیز معیّن نشده که برسم از کدام درخت باید چیده شود فقط بذکر آنکه آن باید از درخت پاکیزهٔ باشد اکتفاء گردیده است ولی در کتب متأخرین قید شده که برسم باید از درخت انار چیده شود این شاخه ها یا تای ها باشست و شو و آداب و ادعیه مخصوصی با کارد مخصوصی که آن را برسمچین گویند بریده میشود مدّتهاست که بجای برسمهای نباتی برسمهای فلزی که از برنج و یا نقره ساخته میشود بکار میبرند این تای های فلزی باریک به بلندی نه بند انگشت و بقطر یک هشتم بند انگشت است در جائی که این برسمها گذاشته میشود موسوم است به برسمدان یا ماهروی برای آنکه قسمت بالائی آن که دو انتهای برسمها را نگاه میدارد بشکل تیغه ماه است در خود اوستا درازا و پنهای برسم نیز معیّن شده است در فرگرد ۱۹ وندیداد فقره ۱۹ آمده است «مردان پاک باید در دست چپ برسمن که ببلندی یک آتشَ 𐬀𐬞𐬭𐬌 و به پهنای یک

یَوَ ... باشد گرفته نثار کنند و باهورامزدا و امشاسپندان نماز آورند . . . »
کلمات مذکور در پهلوی چنین تفسیر شده است: اَش دراج جَوک پهنا یعنی
بدراز ای یک خیش و بپنهای یک جو خیش که در فارسی بمعنی گاو آهن
است وشعراء نیز استعمال کرده اند با کلمه اوستائی اَئشَ یکی است اما کلمه یَوَ
در اوستا بخصوصه معنی جو فارسی را ندارد بلکه بمعنی گندم و مطلق حبوبات
و غلّه است در اوستا از عدد این برسمها نیز سخن رفته در سروش یشت
سر شب (یسنا ۵۷) فقره ٦ آمده است «سروش نخستین کسی است که برسم
بگسترد سه تای و پنج تای و هفت تای و نه تای تا ببلندی زانو و تا بوسط
پاها . . . » حالیّه عدد برسمها در مراسم فرق میکند در مراسم وندیداد
و ویسپرد سی و پنج تای و در مراسم یسنا بیست و سه تای و در باج پنج تای
بکار میبرند کمترین عدد آن در نیرنگستان سه تای معین شده است معمولاً
اعدادی میان پنج و سی وسه (۵ — ۳۳) ذکر شده است بنا بمندرجات اوستا مراسم
برسم در خود کتاب مقدس بسیار قدیم تصور شده چه در فقره ۷ از رام یشت
آمده است که «هوشنگ پیشدادی از برای وایو (فرشته هوا) در روی تخت زرین
و بستر زرین بنزدیک برسم گسترده نثار آورد» گذشته از جاهائی که نشان
دادیم در فقرات دیگرهم در تمام جزوات اوستا و کتب پهلوي کم و بیش از برسم
سخن رفته است براي اختصار بنشان دادن برخی از مواضع اکتفاء کرده
میگذریم [1] یسناي دوم که در نماز زَوَرْ و برسم است در نسخ خطی قدیم
برسم یشت نامیده شده است در هنگام مراسم با بندی که از برگ خرما بافته
شده برسمها را بهمدیگر مي بندند بعینه همانطوری که هر زرتشتی بند معروف
کشتی را سه بار بدور کمر می بندد این بند برسم نیز کشتی نامیده میشود یا بلغت
اوستائی اثیوبنگهن ... که بمعنی همیان و کمربند است در

---

۱ رجوع کنید به تشتر یشت فقره ۵۷ و مهر یشت فقرات ۸۸ و ۱۳۷ ورشن یشت فقره ۳
و فروردین یشت فقره ۲۷ و رام یشت فقرات ۲ و ۵۵ وارت یشت فقره ٦۱ و فرگرد ۱۸
وندیداد فقرات ۱—۳ وغیره و به کتب پهلوی دینکرد کتاب ۸ باب ٤٤ فقره ٦۵ بهمن یشت
فصل ۲ فقرات ۳٦ و ۵۷ و ۵۸ فصل ۳ فقرات ۲۹ و ۳۷ و شایست لا شایست فصل ۲
فقره ۱۸ فصل ۳ فقرات ۱۰ و ۱۱ و ۲۰ و ۳۲ و ۳۳ فصل ۱٤ فقره ۲ وغیره

وقت مراسم برسمها در روی یک میز سنگی که آن را اراثرو مذسهاد و حالیه اوروشگاه یا تخت آلات یا آلانگاه گویند در مقابل موبدی که موسوم است به زوت گذاشته میشود

آداب شست و شوئی که از برای برسمها بعمل می‌آید و قسمتی از آنها که در اورویشگاه و قسمت دیگری که در روي ماهروی میماند و آب زَورْ و (جیوم) که بآنها ضمیمه میگردد و ادعیهٔ که برآنها خوانده میشود بسیار مفصل است از ذکر جزئیّات باید صرف نظر کنیم

اینک به بینیم که مقصود از برسم چیست مقصود از برسم گرفتن و مدّتی دعا برآن خواندن همان از برای نعمت نباتات که مایهٔ تغذیه انسان وستوران و زینت طبیعت است سپاس بجای آوردن است برسم را که گفتیم از شاخه های تر درختی است نمونهٔ کلیّه رَستنی ها قرار داده بآن درود میفرستند و شکر نعمت ایزدی ادا میکنند گذشته از آنکه کلمه برسم که گفتیم از بَرِزْ رِسْدَیْ بمعنی بالیدن و نمو کردن مشتق و خود دلیل است که از برسم نمونهٔ کلیه نباتات اراده شده است دلایل دیگری هم داریم که از بکار بردن برسم همان شکر نعمت مقصود میباشد در فقرات ۱۷ و ۱۸ از فرگرد ۱۹ وندیداد چنین آمده است « زرتشت از اهورامزدا پرسید اي آفریدگار چگونه ستایش تو بجاي آورم اهورامزدا در پاسخ گفت ای اسپنتمان زرتشت تو باید بنزدیك گیاه از زمین روئیده روی و چنین گوئی درود بتو ای گیاه زیبای توانای خوب روئیده تو ای نیك مزدا آفریده ای گیاه مقدس » پس از این فوراً در فقره ۱۹ که ذکرش در صفحه اول همین مقاله گذشته آمده است مردان پاك باید در دست چپ برسمی . . . » [1] همچنین در همین فقره ذکر کردیم که برسم باید ببلندی یک گاو آهن و بپهنای یک جو باشد قهراً خیال انسان در این فقره از ذکر گاو آهن و جو بشخم و شیار زمین

---

۱ بعینه همین دستور را برای شکر نعمت که در فقرات ۱۷ — ۱۹ فرگرد ۱۹ وندیداد مندرج است زرتشت بنوبت خویش بکی گشتاسب داده است رجوع کنید بگشتاسب یشت فرگرد ۴ فقرات ۲۱ — ۲۳

و مزرع و از کشت و کار و حاصل زمین که اساس تغذیه انسان و چارپایان است منتقل میگردد در آداب مراسم برسم که آن را در آب زَورْ میگذارند و از رطوبت بآن قوّتي می بخشند بخوبی یاد آور باران و بالیدن رستني ها و آبیاري نمودن محصولات و باور نمودن زمین است چنانکه دارمستتر هم بهمین معنی اشاره کرده است [۱] دگر آنکه در تاریخ میخوانیم که در عهد ساسانیان پیش از غذا برسم بدست گرفته دعا میخوانده اند لابد در این موقع شکر نعمت بجای می آورده اند

گذشته از اوستا بواسطه خبری که از استرابون رسیده میدانیم که رسم برسم گرفتن نزد ایرانیان بسیار قدیم است جغرافی دان مذکور راجع بیک آتشکده در کاتپاتوکا (در آسیاي صغیر) مینویسد مغها در آنجا آتشي که هرگز خاموش نمیشود نگاهداری میکنند و هر روز در آتشکده تقریباً یک ساعت در مقابل آتش سرود میخوانند و یک بسته چوب در دست میگیرند و پردهٔ تا بپائین چانه آویخته که لبهای آنان را می پوشاند » [۲] مقصود از بسته چوب و پرده همان برسم و پنام است

گفتیم که برسم گرفتن پیش از غذا در عهد ساسانیان رسم بوده است مکرراً در شاهنامه باین رسم برمیخوریم از آنجمله است در ضیافت نیاطوس سفیر روم روز نزد خسرو پرویز وقتی که بندوی یکی از گماشتگان پادشاه پیش از غذا با برسم داخل شده و شاه بذکر باج (باژ) مشغول شد سفیر مذکور برآشفته از سرخوان بر خاست

---

۱ Le Symbolisme de ces opération est transparent : le Baresman représente la nature végétable, le zôhr représente les eaux : on met le zôhr en contact idéal avec le Baresman pour pénétrer toute la flore des vertus de l'eau et féconder la terre (Z. A. Vol. 1. p. 397.)

۲ رجوع کنید به Rapp, die Religion u. Sitte der Perser nach den Griechi. u römi. quellen S. 85.

از آنکه برخی از مستشرقین پنداشته اند که در تورات در کتاب حزقیال باب هشتم فقرات ۱۶ — ۱۷ به برسم اشاره شده بکلی سهو است بهیچ وجه مناسبتی میان مندرجات فقرات مذکور و برسم ایرانیان در آنجا دیده نمیشود

رجوع کنید به Die altpersische Religion und das Judentum von Scheftelowitz Giessen 1920 S. 5.

بیامدنیا طوس [1] بارو میان نشستند بافیلسوفان بخوان
چو خسرو فرودآمد از تخت بار ابا جامهٔ روم گوهر نگار
خرامید خندان و برخوان نشست بشد تیز بندوی و برسم بدست
جهاندار بگرفت باژ مهان بزمزم همی رای زد در نهان
نیاطوس کان دید انداخت نان ز آشفتگی باز پس شد ز خوان
همیگفت باژو چلیپا بهم ر قیصر بود برمسیحا ستم

همچنین وقتی که یزدگرد سوم در مرو بآسیا پناه برد خسرو آسیابان نان کشکین نزد وی نهاد یزدگرد بوی گفت

بدو گفت شاه آنچه داری بیار خورش نیز با برسم آید بکار

خسرو رفت پی برسم ببرسم شتابید و آمد براه بجائی که بود اندران باژگاه

از او پرسیدند که برسم از برای که میخواهی او در جواب گفت

بدو گفت خسرو که در آسیا نشست است کند آوری برکیا

. . . . . .

یکی کهنه خوانی نهادمش برو نان کشکین سزاوار خویش

ببرسم همی باز خواهد گرفت سزد گر بمانی از او در شگفت

از تعریف خسرو دانستند که این کس باید یزدگرد باشد اورا بنزد ما هوی سوری بردند آن ناپاک بوی فرمان داد که مهمان خود را بکشد او نیز چنین کرد خنجر بتهیگاه شاهنشاه ناکام یزدان پرست فروبرده وی را از برسم گرفتن و ادای شکر نعمت نان کشکین فارغ ساخت

---

۱ این اسم باید Theodosius = Tanadus باشد

راجع برسوم برسم بکتب ذیل ملاحظه کنید

Haug's Essays p. 397—398.

Sacred Books of the East by West Vol. V p. 284; vol. XVIII, p. 142; vol. XXXII, p. 162—3.

Le zend-Avesta par Darmesteter vol. I p LXXIII

The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees by Jivanji Modi Bombay 1922 p 277—286

رشن راست

در مقالات مهر و سروش و دریشتهای آنان غالباً از رشن اسم برده دانستیم که این سه فرشته مناسبات مخصوصی با همدیگر دارند و در اجرای وظایف شان همدیگر را یاری میکنند حتی در مهریشت در فقره ۷۹ دیدیم که مهر و رشن همنزل هستند یشتهائی که متعلق باین ایزدان است نیز پهلوی همدیگر جای داده شده است همچنین روزهائی از ماه که روز شانزدهم و هفدهم و هجدهم باشد و باسامی آنان نامزد شده در تعاقب همدیگر میآید

درمیان این سه فرشته مهر دارای نخستین مقام و سروش دارای درجهٔ دوم و رشن در مرتبهٔ سوم است در ادبیات متأخر مزدیسنان هر سه بمحاکمهٔ روز جزا گماشته شده اند رشن سومین داور محکمه روز واپسین بشمار رفته است در خود اوستا در جائی صراحته اشاره باعمال آنان در رستاخیز نشده است هرچند که رشن یکی از ایزدان بزرگ است اما اطلاعات ما در خصوص وی نسبةً کم است از یشت ۱۲ که مخصوص باوست مطالب مهمّی بدست نمی آید بقول بارتولومه از حیث قدمت هم بسایر یشتها نمیرسد در سراسر اوستا (غیر از گاتها) و در کلیّه کتب پهلوی و پازند غالباً باسم رشن برمیخوریم که باو درود فرستاده میشود یا از او استغاثهٔ میکنند رشن در اوستا رشنو (rašnu) آمده این کلمه صفت است یعنی عادل و دادگر و باین معنی در اوستا بسیار استعمال شده از آن جمله در ویسپرد کردهٔ ۱۶ فقره ۱ گذشته از این رشن اسم خاص فرشتهٔ عدالت است چنانکه درطیّ یشتها مکرراً از او یاد شده از آن جمله در مهریشت فقره ۱۰ و ۱۰۰ و بهرام یشت فقره ۴۷ رزیشته (razišta) صفت خاص او ست یعني راست تر درست تر و در پهلوي رزیستک گفته اند معمولاً در فارسی این ایزد را باصفتش خوانده رشن راست گوئیم کلمات فارسی رجه و رژه که بمعني صف و ردیف است از ماده رزیشته است [۱]

---

۱ جلعائي که در اوستا رشن باصفت رزیشته آمده از این قرار است یسنا ۱ فقره ۱ یسنا ۲ فقره ۷ یسنا ۱۶ فقره ۵ یسنا ۶۵ فقره ۱۲ یسنا ۷۰ فقره ۳ خرداد یشت فقره ۳ سروش یشت فقره ۱۶ ویسپرد کردهٔ ۷ فقره ۲ ویسپرد کردهٔ ۱۱ فقره ۶ وغیره

کلمه رشن از رَزْ اسکـ که بمعنی مرتّب ساختن و نظم دادن است میباشد کلمه مذکور باین معنی در اوستا بسیار استعمال شده از آن جمله است در مهریشت فقره ۱۴ لغت فارسی آراستن نیز از همین ریشه و بُنیان است کلمه دیگر اوستائی رَسْمنْ که بمعنی میدان جنگ و صف معرکه است باز از همین ریشه است لغت رزم فارسی و رَسْمَنْ اوستائی یکی است در این لغت معنی اصلی کلمه را بمناسبت صفوف منظم لشکریان و ردیف مرتّب جنگاوران منظور داشته اند

گذشته از آنکه رشن از یاران مهر و سروش است یك جهت یکرنگی و اتّحاد هم با ایزد ارشتاد دارد چه بسا با او یکجا خوانده شده چنانکه در یسنا ۱ فقره ۷ و یسنا ۲ فقره ۷ در آغاز گفتیم که روز هجدم ماه برشن مختص است در دو سیروزهٔ کوچك و بزرگ هم در فقره هجدم بفرشته موّکل روز هجدهم درود فرستاده شده است در فقرات ۴—۶ از یسنای ۱۶ که اسامی سی فرشتگان روز یاد شده روز رشن در فقره ۵ بجای‌خود مندرج است رشن نیز در ادّبیات فارسی رش بدون نون گفته میشود چنانکه فردوسی گوید

چو هور سپهر آورد روز رش ترا زندگی باد پد رام و خوش

و عنصری نیز گوید در آمد در آن خانهٔ‌چون بهشت بروز رش از ماه اردیبهشت

مطالبی که از رشن یشت میتوان استخراج نمود این است که این فرشته مخصوصاً برضد دزدان و راهزنان است و وجود او همیشه مایه بیم و هراس آنان است ترس دزدهای متعدّی از فرشته عدل و انصاف بسیار منطقی است دگر آنکه از رشن یشت برمیآید که این فرشته در همه جاست در سراسر هفت کشور روی زمین و در بالای کوهها و درمیان اقیانوس موجود است از جهان خاکی گذشته عالم بالا نیز مثل کرهٔ ستارگان و فلك ماه و خورشید و فضای فروغ بی پایان (ایثران) تا بعرش اعظم (گرزمان) از حضور او خالی نیست یعنی که در عالم زیرین و زبرین جائی نیست که از عدل و انصاف بی‌نیاز باشد مرد یا کدین باید بواسطه عبادت و اطاعت خویش توّجه این فرشته را در هرجائی

که او باشد بطرف خود جلب کند گفتیم که در کتب متأخر مزدیسنان وظیفه محاکمه اعمال انسان در روز قیامت برشن برگذار شده غالباً در کتب پهلوی اورا در مباشرت چنین اعمالی ذکر کرده اند در بندهش بزرگ مندرج است «رشن فرشته درستی است اوست که از برای نجات و سعادت جهان خاکی دیوها و زشتکرداران را نابود میسازد و بحساب کردار خوب و بد ارواح میرسد اگر قاضی اي بناحق حکم کرده رشن آن را ندیده باشد آن گاه سروش مقدس زبان شکوه گشوده گوید فضای جهان بمن تنگ گردید زیرا که در آن عدالتی وجود ندارد»

در آئوگمدئچا در فقرات ۸ و ۹ مندرج است «در صبح روز چهارم پس از مرگ سروش و رشن راست و ایزد باد و اشتاد و مهر و فروهر پاکان و ایزدان مینوی دیگر باستقبال روح پاك مرده می‌شتابند و آن روان جاودانی را باخوشی و آسانی و دلیری از پل چینوات (پل صراط) میگذرانند [۱]

در ارداي ویرافنامه در فصل ۵ ارداي ویراف مقدس میگوید «وقتی که بهمراهی سروش مقدس و آذر ایزد از پل چینوات گذشتم مهر ایزد و رشن و باد ایزد نیك و بهرام ایزد توانا و اشتاد ایزد و فروهر پاکان و فرشتگان دیگر باستقبال من آمدند و بمن درود و آفرین خواندند من خود در آن جا رشن راست را دیدم که ترازوی زرین در دست گرفته اعمال نیك و زشت مردم را میسنجید» مینوخرد در فصل ۲ در فقرات ۱۱۴—۱۲۸ نیز از وظیفه رشن و همراهانش در روز واپسین صحبت داشته گوید «پس از آنکه روح سه روز در بالای سر کالبد مرده پاسبانی نموده در صبح روز چهارم بهمراهی سروش مقدس و بادنیك و بهرام توانا از ستیزه اهریمن و یارانش رهائی یافته از پل چینوات میگذرد آنگاه رشن راست‌ترازودار اعمال را میسنجد کفّه ترازو را بهیچ طرف متمایل نسازد سر موئی خطا نکند نه از براي پاکان و نه از برای ناپاکان نه از برای گدا و نه از برای شاه با همه یکسان رفتار کند خواه توانگر خواه درویش» نگفته نگذریم بقول بندهش نیسترون (نسرین) گل مخصوص رشن است از گیسوی او نسیم مشك آید و ززلفک او نسیم نسترون (روذکی)

---

۱ آئوگمدئچا صفحه ۲۲۵ سطر ۲۲ یکی از قطعات اوستائي است دارای ۲۸۰ کلمه است اسم آن از کلمه ایست که جزوه مذکور با آن شروع میشود

೧. ಸಾಲ ಮಂಜೂರಾತಿ ಪತ್ರ

ದಿನಾಂಕ: ೧೫ನೇ ಮಾರ್ಚ್ ೨೦೨೩

ಶ್ರೀ ಮಹಾಲಿಂಗಪ್ಪ ಬಸವರಾಜಪ್ಪ ಕಲ್ಲೂರ
ಸಾ: ಹೊಸಹಳ್ಳಿ, ತಾ: ಮಲ್ಲಾಪುರ, ಜಿ: ಕಾವೇರಿ ಜಿಲ್ಲೆ

ವಿಷಯ: ಸಾಲ ಮಂಜೂರಾತಿ ಪತ್ರ

ಮಹಾಶಯರೇ,

ನಿಮ್ಮ ಅರ್ಜಿಯನ್ನು ಪರಿಶೀಲಿಸಿ, ನಿಮಗೆ ಈ ಕೆಳಗಿನ ಷರತ್ತುಗಳಿಗೆ ಒಳಪಟ್ಟು ಸಾಲ ಮಂಜೂರು ಮಾಡಲಾಗಿದೆ.

೧. ಸಾಲದ ಮೊತ್ತ: ರೂ. ೨,೫೦,೦೦೦/- (ರೂಪಾಯಿ ಎರಡು ಲಕ್ಷ ಐವತ್ತು ಸಾವಿರ ಮಾತ್ರ)

೨. ಬಡ್ಡಿ ದರ: ವಾರ್ಷಿಕ ಶೇ. ೧೨ರ ಸರಳ ಬಡ್ಡಿ.

೩. ಮರುಪಾವತಿ: ೨೪ ಸಮಾನ ಮಾಸಿಕ ಕಂತುಗಳಲ್ಲಿ. ಮೊದಲ ಕಂತು ೧೫ನೇ ಏಪ್ರಿಲ್ ೨೦೨೩ರಂದು.

೪. ಭದ್ರತೆ: ಸ್ಥಿರಾಸ್ತಿ ಅಡಮಾನ (೩) ಮತ್ತು ಇಬ್ಬರು ಜಾಮೀನುದಾರರು.

ಸಾಲ ಮಂಜೂರಾತಿ ಪತ್ರ ..... ದಿನಾಂಕ ..... ಸಾಲಗಾರರ ಸಹಿ ..... ಸಾಲ ಮಂಜೂರು ಮಾಡಿದವರ ಸಹಿ .....

ಷರತ್ತುಗಳು: ೧. ಸಾಲದ ಹಣವನ್ನು ಕೃಷಿ ಚಟುವಟಿಕೆಗೆ ಮಾತ್ರ ಬಳಸತಕ್ಕದ್ದು. ೨. ಕಂತು ತಪ್ಪಿದರೆ ದಂಡ ವಿಧಿಸಲಾಗುವುದು. ೩. ಸಾಲಗಾರರು ಬೆಳೆ ವಿಮೆ ಮಾಡಿಸಿಕೊಳ್ಳಬೇಕು. ೪. ಯಾವುದೇ ಬದಲಾವಣೆಗೆ ಮೊದಲು ಲಿಖಿತ ಅನುಮತಿ ಪಡೆಯಬೇಕು. ೫. ಈ ಒಪ್ಪಂದವು ಮಲ್ಲಾಪುರ ನ್ಯಾಯಾಲಯದ ವ್ಯಾಪ್ತಿಗೆ ಒಳಪಟ್ಟಿರುತ್ತದೆ.

೨ ಸಾಲಗಾರರು ಮತ್ತು ಜಾಮೀನುದಾರರು ಈ ಪತ್ರದ ಷರತ್ತುಗಳನ್ನು ಒಪ್ಪಿಕೊಂಡು ಸಹಿ ಮಾಡಿದ ನಂತರವೇ ಸಾಲದ ಹಣ ಬಿಡುಗಡೆಯಾಗುತ್ತದೆ. ಸಾಲಗಾರರು ಸಾಲದ ಹಣವನ್ನು ಕೃಷಿ ಚಟುವಟಿಕೆಗೆ ಮಾತ್ರ ಬಳಸಬೇಕು. ಬೇರೆ ಉದ್ದೇಶಕ್ಕೆ ಬಳಸಿದರೆ ಸಾಲವನ್ನು ತಕ್ಷಣ ಮರುಪಾವತಿಸಬೇಕಾಗುತ್ತದೆ. ಸಾಲಗಾರರು ಬೆಳೆ ವಿಮೆ ಮಾಡಿಸಿಕೊಳ್ಳಬೇಕು. ಯಾವುದೇ ಬದಲಾವಣೆಗೆ ಮೊದಲು ಲಿಖಿತ ಅನುಮತಿ ಪಡೆಯಬೇಕು. ಈ ಒಪ್ಪಂದವು ಮಲ್ಲಾಪುರ ನ್ಯಾಯಾಲಯದ ವ್ಯಾಪ್ತಿಗೆ ಒಳಪಟ್ಟಿರುತ್ತದೆ.

೩ ಸಾಕ್ಷಿದಾರರು: ೧. ಶ್ರೀ ಗುರುಪಾದಪ್ಪ ಹಿರೇಮಠ, ಸಾ: ಹೊಸಹಳ್ಳಿ ೨. ಶ್ರೀಮತಿ ಲಕ್ಷ್ಮಮ್ಮ ಕೋಂ ಮಹಾಲಿಂಗಪ್ಪ, ಸಾ: ಹೊಸಹಳ್ಳಿ

رشن یشت

رشن راست‌ترین و ارشتاد فزایندهٔ جهان و پروراننده جهان و کلام راستین الهام شده و فزایندهٔ جهان را خوشنود میسازیم ❀

۱ (زرتشت) مقدس از او پرسید اي اهورامزداي پاك
من بتوي روي آورده اي اهورامزدا باگفتار راستین از تو میپرسم مرا پاسخ ده تو ای کسی که از آن آگاهی و فریفته نشوی تو ای خردفریفته نشدنی ای از همه‌چیز آگاه فریفته نشدنی چه حقیقتی در کلام مقدس آفریده‌شده آنچه ترقّی دهنده آنچه ممتاز آنچه‌برستار آنچه قوی آنچه ماهر و سر آمد مخلوقات دیگر است ؟ •

۲ آنگاه اهورامزدا گفت براستی من ترا خبر دهم ای اسپنتمان پاك از این کلام مقدس بسیار فرهمند از آن حقیقتی که درکلام مقدس آفریده شده آنچه ترقّی دهنده آنچه ممتاز آنچه پرستار آنچه قوی آنچه ماهر و آنچه سرآمد مخلوقات دیگر است •

۳ و اهورامزدا گفت یك ثلث از برسم را تو باید بطرف راه خورشید بگسترانی (بکوئی) ما استغاثه میکنیم ماخواستاریم که خوشنود سازیم من اهورامزدا را همچنین دوستی را من باین ور برقرار شده بیاری

میخوانم بسوي آتش و برسم و بسوی کف دست سرشار بسوی ور روغن و بسوی شیره گیاهها [1] ❀

٤ پس من بیاری تو آیم من اهورامزدا بسوی این ور برقرار شده بسوی آتش و برسم بسوی کف دست سرشار بسوی ور روغن بسوی شیره گیاهها بهمراهی باد پیروز بهمراهی داموئیش اُوَپمن بهمراهی فرکیاني بهمراهی سود مزدا آفریده ❀

---

۱ فقرات ۳ — ۷ این یشت نامفهوم بنظر میرسد اما پس از دانستن معنی کلمه ور (واسد) که هشت بار در فقرات مذکور تکرار گردیده مطلب روشن شده بی مقصود خواهیم برد هرچند که جملات مربوط بهم نباشد

کلمه ور در پهلوی بجای لغت اوستائی ورنگهه (واسد-سوس) آمده است و آن یك قضاء و حکمی است که درمیان ایرانیان قدیم و اقوام دیگر معمول بوده است در زبان فرانسه اوردالي (ordalie) گویند در سایر زبانهای اروپائی نیز همین لغت با اندك تفاوتي در املاء موجود است

کلمه ورنگهه از ور (واسد) مشتق است که در فرس هخامنشی و اوستا بمعنی برگزیدن و مصمم شدن و باور کردن است کلمه مذکور در پهلوي واور و در فارسی باور شده است بنابر این ورنگهه یعنی امتحان و آزمایش و اثبات حق مشتبه نشود با کلمه دیگر که بهمین املاء یعنی پوشاندن و پنهان کردن است کلمه ای که در پهلوی به نهفتن ترجمه شده است و نه با کلمه دیگری که باز بهمین املاء (ور واسد) یعنی بارور بودن وآبستن کردن است در طی این مقاله ترکیب پهلوی کلمه را نگهداشته (ور) استعمال میکنیم دینکرد در کتاب هشتم مینویسد که در سکا توم نسك یك فصل از آن در خصوص اقسام ورها (ورستان) صحبت میدارد سکا توم نسك هجدهمین نسك اوستای عهد ساسانیان بوده که امروز در دست نداریم گذشته از فقرات فوق رشن یشت و فقره ۹ از آفرین گهنبار که ذکرش باید دیگر بجای بکلمه ور برنمیخوریم و از اقسام آن بنا بسنت متأخرین که در کتب پهلوي مندرج است ۳۳ قسم بوده اطلاعی نداریم در کتاب پهلوی شایست لا شایست در فصل ۱۳ (چم گاسانیك) در فقره ۱۷ مینویسد که (شش فقره از یسنای ۳۶ راجع بشش قسم ور گرم میباشد) راست است یسنای مذکور چنانکه ترجمه آن را در جزو هفتن یشت بزرگ در صفحه ۱۱۷ ملاحظه میکنید از آتش صحبت میدارد اما نمی توان گفت که در آن جا ور معمولی مقصود است و در هیچ جای آن هم بکلمه ور برنمیخوریم بی شك در آنجا آزمایش روز واپسین اراده شده است که نیکوکاران از آن شاد و خرم گذشته اما گناهکاران دچار گزندش خواهند شد نظیر این گونه آزمایش در روز واپسین و گداخته شدن فلزات و جاري شدن رودی ز آن در سایر ادیان هم موجود است (رجوع کنید به Altper. Reli. u. Judentum Scheftelowitz S. 206.)

٥ ٢٠٠٠

۵ ها استغاثه میکنیم ما خواستاریم خوشنود سازیم آن رشن توانا را همچنین دوستی را من باین ور برقرار شده بیاری میخوانم بسوی آتش و برسم بسوی کف دست سرشار بسوی ور روغن و بسوی شیره گیاهها ۵۵

۶ پس بیاری تو خواهد آمد آن رشن بزرگ توانا بسوی این ور برقرار شده بسوی آتش و برسم بسوی کف دست سرشار بسوی ور روغن بسوی شیره گیاهها بهمراهي باد پیروز بهمراهی داموئیش اُوَپمن بهمراهي فرکیانی بهمرامی سود مزدا آفریده ۵۵

۷ ای رشن پاك ای راست ترین رشن ای مقدس ترین رشن اي دانا ترین رشن ای رشنی که بهتر از همه تشخیص توانی داد ای رشنی که دور را بهتر از همه توانی دریافت ای رشنی که دور را بهتر از همه توانی دید ای رشنی که گله مند را بهتر از همه بفریاد رسی ای رشنی که دزد را بهتر از همه براندازی ۵۵

در فقره ۹ از آفرین گهنبار آمده است (اگر برکسی سومین جشن سال پنجشهم بگذرد و در راه خدا اتفاق نکند هر آینه او درمیان مردیسنان در روز آزمایش در هنگام طلب حقانیت در مقابل ور گرم فرو ماند) چنانکه ملاحظه میکنید در فقره مذکور ور گرم قید شده است گرمو ورنگهه ᵒᵒᵒ

٨ ٣٠٠٠

۸ اگر تو رنجیده خاطر نباشی بهتر (انسان را بمقصد) رسانی بهتر ضربت فرودآوری و بهتر دزد و راهزن را نابود سازي . . . .

۹ اگرهم تو ای رشن پاك درکشور آرزهی [۲] باشي ما ترا بیاري میخوانیم [۳] ...

۱۰ اگر هم تو ای رشن پاك در کشور سوَهي باشی ما ترا بیاری میخوانیم [۳] ...

۱۱ اگر هم تو ای رشن پاك درکشور فرَدَفشوُ باشی ما ترا بیاری میخوانیم [۳] ...

۱۲ اگرهم تواي رشن پاك درکشور ویدَدَفشو باشی ما ترا بیاری میخوانیم [۳] ...

۱۳ اگرهم تو ای رشن پاك درکشور واوروَبرشتی باشي ما ترا بیاری میخوانیم [۳] ...

۱۴ اگرهم تواي رشن پاك درکشور واوروَجرشتی باشی ما ترا بیاری میخوانیم [۳] ...

ودنگر یا اُورُو خوران ظاهرا در این قسم از ور طرفین بایستی حیری بخورند شاید زهر که نظر باثر سم حقانیت یکی از آنان ثابت میشده است در دادستان دینیك در فصل ۳۷ وفقره ۷۴ باین قسم از ور اشاره شده است چنانکه وست West احتمال میدهد در فقره مذکور زهر استعمال کردن مدعیان (همتکاران) مقصود میباشد

در سنت مزدیسنان معروف است و در کتب پهلوی مثل دینکرد و شایست لاشایست و ارداي ویرافنامه نیز مندرج است که آذر بد مهراسند مشهور و بزرگترین دستور عهد شاپور دوم (۳۱۰ — ۳۷۹ میلادی) مرتب سازندهٔ خورده اوستا برای رفع اختلافات مذهبی و صحت کتاب مقدس و اثبات حقانیت مزدیسنا امتحان ور داده فلز گداخته بروی سینه اش ریختند و بوی آسیبی نرسید (Livre d' Arda viraf, Traduction par Barthélemy p 143) بقول سوگند نامه (در جزوکتاب روایت دفتر اول ص ۴۶ — ۵۴ بمبئی ۱۹۲۲ میلادي) ۹ من روی گداخته روی سینه آذر بد مهر اسند ریختند آزمایش روی گداخته معمولاً در روي سینه تصور میشده و آنرا ور نیرنگ میگفته اند (ور این جا بمعنی سینه است) شایست لاشایست در فصل ۱۵ فقرات ۱۵ — ۱۷ ور را معنی کرده مینویسد (آزمایش فلز گداخته این است که در روی دل (سینه) عمل می آید دل باید باندازهٔ پاك و بی آلایش باشد که وقتی فلز گداخته روی آن ریخته شد نسوزد آذر بدمهراسند چنان زیست که وقتی فلز گداخته بروي سینه اش ریختند باین میماند که بروی سینه اش شیر دوشیده باشند اما وقتی فلز بروی سینه زشتکردار و گناهکاري چکیده شد سوخته و خواهد مرد) در ادبیات ما نیز اثرات این محاکمه قدیم باسم سوگند موجود است از آن جمله است داستان باتش رفتن سیاوخش که در شاه نامه

۱ در آخر این فقره چندین کلمات خراب شده معنی درستی از آنها مفهوم نمیشود

۲ از فقره ۹ — ۱۵ از هفت کشور روی زمین اسم برده شده است رجوع کنند بتوضیحات فقره ۱۵ از مهریشت ص ۴۳۱-۴۳۲

۳ تمام فقرات ۵۰ — ۸ از همین یشت تکرار میشود

١٥ ...٣٣٠ ٥٥٠ ٥٥٠ ٥٥

۱۵ اگر هم توای رشن پاك در این کشور درخشان خوانیرس باشی ما ترا بیاری میخوانیم [1] ... ۵۵

۱۶ اگرهم توای رشن پاك تو در دریای فراخکرت باشی ما ترا بیاری میخوانیم [1] ... ۵۵

۱۷ اگر هم توای رشن پاك در بالای آن درخت سیمرغ که در وسط دریای فراخکرت برپاست آن (درختی که) دارای داروهای نیك و داروهای مؤثر است و آن را ویسپوبیش (همه را درمان بخش) خوانند و در آن

مندرج است سودابه نامادری سیاوخش وی را بمعاشقه باخویش متهم ساخت و پدرش کیکاوس را از وی بدگمان نمود کیکاوس از پسرش خواست که درمیان کوه آتشی که از هیزم افروخته بودند رفته بیگناهی خود را ثابت کند

زهر دو سخن چون براین گونه گشت بر آتش بباید یکی را گذشت
چنین است سوگند جرخ بلند که بر بیگناهان نیاید گزند

سیاوش حکم پدر پذیرفته سواره باحضور سران و بزرگان و سپهبدان درمیان آتش رفت و پس از چندی سالم و خندان بیرون آمد

چو بخشایش پاك یزدان بود دم آتش و باد یکسان بود
چو از کوه آتش بهامون گذشت خروشیدن آمد ز شهر و ز دشت

فخرالدین اسعد استرا بادی گرگانی سراینده داستان ویس و رامین که بقول خودش داستان مذکور را از یك کتاب پهلوی ترجمه کرده است مینویسد (شاه موبد از زنش ویسه بدگمان شده وی را دوستار برادرش رامین پنداشت برای رفع سوء ظن خویش و تهمت دیگران از ویسه خواست که در حضور بزرگان شهر درمیان آتش برود

و ر آتشگاه لختی آتش آورد بمیدان آتشی چون کوه برکرد
بسی از صندل وعودش خورش داد بکافور و بمشکش پرورش داد
ویسه شکوه کنان گوید مرا گوید که بر آتش گذرکن جهان را از تن پاکت خبر کن
بدان تا کهتر و مهتر بدانند بجا در ویس و رامین بدگمانند)

پس از این مقدمه گوئیم در فقرات ۳ — ۷ از رشن یشت اسامی برخی از ورهای معمول محفوظ مانده است مثل ور آتش ور برسم ور کف دست سرشار یا بقول دارمستتر مایع سرشار ور روغن ور شیرهٔ گیاه این ورها بچه ترتیب بعمل می آمده میدانیم شاید ور روغن جزو ور گرم بوده که روغن داغ روی عضوی میریخته اند وور شیره گیاه عصاره نباتات سمی بوده که بخورد همپیکاران (مدّعیان) میداده اند مقصود از ذکر این ورها در فقرات فوق این است اهورامزدا به پیغمبرش میگوید که مردمان باید در موقع چنین امتحانات سخت و در هنگام این گونه محاکمات خطرناك نجات خود را در ذکر کلام مقدس دانند و بخداوند متوجه شوند و بفرشته عدل و انصاف رشن متوسل گردند تارستگاری و پیروزی و سرافرازی نصیب آنان شود

[1] تمام فقرات ۵ — ۸ از همین یشت تکرار میشود

١٨ ...

١٩ ...

٢٠ ...

تخمهای کلیّه گیاهها نهاده شده است ما ترا بیاری میخوانیم [1] . . . [2] ❀

۱۸ اگر هم تواي رشن پاك درسر چشمهٔ رنگها باشی ماترا بیاری میخوانیم . . . . [2] ❀

۱۹ اگرهم توای رشن پاك در دهنهٔ رنگها باشی ماترا بیاري میخوانیم . . . . [2] ❀

۲۰ اگر هم تو اي رشن پاك در آخر (حدود) این زمین باشی ما ترا بیاری میخوانیم . . . . [2] ❀

---

۱ سیمرغ در اوستا سئینَ مرغوسئینَ آمده است در پهلوی سین مرو گویند یعنی مرغ سین گذشته از فقرهٔ مندرج در فوق در فقره ۴۱ از بهرام یشت نیز باین مرغ برمیخوریم (مرغوسئینَ) مستشرقین این کلمه را بشاهین و عقاب ترجمه کرده اند لغت سیمرغ فارسی همان سئینَ اوستا ست که از آن یك مرغ بسیار بزرگ شکاری اراده شده است در فرهنگهاي فارسی و در اشعار متقدمین بسا سیرنگ بجاي سیمرغ آمده است جزخیالی ندیدم از رخ تو جز حکایت ندیدم از سیرنگ (خیالی فرهنگ سروری) در شاهنامه داستان سیمرغ که در بالای کوه البرُز زال را پرورش داده بزرگ کرد و بمدها وی را تعلیم داده که چگونه پسرش رستم میتواند باسفندیار روئین تن غلبه کند مشهور است در کتاب رزمی ماآشیانه سیمرغ در بالای کوه البرُز است

یکی کوه بُد نامش البرُز کوه بخورشید نزدیك و دور از گروه
بدانجای سیمرغ را لانه بود که آنخانه از خلق بیگانه بود

ولی در اوستا چنانکه ملاحظهٔ میشود آشیانه آن در بالاي درختی است که درمیان اقیانوس فراخکرت برپاست درکتب پهلوي نیز چنین مندرج است از یك فرد شعر فردوسی که در فرهنگ انجمن آرا ضبط است و نگارنده خود در شاهنامه ندیده ام برمیآید که سیمرغ با دریا نیز سروکاری داشته است از آنجا یکه بازگشتن نمود که نزدیك دریای سیرنگ بود در اوستا نیز سئینَ اسم اشخاص میباشد در فقره ۹۷ از فروردین یشت آمده است « سئینَ نخستین کسی است که با صد نفر پیرو بروی این زمین بسر برد » این سئینَ همان است که بقول دینکرد صد سال پس از ظهور دین زرتشت متولّد گشته و دویست سال پس از آن در گذشت در فقره ۱۲۶ از یشت مذکور نیز از یك خانوادهٔ سئنَ یاد شده است در فرهنگهای فارسی سیمرغ نیز اسم حکیم و دانائي بوده شاید سئینَ یارسا و دانائی که در فقره ۹۷ فروردین یشت مندرج است مأخذ دومین معنی سیمرغ فرهنگها باشد اسم خاص سیندخت که در شاهنامه آمده از سئینَ اوستا ست و او زن مهراب پادشاه کابل و مادر رودابه بوده است بپرسید سیندخت مهراب را ز خوشاب بگشود عناب را

۲ تمام فقرات ۵ — ۸ از همین یشت تکرار میشود

٢١ ٥٨٤٠٠٠٠٠٠ ٥٨٤٠٠٠٠٠٠ ٥٨٤٠٠٠٠٠٠

۲۱ اگر هم تو ای رشن پاك در مرکز این زمین باشي ما ترا بیاری میخوانیم . . . . ۱ ۞

۲۲ اگر هم تو ای رشن پاك در هر جائی از جاهای این زمین باشی ما ترا بیاری میخوانیم . . . . ۱ ۞

۲۳ اگر هم تو ای رشن پاك در بالای هرُبرز درخشان کثیرالسلسله باشی در آن جائی که نه شب است و نه تاریکی نه باد سرد است نه گرم نه ناخوشی بسیار مُهلک نه کثافت دیو آفریده و آن هربرزی که از آن همه برنخیزد ما ترا بیاری میخوانیم . . . ۱ ۞

۲۴ اگر هم تو ای رشن پاك در بالای کوه در همه جا ستودهٔ و زرین هُکر باشي آنجائی که بارتفاع هزار قد آدم اردوسور ناهید برای من سرازیر میشود ما ترا بیاری میخوانیم . . . . ۱ ۞

۲۵ اگر هم تو ای رشن پاك در بالای قلّه کوه هرایتی درآنجائی که گرداگرد آن ستارگان و ماه و خورشید من دور میزنند باشی ما ترا بیاری میخوانیم . . . . ۱ ۞

درختی که بقول اوستا محل آشیانه سیمرغ است در کتب پهلوی نیز مکررا یاد شده است این درخت که در اوستا ویسوبیش واهیدهٔ-ریوه خوانده شده درفصل ۱۸ از بندهش در فقره ۹ کلمه مذکور چنین معنی گردیده است (همالك بزشك) یعنی پزشك و دارو و درمان همه چیز ویسوبیش اوستا یا همالك بزشك پهلوی صفت درخت مذکور است اسم‌خود آن درخت در کتب پهلوی هرویسپ تخمك ضبط شده است یعنی درخت کلیه تخمهای‌گیاه و رستنی بندهش در فصل ۹ مینویسد «درخت هرویسپ تخمك درمیان اویاوس فراخکرت روئیده است درکنار درخت گوکرن (رجوع کنید بصفحه ۶۵ و ۱۰۱ همین کتاب) دانه‌هائی که از این درخت فرومیریزد فرشته باران تشتر برگرفته با باران فرومیبارد » بواسطه مندرجات مینوخرد در فصل ۶۲ فقرات ۳۷-۴۲ مسئلهٔ روشن تر میشود از این قرار « آشیانه سین مرو (سیمرغ) در بالای درخت هرویسپ تخمه که چد بیش (ضدّ گزند) خوانندش میباشد هر وقت که سیمرغ از روی آن برمی‌خیزد هزار شاخه از آن میروید و هر وقت که بروی آن فرودمی‌آید هزار شاخه از آن شکسته تخمهای آنها باشیده و پراکنده می‌گردد مرغ دیگري موسوم به جروش تخمهائی که از هرویسپ تخمه فروریخته گرد آوری نموده بجائي میبرد که از آنجا تشتر آب برمیگیرد انواع و اقسام تخمها بواسطه وي با باران فرومیریزد (و گیاههای گوناگون) میروید »

۱ تمام فقرات ۵ — ۸ از همین یشت تکرار میشود

٢٦ ٥٤٠٠٠

۲۶ اگر هم تو اي رشن پاك در (فلك) ستاره وننـد مزدا آفريده باشي ما ترا بیاری میخوانیم . . . . [1] ٭٭

۲۷ اگر هم تو ای رشن پاك در (فلك) ستارهٔ تشتر درخشان و باشکوه باشي ما ترا بیاری میخوانیم . . . . [1] ٭٭

۲۸ اگر هم تو ای رشن پاك در (فلك) ستاره هفتو ونگ باشی ما ترا بیاری میخوانیم . . . . [1] ٭٭

۲۹ اگر هم تو ای رشن پاك در (فلك) ستارگان حامل نطفهٔ آبها باشي ما ترا بیاری میخوانیم . . . . [1] ٭٭

۳۰ اگر هم تو ای رشن پاك در (فلك) ستارگان حامل نطفهٔ زمین باشی ما ترا بیاری میخوانیم . . . . [1] ٭٭

۳۱ اگر هم تو ای رشن پاك در (فلك) ستارگان گیاهها باشی ما ترا بیاری میخوانیم . . . . [1] ٭٭

۳۲ اگر هم تو ای رشن پاك در (فلك) ستارگاني که متعلق بخرد مقدس است باشی ما ترا بیاري میخوانیم . . . . [1] ٭٭

۳۳ اگر هم تو ای رشن پاك در (فلك) ماه حامل نطفهٔ ستور باشي ما ترا بیاری میخوانیم . . [1] ٭٭

۳۴ اگر هم تو ای رشن پاك در (فلك) خورشید تیزاسب باشی ما ترا بیاری میخوانیم . . . . [1] ٭٭

۳۵ اگر هم تو ای رشن پاك در جوّ جاودانی فروغ بی پایان (انیران) باشی ما ترا بیاری میخوانیم . . . . [1] ٭٭

---

۱ تمام فقرات ۸ — ۲۶ از همین یشت تکرار میشود

٣٦ ...

٣٧ ...

(...) ...

٣٨ ... (١) ... (٢) ...

۳۶ اگر هم تو ای رشن پاک در بهشت پاکان در فروغ در (آنجائی که) تمام خوشیها مهیا ست باشي ما ترا بیاری میخوانیم . . . . [1] ❀

۳۷ اگر هم تو ای رشن پاک در گرزمان درخشان (عرش) باشی ما ترا بیاری میخوانیم . . . . [1] ❀

۳۸ یتا اهو . . . . .

درود میفرستم برشن راست ترین و ارشتاد فزایندهٔ جهان و پرورانندهٔ جهان و کلام راستین الهام شده و فزایندهٔ جهان

اشم وهو . . . .

اهمائی رئسچه . . . [2] ❀

---

۱ تمام فقرات ۵ — ۸ همین یشت تکرار میشود

۲ رجوع کنید بفقره ۳۳ از هرمزد یشت .

فروهر

فروهر یکی از ارواح جاودانی انسان است

فروهر یکی از قوای باطنی انسان است که پیش از بدنیا آمدن او وجود داشته و پس از مرگ او دگر باره بعالم بالا از همانجائی که فرودآمده صعود کرده پایدار بماند نه آنکه فقط انسان دارای فروهری است بلکه کلیّه موجودات اهورامزدا دارای چنین قوه ایست که از طرف آفریدگار برای نگهبانی آنها بسوی زمین فرستاده شده است فنا و زوال جهان مادی را در این قوّه جاویدانی ایزدی که در باطن مخلوقات مانند موهبت آسمانی بود بعه گذاشته شده راهی نیست جرم و خطای بندگان نیز در طی زندگانی دامن پاک اورا آلوده نتواند نمود بهمان پاکی و تقدس ازلی خویش پس از انفصال روح از بدن بسوی بارگاه قدس پرواز نموده در ساحت پروردگار بسر برد

فروهر از خصایص مزدیسنا و از ارکان مهمّ این دین کهن است کلیّه مستشرقین در این زمینه مباحثات مفصل نموده مقالات و جزوات بسیار مفید راجع بآن نوشته اند در سراسر اوستا یسنا و ویسپرد و وندیداد ویشت و و خورده اوستا و در کلیّه کتب مذهبی پهلوی و پازند مفصلاً از فروهر سخن رفته است گذشته از آنکه در همه جای کتاب مقدس مزدیسنان از فروهر صحبت میشود بلند ترین یشتهای اوستا که یشت سیزدهم باشد مختص بآن و موسوم است به فروردین یشت و بعلاوه یسناهای ۲۳ و ۲۶ نیز بفروهر اختصاص دارد در جزو خورده اوستا دعائی نسبتهً متأخر نامزد است به هماروز فروردیگان در قسمت اولی این دعا بفروهر زرتشت و نخستین پیروان او و سایر نامداران دین مزدیسنا درود فرستاده میشود درقسمت دوم از برای همه بطور عموم تندرستی و خوشی و بخشایش ایزدی تمنّا میشود سر چشمه اطلاعات ما راجع بفروهر همان یشت سیزدهم و یسناهای ۲۳ و ۲۶ است در قطعات دیگری که از فروهر ذکری شده بمطالبی برنمیخوریم که بیرون از مندرجات فروردین یشت و یسناهای مذکور باشد هرچند که

مکرراً و مفصّلاً در اوستا از فروهر سخن رفته ولی باز از برای فهم پاره ای از مطالب آن از شرح و توضیحاتی بی نیاز نیستم اینك گوئیم در آئین مزدیسنا بسه طبقه از فرشتگان اعتقاد دارند نخست امشاسپندان که بتدریج عدد آنان بهفت قرار گرفته و شرحش درمقاله امشاسپندان (ص۶۹–۹۶) گذشت دوم ایزدان که تعیین عدد آنها غیر ممکن است چه در خورشید یشت فقره اول از صد ها و هزار ایزدان مینوی سخن رفته است ولی مشهورترین ایزدان هیجانهائی هستند که در دو سیروزهٔ کوچك و بزرگ از آنان اسم برده شده و بهر یك پاسبانی یکـ روز از سی روز ماه سپرده شده است و برخی از یشتها بآنان تعلق دارد یا عیدی باسم یکی از آنان است گذشته از این ایزدان مشهور در طی یشتها بیکـ دسته از ایزدان دیگری برمیخوریم که هر یک را تا باندازهٔ که ممکن بود در یاد داشتها و حواشی شرح دادیم طبقه سوم که موضوع مقاله ماست عبارت است از فروهران عدد آنها باندازهٔ عدد مخلوقات اهورامزداست بنابر این حد و حصری در آنها نمیتوان قائل شد شاید درجائی که مورّخ یونانی دیوژنس لرتوس Diogenes Laertus (در قرن سوم پیش از مسیح میزیست) مینویسد که باعتقاد ایرانیان تمام آسمان پر از فرشتگان است همین فروهرها مقصود باشد

در گاتها بکلمه فروهر بر نمیخوریم چنانکه کلمه امشاسپند نیز در این قسمت از اوستا دیده نمیشود اما در هفت ها که پس از گاتها قدیمترین قسمت کتاب مقدس و از جزو ادّبیات گاسانیك شمرده میشود در یك جا فروشي (فروهر) ذکر شده است در فقره سوم از یسناي ۳۷ (هفت ها) گوید «ما اهورامزدا و فروهرهای مردان و زنان نیکـ رامیستائیم»

اشتقاق کلمه فروهر

پس از دانستن این مقدمهٔ به‌بینیم فروهر چیست و معني لفظی آن کدام است این کلمه در اوستا فروشی و در فرس هخامنشي فروَرتی و در پهلوی فَرَوَهرْ میباشد امروز در ادّبیات زرتشتیان فروهر گویند و در این سالهای اخیر بهمین شکل در تمام ایران مصطلح

و معروف شده و حتی اسم خاص خانواده ای گردیده است در فارسي فرور و و معمول تر آن فرورد میباشد فروردین که اسم عید ملی ایران و اسم نخستین ماه سال است از همین کلمه است بزودی از آن صحبت خواهیم داشت بنا بشواهد تاریخی از دیر زمانی در ایران باین کلمه آشنا بوده اند و باندازه ای معمولی و متداول بوده که در جزو اسامي خاص قدیم غالباً بآن برمیخوریم هرودت مینویسد که پدر دیاکو سر سلسله پادشاهان ماد که در سال ۷۱۳ پیش از مسیح در مغرب ایران بنای سلطنت گذاشت موسوم بوده به فراورتس Phraortes و پسر دیاکو که دومین پادشاه سلسله ماد بشمار است نیز چنین موسوم بود [۱]

جغرافی نویس و مورّخ یونانی قرن دوم میلادی پوزانیاس Pausanias نیز از فراورتس دومین پادشاه ماد اسم میبرد [۲] یکی از مُدّعیان تاج و تخت داریوش بزرگ موسوم بوده به فرورتی شاهنشاه در کتیبه میخی بیستون از او اسم برده گوید "اورا در ۲۵ ماه ادُوْ کَنیشَ Adukaniša (مطابق پائیز سال ۵۲۱ پیش از مسیح) شکست دادم" [۳] گذشته از این چند فقره باز در تاریخ ایران قدیم باسم فرورتی برمیخوریم ولی بذکر چند فقرهٔ فوق که دلیل قدمت و مشهور بودن این کلمه است در تاریخ اکتفاء میکنیم

مستشرقین را در سر معنی فروشی اختلاف است در سنّت مزدیسنان این کلمه را از ریشه ای که شبیه بلغت ورذ vardh سانسکریت است دانسته اند و بمعنی گواراندن و پروریدن گرفته اند نیریوسنگ دستور معروف سنجان که در اواسط قرن یازدهم میلادی میزیست در ترجمه سانسکریت یسنا فروشی را بکلمه سانسکریت ورذی vṛddhi ترجمه کرده است بنابر این فروشي روح یا قوّه و یا فرشته ایست که بگواراندن غذا موظف است در ادّبیات متأخر نیز همین معني از فروهر اراده شده است چنانکه در صد در بندهش عین عبارت فارسی آن این

۱ Herodotos 1,96 & 1,102.

۲ Pausanias 4, 24, 2.

۳ Die Keilinschriften des Achämeniden von Weissbach Leipzig 1911 § 31 & 32

است «فروهر را کار آن است که طعامی و چیزی که خورند نصیب بوی دهد و هر ثقیل و ثقله است بیرون اندازد و جزم کند» [۱] بورنوف Burnouf نیز همین معنی را گرفته آن را قوهٔ نموّ و ترقی دادن دانسته است [۲] دارمستتر بعلمای پیش تأسي نموده فروشی را بمعنی پروریدن و غذا دادن تصور کرده است [۳] شلوتمان Schlottmann آن را از ریشه وخش vakhš که بمعنی روئیدن و بالیدن است دانسته و پس از آن از لغت وچ vač که بمعنی واژه و سخن گفتن است مشتق میداند [٤] اوپرت Oppert اسم فروردي را که در کتیبه بیستون آمده است بمعنی غذا دهنده گرفته است [٥] بنظر اشپیگل Spiegel میرسد که فروشی مرکب باشد از حرف فرَ fra که بمعنی پیش و مقدّم است و از ریشه وش vash که ممکن است بجای کلمه vakhš بمعني بالیدن استعمال شده باشد [٦]

گیگر Geiger مینویسد که جزء دومی فروشی از ریشه وَرد vard واسطه که بمعنی بالیدن و نموّ کردن و روئیدن و ترقی نمودن است میباشد [۷] از این معنی سنّتی گذشته دسته دیگري از علما فروشی را بمعنی گرویدن و ایمان آوردن و یا بمعنی حمایت نمودن و محافظت کردن گرفته اند یوستی Justi میگوید که فعل ور var برای گرویدن بدین مزدیسنا استعمال شده است فراورتی fraoreti یعني ایمان و اعتقاد و فَرَوَرتَ fravareta یعنی معتقد و متدین در خطوط میخي هخامنشیان نیز var بمعنی اعتقاد کردن است و با وروس verus لاتینی و وار wahr آلمانی و ورَ vera روسی نسبتی دارد فقط این کلمه قدری در اوستا تغییر یافته فروشی شد و از برای فرشته محافظ نیکان تخصیص یافته است فروشی قوه ما به الامتیاز دینداران است از این جهت است که از برای غیر دینداران فروشی

۱ Spiegel, Die Traditionnelle Literatur der Parsen Wien 1860 S. 172.
۲ Burnouf Commentaire sur le yacna p. 274
۳ Darmesteter Le Zend Avesta Vol II p 503.
٤ Schlottmann, Commentar zu Hiob S 91, 117
٥ Oppert, Inscriptions des Achemenides p 105
٦ Spiegel, Eranische Alterthumskunde Zweiter Band S. 91.
۷ Geiger, Handbuch der Avestasprache Erlangen 1879

قائل نشده اند یوستی نیز مینویسد که اسم فروردی دومین پادشاه ماد که ذکرش گذشت زرتشتی است [۱] دُهارلز De Harlez با یوستی موافق جزء دومی فروشي را (ور واد) اول بمعنی برگزیدن وباور کردن دوم بمعني پناه دادن گرفته است [۲] هوگ Haug هم معنی دومی کلمه را اختیار نموده فروشی را بمعنی حمایت کردن میداند [۳] تیل Tiele نیز بهر دو معنی مذکور متمایل است [٤] جکسن Jackson از معنی سنّتی طرفداری نکرده بدو معنی مذکور اخیر اشاره میکند و آن را معنی معمولی و متداولی علمای معاصر میشمرد [٥]

چنانکه دیدیم دانشمندان متأخر طرفدار معنی سنّتی فروشي نیستند نظر بدو جزء این کلمه که هر دو در زبان فارسي موجود است بمعنی سنّتی چندان وزنی نبایدداد بی شك فروشی مرکّب است از فر+ور فر یا فرا بمعنی پیش و مُقدّم در سر یك دسته از لغات فارسي موجود است مثل فرزانه و فرزند و فرمان در گاتها فرا frā آمده است و در سانسکریت پرَ pra و در لاتینی پرو prō میباشد در تمام زبانهای کنوني اروپا نیز در سر یك دسته لغات جای دارد مثل pro (pronom) در فرانسه و vor و efore در زبانهای المانی و انگلیسي جزء دیگر کلمه را که برخی از مستشرقین بمعنی اعتقاد کردن و گرویدن گرفته اند در فارسی در جزو کلمه باور باقی است در خود اوستا ور واد چندین معنی دارد اول بمعني فرا گرفتن و احاطه نمودن و پوشاندن است دوم بمعنی برگزیدن و گرویدن و ایمان آوردن نظر بوظیفه فروهر چنانکه بزودی خواهیم دید و از پیش نیز مختصراً بآن اشاره کردیم مناسب است که آن را بمعني حمایت نمودن و پناه دادن و یا بمعني پوشاندن و احاطه نمودن که همان معنی پناه دادن از آن مفهوم است بدانیم

---

۱ Justi Geschichte Irans. G ir Phi. III, Ab S. 411.
و رجوع شود به Geldner, Encyclop. Britannica XXIX, 823.
۲ De Harlez, Manuel de la Langue de l'Avesta,
۳ Haug, Essays on The Sacred Langn. Writ, and Relig. of the Parsis p. 206.
٤ Tiele, Relig. bei den Irani. Völker Deutsch. Ausg. von Gehrich S. 260
٥ Jackson, Die Irani Relig. G ir Ph. S. 643

از آنچه گذشت کلمه فروشي بکلمهٔ فرشته مربوط نیست فرشتك پهلوی و فرشته فارسی همان بمعني فرستاده میباشد در خود اوستا در گاتها یسنا ۴۹ قطعه ۸ فراشتَ 𐬞𐬁𐬭𐬱𐬀𐬵𐬀 fraišta بمعنی پیک و رسول و فرستاده آمده است

قواي پنجگانه انسان

اکنون باید دید که فروهر چیست و بچه شغل و وظیفه گماشته شده است

معمولاً در اوستا پنج قُوّهٔ باطنی برای انسان تشخیص داده شده است این قُواء از حیث رتبه باهم مساوی نیستند برخي از آنها بی آغاز و بی انجام است برخی از آنها فنا پذیر و برخي دیگر از آنها محدث ولی بعد بحیات جاودانی و ابدی پیوسته گردد در جائی که این قوای پنجگانه باهم ذکر شده در یسنا ۲۶ فقره ٤ میباشد که گوید «ما میستائیم اهو-و دئنا-و بئوذه-و اوروَنْ-و فروشی نخستین آموزگاران و نخستین پیروان و مقدسین و مقدسات را که در این جهان برای پیشرفت راستی کوشیدند» هرچند که موضوع مقالهٔ ما پنجمین از این قواءست اما بطور اختصار چند کلمه از سایر قواء گفته میروم بسر مطلب ☆

نخستین قوهٔ اهو 𐬀𐬵𐬎, ahu در پهلوي و در ادبیات فارسي مزدیسنان اخو میباشد آن را باید جان ترجمه نمود و یا قوّه حیات و زندگانی و حرارت غریزّیه دانست کار اخو این است که بدن انسانرا محافظت نموده اعمال آن را بنظم و نسق طبیعی بگمارد این قُوّه با بدن هستي یافت و با آن نیز نابود گردد بنابر این آن را آغاز و پایانی است و از حیث درجه پست ترین قوای انسانی شمرده میشود

☆ در سنت این قواء را طور دیگر ذکر کرده اند بندهش بزرگ مینویسد که انسان از پنج جزء آفریده شد از تن و جان و روان و آئیوینك Aivinak (قالب) وفروهر درصد در بندهش قواء این طور آمده است و جان واخو و روان و بوی و فروهر رجوع شود به زند اوستای دارمستتر جلد دوم ص ۵۰۰ و ادبیات سنتی پارسیان تألیف اشپیگل ص ۱۷۲

دومی از این قواء دئنا dаēnā در بهلوی و فارسي دین گوئیم دین در همه جای اوستا بمعني کیش و آئین نیست بلکه غالباً بمعنی وجدان و حسّ روحانی و ایزدی انسان است در خودگاتها بسا باین معنی استعمال گردیده است [1] این قوّه ایزدی مستقّل است از جسم فنا پذیر و آن را آغاز و انجامی نیست این قوّه را آفریدگار در باطن انسان بودیعه گذاشت تا همواره او را از نیکی و بدي عملش آگاه سازد آنچه نیك است میستاید و آنچه زشت است مذمّت میکند اثر عمل این قوّه منوط باین است که انسان باین آواز باطنی گوش فرا دهد تمجید و توبیخ آن را بشنود اگر انسان آواز دین و یا وجدان را نشنید و مرتکب بجرمی گردید از آن گناه دامن قدس این قوّه ایزدي آلوده و ناپاك نگردد مگر آنکه از معصیت و جرم افسرده و اندوهگین گشته بآسمان عروج میکند از مرگ و زوال نیز خللی بجنبه جاودانی آن نمیرسد پس از درگذشتن انسان دین را در جهان دیگر بروان او نفوذ و تسلّطی است در سر پل چنود دین بصورت دختر زیبا و درخشانی بروان مرد پاك و پارسا رو کند و بدو گوید پنداروتیك و گفتار نیك و کردار نیك تو مرا بیا فرید منم پیکر اعمال نیك تو منم صورت خدا پرستي و پرهیزگاري تو همچنین بروان مرد گنه کار بصورت زن پتیاره و زشتی در آمده اعمال ناصواب اورا از هیکل منفور و ناموزون خویش در پیش چشم او مجسم میسازد [2]

سومی از این قواء بئوذ Baodha در بهلوی بوذ و اکنون بوي گویند و آن قوّه درّاکه و فهم انسانی است موظف است که حافظه و هوش و قوه ممیّزه را اداره کند تاآنکه هر یک تکلیف خود بجاي آورده بدن را خدمت نمایند بنظر میرسد که بوی با بدن بوجود آمده اما پس از مرگ فاني نمیشود با روان پیوسته بجهان دیگر میشتابد چه بسا در اوستا مي بینیم که

۱ رجوع کنید بگاتها ترجمه نگارنده به یسنا ۳۳ قطعه ۱۳

۲ رجوع شود به ها دُخت نسك (فرگرد ۲ فقرات ۱—۱۴) و ویشتاسپ یشت فرگرد ۸ فقرات ۵۶ — ۶۰ زند اوستای دارمستتر جلد دوم و رجوع شود به ارداي ویرافنامه فصل ٤ و ۱۷

بوی با روان یکجا ذکر شده ازآنجمله در وندیداد فرگرد ۱۹ در فقره ۲۹ گوید «پس از آنکه روح در روز چهارم بعد از مرگ به پل چنود رسد بوی و روان وی را از اعمال جهانی باز خواست میکنند» چهاری از این قواء اُوروَنْ «urvan» را امروز روان گوئیم این قوه مسئول اعمال انسانی است چون انتخاب خوب و بد با او ست ناگزیر کردار نیك و زشت از او باز خواست خواهد شد روان موظف است که همیشه خوب را بگزیند پس از مرگ بحسب انتخاب خویش پاداش یافته یا در روضه خلد برین متنعّم است و یا در قعر جهنم معذّب روان مرد پاك و نیکوکار با فروهر پیوسته باهم بسر برند اینك رسیدیم بقوه پنجمی که فروشی باشد این قوّه فروشی یا فروهر نامیده میشود درصورتی که متعلق بمرد پاک و نیکو کار و پارسا باشد آن مرد ناپاک و ملحد دیو خوانده میشود در خود اوستا صحبتی از فروهر مجرمین نیست فقط در صددر بندهش آمده است که فروهر یك مرد شریر با بوی و روان در جهنّم بسرخواهند برد [1] از خود اوستا شاید بتوان استخراج کرد که دیو بمنزلهٔ فروهر مجرمین است چه در وندیداد فرگرد ۸ فقره ۳۱ از گناهکاران صحبت کرده گوید «کسی که پس از مرگش بدیو معنوی مبدّل میگردد» چنانکه از معنی لفظی فروشی برمیآید این قوه بمعنی حافظ ونگهبان میباشد نه آنکه فقط انسانرا چنین پاسبان و فرشته ایست بلکه در کلیّه مخلوقات اهورامزدا این قوّه موجود است هر یک از اجسام سماوی وآتش وآب و گیاه و جانوران سودمند را فروهر مخصوصی است حتیٰ خود اهورامزدا و امشاسپندان و ایزدان را فروهری است در وندیداد فرگرد ۱۹ فقره ۱۴ اهورامزدا بزرتشت میگوید «فروهر مرا که اهورا هستم بیاری بخوان» فروهر اهورامزدا بزرگتر و بهتر و زیباتر و پایدار تر و با هوش تر و رساتر و مقدس تر نامیده شده است

---

۱ رجوع شود به Justi, Handbuch der zend sprache بکلمهٔ فروشی

صور اجسام از روی صورعالم معنوی فروشی ساخته شده است

در آغاز گفتیم که پیش از خلقت انسان و ترکیب یافتن جهان مادی فروشی ها وجود داشته اند و در عالم بالا صور معنوی و وروحانی کلیّه مخلوقات اهورا بوده اند در فصل اول بندهش در فقره ۸ آمده است که پیش از آفرینش عالم مادی اهورامزدا عالم فروشی را بیا فرید یعنی آنچه که بایستی در دنیا ترکیب مادی گیرد از انسان و جانور و گیاه وغیره پیش از آن صور معنوی آنها موجود بوده است عالم فروشی در مدت سه هزار سال طول کشیده پس از انقضای این دورهٔ روحانی از روی صور معنوی فروشی‌ها گیتی با آنچه در آن است ساخته شده است و آنچه بعد ها یا بدائره وجود خواهد گذاشت نیز از همین صور معنوی پدیدار خواهد شد آخرین فروهری که بزمین فرود خواهد آمد فروهر سوشیانت موعود مزدیسنا ست که پس از آن آخرالزمان است در پتت ایرانی در فقره ۲۲ نیز چنین آمده است "من امیدوار ظهور آخرین جسم هستم" [۱]

این عقیده از مزدیسنا با اندک تفاوتی داخل دین یهود گردیده قائل شده اند از آنکه ارواح انسانی را خداوند پیش از خلقت عالم بیافرید همانطوری که سوشیانت نزد مزدیسنان آخرین خلقت بشر است مشیاه (مسیح) در نزد یهودها آخرین روحی است که خداوند در قالب انسانی خواهد دمید پیش ازآنکه طلیه ارواح بزمین فرود بیایند مسیح بوجود نخواهد آمد

قبل از آنکه اهورامزدا بعالم فروشی ترکیب مادی دهد بقول بندهش با فروهرها مشورت نمود و آنها را آزاد و مختار گذاشت که جاویدان در عالم مینوی باقی بمانند و یا بقالب جسمانی در آمده بضد جنود اهریمن بجنگند فروهرها پذیرفتند که در جهان با بدی بستیزند چه دانستند که در انجام مظفر شده دیوها شکست خواهند دید و بدی از جهان نابود گشته نیکی و حیات ابدی دگر باره حکمروا خواهد شد [۲]

---

۱ رجوع شود به Spiegel, Die Heiligen Schriften der Parsen 3 Bd S. 228

۲ رجوع کنید به بندهش فصل ۲ فقرات ۱۰ — ۱۱

فروهر که صورت معنوي هر يك از مخلوقات اهوراست برای محافظت صورت جسمانی مخلوقات از آسمان فرود آمده است این فرشته موظف است از وقتی که نطفهٔ انسان بسته میشود تا دم مرگ اورا محافظت کند در دینکرد آمده است "همینکه زرتشت متولد شد دیوها خواستند که اورا هلاک کنند اما فروهر زرتشت بصورت مرد دلیری اورا پاسبانی نمود" [1] پس از انفصال روح از بدن و سر آمدن دورهٔ زندگانی فروهر بعالم بالا عروج میکند ولی با صورت جسمانی ترک علاقه نمیکند چنانکه خواهیم دید بار ماندگان درگذشتگان همواره منظور او هستند از ساحت اهورامزدا خوشی و خرمي آنان را خواستار است

عقیدهٔ بفروهر شبیه است بعقیدهٔ بقای روح که کلیّه اقوام قدیم بآن قائل بوده اند اما در مزدیسنا رنگ و روی مخصوصی گرفته افکار لطیف فلسفی ضمیمه آن شده است بطوری که آن را باید از خصایص آئین زرتشتی شمرد در واقع در هیچ دینی نظیر آن هم دیده نمیشود چه فروهر چنانکه خواهیم دید غیر از روح است مگر آنکه برای فهم کلام ناگزیریم که عقاید سایر اقوام را که شباهتی باین عقیده دارد ذکر کنیم از آنجمله بابلیها اعتقاد داشته اند که هر کسی را خدای مخصوصی است که اورا حفظ میکند و هر کسی فرزند خدا نامیده میشده است بنظر میرسد چنانکه بسیاری از دانشمندان مستشرقین ذکر کرده اند عقیده فروهر ایرانیان بشکل دیگری داخل دین یهود و از آنجا بسایر ادیان سامي نفوذ کرده باشد

غالباً در انجیل مي بینیم که از برای انسان ملک و فرشتهٔ مخصوصي قائل شده اند بطوری که تردیدی باقی نمیماند از آنکه فقط اسم فروشي اوستا .ملک تبدیل یافته باشد [2] همچنین بسیار بعید بنظر میرسد که افلاطون در فلسفهٔ

---

۱ دینکرد کتاب نهم فصل ۲۴ فقره ۷

۲ رجوع شود با نجیل متی در باب هجدهم فقره ۱۰ و کتاب اعمال رسولان در .ب دوازدهم فقره ۱۵ .

خویش در تحت نفوذ مردیسنا نباشد و در جائی که میگوید هر یک از اجسام را یك صورت ذهنی و معنوی موجود است از فروشی بی اطلاع باشد افلاطون میگوید نه آنکه فقط انسان و آتش و آب را چنین صورت باطنی موجود است بلکه نیکوئی و خوبی و عدالت نیز دارای چنین صورت ذهنی است صورت ذهنی (ideas) قالب و سر مشق (paradeigma) کلیّهٔ اشیاء موجوده است و یا بعبارت دیگر صور ذهنی قالب اشیاء غیر حقیقی است چه صورت ذهنی فقط دارای وجود حقیقی است واشیاء موجوده جسمانی تقلیدی است از صورت ذهنی (ideas) که قدیمی و جاویدانی و غیر مرئی است آنچه تقلیدی است در معرض همه قسم تغییرات است پس هر چیز را در عالم دو جزء است جزء ازلی و ایزدی و جزء فنا پذیر جزء ایزدی مثلاً روح انسانی که پیش از ترکیب جسمانی اووجود داشته در صورتی که پاک و بی آلایش مانده باشد دوباره بعالم علوی عروج کرده بمقام اولی خود رسد و بحیات ابدی پیوسته گردد این فلسفه کاملاً یاد آور حکمت زرتشتی است مگر آنکه کلمه فروشی به ideas تغییر یافته است

در مینوخرد آمده است ستارگان بی حدومر که در آسمان دیده میشوند فروهرهای مخلوقات جهان میباشند چه از برای هر یک از آفریدگان اهورامزدا ار هر قسم و نوعی که باشد خواه آنهائی که پا بدائره وجود گذاشته اند و خواه آنهائی که بعد صورت هستی پذیرند فروهری در آسمان موجود است [1] لابُد این عقیده که ستارگان فروهرهای مخلوقات اند در عهدی صورت یافته که علم نجوم در ایران نفوذ کرده بوده است در خود اوستا بهیچ وجه مناسبتی میان ستارگان و فروهران بنظر نمیرسد

فروهر غیر از روان است

گفتیم که فروهر غیر از روان است از فقره ٤ یسنای ٢٦ که شرحش گذشت این مسئله نیز بخوبی پیدا ست در یسنای ٥٥ فقره ١ از تن وپیکر و استخوان و قوّه (tevišī توش توان) و بوی وروان و فروهر اسم برده شده است در یسنا ٧١ فقره ١٨

---

[1] رجوع شود به مینوخرد فصل ٤٩ فقرات ٢٢ و ٢٣

گوید روان مخصوص خود را میستایم فروهر مخصوص خود را میستایم از این قبیل مثال در اوستا بسیار داریم ولی در خود اوستا نیز مثال زیاد داریم که فروهر و روان طوری با هم ذکر شده که قهرا بایستی روزی بهم مشتبه گشته این دو را یکی تصور کنند و چیزی که بخصوصه مدّ این اشتباه شده و تفکیک فروهر را از روان مشکل ساخته آن ملحق شدن روان است پس ازمرگ بفروهر در یسنا ۲۶ فقره ۱۱ آمده است "ما میستائیم همهٔ فروهای پاکان را ما میستائیم روانهای در گذشتگان را آن فروهرهای پاکان را" همین عبارت غالباً در اوستا تکرار شده است [1]

جشن نوروز اوقات نزول فروهرها ست

جشن فروردین اوقات نزول فروهرهاست از آسمان برای دیدن باز ماندگان نظیر این جشن در سایر ادیان قدیم و جدید نیز موجود است و آن را عید اموات گویند در نزد هندوان نیز ستایش نیاگان (پیتارا Pitara) شباهتی بفروردگان ایرانی دارد رُمها نیز ارواح مردگان را باسم مانس manes پروردگارانی تصور کرده فدیه تقدیم آنها میکردند عقیده داشتند که روح پس از بخاك سپرده شدن بدن بیك مقام عالی میرسد هرچند که معمولاً آرامگاه آن در داخل زمین است ولی قادر است که در روی زمین نفوذ و تسلطی داشته باشد بواسطه فدیه و قربانی توجه اورا از عالم زیرین بسوی خود میکشیدند در قبرستانها در ماه فوریه عیدی برای مردگان میگرفتند و فدیه و هدیه نیاز مینمودند [2]

اینك که صحبت ما باین‌جا کشید مناسب است که چند کلمه در خصوص جشن فروردین گفته آید فروردین یگانه جشن ایران قدیم است که تا بامروز پایدار مانده و بزرگترین عید ملی ایران شمرده میشود از سایر عیدهای بزرگ ایران قدیم مثل مهرگان و سده نام و نشانی نیست ولی فروردین با خصایص قدیم مذهبی خود معمول است

---

۱ رجوع شود بفقره ۷ از یسنای ۲۶ و بفقره ۲۳ از یسنای ۷۱

۲ Otto Seemann, Mythologie der Griechen und Römer Leipzig 1910 S. 179.

و به Seignobos, Histoire du Peuple Romain, Paris 1900 p. 42

از آنکه این موقع از سال بفروهرها تخصیص یافته و نخستین ماه سال بفروردین موسوم شده بی دلیل نیست در کتب مذهبی و سنّت مزدیسنان وجه مناسبت آن معلوم است

اعیاد مذهبی یا شش گهنبار سال

جشن فروردین که یکی از شش جشن سال و با آخرین گهنبار است در آئین مزدیسنا اوقات خلقت بشر است همانطوری که در تورات در سفر پیدایش در باب اول آمده است که خداوند در مدت شش روز آسمانها و زمین و روشنائی و آب و گیاه و خورشید و ماه و ستارگان و جانوران و انسان را بیافرید و در هفتمین روز بیاسود در سنّت مزدیسنان نیز اهورامزدا جهان را در شش بار بیافرید اما نه مانند یهوه در یک هفته بلکه در مدت یک سال در فصل ۲۵ بندهش آمده است «اهورامزدا میگوید که خلقت عالم در ۳٦۵ روز بتوسط من انجام گرفت و شش جشن گهنبار در هر سال قرار داده شده است» گفتیم که پیش از خلقت جهان مادی در مدت سه هزار سال عالم روحانی فروشي وجود داشته و پس از انقضاي این مدت ار این صور مینوی جهان جسمانی ترکیب گردیده است این خلقت در شش بار در مدت یک سال صورت گرفته است در خورده اوستا در آفرین گهنبار فاصلهٔ این اوقات بهمدیگر نیز معلوم گردیده است نخستین گهنبار سال موسوم است به میدیوزرم [illegible] بقول سنت در این روز آسمان خلقت یافت این جشن در اردیبهشت ماه در روزدی بهر (روز ۱۵) واقع میشود دومین گهنبار موسوم است به میدیوشهم [illegible] این جشن در تیر ماه در روزدی بهر (روز ۱۵) واقع میشود در این روز آب وجود یافت سومین گهنبار را پتیه شهیم گویند [illegible] وقوع این جشن در شهریور ماه در ایران روز (روز ۳۰) میباشد در این روز زمین آفریده شد چهارمین گهنبار را ایا سرم خوانند [illegible] موقع آن مهر ماه و در روز ایران (روز ۳۰) میباشد در این روز گیاه خلق شد بگهنبار پنجمین میدیارم [illegible] اسم داده‌اند در دی ماه

و بهرام روز (روز ۲۰) واقع میشود این روز بآفرینش جانور تخصیص دارد ششمین گهنبار موسوم است به همسپتمدم [illegible] این جشن در آخرین روز کبیسه سال که وهشتواشت مینامند واقع میشود در این روز انسان آفریده شد معنی لفظی همسپتمدم درست معلوم نیست مستشرقین آن را بطور یقین معنی نکرده اند نریوسنگ آن را در سانسکریت به (خلقت همه گروهان) ترجمه کرده است دانشمند دیگر پارسی کانگا آن را بمعنی اعتدال و مساوات میان گرمی و سردی و تقسیم مدت ۲٤ ساعت شبانروز بدو قسمت مساوی و یا بعبارت دیگر مساوی شدن روز و شب گرفته است [۱]

هر یك از این جشن ها پنج روز طول میکشد روزهائی که از برای هر یك از گهنبار معین کردیم آخرین و مهم ترین روز آن جشن است این گهنبارها چنانکه دیدیم بفاصله های غیر مساوی از همدیگر دور میباشد در خود آفرین گهنبار این فاصله ها این طور معین شده است

از نخستین گهنبار تا بآخرین روز دومین گهنبار ٦۰ روز از دومین تا بآخرین روز سومین ۷۵ روز از سومین تا بآخرین روز چهارمین ۳۰ روز از چهارمین تا بآخرین روز پنجمین ۸۰ روز از پنجمین تا بآخرین روز ششمین ۷۵ روز و از ششمین تا بآخرین روز نخستین ٤۵ روز فاصله است بنابر این نخستین گهنبار در چهل و پنجمین (٤۵) روز سال دومین در صد و پنجمین (۱۰۵) روز سومین در صد و هشتادمین (۱۸۰) روز چهارمین در دویست و دهمین (۲۱۰) روز پنجمین در دویست ونودمین (۲۹۰) روز ششمین در سیصدو شصت وپنجمین (۳٦۵) روز سال واقع میشود هر چند که خلقت آسمان و آب و زمین وگیاه و جانور و انسان بترتیبی که ذکر شد و معین بودن خلقت هر یک در یکی از گهنبارها متأخر است [۲] ولی معلوم میشود از یک آبشخور بسیار قدیمی میباشد چه در خود فروردین یشت در فقره ۸٦ ترتیب فوق منظور شده مرتباً بفروهر آسمان و آب و زمین و گیاه و جانور و بشر درود فرستاده میشود

---

۱ K E Kanga, Avesta Dictionary

۲ رجوع شود به بندهش فصل اول فقره ۲۸ و زات سیرم فصل اول فقره ۲۰

چنانکه اشاره کردیم هریک از این اعیاد ششگانه سال پنج روز طول میکشد ولی در موقع ششمین گهنبار که خلقت بشر در اوقات آن صورت یافته فروهرهای نامداران و درگذشتگان نیکوکار در مدت ده شب در روی زمین توقف میکنند بنابر این از روز بیست و ششم اسفند ماه تا بآخرین روز پنجه وه (خمسهٔ مسترقه) در فروردین یشت در فقره ۴۹ نیز چنین آمده است «فروهرهای مقدس و نیک و توانای پاکان را میستائیم که در هنگام همسپتمدم از آرامگاهان خویش پرواز نموده در مدت ده شب پی در پی در این جا بسر برند» ابوریحان بیرونی نیز در خصوص این جشن آخرین گهنبار سال مینویسد که این عید ده روز طول میکشیده آخرین پنج روز اسفند ماه را نخستین فروردگان و پنجه وه را دو مین فروردگان میگفته اند بتوسط مورخین نیز میدانیم که این جشن ده روز بوده است خسروانوشیروان در مدت ده روز جشن فروردگان سفیر امپراطور رُم ژوستین (Justin) را نپذیرفت چه مشغول بجای آوردن اعمال عید بود [1] مینوخرد فقط پنج روز کبیسه آخر سال را فروردیان مینامد [2] امروز زرتشتیان مانند پارینه ده روز اخیر سال را فروردیان خوانده تشریفات مذهبی بجای میآورند عموماً در ایران آغاز سال نو روزی که خورشید داخل برج بره میشود جشن فروردین است بنخستین ماه سال بمناسبت نزول فروهرها از آسمان فروردین نام داده اند

جشن نوروز

هنوز هم در ایران در اوقات این جشن خانه می آرایند همه جا را پاک میکنند رخت نو می پوشند بوی خوش بخور میدهند گل و شیرینی و شربت می نهند دعا میکنند و نماز میگزارند در خوانچه ای هفت چیز که اسمشان با حرف سین شروع شده باشد مثل

---

۱ Darmesteter Le zend-Avesta vol. II p 503

۲ مینوخرد فصل ۵۷ فقره ۱۳

سیم و سیب و سنجد وغیره میگذارند این عدد هفت که از زمان قدیم مقدس بوده اشاره بهفت امشاسپندان و یا بزرگترین فرشتگان مزدیسنا میباشد .بی شك این رسومات که از روزگاران کهن بیادگار مانده اساسا برای این بوده که فروهرهای مقدسین و نامداران و در گذشتگان خانواده که از آسمان فرود آمده چند روزی برسم سرکشي در روی زمین میگذرانند از خانه و رندگاني بستگان و از دینداري و پرهیزگاری و داد ودهش باز ماندگان خویش خوشنود گشته از درگاه خداوند خوشي و تندرستی آنان را بخواهند مورخین قدیم غالبا از جشن فروردین یا نوروز ذکري کرده اند بخصوصه آنچه ابوعثمان جاحظ درکتاب خویش المحاسن والاضداد و ابوریحان در آثار الباقیه نوشته اند قابل مطالعه است بواسطه قدمت زمان این دو دانشمند و نزدیك بودن آنان بعهد ساسانیان کلیّه اطلاعات آنان راجع بنوروز و فروردجان یادآور اساس مذهبي این جشن است ابوریحان مینویسد که در اوقات فروردگان در اطاق مرده و بالای بام خانه در فارس و خوارزم برای پذیرائي از ارواح غذا میگذارندو بوی خوش بخور میکنند گذشته از آنکه نخستین ماه سال باسم فروهر است نوزد همین روز هر ماه نیز بنگهبانی این فرشته سپرده شده است فرور دین رور در فرور دین ماه موسوم است به فروردگان بنا .بموافق افتادن اسم روز با اسم ماه آن را هم عیدی میشمرند فروشی در یسنای ۱ فقره ۱۱ اسم ماه و در یسنای ۱۶ فقره ۵ اسم روز ۱۹ ماه استعمال شده است بقول بند هش گل بوستان اوروج که در فارسي بستان یا بوستان افروز و معمولاً تاج خروس گویند متعلق بفروهرها ست [۱]

فروردین یشت و کتب پهلوي

اینك رسیدیم بمندرجات فروردین یشت قسمتی از این یشت که در قدرت و عظمت فروهرها و قسمت دیگری که در استغاثه وطلب یاری از آنها ست بخصوصه در هنگام فرودآمدن فروهرها

---

۱ بوستان افروز بنگر رسته پاشاه اسپرم گرندیدستی خط قوس قزح برآسمان ازرقی این گل را در لاتینی Amārantus در فرانسه amaranto گویند وست West ویوستی Justi آن را در ترجمه انگلیسی و المانی بندهش به Cockscomb و Hahnenkamm ترجمه کرده اند

یعنی در آخرین گهنبار سال سروده میشود [1]

گفتیم که در کلیّه اوستا و کتب مذهبی پهلوی بطالبی در خصوص فروهرها برنمیخوریم که در خود فروردین یشت نباشد در طیّ مقاله از مندرجات کتب پهلوی و پازند در این زمینه اشاره کردیم پیش از آنکه برویم بسر یشت سیزدهم چند کلمه دیگر نیز از کتب مذکور استخراج کرده گوئیم در کتاب شایست لاشایست درفصل ۱۰ فقره ۲ آمده است که در هنگام جشن فروردگان باید نان درون واسطرم (نان مقدس) حاضر نمود در آئوگمدئچا Aogemadaēča که یکی ازقطعات اوستائی است در فقره ۱۵ گوید وقتی که روان در گذشته بفردوس رسد فروهرهای پاکان بنزد اوخورش جاوداني که در هنگام میدیوزرم تهیه شده است پیش آورند در ارداى ویرافنامه در فصل ۵ میخوانیم وقتي که ارداى ویراف از پل چنوت گذشت فروهر پاکان نیز در جزو فرشتگاني بوده که بملاقات وی آمده بودند اینك فروردین یشت کله فروشی در اوستا مؤنث است یشتی که باین فرشته مختص است بلند ترین یشتهای اوستا ست از فقره یك تا نود و شش بطور عموم از عظمت و جلال و اعمال فروهرها صحبت میشود از فقره مذکور تا آخر از فروهر پاکان و پادشاهان و نامداران و پرهیزگاران و کلیّه مقدسین و مقدسات مشهور یاد گردیده و بهر یك درود فرستاده شده است نگارنده اسامی خاصی که در این یشت ذکر شده شمردم اگر اشتباه نشده باشد بیشتر از سیصد و پنجاه اسم اشخاص درآن مندرج است این یشت خود گنجینه ایست از لغات بواسطه این اسامی یکـ دسته از لغات ایران قدیم محفوظ مانده چه معنی لفظی بیشتر از این اسامي معلوم

---

۱ از برای کله گهنبار در اوستا یا ایریه 𐬌𐬌𐬎𐬌𐬌𐬎 yairya استعمال شده است این کله صفت است بمعنی سالی و فصلی از کله یار 𐬌𐬌𐬎 که بمعنی سال است مشتق گردیده است در زبانهای آلمانی و انگلیسی یار yahr ویر year با یار اوستائی یکی است یا ایریه نیز اسم شش فرشتگان گهنبارهای سال میباشد کله مذکور در پهلوی به گاسان یار ترجمه گردیده لابد از کله گاس که در فارسی گاه گوئیم میباشد گهنبار و یا کاهنبار از گاسان‌بار پهلوی گرفته شده است مشتبه نشود با گاس دیگر پهلوی که بجای گاتا استعمال میگردد از جمله جاهائي که در اوستا شش یاایریه و یا گهنبار باهم ذکر شده است از این قرار است یسنا ۹۰۱ و ۹۰۲ و ۱۴۰۴ و ۸۰۶ و ۱۱۰۷ و ۸۰۱۷ و ۱۱۰۲۲ ویسپرد ۲۰۱ و ۲۰۲

است چون عدد آنها زیاد و شرح دادن هر یک جداگانه خود کار مستقلی است بناچار در طی ترجمه فروردین یشت از توضیح دادن و بیان کردن معانی آنها باید صرف نظر کنیم مخصوصاً درقسمت اخیراین یشت دقت شده است که اسم هیچ یک از مشهورین غفلت نشود اسامی تمام اقوام و بستگان و فرزندان و یاران زرتشت در آن ضبط است فروهرهای نخستین آموزگاران دین و پیروان معروف قدیم و پادشاهان و نامداران یک یک خوانده شده است

چون ترجمه یشت را ملاحظه خواهید کرد محتاج بدرج کلیه مطالب آن نیستیم مگر آنکه برای سهولت فهم خلاصه مضامین آن نگاشته میشود

اعمال فروهرها

عملیات فروهرها منحصر بعالم مادی و جهان خاکی نیست عالم بالا و مینوی نیز از یاری فروهرها بی نیاز نیست چون هر یک از آفریدگان خرد و بزرگ اهورامزدا را خواه معنوی و خواه مادی فروهری است ناگزیر قوه محرکه در دست این روح ایزدی سپرده شده است حتی خود اهورامزدا قاعدهٔ کلّی را ملحوظ داشته باکمال فروتنی در فقرات اول فروردین یشت به پیغمبرش گوید ای زرتشت فروهر های پاکان درکار آفرینش مرا یاری نمودند از پرتو فروشکوه آنهاست که من آسمان و زمین و آنچه در روی آن است از رودها و گیاهها و جانوران و مردمان را نگاه میدارم از پرتو فروهرهاست که بچگان را در شکم مادر حفظ میکنم و این چنین خواهد بود تادامنهٔ رستاخیز روزی که مردگان را برانگیزانم و استخوان و گوشت و اعضاء واحشا و موی آنان را دگرباره بهم پیوندم اگر یاری فرو هرهای پاکان نبودی هرآینه نه گیتی پایدار ماندی و نه انسان و نه ستور سراسر جهان گرفتار چنگال دیو دروغ میشدی از پرتو فروهرهاست که زن بنعمت فرزند رسد و بآسانی وضع حمل کند از پرتو فروهرهاست که مرد فصیح زبان گردد از پرتو فروهر هاست که آفتاب و ماه وستارگان راه خود پیمایند در آغاز آفرینش مدت زمانی آفتاب و ماه و

ستارگان و فروغ بی پایان (انیران) و آب و گیاه هریك درجای خویش غیر متحرك بودند از پرتو فروهرهای پاکان است که کواکب بجنبش در آمده راه سیر پیش گرفتند و آب روان گردید و گیاه بالیدن آغاز بنمود و بطرف باغ و بستان بخرامید فرو هرها در قوّه و قدرت باهم مساوی نیستند فروهرهای نخستین آموزگاران دین قوی‌ترین شمرده شده اند و پس ازآن فروهرهائی که هنوز بقالب جسمانی در نیامده وآن فروهرهای سوشیانسهائی است که از ظهور خویش بجهان جان بودمند فروهرهای مقدسین زنده قوي تر اند تا فروهرهای مقدسین مرده معمولاً بفروهر نخستین بشر کیو مرث [illegible] درود فرستاده میشود تا بآخرین سوشیانت [illegible] موعود مردیسنا که آخرین آفریده اهور است

بخصوصه در میدانهای جنگ از فروهرها یاری طلب میشود فتح و پیروزی با امیر و شهریاری است که بیشتر فروهرها را از داد و دهش خویش خوشنود میکند ملت دلیر ایران از فروهرهای نامداران وبلا ن خویش باید استغاثه کند و شکست لشکر دشمن را از آنها بخواهد فروهرها خود نیز دلیرانه خود بر سر گذاشته و سپر بدوش انداخته و خنجر بمیان بسته بهمراهي ایزد مهر و ایزد رشن و ایزدباد صفوف لشکر دشمن دیو یسنارا از چپ و راست در هم میشکنند

در کلیّه مصائب و سختیها و در ناخوشیها و بیم و هراس باید از فروهرهای نیکان یاد نمود یاوری و دستگیری آنها را خواستار شد فروهر هریك از نامداران برای رفع بلای مخصوصی خوانده میشود مثلاً فروهر جمشید بضد فقر و خشکسالی فروهر فریدون برای رفع تب و ناخوشی فروهر گرشاسب بضد دشمن و دزد وغیره اساساً چون فروهر مقدس است از این رو بعموم آنها درود فرستاده میشود از فروهر اهورا مزدا و امشاسپند ان و ایزدان مینوی و آذر و سروش وفیریوسنك و رشن و مهر و منتر (کلام ایزدی) گرفته تا بفروهر جانوران مفید اهلي و بري و مرغهای هوا و ماهیان دریا

از فروهرهای نخستین پیشوایان دین و نخستین رزمیان و نخستین کشاورزان و خانواده و قبیله و ده و ناحیه و مملکت خواه آریائی و خواه خارجه یاد شده نسبت بهر یك تعظیم و تکریم میشود نظام عالم بدست فروهرها سپرده شده است آنچه بوده و هست و خواهد بود بی‌نیاز از پاسبانی این فرشتگان نیست ۹۹۹۹۹ فروهر برای پاسبانی اقیانوس فراخکرت گماشته شده اند ۹۹۹۹۹ از آنها مستحفظ هفتورنگ میباشند ۹۹۹۹۹ از آنها نگهبان جسم سام گرشاسب هستند ۹۹۹۹۹ از آنها نطفهٔ زرتشت را که در آخرالزمان پدیدار خواهد شد دیده بانی میکنند [۱]

وقتی که آب از اقیانوس فراخکرت برخاسته روی ببالا نهد صدها هزارها ده هزارها فروهر بتکاپو افتاده میکوشند که بخانواده و ده و محل خود باران برسانند [۲] در انجام مقال متذکر میشویم که بخصوصه در فرور دین یشت خیرات توصیه شده است فرو هرها خوشنود میشوند از باز ماندگانی که نعمت خود را از بینوایان دریغ نمیکنند در ایران قدیم جشن فروردگان اوقات خیرات بوده است

چون این مقاله در ۲۶ اسفندماه ۱۳۰۶ شمسي از برای تصحیح دگر باره از مطبعه بدست نگارنده رسیده بجاست در این اوقاتی که بنا بآئین کهن جشن نزول فروهرهاست این نامه را که باهمین مقاله انجام میپذیرد مانند فدیه و نثاری بفروهرهای پاک و دلیر و پارسای نیاگان مان تقدیم کنیم بشود که فروهر زرتشت و کورش و فردوسی و ابن سینا و خیّام و جلال‌الدین رومی و حافظ از ما باز ماندگان خوشنود گشته آبادی وطن ما ایران را از درگاه اهورا درخواست کنند

---

۱ رجوع کنید بمینوخرد فصل ۶۲ فقره ۲۳ و فقره ۲۹ در فصل ۴۹ فقره ۱۵ مینوخرد آمده است که ستاره هفتورنگ بهرامی ۹۹۹۹۹ فروهر پاکان گماشته شده‌است که دروازه فروغ را محافظت نمایند تا ۹۹۹۹۹ دیو و پری وجادو را که بضد سپهر ایزدی و ثوابت هستند از هجوم باز دارند

۲ رجوع شود بمقالهٔ تشتر یشت ص ۳۳۳ .

در خصوص فروهر رجوع کنید بکتب ذیل

Darmesteter, Ormazd et Ahriman p. 128-132.
„ Le Zend-Avesta, Vol. II p, 500-505.
De Harlez. Avesta Livre sacré du Zoroastrisme p. CXIX-CXXV.
„ „ origines du Zoroastrisme Paris MDCCCLXXIX p. 296 210
Spiegel, Erânische Alterthumskunde Band II s. 92-98
Haug, Essays on the Sacred Language, Writings and Religion of the Parsis, London 1878 p. 206-213
Windischmann, Zoroastrische Studien herausgegeben von Fr, Spiegel Berlin 1863 s. 313-324
L. C. Casartelli, La Philosophie Religieuse du Mazdéisme sous les Sassanides Paris 1884 p, 76-80
Wilh. Geiger, ostiranische Kultur, Erlangen 1882 s. 286-294
Nathan Söderblom. Les Fravashis, Paris 1899 متأسفانه بمطالعه این کتاب موفق نشدم
N. Soderblom, La vie future d'après le Mazdéisme, Paris 1901 p. 7 et s,
Scheftelowitz, Die altpersische Religion und das Judentum, Giessen 1920 s. 152-158
C, P. Tiele, Geschichte der Religion im Altertum, Die Religion bei den Iranischen Volker, Deutsche Ausgabe von G Gehrich Gotha 1903 s. 256-264
Jackson, Die Iranische Religion (G I r P h) s. 643
Bartholomae, Altiranische Worterbuch, Strassburg 1904
Konrad Schwenck. Mythologie der Perser, Frankfurt am Main 1850 s. 314-320
Duncker, Geschichte des Alterthums Zweiter Band Berlin 1853 s. 377-378.

خرمشاه تألیف نگارنده بمبئی ۱۹۲۷ میلادی ص ٥٤ — ٦٠

گذشته از آنکه ترجمه فروردین یشت در جزو ترجمه اوستای هارلز واشپیگل و دارمستتر و وُلف Wolff و یشتهای گلدنر ولومل Lommel موجوداست هوگ و وندیشمان نیز یشت مذکور را در جزو دو کتابیکه در فهرست فوق‌مندج است در صفحه ۲۰٦-۲۱۳ و صفحه ۳۱۳-۳۲٤ ترجمه کرده اند

فرهنگ لغات اوستا

(لغاتی که در این کتاب معنی شد) ☆

(ا = 𐬀)

صفحه

آاُوْروَنت 𐬀𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 چالاك تند ۲۲٤

آاُوْروَتْ آسپَ 𐬀𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎-𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎 لهراسپ ۲۲٤،۲۳۱

آ بم نیاتْ 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 یکی از فرشتگان آب ۱۰۱،۱۵۹،۲٦۳

آپوْتَر 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎 بی پسر.بی فرزند ٦۹

آپ کَوَ 𐬀𐬎𐬎𐬎 پشت قوز ۲۷۷

آپَئوش 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎 دیو ابوش دو خشکی

رقیب تشتر ۳۳۲

آخْتیه 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎 یکی از دیویسنان ۱٦۹

ارْدوِیسوْرَ آناهیتَ 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎

اردویسور ناهید فرشته آب ۱٦٤ ،۱۵

آرِدْ 𐬀𐬎𐬎 بالابرآمدن فزودن بالیدن ۱٦۵

آرِدْوِیْ 𐬀𐬎𐬎𐬎 رودی است ۱٦۵

آرِنَوَكْ 𐬀𐬎𐬎𐬎 ارنواز خواهر جمشید ۱۹۳

آرِزَوْشمَنَ 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎 اسم کسی است ۲۰۲

آرَ 𐬀𐬎 یك قسم ناخوشی است ۲۷۵

آرِجَتْ آسْپَ 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎-𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎 ارجاسپ ۲۸۵

آرِزَهیْ 𐬀𐬎𐬎𐬎 کشور غربی ٤۳۱،۵۲۳

آراْثرُوْ 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎 اوروبشگاه تخت آلات آلاتگاه تخت

سنگی که در هنگام مراسم آلات روی آن گذارند ۵۵۸

آرْشتَاتْ 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎 ایزد ارشتاد ۵۳۵

☆ برای معانی مفصلتر و اشتقاق کلمات و ارتباط آنها با لغات فارسی رجوع کنید بصفحاتی که با اعداد معین شده است

آژی دهاک ضحاک ۱۸۸
آسمو خوا تونت یکی از
پیروان زرتشت ٦٥
آستوویذوتو دیومرگ ۵۱۱،٤۷۵،۲۱۲
آسن سنگ ۲٦٥
آس بن یک خاندان تورانی ۲٦٥
یج
آشم وهو نماز معروف ۱۳٦،۳۲
آشترا عصا چوبدستی ۱۸۲
آشوزدنگه دسرسانوژدری یکی
از مقدسین ۲٦۳،۱۹۹
اشی ارت فرشته ثروت ۵۲۹،۵۱۸،۳۵۹
آشت آئورونت پسرونسب
ثئوراشی رقیب کی کشتاسب از دیوبسنان تورانی ۳۸۹
اشیش ونگوهی یا اشي ونگوهی
ایزد ارد ٤۰۵،۱۱٦
و
آشونت پاك مقدس ۳۲
آشون اشو پاك مقدس ۹۱
آش وهیشت اردیبهشت ۹۱ ،۱۵
آغرئرث اغریرث ۲۱۱
افسمن یك فرد شعر ۵٤۳
آکمنگه آك منش بدنهاد
زشت سرشت ۹۱
آم جرأت و قوّت و اسم فرشته ایست ۱۰۳
امش سپنت امشاسپند ۱۵
آمرتات امرداد ۹۵

اَنتَرِ کنکهَهْ 𐬀𐬀𐬙𐬀𐬭𐬌𐬐𐬀𐬵𐬀𐬴𐬀 𐬀𐬵𐬀𐬐𐬀𐬙𐬀𐬭𐬀 کوهی که در
بالای آن کنگ سیاوش واقع بوده است ٢٢٠

اَنتَرِ ماونکهه 𐬀𐬀𐬙𐬀𐬭𐬌𐬨𐬀𐬵𐬀𐬴𐬀 𐬀𐬵𐬀𐬨𐬀𐬙𐬀𐬭𐬀 اندر ماه
آغاز ماه ٣٢٣

اَنوْمیَه 𐬀𐬀𐬙𐬀𐬵𐬀𐬨𐬀𐬐𐬀 چاریایان خرد ٢٩١

اهمائی رَئشچه 𐬀𐬀𐬙𐬀𐬨𐬀𐬌𐬐𐬀𐬵𐬀𐬴𐬀 𐬀𐬵𐬀𐬨𐬀𐬌𐬐𐬀𐬵𐬀𐬴𐬀 دعائی است ٣٢

اَهوْرَ مزْدَ 𐬀𐬀𐬙𐬀𐬨𐬀𐬵𐬀𐬴𐬀 𐬀𐬵𐬀𐬨𐬀𐬙𐬀𐬭𐬀 هرمزد خداوند ٣٣،١٥

اَهوْ 𐬀𐬀𐬙𐬀𐬨𐬀 بزرگ و سرور ٣٣٩

اَهوْ 𐬀𐬀𐬙𐬀𐬨𐬀 قوهٔ حیات و زندگی حرارت غریزیه یکی
از ارواح انسانی است ٥٨٧

اَهوَن وئیریه 𐬀𐬀𐬙𐬀𐬨𐬀𐬴𐬀 𐬀𐬵𐬀𐬨𐬀𐬙𐬀𐬭𐬀 نماز معروف یتا اهو ٤٧٥

ایاثرم 𐬀𐬀𐬌𐬀𐬐𐬀𐬭𐬀 ایاسرم چهارمین گهنبار سال ٥٩٤

ایئیریَه 𐬀𐬀𐬌𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀 آریائی ایرانی ٣٢

ایئیریَن 𐬀𐬀𐬌𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀𐬴𐬀 آریا ایران ٣٢

ایئیریَنم خوارنو 𐬀𐬀𐬌𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀𐬴𐬀𐬨𐬀𐬵𐬀𐬙𐬀𐬭𐬀𐬯𐬀 فرآریائی
فر ایران ١٦

ائیریَن وَئجنکهَ 𐬀𐬀𐬌𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀𐬴𐬀𐬯𐬀𐬐𐬀𐬙𐬀𐬭𐬀𐬴𐬀 𐬀𐬵𐬀𐬯𐬀𐬐𐬀𐬙𐬀𐬭𐬀𐬴𐬀
آریاویج خوارزم؟ ٥٩، ٣٨٣

اَئیریَه مَنْ اِنشیه 𐬀𐬀𐬌𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀𐬨𐬀𐬴𐬀 𐬀𐬵𐬀𐬨𐬀𐬙𐬀𐬭𐬀𐬴𐬀
دعائی است ٩٩

ائیریَوخشوْث 𐬀𐬀𐬌𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀𐬯𐬀𐬨𐬀𐬵𐬀𐬴𐬀 اسم کوهی است ٣٤١،٣٣٤

اَئسَم 𐬀𐬀𐬙𐬀𐬵𐬀𐬴𐬀 هیزم ٤٧٥

اَئش 𐬀𐬀𐬙𐬀𐬵𐬀𐬴𐬀 خیش گاو آهن ٥٥٦

اَئشَم 𐬀𐬀𐬙𐬀𐬵𐬀𐬴𐬀 خشم و دیو غضب و خشم ٥٢٠،٤٧٥

اَئیرْیه مَنْ 𐬀𐬌𐬭𐬌𐬎𐬌𐬨𐬀𐬌𐬨 فرشته دارو و درمان بخش ۱۳۶،۹۹

آئیپی وَنگهُوْ 𐬀𐬌𐬌𐬀𐬵𐬌𐬵𐬀𐬵 پدر کیکاوس ۲۱٤

آئیو یانگهن 𐬀𐬌𐬌𐬀𐬵𐬌𐬵𐬀𐬵𐬌𐬨𐬀𐬵 همیان کمربند ـ کشتی ۵۵۷،۳٤۷

ائیوی سرونرِم 𐬀𐬌𐬌𐬀𐬵𐬌𐬵𐬀𐬵𐬌𐬨𐬀𐬵 ایوه ثریتر مگاه

ید

۳۲ از سر شب تا نیمشب

(آ = 𐬀)

آ = اَ 𐬀 از ادات نفی است ۱٦۵،٦۹

آبِرتَ 𐬀𐬨𐬀𐬵𐬌𐬨𐬀𐬵 پیشوای دینی دارای چهارمین رتبه است ٤٦۹

آتَرْ 𐬀𐬵𐬀𐬵 آذر آتش و اسم فرشته ایست ۵۱٦،٤۹۳،٤۲۵

آتربات 𐬀𐬵𐬀𐬵𐬌𐬨𐬀𐬵𐬀𐬵 آذربد اسم کسی است ۵۰۷

آتروَخشْ 𐬀𐬵𐬀𐬵𐬌𐬨𐬎𐬀𐬵 پیشوای دینی دارای دومین رتبه است ٤٦۹

آثویه 𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀𐬌𐬨 آبتین پدر فریدون ۱۹۱

آثرَوَنْ 𐬀𐬎𐬵𐬀𐬵𐬎𐬀𐬵 آتربان آذربان پیشوای دینی مستحفظ آتش ۵۰٦،۱۵۷

آزَئینتی 𐬀𐬵𐬀𐬵𐬌𐬌𐬀𐬵𐬌𐬵𐬀𐬵 رند تفسیر اوستا ٤۳۵

آسنترْ 𐬀𐬵𐬀𐬵𐬌𐬵𐬀𐬵 پیشوای دینی دارای پنجمین رتبه است ٤٦۹

آهیتَ 𐬀𐬵𐬀𐬵𐬌𐬨𐬀𐬵 چرکین ـ پلید ـ ناپاك ۱٦۵

(٤ = 𐬁)

اِرْخشَ 𐬁𐬵𐬀𐬵𐬌𐬎𐬀𐬵 آرش تیرانداز ۳۳٤،۲۱۳

اِرزِیفیّه 𐬁𐬵𐬀𐬵𐬌𐬌𐬀𐬵𐬌𐬨 اسم کوهی است ۲۱۵

(اُو = ه)

اُویاپَ ه‌ه‌ه‌ آبی جانوری که در آب زندگی میکند ٢٩٩

اُوپَرَ تاتْ ه‌ه‌ا‌ه‌ه‌ برتری و تفوق و اسم فرشته ایست ١٠١

اُوَیِیَنَ ه‌ه‌ه‌ا‌ه‌ سُنّت و اسم فرشته ایست ٥٣٥

اُوخشوَتْ اِرِت ه‌ل‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ هشیدر نخستین موعود مزدیسنا ٢٨٥

اُورْواخشیّه ه‌ا‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ برادر گرشاسب ١٩٩

اُورْوازِیشتَ ه‌ا‌ه‌ه‌ه‌ه‌ آتشی که در چوبها و گیاهها ست ٥١١

اُورورا ه‌ا‌ه‌ه‌ اُرور گیاه رُستنی ٥٥٩

اُورْوَنْ ه‌ا‌ه‌ روان ٥٨٩

اُوزَیهاَیرْیَنَ ه‌ه‌ه‌ه‌ا‌ه‌ أزیرنگاه از عصر تا سر شب ٣٢

اُوشَهینَ ه‌ه‌ه‌ه‌ا‌ه‌ اُشهنگاه از نیمشب تا برآمدن خورشید ٣٢

اُوشیدَمْ ه‌ه‌ه‌ اُوشیدرِن ه‌ه‌ه‌ه‌ا‌ه‌ اسم یك کوه است ٦٥

(ب = ـ)

بَرْسَمَنْ ه‌ا‌ه‌ه‌ه‌ برسم ٥٥٦

بَرِجیّه ه‌ا‌ه‌ه‌ه‌ برنج حبوبات ٣٤

تَفْنُوْ 𐬠𐬀𐬯𐬌𐬎𐬎 تب ١٤٧
تَكَئِشَ 𐬠𐬀𐬵𐬀𐬵𐬌𐬱𐬎 کیش ١٧٧
تَنُوْ 𐬠𐬀𐬎𐬎 تن ٥١٨
تَنُوْ مَنْثرَ 𐬠𐬀𐬎𐬎-𐬨𐬀𐬙𐬌𐬭𐬎 تن ایزدین کلام ٥١٧
تُوسَ 𐬠𐬎𐬎𐬎 طوس ٢١٦
تِوَيشِي 𐬠𐬎𐬎𐬌𐬱𐬎 توش توان تاب ٥٩٢
تيگرِيْ 𐬠𐬌𐬐𐬭𐬎 تیر ٣٢٥
تيگرَ 𐬠𐬌𐬐𐬭𐬎 سرتیز ٣٢٥
تيشتْرْيه 𐬠𐬌𐬱𐬎𐬠𐬭𐬎𐬎 تیشتر ستارهٔ تیر و فرشتهٔ باران ٣٢٤،١٦
تِيشتْرَيني 𐬠𐬌𐬱𐬎𐬠𐬭𐬎𐬎𐬌 اسم جمعی از ستارگان است ٣٢٤
تَئُوْرُوْ 𐬠𐬀𐬎𐬭𐬎 تاریخ دیوی که آب را مسموم می کند
رقیب اساسپند خرداد دیو تشنگی است ٩٤
تَرَ 𐬠𐬀𐬭𐬎 قلهٔ کوه هرا ١٣١
تَئُوخمَ 𐬠𐬀𐬵𐬎𐬱𐬎 تخم ١٨٣
تَئُوَرْيه 𐬠𐬀𐬵𐬭𐬎𐬎 اسم قومی است ٢٢٤

(ث = θ)

ثرَاتَئُونَ θ𐬭𐬀𐬵𐬎𐬱𐬎 فریدون ١٩١
ثريتَ θ𐬭𐬌𐬎𐬎 پدر گرشاسب ١٦٣،١٩٨

(ج = 𐬡)

جاماسپَ 𐬡𐬀𐬨𐬀𐬯𐬎𐬎 جاماسپ ٢٢٧
جهِي 𐬡𐬎𐬌 زن بد عمل را کاره ١٤٥

(چ = 𐬢)

چَثْرُوْ كَئُوشَ 𐬢𐬀𐬵𐬭𐬎-𐬴𐬵𐬎𐬱𐬎 چهار گوشه ١٩٢
چَكُوْشَ 𐬢𐬀𐬴𐬎𐬱𐬎 چکش ٤٩٥

چیستا 𐬙𐬌𐬯𐬀 علم دانش و فرشته ایست ۵۳۵،۴۹۳،۱۵
چیستی 𐬙𐬌𐬯𐬌 علم دانش و فرشته ایست ۵۳۵
چیثچَسْتَ 𐬙𐬌𐬵𐬙𐬀𐬯𐬀 درباچهٔ ارمیه ۲۱۲،۲۱۰

(خ = 𐬴)

خشتاوَ 𐬴𐬌𐬯𐬀𐬎 اسم خانواده ایست ۲۶۳
خَشثرَ 𐬴𐬌𐬵𐬙𐬁 شهر سلطنت ۹۲،۳۲
خشثرو سُوكَ 𐬴𐬌𐬵𐬙𐬁 - 𐬯𐬀𐬎 اسم محلی است ۲۱۸
خشثروئیریه 𐬴𐬌𐬵𐬙𐬁 - 𐬎𐬀𐬯 شهریور امشاسپند ۹۲
خشنئوثرَ 𐬴𐬌𐬧𐬀𐬵𐬁 خشنوتره دعائی است ۳۲ (ج)
خَرَ 𐬴𐬁 خر ۱۳۳
خرَنو 𐬴𐬁𐬈𐬯 خرد ۳۲ (ط)
خرَاوس 𐬴𐬁𐬀𐬱 خروش ۵۲۰
خشئتَ 𐬴𐬌𐬧𐬀𐬙 شید نور ۱۸۰
خرّفستَرَغنَ 𐬴𐬁𐬯𐬀𐬱𐬙𐬁𐬀𐬜 چوبدستی حشرات کُش ۳۲ (ج)
خنه ثئیتی 𐬴𐬈𐬀𐬵𐬌𐬙𐬌 اسم یکی از پریهاست ۲۰۲،۳۰

خ = 𐬨 پیش از واو معدوله

خوارِنکه 𐬨𐬀𐬯𐬌𐬈𐬀 خره فر ۵۱۲،۴۹۳
خوارنَنکهوَتْ 𐬨𐬀𐬯𐬈𐬀𐬙 فرهمند خرهمند ۴۳
خوانوَتْ 𐬨𐬀𐬈𐬀𐬙 اسم کوهی است ۳۴۱،۳۳۴
خواذاتَ 𐬨𐬀𐬛𐬀𐬙 خودکام خود آفریده خدا ۴۲
خوانیرَثَ 𐬨𐬀𐬈𐬌𐬁𐬵 کشور مرکزی ۴۳۳
خوائیریزم 𐬨𐬀𐬌𐬌𐬁𐬵 خوارزم ۴۳۱
خوَیثوْنَ 𐬨𐬀𐬌𐬵𐬎 خیون اسم یك قبیلهٔ تورانی ۳۸۹،۲۶۳

(د = و)

داتَ 𐬛𐬀𐬙𐬀 قانون داد و اسم فرشته‌ایست ٥٣٥

داشتیانه 𐬛𐬀𐬱𐬌𐬙𐬌𐬀𐬥𐬀 اسم خانواده ایست ٢٠٢

دَاَموئیشْ اُوَرْمَنَ 𐬛𐬀𐬀𐬨𐬵𐬌𐬯𐬌𐬯 𐬀𐬵𐬨𐬀𐬥𐬀 فرشته ایست ٤٢٧

دانَ 𐬛𐬀𐬥𐬀 اسم خانواده ایست ٢٠٢

دانوْ 𐬛𐬀𐬥𐬵 اسم یک قبیلهٔ تورانی است ٢٦٣

دائیتیا 𐬛𐬀𐬌𐬙𐬌𐬙𐬌𐬀 رودی است در آریاویج ٩٥

دَخمَ 𐬛𐬀𐬵𐬨𐬀 دخمه ٥٠٩

دَخیوْ 𐬛𐬀𐬵𐬌𐬉𐬵 ده پت دهخدا شهریار ٤٣٥

یـ

دَخیوْمَ 𐬛𐬀𐬵𐬌𐬉𐬵𐬨𐬀 فرشته مستحفظ ایالت ٣٤

دَرْشینیکَ 𐬛𐬀𐬬𐬱𐬌𐬥𐬌𐬴𐬀 یکی از دیویسنان ٣٨٩

دَرِغَ 𐬛𐬀𐬬𐬌𐬜𐬀 دیر درنگ دراز ٣٧٧

دروَ 𐬛𐬬𐬎𐬀 درست صحت عافیت ٣٧٤

دروَاْسپا 𐬛𐬬𐬎𐬀𐬱𐬨𐬀 فرشته حافظ ستوران ٣٧٢،١٦

ز

درگوَنت 𐬛𐬬𐬜𐬎𐬀𐬥𐬵𐬙 دروغ پرست ناپاك ٩١،٣٢

دَرَئوْنَ 𐬛𐬀𐬬𐬀𐬵𐬥 درون نان مقدس ٥٩٨،٤١٩

دَرِئنا 𐬛𐬀𐬬𐬌𐬥𐬀 دین وجدان و یکی از ارواح انسانی است ٥٨٨،٤٩٣،٤٢

دورئوَشَ 𐬛𐬵𐬬𐬀𐬵𐬱 دور دارندهٔ مرگ صفتی است از برای هوم ٤٧٣

دُوْرَ اِکَیتَ 𐬛𐬵𐬬 𐬀𐬐𐬌𐬀𐬙 یکی از تورانیان ٢٦٥

دُوژیائیریه 𐬛𐬵𐬵𐬎𐬌𐬀𐬌𐬬𐬌𐬀 خشکسالی دیوقحطی ٣٣٤

و

دروج 𐬛𐬬𐬵𐬡 دروغ دیو دروغ ٣٢

دئوَبسنَ 𐬛𐬌𐬵𐬎𐬀𐬯𐬥𐬀 دیویسنا ٢٨

دَئینگهو پئیتی دهوپت مرزبان ۴۳۵

(ر = ا)

ط

رَانا سخاوت و فرشته سخاوت ۱۰۱،۳۲

ید

رَپیثوَینَ ازنیمروز تا عصر رفتون ۳۲

رَئوُ راد بخرد دانا و رئیس روحانی ۳۳۹،۱۰۱

رز مرتب ساختن نظم دادن ۵۶۲

رَسمَن رزمگاه میدان جنگ ۵۶۲

رَشنُوُ رشن فرشتهٔ عدالت ۵۶۱،۱۶

رَنگها اسم رودی است ۲۲۵،۲۲۲

رَئنوِیشکَرَ راسپی اسمی است
که در وقت بجای آوردن مراسم مذهبی بیکی از موبدان
میدهند ۴۶۹،۳۰۱

رَئوَچنگه روشنی فروغ ۱۸۴

رَئوُ ذیتَ اسم کوهی است ۳۴۱

رَئوُرَتَ باگردونه رونده ۳۵۹

رئوَتَ رایومند دارندهٔ فروغ و شکوه
و شهری در نیشاپور (ریوند) ۴۳

(ز = ک)

زَرَتُوشترَ زرتشت

زَرَتُوشتروتَمَ زرتشتوم مثل
زرتشت عنوان مسمغان بوده است و اسم فرشته
ایست که مستحفظ مرکز حکومت روحانی زرتشتوم
ید
میباشد ۴۸۷،۳۲

زرَیهٔ 𐬵𐬭𐬌𐬎𐬀 دریا ۲۰۰

زَمْ 𐬵𐬨𐬹 زمین ۱۸

زَنتوْیئیتی 𐬵𐬨𐬀𐬙𐬌𐬌𐬀𐬵𐬌𐬙𐬌𐬌𐬀𐬵𐬌𐬙𐬌𐬌𐬀 زندیت (زند)

بزرگ ناحیه ۴۳۵

بد

زَنتومَ 𐬵𐬨𐬀𐬙𐬌𐬌𐬀𐬵𐬌𐬙𐬌𐬌𐬀𐬵𐬌𐬙𐬌𐬌𐬀 فرشته مستحفظ ناحیه ۳۲

زَیَنَ 𐬵𐬌𐬌𐬀𐬵𐬌𐬙𐬌𐬌𐬀 دي زمستان ۳۹۷

زَئوثرَ 𐬵𐬌𐬀𐬵𐬌𐬙𐬌𐬌𐬀 آبزَورْ آب مقدس ۴۶۹،۴۱۸،۱۵۹،۵۹

زئیریچْ 𐬵𐬌𐬌𐬀𐬵𐬌𐬙𐬌𐬌𐬀 زاریچ دیو ي که گیاه را مسموم میکند

دیو گرسنگی رقیب امرداد ۹۶

زَئوَتر 𐬵𐬌𐬀𐬵𐬌𐬙𐬌𐬌𐬀 زوت ۴۶۹،۱۵۵،۱۳۹،۱۰۳

زَئیری 𐬵𐬌𐬌𐬀 زرین ۲۰۰

زئیري پاشنِم 𐬵𐬌𐬌𐬀𐬵𐬌𐬙𐬌𐬌𐬀 زرین پاشنه ۲۰۰

زَئینیا وَرَخویذَهٔ 𐬵𐬌𐬌𐬀𐬵𐬌𐬙𐬌𐬌𐬀 اسم محلی است ۳۸۹

زَئیري وئیري 𐬵𐬌𐬌𐬀𐬵𐬌𐬙𐬌𐬌𐬀 زریر ۲۸۷

(س = ه)

ساونگهی 𐬵𐬀𐬵𐬌𐬙𐬌𐬌𐬀 فرشته ایست که با فزودن چارپایان

بد

بزرگ کاشته شده است ۳۲

سایوژدری 𐬵𐬀𐬵𐬌𐬙𐬌𐬌𐬀 پدر اشاوزدنگهه یکی از مقدسین ۲۶۳،۱۹۹

سپِنتَ 𐬵𐬌𐬀𐬵𐬌𐬙𐬌𐬌𐬀 سپند مقدس ۸۸

سپِنتَوداتَ 𐬵𐬌𐬀𐬵𐬌𐬙𐬌𐬌𐬀 اسفندیار ۲۸۷،۷۰

سپِنْتا آرمَئیتی 𐬵𐬌𐬀𐬵𐬌𐬙𐬌𐬌𐬀 سپندارمذ

امشاسپند ۹۳

سپِنْجَغْرَ دیو است رقیب تشتر ٣٣٠
سپِینْجَ اُورُوْشَكَ یکی از دیویسنان رقیب کی گشتاسب ٣٨٩
سپِنیشْتَ آتشي است که در گرزمان افروخته است ١١٥
سپیتیورَ کشنده جمشید ١٨٧
سَتورَ تُوْچَنَ صد روزنه صد پنجره ٢٩١
ستیذاتَ جهان مادی دنیوی ١٨٤
سَتوَئِسَ ستویس اسم ستاره ایست ٣٢٧٬٢٢٠
ستارو-کرِماَوْ ستاره کرم ذو ذنب دنباله دار ٣٤٣
سَتَئُوْرَ ستور ٣٧٢٬٢٩١
سَچِيْ یك قسم ناخوشی است ٢٧٥
سرُو شنیدن ٥١٦
سرَئُوْش سروش و یمني اطاعت نیز آمده است ٥١٦٬١٦
سرَئُوْشاوَرِزْ پیشوای دینی دارای هفتمین رتبه ٥٢١٬٤٦٩
سروَ سرو شاخ ٢٠١
سروَرَ شاخدار ٢٠١
سرِیرَ زیبا - خوشگل ١٨٠
سناوِیذْكَ اسم کسی است که بدست گرشاسب کشته شد ٢٠٢
سَنگهَوَکْ شهرناز خواهر جمشید ١٩٣

سَوَ سود نفع (در گاتها سَوا) ٧٠
سُوْغذَ سغد ٤٣١،٢٢٣
سوَهی کشور شرقی ٥٢٣،٤٣١
سُوْرا تگین حلقه ١٨٢
سُوْرَ قوّی توانا ١٦٥،٢١١
سیَاوَرْشنْ سیاوش سیاوخش ٢١٣
سَئیرِیْمَ مملکت سرم (سلم) خاور زمین
مغرب مملکت روم اروپا ١٩٤
سَئوْشیانتْ سوشیانس موعود مزدیسنا ٦٠٠،٥٣٥
سَئنی اسم دیوی است ١٥٣
سَئوَرْوَ دیو آشوب و مستی رقیب شهریور
امشاسپند ٩٣
سَئوْکَ فرشته صحت و خوشی و ترقی ٩٩،٥٩
سیئنَ سیمرغ ٥٧٥،٤٠

(ف = ه)

فرَ = فرا پیش مقدم فرارسیدن ٥٨٦،٥٨٥
فرَاشْتَ فرشته فرستاده پیک ٥٨٧
فرادَتْ گیئتَ گیتی افزا ١٠٣
فرادت ویسپم هوجیائیتی
فرشته ایست موکل برافزودن رشتینها ٣٢
فرادت فشو فرشته ایست که بافزودن
چارپایان بزرگ گماشته شده است ٣٢
فرادت ویرَ فرشته ایست که
با فزودن انسان گماشته شده است ٣٢

فرستویه 𐬯𐬭𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬌𐬎𐬌 دعائی است ج ۳۲

فرَوَرانِ 𐬯𐬭𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬌 فروردانه نمازی است دراعتراف بدین زرتشتی ج ۳۲

فراشمی 𐬯𐬭𐬀𐬎𐬌𐬎𐬌𐬎𐬎 مفرح پرورانندهٔ مقوّی ۳۸۳،۳۵۷

فرَبَرَتْر 𐬯𐬭𐬀𐬎𐬭𐬀𐬎𐬌𐬎𐬎𐬭 پیشوای دینی دارای سومین رتبه است ۴۶۹

فردَفَشُوْ 𐬯𐬭𐬎𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬎𐬌𐬎𐬌 کشور جنوب شرقی ۴۳۱

فرَزَداَنوَ 𐬯𐬭𐬎𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎 دریاچه است درسیستان ۱۸۵

فَرَکوَ 𐬯𐬭𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎 پیش‌قوز کسی که درسینه قوز دارد ۲۷۷

فرَنگرَسیَنَ 𐬯𐬭𐬎𐬎𐬀𐬎𐬌𐬎𐬎𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎 افراسیاب ۲۰۷

فرَشَوشترَ 𐬯𐬭𐬎𐬎𐬀𐬎𐬌𐬎𐬌𐬎𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬭 پدر زن زرتشت برادر جاماست ۲۲۷

فرَوَشیْ 𐬯𐬭𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬌𐬎𐬌 فروهر فرورد ۵۸۳،۳۱ —

فرَیانَ 𐬯𐬭𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎 اسم یک خاندان تورانی از دوستان زرتشت ۲۶۹،۲۲۶

فشُوْشومنثرَ 𐬯𐬌𐬎𐬌𐬎𐬎𐬌𐬎𐬌𐬎𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎 دعائی است ۵۴۹

فشُوَنی 𐬯𐬌𐬎𐬌𐬎𐬎𐬎𐬀𐬎𐬌 فربه ۳۷۷

(ک=و)

کَپَسْتي 𐬫𐬀𐬯𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 کبست زهر ۳۶۹

کَشْوَ 𐬫𐬀𐬎𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎 خر ۱۳۳

کَوارِدَ 𐬫𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬌𐬎𐬎 اسم طبقه مخصوصی از مردمان که باعمال زشت شهرت داشته اند ۱۴۵

کَرَ 𐬫𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎 اسم یک ماهی است ۲۲۷،۶۵

کَرَ 𐬐𐬀𐬭 یکی از تورانیان ۲٦٥

کَرِتَ 𐬐𐬀𐬭𐬌𐬙 کارد خنجر ۱٤۳،۱٥

کَرَپَنْ 𐬐𐬀𐬭𐬀𐬯𐬀𐬯 از پیشوایان دیویسنا ۱٥٥،۲۹

کَرْشوَرِ 𐬐𐬀𐬭𐬱𐬎𐬭 کشور ۷٥

کَرِسَاْسپَ 𐬐𐬀𐬭𐬌𐬯𐬀𐬎𐬯 گرشاسپ ۱۹٥

کَرِسَوَزْدَ 𐬐𐬀𐬭𐬌𐬯𐬎𐬭𐬙 کرسیوز ۲۱۱

کَرشیپتَرْ 𐬐𐬀𐬭𐬱𐬌𐬯𐬙𐬭 چرغ مرغی است ۱۸٤

کَسویش 𐬐𐬀𐬯𐬎𐬌𐬱 یک قسم ناخوشی است ۲۷٥

کَن 𐬐𐬀𐬯 کندن ۲۱۱

کَنگَهَ 𐬐𐬀𐬯𐬜𐬀𐬵 کنگ سیاوش ۲۲۰

کَوْنَدَ 𐬐𐬀𐬎𐬯𐬙 دیوکندی و سستی؟ ٥۱۹

کَوَئنْمْ خوارنو 𐬐𐬀𐬎𐬀𐬌𐬯𐬨𐬀𐬯𐬵 فرکیانی ۱٦

کَوِیْ 𐬐𐬀𐬎𐬌 از پیشوایان دیویسنا ۲۹

کَوَیرَنْتْ 𐬐𐬀𐬎𐬀𐬌𐬭𐬯𐬙 کرند ۱۹۰

کَوَاوُسَنْ 𐬐𐬀𐬎𐬀𐬱𐬯 کیکاوس ۲۱٤

کَوَاتَ 𐬐𐬀𐬎𐬀𐬙 قباد ۲۱٤

کَوِیْ کَوَاتَ 𐬐𐬀𐬎𐬌 𐬐𐬀𐬎𐬀𐬙 کیقباد ۲۳۱

کَیْدَ 𐬐𐬀𐬌𐬙 یک قسم جرم و گناهی است ۱۳۱،٤۲۳،٥۷

کَیْثَ 𐬐𐬀𐬌𐬞 اسم گروهی از بدخواهان و دشمنان؟ ۳٤۱

کَنُورَ 𐬐𐬀𐬯𐬱𐬭 کچل ۳٥۱

کَنُوفَ 𐬐𐬀𐬯𐬱𐬌𐬋 کوه کوهه ۲۷۷

کَهْرْکَتاسْ 𐬐𐬀𐬵𐬭𐬐𐬀𐬞𐬀𐬯 خروس ٥۲۰

(ک = 𐬐)

کَاْ 𐬐𐬀 کاو ۳۷۲

کَاُوشَ 𐬐𐬀𐬱𐬙 گوش فرشتهٔ موکل، چارپایان ۳۷۲

گذا 𐬐𐬀𐬎𐬀 گرز ٤٩٥،١٩٩

گذوَرَ 𐬐𐬀𐬎𐬎𐬀𐬭𐬀 گرزدارنده ١٩٩

گرُونمانَ 𐬐𐬭𐬎𐬌𐬥𐬀𐬙𐬀𐬥 گرزمان عرش ١٤١،٨٦

گرِمو وَرَنگه 𐬐𐬭𐬌𐬫𐬎𐬭𐬀𐬙𐬀 ورگرم ٥٦٩

رجوع کنید به وَرَنگه

گندَرِوَ 𐬐𐬀𐬙𐬌𐬙𐬭𐬌𐬎𐬀 کندرب زرین پاشنه

دیوی است که بدست گرشاسب کشته شد ٢٠٠

گوَ 𐬐𐬌𐬎 سُغد ٤٣١

گوذَ 𐬐𐬌𐬎 یکی از شعبات رودارنگ ٢٢٧

رجوع کنید به رنگها

گوَسْنَ 𐬐𐬌𐬎𐬎𐬀𐬥 جانوری است ٤٩٣

گئوش 𐬐𐬌𐬎 گاو ٣٧٢

گیَهِ مَرَتنوْ 𐬐𐬌𐬎𐬎𐬀𐬭𐬀𐬙𐬀 کیومرث ٦٠٠

گئوش 𐬐𐬌𐬎 گاو ٣٧٢

گئوشْ اوْرْوَنْ 𐬐𐬌𐬎 گوشورون ٣٧٢،١٢٣

گئوْکَرِنَ 𐬐𐬌𐬎𐬀𐬭𐬀 گوکرن درخت بزرگی است

که در فراخکرت روئیده است ١٠١،٦٥

گئیس 𐬐𐬌𐬎 گیسو ١٩٩

گئسُوْ 𐬐𐬌𐬎 گیسو دارنده ١٩٩

گئوْ چیثرَ 𐬐𐬌𐬎𐬀𐬙 تخمه و نطفهٔ گاو ٣٢١

گئوْش 𐬐𐬌𐬎 گوش آلت شنوائی ٣٧٢

(م = ٥)

ماونگه 𐬨𐬀𐬎𐬌𐬥 ماه ٣١٦،١٥

مَرْ 𐬨𐬀 مردن ٦٩

مرَ ۶۹ شمردن

مرِتَ ۶۹ مرد انسان مردنی درگذشتنی

مرَشئونَ ۳۱۳ دیو فراموشی و فنا وزوال

مرِزْ ۳۷۷ پسودن مالیدن

مرِغَ ۵۷۵ مرغ

مزدَ یسنَ ۲۸ مزدیسنا

مِثرَ ۳۹۲،۱۶ مهر

مَنثرَ ۵۳۵،۱۴۱،۴۹ کلام مقدس و فرشته ایست

مشیّه ۶۹ مردم مردنی درگذشتنی

مَئش ۳۷۲،۲۹۱،۷۰ میش

مَئشی ۳۷۲ میش ماده

مَئینیُوْ ۷۱ مینو بهشت

مَئینیُوَ ۷۱ مینوی معنوی روحانی

مَنُوش چیزَ ۲۶۵ منوچهر

مَئثنَ ۳۳۹ خان ومان میهن

مِیزْدَ ۳۳۹ میزد فدیه نثار

مَئثنَپَتا ۳۹۳ میهن سرا خانه

مَئثمن ۳۹۳ میهمان

مِیثرَو دروج ۴۲۳،۳۹۴ پیمانشکن

مِیثرَو اَئوَجنکه ۴۲۳ نادرست کو

مِیثرَوزَیه ۴۲۳ پیمانشکن

مَوَاُوَرُوْ ۴۳۱ مرو

مَئیذیُوئی زَرمیّه میدیوزرم

نخستین گهنبار ۵۹۴

مَئیذْیوئی شَمَ میدیوشهم دومین
گهنبار ۵۹٤
مَئیذْیاایرْیه میدیارم پنجمین گهنبار ۵۹٤
مهرکَ مرگ ۱۸۵
مَهرکَوُشَ دیو ملکوش ۱۸۵
مَئیرَیَهْ مجرم سزاوار مرگ ۲۱۱

(ن = ﻧ)

نَسوْ نسا لاشه مردار ۱۵۳
نَسوْکَشَ لاشه کش نعش کش ۱۵۳
نَئیرَمَناو نرمنش مرد دلیر ۱۹۹
نَرَوَ نر دلیر ۲۱۳
نَئوتَرَ نوذر ۳۸۷،۲۶۵
نَئوتَئیرَیانَ خاندان نوذر ۲۶۵
نمانَوْپَئیتی بزرگ خاندان
رئیس خانواده ٤۳۵

ﻫـ

نمانیَه فرشتهٔ مستحفظ خان و مان ۳۲
نَئیرَیوسَنگهه نریوسنگ پیک ایزدی
۵۲۹،۵۱۸

(و = ﻭ)

واتَ باد فرشته باد ٤۲۷
واریذْکَنا به آفریدخواهر همای دختر
کی گشتاسب ۳۹۱
وازیشتَ آتش برق ۵۱۱

واسی 𐬬𐬀𐬯𐬌 اسم ماهی بزرگی است در اقیانوس
فراخکرت ۱۳۱
وَاِکرِتَ 𐬬𐬀𐬯𐬀𐬑𐬭𐬌𐬙 کابل ۲۰۲
وُاوُرُوْ کَئوِیئوایتی 𐬬𐬌𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬌𐬙𐬌 فراخکویوت دارندهٔ دشتهای فراخ صفق است که
همیشه از برای ایزد مهر آمده است ۴۲۳
وَاُوُرُوْکشَ 𐬬𐬌𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬱𐬌 اقیانوس فراخکرت ۳۳۲،۱۳۵،۱۳۳
وُاُوُرُوْبرِشتِی 𐬬𐬌𐬎𐬎𐬀𐬎𐬁𐬭𐬌𐬯𐬌 کشور شمال
غربی است ۴۳۱
وُاُوُرُوْجرِشتِی 𐬬𐬌𐬎𐬎𐬀𐬎𐬁𐬜𐬭𐬌𐬯𐬌 کشور شمال شرقی ۴۳۱
وَئیرِیه 𐬬𐬌𐬭𐬌𐬎𐬌 مطلوب آرزو شده ۸۸
وَئیری 𐬬𐬌𐬭𐬌 دریاچه رود ۲۸۷
وَیو 𐬬𐬌𐬅 فرشته هوا ۱۵۸،۱۶
وَنَنْت 𐬬𐬀𐬙𐬀𐬙𐬹𐬙 ستاره ایست وننده ۳۲۷،۱۵
وَورِنَ 𐬬𐬀𐬯𐬭𐬀𐬙 دیلم گیلان ۱۷۸،۵۷
وَهیشتَ 𐬬𐬀𐬵𐬌𐬱𐬙𐬌 بهتر بهشت ۹۱،۸۸
وَرْ 𐬬𐬀𐬭 برگزیدن گرویدن باور کردن ۵۶۷
وَرْ 𐬬𐬀𐬭 بارور نمودن آبستن کردن ۵۶۷
وَرْ 𐬬𐬀𐬭 پوشاندن پنهان کردن ۵۶۷
وَرَ 𐬬𐬀𐬭 سینه ۲۸۷
وَرَ 𐬬𐬀𐬭 باغی است که جمشید بنا نهاد ۱۸۳
وَرَ 𐬬𐬀𐬭 یکی از تورانیان ۲۶۵
وَرِشوَ 𐬬𐬀𐬭𐬌𐬱𐬎 اسم کسی است ۲۰۲
وَرِش 𐬬𐬀𐬭𐬌𐬱 ورشان کبوتر جنگلی بیشه ۲۰۳
وَرِنگَ 𐬬𐬀𐬭𐬌𐬙𐬎 ویسه ۲۱۸
وَزَغَ 𐬬𐬀𐬵𐬀𐬎 وزغ تر وَزَغا وزغ ماده ۲۷۵

وَرَنگَهَ 𐬬𐬀𐬭𐬀𐬙𐬀 ور سوگند محاکمه Ordalie ۵۶۷

وَرِدْ 𐬬𐬀𐬭𐬌𐬙 بالیدن نموکردن ۵۸۵

وِرِثْرَغنَ 𐬬𐬌𐬭𐬌𐬞𐬭𐬀𐬔𐬀 بهرام پیروزی فرشته پیروزی ۱۶

وَرازَ 𐬬𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀 کرار ۴۵۹

وَزْرَ 𐬬𐬀𐬵𐬭𐬀 گرز ۴۹۵

وَچِسْتَشْ 𐬬𐬀𐬙𐬌𐬯𐬀𐬯𐬀 یک قطعهٔ شعر ۵۴۳

وْنگُوهی دَائتیا 𐬬𐬌𐬈𐬀𐬎𐬌𐬙𐬀 رودی است در آریاویچ ۱۸۲،۱۸۳

وْندَرِمَنیَنیش 𐬬𐬌𐬈𐬌𐬭𐬌𐬨𐬀𐬈𐬀 اندریان ۲۸۹

وُهوْ 𐬬𐬎𐬀 نیک خوب ۸۸

وُهوْفریانَ 𐬬𐬎𐬀𐬭𐬌𐬀𐬈𐬀 آتش کالبدآدمی حرارت غریزیه ۵۱۱

وُهوْمنَنکهْ 𐬬𐬎𐬀𐬨𐬀𐬈𐬀 بهمن امشاسپند ۸۸

وَیه 𐬬𐬀𐬯𐬌 دیوی است ۵۱۱

وَیاْخَنْ 𐬬𐬀𐬯𐬌𐬵𐬀 انجمن ۴۲۷

وَیاخنَ 𐬬𐬀𐬯𐬌𐬵𐬀 انجمنی ۴۲۷

ویتنگوهَئیتی 𐬬𐬌𐬙𐬀 رودی است ۴۲۷

وْیذاْتو 𐬬𐬌𐬙𐬀 دیو مرگ ۴۷۵

ویسْپَوْبیش 𐬬𐬌𐬯𐬀 پزشک ودارو و درمان همه چیز ۵۷۷

ویسپَه 𐬬𐬌𐬯𐬀 فرشته ایست که از برای نگهداری ده گماشته شده است ۳۲

وِهرَکَ 𐬬𐬌𐬍𐬭𐬀 گرگ ۴۵۹

ویونگهوت 𐬬𐬌𐬨𐬀𐬙𐬭𐬀𐬎𐬱𐬀𐬎 ویونگهان پدر جمشید ۱۸۰
ویستئورَوْ 𐬬𐬌𐬯𐬀𐬎𐬱𐬀 یکی از ناموران ازخاندان نوذر ۲٦٥
ویشَ 𐬬𐬌𐬯 زهر ۱۷٥
وِیشپتَتَ 𐬬𐬌𐬯𐬌𐬯𐬀𐬎𐬱𐬀𐬎 وقتی که دائره ماه رو
بکاهش است ۳۲۳
ویسْپَئیتی 𐬬𐬌𐬯𐬀𐬎𐬱𐬀𐬎 بزرگ ده دهخدا ٤۳٥
وِیدَدْفشُوْ 𐬬𐬌𐬙𐬀𐬎𐬱𐬀𐬎 کشور جنوب غربی ٤۳۱
ویسپَ تئورواشتی 𐬬𐬌𐬯𐬀𐬎𐬱𐬀𐬎 پدر آشتَ اثورونت رقیب کی گشتاسب ازتورانیان
دیویسنااز قبیله خیون ۳۸۹

(ه = ه)

هاثرَ 𐬴𐬀𐬞𐬭𐬀 هزارگام ۳٥۱،۳۳۲،۱۸۳
هاوَنَ 𐬴𐬀𐬬𐬀𐬈 هاون ٤٦۹
هاوَنی 𐬴𐬀𐬬𐬀𐬈 هاونگاه طرف صبح ٤٦۹
هاوَنْ 𐬴𐬀𐬬𐬀𐬈 بزرگترین پیشوای دینی دارای
نخستین درجه بوده است ٤٦۹
هَئومَ 𐬴𐬀𐬵𐬌𐬥 هوم گیاه و شربت هوم و اسم
فرشته ایست ٤٦۹،۱٦
هَئوْروَتاتْ 𐬴𐬀𐬵𐬭𐬀𐬐 خرداد امشاسپند ۹٥،۱٥
هَئوْروَ 𐬴𐬀𐬵𐬭𐬀 کامل رسا بی عیب ۹٥
هَئوْشینگهْ 𐬴𐬀𐬵𐬌𐬯𐬌𐬙 هوشنگ ۱۷۹
هَئوْسرَونگهْ 𐬴𐬀𐬵𐬎𐬭𐬀𐬙 خرد ۲۳٥،۲۱۳
هَپتَ 𐬴𐬀𐬐 هفت ۷٥
هَپتنگْ هائیتی 𐬴𐬀𐬐𐬀𐬙𐬌𐬈𐬀𐬐 هفت ها ۱۱۰

هپتوکرشوَر هفت کشور ٤٣١

هپتوئیرنگ هفتورنگ ٣٢٨

هرَئیتی کوه هرا هرَبرز البرز ٢١٢،١٣١

هرابرزئیتی هربرز البرز ١٣٣

هرِتَ یک قسم ناخوشي است ٢٧٥

هرَاوَ هرات ٤٣١

هزَنگرَوَستونَ هزار ستون ٢٩١

هَمَ تابستان ٣٩٧

هَمسپَتمئیذیَ
هَمسپتمدم ششمین گهنبار ٥٩٥

هنکنَ هنگ افراسیاب ٢١١

هشی دیوی است ١٥٣

هَوتئوسا زن کی گشتاسب ٣٨٧،٢٦٧ —

هَوپائیریَ سال نیک سال رزق و فراوانی ٣٦٧

هَومایا هوَمیّا همایون

فرخنده و اسم دختر کي گشتاسب که همای گویند ٣٩١،٢٨٩

هومیکَ یکی از تورانیان دیویسنا ٢٨٧

هَوگَوَ اسم خانوده جاماسپ و فراشوشتر ٢٧٩،٢٢٨

هوَرِ خشیئتَ خورشید ٣٠٤،١٨٠،١٥

هیزوارِنَ نیرو ؟ ٢٣٧

هیتاسپَ اسم کسي است ٢٠٢

هوَنَوَ دارنده گله ورمهٔ خوب ١٨٠

هوشیتی منزل نیک ١٠١

(𐬌 = ی)

یاتو 𐬌𐬀𐬙𐬎 جادو ۲۹

یار 𐬌𐬀𐬭𐬎 سال ۵۹۸،۱۰۱

یائیریّه 𐬌𐬀𐬌𐬭𐬌𐬉𐬎 سالی فصلی ۵۹۸،۱۰۱

یثا آهو وئیریو 𐬌𐬎𐬀 𐬀𐬵𐬠𐬎 𐬯𐬌𐬭𐬌𐬉𐬎 نماز

معروف یتا اهو ۱۰۳

یَزْ 𐬌𐬵𐬟 فدیه آوردن قرباني کردن عبادت

کردن پرستش نمودن ۲۱۷

یَزَتَ 𐬌𐬵𐬟𐬀𐬙𐬎 ایزد ۲۱۷

یَسْنَ 𐬌𐬵𐬱𐬀𐬎 یسنا ۱۴

یشتی 𐬌𐬵𐬱𐬌𐬙𐬌 یشت ۱۴

یشتر 𐬌𐬵𐬱𐬌𐬙𐬀 نماز گزار پرستنده ۱۴

یَوَنْ 𐬌𐬵𐬯𐬀𐬥 جوان ۵۴۵

یَوَ 𐬌𐬵𐬯𐬀 جو گندم ۵۵۷

یِیمَ 𐬌𐬭𐬌𐬨𐬀 جم ۱۸۰

یِمَ 𐬌𐬭𐬨𐬀 توامان ۱۸۱

یَوْ اِیشتَ 𐬌𐬵𐬡𐬌𐬙𐬌𐬀 یکی از ناموران تورانی از

خاندان فریان ۲۶۹،۶۶۲

غلطنامه

صفحه	سطر	خطا	صواب
۳۵	پاورقی	Iranische	Iranische
۳۶	۳	داغ باطل	داغ باطله
٤۲	۱۷	دئنَ daena	دئنا daenâ
٤۲	پاورقی	Xâdata	Xadhâta
٤۳	۲۳	بشکل آدم	بشکل آدمی
۵۹	پاورقی	ماکورات	مارکوارت
۸۰	۳	پادشان	پادشاهان
۸۳	پاورقی	کاپاتوکا	کاپاتوکا
۸٤	۱٤	کاپاتوکا	کاتپاتوکا
۹۵	۱۹	چنانچکه	چنانکه
۹٦	۲	این رز	این رور
۹٦	٦	زئیریکَ	زئیریجَ
۱۳۱	پاورقی سطر ۱۸	Kutlur	Kultur
۱۵۸	۳	هریك از	برخی از
۱٦۵	۱	اردیسور	اردویسور
۱٦۷	۵	سینهای	سینه هاي
۱۷٤	۲۰	کاپاتوکا	کاتپاتوکا
۱۸۸	پاورقی سطر ٤	Adamsage	Adamssage
۱۹۷	٤	زشم زان پس اترط آمدیدید	زشم زان سپس اترط آمدیدید
۲۰۲	سطر ۷-۸	از فقره اول نهمین فرگرد وندیداد	از فرگرد اول وندیداد فقره نهم
۲۰۲	پاورقی سطر ۵	پشنیه	پَشَنَ
۲۰۸	۲۰	تواریخ ماسطورات	تواریخ ما مسطور است

صفحه	سطر	خطا	صواب
۲۱۳	٤	هئوسروه	هئوسرونگهه
		[illegible]	[illegible]
۲۱٤	۲۲	[illegible]	[illegible]
۲۳۱	۱۰	[illegible]	[illegible]
۲۵۵	٤	گردونه‌ها	گردونها
۲٦۷	فقره ۷۸	کفشها زرین	کفشهای زرین
۲۷۱	پاورقی سطر۱۱	منشتر	منتشر
۲۷۷	پاورقی سطر۱٦	مبتلاء	مبتلیٰ
۲۹۱	فقره ۱۱۸	نماز بلند	با نماز بلند
۳۰٦	۱۷	مبتلا	مبتلیٰ
۳۱۷	۱۱	تولّد یافت	تولّد یافتند
۳۲٦	٦	بود بخصوصه	بوده بخصوصه
۳۳٤	۱۲	[illegible]	[illegible]
۳٤۵	پاورقی سطر ۹	مشترقین	مستشرقین
۳٦۹	پاورقی سطر۳	متشرقین	مستشرقین
۳۷۷	فقره ۲	(راه) پیماید	(راه) پیمایند
۳۷۷	پاورقی سطر ۱	پیشن	پیشن
۳۸۹	پاورقی سطر۱۹	[illegible]	[illegible]
۳۹۵	۱۰	کاپاتوکا	کاتپاتوکا
٤۲۳	پاورقی ۲	میثروزیاه	میثروزیه
٤٦۳	فقره ۷٦	گردونها زیبا	گردونهای زیبا
٤۸۵	٤	خوشنوی	خوشنودی
٤۹۹	۱	پزیرفته	پذیرفته
۵۳۵	پاورقی سطر۲	[illegible]	[illegible]
۵۳۷	فقره ۲۰	تمام خانهائی	تمام‌خانه هائی
۵۳۷	فقره ۲۰	در آن (خانهائی که)	درآن (خانه هائی‌که)
۵۷۹	فقره ۳۱	ستارگان گیاهها	ستارگان حامل نطفهٔ گیاهها

اعلان

انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی .بمبئی و ایران لیک

تألیفات پور داود

ایرانشاه — تاریخچه مهاجرت زرتشتیان بهندوستان ۵ قران

خرمشاه — نطقهای پورداود در هندوستان راجع بآئین و تاریخ و لغت ایران قدیم ۳ قران

گاتها — سرودهای مقدّس پیغمبر ایران، زرتشت اسپنتمان (جزوی از اوستا) باترجمه انگلیسی دینشاه جی جی باهای ایرانی جلد مقوائی ۱۲ قران جلد خوب ۱۵ قران

سوشیانس — رساله ایست راجع بظهور سوشیانس موعود مزدیسنا ۲ قران

پورانددخت نامه — دیوان پور داود با انضمام ترجمهٔ انگلیسی دینشاه جی جی باهای ایرانی قیمت جلد معمولی ۱۲ قران جلد خوب ۱۵ قران

پیک مزدیسنان

کتابی است راجع بتعلیمات و فلسفهٔ مزدیسنا

تألیف دینشاه جی جی باهای ایرانی (سلیستر)

بیست مقالهٔ قزوینی

جلد اول — کتابی است مشتمل برمقالات ادبی و تاریخی دانشمند معروف میرزا محمد خان ابن عبدالوّهاب قزوینی باهتمام پورداود در بمبئی بطبع رسیده

محّل فروش هندوستان .بمبئی

Iranian Zoroastrian Anjuman,
Shapur House,
Cawasji Patel Street, Fort, Bombay.

Iran League,
Cama Street,
Bombay

ایران طهران کتابخانه طهران خیابان لاله زار کتابخانهٔ کاوه خیابان ناصریه رشت — سرای دو مرتبه حجرهٔ آقامیرزا عباس زرکش

اروپا برلن — اداره ایرانشهر

Iranschahr, Berlin Grunewald Friedrichsruherstr. 37

Shouldst thou yearn for an ever-prosperous realm,
Then bring into vogue the Holy Sovereignty of
Khshathra.

With the grace of Aramaiti, the Angel of Love,
Cleanse thy heart of the rust of all hateful feelings.

Happy the man to whom Love becomes
His guide in the affairs of this world!

He gives his hand of help to the poor,
He becomes like a brother to one and all.

Till the name of Truth and Right shall last
The Mazdayasnan Religion also shall endure.

means "related to Arya (= Iran)". The meaning of this word is the same as "Iran" of to day. In my translation wherever these words appear in the Yashts, I have translated them by the word 'Airya' or 'Arya'. I believe, the right course would have been to translate them as Irani and Iran, so that it may be clearly manifest to what extent our Holy Land has been remembered in our ancient sacred scriptures. There is not the slightest doubt that in ancient times, the Iranians called themselves 'Airya'. Darius the Great, in the rock inscriptions of Fars (at Naksh-e-Rustam), calls himself an 'Airiya'. Thus: "I am Darius, the king of kings, the king of many countries and nations, the king of this great and vast land, the son of Vishtaspa the Achæmenian. I am from Fârs and the son of one who came from Fars. I am an Airiya (= Iranian) and claim my descent from Arya (=Iran)." [16]

In Achæmenian Persian, the word 'Airiya' always means "Iranian". As Herodotus himself writes, the Medes were formerly known as Airiya.[17] In short the word 'Airya' in the Avesta, 'Airiya' in Achæmenian Persian, and 'Irani' in modern Persian, are one and the same. Corresponding to what has been stated in the rock inscriptions of Darius above quoted, in para. 56 of the Teshter Yasht it is stated: "If the angel Teshter is held in reverence, no hostile army will enter the kingdom of the Airyas (Iran), no floods, no poison, no chariots of enemies, no hostile army with hoisted banners will visit the land." With reference to the central dominion known as Khᵛaniras Bami which is said to be the abode of the Iranians, refer to page 433. Although this attachment of the Iranians to their own country is so well manifested in the Avesta, yet this love has not prevented the Avesta from speaking well of other kingdoms too. In paras. 143 and 144 of the Farvardin Yasht, next to the Fravashis of the Iranians, praise and blessings are showered upon the Fravashis of good men and women of foreign countries, four of which are specifically named which we shall comment upon in their proper place.

17 Herodotus, VII, p 62; also 'Aufsätze zur persischen Geschichte, von Th. Noldeke, Leipzig, 1887, S. 148.

Ultimate Goal

Now let us see what is the ultimate goal, what is the object desired, what is the final aim in the Mazda-yasni religion. It is this: through piety, truth, righteousness, cleanliness, effort and exertion, valour and generosity, charity and benevolence, learning and wisdom, optimism, patriotism and friendship with all humanity, it is evident that the reward in this world is happiness and peace, and prosperity and joy, rest and comfort, glory and greatness, and after this period of happy and pleasant earthly existence has ended, the ultimate hope of bliss in the other abode, corresponding to the teachings of the Sufi philosophy of Iran, is thus described in para. 2 of Yasna 40 (Haptaṅ Haiti):—"O Ahura Mazda, Thou hast reserved this reward for us in this world and the world divine, so that thereby we may attain to Thy propinquity and live eternally with Thee and with Truth."

The key to salvation, Holy Zarathushtra
Entrusts in the hands of each one of us.

He announces that a man, by his own deeds,
Becomes fit for the Court of Ahura Mazda.

There is no path but the path of Truth (Asha),
In this world full of clamour and noise.

Beware, and go not by any other way,
Take heed, and lose not thyself in some mirage
and wilderness.

Strive for the perfection of thine own soul,
That thereby thou mayst be in joy To-morrow.

Verily he would be a ruler and a leader
Who obeys implicitly the heavenly command.

Hoist in thy heart the banner of Truth (Asha),
Pitch firm the tent of the Good Mind (Vohu Manah).

Knowledge, because of his good thoughts, good words and good deeds, and prayed to it for steadfastness of purpose, for the power of hearing things, for strength of his arms, for the health of his body and the power of his vision." In the smaller Haptan Yasht, paras. 1 and 6, mention is made of 'Khratu' which means "wisdom and learning", and distinction is made between "natural wisdom" and "acquired wisdom". It is stated there: "We praise inborn wisdom created by Mazda. We also praise wisdom acquired through learning which is also created by Mazda." Para. 126 of the Meher Yasht and para. 16 of the Sarosh Yasht Hadokht may also be referred to. As has been observed, knowledge and learning, which are the foundation of happiness worldly and divine, have never been neglected in the 'Mazda-yasni' religion.

Zamyad Yasht, which refers to the royal glory of Iran, beautifully brings out the fact that hope and optimism are necessary for the progress of man and for success in all his efforts. According to the contents of that Yasht, glory and greatness are the birthright of Iran, and they will not be wrested from it as long as the world endures, and at the end of time, this glory will be entrusted to the 'Soshyants', the promised ones of the 'Mazda-yasnan'.

Throughout the Avesta and in the body of the Yashts, particular stress is laid on men exerting themselves in cultivating the earth and making it prosperous, and in rearing flocks and herds, and protecting all good animals useful to men, and it is due to such habits and intrinsic virtues that the glory of Iran has evidently out-distanced in time, the glory of her two enemies, Greece and Rome.

Patriotism

At the end of this discourse, we think it incumbent upon us to direct our attention to a very important point, *viz.*, one of the attributes praised in the Avesta, of which at this moment, our country is in the greatest need, and without which it would never work out its salvation. That particular attribute is what we understand by the word "patriotism" to-day, and which our illustrious forefathers dearly cherished for our beloved land. Contrary to the rumours

which, here and there, we hear from some source or another, that the ancient Iranians had no great attachment for their own country,—a false belief, the origin of which I do not know,—the sacred volumes of the ancient Iranians prove the fact beyond all doubt that they were never devoid of this great feeling. Apart from the fact that ancient historians have always described Iranians as having a great love for their country, in a book named after Emperor Maurice of Rome, it has been reported by the Byzantine historians of the sixth century that the Iranians had great love for their country, and then comments are made about their valour and their war-time organizations. We must remember that this is an admission which comes from the pen of enemies, though they have not hesitated to use any amount of unbecoming and abusive language about the Iranians. Evidently, they could not possibly deny to the Iranians the great qualities for which they were famous.[16]

Further, if the rock inscriptions of the Achæmenian Emperors,—where Darius the Great earnestly prays before the Court of Ahura Mazda that his land may never be overwhelmed by a hostile army, by a famine and by the spirit of untruth,—do not mean that the Iranians were full of love for their country, what else could the inscriptions mean? He had not left a single powerful kingdom unconquered on the face of the earth that he might be afraid of the probability of a particular enemy over-running Iran in his time. Is his prayer then merely for the permanence of his own sovereignty and not for his beloved Iran for all time?

In the Avesta repeatedly we meet with the word 'Airya', as for instance, in the Khordad Yasht, para. 5 ; Aban Yasht, paras. 49, 58, 69 and 117 ; Teshter Yasht, paras. 6, 36, 56, 58, 61; Meher Yasht, para. 4 ; Ashtad Yasht, para. 5; Zamyad Yasht, paras. 56, 69; Vendidad, Farg. 19, para. 39, etc. This word means "Irani" or "Persian". A similar word 'Airyana' which appears in Ashtad Yasht, para 1 and in the smaller Siruza and the bigger Siruza, para. 9, etc., also

16 Byzantinische quellen zur Länder-und Völkerkunde 5—15 Jhd. von Karl Dieterich, Leipzig, 1912. S 36.

discourses written in that behalf in this volume.[12]

Further the ideas in 'Mazda-yasni' about the end of the world and the advent of Soshyant and the day of judgment and the resurrection of the dead, the bridge of judgment, the balance, heaven, purgatory, and hell have prevailed in all other religions from and through Iran.

Truth and Righteousness

One thing on which most particular stress has been laid in 'Mazda-yasni', (and because of the great insistence and importance with which it is constantly urged may be considered to be the very basis of this religion,) is Truth. There is no room for surprise that the ancient Iranians were renowned in the world for truthfulness and even their worst enemies, the Greeks, could not deny them their due on this point, for Herodotus himself writes: "Iranians taught their children from the age of 5 till they reached the age of 20 to become perfect in three things: (1) Riding, (2) Archery, and (3) Truthfulness." Some lines later he says: "The Iranians will not mention anything which they are forbidden to do, for before them, untruthfulness is a great disgrace. Likewise they consider it a shame to be in debt, for according to them, a man who borrows money will necessarily have to be untruthful."[13]

The highest ideal and goal of a follower of 'Mazda-yasni' is to attain to the attribute of 'Ashavan', that is, to be truthful and righteous. There is no need for us to cite passages for truth and righteousness from the Avesta, for every page of this Holy Book which we may open, will be found full of praise for the quality of truth and contempt for untruth. Just as a man is expected to exert himself to embody in himself this divine attribute of truth, in the same way he is exhorted to avoid untruth which is a quality of the spirit of evil. Untruth known in the Avesta as *druj* is the most dreadful of all demons in whose hands a man may unfortunately fall.

---

12 As regards the philosophy of Amesha-Spentas, also see 'Paik-e-Mazdayasnan', Volume I, by D. J. Irani. (November 1927.)

13 Herodotus I, 136 and 138.

Inscriptions of Darius

The influence of the teaching of the Avesta against falsehood can be readily seen in the Cuneiform inscriptions of Darius at Behistun and Fars. This great Achæmenian emperor says in his inscriptions at Behistun:—"O thou, who shalt be a sovereign, in times hereafter, refrain particularly from the evil of untruth if thou shouldst wish this realm of ours to endure. Whoever tells a lie, give him condign punishment." Further on he says: "With the help of Ahura Mazda many other works have been accomplished by me, which have not been recorded in these inscriptions lest in future any one reading them may consider that my deeds are exaggerated, and possibly not believe them, and think that I was speaking an untruth. Lo! believe this that has been done by me. Ahura Mazda and the other angels helped me, for neither I, nor my royal house have ever been vengeful, tyrannous or liars." In another place he says: "O thou, who shalt be a king in the future, do not make friends with a liar or a tyrant but give him his due punishment." In his inscriptions at Takht-e-Jamshid, he says: "Darius the King speaks: 'May Ahura Mazda and his angels come to my help. May Ahura Mazda ward off from this realm all hostile armies and protect it from the evil of famine and untruth.' "[14] Our object in citing these passages is to show how the teachings of the Avesta had influenced our ancient Iranians and had made them the friends of truth while a lie was abhorrent to them.[15] These last passages from the inscriptions at Takht-e-Jamshid are practically a perfect interpretation of the teachings of the Avesta in Achæmenian Persian.

The most vicious of men is he who sides with the army of *dregvant* or liars. Is it not wonderful that in that dim and distant past our ancestors so thoroughly understood the beauty of truth and the odiousness of untruth? Meher, the angel of Light, who is the guardian angel of promise and compact, poetically described as possessing a thousand

14 Die Keilinschriften der Achämeniden von Weissbach, Leipzig, 1911.

15 'Khorramshah', by Poure Davoud, (Bombay, 1305, Shamsi,) pp. 61-73.

weakness is not to be found in the 'Mazda-yasni' religion. It teaches us not to submit to any calamity; it teaches us that all things evil and bad have no right to live in this God-created world ; they must perish to keep the expanse of the world clear from all molestation for the friends of Ahura Mazda. An instance of this we find in paras. 7–9 of the Ardibehesht Yasht : " O Wind blowing from the North! be gone; O Diseases! go away; O Evil Spirits, O Disorders and Noises! get away ; vanish, O Fever! perish, O Tyrant!..."

The holy triad of Humata, Hukhta and Huvarshta

In the 'Mazda-yasni' religion, what attracts our attention more than anything else is the mention of the holy triad of Humata, Hûkhta and Huvarshta, *viz.*, good thoughts, good words and good deeds. In every page of the Avesta, it is repeated. Not one single good work in the world can exist beyond the all-embracing circle of these words. Whoever is the possessor of these three radiant gems, has reached the treasury of divine secrets. That man has reached the state of perfection and has embodied in himself all the divine attributes.

Ahura Mazda sees no happiness or wealth more worthy of His chosen Prophet than these, for in para. 18 of Aban Yasht the wish is expressed that Holy Zarathushtra, the son of Pourushasp, will always think, will always speak and will always act in accordance with this Divine Message; and Zarathushtra, too, in his turn expressed the same in the Gathas. And then throughout in the Avesta the same yearning for the blessing of this holy triad for all the followers of the 'Mazda-yasni' is expressed. It is not my object to give in detail all the principles of 'Mazda-yasni'. That would occupy much more space than the few pages of this introduction could afford. My object is to speak generally about the contents of the Yashts and give an example or two from their pages for illustrating my points so that the understanding of the rest of the Yashts may become easier. In the Yashts, too, we come across topics, out of the ordinary and supernatural beyond human comprehension, and often opposed to the principles of science, just as we meet with similar topics in the books of all other religions. For

instance, no question can appear more surprising to us than the birth of Jesus as described in the beginning of the New Testament. We must, however, not linger over the incident of his miraculous birth: we ought rather, to devote our attention to the fact of that great personage giving up his life on the Cross in pursuit of his ideals. In perusing, therefore, such supernatural portion of the contents of a religious book, which does not harm anyone, we must devote our attention to the ethics and morals treasured in them, which are capable of bringing benefit to the people generally. We share the mention of problems of such supernatural influences in our holy books in common with all other religions. What distinguishes them from one another are the ethics and morals contained in them, and moreover the mode of worship, the usages and ceremonials that are to be found particularly in each of them.

Ceremonial Symbols

The external symbols of 'Mazda-yasni', which distinguish it from other religions are Ab-zôr, Hom, and Barsam, which are the principal means of prayer. Each one of them indicates a special object, about which we have spoken in its proper place. All these three must be regarded as a motive for worship, for preparing Âb-zôr, and squeezing the Hom plant, and tying and untying the branches of Barsam, entail the chanting of Avesta and praying and praising the Almighty. Similar practices and observances with special instruments and utensils are to be found in the temples of Brahmins, the synagogues of Jews, and the churches of Christians.

Apart from the outward ceremonials we find in 'Mazda-yasni', contrary to all other religions, the great importance assigned to this world and the life herein, that is, the joys of this world are not considered as in any way derogatory to the happiness of the next as we have noted before. The other important points to be noted in 'Mazda-yasni' are the philosophy of Amesha-Spentas and of Farohar, for which the reader may be referred to the two particular

Curtius, Dinon and others[11] have recorded, about the pomp and glory of Iranians, is also quite apparent from the Yashts themselves. Many a mention do we find therein of palaces of a hundred shining columns, of scented and fragrant beds and glittering and sonorous wheeled carriages, neighing steeds and cracking whips, of swords and arrows, and maces and lances and helmets and armours of silver and gold, of rich gold-embroidered robes and cloaks, of crowns and necklaces, and ear-rings and armlets set with gems. Naturally in a religion where life is not considered as a thing abject, and where the happiness of the future is not made conditional upon a miserable present, all the joys of life are welcome. Whatever thing in the world is beneficial or useful, the religion is friendly to it and seeks it. Similarly, whatever thing from which a possible harm may come or which may be a source of trouble or grief must be considered as inimical, for the destruction of which a man must exert himself.

All things good and beautiful are holy

Consequently, it is entirely logical that in the 'Mazdayasni' religion, the heavens and all they contain, the sun, the moon, the stars, etc., and the earth and all that is on it like waters and vegetation, fire and metals and useful cattle, etc., are considered sacred and precious, and homage is rendered to every angel to whose care these are consigned, and thanks are offered to the Court of the great Creator, through His divine emissaries, for the joy-bringing gifts of variegated lights, of fertilising waters, for life-giving vegetables and useful animals; and even the natural sights which bring comfort and delight to the eyes of mankind are appreciated and thanked for. As for instance, the summits of mountains, the high-soaring birds are mentioned in the songs of praise in paras. 3 and 6 of Yasna 42. In short, whatever is good and beautiful is holy. Repeatedly in the Avesta, the whole good creation is remembered and we will give one instance, *viz.*, para. 3 of Yasna 42 where it is stated: "To all things good and beautiful we render our homage of praise."

11 Rapp: die Religion u. Sitte der Perser nach den Griechi. u. Römi. quellen, S. 102-103.

In para. 22 of Sarosh Yasht Hadokht it is stated: "We render our praise to the entire good creation." Thus we see that the meaning of the famous line of Sa'adi: "I am in joy with the whole world, for the whole world proceeds from Him.—I am in love with all creation, for the whole creation is from Him," is completely borne out by the Mazdayasni Faith.

This honour and homage is not paid particularly to the material creation only, but individual good attributes which are also represented by individual angels, are remembered with joy. Such are, for instance, justice and love, courage, might and victory, benevolence and majesty, religion and learning, truth and righteousness, purity and well-being, patience and obedience, the truthful word and the ancient traditions, etc. A group of these angels has been mentioned in particular in paras. 21 and 22 of Sarosh Yasht Hadokht. In opposition to this group of angels whatever is bad or ugly, disagreeable or harmful, either corporeal or incorporeal, like nasty winds and distempers, slothful sleep and falsehood, greed and anger, etc., is said to be bodied forth in evil spirits, raised up by the Evil Mind against mankind.

All things evil must be destroyed

Contrary to the religion of the Hindus, in which the killing of even a harmful animal is not permitted, so much so that on the festival of 'Nâg Panchami', milk is given to serpents, and of the Jains, a sect of Hindus who will not touch a noxious insect if found on their person, but will leave it there, not to mention the Brahmins and Vaishnavs who do not slaughter animals or take any kind of animal food, in the 'Mazda-yasni' religion it is imperative to fight against anything that is harmful, and the killing of noxious reptiles is considered a meritorious act. In ancient Iran it was compulsory for the Moubeds to go about with a stick in their hands with an iron head (called in the Avesta *Khrafstra-ghna*, "reptile-killer", and in the Pahlavi, *Mâr-gan*). The snakes, through the misplaced kindness of the Indians, drink milk from their hands, and yet every year sting and kill a large number of them. It is worthy of note that such sort of

He is the One Creator Without Beginning and Without End. All that has been, and is, and will be, proceeds from Him. In Hormuzd Yasht approximately some sixty names of Ahura Mazda are enumerated and all the attributes which can be assigned to the one wise, kind and supreme Creator have been given to Him. In order that no accusation may be made against the Creator, as in the following lines of Nasere-Khosrove-Alavi,

> "O Lord to speak the truth, all mischief proceeds from Thee ;
> However, I cannot mention this out of sheer fear,"

His Being is considered free from all evil. With reference to His good creation, God is in the position of father, and hence all diseases and calamities and all the unpleasant events to which a man is susceptible in his journey through life, the harm which may reach him through the claws of wild beasts or the poison of harmful reptiles, all the poverty and destitution, sorrow and unhappiness, and eventually death which overtake him, are not attributed to the Almighty.

Consequently everything ugly and harmful has been attributed to the spirit of evil, Ahriman. Ahura Mazda from the pure and spiritual world of Fravashis, created man, and made him pure and untainted. Ugly attributes which tarnish the mirror of his mind, woes and calamities which overpower him, proceed from the evil suggestions of Ahriman and his influence. However, that divine essence, that 'rûḥ' from the spiritual world which is styled Farohar (Fravashi) and which has been loaned to him, remains untainted and unalloyed. After the separation of the soul from the body it will eventually resort to the same spiritual abode from which it had descended.

The angel of good and the spirit of evil

Man in his journey through the stages of earthly existence travels in the company of the angel of all good and benevolence and the ugly spirit of evil. The one strives to help him to reach the real goal, the other exerts his utmost to make him lose the path and lead

him astray from the caravan of happiness. Betwixt these two, a human being is required, with mental resolution and courage, to strive and fight against the spirit of evil and see that the kingdom of his existence is not conquered by the evil-wishing Ahriman. All the pages of the Avesta bring immediately before the vision of our mind this arena of fight between evil and good. All agreeable attributes like truth, righteousness, courage, benevolence, justice, effort and exertion are represented as confronted by and fighting with untruth, deceit, fear, envy, oppression, sloth, etc. As long as the world will last, this fight will last. The kind Providence, the benevolent Ahura Mazda, sent His Prophet and His teachings so that mankind might be victorious in this great battle. Through this religion of truth, He placed destructive weapons in the hands of mankind to resist the onslaught of the legions of untruth and falsehood. It is particularly noteworthy that in the 'Mazdayasni', pessimism and despair are not known, and mankind is assured convincingly that they will be finally victorious in their fight on the side of right, and eventually promise has been given that, in the end, 'Soshyant', that is the Mazdayasnan Messiah, would vanquish Ahriman. As stated in paras. 88 to 96 of the Zamyâd Yasht, "After the advent of 'Soshyant', the world will be filled with justice and wisdom. Happiness will prevail continuously in the world. Good thoughts, good words and good deeds will always be victorious, the world will be cleansed of all untruth, all anger will vanish, and truth will for ever vanquish lie. The evil mind will be finally destroyed by the good mind and the two Amesha-Spentas, Haurvatat and Ameretat, will eventually overthrow the devil of hunger and thirst."[1]

The final Triumph of the Good

1 This beautiful poetical passage taken either literally or as an allegory makes the claims of many a recent Messiah we have had during the last one century, unsustainable according to Zoroastrian scriptures, for in spite of their alleged advent, the world is as much in the throes of the fight between right and wrong as before.—D. J. I.

were attached to the worship of many gods; for often in the Avesta, of the *daevas* of Mazanderan and the untrue worshippers of Dilam and Gilan (Varena), mention has been made.

After his advent, the Holy Zarathushtra established the belief in the One Supreme Creator and called him Ahura Mazda, and designated all other gods of ancient times as *daevas* and evil principles, misguiding men away from the right path.

The word Daeva

The expression *daeva*, however, retains the same original meaning amongst all other Indo-European nations except the Iranians, and the Hindus use the word *deva* till to-day to designate God, the word signifying light or brilliance in the Sanskrit language. The Greek word *Zeus* representing the premier deity among the Greeks, and the Latin *deus*, and the modern French *dieu*, all come from the same Aryan source.[5] It is most surprising, however, to find that the Indians have adopted the word *dîvâne* from the Persian language using it in the same sense of a lunatic as we do, perhaps unaware of the fact that this term of abuse has been formed by the Iranians from the word *deva* which they use to designate their Creator. Again, in the Avesta the word *daeva* has been used together with the names Karapan and Kavi, designating the leaders of religion of two opposing factions. The Karapan and the Kavi were two tribes professing the ancient Aryan faith, who had continued in their ancient polytheistic worship of various *daevas*. In the Gathas, Zarathushtra repeatedly complains about them that they are the cause of misguiding men away from the right path and that they deceive people by their false teachings.[6]

As stated above, the words "sorcerers" (*jadus*) and "charmers" (*paris*) are used together with the word *daeva*. As we often find their mention in the Yashts, we shall shortly refer to them. *Jadu* (sorcerer) is *yatu* in the Avesta. In

5 Vergleichendes Wörterbuch der Indogermanische Sprachen. von August Fick 1 B 3 umgearbeitete Auflage, Güttingen, 1874.

6 See my Gathas, p. 93.

the Gathas the word is not to be found, but in the rest of the Avesta we find it repeatedly mentioned.[8] In the Pahlavi it became *yatuk* and *yatukih*. *Yatu* in the Avesta has the same meaning as we attach to the modern Persian word *jadu*, *viz.*, "magic". In the Avesta this sort of sorcery has been most severely censured and is considered most heinous. Frequently the word *jaduan* means evil men who deceive and mislead mankind by their profession of magic. The word "fairy" (in the Avesta *Pairikâ*) is used in the same sense even to-day in modern Persian as when Sa'adi says:—"If they say that there is a fairy like you amongst mortals I cannot believe it."

Here all that is meant is a delicate and most handsome being, invisible to the world, who because of her excessive charm bereft mankind of their reason. This word also is not used in the Gathas, but in the rest of the Avesta it is used as the feminine of *Jadu* (sorcerer), and connotes a being deputed by Ahriman to mislead Mazdayasnans from the right path and hold them back from doing good deeds. One such fairy was Khnâthaiti by name who practised her fascination on the hero Kershasp.[9]

In the same way these fairies are poetically described as Ahriman's Amazons, not wishing well of the world and fighting with the spirit of Teshter, the guardian angel of rains, in the shape of comets so that the rains may be withheld and the lands may be rendered desolate by draughts.[10]

Pure Monotheism

In the Mazdayasni literature all the gods of the Polytheists rejected by its founder have been designated as evil spirits that deceive mankind. At the same time the foundation of Monotheism is so well laid on the other hand, that nobody could dare to conceive of a partner or an equal to Ahura Mazda, the One Unique Creator

8 Hormazd Yasht §§ 6 and 10; Ardibehesht Yasht § 5; Khurdad Yasht § 3; Khorshed Yasht § 4; Teshter Yasht § 12, Farvardin Yasht § 135; Zamyad Yasht, § 28, etc.

9 See the Essay on Kershasp, p. 202.

10 See Teshter Yasht § 8 and the footnotes on p. 343.

thankful for the great care with which this work has been printed. It seems that he himself was anxious that books about the holy Mazdayasni religion should be so well printed and published that they might be a worthy offering to the Home of Zarathushtra.

It may be said that this volume is one of the best printed Persian books which have come out of a press in India, specially in view of the fact that it is printed in three characters, Zend, Persian and Latin, all of which are foreign to India. To do all this with the various marginal notes and footnotes in small characters was indeed not an easy work.

POURE DAVOUD.

FIRDAUS,
COLABA, BOMBAY,
1st Farvardin 1307.
21st March 1928.

MAZDAYASNI RELIGION.

The religion of the Prophet of Iran, Zarathushtra Spitaman, is known as 'Mazda-yasni', meaning thereby the "worship of Mazda",—'Mazda' being the name given to the one supreme Creator. In the Avesta the word 'Mazda-yasni' by itself and linked with the word 'Zarathushtri' is used on many an occasion to signify the religion brought by Zarathushtra.[1] Very often the word 'Mazda-yasni' is also used with the expression "the worshippers of truth."[2]

The Evil Ones

The word 'Mazda-yasna' is also used in opposition to the word *daeva-yasna* referring to the worshippers of the evil spirits. In the Pahlavi commentary, the word becomes *dîn-yasn*, and in the commentaries it is stated that it was a non-Iranian faith. In the Avesta the word *daeva-yasna* is mostly used for the Turanians[3] and has frequently been used to indicate those who follow the creed of untruth and unrighteousness.[4] It is appropriate here to inform the readers that wherever the word *daeva* is used in the Avesta, it is used to indicate either "the false cause" or "a group of evil spirits" or "evil-minded and treacherous men". Very often the word *daeva* is used in company with sorcerers and genii, all who make men miss the true path.

The word *dîv* used in our national myths and mostly in the Shah-Nameh, has by the passage of time acquired a wonderful significance, and come to connote hideous monsters. From the Avesta itself what appears is this, that during the age when the holy books were composed, the people of Mazinderan and Gilan or at any rate some portion of them, were following the ancient Aryan creed and

1 Refer Yasna XII, 6-7; also Farvardin Yasht. § 89; Vispered IV, 2 and XV, 1, etc.

2 Meher Yasht, 66 and 120.

3 Aban Yasht. § 113 and Dravasp Yasht. §§ 30-31

4 Aban Yasht, 68, 94 109; also Vandidad, VII. 36; XIX, 24 and 41 and Sarosh Yasht Hadokht. §§ 4, 6.

into Persian or any other language is impossible, for it is not possible to bring out any meaning from a collection of Pahlavi words. The syntax and composition of the Avesta bear little resemblance to Persian, and consequently the translation of words only, from beginning to end, would be tormenting reading. Whoever has studied the Avestan text and gone over the translations of the Orientalists in any language, will understand well what great difficulties confronted the author in making this Persian translation, particularly because in the Persian language we possess no book about Mazdayasnan studies, from which we can reap some benefit, as regards the words, style and idiom of the ancient language. Necessarily, we have to build up the edifice with new materials, and the edifice must be so built that it may be both true to the original, as well as to the structure of the modern Persian tongue. The author has only kept in view this one point that the translation may be in modern Persian and it may be as faithful to the original text as possible. I have not made the slightest effort to give adornment to the translation. Amongst modern writers, we find considerable effort at an elegant and attractive style. Yet, from these ancient times several thousand years ago till to-day, we cannot trace a beautiful sentence like the following, which, in spite of its great simplicity, gives expression to such sublime ethics: "Thus spake Ahura Mazda, 'O, Zarathushtra Spitama, thou oughtst not to break thy promise; neither the promise given to a liar nor the promise given to the truthful, for in the matter of promises, both are solemn, whether given to the faithful or to the infidel'." (Meher Yasht, p. 2.)

As this book is the final volume which I am publishing in India, I think it incumbent upon me, in concluding, to render my thanks to the members of the Iranian Zoroastrian Anjuman, Bombay, from whom, during the period of my stay in India, I was always the recipient of kindness and affection. I am particularly thankful to its President who shouldering a great burden, discharged the dues of

hospitality towards me, and so gathered all means for my comfort that, with his help, I was enabled, with a mind and heart at peace, to pursue my studies of the Mazdayasni religion, and to collect all information to my utmost capacity about this ancient faith. It is incumbent on me to say that for this divine wealth that I have gathered in the centre of Mazdayasnans, I ought ever to be thankful to him. For all the trouble he has taken I have no means to compensate him, but I know that if a little service is rendered by me, which may be of benefit to the Iranians in general, he will consider that to be a sufficient recompense for the trouble he has taken over me for years.

Among the learned, I am further thankful to the well-known scholar Shams-'ul-ulama Dr. Jivanji Jamshedji Modi who, always acceding to my request, furnished me with whatever books I wanted, and through whom I was presented by the revered Trustees of the Parsi Panchayet with nearly 20 books of great use to me about the Mazdayasni religion.

Another renowned scholar to whom I owe my thanks is Mr. G. K. Nariman, who throughout helped me by placing at my disposal the most recent publications of European Orientalists. Books from his library he always made available to me for my use, and naturally from a great scholar who has practically dedicated his whole life to knowledge and learning, one can desire nothing more.

I am further obliged to that learned Herbad Mr. Bomanji Nusserwanji Dhabhar, M.A., who with scholarly care which is his speciality, went through the entire Avestan text of this volume and corrected it and also checked my Persian rendering and many a time corrected my mistakes.

I am further thankful to the well-known Avesta and Pahlavi scholar Mr. Behramgore Anklesaria, who for several months and every day for several hours, personally helped me in my studies and gave me the advantage of his vast knowledge and information.

To his brother Mr. Hoshang Anklesaria, the owner of the Press, in which my publications have been printed, I am

Yashts have been published in this volume together with the discourse on the Farvardin Yasht. This 13th Yasht is itself a very long one, and with text and commentaries would cover more than 100 pages, and hence its publication has been reserved for the second volume, which I propose to publish in Europe.

In this translation I have not rendered literally certain particular Zoroastrian expressions as is the disagreeable habit of several of the Orientalists to do. As for instance the word Ahura Mazdâ, I have left as Ahura Mazdâ and not translated by the word Wise Lord, nor the words Fravahr and Zôhr, by spirit and offering. Every science and every branch of learning has some special words and phrases of its own which are specially attached to that science or branch of study. Wherever we come across such words and phrases, I have given ample and necessary commentaries and explanations regarding the same. Not only that, but for every one of the angels, I have composed detailed discourses, and as far as it was within my power, all historical and philological points connected therewith I have given in the corresponding Yasht. Amongst the works left by various Orientalists, we have not yet got a book, giving a detailed account of these angels published in one volume, and available for the general public.

In my introductory essays to the various Yashts, I have invariably given all the original sources so that for the students the path of research may remain open. Similarly all the questions and points taken out from the Avesta have been given their proper references. Further, more than 450 Avestan words have been given, and their meaning explained in the essays or commentaries, and the connections of many of them with their modern Persian equivalents have been explained. Further, the various kings and heroes whose names are mentioned in the Avesta have each been given a detailed note, and all the references to them in the Avesta and in the Pahlavi works have been indicated, so that the reader may have in his hands, the most ancient documentary proof of Iranian origin itself for checking the

accuracy of our national epics and traditions. I draw the attention of the readers of this volume particularly to peruse with care every one of the footnotes and not to overlook them, for the study of these footnotes is absolutely necessary for the correct understanding of the matter subsequently dealt with. Similarly it is necessary that before these Yashts are studied, the essays and discourses written by this writer in his volume of the Gathas are perused, for the Gathas must be considered as the first and fundamental volume of this series of Avestan studies. The subjects treated therein have not been repeated at length in this volume of the Yashts.

Further it ought to be remembered that whilst reading the Yashts, one must not look merely at their outward and simple language. The words used must be considered as a means for understanding the meaning. The simplicity of words used as appearing in the Yashts is not a special peculiarity of the Avesta only. In all ancient books the style is simple, the sentences are short, and thoughts repeated. The expressions which to-day would appear to us as very simple, were, in ancient times, full of eloquence and rhetoric, allusions and metaphors, which, because of the revolutions of times, may not appear quite agreeable to our tastes, even as we find the way of life and the mode of dress of olden times so simple and far removed from modern ways and tastes. To the writer the simple ancient style, apart from the deep meaning the language conveys, has a charm in its simplicity which we must make every effort to preserve in its original form. We must not mix modern embellishments with the simplicity of the old. On the contrary, an effort to insert modern embellishments must be considered as an act of treason in the realm of learning, specially in relation to religious scriptures, the contents of which are considered as inspired and revered.

In Sasanian times the Avesta was rendered into Pahlavi word by word and for the solution of difficulties separate commentaries were added. However, such a translation

Yashts, *viz.*, Hormuzd, Haftân, Drawâsp, Rashn, Râm, and Hom, the writer is not aware of them. The translations of this great scholar together with his learned commentaries are almost authoritative and of very considerable use. Geldner has rendered yeoman's service to Avestan studies and has placed all Iranians generally under a great obligation. His numerous works are the fountain-source of information in respect of Avestan studies.

Amongst the various works of the late scholar Bartholomae the translation of two Yashts, *viz.*, ZamiyÂd and Hormuzd, appear in his work entitled "Aryan Researches".[1] In my own collection I have got also the translation of the Arsisvang Yasht by Bartholomae but cannot ascertain when and in what book it was published, as the translation with me forms part of a bound volume of collected essays by various Orientalists concerning the Mazdayasnan religion and I have no means to ascertain the date of this publication or the name of the journal and book in which it appeared.[2]

The translations of several Yashts by Windischmann are also with us which had appeared separately in several works, as for instance the Meher Yasht in his volume of "Mithra"[3] and the Farvardin in his volume of "Zoroastrian Studies."[4] As it will appear, all the renowned Orientalists, both ancient and modern, have taken various portions of the Avesta and have translated them and have made them the subject of their discussions and researches, and the mention of all of them will only lengthen this discourse.

Amongst all these translations of the Yashts, the translation by Lommel mentioned above is specially deserving of careful consideration. This work, which was pub-

1 Arische Forschungen, von Chri. Bartholomæ erste Heft. Halle, 1882, S. 99-147 and 149-154.

2 Beitrage zur Kenntniss des Avesta II, von Chr. Bartholomæ. Der Aši Yašt (Yt. 17), S. 560-585.

3 Mithra, von Fried. Windischmann, Leipzig, 1857, S. 1-52.

4 Zoroastrische Studien, von F. Windischmann, Berlin, 1863, S. 313-324.

lished in German a few months before the publication of this work, has been based on the text of the Avesta by Geldner and contains the translations of all the Yashts. In addition to the translation of the 9th, 10th and 11th Hâs of the Yasna which have been named Hom Yasht and Fargard 2nd of the Vendidad which records the episode of Jamshid, every one of these Yashts is prefaced by a small and useful introduction.[1] The fact that this translation differs very slightly from the translation of Wolff-Bartholomae is the best proof of its accuracy. It is rather a gem of a book which has freshly entered the treasury of books relating to the Mazdayasnan religion. I must further add that the late Parsi scholar, K. E. Kanga, had translated all the portions of the Avesta in five volumes and some of the Yashts are incorporated in his volume of the "Khordeh Avesta" which he published in 1880.

The contents of this volume and the mode of its composition

The writer had first the intention of publishing the translation of these 21 Yashts in one volume. But when I entered on the work I found it necessary to explain the contents, so that no abstruse question might be left unsolved, specially as in the Persian language we do not possess any work concerning the Mazdayasnan religion which might have been based on scholarly studies. To our shame, we must confess that practically we do not possess a single work on Avestan studies in the Persian language worth mentioning. I had, therefore, to write this book in a way that its readers might find it satisfactory and might have a clear and succinct view about the Mazdayasnan religion and literature and thereby reap the advantages in ethics, history and philology that these studies offer. Written from this point of view, the scope of this work was enlarged considerably, and during the period of my stay in India, I was not able to complete the whole work. And even if it should have been completed, it could not possibly have been published in one volume. Consequently 12

1 Die Yäšt's des Avesta übersetzt und eingeleitet, von Herman Lommel, Göttingen, 1927.

Avesta and some of the passages thereof are obscure and very difficult to understand. There is no room for wonder at this state of affairs. Many a verse of Khâqânî seems involved and incomprehensible to us to-day, although in point of time, we are only separated from that poet of Shirvan by seven centuries, and the Persian language of that age has not changed considerably as compared with the language of to-day. Notwithstanding this, the sayings current in those times seem to have been forgotten, and the idioms of that age seem foreign to us. What wonder, therefore, if in the Yashts we encounter difficulties and obscurities, for they were composed in an antiquity, more than 2500 years ago, and its language even during the time of the Achaemenians was perhaps a dead language. Apart from all these, on account of the terrific blows which befell Iran on the invasions of Alexander, the Arabs and the Mongols, and the many cataclysms through which this land of ours has passed during all these years, the religious scriptures necessarily were endangered and the vicissitudes of time left them shattered and scattered like the glorious palaces of the Achaemenian emperors. In spite of all this, just as to-day through the help of the science of architecture, we know for a certainty, from the ruins that are extant in Persia, how the great palaces of our emperors originally stood and were constructed, in the same way by the help of the science of philology, history and comparative study of religions, we are able to know what must be the Avestan literature in ancient times, the scattered remains of which alone are in our hands, and what is the meaning and interpretation of these remnants. The efforts of a hundred and fifty years of learned Orientalists and the utilisation of collective materials like the Pahlavi commentaries on the Avesta and the numerous other Pahlavi, Pâzand and Persian writings and the works of all the ancient historians, the histories of Iran and its ancient religion written after the Arab conquest, the religious scriptures of the Hindus, the comparative study of Indo-

Inspite of innumerable difficulties the meaning and spirit of Avestan teachings are clear and manifest

European languages, aided by investigations and researches into other religions, and the study of the ancient customs and usages which are preserved to this day among the Zoroastrians, etc., etc., have made clear the meaning of the Avesta as a whole. If differences of opinion exist among the Avestan Orientalists of recent times, it is in respect of the formation of certain sentences or the philological meaning of certain words or their original pronunciations, etc.

At the time when the writer was busy in India with the translation of the Yashts and the writing of the various essays concerning them, the famous German scholar Lommel was busy in Germany translating the Yashts too. This work which was published a few months before the publication of this book is just now with the writer. It is worth observing that there is no considerable difference in important matters with the complete translation of the Avesta as made by Wolff and Bartholomae and published 16 years ago, and which has been up to now the most recent complete translation of the Avesta in our hands. The differences of opinion are mostly philological differences, which though giving a different meaning to some sentences on account of the alteration of the signification of certain expressions, yet are not of a nature as would at all go to the foundation and give any contrary meaning or a radically different interpretation.

Yashts are later Avestan Literature

It should be remembered that the Yashts are an important portion of the Mazdayasnan literature but their composition cannot be ascribed to Holy Zarathushtra. Whatever there is in the Avesta which is recognised as coming from the mouth of the founder of the religion, are the five Gathas which we published last year. In the Old Testament of the Jews too, only five books are ascribed to Moses. The rest of the Old Testament is the composition of other prophets written at different times. In the same way the Vedas of the Brahmins too have been written by different persons at different times. Similarly the oldest religious book of the

Avestan studies a help for an Ethical Revival

Apart from these advantages, which have drawn the attention of a body of scholars and Orientalists of Europe to the Iran of old, in recent years a group of learned men of Europe styling themselves the friends of Zarathushtra, the ancient Prophet of the Aryans, and taking pride in their Aryan descent, have called themselves Mazdayasnans ; just as another group attracted by another Aryan teacher, show their devotion and love to Buddha. Our ancient country has always had a portion of spirituality in it, and in future too, it will continue to have it. Let us only strive that the language and the history and the ethical principles that have been ours, may not lag behind before the onslaught of material interests which necessarily face every civilised country. A civilisation which is destitute of sublime verities is crude and well worth being cast aside. I stress this point, lest it may occur to some to question the utility of Avestan and Pahlavi studies in the struggles of the modern age. They might question the utility of these studies, both from the literary and the spiritual point of view. The advantages of Avestan studies are not limited to the fields of history and philology. Another important advantage of which we are specially very much in need is this: This country of ours stands badly in need of pure morals and pleasant attributes. The character and virtue which our great ancestors possessed and which made prosperous this land of theirs, has departed bag and baggage from Iran. The devil of untruth has usurped the place of the angel of truthfulness. Effort and exertion have given way to sloth and self-indulgence. Courage and valour have disappeared in favour of fear and flattery. Wealth and glory have given place to beggary and penury Through the study of the Avesta, we shall realise the causes of the glory of our past and the misery of our present. By these studies, we will also understand that according to the teachings of our ancient religion, the world was an arena for testing the powers of men. Whoever allowed himself to be conquered by the devil of sloth, had necessarily to wail and

moan and call this world a terrible prison; but he who stood firm against the demon of weakness, reached the stage of dignity and glory and by his good and benevolent deeds in this world, prepared for himself, while here, a secure abode in the next. By these studies, we would further understand that the ill-omened and superfluous belief in fate and destiny does not exist by itself before the resolution and determined will of men. The Yashts and the Avesta throughout speak about glory and greatness, piety and benevolence, effort and exertion, truthfulness and valour, and the love and patriotism of our great ancestors.

Yashts in general: Religious and historical traditions recorded in poems

The same elegant taste which we find in the poems of our poets of the Samanide, Ghaznavide and Saljukide periods is patent in the songs contained in the Yashts too, with this difference that while most of the panegyrics of our poets are in praise of some sovereign or minister or governor, sung in the hope of a poetic reward, the Yashts are in praise of the Almighty and His angels sung in the hope of a spiritual reward on the last day. Because we have compared the Yashts with the panegyrics of poets, let it not be supposed that the writers thereof have sung them according to their own whim and fancy. The fact is that though the Yashts are poetic interpretations, yet their contents strictly conform to the religious and historical traditions which from most ancient times have come down from generation to generation to the Iranians, the antiquity of some of which reaches back to the Indo-Iranian period of Aryan history, for references similar to some of them can be found in the Vedas of the Brahmins too. Just as Firdausi edited and made current the episodes and traditions of the ancient past by versifying them in his Shah-Namah, similarly the Yashts have been composed in verses too. After the Gathas and the Haptaṅ Haitī, the Yashts form the oldest portion of the

Sanskrit, as well as to the old Persian of the Achaemenians. The Achaemenian Persian was the current and the court language, whereas the language of the Avesta was the ancient language of the holy scriptures. The latter language, according to the belief of the writer, had already become dead, even in the age of the Achaemenians and was not the current language of the people.

The language was preserved artificially for several centuries by the ecclesiastics and by the people as the holy language of the scriptures. With all its remote antiquity, many words used even now in modern Persian are to be found in the Avestan original almost without a change, and a still larger number, with a slight variation. In company with the Vedas of the Brahmins and the Old Testament of the Jews, it is the oldest of the written records of the world. The study of the ancient Iranian scriptures has been for a long time an established branch of learning in the universities of the civilised countries of Europe. The Vedas and the Avesta are the most important and the most ancient records of Indo-European origin and as the European nations consider themselves as coming from the same stock as the Indians and the Iranians, they have traced their languages together with the languages of the Indians and the Iranians as proceeding from the same fountain-source. In the enlarged studies of their own languages philologically, they have rendered yeoman services to the Avesta and the ancient Persian languages, so much so that through their efforts the path has been laid out and smoothed for us. What we have to do is to resolve to reap the benefit of their labours, and pluck the roses from the gardens they have reared, and glean the ears of corn from the harvest they have sown. The European savants who have specialised in Avestan and Iranian studies have become more famed in the world than the scholars in other arts and sciences, like medicine, mathematics, astronomy, chemistry, philosophy, history, etc. The extent of the services rendered by these scholars, in

Yeoman services of European savants

view of the present state of Persia, should not be regarded as meagre. Firstly, as stated before, the Avesta is one of the oldest written records of the world, and its language is an important branch of the languages of the ancient Indo-European race. Secondly, the Iranians themselves were one of the noble and valiant off-shoots of the Indo-European stock. In the battle-fields of the world they had wrested the ball of superiority from all rivals. They had brought within their grasp the most important inhabited portions of the world, and because of their world-conquest and sovereign power, they had spread their ways and customs in countries far and wide. More specially through their Prophet Zarathushtra, they had brought into vogue the worship of One Supreme Creator, a pure monotheism which upto that date was not conceived of amongst the Indo-European people. Many of the religious principles and beliefs of Persia afterwards influenced the Jews, which subsequently influenced other Semitic religions like Christianity and Islam. Apart from this fact, the Christian religion was considerably influenced by the cult of Mithra, one of the angels of the Mazdayasnan religion, which subject will be more fully dealt with in our article on the "Cult of Mithra in Rome" (see pages 407-420).

The influence of the Mazdayasnan over subsequent religions of the world

Because of its relations with the religion of the Brahmins on the one hand and of the influence it has exerted on all other subsequent religions, the Mazdayasnan religion has secured for itself a most important position in the history of religions in the world. Many a problem in the existing great religions of the world can be solved by the Mazdayasnan religion, and many a doubtful point in the Mazdayasnan Faith can be explained by the help of the study of other religions. Consequently, ancient Iran by reason of its language, its history and its religion, is the subject of general importance so much so that no historian or philologist or student of the history of religions

Mongol sovereigns like Changiz and Taimur.[1] Under no circumstances therefore can this word be used with reference to the divine religion of ancient Iran or its holy Prophet.

It is not possible in this preface to point out the various historical and philological discrepancies in our literature with reference to the Mazdayasnan religion. Let it be stated generally that the references in the works of Arabic and Iranian historians cannot be wholly relied upon without the critical study thereof by a scholar and specialist.[2] With reference to the religious words and expressions said to be Zoroastrian as are to be found in the dictionaries, they are to be totally discarded and set aside.

Avestan studies a check on untrue statement in Greek and Roman histories

Further, after having a knowledge of the principles of the Mazdayasnan Faith, we will be able to appreciate well the fact that a portion of the statements made by ancient Greek, Roman and Byzantine historians had no foundation in fact, and were prompted by malice and enmity, the result of the hostilities prevailing between these nations and Iran. Of this type is the story of Herodotus that Cambyses consigned to fire the dead body of the Pharaoh (Amasis) in Egypt for the sake of vengeance, and that Xerxes whipped the waters of the Dardanelles in his war with the Greeks. Fire and water were held as holy elements by the ancient Iranians according to the precepts of the Mazdayasnan religion, and till to-day the Zoroastrians regard them as holy. It is not possible at all that the Achaemenian kings would sin by showing contempt towards these noble elements.[3]

Avestan studies necessary for historical and philological researches

We must always bear in mind that the history and language of Persia are very closely related to the ancient Zoroastrian religion. The roots of this old tree had been watered and fostered in the soil

1 Ân hama *yâsa-hâ-i* sakht be-raft
Yâr bâmâ hanuz bar sar-i-jang — Nazâri Qâhestânî
(Farhang-i Jehângîrî.)

2 For references in Arabic and Persian books to Zarathushtra, see Jackson's "Zoroaster, the Prophet of Ancient Iran," New York, 1901.

3 *Cf.* Essay on Anâhita, pp. 161-162, and Essay on Âdhar, p. 510.

of Iran. It had blossomed and given its fruitage in that soil. It is not a faith that has emigrated into our country from some foreign soil like the teachings of Buddha, going from India to China, or the religion of Jesus, spreading from Palestine over Europe, or Islam, travelling from Arabia to Persia. For the purpose of elucidating the events of the history of ancient Iran, and for researches into the source and origin of words used in the Persian language, Avestan studies are a necessity to us. The yellow races of China are under no such necessity with reference to their religion of Aryan origin, nor are the Europeans, with reference to the Semitic religion of Jesus Christ. The history of us Iranians which begins with the 8th century B.C., that is, more than 1350 years before the onslaught of the Arabs, is all closely connected with the Mazdayasnan Faith. During this long age, which has been the epoch of our eminence, the religion of Zarathushtra was one of the most important causes of the glory and greatness of Iran. However much our language might have been mixed with Semitic words after the conquest of the Arabs, yet it radiates its Aryan origin and its connecting links with the languages of the Avesta and the ancient Achaemenian Persian and the Pahlavi have not been snapped. It would be right if in our colleges, we make current the teaching of the ancient Persian languages, the Avesta and the Pahlavi, even as in the colleges of Europe, Latin and Greek which are the source of the Western languages are commonly taught. It is hoped that our Government will take early steps to attract several of the Parsi scholars knowing Avesta and Pahlavi to Teheran and establish chairs for the study of these two languages so that a fresh life may be breathed into our spirit of nationality. The modern Persian springs from the Pahlavi language, and the Pahlavi from the ancient Persian of the Achaemenians. But the language of the Avesta is also one of the languages of ancient Iran, which is closely related to the ancient

Avesta and Pahlavi in Persian colleges

The Magi of perverse minds and unwashed faces,
All came up from fields, plains and mountains.

Beholding forty of them I saw no advantage in entering into a strife with them. On the contrary I behaved with dissimulation, and weeping hypocritically, I went and kissed the hand of the idol.

For a short time I became an imitation infidel
I became a Brahmin inZend prayers.

By the help of this deceit, I became the object of their care and attention and became an inmate of the idol temple; till at last I found one day that under the seat of the idol a man was hidden, who, pulling the end of the rope, made the hands of the idol go up towards the sky.

Behind the screen was the fire-worshipping priest,
The custodian of the temple with the end of the rope in his hand.[1]

We are not concerned with the literary value of this poem. Sa'adi is one of the greatest poets of the world and is a source of pride to our country. His attractive and sweet style should be a model for all of us Iranians. Our object in quoting these verses is only to show how words and expressions having reference to the Mazdayasnan religion are improperly and inappropriately used in our literature. Just see that the priest of an idol temple in India is sometimes rightly called a Brahmin, but most wrongly styled a Magian, a name denoting a Zoroastrian priest only. At first Sa'adi addresses a Magian as a Brahmin. Then the Brahmins instead of reading their own books of Vedas, are described as *guebres* reciting Pâzand prayers. He calls them Avesta-reciting Zoroastrians. Then to placate and please the Brahmins, he expresses his delight about Avesta and Zend, not about the Vedas. Forthwith his Brahmins become priests professing the Christian religion (Kashish). At last Sa'adi too, for the sake of expediency, temporarily becomes an infidel and a Brahmin. But what sort of a Brahmin? One following the teachings of the Avesta, not the Vedas. Before long a Brahmin, who was one of the fire-

1 Kuliyât-i-Sa'adi, p. 175, Bombay edition, 1309 A.H.

worshipping Christian priests, all of a sudden jumps to the position of an archbishop and gains the highest rank in the Christian Church. But what manner of an archbishop? One who sets aside the Holy Ghost and worships fire. Really we must not rebuke Sa'adi, for at the end of the tale he cast this Pâzand-reciting Christian and Magian Brahmin, who offered his prayers without ablutions and eventually became an archbishop worshipping fire, into a well, and killed him with stones and bricks, and relieved the holy idol from the services of such an inconstant priest of many religions!

Ignorance makes the spurious work Dasatir considered a genuine authority

Similarly because of such absence of knowledge about the Mazdayasnan religion, the fabricated book and fraudulent work like the Dasâtir has been considered one of the religious books of the Zoroastrian religion,—a book, the contents of which are contrary to the teachings of the Zoroastrian Faith, a book in which Alexander the Macedonian, known throughout the Pahlavi religious literature as Alexander the wicked and the accursed, is described as one of the Prophets of Iran! And it is due to the same ignorance that the Nâsikh-ut-Tavârikh, imagines that the Dasâtîr, the writer of which was some fraud and a knave, gave us the principles of faith of the ancient Iranians, and our modern dictionaries like the Burhân-i Qâta' and Farhang-i Anjuman Ârây-i Nâserî have taken the spuriously fabricated words therein as Zend and Pâzand.

During these recent years when the Iranians, contrary to olden times, have again with love and respect been mentioning the name of the Prophet of their ancestors, the very same absence of knowledge makes them commit literary and philological errors in their writings. For instance, when they want to speak about the laws of Zarathushtra, they use the word *Yâsâ-i Zartosht*. Now this word *Yâsâ* is a Turkish expression brought by the Mongols, by which the ancient writers used to denote the sanguinary laws and oppressive edicts of blood-thirsty

this work is the largest and the most valuable Pahlavi work on the subject. Another Dastur by the name of Âtarpat, son of Hamid, completed the compilation of these Dinkard volumes. This Âtar Frenbag is the very man, who in the presence of Mamun himself, held a religious controversy with a heretic named Abalish, whom he vanquished, and was thus a cause of delight to Mamun and his court. This controversy of Âtar Frenbag with Abalish is the subject of a small Pahlavi work containing in twelve hundred words the seven answers which were given by the learned Dastur to the heretic. The name of the book is Mâtigân-i Gajastak Abalish and has been translated into the French language too.[1]

Al-biruni only reliable

Although Abu-Rihan Biruni lived a century after Tabari, and was farther removed than he from the Zoroastrian age, yet his love for Iran and his contempt for the Arabs who had ruined the splendour and glory of his fore-fathers, moved him to consult and communicate with the Zoroastrian sages of his own time, and sought for explanation on religious subjects from them.[2]

The Âthâr-ul-Bâqieh, the work of this distinguished philosopher and mathematician, who was born on the 3rd of Zil Hajjah 362 A.H. at Khᵛarazm, and died on the 2nd of Rajab 440 A.H. at Ghaznah, is the most reliable authority that has come down to us from ancient times, as regards the Mazdayasnan religion and the calendar and the usages and customs of the Zoroastrians.

Errors in Literature: Sa'adi

Apart from history, in literature as well, the errors of authors and the inappropriate and improper use of words and expressions concerning the Mazdayasnan religion are far too many. Without doubt, these have all arisen from fanati-

1 Adrien Barthélemy : Gujastak Abalish : relation d'une conférance théologique présidée par le calif Mâmoun, Paris, 1887.

2 *Cf.* the introduction of Dr. Sachau to his translation of Al-biruni, Leipzig, 1923 ; also the Chahar Maqaleh of Aruzi Samarkandi, edited by Mohmmed bin Abdul Wahab Qazwini, pp. 193-197. Leyden, 1327 A.H.

cism, not of a particular individual but general fanaticism which naturally takes hold of even a poet or an author. We shall give one instance. The poet Sa'adi in his Bustân, relating a tale about the idol-temple of Somnâth in Hindustan, says :

I saw an idol made of ivory in the temple of Somnâth,
Set with jewels like Manat, the idol of the ignorant pagan Arabs.

People from all sides used to come to the pilgrimage of this temple. I asked them the cause of their worshipping this soulless and powerless image.

The Magian who was constantly coming in touch with me,
A man of good words and a comrade, and a friend to me,—
Him, I asked gently, O Brahmin
I am surprised at the works of this monastery.

This Magian was very much incensed at my question and informed his leaders about the same.

The Magi were informed and so the elders of the temple ;
I did not see anything good coming to me from these people.
These Pazand-chanting *guebres* all assailed me
Like dogs for that bone of contention.

And in the gathering of those (angry) men,
I praised aloud the Head Brahmin, saying,
" O you venerable authority on Avesta and Zend,
I too am happy to see the picture of this idol,
For it has fine features and a lovely stature.

But what are its virtues ? " The Brahmin replied, " This idol is particularly held in veneration because every morning it raises its hands towards the sky ". In order to ascertain this fact, I passed the night in the idol-temple.

The night seemed long like the Day of Judgment
And the Magi around me were offering prayers without ablutions.
These Christian priests had never given any trouble to water,
And their arm-pits were stinking like a carcass decaying under the sun.

When the dawn broke, people collected to witness the miracle of the idol.

well the value and signification of words and use them properly in their literature.

Errors in History:- Tabari and Mirkhond's mistakes- Result of fanaticism

Abu Ja'far Muhammad bin Jarir, well known as Tabari who was born in Amol in 224 A.H. and who died at Baghdad in 310 A.H., in his great history writes much nonsense about Zarathushtra, and he has become the cause of mistake and repetition of such falsities by subsequent historians. In the Tarikh-e-Bal'ami which is the Persian translation of Tabari's history by Abu Ali Muhammad bin Muhammad bin Abdulla Al-Bal'ami written in 352 A.H. the following passage appears:—"These Magians had a prophet whose name was Zarathushtra. He brought into vogue the religion of fire-worship. He claimed that he was a prophet, and he approved of their fire-worship until the time of Gushtasp. He was a disciple of Esdras, against whom he revolted. Esdras cursed him praying that God Almighty might make him notorious. The Israelites then expelled him from their midst, and from Jerusalem he repaired to Iraq and thence to Balkh before Gushtasp's father and claimed to be a prophet."[1]

For the rest of the disgraceful untruths, the result of fanaticism, the reader may refer to the original work itself. Tabari is himself a Persian coming from Tabaristan, a place where particularly Islam took its foothold rather late, although Amol, the birth-place of Tabari, had fallen into the hands of the Arabs earlier (143 A.H.) than the rest of Tabaristan. Further, probably in his time almost one-third of the population of Iran was yet Zoroastrian. It was possible for him to have made himself better acquainted with these subjects through the learned Zoroastrian sages who lived in that age, to avoid errors, and become the cause of perpetuating them through subsequent historians; but it seems that the ill-omened fanaticism of the Arabs, which had bred hypocrisy and falsehood into the blood of the Persians, prevented that historian and com-

1 Bal'ami, p 206, Cawnpore Edition.

mentator from this sort of verifying researches. However, to do justice to this author we must say that in this very volume, where there is so much error as regards the religion of ancient Iran, the history of the Sassanians therein given is the most important authority on the subject. It is this very history which the great master Noeldeke has translated into the German language, and published with very valuable notes and commentaries.

In order that there may not be any doubt that the references in our historical works relating to the Mazdayasnan religion were tainted with fanaticism, we shall refer to Rauzat-us-Safa which makes Zarathushtra the pupil of one of the disciples of the Jewish prophet Jeremiah. And if we just refer to his account of the reign of Gushtasp, we shall find that even there Mirkhond has said things which could only be attributed to blind fanaticism.

Same case with Fazlullah's Tarikh-e-Mu'ajjam

In the same way Fazlullah, the author of Tarikh-e-Mu'ajjam, whilst writing about the reign of Gushtasp, entrusts the reins of his Persian-spoiling pen to the hand of fanaticism, and he has not been able to restrain himself from saying all manner of unworthy things about the faith of ancient Iran. In this very century only a short time before Tabari was reading in Baghdad the myth of Ad and Thamud, and writing the story of Ibrahim and Nimrod, renowned leaders of the Zoroastrian faith like Ator Faranbog, the son of Furrokhzad, in that very city of Baghdad, during the Caliphate of Mamun (198-218 A.H.) was composing the famous Dinkard which gives, in nine volumes in the Pahlavi language, the religion, traditions, usages and customs and the history and literature of the Mazdayasnan religion.[1] To this day

1 Volumes 3-9 of Dinkard were composed in 411 A.H. at Baghdad; and comprises 169,000 words. The well-known western scholar Dr. West published the English translation of volumes 8 and 9 in 1892 (S. B. E. Vol. XXXVII). Five years later in 1897 he also published a translation of volumes 5 and 7 (S. B E. Vol. XLVII). All the volumes together with their Gujerati and English translations saw the light of day through the late Dastur Peshotan Sanjana and thereafter through his son Dastur Darab Sanjana in 18 volumes. The 19th volume, which will be the last of the series, is not published as yet.

The study of this volume will not only tend to make us follow the ways and customs of our ancestors, and make us seek the noble attributes of the good and glorious Iranians of old, but I hope that the publication of this work will simultaneously render a service to the literature, language and history of Iran.

Advantages of Avestan Studies

In the Introduction to the Gathas I have stated that the religion, history and language of a nation are closely connected together, for a goodly part of its historical events has religion for its cause. Many an incident in history is explained by understanding the precepts of the current religion, just as some of the problems of religion are elucidated by the help of history. Similarly, if we wish correctly to appraise the words of a nation's language and interpret its original spirit and understand its idioms, the knowledge of its history and religion is an unavoidable necessity. The source of the modern Persian language is to be found first in the language of the Achaemenians of which more than 400 words do not survive, and next in the language of the Avesta which to-day comprises 83,000 words, and particularly in the Pahlavi language from which modern Persian is directly derived. In the commentaries of the Avesta, written in the Pahlavi language, during the times of the Sassanians, to-day we happen to possess more than 140,000 words. Apart from this we possess some very important works in Pahlavi, which with the exception of a few volumes, all relate to the Mazdayasnan religion and contain approximately 446,000 words. Secular works in the Pahlavi language have given us only 41,000 words. In our discourses and explanatory notes we have made mention of most of these works.

In the Gathas, which contain the Divine Songs sung by the Holy Prophet of Iran himself, I did not have the opportunity to point out how Avestan studies would be a necessity for our historians and scholars of the future. Apart from the fact that the ravages of time have deprived us of an important portion of the Gathas, they contain

collectively the ethical precepts and philosophical teachings of Zarathushtra. There was no room therefore for an ampler commentary than what has been given there. But the Yashts, which form the subject of this work, are comparatively a very substantial portion of the Avestan literature, and give us ample ground for ethical, historical, literary and philological dissertations. After the publication of the Gathas, we particularly chose this portion of the Avesta in order to treat a chain of subjects which might bring within our purview a general survey of all the important problems of the Mazdayasnan religion. Subjects not treated in this work will find their place in the second volume of the Yashts. And in course of time I hope with the help of Providence, to be able to publish the Yasna and the Khurdah Avesta as well, so that the entire Avestan scriptures with the exception of the Vandidad may be placed before the public in five volumes. The field of work in respect of this ancient religion is so vast that all its subjects and problems would hardly be treated with justice in ten big volumes; for a hundred and fifty years' efforts of the most renowned scholars of Europe, and the hundreds of valuable and voluminous works published by them about Zoroastrian Iran, have left the Mazdayasnan faith a fountain-spring incapable of being dried up.

And really it does not behove us that with all these resources of study available, with special reference to the faith of our fore-fathers, we should be content with the nonsensical and fanciful information our old historians and writers have given us on the subject. If, in the past, absence of knowledge and learning was the cause of the silly twaddle of former authors, there was some reasonable excuse for them, but unfortunately in their words Arab (religious) fanaticism is quite patent. From heaps of examples, we shall content ourselves with quoting a couple of passages from our history and one from our literature, and from them we shall see how it is necessary for Persians of the future to remove, by means of Avestan studies, the inaccuracies and falsities from their history, and to appreciate

PREFACE

IN THE NAME OF THE BENEVOLENT PROVIDENCE.

Let him prepare and bedeck the fire of Zoroaster,
Let him take in his hands the sacred volume of the Zend Avesta,
Let him observe this omen and keep going the Sadeh,
The glory of the Nowroze and of the Fire-temple.
Let him remember Ahura Mazda and the day of Meher,
And cleanse his soul with this water of wisdom and love.
Let the Faith of Lohrasp be rejuvenated,
Let him follow the religion of Gushtasp.

FIRDAUSI

I consider it a great honour that by the grace of Ahura Mazda, and the help of His great angels, and of Zarathushtra Spitama, the Holy Prophet of Iran, I have been enabled to publish the second volume of the auspicious Avestan Scriptures, and I dedicate it to my beloved country by way of a present and offering. I do not consider any offering more precious than that the Holy Songs contained in these ancient Scriptures, which, for thousands of years, vibrating from the tongues of our illustrious ancestors of the ancient land of Iran, were wafted to the heavens above, be rendered by me in modern Persian and brought now within the reach of all the children of that holy soil. I do this that they may realise what the Almighty Creator Ahura Mazda had said to his chosen Prophet, "O Zarathushtra, if thou dost wish to conquer all evil and evil-doers, thieves and robbers, magicians and deceivers, evil men on two legs and the wild wolves on four, if thou dost wish to oppose the hostile army with its fortified works and fluttering banners thirsting for blood, then under all such circumstances, night and day, thou shouldst chant slowly My Names: I am the Creator, I am the Supporter, I am the Protector," etc.[1]

[1] 1 Hormazd Yasht, paras. 10 to 12.

Charity and Optimism—Patriotism—The Ultimate Goal. Pages 27-32.

Introduction to Hormuzd Yasht—The One Supreme Creator of Zarathushtra—Contents of the Yasht. Pages 33-42.

Essay on Ameshaspendan—Etymology—Spiritual Attributes of Ahura Mazda—The Holy Number of seven—Their Position in the Avesta and Pahlavi Literature. Pages 69-96.

Introductions to the Haptan Yasht, Pages 109-111,—Ardibehesht Yasht, page 135,—Khurdad Yasht, Page 151.

Essay on Anahita—Introduction to the Aban Yasht. Pages 157-230.

Introductions to Khurshid Yasht, pages 304-309—Mah Yasht, pages 316-319—Teshter Tir Yasht, pages 325-336—Gosh Yasht, pages 371-375.

Essay on Mithra and the Cult of Mithra—The Antiquity of Mithra—The Jashn-e Meherangan—Mithra in the Avesta—Mithraism in Rome—Effect of Mithraism on Christianity, etc. Pages 396-460.

Essays on Azar and Sarosh. Pages 504-524.

Short Essays on Barsom, pages 556-560—and Rashnu Rast, pages 561-563.

Essay on Farohar. Pages 572-602.

Glossary of Important Avestan Words. Pages 603-626.

To our good fortune Ervad Bahmanji N. Dhabhar, M.A., an eminent Parsi scholar, as deep in learning as he is retiring by nature, has gone through every line and word of this big volume, whilst going through the Press, and has helped Aga Poure Davoud throughout with his views and corrections for which the author has himself expressed his thanks to him. The thanks of the Institutions which publish this volume are also due to Mr. Dhabhar for the great trouble taken by him, not only over the Zend Text, but also in going over every line of the Persian translation, and for the assurance that he has given us that this volume is a superb

production, an assurance which has proved to be the precursor of similar opinions which his two other colleagues Mr. Behramgore T. Anklesaria, M.A., and Dr. Irach J. Taraporevala, B.A., Ph.D., both equally eminent in scholarship and equally modest in their retiring disposition, have given about this work of Poure Davoud.

D. J. Irani.

49, Esplanade Road,
Fort, Bombay,
1st December 1928.

literature, but as pointed out by Poure Davoud in his masterly preface and introduction, the value of the later Avesta is also very high, although very naturally it occupies a place next to the Gathas in our sacred Scriptures. As Poure Davoud says, not only from the historical and philological but even from the religious standpoint, the study of the Later Avesta, *viz.*, the Yashts, etc, is an absolute necessity to a student of the Mazdayasni religion and Zoroastrian Scriptures.

In most of the Yashts, Zoroastrian leaders of thought have recorded their traditions. In some of them they have tried to turn the mind of a true Zoroastrian to what is good in nature. Therein, a Zoroastrian is taught to praise and hold sacred all the natural elements and all that conduces to the happiness of men; and thus from praising nature, he is led to think of and render homage to the Great Architect of the Universe, Who created all these things good. Those who seem to think that the Later Avesta has a tendency to compromise the pure monotheism taught by Zarathushtra in the Gathas, I would refer to all the Yashts and the Niyaishes, wherein the good forces of nature are remembered and extolled, but where, *first and foremost, perfect homage is rendered to the Creator of Nature and of all natural forces*, viz., *Ahura Mazda*, in a phrase which can well be translated: "Joy and Glory to the Most High Lord Ahura Mazda." The Supreme God-head remains ever Supreme—the One Lord of the Whole Creation.

It is often said that the Gathas are sufficient to expound the teaching of Zarathushtra and that the Yashts and the later Zoroastrian religious literature need little publicity, for they do not come up to the excellence of the Gathas. This is a mistaken notion. To my mind the Later Avesta is a valuable portion of the Zoroastrian Scriptures enabling us to see what effect the teachings of Zarathushtra had on people given to polytheism and how it brought them round eventually through the medium of the philosophy of Yazatas to the worship of the One Supreme Creator, Ahurd Mazda, the Wise Lord. All

Evil-worship was eliminated, all polytheism became dead, and the One Supreme Ahura Mazda was enthroned in the minds of the people. As practically admitted by every dispassionate scholar, the supreme authority of Ahura Mazda remains ever supreme and unchallenged throughout the entire Later Avesta, in spite of the fact that portions of it may not claim to have the excellence and eminence of the Gathas.

This is the right way, in my humble opinion, to look at the Gathas and the Later Avesta.

Three of our most eminent Parsi scholars have associated themselves with the laborious work of Poure Davoud, and the unanimity of opinion with which they give their meed of praise to the second big volume written by Poure Davoud in India, enables us to place it before the Persian-reading public with the perfect confidence that at least in the Persian tongue, this will be a standard work on Avestan literature for many a decade to come.

Just to give an idea to those Parsis who are unacquainted with the Persian language, I have translated the learned preface of Poure Davoud and that part of his introduction which is an essay on the Mazdayasni religion. But this is only one of the many essays with which the whole volume is full, and of which a list is given hereunder, to indicate how faithfully and laboriously Poure Davoud has carried out the responsibilities entrusted to him :—

Preface—The Advantages of Avestan Studies—Translation of Yashts by Orientalists—Contents of this Volume. Pages 1-13.

The Yashts—Antiquity of the Yashts and their metrical Composition—Contents of the Yashts—Pahlavi Commentaries—Fragments still known as Yashts. Pages 13-27.

Mazdayasni Religion—Foundation of Monotheism—The Twin Principles of Good and Evil—Fight on the side of Good against Evil—The triad of Good Thoughts, Good Words and Good Deeds—Truth and Right—Courage, Knowledge,

INTRODUCTORY NOTE.

By the grace of Ahura Mazda, the second volume of the Marker Avestan Series, containing twelve Yashts and their translation with several scholarly essays on relevant subjects, is placed before the Persian-reading public.

The welcome given to the first volume of the Series, *viz.*, "The Gathas of Holy Zarathushtra," by cultured Persians without distinction of caste or creed, has justified our belief that blind fanaticism has no place in the cultured Persia of to-day, and educated Persians, of whatever denomination, are as interested as the Zoroastrians, in the study of their own ancient literature, from a sense more of patriotism and cultural habits than anything else.

To the Persian-Zoroastrians, this volume will give first-hand information after centuries, about that part of their own religious scriptures which are known as the Later Avesta.

To our Persian brethren belonging to other great religions, this volume will be of considerable historical and literary interest, and will also show how the teaching of the Persian Master was assimilated by ancient Iranians from time to time.

The Gathas are the word of Zarathushtra himself, or as considered by some, of Zarathushtra and his colleagues. They are the root foundation of the Zoroastrian Faith, and the Later Avesta is to be considered as based on the Gathas.

Because the Later Avesta is not written in the same sublime style and does not treat its subjects in the same eminent way as the Gathas, many people wrongly consider that they were written at a time when there was degeneration amongst the Iranian race.

This is a wrong assumption. The Gathas, written by Zarathushtra himself, undoubtedly form the supreme and the most sublime portion of the sacred Zoroastrian

industry undertaking the task of reinterpreting the past of Iran to her sons today. There could scarcely have been a happier combination of qualifications possible. Surely Ahura Mazda has sent the right man at the right time for the right task! He has already given us the magnificent volume of the Gâthâs, a work that has, within a few short months, already captured the hearts of hundreds of Iranians. In the present volume he has taken up the Yashts (all except the last few) which embody the most ancient traditions of the Iranian—indeed of the Aryan—race. These ancient traditions, dating back from the dawn of history, had been put together in poetic form at a comparatively early date in the history of Zoroastrianism. These ancient traditions had been interpreted and modified in the light of Zoroastrian Theology of those days, and they are among the most valuable documents of the Aryan peoples. Their value for Iran and Iranian culture may be compared to that of the Vedas and the Puranas for India, and thus in many ways they are of the highest importance for understanding the spirit of Ancient Iran. It is surely in the fitness of things that their latest interpreter is one of the most gifted of modern Iran. Aga Poure Davoud has done full justice to the cultural aspect of the Yashts, and has given excellent introductory notes upon each. One may be sure that for years to come this volume, like its predecessor on the Gâthâs, shall be the standard work on this most interesting aspect of Iranian History.

To say that the writings of Aga Poure Davoud are of great significance to all Zoroastrians is to repeat a mere truism. Their real importance lies in the fact that they shall help to re-establish the position of our Faith in the world of Islam. The one essential feature of the coming civilisation shall be the Brotherhood of Man and consequently the recognition of the essential Unity of all Religions. The Faith of the future shall recognise this Unity and shall honour all Teachers and Prophets as Messengers from the Great Source of All Wisdom. Aga Poure Davoud has by his labours done signal service to us Zoroastrians and to

humanity as well, for he has shown clearly the position which Zarathushtra has occupied among the Great Saviours of the World. May his powers be increased and his life prolonged, may the blessings of Ahura Mazda and of Asha and Vohu-Manô and Khshathra-Vairya be his always so that he may continue to serve Iran and through her the human race!

The expositions on Hôrmezd, Ameshaspends, Nâhîd, Khûrsîd, Mâh, Tistar, Gôs (=Drvâspa), Mihir, Âdhar, Sarûs, Barsam, Rasn Râst, Farûhar, a great portion of the interesting Dîbâcha, the notes on the Yasts, the Âyin-e Mazdayasna, and the Proper Names in the Âbân Yast, occupying about 241 pages, require to be translated into English to be read by those Parsis who cannot find time to study the Irani language. There is the greater need for an English rendering of these important pages, as the teachers and students of Avestan literature cannot do their work efficiently, without these expositions written in such a facile style by a writer, who was born to do signal service to the ancient Iranian literature,—a writer whose services to Iran will be appreciated in Iran and elsewhere by future generations reaping the fruit of his labours, when Iran, just now rising from its ashes, will see its restoration to its ancient grandeur, under the benign influence of the renaissance of the principles of the pure faith—Hûmata, Hûkhta, Hvarsta—the faith which Ahura Mazdâ sent to it through His Messenger and Prophet Zarathustra.

Evolution or Involution, call it whatever we will, Iran has given birth to a noble soul, who is inspired with the lofty ideal of rendering service to his fatherland by propagating the truth of Zoroastrianism from one end of Iran to the other, and wherever beats a pure Irani heart, ready to receive the genuine fragrance of the old Iranian religion and to give unstinted adoration and reverence to its founder.

This translation of the Sacred Books of Zarathustra, is destined no doubt to play an important part in the evolution of Iran, and it should be the unanimous prayer of all the Iranis of the world that Aga Poor-e Dawood will continue his zeal for the great work he has undertaken and achieve a greater success than he has already done by finishing the version of the remaining portions of the Avesta as soon as time and opportunities can permit.

Over 540 years ago Khvâjah Hâfez resquested the Sâkî :

بباغ تازه کن آئین دین زرتشتی
کنونکه لاله بر افروخت آتش نمرود

"Revive the principles of the religion of Zaratûst
in the garden,
Now that the tulip has kindled the fire of Nimrod."

The Sâḳî was born at Resht in the year of grace 1303 A.H., Rûz-i jum'a, 28 Jumadi ul-awal (=5th March 1886 A.D.) to carry out this request of Khᵛâjah Hâfez in the person of Aga Poor-e Dawood, and worshippers at the sacred sanctuary of Khᵛâjah Hâfez's tomb need not be surprised if they see the spirit of the Khᵛâjah resurrected and quaffing the 'âb-i ḥayât' so skilfully prepared by Sâḳî Poor-e Dawood as per the saintly Khᵛâjah's prescription.

The thanks of the lovers of Zoroastrianism are due to Mr. Dinshaw Jijibhai Irani, President of the Irani Anjuman of Bombay, for having been so fortunate as to have unearthed Aga Poor-e Dawood from his seclusion in Europe and secured his services to take up this great work of translation. It is a matter of great congratulation to the Irani Anjuman and to the Iran League and the Presidents of both the Associations, Sir Hormasji Dinshaw Adenwala and Mr. Dinshaw Jijibhai Irani, for having been able to publish such monumental works as the Sacred Hymns of Zarathustra and the Yasts within such a short period.

روح نیاکان ماست حافظ این ملك سعدی و فردوسی اند پشت و نگهبان
آمده ایران ز زرتهشت و ز مانی مشعل یزدان و پر ز معنی و از جان

"The souls of our ancestors are the protectors of this land;
Sa'adi and Firdausi still act as its watchmen.
Through Zoroaster and from Mani, Iran has been The
torch of heavenly light, full of reality and life."

BEHRAMGORE TAHMURAS ANKLESARIA.

the soil, society and culture of Iran. The Irani language used in the translation of the sacred hymns of Zarathustra and the Yasts, is the language spoken and written by the children of Irân, from one end of the country to the other, a language which will appeal to the masses as well as to the aristocracy of Iran, a language which will never be misunderstood by Iranis, in whatever part of the world they stay, who claim the Irani language as their mother-tongue. Those who, staying out of Iran, Iranians or non-Iranians, whosoever they may be, have studied the Irani language through the medium of books or book-worm teachers may at first sight, deem it difficult to grasp the meaning of the language, but after going through a few pages, they too will appreciate the Irani translation of an Irani enthusiast, who has faithfully translated the original Avestan text after a deep and careful study of all the existing French, German, English and Gujarati translations with a steady eye on the latest and upto-date translation of Wolff, pupil of Bartholomae.

Perhaps the unique portion of this Irani rendering of the Yasts, will be the copious notes on the Zoroastrian theological concepts and on the historic persons and tales of Iran, prepared after a diligent research into all available sources, whether Iranian or European. A glance at the existing works written in the Arabic or Irani language will show the general ignorance of Iranis of the religion and theology of Zarathustra and of the old history of Iran saved from the hands of barbarians such as Chenghiz Khan and his followers. These long laborious notes, prepared with great patience and research, will open the eyes of the children of Iran and give them sufficient reason to be proud of their renowned ancestors and of the rational religion, which the ancient Prophet of Iran gave to their forefathers centuries ago.

This volume of the Yasts contains the original Avestan text of the Yasts: Hôrmezd, Haftân (short), Haftân (long), Ardibehest, Khûrdâd, Âbân, Khûrsîd, Mâh, Tistar, Gôs (Drvâspa), Mihir, Sarôs Hâdôkht, Sarôs Yast

i sar-i-sab, and Rasn, with their translation in the modern Irani language.

The translation will remain a standard authoritative work for a long time to come. Aga Poor-e Dawood has ever tried to select the best of the existing translations in cases of difficulty, and whilst treating the obsolete words of the text, he has utilized the abundant resources at his disposal and given a very rational rendering of the obscure passages which are as yet dimly explored.

Besides the translation, perhaps the most important part of this volume consists of the numerous notes, prepared by the translator in order to make the translation intelligible to all who are brought face to face with the Yast literature for the first time in their life. It is this portion of the work which will remove all faulty notions and misconceptions formed by hasty writers and readers, Zoroastrians and non-Zoroastrians alike, as regards Zoroastrian theology, Zoroastrian ritual, Zoroastrian history and Zoroastrian morals. The learned scholars and students of the Avestan and Pahlavi literature will rarely find elsewhere the material collected in this one volume, and it is a pity that, to the learned Iranists, who have taken to the study of Iranian literature without any knowledge, or with only a smattering of the modern Irani language, this volume will be a sealed book. Let the Parsis of India study the modern Irani language and make it their mother tongue, if for anything, at least to come in touch with their ancient heritage, the glorious traditions preserved in their ancient records of the past and so ably and carefully sieved and garnered in this one volume of over 600 pages.

As soon as this volume reaches Iran after publication and is read by the Iranis, they will begin to find out the correct history of old Iran given in miniature in these pages, and will have the true conception of Ahura Mazdâ, Lord Omniscient, and the Mazda-yasni religion of Ancient Iran, than which no purer worship has Iran ever seen during these many centuries and ages of its vicissitudes.

FOREWORD

It is a matter of congratulation for the Parsis of Iran and India that for the first time in the history of their sacred literature, a translation of the holy hymns of Zarathustra has been made in the Irani language by an Irani, who is one of the few and foremost writers and poets of the land of his birth. Aga Poor-e Dawood, born in Resht, left his place at a young age and went to Teheran to study medicine. He then went to Beirut to study French, thence to Paris to study International Law, and from there to Germany to prosecute Oriental studies; for a number of years he sat at the feet of great masters of the sacred literature and lore of the Zoroastrians in Germany and France, and has become able to give to the world a translation, in the modern language of Iran, of the hymns of the Prophet of Iran composed in the old Avestan dialect. For the first time in the history of Iran, within a period of twelve centuries and more, the children of Iran, be they Zoroastrian or Mussulman, have been enabled to read in their mother-tongue and understand the story of the divine mission and inspiration of Zarathustra, and the cultured Iranis of Iran have begun to take a keen interest in all that pertains to Zarathustra and the sacred lore of the Zoroastrians. Old time-worn prejudices and misconceptions, born of ignorance and intolerance, against the 'Magians', the 'Guebres', and the fire and idol (!) worshippers, are gradually being expurgated, and our Irani brethren, who have embraced Islam, will be disabused of many of the views they may have formed of Zarathustra and Zoroastrianism, after reading this translation of the Yasts, which will be unto them a treasure-trove of Irani epic poetry and of Irani religious and moral literature. The translation is prepared in a lucid style characteristic of the writer, who is himself a poet and a lifelong student and lover of Irani poetry, and of all that is noble and good in

INTRODUCTION

TO THE

YASHTS

BY

POURE DAVOUD

Translated by

D. J. IRANI.

1928

DEDICATION

This Volume No. I of the Holy Yashts

is respectfully dedicated to

SETH PESTONJI DOSSABHOY MARKER,

a Patron of the Irani Zoroastrian Anjuman and the Iran League of Bombay, and the Founder of Educational Institutions in Persia (Yezd), who has with a view to the uplift of Persian Zoroastrians established a fund for promoting researches into Iranian history, Zoroastrian religion, philosophy and literature, and for strengthening the ties of fraternity between the various religious denominations of Persia and India, especially between the Irani Zoroas trians and Irani Moslems.

P. D. MARKER AVESTAN SERIES
VOL. II.

Published under the joint auspices of the

Iranian Zoroastrian Anjuman and the

Iran League, Bombay.

Printed by Hosang T Anklesaria at the Fort Printing Press, 1, Parsi Bazaar Street, Fort, Bombay and Published by Rustom Khodadad Kucheliogi, Jt Hon. Secy., The Iranian Zoroastrian Anjuman, at Shapur House, Cawasji Patel Street and Kaikhosro Ardeshir Fitter, Secy., The Iran League, at 4, Cama St., Hornby Road, Fort, Bombay.